تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

احكام تقليد رساله توضيح المسائل آيت الله العظمى سيستانى (مد ظله الوارف)

نویسنده: علی عطائی اصفهانی

## احكام تقليد

١ - شخص مسلمان بايد عقيده اش به اصول دين از روى بصيرت باشد، و نمى تواند در اصول دين تقليد نمايد، يعنى گفته كسى را كه علم به آنها دارد به صرف اين كه او گفته است قبول كند، ولى چنانچه شخص به عقائد حقه اسلام يقين داشته باشد و آنها را اظهار نمايد هر چند از روى بصيرت نباشد آن شخص، مسلمان و مؤمن است و همه احكام اسلام و ايمان بر او جارى مى شود، و اما در احكام دين - در غير ضروريات و قطعيات - بايد شخص يا مجتهد باشد كه بتواند احكام را از روى دليل به دست آورد يا از مجتهد تقليد كند يا از راه احتياط طورى به وظيفه خود عمل نمايد، كه يقين كند تكليف خود را انجام داده است، مثلا اگر عده اى از مجتهدين عملى را حرام مى دانند و عده ديگر مى گويند حرام نيست، آن عمل را انجام ندهد، و اگر عملى را بعضى واجب و بعضى مستحب مى دانند، آن را بجا آورد.

پس كسانى كه مجتهد نيستند و نمى توانند به احتياط عمل كنند، واجب است از مجتهد تقليد نمايند.

٢ - تقليد در احكام: عمل كردن به دستور مجتهد است.

و از مجتهدى مى توان تقليد كرد كه مرد، بالغ، عاقل، شيعه دوازده امامى، حلال زاده، زنده و عادل باشد.

و عادل كسى است كه كارهايى را كه بر او واجب است بجا آورد و كارهايى را كه بر او حرام است ترك كند.

و نشانه عدالت اين است كه در ظاهر شخص خوبى باشد، كه اگر از اهل محل يا همسايگان او يا كسانى كه با او معاشرت دارند حال او را بپرسند خوبى او را تصديق نمايند.

و در صورتى كه اختلاف فتوى بين مجتهدين در مسائل محل ابتلا ولو اجمالا معلوم باشد لازم است مجتهدى كه انسان از او تقليد مى كند اعلم باشد يعنى در فهميدن حكم خدا از تمام مجتهدهاى زمان خود تواناتر باشد.

٣ - مجتهد و اعلم را از سه راه مى توان شناخت: (اول) آن كه خود انسان يقين كند، مثل آن كه از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد.

(دوم) آن كه دو نفر عالم و عادل، كه مى توانند مجتهد اعلم را تشخيص دهند، مجتهد بودن يا اعلم بودن كسى را تصديق كنند به شرط آنكه دو نفر عالم و عادل ديگر با گفته آنان مخالفت ننمايند و ظاهر اين است كه اجتهاد يا اعلميت كسى به گفته يك نفر كه مورد وثوق انسان باشد نيز ثابت مى شود.

(سوم) آن كه عده اى از اهل علم كه مى توانند مجتهد و اعلم را تشخيص دهند، و از گفته آنان اطمينان پيدا مى شود مجتهد بودن يا اعلم بودن كسى را تصديق كنند.

٤ - اگر اختلاف بين دو مجتهد يا بيشتر در مسائل محل ابتلا ولو اجمالا معلوم و اعلم بودن بعضى از بعض ديگر نيز معلوم باشد، ولى شناختن شخص اعلم ميسر نباشد احوط آن است كه شخص در همه مسائل ميان فتاواى آنان - چنانچه ممكن است - احتياط كند (اگر چه در مساله تفصيلى است كه مقام را گنجايش بيان آن نيست) و در صورتى كه احتياط ممكن نباشد بايد عمل او مطابق فتواى كسى باشد كه احتمال اعلم بودن او بيش از ديگرى است و اگر احتمال اعلميت هر دو يكسان است مخير مى باشد.

٥ - به دست آوردن فتوى يعنى دستور مجتهد چهار راه دارد: (اول) شنيدن از خود مجتهد (دوم) شنيدن از دو نفر عادل كه فتواى مجتهد را نقل كنند (سوم) شنيدن از كسى كه انسان به گفته او اطمينان دارد. (چهارم) ديدن در رساله مجتهد در صورتى كه انسان به درستى آن رساله اطمينان داشته باشد.

٦ - تا انسان يقين نكند كه فتواى مجتهد عوض شده است، مى تواند به آنچه در رساله او نوشته شده عمل نمايد، و اگر احتمال دهد كه فتواى او عوض شده جستجو لازم نيست.

٧ - اگر مجتهد اعلم در مساله اى فتوى دهد مقلد آن مجتهد يعنى كسى كه از او تقليد مى كند نمى تواند در آن مساله به فتواى مجتهد ديگر عمل كند، ولى اگر فتوى ندهد و بفرمايد احتياط آن است كه فلان طور عمل شود، مثلا بفرمايد احتياط آن است كه در ركعت اول و دوم نماز بعد از سوره حمد يك سوره تمام بخواند مقلد بايد يا به اين احتياط كه احتياط واجبش مى گويند عمل كند و يا به فتواى مجتهد ديگرى كه تقليدش جائز است عمل نمايد، پس اگر او فقط سوره حمد را كافى بداند مى تواند سوره را ترك كند.

و همچنين است اگر مجتهد اعلم بفرمايد مساله محل تامل يا محل اشكال است.

٨ - اگر مجتهد اعلم بعد از آن كه در مساله اى فتوى داده يا پيش از آن احتياط كند، مثلا بفرمايد ظرف نجس را كه يك مرتبه در آب كر بشويند پاك مى شود، اگر چه احتياط آن است كه سه مرتبه بشويند، مقلد او مى تواند عمل به احتياط را ترك نمايد و اين را احتياط مستحب مى نامند.

٩ - اگر مجتهدى كه انسان از او تقليد مى كند از دنيا برود حكم بعد فوت او حكم زنده بودنش است، بنابر اين اگر او اعلم از مجتهد زنده باشد بايد - با علم به اختلاف در مسائل محل ابتلا ولو اجمالا - بر تقليد او باقى بماند، و چنانچه مجتهد زنده اعلم از او باشد بايد به مجتهد زنده رجوع كند، و مراد از تقليد در صدر اين مساله صرف التزام به متابعت از فتواى مجتهد معين است نه عمل كردن به دستور او.

١٠ - اگر در مساله اى به فتواى مجتهدى عمل كند، و بعد از مردن او در همان مساله بر حسب وظيفه اش به فتواى مجتهد زنده رفتار نمايد، دوباره نمى تواند آن را مطابق فتواى مجتهدى كه از دنيا رفته است انجام دهد.

١١ - مسائلى را كه انسان غالبا به آنها احتياج دارد واجب است ياد بگيرد.

١٢ - اگر براى انسان مساله اى پيش آيد كه حكم آن را نمى داند لازم است احتياط كند، يا اين كه با شرائطى كه ذكر شد تقليد نمايد، ولى چنانچه دسترسى به فتواى اعلم در آن مساله نداشته باشد هر چند مخالفت غير اعلم با اعلم را اجمالا بداند جايز است از غير اعلم تقليد نمايد.

١٣ - اگر كسى فتواى مجتهدى را به شخص ديگرى بگويد، چنانچه فتواى آن مجتهد عوض شود لازم نيست به او خبر دهد كه فتواى آن مجتهد عوض شده، ولى اگر بعد از گفتن فتوى بفهمد اشتباه كرده و گفته او موجب آن مى شود كه آن شخص بر خلاف وظيفه شرعيش عمل كند، بايد بنابر احتياط لازم اشتباه را در صورت امكان برطرف كند.

١٤ - اگر مكلف مدتى اعمال خود را بدون تقليد انجام دهد، سپس از مجتهدى تقليد نمايد، در صورتى كه آن مجتهد به صحت اعمال گذشته حكم نمايد آن اعمال صحيح است و الا محكوم به بطلان است.

## احكام طهارت

آب مطلق و مضاف

١٥ - آب يا مطلق است يا مضاف، آب مضاف آبى است كه آن را از چيزى بگيرند، مثل آب هندوانه و گلاب، يا با چيزى مخلوط باشد، مثل آبى كه به قدرى با گل و مانند آن مخلوط شود، كه ديگر به آن آب نگويند، و غير اينها آب مطلق است، و آن بر پنج قسم است: (اول) آب كر (دوم) آب قليل (سوم) آب جارى (چهارم) آب باران (پنجم) آب چاه.

### (آب كر)

١٦ - آب كر بنابر مشهور مقدار آبى است كه اگر در ظرفى كه درازا و پهنا و گودى آن هر يك سه وجب و نيم است بريزند آن ظرف را پر كند، بنابر اين بايد مجموع مكسر آن چهل و دو وجب و هفت هشتم وجب باشد، ولى ظاهر اين است كه اگر سى و شش وجب باشد نيز كفايت مى كند، و اما تعيين مقدار آب كر به حسب وزن خالى از اشكال نيست.

١٧ - اگر عين نجس مانند بول و خون يا چيزى كه نجس شده است مانند لباس نجس، به آب كر برسد، چنانچه آن آب، بو يا رنگ يا مزه نجاست را بگيرد، نجس مى شود، و اگر تغيير نكند نجس نمى شود.

١٨ - اگر بو يا رنگ يا مزه آب كر به واسطه غير نجاست تغيير كند نجس نمى شود.

١٩ - اگر عين نجس مانند خون يا آبى كه بيشتر از كر است برسد و بو يا رنگ يا مزه قسمتى از آن را تغيير دهد، چنانچه مقدارى كه تغيير نكرده كمتر از كر باشد تمام آب نجس مى شود، و اگر به اندازه كر يا بيشتر باشد، فقط مقدارى كه بو يا رنگ يا مزه آن تغيير كرده نجس است.

٢٠ - آب فواره اگر متصل به كر باشد، آب نجس را پاك مى كند ولى اگر قطره قطره روى آب نجس بريزد آن را پاك نمى كند، مگر آن كه چيزى روى فواره بگيرند، تا آب آن قبل از قطره قطره شدن به آب نجس متصل شود و بهتر اين است كه آب فواره با آب نجس مخلوط گردد.

٢١ - اگر چيز نجس را زير شيرى كه متصل به كر است بشويند آبى كه از آن چيز مى ريزد اگر متصل به كر باشد و بو يا رنگ يا مزه نجاست نگرفته باشد و عين نجاست هم در آن نباشد پاك است.

٢٢ - اگر مقدارى از آب كر يخ ببندد و باقى آن به قدر كر نباشد چنانچه نجاست به آن برسد نجس مى شود، و هر مقدار از يخ هم آب شود نجس است.

٢٣ - آبى كه به اندازه كر بوده، اگر انسان شك كند از كر كمتر شده يا نه، مثل آب كر است، يعنى نجاست را پاك مى كند، و اگر نجاستى هم به آن برسد نجس نمى شود، و آبى كه كمتر از كر بوده و انسان شك دارد به مقدار كر شده يا نه حكم آب كمتر از كر را دارد.

٢٤ - كر بودن آب، به دو راه ثابت مى شود: (اول) آن كه خود انسان يقين يا اطمينان كند (دوم) آن كه دو مرد عادل خبر دهند.

### (آب قليل)

٢٥ - آب قليل آبى است كه از زمين نجوشد و از كر كمتر باشد.

٢٦ - اگر آب قليل روى چيز نجس بريزد، يا چيز نجس به آن برسد نجس مى شود.

ولى اگر با فشار روى چيز نجس بريزد، مقدارى كه به آن چيز مى رسد نجس است و مقدارى كه به آن چيز نرسيده پاك است.

٢٧ - آب قليلى كه براى برطرف كردن عين نجاست روى چيز نجس ريخته شود و از آن جدا گردد نجس است، و همچنين آب قليلى كه بعد از برطرف شدن عين نجاست براى آب كشيدن چيز نجس روى آن مى ريزند و از آن جدا مى شود مطلقا - بنابر احتياط لازم - نجس است.

٢٨ - آب قليلى كه با آن مخرج بول و غايط را مى شويند با پنج شرط چيزى را كه با آن ملاقات كند نجس نمى كند (اول) آن كه بو يا رنگ يا مزه نجاست نگرفته باشد (دوم) نجاستى از خارج به آن نرسيده باشد (سوم) نجاست ديگرى مثل خون با بول يا غايط بيرون نيامده باشد (چهارم) ذره هاى غايط در آب پيدا نباشد (پنجم) بيشتر از مقدار معمول نجاست به اطراف مخرج نرسيده باشد.

### (آب جارى)

١/٢٨ - آب جارى آبى است كه از زمين بجوشد و جريان داشته باشد مانند آب چشمه و قنات.

٢٩ - آب جارى اگر چه كمتر از كر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتى كه بو يا رنگ يا مزه آن به واسطه نجاست تغيير نكرده پاك است.

٣٠ - اگر نجاستى به آب جارى برسد، مقدارى از آن كه بو يا رنگ يا مزه اش به واسطه نجاست تغيير كرده نجس است.

و طرفى كه متصل به چشمه است اگر چه كمتر از كر باشد پاك است.

و آبهاى طرف ديگر نهر اگر به اندازه كر باشد يا به واسطه آبى كه تغيير نكرده به آب طرف چشمه متصل باشد، پاك وگرنه نجس است.

٣١ - آب چشمه اى كه جارى نيست ولى طورى است كه اگر از آن بردارند باز مى جوشد، حكم آب جارى را ندارد، يعنى اگر نجاست به آن برسد و كمتر از كر باشد نجس مى شود.

٣٢ - آبى كه كنار نهر ايستاده و متصل به آب جارى است، حكم آب جارى را ندارد.

٣٣ - چشمه اى كه مثلا در زمستان مى جوشد و در تابستان از جوشش مى افتد، فقط وقتى كه مى جوشد حكم آب جارى را دارد.

٣٤ - آب حوضچه حمام اگر كمتر از كر باشد، چنانچه به خزينه اى كه آبش به ضميمه آب حوض به اندازه كر است متصل باشد و به ملاقات نجس بو يا رنگ يا مزه آن تغيير نكند نجس نمى شود.

٣٥ - آب لوله هاى حمام و عمارات كه از شيرها و دوشها مى ريزد اگر به ضميمه حوضى كه متصل به آن است به قدر كر باشد حكم كر را دارد.

٣٦ - آبى كه روى زمين جريان دارد ولى از زمين نمى جوشد، چنانچه كمتر از كر باشد و نجاست به آن برسد نجس مى شود، اما اگر با فشار جارى باشد و نجاست به پايين آن برسد طرف بالاى آن نجس نمى شود.

### (آب باران)

٣٧ - چيزى كه نجس است و عين نجاست در آن نيست به هر جاى آن يك مرتبه باران برسد پاك مى شود مگر بدن و لباسى كه به بول نجس شده باشد كه در اين دو بنابر احتياط دو مرتبه لازم است و در فرش و لباس و مانند اينها فشار لازم نيست، البته باريدن دو سه قطره فايده ندارد بلكه بايد طورى باشد كه بگويند باران مى آيد.

٣٨ - اگر باران بر عين نجس ببارد و به جاى ديگر ترشح كند، چنانچه عين نجاست همراه آن نباشد و بو يا رنگ يا مزه نجاست نگرفته باشد پاك است، پس اگر باران بر خون ببارد و ترشح كند، چنانچه اى ذره اى خون در آن باشد، يا آن كه بو يا رنگ يا مزه خون گرفته باشد نجس مى باشد.

٣٩ - اگر بر سقف عمارت يا روى بام آن عين نجاست باشد، تا وقتى باران به بام مى بارد، آبى كه به چيز نجس رسيده و از سقف يا ناودان مى ريزد پاك است، ولى بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبى كه مى ريزد، به چيز نجس رسيده است، نجس مى باشد.

٤٠ - زمين نجسى كه باران بر آن ببارد پاك مى شود، و اگر باران بر زمين جارى شود و در حال باريدن به جاى نجسى كه زير سقف است برسد آن را نيز پاك مى كند.

٤١ - خاك نجسى كه آب باران به وصف اطلاق همه اجزاى آن را فرابگيرد پاك مى شود.

٤٢ - هرگاه آب باران در جايى جمع شود، اگر چه كمتر از كر باشد در موقعى كه باران مى آيد حكم آب كر را دارد و چنانچه چيز نجس را در آن بشويند و آب بو يا رنگ يا مزه نجاست نگيرد آن چيز نجس پاك مى شود.

٤٣ - اگر بر فرش پاكى كه روى زمين نجس است باران ببارد و در حال باريدن از فرش به زمين برسد فرش نجس نمى شود و زمين هم پاك مى گردد.

### (آب چاه)

٤٤ - آب چاهى كه از زمين مى جوشد، اگر چه كمتر از كر باشد چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتى كه بو يا رنگ يا مزه آن به واسطه نجاست تغيير نكرده پاك است ولى مستحب است پس از رسيدن بعضى از نجاستها، مقدارى كه در كتابهاى مفصل گفته شده از آب آن بكشند.

٤٥ - اگر نجاستى در چاه بريزد و بو يا رنگ يا مزه آب آن را تغيير دهد، چنانچه تغيير آب چاه از بين برود، پاك مى شود، و بهتر اين است كه با آبى كه از چاه مى جوشد مخلوط گردد.

٤٦ - اگر آب باران در گودالى جمع شود و كمتر از كر باشد، پس از ايستادن باران به رسيدن نجاست به آن نجس مى شود.

## (احكام آب ها)

٤٧ - آب مضاف كه معنى آن در مساله (١٥) گفته شد، چيز نجس را پاك نمى كند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

٤٨ - آب مضاف اگر چه به مقدار كر باشد اگر ذره اى نجاست به آن برسد نجس مى شود، ولى چنانچه با فشار روى چيز نجس بريزد، مقدارى كه به چيز نجس رسيده نجس است و مقدارى كه نرسيده است پاك مى باشد.

مثلا اگر گلاب را از گلابدان روى دست نجس بريزند، آنچه به دست رسيده نجس، و آنچه به دست نرسيده پاك است.

٤٩ - اگر آب مضاف نجس طورى با آب كر يا جارى مخلوط شود، كه ديگر آب مضاف به آن نگويند پاك مى شود.

٥٠ - آبى كه مطلق بوده و معلوم نيست كه به حد مضاف شدن رسيده يا نه، مثل آب مطلق است، يعنى چيز نجس را پاك مى كند، و وضو و غسل هم با آن صحيح است.

و آبى كه مضاف بوده و معلوم نيست مطلق شده يا نه مثل آب مضاف است، يعنى چيز نجس را پاك نمى كند، و وضو و غسل هم با آن باطل است.

٥١ - آبى كه معلوم نيست مطلق است يا مضاف، و معلوم نيست كه قبلا مطلق يا مضاف بوده نجاست را پاك نمى كند، و وضو و غسل هم با آن باطل است.

و چنانچه نجاستى به آن برسد بنابر احتياط لازم نجس مى شود.

اگر چه به اندازه كر باشد.

٥٢ - آبى كه عين نجاست مثل خون و بول به آن برسد و بو يا رنگ يا مزه آن را تغيير دهد، اگر چه كر يا جارى باشد نجس مى شود بلكه اگر بو يا رنگ يا مزه آب، به واسطه نجاستى كه بيرون آن است عوض شود، مثلا مردارى كه پهلوى آب است بوى آن را تغيير دهد بنابر احتياط لازم نجس مى شود.

٥٣ - آبى كه عين نجاست مثل خون و بول در آن ريخته و بو يا رنگ يا مزه آن را تغيير داده، چنانچه به كر يا جارى متصل شود، يا باران بر آن ببارد يا باد باران را در آن بريزد، يا آب باران از ناودان هنگام باريدن در آن جارى شود، و در تمام اين صور چنانچه تغيير آن از بين برود پاك مى شود.

ولى بنابر اقوى بايد آب باران يا كر يا جارى با آن مخلوط گردد.

٥٤ - اگر چيز نجسى را در كر يا جارى تطهير نمايند در شستنى كه با آن پاك مى گردد آبى كه بعد از بيرون آوردن از آن مى ريزد پاك است.

٥٥ - آبى كه پاك بوده و معلوم نيست نجس شده يا نه، پاك است، و آبى كه نجس بوده و معلوم نيست پاك شده يا نه نجس است.

٥٦ - نيم خورده سگ و خوك و كافر غير كتابى بلكه كتابى نيز بنابر احتياط مستحب نجس، و خوردن آن حرام است.

و نيم خورده حيوانات حرام گوشت پاك، و خوردن آن نسبت به غير گربه مكروه مى باشد.

## (احكام تخلى)

٥٧ - واجب است انسان وقت تخلى و مواقع ديگر، عورت خود را از كسانى كه مكلفند، اگر چه مثل خواهر و مادر با او محرم باشند، و همچنين از ديوانه و بچه اگر مميز باشند يعنى خوب و بد را بفهمند بپوشاند ولى زن و شوهر لازم نيست عورت خود را از يكديگر بپوشانند.

٥٨ - لازم نيست با چيز مخصوصى عورت خود را بپوشاند.

و اگر مثلا با دست هم آن را بپوشاند كافى است.

٥٩ - موقع تخلى بايد بنابر احتياط لازم طرف جلوى بدن يعنى شكم و سينه رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

٦٠ - اگر موقع تخلى طرف جلوى بدن كسى رو به قبله يا پشت به قبله باشد، و عورت خود را از قبله بگرداند كفايت نمى كند، و اگر جلوى بدن او رو به قبله يا پشت به قبله نباشد، احتياط آن است كه عورت را رو به قبله يا پشت به قبله ننمايد.

٦١ - احتياط مستحب آن است كه طرف جلوى بدن در موقع استبراء كه احكام آن بعدا گفته مى شود، و موقع تطهير مخرج بول و غايط، رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

٦٢ - اگر براى آن كه نامحرم او را نبيند مجبور شود رو به قبله يا پشت به قبله بنشيند، بنابر احتياط لازم بايد پشت به قبله بنشيند و اگر ممكن نباشد بايد رو به قبله بنشيند.

و همچنين است اگر از جهت ديگر ناچار باشد كه رو به قبله يا پشت به قبله بنشيند.

٦٣ - احتياط مستحب آن است كه بچه را در وقت تخلى رو به قبله يا پشت به قبله ننشانند.

ولى اگر خود بچه بنشيند، جلوگيرى از او واجب نيست.

٦٤ - در چهار جا تخلى حرام است:

(اول) در كوچه هاى بن بست در صورتى كه صاحبانش اجازه نداده باشند.

(دوم) در ملك كسى كه اجازه تخلى نداده است.

(سوم) در جايى كه براى عده مخصوصى وقف شده است مثل بعضى از مدرسه ها.

(چهارم) روى قبر مؤمنين در صورتى كه بى احترامى به آنان باشد و همچنين هر جايى كه تخلى موجب هتك حرمت يكى از مقدسات دين يا مذهب شود.

٦٥ - در سه صورت مخرج غايط فقط با آب پاك مى شود.

(اول) آن كه با غايط نجاست ديگرى مثل خون بيرون آمده باشد.

(دوم) آن كه نجاستى از خارج به مخرج غايط رسيده باشد.

(سوم) آن كه اطراف مخرج بيشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد، و در غير اين سه صورت مى توان مخرج را با آب شست و يا به دستورى كه بعدا گفته مى شود، با پارچه و سنگ و مانند اينها پاك كرد، اگر چه شستن با آب بهتر است.

٦٦ - مخرج بول با غير آب پاك نمى شود.

و در كر و جارى اگر بعد از برطرف شدن بول يك مرتبه بشويند كافى است، ولى با آب قليل احتياط مستحب آن است كه دو مرتبه شسته شود و سه مرتبه شستن بهتر است.

٦٧ - اگر مخرج غايط را با آب بشويند، بايد چيزى از غايط در آن نماند.

ولى باقى ماندن رنگ و بوى آن مانعى ندارد و اگر در دفعه اول طورى شسته شود كه ذره اى از غايط در آن نماند، دوباره شستن لازم نيست.

٦٨ - با سنگ و كلوخ و پارچه و مانند اينها اگر خشك و پاك باشند مى شود مخرج غايط را تطهير كرد، و چنانچه رطوبت كمى داشته باشند كه به مخرج نرسد اشكال ندارد.

٦٩ - مخرج غايط را اگر يك مرتبه با سنگ و كلوخ يا پارجه كاملا پاكيزه نمايد كفايت مى كند، ولى بهتر آن است كه سه مرتبه انجام دهد.

بلكه با سه قطعه هم باشد و اگر با سه مرتبه پاكيزه نشود بايد به قدرى اضافه نمايد تا مخرج كاملا پاكيزه شود، ولى باقى ماندن ذره هاى كوچكى كه ديده نمى شود اشكال ندارد.

٧٠ - پاك كردن مخرج غايط با چيزهايى كه احترام آنها لازم است مانند كاغذى كه اسم خدا و پيغمبران بر آن نوشته شده حرام است.

و پاك شدن مخرج با استخوان و سرگين محل اشكال است.

٧١ - اگر شك كند كه مخرج را تطهير كرده يا نه، لازم است تطهير نمايد، اگر چه عادتا بعد از بول يا غايط فورا تطهير مى كرده.

٧٢ - اگر بعد از نماز شك كند كه قبل از نماز، مخرج را تطهير كرده يا نه نمازى كه خوانده صحيح است، ولى براى نمازهاى بعدى بايد تطهير كند.

### (استبراء)

٧٣ - استبراء عمل مستحبى است كه مردها بعد از بيرون آمدن بول انجام مى دهند، براى آنكه اطمينان كنند بول در مجرى نمانده است.

و آن داراى اقسامى است و بهترين آنها اين است كه بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غايط نجس شده، اول آن را تطهير كنند، بعد سه دفعه با انگشت ميانه دست چپ از مخرج غايط تا بيخ آلت بكشند، و بعد انگشت شست را روى آلت و انگشت پهلوى شست را زير آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بكشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

٧٤ - آبى كه گاهى بعد از ملاعبه و بازى كردن با زن از انسان خارج مى شود و به آن (مذى) مى گويند پاك است، و نيز آبى كه گاهى بعد از منى بيرون مى آيد و به آن (وذى) گفته مى شود، و آبى كه گاهى بعد از بول بيرون مى آيد و به آن (ودى) مى گويند اگر بول به آن نرسيده باشد پاك است.

و چنانچه انسان بعد از بول استبراء كند و بعد آبى از او خارج شود، و شك كند كه بول است يا يكى از اين سه آب پاك مى باشد.

٧٥ - اگر انسان شك كند كه استبراء كرده يا نه و رطوبتى از او بيرون آيد كه نداند پاك است يا نه، نجس مى باشد.

و چنانچه وضو گرفته باشد باطل مى شود.

ولى اگر شك كند استبرايى كه كرده درست بوده يا نه و رطوبتى از او بيرون آيد كه نداند پاك است يا نه پاك مى باشد و وضو را هم باطل نمى كند.

٧٦ - كسى كه استبراء نكرده اگر به واسطه آنكه مدتى از بول كردن او گذشته اطمينان كند بول در مجرى نمانده است و رطوبتى ببيند و شك كند كه پاك است يا نه، آن رطوبت پاك مى باشد و وضو را هم باطل نمى كند.

٧٧ - اگر انسان بعد از بول استبراء كند و وضو بگيرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتى ببيند كه بداند يا بول است يا منى، واجب است احتياطا غسل كند و وضو هم بگيرد.

ولى اگر وضو نگرفته باشد فقط گرفتن وضو كافى است.

٧٨ - براى زن استبراء از بول نيست و اگر رطوبتى ببيند و شك كند كه بول است يا نه پاك مى باشد، و وضو و غسل او را هم باطل نمى كند.

### (مستحبات و مكروهات تخلى)

٧٩ - مستحب است در موقع تخلى جايى بنشيند كه كسى او را نبيند و موقع وارد شدن بجاى تخلى اول پاى چپ، و موقع بيرون آمدن، اول پاى راست را بگذارد، و همچنين مستحب است در حال تخلى سر را بپوشاند و سنگينى بدن را بر پاى چپ بيندازد.

٨٠ - نشستن روبروى خورشيد و ماه، در موقع تخلى مكروه است ولى اگر عورت خود را به وسيله اى بپوشاند مكروه نيست.

و نيز در موقع تخلى نشستن روبروى باد و در جاده و خيابان و كوچه و در خانه و زير درختى كه ميوه مى دهد و چيز خوردن و توقف زياد و تطهير كردن با دست راست مكروه مى باشد.

و همچنين است حرف زدن در حال تخلى، ولى اگر ناچار باشد يا ذكر خدا بگويد اشكال ندارد.

٨١ - ايستاده بول كردن و بول كردن در زمين سخت، و سوراخ جانوران، و در آب، خصوصا آب، ايستاده مكروه است.

٨٢ - خوددارى كردن از بول و غايط مكروه است.

و اگر براى بدن ضرر كلى داشته باشد حرام است.

٨٣ - مستحب است انسان پيش از نماز و پيش از خواب و پيش از جماع و بعد از بيرون آمدن منى بول كند.

## (نجاسات)

٨٤ - نجاسات ده چيز است: اول: بول، دوم: غايط، سوم: منى، چهارم: مردار، پنجم: خون، ششم و هفتم: سگ و خوك، هشتم: كافر، نهم: شراب، دهم: عرق حيوان نجاستخوار.

### (بول و غايط)

٨٥ - بول و غايط انسان و هر حيوان حرام گوشتى كه خون جهنده دارد يعنى اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن مى كند، نجس است، و غايط حيوان حرام گوشتى كه خون آن جستن نمى كند مثل ماهى حرام گوشت، و همچنين فضله حيوانات كوچك مثل پشه و مگس كه گوشت ندارند پاك است، ولى از بول حيوان حرام گوشت كه خون جهنده ندارد بايد بنابر احتياط لازم اجتناب كرد.

٨٦ - بول و فضله پرندگان حرام گوشت پاك و بهتر اجتناب از آنهاست.

٨٧ - بول و غايط حيوان نجاستخوار نجس است و همچنين است بول و غايط بچه بزى كه شير خوك خورده به تفصيلى كه خواهد آمد يا حيوان چهارپايى كه انسان با آن نزديكى نموده است.

### (منى)

٨٨ - منى انسان و هر حيوانى كه خون جهنده دارد نجس است، هر چند - بنابر احتياط لازم - حلال گوشت باشد.

### (مردار)

٨٩ - مردار انسان و هر حيوانى كه خون جهنده دارد نجس است، چه خودش مرده باشد، يا به غير دستورى كه در شرع معين شده آن را كشته باشند.

و ماهى چون خون جهنده ندارد، اگرچه در آب بميرد پاك است.

٩٠ - چيزهايى از مردار مثل پشم و مو و كرك و استخوان و دندان كه روح ندارند پاك است.

٩١ - اگر از بدن انسان يا حيوانى كه خون جهنده دارد در حالى كه زنده است گوشت يا چيز ديگرى را كه روح دارد جدا كنند؛ نجس است.

٩٢ - اگر پوستهاى مختصر لب و جاهاى ديگر بدن را بكنند پاك است.

٩٣ - تخم مرغ كه از شكم مرغ مرده بيرون مى آيد پاك است، ولى ظاهر آن را بايد آب كشيد.

٩٤ - اگر بره و بزغاله پيش از آن كه علفخوار شوند بميرند، پنير مايه اى كه در شيردان آنها مى باشد پاك است.

ولى ظاهر آن را بايد آب كشيد.

٩٥ - دواجات روان، عطر، روغن، واكس و صابون كه از خارجه مى آورند، اگر انسان يقين به نجاست آنها نداشته باشد پاك است.

٩٦ - گوشت، پيه و چرمى كه احتمال آن برود كه از حيوانى است كه به دستور شرع كشته شده پاك است، ولى اگر از دست كافر گرفته شود يا اينكه دست مسلمانى باشد كه از كافر گرفته و رسيدگى نكرده كه از حيوانى است كه به دستور شرع كشته شده يا نه، خوردن آن گوشت و پيه حرام است، ولى نماز در آن چرم جايز است، و اما آنچه از بازار مسلمانها يا از مسلمانى گرفته شود و معلوم نباشد كه از كافر گرفته شده، يا اين كه احتمال آن برود كه تحقيق كرده اگرچه از كافر گرفته باشد خوردن آن گوشت و پيه نيز جايز است.

### (خون)

٩٧ - خون انسان و هر حيوانى كه خون جهنده دارد يعنى حيوانى كه اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن مى كند نجس است، پس خون حيوانى كه مانند ماهى و پشه خون جهنده ندارد پاك مى باشد.

٩٨ - اگر حيوان حلال گوشت را به دستورى كه در شرع معين شده بكشند و خون آن به مقدار لازم بيرون آيد خونى كه در بدنش مى ماند پاك است ولى اگر به علت نفس كشيدن يا به واسطه اين كه سر حيوان در جاى بلند بوده خون به بدن حيوان برگردد، آن خون نجس است.

٩٩ - احتياط مستحب آن است كه از تخم مرغى كه ذره اى خون در آن مى باشد اجتناب شود و اگر خون در زرده باشد تا پوست نازك روى آن پاره نشده سفيده بدون اشكال پاك است.

١٠٠ - خونى كه گاهى موقع دوشيدن شير ديده مى شود نجس است و شير را نجس مى كند.

١٠١ - اگر خونى كه از لاى دندانها مى آيد، به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از بين برود، اجتناب از آب دهان لازم نيست.

١٠٢ - خونى كه به واسطه كوبيده شدن، زير ناخن يا زير پوست مى ميرد، اگر طورى شود كه ديگر به آن خون نگويند پاك و اگر به آن خون بگويند و ظاهر گردد نجس است.

پس چنانچه ناخن يا پوست سوراخ شود اگر بيرون آوردن خون و تطهير محل جهت وضو يا غسل مشقت زياد دارد بايد تيمم نمايد.

١٠٣ - اگر انسان نداند كه خون زير پوست مرده يا گوشت به واسطه كوبيده شدن به آن حالت درآمده پاك است.

١٠٤ - اگر موقع جوشيدن غذا ذره اى خون در آن بيفتد، تمام غذا و ظرف آن بنابر احتياط لازم نجس مى شود، و جوشيدن و حرارت و آتش پاك كننده نيست.

١٠٥ - زردابه اى كه در حال بهبودى زخم در اطراف آن پيدا مى شود، اگر معلوم نباشد كه با خون مخلوط است، پاك مى باشد.

### (سگ و خوك)

١٠٦ - سگ و خوكى كه در خشكى زندگى مى كنند حتى مو و استخوان و پنجه و ناخن و رطوبتهاى آنها نجس است، ولى سگ و خوك دريايى پاك است.

### (كافر)

١٠٧ - كافر يعنى كسى كه معترف به خدا يا به يگانگى او نباشد و همچنين غلاة (يعنى آنهايى كه يكى از ائمه عليهم‌السلام را خدا خوانده يا بگويند خدا در او حلول كرده است) و خوارج و نواصب (يعنى آنهايى كه به ائمه عليهم‌السلام اظهار دشمنى مى نمايند) نجسند، و همچنين است كسى كه نبوت يا يكى از ضرورى دين (يعنى چيزى را كه مثل نماز و روزه مسلمانان جزء دين اسلام مى دانند) چنانچه بداند آن چيز ضرورى دين است منكر شود.

و اما اهل كتاب (يعنى يهود و نصارى و مجوس) كه پيغمبرى حضرت خاتم الانبياء محمد ابن عبداللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را قبول ندارند نيز بنابر مشهور نجس مى باشند ولى حكم به طهارت آنان دور نيست اگر چه اجتناب از آنها بهتر است.

١٠٨ - تمان بدن كافر حتى مو و ناخن و رطوبتهاى او نجس است.

١٠٩ - اگر پدر و مادر و جد و جده بچه نا بالغ كافر باشند آن بچه هم نجس است، مگر در صورتى كه مميز و مظهر اسلام باشد، و اگر يكى از اينها مسلمان باشد بتفصيلى كه در مساله ٢١٧ خواهد آمد بچه پاك است.

١١٠ - كسى كه معلوم نيست مسلمان است يا نه و نشانه اى هم بر اسلامش نباشد، پاك مى باشد، ولى احكام ديگر مسلمان را ندارد، مثلا نمى تواند زن مسلمان بگيرد و بايد در قبرستان مسلمانان دفن نشود.

١١١ - شخصى كه به يكى از دوازده امام عليهم‌السلام از روى دشمنى دشنام دهد، نجس است.

### (شراب)

١١٢ - شراب نجس است، و بنابر احتياط مستحب هر چيزى كه انسان را مست مى كند، چنانچه به خودى خود روان باشد نيز نجس است، و اگر مثل بنگ و حشيش (چرس) روان نباشد پاك است اگرچه چيزى در آن بريزند كه روان شود.

١١٣ - الكل صنعتى كه براى رنگ كردن در و پنجره و ميز و صندلى و مانند اينها به كار مى برند تمام اقسامش پاك مى باشد.

١١٤ - اگر انگور و آب انگور به خودى خود يا به واسطه پختن جوش بيايد، پاك، ولى خوردن آن حرام است.

١١٥ - خرما و مويز و كشمش و آب آنها اگر چه جوش بيايند پاك و خوردن آنها حلال است.

١١٦ - فقاع كه از جو گرفته مى شود و به آن آب جو مى گويند حرام است، ولى نجاست آن خالى از اشكال نيست، و غير فقاع مانند آبى كه به دستور طبيب از جو مى گيرند، و به آن ماء الشعير مى گويند پاك مى باشد.

### (عرق حيوان نجاستخوار)

١١٧ - عرق شتر نجاستخوار و هر حيوانى كه به خوردن نجاست انسان عادت كرده نجس است.

١١٨ - عرق جنب از حرام پاك است، و بنابر احتياط مستحب نماز با آن نخوانند، و نزديكى با زن در حال حيض با علم به حال او حكم جنابت از حرام را دارد.

١١٩ - اگر انسان در اوقاتى كه نزديكى با زن حرام است مثلا در روز ماه رمضان با زن خود نزديكى كند عرق او حكم عرق جنب از حرام را ندارد.

١٢٠ - اگر جنب از حرام عوض غسل تيمم نمايد و بعد از تيمم عرق كند، حكم آن عرق، حكم عرق قبل از تيمم است.

١٢١ - اگر كسى از حرام جنب شود، و بعد با حلال خود نزديكى كند، احتياط مستحب آن است كه در نماز از عرق خود اجتناب نمايد، و چنانچه اول با حلال خود نزديكى كند و بعد مرتكب حرام شود عرق او حكم عرق جنب از حرام را ندارد.

### (راه ثابت شدن نجاست)

١٢٢ - نجاست هر چيزى از سه راه ثابت مى شود: اول: آن كه خود انسان يقين يا اطمينان كند كه آن چيز نجس است، و اگر گمان داشته باشد چيزى نجس است لازم نيست از آن اجتناب نمايد.

بنابراين غذا خوردن در قهوه خانه ها و ميهمانخانه هايى كه مردمان لا ابالى و كسانى كه پاكى و نجسى را مراعات نمى كنند در آنها غذا مى خورند، اگر انسان اطمينان نداشته باشد غذايى را كه براى او آورده اند نجس است اشكال ندارد.

دوم: آن كه كسى كه چيزى در اختيار او است بگويد آن چيز نجس است و متهم نباشد، مثلا همسر يا نوكر يا كلفت انسان نسبت به ظرف يا چيز ديگرى كه در اختيار او است بگويد نجس مى باشد.

سوم آن كه دو مرد عادل بگويند چيزى نجس است، به شرط آن كه مورد شهادت آنان سبب نجاست باشد.

١٢٣ - اگر به واسطه ندانستن مساله، نجس بودن و پاك بودن چيزى را نداند، مثلا نداند فضله موش پاك است يا نه، بايد مساله را بپرسد، ولى اگر با اينكه مساله را مى داند، در چيزى شك كند كه پاك است يا نه، مثلا شك كند آن چيز خون است يا نه، يا نداند كه خون پشه است يا خون انسان، پاك مى باشد، و وارسى كردن يا پرسيدن لازم نيست.

١٢٤ - چيز نجسى كه انسان شك دارد پاك شده يا نه، نجس است، و چيز پاك را اگر شك كند نجس شده يا نه، پاك است.

و اگر هم بتواند نجس بودن يا پاك بودن آن را بفهمد لازم نيست وارسى كند.

١٢٥ - اگر بداند يكى از دو ظرف يا دو لباسى كه از هر دوى آنها استفاده مى كند نجس شده و نداند كدام است، بايد از هر دو اجتناب كند ولى اگر مثلا نمى داند لباس خودش نجس شده يا لباسى كه از تصرف او خارج بوده و مال ديگرى مى باشد، لازم نيست از لباس خودش اجتناب نمايد.

### (چيز پاك چگونه نجس مى شود)

١٢٦ - اگر چيز پاك به چيز نجس برسد و هر دو يا يكى از آنها به طورى تر باشد كه ترى يكى به ديگرى برسد، چيز پاك نيز نجس مى شود، و همچنين اگر به چيز سومى با همان رطوبت برسد نجسش مى كند، و مشهور فرموده اند كه متنجس به طور مطلق منجس است، ولى اين حكم با تعدد واسطه محل اشكال است.

بلكه حكم بطهارت خالى از قوت نيست (مثال) در صورتى كه دست راست به بول متنجس شود، آنگاه آن دست با رطوبت با دست چپ ملاقات كند اين ملاقات موجب نجاست دست چپ خواهد بود، و اگر دست چپ بعد از خشكيدن با لباس مرطوب مثلا ملاقات كند لباس نيز نجس مى شود ولى اگر آن لباس با چيز ديگرى با رطوبت ملاقات كند حكم به نجاست آن چيز نمى شود.

و اگر ترى به قدرى كم باشد كه به ديگرى نرسد چيزى كه پاك بوده نجس نمى شود اگرچه به عين نجس برسد.

١٢٧ - اگر چيز پاكى به چيز نجس برسد، و انسان شك كند كه هر دو يا يكى از آنها تر بوده يا نه، آن چيز پاك نجس نمى شود.

١٢٨ - دو چيزى كه انسان نمى داند كدام پاك و كدام نجس است اگر چيز پاكى با رطوبت بعدا به يكى از آنها برسد اجتناب از آن لازم نيست مگر در بعضى از موارد مثل آنكه حالت سابقه در هر دو نجاست باشد و يا آنكه با طرف ديگر هم چيز پاك ديگرى با رطوبت ملاقات كند.

١٢٩ - زمين و پارچه و مانند اينها اگر رطوبت داشته باشد، هر قسمتى كه نجاست به آن برسد نجس مى شود، و جاهاى ديگر آن پاك است و همچنين است خيار و خربزه و مانند اينها.

١٣٠ - هرگاه شيره و روغن و مانند اينها طورى باشد كه اگر مقدارى از آن را بردارند جاى آن خالى نمى ماند، همين كه يك نقطه از آن نجس شد، تمام آن نجس مى شود.

ولى اگر طورى باشد كه جاى آن در موقع برداشتن خالى بماند، اگر چه بعد پر شود، فقط جايى كه نجاست به آن رسيده نجس مى باشد پس اگر فضله موش در آن بيفتد جايى كه فضله افتاده نجس و بقيه پاك است.

١٣١ - اگر مگس يا حيوانى مانند آن روى چيز نجسى كه تر است بنشيند، و بعد روى چيز پاكى كه آن هم تر است بنشيند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حيوان بوده، چيز پاك نجس مى شود، و اگر نداند پاك است.

١٣٢ - اگر جايى از بدن كه عرق دارد نجس شود، و عرق از آنجا به جاى ديگر برود، هر جا كه عرق به آن برسد نجس مى شود، و اگر عرق به جاى ديگر نرود جاهاى ديگر بدن پاك است.

١٣٣ - اخلاط غليظى كه از بينى يا گلو مى آيد، اگر خون داشته باشد جايى كه خون دارد نجس و بقيه آن پاك است.

پس اگر به بيرون دهان يا بينى برسد مقدارى كه انسان يقين دارد جاى نجس اخلاط به آن رسيده نجس است، و محلى را كه شك دارد جاى نجس به آن رسيده يا نه پاك مى باشد.

١٣٤ - اگر آفتابه اى را كه ته آن سوراخ است روى زمين نجس بگذارند، چنانچه از جريان بيفتد و آب زير آن جمع گردد كه با آب آفتابه يكى حساب شود، آب آفتابه نجس مى شود، ولى اگر آب آفتابه با فشار جريان داشته باشد نجس نمى شود.

١٣٥ - اگر چيزى داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتى كه بعد از بيرون آمدن آلوده به نجاست نباشد پاك است.

پس اگر اسباب اماله يا آب آن در مخرج غايط وارد شود، يا سوزن و چاقو و مانند اينها در بدن فرو رود و بعد از بيرون آمدن به نجاست آلوده نباشد نجس نيست.

و همچنين است آب دهان و بينى اگر در داخل به خون برسد و بعد از بيرون آمدن به خون آلوده نباشد.

### (احكام نجاسات)

١٣٦ - نجس كردن خط و ورق قرآن در صورتى كه مستلزم هتك حرمت باشد بى اشكال حرام است و اگر نجس شود بايد فورا آن را آب بكشند.

بلكه بنابر احتياط واجب در غير فرض هتك نيز نجس كردن آن حرام و آب كشيدن واجب است.

١٣٧ - اگر جلد قرآن نجس شود در صورتى كه بى احترامى به قرآن باشد بايد آنرا آب بكشند.

١٣٨ - گذاشتن قرآن روى عين نجس مانند خون و مردار اگر چه آن عين نجس خشك باشد در صورتى كه بى احترامى به قرآن باشد حرام است.

١٣٩ - نوشتن قرآن با مركب نجس اگر چه يك حرف آن باشد حكم نجس كردن آنرا دارد، و اگر نوشته شود بايد آن را آب بكشند يا به واسطه تراشيدن و مانند آن كارى كنند كه از بين برود.

١٤٠ - در صورتى كه دادن قرآن به كافر مستلزم هتك باشد حرام و گرفتن قرآن از او واجب است.

١٤١ - اگر ورق قرآن يا چيزى كه احترام آن لازم است، مثل كاغذى كه اسم خدا يا پيغمبر يا امام بر آن نوشته شده، در مستراح بيفتد، بيرون آوردن و آب كشيدن آن اگر چه خرج داشته باشد واجب است.

و اگر بيرون آوردن آن ممكن نباشد، بايد به آن مستراح نروند تا يقين كنند آن ورق پوسيده است.

و نيز اگر تربت در مستراح بيفتد و بيرون آوردن آن ممكن نباشد.

بايد تا وقتى كه يقين نكرده اند كه به كلى از بين رفته به آن مستراح نروند.

١٤٢ - خوردن و آشاميدن چيز متنجس حرام است، و همچنين است خوراندن آن به ديگرى، ولى خوراندن آن به طفل يا ديوانه ظاهرا جايز است، و اگر خود طفل يا ديوانه غذاى نجس را بخورد يا با دست نجس غذا را نجس كند و بخورد لازم نيست از او جلوگيرى كنند.

١٤٣ - فروختن و عاريه دادن چيز نجسى كه قابل پاك شدن است اشكال ندارد ولى لازم است كه نجس بودن آن را به طرف بگويد، به دو شرط (اول) آن كه طرف در معرض آن باشد كه در مخالفت حكم الزامى واقع شود مثل اينكه او را در خوردن يا آشاميدن استعمال نمايد و اگر اين چنين نباشد لازم نيست بگويد مثلا نجس بودن لباسى را كه طرف با آن نماز مى خواند لازم نيست به او بگويد زيرا پاك بودن لباس شرط واقعى نيست.

(دوم) آنكه احتمال بدهد كه طرف به گفته او ترتيب اثر دهد و اما اگر بداند كه ترتيب اثر نمى دهد گفتن لازم نيست.

١٤٤ - اگر انسان ببيند كسى چيز نجسى را مى خورد يا با لباس نجس نماز مى خواند لازم نيست به او بگويد.

١٤٥ - اگر جايى از خانه يا فرش كسى نجس باشد و ببيند بدن يا لباس يا چيز ديگر كسانى كه وارد خانه او مى شوند با رطوبت به جاى نجس رسيده است چنانچه او موجب اين امر شده باشد بايد با دو شرطى كه در مساله پيش گذشت به آنان بگويد.

١٤٦ - اگر صاحب خانه در بين غذا خوردن بفهمد غذا نجس است بايد - با شرط دومى كه گذشت - به مهمانها بگويد، و اما اگر يكى از مهمانها بفهمد لازم نيست به ديگران خبر دهد ولى چنانچه طورى با آنها معاشرت دارد كه به واسطه نجس بودن آنان خود از جهت ابتلاى به نجاست مبتلا به مخالفت حكم الزامى مى شود بايد به آنان بگويد.

١٤٧ - اگر چيزى را كه عاريه كرده نجس شود بايد صاحبش را از نجس شدن آن به دو شرطى كه در مساله ١٤٣ گذشت آگاه كند.

١٤٨ - اگر بچه بگويد چيزى نجس است، يا چيزى را آب كشيده نبايد حرف او را قبول كرد.

ولى بچه اى كه تكليفش نزديك است اگر بگويد چيزى را آب كشيدم، در صورتى كه آن چيز در تصرف او باشد يا گفته اش مورد اطمينان باشد قبول مى شود، و همچنين اگر بگويد چيزى نجس است.

## (مطهرات)

١٤٩ - دوازده چيز نجاست را پاك مى كند، و آنها را مطهرات گويند: اول آب، دوم زمين، سوم آفتاب، چهارم استحاله، پنجم انقلاب، ششم انتقال، هفتم اسلام، هشتم تبعيت، نهم برطرف شدن عين نجاست، دهم استبراء حيوان نجاستخوار، يازدهم غايب شدن مسلمان، دوازدهم خارج شدن خون از ذبيحه، و احكام اينها به طور تفصيل در مسايل آينده گفته مى شود.

### (آب)

١٥٠ - آب با چهار شرط چيز نجس را پاك مى كند: اول آنكه مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بيد چيز نجس را پاك نمى كند.

دوم آنكه پاك باشد.

سوم آنكه وقتى چيز نجس را مى شويند آب مضاف نشود، و در شستنى كه بعد از آن، شستن ديگر لازم نيست بايد بو يا رنگ يا مزه نجاست هم نگيرد، و در غير آن شستن تغيير ضرر ندارد، مثلا چيزى را به آب كر يا قليل بشويد، و دو دفعه شستن در او لازم باشد، در دفعه اول اگر چه تغيير كند، و در دفعه دوم به آبى تطهير كند كه تغيير نكند پاك مى شود.

چهارم آنكه بعد از آب كشيدن چيز نجس اجزاء كوچك عين نجاست در آن نباشد.

و پاك شدن چيز نجس به آب قليل يعنى آب كمتر از كر شرطهاى ديگرى هم دارد كه بعدا گفته مى شود.

١٥١ - توى ظرف نجس را با آب قليل بايد سه مرتبه شست، و همچنين با آب كر و جارى بنابر احتياط واجب، و ظرفى را كه سگ از آنها آب يا چيز روان ديگر خورده بايد اول با خاك پاك خاك مالى كرد سپس خاك او را زايل نموده و بعد دو مرتبه با آب قليل يا كر يا جارى شست، و همچنين ظرفى را كه سگ ليسيده اگر در آن چيزى باقيمانده باشد، بايد پيش از شستن خاك مالى كرد و اگر آب دهان سگ در ظرفى بريزد بنابر احتياط لازم بايد آن را خاك مالى كرد و بعد سه مرتبه با آب شست.

١٥٢ - اگر دهانه ظرفى كه سگ دهن زده تنگ باشد بايد خاك را در آن بريزند و با شدت حركت دهند تا خاك به همه آن ظرف برسد، و بعد به ترتيبى كه ذكر شد بشويند.

١٥٣ - ظرفى را كه خوك بليسد يا از آن چيز روانى بخورد، يا اينكه در او موش صحرايى مرده باشد، با آب قليل يا كر يا جارى بايد هفت مرتبه شست و لازم نيست آن را خاك مالى كنند.

١٥٤ - ظرفى را كه به شراب نجس شده، بايد سه مرتبه بشويند و فرقى بين آب قليل و كر و جارى نيست.

١٥٥ - كوزه اى كه از گل نجس ساخته شده و يا آب نجس در آن فرو رفته اگر در آب كر يا جارى بگذارند، بهر جاى آن كه آب برسد پاك مى شود.

و اگر بخواهند باطن آن هم پاك شود، بايد به قدرى در آب كر يا جارى بماند كه آب به تمام آن فرو رود، و اگر ظرف رطوبتى داشته باشد كه از رسيدن آب به باطن آن مانع باشد بايد خشكش نمايند، و بعدا در آب كر يا جارى بگذارند.

١٥٦ - ظرف نجس را با آب قليل دو قسم مى شود آب كشيد: يكى آنكه سه مرتبه پر كنند و خالى كنند، ديگر آنكه سه دفعه قدرى آب در آن بريزند و در هر دفعه آب را طورى در آن بگردانند كه به جاهاى نجس آن برسد و بيرون بريزند.

١٥٧ - اگر ظرف بزرگى مثل پاتيل و خمره نجس شود، چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر كنند و خالى كنند پاك مى شود.

و همچنين است اگر سه مرتبه از بالا آب در آن بريزند، به طورى كه تمام اطراف آن را بگيرد، و در هر دفعه آبى كه ته آن جمع مى شود بيرون آورند و احتياط مستحب آن است كه در مرتبه دوم و سوم ظرفى را كه با آن آبها را بيرون مى آورند آب بكشند.

١٥٨ - اگر مس نجس و مانند آن را آب كنند و آب بكشند، ظاهرش پاك مى شود.

١٥٩ - تنورى كه به بول نجس شده است، اگر يك مرتبه از بالا آب در آن بريزند، به طورى كه تمام اطراف آن را بگيرد پاك مى شود، و احتياط مستحب آن است كه اين كار را دو مرتبه انجام دهند.

و در غير بول اگر پس از برطرف شدن نجاست يك مرتبه به دستورى كه گفته شد آب در آن بريزند كافى است.

و بهتر است كه گودالى ته آن بكنند تا آبها در آن جمع شود و بيرون بياورند بعد آن گودال را با خاك پاك پر كنند.

١٦٠ - اگر چيز نجس را يك مرتبه در آب كر يا جارى فرو برند كه آب به تمام جاهاى آن برسد، پاك مى شود. و در فرش و لباس و مانند اينها فشار يا مانند آن از ماليدن يا لگد كردن لازم نيست، و در صورتى كه بدن يا لباس متنجس به بول باشد در كر نيز دو مرتبه شستن لازم است.

١٦١ - اگر بخواهند چيزى را كه به بول نجس شده با آب قليل آب بكشند، چنانچه يك مرتبه آب روى آن بريزند و از آن جدا شود، در صورتى كه بول در آن چيز نمانده باشد پاك مى شود مگر در لباس و بدن كه بايد دو مرتبه روى آنها آب بريزند تا پاك شوند و در هر حال در شستن لباس و فرش و مانند اينها با آب قليل بايد فشار دهند تا غساله آن بيرون آيد.

(و غساله آبى است كه معمولا در وقت شستن و بعد از آن از چيزى كه شسته مى شود، خود به خود يا به وسيله فشار مى ريزد).

١٦٢ - اگر چيزى به بول پسر يا دختر شير خوارى كه غذا خور نشده و بنابر احتياط كمتر از دو سال دارد نجس شود، چنانچه يك مرتبه آب روى آن بريزند كه به تمام جاهاى نجس آن برسد پاك مى شود، ولى احتياط مستحب آن است كه يك مرتبه ديگر هم آب روى آن بريزند.

و در لباس و فرش و مانند اينها فشار لازم نيست.

١٦٣ - اگر چيزى به غير بول نجس شود، چنانچه با برطرف كردن نجاست يك مرتبه آب قليل روى آن بريزند و از آن جدا شود پاك مى گردد ولى لباس و مانند آن را بايد فشار دهند تا غساله آن بيرون آيد.

١٦٤ - اگر حصير نجس را كه با نخ بافته شده در آب كر يا جارى فرو برند بعد از برطرف شدن عين نجاست پاك مى شود ولى اگر بخواهند آن را با آب قليل آب بكشند بايد به هر طور كه ممكن است - اگر چه با لگد كردن باشد - فشار دهند تا غساله آن جدا شود.

١٦٥ - اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اينها نجس شود به فرو بردن در كر و جارى پاك مى گردد، و اگر باطن آنها نجس شود چنانچه آب كر يا جارى به وصف اطلاق به باطن آنها برسد پاك مى شوند ولى ظاهرا در صابون و مانند آن هيچ گاه آب مطلق به باطن نمى رسد.

١٦٦ - اگر انسان شك كند كه آب نجس به باطن صابون رسيده يا نه باطن آن پاك است.

١٦٧ - اگر ظاهر برنج و گوشت يا چيزى مانند اينها نجس شده باشد چنانچه آن را در كاسه پاك و مانند آن بگذارند و يك مرتبه آب روى آن بريزند و خالى كنند پاك مى شود و اگر در ظرف نجس بگذارند بايد سه مرتبه اين كار را انجام دهند در اين صورت ظرف هم پاك مى شود، و اگر بخواهند لباس و مانند آن را كه فشار لازم دارد در ظرفى بگذارند و آب بكشند، بايد در هر مرتبه اى كه آب روى آن مى ريزند آن را فشار دهند و ظرف را كج كنند تا غساله اى كه در آن جمع شده بيرون بريزد.

١٦٨ - لباس نجسى را كه به نيل و مانند آن رنگ شده اگر در آب كر يا جارى فروبرند و آب پيش از آنكه به واسطه رنگ پارچه مضاف شود به تمام آن برسد لباس پاك مى شود و اگر با آب قليل بشويند، چنانچه موقع فشار دادن، آب مضاف از آن بيرون نيايد پاك مى شود.

١٦٩ - اگر لباسى را در كر يا جارى آب بكشند، و بعد مثلا لجن آب در آن ببينند چنانچه احتمال ندهند كه جلوگيرى از رسيدن آب كرده آن لباس پاك است.

١٧٠ - اگر بعد از آب كشيدن لباس و مانند آن خورده گل يا صابون در آن ديده شود چنانچه احتمال بدهند كه جلوگيرى از رسيدن آب كرده آن لباس پاك ولى اگر آب نجس به باطن گل يا صابون رسيده باشد ظاهر گل و صابون پاك و باطن آنها نجس است.

١٧١ - هر چيز نجس، تا عين نجاست را از آن برطرف نكنند پاك نمى شود.

ولى اگر بو يا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشكال ندارد، پس اگر خون را از لباس برطرف كنند و لباس را آب بكشند و رنگ خون در آن بماند پاك مى باشد، اما چنانچه به واسطه بو يا رنگ يقين كنند يا احتمال دهند كه ذره هاى نجاست در آن چيز مانده نجس است.

١٧٢ - اگر نجاست بدن را در آب كر يا جارى برطرف كنند بدن پاك مى شود، مگر آنكه بدن به بول نجس شده باشد كه در اين صورت به يك مرتبه پاك نمى شود، ولى بيرون آمدن و دو مرتبه در آب رفتن لازم نيست بلكه اگر در زير آب به آن محل دست بكشند كه دو مرتبه آب به بدن برسد كفايت مى كند.

١٧٣ - غذاى نجس كه لاى دندانها مانده اگر آب در دهان بگردانند و به تمام غذاى نجس برسد پاك مى شود.

١٧٤ - اگر موى سر و صورت را با آب قليل آب بكشند چنانچه مو انبوه نباشد براى جدا شدن غساله لازم نيست فشار دهند زيرا به مقدار متعارف خود به خود جدا مى شود.

١٧٥ - اگر جايى از بدن يا لباس را با آب قليل آب بكشند، اطراف آنجا كه متصل به آن است و معمولا موقع آب كشيدن آب به آنها سرايت مى كند، با پاك شدن جاى نجس پاك مى شود، به اين معنى كه آب كشيدن اطراف مستقلا لازم نيست بلكه اطراف و محل نجس به آب كشيدن با هم پاك مى شوند، و همچنين است اگر چيز پاكى را پهلوى چيز نجس بگذارند و روى هر دو آب بريزند.

پس اگر براى آب كشيدن يك انگشت نجس روى همه انگشتها آب بريزند و آب نجس و همچنين آب پاك به همه آنها برسد، با پاك شدن انگشت نجس تمام انگشتها پاك مى شود.

١٧٦ - گوشت و دنبه اى كه نجس شده، مثل چيزهاى ديگر آب كشيده مى شود.

و همچنين است اگر بدن يا لباس چربى كمى داشته باشد كه از رسيدن آب به آنها جلوگيرى نكند.

١٧٧ - اگر ظرف يا بدن نجس باشد، و بعد به طورى چرب شود كه جلوگيرى از رسيدن آب به آنها كند، چنانچه بخواهند ظرف و بدن را آب بكشند، بايد چربى را برطرف كنند تا آب به آنها برسد.

١٧٨ - آب شيرى كه متصل به كر است حكم كر را دارد.

١٧٩ - اگر چيزى را آب بكشد و يقين كند پاك شده و بعد شك كند كه عين نجاست را از آن برطرف كرده يا نه، بايد دوباره آن را آب بكشد و يقين كند كه عين نجاست برطرف شده است.

١٨٠ - زمينى كه آب در او فرو مى رود مثل زمينى كه روى آن شن يا ريگ باشد، اگر نجس شود با آب قليل نيز پاك مى شود.

١٨١ - زمين سنگ فرش و آجر فرش و زمين سختى كه آب در آن فرو نمى رود، اگر نجس شود با آب قليل پاك مى گردد، ولى بايد به قدرى آب روى آن بريزند كه جارى شود، و اگر آبى كه روى آن ريخته اند از سوراخى بيرون نرود و در جايى جمع شود براى پاك شدن آنجا بايد آب جمع شده را با پارچه اى يا ظرفى بيرون آورند.

١٨٢ - اگر ظاهر نمك سنگ و مانند آن نجس شود با آب كمتر از كر هم پاك مى شود.

١٨٣ - اگر شكر نجس آب شده را قند بسازند و در آب كر يا جارى بگذارند پاك نمى شود.

### (زمين)

١٨٤ - زمين با چهار شرط كف پا و ته كفش را پاك مى كند، اول: آنكه زمين پاك باشد، دوم: آنكه بنابر احتياط خشك باشد، سوم: آنكه بنابر احتياط لازم نجاست از ناحيه زمين حاصل شده باشد چهارم: آنكه اگر عين نجس مثل خون و بول يا متنجس مثل گلى كه نجس شده در كف پا و ته كفش باشد به واسطه راه رفتن يا ماليدن پا به زمين برطرف شود و چنانچه قبلا عين نجاست برطرف شده باشد با راه رفتن يا ماليدن پا به زمين بنابر احتياط لازم پاك نمى شود و نيز زمين بايد خاك يا سنگ يا آجر فرش و مانند اينها باشد و با راه رفتن روى فرش، حصير و سبزه كف پا و ته كفش نجس پاك نمى شود.

١٨٥ - پاك شدن كف پا و ته كفش نجس، به واسطه راه رفتن روى آسفالت و روى زمينى كه با چوب فرش شده محل اشكال است.

١٨٦ - براى پاك شدن كف پا و ته كفش بهتر است مقدار پانزده ذراع دست يا بيشتر راه بروند، اگرچه به كمتر از پانزده ذراع يا ماليدن پا به زمين نجاست برطرف شود.

١٨٧ - لازم نيست كف پا و ته كفش نجس تر باشد، بلكه اگر خشك هم باشد به راه رفتن پاك مى شود.

١٨٨ - بعد از آنكه پا يا ته كفش نجس به راه رفتن پاك شد، مقدارى از اطراف آن هم كه معمولا به گل آلوده مى شود پاك مى گردد.

١٨٩ - كسى كه با دست و زانو راه مى رود، اگر كف دست يا زانوى او نجس شود، پاك شدن آن با راه رفتن محل اشكال است.

و همچنين است ته عصا، ته پاى مصنوعى، نعل چهار پايان، چرخ اتومبيل و درشكه و مانند اينها.

١٩٠ - اگر بعد از راه رفتن، بو يا رنگ يا ذره هاى كوچكى از نجاست كه ديده نمى شود، در كف پا يا ته كفش بماند اشكال ندارد، اگر چه احتياط مستحب آن است كه به قدرى راه بروند كه آنها هم برطرف شوند.

١٩١ - توى كفش به واسطه راه رفتن پاك نمى شود.

و پاك شدن كف جوراب به واسطه راه رفتن محل اشكال است مگر اينكه كف آن از چرم يا مانند آن باشد.

### (آفتاب)

١٩٢ - آفتاب زمين، ساختمان و ديوار را با پنج شرط پاك مى كند، اول آنكه چيز نجس به طورى تر باشد كه اگر چيز ديگر به آن برسد تر شود پس اگر خشك باشد بايد به وسيله اى آن را تر كنند تا آفتاب خشك كند.

دوم: آنكه اگر عين نجاست در آن چيز باشد پيش از خشك شدن به تابيدن آفتاب آن را برطرف كنند سوم: آنكه چيزى از تابيدن آفتاب جلوگيرى نكند، پس اگر آفتاب از پشت پرده يا ابر و مانند اينها بتابد و چيز نجس را خشك كند، آن چيز پاك نمى شود، ولى اگر ابر به قدرى نازك باشد كه از تابيدن آفتاب جلوگيرى نكند، اشكال ندارد.

چهارم: آنكه آفتاب به تنهايى چيز نجس را خشك كند، پس اگر مثلا چيز نجس به واسطه باد و آفتاب خشك شود، پاك نمى گردد، ولى اگر باد بقدرى كم باشد كه نگويند به خشك شدن چيز نجس كمك كرده اشكال ندارد.

پنجم: آنكه آفتاب مقدارى از بنا و ساختمان را كه نجاست به آن فرو رفته، يك مرتبه خشك كند.

پس اگر يك مرتبه بر زمين و ساختمان نجس بتابد و روى آن را خشك كند و دفعه ديگر زير آن را خشك نمايد، فقط روى آن پاك مى شود و زير آن نجس مى ماند. ١٩٣ - آف تاب حصير نجس را پاك مى كند ولى اگر با نخ بافته شده باشد پاك شد نخها محل اشكال است و همچنين پاك شدن درخت، گياه و در و پنجره به واسطه آفتاب محل اشكال است.

١٩٤ - اگر آفتاب به زمين نجس بتابد، بعد انسان شك كند كه زمين موقع تابيدن آفتاب تر بوده يا نه، يا ترى آن به واسطه آفتاب خشك شده يا نه آن زمين نجس است، و همچنين است اگر شك كند كه پيش از تابش آفتاب عين نجاست از آن برطرف شده يا نه، يا شك كند كه چيزى مانع تابش آفتاب بوده يا نه.

١٩٥ - اگر آفتاب به يك طرف ديوار نجس بتابد، و به وسيله آن طرفى كه آفتاب به آن نتابيده نيز خشك شود بعيد نيست هر دو طرف پاك شود.

## (استحاله)

١٩٦ - اگر جنس چيز نجس به طورى عوض شود كه به صورت چيز پاكى درآيد پاك مى شود، مثل آنكه چوب نجس بسوزد و خاكستر گردد، يا سگ در نمكزار فرو رود و نمك شود، ولى اگر جنس آن عوض نشود، مثل آنكه گندم نجس را آرد كنند يا نان بپزند پاك نمى شود.

١٩٧ - كوزه گلى و مانند آن كه از گل نجس ساخته شده نجس است و اما زغالى كه از چوب نجس درست شده چنانچه هيچ يك از خواص حقيقت سابقه در آن نباشد پاك است.

١٩٨ - چيز نجسى كه معلوم نيست استحاله شده يا نه، نجس است.

## (انقلاب)

١٩٩ - اگر شراب به خودى خود يا به واسطه ريختن چيزى مثل سركه و نمك در آن سركه شود، پاك مى گردد.

٢٠٠ - شرابى كه از انگور نجس و مانند آن درست كنند يا نجاست ديگرى به آن برسد به سركه شدن پاك نمى شود.

٢٠١ - سركه اى كه از انگور و كشمش و خرماى نجس درست كنند نجس است.

٢٠٢ - اگر پوشال ريز انگور يا خرما داخل آنها باشد و سركه بريزند ضرر ندارد بلكه ريختن خيار و بادنجان و مانند اينها در آن اگر چه پيش از سركه شدن باشد نيز اشكال ندارد، مگر اينكه پيش از سركه شدن مسكر شده باشد.

٢٠٣ - آب انگورى كه به آتش يا به خودى خود جوش بيايد، حرام مى شود، و اگر آن قدر بجوشد كه ذهاب ثلثان شود، يعنى دو قسمت آن كم شود و يك قمست آن بماند، حلال مى شود، و در مساله ١١٤ گذشت كه آب انگور بجوش آمدن نجس نمى شود.

٢٠٤ - اگر دو قسمت آب انگور بدون جوش آمدن كم شود چنانچه باقيمانده آن جوش بيايد اگر عرفا به آن آب انگور بگويند نه شيره بنابر احتياط لازم حرام است.

٢٠٥ - آب انگورى كه معلوم نيست جوش آمده يا نه حلال است ولى اگر جوش بيايد تا انسان يقين نكند كه دو قسمت آن كم شده، حلال نمى شود.

٢٠٦ - اگر مثلا در يك خوشه غوره مقدارى انگور باشد، چنانچه به آبى كه از آن خوشه گرفته مى شود آب انگور نگويند و بجوشد خوردن آن حلال است.

٢٠٧ - اگر يك دانه انگور در چيزى كه به آتش مى جوشد بيفتد و بجوشد و مستهلك نشود، فقط خوردن آن دانه حرام است.

٢٠٨ - اگر بخواهند در چند ديگ شيره بپزند، جايز است كفگيرى را كه در ديگ جوش آمده زده اند در ديگى كه جوش نيامده بزنند.

٢٠٩ - چيزى كه معلوم نيست غوره است يا انگور، اگر جوش بيايد حلال است.

### (انتقال)

٢١٠ - اگر خون بدن انسان يا خون حيوانى كه خون جهنده دارد - يعنى حيوانى كه وقتى رگ آن را ببرند خون از آن جستن مى كند - حيوانى كه عرفا خون ندارد آن را بمكد به طورى كه در معرض آن باشد كه جذب بدن آن حيوان گردد همان طورى كه پشه از بدن انسان يا حيوان مى مكد آن خون پاك مى شود و اين را انتقال مى گويند، و اما خونى كه زالو از انسان در مقام معالجه مى مكد چون در معرض آن نيست كه جزء بدن او شود و او را خون انسان مى گويند نجس مى باشد.

٢١١ - اگر كسى پشه اى را كه به بدنش نشسته بكشد و خونى را كه پشه مكيده از او بيرون بيايد ظاهر آن است كه آن خون پاك است زيرا در معرض آن بوده كه غذاى پشه شود اگر چه فاصله ميان مكيدن خون و كشتن پشه بسيار كم باشد ولى احتياط مستحب آن است كه از آن خون در اين صورت اجتناب شود.

### (اسلام)

٢١٢ - اگر كافر شهادتين بگويد يعنى به يگانگى خدا و نبوت خاتم الانبياء شهادت بدهد، به هر لغتى كه باشد مسلمان مى شود.

و چنانچه قبلا محكوم به نجاست بوده بعد از مسلمان شدن، بدن و آب دهان و بينى و عرق او پاك است، ولى اگر موقع مسلمان شدن، عين نجاست به بدن او بوده، بايد برطرف كند و جاى آن را آب بكشد، بلكه اگر پيش از مسلمان شدن عين نجاست برطرف شده باشد، احتياط واجب آن است كه جاى آن را آب بكشد.

٢١٣ - اگر موقعى كه كافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسيده باشد و آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او باشد يا نباشد بنابر احتياط واجب بايد از آن اجتناب كند.

٢١٤ - اگر كافر شهادتين بگويد، و انسان نداند قلبا مسلمان شده يا نه پاك است، و همچنين اگر بداند قلبا مسلمان نشده است ولى چيزى كه منافى با اظهار شهادتين باشد از او سر نزند.

### (تبعيت)

٢١٥ - تبعيت آن است كه چيز نجسى به واسطه پاكى چيز ديگر پاك شود.

٢١٦ - اگر شراب سركه شود، ظرف آن هم تا جايى كه شراب موقع جوش آمدن به آنجا رسيده پاك مى شود.

و كهنه و چيزى هم كه معمولا روى آن مى گذارند اگر با آن نجس شده پاك مى گردد.

ولى اگر پشت ظرف به آن شراب آلوده شود، احتياط واجب آن است كه بعد از سركه شدن شراب از آن اجتناب كنند.

٢١٧ - بچه كافر به تبعيت در دو مورد پاك مى شود:

(١) كافرى كه مسلمان شود طفل او در پاكى تابع اوست.

و همچنين اگر جد طفل يا مادر يا جده او مسلمان شوند، ولى حكم به طهارت در اين مورد مشروط به آن است كه بچه همراه آن تازه مسلمان و در كفالت او باشد و همچنين كافرى نزديكتر از او همراه آن بچه نباشد.

(٢) طفل كافرى كه بدست مسلمانى اسير گردد، و پدر يا يكى از اجداد او همراه نباشد، در اين دو مورد پاكى طفل به تابعيت مشروط به اين است كه طفل در صورت مميز بودن اظهار كفر ننمايد.

٢١٨ - تخته يا سنگى كه روى آن ميت را غسل مى دهند، و پارچه اى كه با آن عورت ميت را مى پوشانند، و دست كسى كه او را غسل مى دهد تمام اين چيزها كه با ميت شسته شده است بعد از تمام شدن غسل، پاك مى شود.

٢١٩ - كسى كه چيزى را كه آب مى كشد، بعد از پاك شدن آن چيز دست او هم كه با آن چيز شسته شده پاك مى شود.

٢٢٠ - اگر لباس و مانند آن را با آب قليل آب بكشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبى كه با آن شسته شده جدا شود آبى كه در آن مى ماند پاك است.

٢٢١ - ظرف نجس را كه با آب قليل آب مى كشند بعد از جدا شدن آبى كه براى پاك شدن با آن شسته شده، آب كمى كه در آن مى ماند پاك است.

### (برطرف شدن عين نجاست)

٢٢٢ - اگر بدن حيوان به عين نجس مثل خون، يا متنجس مثل آب نجس آلوده شود، چنانچه آنها برطرف شود، بدن آن حيوان پاك مى شود و همچنين باطن بدن انسان كه مثل توى دهان و بينى و گوش باشد به ملاقات نجاست خارجى نجس مى شود و با از ميان رفتن آن پاك مى گردد و اما نجاست داخلى مانند خونى كه از لاى دندان بيرون مى آيد موجب نجس شدن باطن بدن نمى شود و همچنين ملاقات چيز خارجى در باطن بدن با نجاست داخلى آن چيز را نجس نمى كند، بنابر اين اگر دندان عاريه در دهان با خونى كه از لاى ديگر دندانها بيرون آمده ملاقات كند آب كشيدن آن لازم نيست ولى اگر با غذاى نجس ملاقات كند آب كشيدن آن لازم است.

٢٢٣ - اگر غذا لاى دندان مانده باشد و داخل دهان خون بياد غذا به ملاقات با خون نجس نمى شود.

٢٢٤ - مقدارى از لبها و پلك چشم كه موقع بستن روى هم مى آيد حكم باطن را دارد پس چنانچه با نجاست خارجى ملاقات كند آب كشيدن آن لازم نيست ولى جايى را كه انسان نمى داند از ظاهر بدن است يا باطن آن اگر با نجاست خارجى ملاقات كند لازم است آن را آب بكشد.

٢٢٥ - اگر گرد و خاك نجس به لباس و فرش خشك و مانند اينها بنشيند چنانچه طورى آنها را تكان دهند كه گرد و خاك نجس از آنها بريزد، و چيزى با رطوبت با آنها ملاقات كند نجس نمى شود.

### (استبراء حيوان نجاستخوار)

٢٢٦ - بول و غايط حيوانى كه به خوردن نجاست انسان عادت كرده نجس است، و اگر بخواهند پاك شود، بايد آن را استبراء كنند يعنى تا مدتى نگذارند نجاست بخورد و غذاى پاك به آن بدهند كه بعد از آن مدت ديگر نجاستخوار به آن نگويند، و احتياط مستحب آن است كه شتر نجاستخوار را چهل روز و گاو را بيست روز و گوسفند را ده روز و مرغابى را هفت يا پنج روز و مرغ خانگى را سه روز، از خوردن نجاست جلوگيرى كنند، هرچند پيش از گذشت اين مدت به آنها نجاستخوار گفته نشود.

### (غايب شدن مسلمان)

٢٢٧ - اگر بدن يا لباس يا چيز ديگرى مانند ظرف و فرش در اختيار مسلمان بالغ يا مميز طهارت و نجاست باشد و نجس شود و آن مسلمان غايب گردد چنانچه انسان احتمال دهد كه او آن چيز را آب كشيده است پاك مى باشد، ولى احتياط مستحب آن است كه آن چيز را پاك نداند مگر با چند شرط زير:

(اول) - آنكه آن مسلمان چيزى را كه بدن يا لباسش را نجس كرده نجس نداند پس اگر مثلا لباسش با رطوبت به بدن كافر ملاقات كرده و آن را نجس نداند بعد از غايب شدن او انسان نبايد آن لباس را پاك بداند.

(دوم) - آنكه بداند بدن يا لباسش به چيز نجس رسيده است.

(سوم) - آنكه انسان ببيند آن چيز را در كارى كه شرط آن پاكى است استعمال مى كند، مثلا ببيند با آن لباس نماز مى خواند.

(چهارم) - آنكه احتمال بدهد كه آن مسلمان بداند شرط كارى را كه با آن چيز انجام مى دهد پاكى است، پس اگر مثلا نداند كه بايد لباس نمازگزار پاك باشد، و با لباسى كه نجس شده نماز بخواند، نبايد انسان آن لباس را پاك بداند.

(پنجم) - آنكه نجس و پاك در نظر آن مسلمان فرق داشته باشد پس اگر او اعتنا به پاكى و نجسى ندارد نبايد انسان آن چيز را پاك بداند.

٢٢٨ - اگر انسان يقين يا اطمينان پيدا كند كه چيزى كه نجس بوده پاك شده است يا دو عادل بر پاك شدن آن شهادت دهند و مورد شهادت آنان سبب پاك شدن باشد آن چيز پاك است، و همچنين است اگر كسى كه چيز نجس در اختيار اوست بگويد آن چيز پاك شده و مورد اتهام هم نباشد، يا مسلمانى چيز نجسى را آب كشيده باشد، اگر چه معلوم نباشد درست آب كشيده يا نه.

٢٢٩ - كسى كه وكيل شده است لباس انسان را آب بكشد، اگر بگويد آب كشيدم و انسان به گفته او اطمينان پيدا كند آن لباس پاك است.

٢٣٠ - اگر انسان حالى دارد كه در آب كشيدن چيز نجس يقين پيدا نمى كند اگر به همان نحوى كه افراد متعارف آب مى كشند رفتار نمايد كفايت مى كند.

### (رفتن خون متعارف)

٢٣١ - خونى كه در جوف ذبيحه بعد از كشتن آن به طريق شرعى باقى مى ماند، چنانچه خون به مقدار متعارف خارج شده باشد پاك است، چنانكه در مساله (٩٨) گذشت.

٢٣٢ - حكم سابق بنابر احتياط مختص به حيوان حلال گوشت است، و در حيوان حرام گوشت جارى نيست، بلكه بنابر احتياط استحبابى در اجزاء محرمه حلال گوشت نيز جارى نيست.

### (احكام ظرفها)

٢٣٣ - ظرفى كه از پوست سگ يا خوك يا مردار ساخته شده، آشاميدن و خوردن چيزى از آن ظرف در صورتى كه رطوبتى موجب نجاستش شده باشد حرام است، و نبايد آن ظرف را در وضو و غسل و كارهايى كه بايد با چيز پاك انجام داد استعمال كنند، و احتياط مستحب آن است كه چرم سگ و خوك و مردار را - اگر چه ظرف هم نباشد - استعمال نكنند.

٢٣٤ - خوردن و آشاميدن از ظروف طلا و نقره بلكه بنابر احتياط واجب، مطلق استعمال آنها حرام است، ولى زينت نمودن اطاق و مانند آن و نگاه داشتن آنها مانعى ندارد، اگر چه احوط ترك است، و همچنين است ساختن ظروف طلا و نقره و خريد و فروش آنها براى زينت نمودن يا نگاه داشتن.

٢٣٥ - گيره استكان كه از طلا يا نقره مى سازند اگر ظرف به آن گفته شود حكم استكان طلا و نقره را دارد و اگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعى ندارد.

٢٣٦ - استعمال ظرفى كه روى آن را آب طلا يا آب نقره داده اند اشكال ندارد.

٢٣٧ - اگر فلزى را با طلا يا نقره مخلوط كنند و ظرف بسازند، چنانچه مقدار آن فلز به قدرى باشد كه ظرف طلا يا نقره به آن ظرف نگويند استعمال آن مانعى ندارد.

٢٣٨ - اگر انسان غذايى را كه در ظرف طلا يا نقره است در ظرف ديگرى بريزد چنانچه ظرف دوم - به حسب متعارف - واسطه خوردن از ظرف اول نباشد اشكال ندارد.

٢٣٩ - استعمال بادگير قليان، غلاف شمشير، كارد و قاب قرآن اگر از طلا يا از نقره باشد، اشكال ندارد، ولى احتياط مستحب آن است كه عطردان و سرمه دان و ترياكدان طلا و نقره را استعمال نكنند.

٢٤٠ - خوردن و آشاميدن از ظرف طلا يا نقره در حال ناچارى به مقدار دفع ضرورت اشكال ندارد، ولى زياده بر اين مقدار جايز نيست.

٢٤١ - استعمال ظرفى كه معلوم نيست از طلا يا نقره است يا از چيز ديگر اشكال ندارد.

## (وضو)

٢٤٢ - در وضو واجب است صورت و دستها را بشويند و جلوى سر و روى پاها را مسح كنند.

٢٤٣ - درازاى صورت را بايد از بالاى پيشانى جايى كه موى سر بيرون مى آيد تا آخر چانه شست، و پهناى آن به مقدارى كه بين انگشت وسط و شست قرار مى گيرد بايد شسته شود، و اگر مختصرى از اين مقدار را نشويند وضو باطل است، و اگر انسان يقين نكند كه اين مقدار كاملا شسته شده بايد براى اينكه يقين بكند كمى اطراف آن را هم بشويد.

٢٤٤ - اگر صورت يا دست كسى كوچكتر يا بزرگتر از متعارف مردم باشد، بايد ملاحظه كند كه مردمان متعارف تا كجاى صورت خود را مى شويند، او هم تا همانجا بشويد.

و نيز اگر در پيشانى او مو روييده يا جلوى سرش مو ندارد بايد به اندازه معمول پيشانى را بشويد.

٢٤٥ - اگر احتمال دهد چرك يا چيز ديگرى در ابروها و گوشه هاى چشم و لب او هست كه نمى گذارد آب به آنها برسد، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، بايد پيش از وضو وارسى كند كه اگر هست برطرف نمايد.

٢٤٦ - اگر پوست صورت از لاى مو پيدا باشد بايد آب را به پوست برساند، و اگر پيدا نباشد شستن مو كافى است، و رساندن آب به زير آن لازم نيست.

٢٤٧ - اگر شك كند پوست صورت از لاى مو پيدا است يا نه، بنابر احتياط واجب بايد مو را بشويد و آب را به پوست هم برساند.

٢٤٨ - شستن توى بينى و مقدارى از لب و چشم كه در وقت بستن ديده نمى شود واجب نيست، ولى انسان اگر يقين نكند كه از جاهايى كه بايد شسته شود چيزى باقى نمانده واجب است براى آنكه يقين كند، مقدارى از آنها را هم بشويد و كسى كه اين امر را نمى دانسته اگر نداند در وضوهايى كه گرفته مقدار لازم را شسته يا نه، نمازى را كه با آن وضو خوانده صحيح است و لازم نيست براى نماز بعدى دوباره وضو بگيرد.

٢٤٩ - بايد دستها - و همچنين صورت را بنابر احتياط لازم - از بالا به پايين شست و اگر از پايين به بالا بشويد وضو باطل است.

٢٥٠ - اگر دست را تر كند و به صورت و دستها بكشد چنانچه ترى دست به قدرى باشد كه به واسطه كشيدن دست آب آنها را فرا گيرد كافى است و لازم نيست كه بر آنها جارى شود.

٢٥١ - بعد از شستن صورت بايد دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها بشويد.

٢٥٢ - اگر انسان يقين نكند كه آرنج را كاملا شسته بايد براى آنكه يقين كند، مقدارى بالاتر از آرنج را هم بشويد.

٢٥٣ - كسى كه پيش از شستن صورت دستهاى خود را تا مچ شسته، در موقع وضو بايد تا سر انگشتان بشويد، و اگر فقط تا مچ بشويد وضوى او باطل است.

٢٥٤ - در وضو شستن صورت و دستها مرتبه اول واجب، و مرتبه دوم مستحب، و مرتبه سوم، و بيشتر از آن حرام مى باشد، و شستن مرتبه اول وقتى تمام مى شود كه به قصد وضو آن مقدار آب به صورت يا دست بريزد كه آب تمام آن را فرا بگيرد و ديگر جايى براى احتياط باقى نماند، پس اگر به قصد شستن مرتبه اول مثلا ده مرتبه آب به صورت بريزد تا اينكه آب همه آن را فرا بگيرد اشكال ندارد، و تا وقتى كه قصد وضو و شستن صورت مثلا نكند شستن اول محقق نمى شود، پس مى تواند چند مرتبه همه صورت را بشويد و در آخرين مرتبه قصد شستن وضوئى نمايد، ولى اعتبار قصد در شستن دوم خالى از اشكال نيست و احتياط لازم آن است كه بيش از يك مرتبه بعد از مرتبه اول صورت و يا دستها را نشويد اگر چه به قصد وضو هم نباشد.

٢٥٥ - بعد از شستن هر دو دست بايد جلوى سر را با ترى آب وضو كه در دست مانده، مسح كند، و احتياط مستحب آن است كه با كف دست راست مسح نمايد. و مسح را از بالا به پايين انجام دهد.

٢٥٦ - يك قسمت از چهار قسمت سر، كه مقابل پيشانى است جاى مسح مى باشد، و هر جاى اين قسمت را به هر اندازه مسح كند كافى است، اگر چه احتياط مستحب آن است كه از درازا به اندازه درازى يك انگشت و از پهنا به اندازه پهناى سه انگشت بسته مسح نمايد.

٢٥٧ - لازم نيست مسح سر بر پوست آن باشد بلكه بر موى جلوى سر هم صحيح است، ولى كسى كه موى جلوى سر او به اندازه اى بلند است كه اگر مثلا شانه كند به صورتش مى ريزد، يا به جاهاى ديگر سر مى رسد، بايد بيخ موها را مسح كند، يا فرق سر را باز كرده پوست سر را مسح نمايد، و اگر موهايى را كه به صورت مى ريزد يا به جاى ديگر سر مى رسد جلوى سر جمع كند و بر آنها مسح نمايد، يا بر موى جاهاى ديگر سر، كه جلوى آن آمده مسح كند چنين مسحى باطل است.

٢٥٨ - بعد از مسح سر بايد با ترى آب وضو كه در دست مانده، روى پاها از سر يكى از انگشتها تا مفصل مسح نمايد و احتياط مستحب آن است كه پاى راست را با دست راست و پاى چپ را با دست چپ مسح نمايد.

٢٥٩ - پهناى مسح پا به هر اندازه باشد كافى است، ولى بهتر آن است كه به اندازه پهناى سه انگشت بسته بلكه تمام روى پا را با تمام دست مسح نمايد. ٢٦٠ - احتياط آن است كه در مسح پا دست را بر سر انگشتها بگذارد و بعد به پشت پا بكشد يا آنكه دست را به مفصل گذاشته و تا سر انگشتها بكشد نه آنكه تمام دست را روى پا بگذارد و كمى بكشد.

٢٦١ - در مسح سر و روى پا بايد دست را روى آنها بكشد، و اگر دست را نگه دارد و سر يا پا را به آن بكشد باطل است، ولى اگر موقعى كه دست را مى كشد سر يا پا مختصر حركت كند اشكال ندارد.

٢٦٢ - جاى مسح بايد خشك باشد و اگر به قدرى تر باشد كه رطوبت كف دست به آن اثر نكند مسح باطل است ولى اگر نمناك باشد يا آنكه ترى آن به قدرى كم باشد كه در رطوبت كف دست مستهلك باشد اشكال ندارد.

٢٦٣ - اگر براى مسح، رطوبتى در كف دست نمانده باشد نمى تواند دست را با آب خارج تر كند، بلكه بايد از ريش خود رطوبت بگيرد و با آن مسح نمايد و گرفتن رطوبت از غير ريش و مسح نمودن با آن محل اشكال است.

٢٦٤ - اگر رطوبت كف دست فقط به اندازه مسح سر باشد احتياط واجب آن است كه سر را با همان رطوبت مسح كند، و براى مسح پاها از ريش خود رطوبت بگيرد.

٢٦٥ - مسح كردن از روى جوراب و كفش باطل است، ولى اگر به واسطه سر ماى شديد يا ترس از دزد و درنده و مانند اينها نتواند كفش يا جوراب را بيرون آورد احتياط واجب آن است كه مسح بر جوراب و كفش نموده و تيمم نيز نمايد، و اگر تقيه در بين باشد مسح بر جوراب و كفش كفايت مى كند.

٢٦٦ - اگر روى پا نجس باشد و نتواند براى مسح آن را آب بكشد، بايد تيمم نمايد.

### (وضوى ارتماسى)

٢٦٧ - وضوى ارتماسى آن است كه انسان صورت و دستها را به قصد وضو در آب فرو برد و ظاهر آن است كه مسح با ترى دستى كه ارتماسى شسته شده اشكال ندارد هر چند خلاف احتياط است.

٢٦٨ - در وضوى ارتماسى هم بايد صورت و دستها از بالا به پايين شسته شود، پس اگر وقتى كه صورت و دستها را در آب فرو مى برد قصد وضو كند، بايد صورت را اطرف پيشانى و دستها را از طرف آرنج در آب فرو برد.

٢٦٩ - اگر وضوى بعضى از اعضاء را ارتماسى و بعضى را غير ارتماسى انجام دهد اشكال ندارد.

### (دعايى كه موقع وضو گرفتن مستحب است)

٢٧٠ - كسى كه وضو مى گيرد مستحب است موقعى كه نگاهش به آب مى افتد بگويد: «بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَالْحَمْدُ للهِ الَّذی جَعَلَ الْماءَ طَهوُراً وَلَمْ یَجْعَلْهُ نَجِساً».

و موقعى كه پيش از وضو دست خود را مى شويد بگويد: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اَللّهُمَّ اجْعَلْنى مِنَ التَّوّابينَ وَاجْعَلْنى مِنَ الْمُتَطَهِّرينَ».

و در وقت مضمضه كردن بگويد: «اَللّهُمَّ لَقِّنى حُجَّتى يَوْمَ أَلْقاكَ وَأَطْلِقْ لِسانى بِذِكْراكَ».

و در وقت استنشاق يعنى آب در بينى كردن بگويد: «اَللّهُمَّ لا تُحَرِّمْ عَلَىَّ ريحَ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنى مِمَّنْ يَشَمُّ ريحَها وَرَوْحَها وَطيبَها».

و موقع شستن رو بگويد: «اَللّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهى يَوْمَ تَسْوَدُّ فيهِ الْوُجُوهُ وَلا تُسَوِّدْ وَجْهى يَوْمَ تَبْيَضُّ فيهِ الْوُجُوهُ».

و موقع شستن دست راست بگويد: «اَللّهُمَّ اَعْطِنى كِتابى بِيَمينى وَالْخُلْدَ فِى الْجِنانِ بِيَسارى وَحاسِبْنى حِساباً يَسيراً».

و موقع شستن دست چپ بگويد: «اَللّهُمَّ لا تُعْطِنى كِتابى بِشِمالى وَلا مِنْ وَرآءِ ظَهْرى وَلا تَجْعَلْها مَغْلُولَةً اِلى عُنُقى وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعاتِ النّيرانِ».

و موقعى كه سر را مسح مى كند بگويد: «اَللّهُمَّ غَشِّنى رَحْمَتَكَ وَبَرَكاتِكَ».

و در وقت مسح پا بگويد: «اَللّهُمَّ ثَبِّتْنى عَلَى الصِّراطِ يَوْمَ تَزِلُّ فيهِ الاَْقْدامُ وَاجْعَلْ سَعْيى فيما يُرْضيكَ عنّى يا ذَاالْجَلالِ وَالاِْكْرامِ».

### (شرايط صحت وضو)

١/٢٧٠ - شرايط صحيح بودن وضو چند چيز است:

شرط اول: آنكه آب وضو پاك باشد و بنابر قولى نبايد آلوده باشد به آنچه انسان از او متنفر است مانند بول حيوانات حلال گوشت و مردار پاك و چرك زخم هر چند شرعا پاك باشد و اين قول موافق احتياط است.

شرط دوم: آنكه مطلق باشد.

٢٧١ - وضو با آب نجس و آب مضاف باطل است، اگر چه انسان نجس بودن يا مضاف بودن آن را نداند يا فراموش كرده باشد، و اگر با آن وضو نمازى هم خوانده باشد، بايد آن نماز را دوباره با وضوى صحيح بخواند.

٢٧٢ - اگر غير از آب گل آلود مضاف، آب ديگرى براى وضو ندارد، چنانچه وقت نماز تنگ است، بايد تيمم كند، و اگر وقت دارد، بايد صبر كند تا آب صاف شود يا بوسيله اى آن را صاف نمايد و وضو بگيرد.

١/٢٧٢ - شرط سوم: آنكه آب وضو مباح باشد.

٢٧٣ - وضو با آب غصبى و با آبى كه معلوم نيست صاحب آن راضى است يا نه حرام و باطل است.

و نيز اگر آب وضو از صورت و دستها در جاى غصبى بريزد يا آنكه فضايى كه به آن وضو مى گيرد غصبى باشد چنانچه در غير آنجا نتواند وضو بگيرد تكليف او تيمم است، و اگر در غير آنجا بتواند وضو بگيرد لازم است كه در غير آنجا وضو بگيرد، ولى چنانچه در هر دو صورت معصيت كرده و همانجا وضو بگيرد وضويش صحيح است.

٢٧٤ - وضو گرفتن از حوض مدرسه اى كه انسان نمى داند آن حوض را براى همه مردم وقف كرده اند يا براى محصلين همان مدرسه، در صورتى كه معمولا مردم از آن حوض وضو مى گيرند و كسى منع نمى كند اشكال ندارد.

٢٧٥ - كسى كه نمى خواهد در مسجدى نماز بخواند، اگر نداند حوض آن را براى همه مردم وقف كرده اند يا براى كسانى كه در آنجا نماز مى خوانند نمى تواند از حوض آن مسجد وضو بگيرد، ولى اگر معمولا كسانى هم كه نمى خواهند در آنجا نماز بخوانند از آن حوض وضو مى گيرند و كسى منع نمى كند مى تواند از آن وضو بگيرد.

٢٧٦ - وضو گرفتن از حوض تيمچه ها و مسافرخانه ها و مانند اينها براى كسانى كه ساكن آنجاها نيستند، در صورتى صحيح است كه معمولا كسانى هم كه ساكن آنجاها نيستند با آب آنها وضو بگيرند و كسى منع نكند.

٢٧٧ - وضو گرفتن در نهرهاى بسيار بزرگ اگر چه انسان نداند كه صاحب آنها راضى است، اشكال ندارد، ولى اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهى كند، يا اينكه انسان بداند كه مالك راضى نيست، يا اينكه مالك صغير يا مجنون باشد، احتياط مستحب آن است كه با آب آنها وضو نگيرد.٢٧٨ - اگر فراموش كند آب غصبى است و با آن وضو بگيرد صحيح است، ولى كسى كه خودش آب را غصب كرده و اگر غصبى بودن آن را فراموش كند و وضو بگيرد وضوى او محل اشكال است.

١/٢٧٨ - شرط چهارم: آنكه ظرف آب وضو مباح باشد.

شرط پنجم: آنكه ظرف آب وضو بنابر احتياط واجب طلا و نقره نباشد.

و تفصيل اين دو شرط در مساله بعدى ذكر مى شود.

٢٧٩ - اگر آب وضو در ظرف غصبى و يا طلا يا نقره است و غير از آن آب ديگرى ندارد در صورتى كه بتواند به وجه مشروعى آن آب را در ظرف ديگر خالى نمايد لازم است خالى كرده و بعدا وضو بگيرد و چنانچه ميسور نباشد بايد تيمم كند و اگر آب ديگرى دارد لازم است با آن وضو بگيرد و در هر دو صورت اگر مخالفت كرده و با آب ظرف غصبى يا ظرف طلا يا نقره وضو بگيرد وضويش صحيح است.

٢٨٠ - حوضى كه مثلا يك آجر يا يك سنگ آن غصبى است.

در صورتى كه برداشتن آب در عرف تصرف در آن آجر يا سنگ نباشد اشكالى ندارد و در صورتى كه تصرف باشد برداشتن آب حرام ولى وضو صحيح است.

٢٨١ - اگر در صحن يكى از امامان يا امامزادگان كه سابقا قبرستان بوده حوض يا نهرى بسازند، چنانچه انسان نداند كه زمين صحن را براى قبرستان وقف كرده اند، وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشكال ندارد.

١/٢٨١ - شرط ششم: آنكه اعضاء وضو موقع شستن و مسح كردن پاك باشد.

٢٨٢ - اگر پيش از تمام شدن وضو جايى را كه شسته يا مسح كرده نجس شود، وضو صحيح است.

٢٨٣ - اگر غير از اعضاء وضو جايى از بدن نجس باشد وضو صحيح است.

ولى اگر مخرج را از بول و غايط تطهير نكرده باشد احتياط مستحب آن است كه اول آن را تطهير كند و بعد وضو بگيرد.

٢٨٤ - اگر يكى از اعضاء وضو نجس باشد و بعد از وضو شك كند كه پيش از وضو آنجا را آب كشيده يا نه، وضو صحيح است ولى جايى را كه نجس بوده بايد آب بكشد.

٢٨٥ - اگر در صورت يا دستها بريدگى يا زخمى است كه خون آن بند نمى آيد، و آب براى آن ضرر ندارد، بايد بعد از شستن اجزاء صحيحه آن عضو با رعايت ترتيب موضع زخم يا بريدگى را در آب كر يا جارى فرو برد، و قدرى فشار دهد كه خون بند بيايد، و انگشت خود را روى زخم يا بريدگى در زير آب از بالا به پايين بكشد تا آب بر آن جارى شود و وضو صحيح است.

١/٢٨٥ - شرط هفتم: آنكه وقت براى وضو و نماز كافى باشد.

٢٨٦ - هرگاه وقت به قدرى تنگ است كه اگر وضو بگيرد تمام نماز يا مقدارى از آن بعد از وقت خوانده مى شود، بايد تيمم كند، ولى اگر براى وضو و تيمم يك اندازه وقت لازم است بايد وضو بگيرد.

٢٨٧ - كسى كه در تنگى وقت نماز بايد تيمم كند، اگر به قصد قربت يا براى كار مستحبى مثل خواندن قرآن وضو بگيرد صحيح است، و همچنين اگر براى خواندن آن نماز وضو بگيرد مگر آنكه قصد قربت براى او حاصل نشود.

١/٢٨٧ - شرط هشتم: آنكه به قصد قربت يعنى براى خواست خداوند عالم وضو بگيرد، و اگر براى خنك شدن يا به قصد ديگرى وضو بگيرد باطل است.

٢٨٨ - لازم نيست نيت وضو را به زبان بگويد يا از قلب خود بگذراند بلكه اگر تمام افعال وضو بداعى امر خدا به جا آورده شود كفايت مى كند.

١/٢٨٨ - شرط نهم: آنكه وضو را به ترتيبى كه گفته شد به جا آورد، يعنى اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشويد، و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نمايد، و احتياط مستحب آن است كه هر دو پا را با هم مسح نكند بلكه پاى چپ را بعد از پاى راست مسح كند.

شرط دهم: آنكه كارهاى وضو را پشت سر هم انجام دهد.

٢٨٩ - اگر بين كارهاى وضو به قدرى فاصله شود كه در نظر عرف پشت سر هم نباشند وضو باطل است، ولى در صورت پيش آمد عذرى براى شخص - مانند فراموشى يا تمام شدن آب - اين امر معتبر نيست بلكه اگر وقتى مى خواهد جايى را بشويد يا مسح كند چنانچه رطوبت تمام جاهايى كه پيش از آن شسته يا مسح كرده خشك شده باشد، وضو باطل است، و اگر فقط رطوبت جايى كه جلوتر از محلى است كه مى خواهد بشويد يا مسح كند خشك شده باشد، مثلا موقعى كه مى خواهد دست چپ را بشويد رطوبت دست راست خشك شده باشد و صورت تر باشد، وضويش صحيح است.

٢٩٠ - اگر كارهاى وضو را پشت سر هم به جا آورد، ولى به واسطه گرماى هوا يا حرارت زياد بدن و مانند اينها رطوبت جاهاى پيشين خشك شود وضوى او صحيح است.

٢٩١ - راه رفتن در بين وضو اشكال ندارند، پس اگر بعد از شستن صورت و دستها چند قدم راه برود، و بعد سر و پا را مسح كند وضوى او صحيح است.

١/٢٩١ - شرط يازدهم: آنكه شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد، و اگر ديگرى او را وضو دهد، يا در رساندن آب به صورت و دستها و مسح سر و پاها به او كمك نمايد وضو باطل است.

٢٩٢ - كسى كه نمى تواند خود وضو بگيرد بايد از ديگرى كمك بگيرد هر چند شستن و مسح كشيدن با مشاركت هر دو باشد - و چنانچه مزد هم بخواهد در صورتى كه بتواند و مضر به مالش نباشد بايد بدهد - ولى بايد خود او نيت وضو كند و با دست خود مسح نمايد، و اگر مشاركت خود شخص ممكن نباشد بايد از شخص ديگر بخواهد كه او را وضو بدهد و در اين صورت احتياط واجب آن است كه هر دو نيت وضو نمايند، و اگر ممكن نباشد بايد نايبش دست او را بگيرد و به جاى مسح او بكشد و اگر ممكن نباشد بايد نايب از دست او رطوبت بگيرد و با آن رطوبت سر و پاى او را مسح كند.

٢٩٣ - هر كدام از كارهاى وضو را كه مى تواند به تنهايى انجام دهد نبايد در آن از ديگرى كمك بگيرد.

١/٢٩٣ - شرط دوازدهم: آنكه استعمال آب براى او مانعى نداشته باشد.

٢٩٤ - كسى كه مى ترسد كه اگر وضو بگيرد مريض شود يا اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه بماند وظيفه ندارد كه وضو بگيرد، و اگر نداند كه آب براى او ضرر دارد و وضو بگيرد اگر واقعا ضرر داشته وضوى او باطل است.

٢٩٥ - اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقدار كمى كه وضو با آن صحيح است ضرر ندارد و بيشتر از آن ضرر دارد، بايد با همان مقدار وضو بگيرد.

١/٢٩٥ - شرط سيزدهم: آنكه در اعضاء وضو مانعى از رسيدن آب نباشد.

٢٩٦ - اگر مى داند چيزى به اعضاء وضو چسبيده، ولى شك دارد كه از رسيدن آب جلوگيرى مى كند يا نه، بايد آن را برطرف كند، يا آب را به زير آن برساند.

٢٩٧ - اگر زير ناخن چرك باشد، وضو اشكال ندارد، ولى اگر ناخن را بگيرند چنانچه آن چرك مانع از رسيدن آب به پوست باشد بايد براى وضو آن چرك را برطرف كنند.

و نيز اگر ناخن بيشتر از معمول بلند باشد، بايد چرك زير مقدارى را كه از معمول بلندتر است برطرف نمايند.

٢٩٨ - اگر در صورت و دستها و جلوى سر و روى پاها به واسطه سوختن يا چيز ديگر برآمدگى پيدا شود، شستن و مسح روى آن كافيست و چنانچه سوراخ شود، رساندن آب به زير پوست لازم نيست، بلكه اگر پوست يك قسمت آن كنده شود، لازم نيست آب را به زير قسمتى كه كنده نشده برساند.

ولى چنانچه پوستى كه كنده شده گاهى به بدن مى چسبد و گاهى بلند مى شود، بايد آن را قطع كند يا آب را به زير آن برساند.

٢٩٩ - اگر انسان شك كند كه به اعضاى وضوى او چيزى چسبيده يا نه، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، مثل آنكه بعد از گل كارى شك كند گل به دست او چسبيده يا نه، بايد وارسى كند، يا به قدرى دست بمالد كه اطمينان پيدا كند كه اگر بوده برطرف شده، يا آب به زير آن رسيده است.

٣٠٠ - اگر جايى را كه بايد شست يا مسح كرد چرك باشد، ولى چرك آن مانع از رسيدن آب به بدن نباشد اشكال ندارد، و همچنين است اگر بعد از گچ كارى و مانند آن چيز سفيدى كه جلوگيرى از رسيدن آب به پوست نمى نمايد بر دست بماند، ولى اگر شك كند كه با بودن آنها آب به بدن مى رسد يا نه، بايد آنها را برطرف كند.

٣٠١ - اگر پيش از وضو بداند كه در بعضى از اعضاء وضو مانعى از رسيدن آب هست، و بعد از وضو شك كند كه در موقع وضو آب را به آنجا رسانده يا نه وضوى او صحيح است.

٣٠٢ - اگر در بعضى از اعضاء وضو مانعى باشد كه گاهى آب به خودى خود زير آن مى رسد، و گاهى نمى رسد، و انسان بعد از وضو شك كند كه آب زير آن رسيده يا نه، چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسيدن آب به زير آن نبوده، احتياط مستحب آن است كه دوباره وضو بگيرد.

٣٠٣ - اگر بعد از وضو چيزى كه مانع از رسيدن آب است در اعضاء وضو ببيند، و نداند موقع وضو بوده يا بعد پيدا شده، وضوى او صحيح است، ولى اگر بداند كه در وقت وضو ملتفت آن مانع نبوده، احتياط مستحب آن است كه دوباره وضو بگيرد.

٣٠٤ - اگر بعد از وضو شك كند چيزى كه مانع رسيدن آب است در اعضاء وضو بوده يا نه وضو صحيح است.

### (احكام وضو)

٣٠٥ - كسى كه در كارهاى وضو و شرايط آن مثل پاك بودن آب و غصبى نبودن آن خيلى شك مى كند، بايد به شك خود اعتنا نكند.

٣٠٦ - اگر شك كند كه وضوى او باطل شده يا نه، بنا مى گذارد كه وضوى او باقى است، ولى اگر بعد از بول استبراء نكرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبتى از او بيرون آيد كه نداند بول است يا چيز ديگر، وضوى او باطل است.

٣٠٧ - كسى كه شك دارد وضو گرفته يا نه بايد وضو بگيرد.

٣٠٨ - كسى كه مى داند وضو گرفته و حدثى هم از او سر زده، مثلا بول كرده، اگر نداند كدام جلوتر بوده، چنانچه پيش از نماز است بايد وضو بگيرد، و اگر در بين نماز است بايد نماز را بشكند و وضو بگيرد، و اگر بعد از نماز است، نمازى كه خوانده صحيح است و براى نمازهاى بعد بايد وضو بگيرد.

٣٠٩ - اگر بعد از وضو يا در بين آن يقين كند كه بعضى جاها را نشسته يا مسح نكرده است، چنانچه رطوبت جاهايى كه پيش از آن است به جهت طول مدت خشك شده، بايد دوباره وضو بگيرد، و اگر خشك نشده يا به جهت گرمى هوا و مانند آن خشك شده، بايد جايى را كه فراموش كرده و آنچه بعد از آن است بشويد يا مسح كند، و اگر در بين وضو در شستن يا مسح كردن جايى شك كند بايد به همين دستور عمل نمايد.

٣١٠ - اگر بعد از نماز شك كند كه وضو گرفته يا نه نمازش صحيح است، و بايد براى نمازهاى بعد وضو بگيرد.

٣١١ - اگر در بين نماز شك كند كه وضو گرفته يا نه، نماز او باطل است، و بايد وضو بگيرد و نماز را بخواند.

٣١٢ - اگر بعد از نماز بفهمد كه وضوى او باطل شده ولى شك كند كه قبل از نماز باطل شده يا بعد از نماز، نمازى كه خوانده صحيح است.

٣١٣ - اگر انسان مرضى دارد كه بول او قطره قطره مى ريزد، يا نمى تواند از بيرون آمدن غايط خوددارى كند، چنانچه يقين دارد كه از اول وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پيدا مى كند، بايد نماز را در وقتى كه مهلت پيدا مى كند بخواند، و اگر مهلت او به مقدار كارهاى واجب نماز است، بايد در وقتى كه مهلت دارد، فقط كارهاى واجب نماز را به جا آورد، و كارهاى مستحب مانند اذان و اقامه و قنوت را ترك نمايد.

٣١٤ - اگر به مقدار وضو و قسمتى از نماز مهلت پيدا مى كند و در بين نماز يك دفعه يا چند دفعه بول يا غايط از او خارج مى شود احتياط لازم آن است كه در مهلتى كه دارد وضو گرفته و نماز بخواند ولى در ميان نماز لازم نيست به سبب بول يا غايط خارج شده وضو را تجديد كند، اگر چه احتياط مستحب آن است كه ظرف آب پهلوى خود بگذارد و هر وقت بول يا غايط از او خارج شد وضو بگيرد و بقيه نماز را بخواند، و مورد اين احتياط جايى است كه به سبب طولانى بودن مدت خارج شده بول يا غايط يا به ضميمه تجديد وضو موالات بين اجزاى نماز از بين نرود و اگر نه جايى براى اين احتياط نيست.

٣١٥ - كسى كه بول يا غايط طورى پى در پى از او خارج مى شود كه به مقدار وضو و قسمتى از نماز مهلت پيدا نمى كند، براى هر نمازش بدون اشكال يك وضو كفايت مى كند، بلكه اظهر اين است كه يك وضو براى چندين نماز نيز كافى است، مگر اينكه محدث به حدث ديگرى گردد، و بهتر آن است كه براى هر نماز يك وضو بگيرد، ولى براى سجده و تشهد قضا شده و نماز احتياط وضوى ديگرى لازم نيست.

٣١٦ - كسى كه بول يا غايط پى در پى از او خارج مى شود، لازم نيست بعد از وضو فورا نماز بخواند، اگر چه بهتر اين است كه به نماز مبادرت نمايد.

٣١٧ - كسى كه بول يا غايط پى در پى از او خارج مى شود، بعد از وضو گرفتن جايز است كه نوشته قرآن را مس نمايد، اگر چه در غير حال نماز باشد.

٣١٨ - كسى كه بول او قطره قطره مى ريزد بايد براى نماز به وسيله كيسه اى كه در آن پنبه يا چيز ديگرى است كه از رسيدن بول به جاهاى ديگر جلوگيرى مى كند، خود را حفظ نمايد، و احتياط واجب آن است كه پيش از هر نماز مخرج بول را كه نجس شده آب بكشد، و نيز كسى كه نمى تواند از بيرون آمدن غايط خوددارى كند، چنانچه ممكن باشد بايد به مقدار نماز از رسيدن غايط به جاهاى ديگر جلوگيرى نمايد، و احتياط واجب آن است كه اگر مشقت ندارد، براى هر نماز مخرج غايط را آب بكشد.

٣١٩ - كسى كه نمى تواند از بيرون آمدن بول يا غايط خوددارى كند، در صورتى كه ممكن باشد به مقدار نماز از خارج شدن بول يا غايط جلوگيرى نمايد، بهتر آن است كه جلوگيرى نمايد، اگرچه خرج داشته باشد، بلكه اگر مرض او به آسانى معالجه شود بهتر آن است كه خود را معالجه نمايد.

٣٢٠ - كسى كه نمى تواند از بيرون آمدن بول يا غايط خوددارى كند، بعد از آنكه مرض او خوب شد، لازم نيست نمازهايى را كه در وقت مرض مطابق وظيفه اش خوانده قضا نمايد.

ولى اگر در بين وقت نماز مرض او خوب شود، بايد بنابر احتياط لازم نمازى را كه در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

٣٢١ - اگر كسى مرضى دارد كه نمى تواند از خارج شدن باد جلوگيرى كند، بايد به وظيفه كسانى كه نمى توانند از بيرون آمدن بول يا غايط خوددارى كنند عمل نمايد.

### (چيزهايى كه بايد براى آنها وضو گرفت)

٣٢٢ - براى شش چيز وضو گرفتن واجب است:

اول: براى نمازهاى واجب غير از نماز ميت.و در نمازهاى مستحب وضو شرط صحت است.

دوم: براى سجده و تشهد فراموش شده، اگر بين آنها و نماز حدثى از او سر زده مثلا بول كرده باشد، ولى براى سجده سهو واجب نيست وضو بگيرد.

سوم: براى طواف واجب خانه كعبه كه جزء حج يا عمره باشد.

چهارم: اگر نذر يا عهد كرده يا قسم خورده باشد كه وضو بگيرد.

پنجم: اگر نذر كرده باشد كه قرآن را مثلا ببوسد.

ششم: براى آب كشيدن قرآنى كه نجس شده، يا براى بيرون آوردن آن از مستراح و مانند آن، در صورتى كه مجبور باشد دست يا جاى ديگر بدن خود را به خط قرآن برساند، ولى چنانچه معطل شدن به مقدار وضو بى احترامى به قرآن باشد، بايد بدون اين كه وضو بگيرد، قرآن را از مستراح و مانند آن بيرون آورد، يا اگر نجس شده آب بكشد.

٣٢٣ - مس نمودن خط قرآن، يعنى رساندن جايى از بدن به خط قرآن براى كسى كه وضو ندارد حرام است.

ولى اگر قرآن را به زبان فارسى يا به زبان ديگر ترجمه كنند مس آن اشكال ندارد.

٣٢٤ - جلوگيرى بچه و ديوانه از مس خط قرآن واجب نيست ولى اگر مس نمودن آنان بى احترامى به قرآن باشد بايد آنان را جلوگيرى كنند.

٣٢٥ - كسى كه وضو ندارد بنابر احتياط واجب حرام است اسم خداوند متعال و صفات خاصه او را به هر زبانى نوشته شده باشد مس نمايد.

و بهتر آن است كه اسم مبارك پيغمبر و امام و حضرت زهراء عليهم‌السلام را هم مس ننمايد.

٣٢٦ - اگر پيش از وقت نماز به قصد اينكه با طهارت باشد وضو بگيرد يا غسل كند صحيح است.

و نزديك وقت نماز هم اگر به قصد مهيا بودن براى نماز وضو بگيرد اشكال ندارد.

٣٢٧ - كسى كه يقين دارد وقت داخل شده اگر نيت وضوى واجب كند و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوى او صحيح است.

٣٢٨ - مستحب است انسان براى نماز ميت و زيارت اهل قبور و رفتن به مسجد و حرم امامان عليهم‌السلام و براى همراه داشتن قرآن و خواندن و نوشتن آن، و مس حاشيه قرآن، و براى خوابيدن وضو بگيرد.

و نيز مستحب است كسى كه وضو دارد دوباره براى هر نماز وضو بگيرد.

و اگر براى يكى از اين كارها وضو بگيرد هر كارى كه بايد با وضو انجام داد مى تواند بجا آورد، مثلا مى تواند با آن وضو نماز بخواند.

### (چيزهايى كه وضو را باطل مى كند)

٣٢٩ - هفت چيز وضو را باطل مى كند:

اول: بول.

دوم: غايط.

سوم: باد معده و روده كه از مخرج غايط خارج شود.

چهارم: خوابى كه به واسطه آن چشم نبيند و گوش نشنود، ولى اگر چشم نبيند و گوش بشنود وضو باطل نمى شود.

پنجم: چيزهايى كه عقل را از بين مى برد: مانند ديوانگى و مستى و بيهوشى.

ششم: استحاضه زنان كه بعدا گفته مى شود.

هفتم: جنابت بلكه بنابر احتياط مستحب هر كارى كه براى آن بايد غسل كرد.

### (احكام وضوى جبيره)

١/٣٢٩ - چيزى كه با آن زخم و شكسته را مى بندند و دوايى كه روى زخم و مانند آن مى گذارند جبيره ناميده مى شود.

٣٣٠ - اگر در يكى از جاهاى وضو زخم يا دمل يا شكستگى باشد چنانچه روى آن باز است و آب ضرر ندارد، بايد به طور معمول وضو گرفت.

٣٣١ - اگر زخم يا دمل يا شكستگى در صورت و دستها است و روى آن باز است، و آب ريختن روى آن ضرر دارد، بايد اطراف زخم يا دمل را - به طورى كه در وضو گفته شد - از بالا به پايين بشويد.

و بهتر آن است كه چنانچه كشيدن دست تر بر آن ضرر ندارد دست تر بر آن بكشد، و بعد پارچه پاكى روى آن بگذارد و دست تر را روى پارچه نيز بكشد و اما در شكستگى لازم است تيمم بنمايد.

٣٣٢ - اگر زخم يا دمل يا شكستگى در جلوى سر يا روى پاها است و روى آن باز است، چنانچه نتواند آن را مسح كند، به اين معنى كه زخم مثلا تمام محل مسح را گرفته باشد، يا آنكه از مسح جاهاى سالم نيز متمكن نباشد در اين صورت لازم است تيمم نمايد، و بنابر احتياط مستحب وضو نيز گرفته و پارچه پاكى روى آن بگذارد و روى پارچه را با ترى آب وضو كه در دست مانده مسح كند.

٣٣٣ - اگر روى دمل يا زخم يا شكستگى بسته باشد، چنانچه باز كردن آن بدون مشقت ممكن است و آب هم براى آن ضرر ندارد، بايد باز كند و وضو بگيرد، چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد، يا جلوى سر و روى پاها باشد.

٣٣٤ - اگر زخم يا دمل يا شكستگى كه بسته است در صورت يا دستها باشد چنانچه باز كردن و ريختن آب روى آن ضرر دارد بايد مقدارى را كه متمكن است از اطراف شسته و روى جبيره را مسح نمايد.

٣٣٥ - اگر نمى شود روى زخم را باز كرد، ولى زخم و چيزى كه روى آن گذاشته شده پاك است، و رساندن آب به زخم ممكن است و ضرر هم ندارد، بايد آب را به روى زخم از بالا به پايين برساند، و اگر زخم يا چيزى كه روى آن گذاشته شده نجس است، چنانچه آب كشيدن آن و رساندن آب به روى زخم ممكن باشد، بايد آن را آب بكشد، و موقع وضو آب را به زخم برساند، و در صورتى كه آب براى زخم ضرر ندارد، ولى رساندن آب به روى زخم ممكن نيست، يا زخم نجس است و نمى شود آن را آب كشيد، بايد تيمم بنمايد.

٣٣٦ - اگر جبيره تمام بعضى از اعضاى وضو را فرا گرفته باشد ظاهر اين است كه وضوى جبيره اى كافى است.

ولى اگر تمام اعضاى وضو را گرفته باشد، بنابر احتياط بايد تيمم نمايد و وضوى جبيره نيز بگيرد.

٣٣٧ - لازم نيست جبيره از جنس چيزهايى باشد كه نماز در او جايز است، بلكه اگر از حرير يا از اجزاء حيوانى كه خوردن گوشت آن جايز نيست بوده باشد، مسح بر آن نيز جايز است.

٣٣٨ - كسى كه در كف دست و انگشتها جبيره دارد، و در موقع وضو دست تر روى آن كشيده است، سر و پا را با همان رطوبت مسح كند.

٣٣٩ - اگر جبيره تمام پهناى روى پا را گرفته، ولى مقدارى از طرف انگشتان و مقدارى از طرف بالاى پا باز است، بايد جاهايى كه باز است روى پا را و جايى كه جبيره است روى جبيره را مسح كند.

٣٤٠ - اگر در صورت يا دستها چند جبيره باشد، بايد بين آنها را بشويد، و اگر جبيره ها در سر يا روى پاها باشد، بايد بين آنها را مسح كند، و در جاهايى كه جبيره است بايد به دستور جبيره عمل نمايد.

٣٤١ - اگر جبيره بيشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن بدون مشقت ممكن نيست، بايد تيمم نمايد مگر اينكه جبيره در مواضع تيمم باشد، كه در اين صورت لازم است بين وضو و تيمم جمع نمايد، و در هر دو صورت اگر برداشتن جبيره بدون مشقت ممكن است بايد جبيره را بردارد، پس اگر زخم در صورت و دستها است اطراف آن را بشويد، و اگر در سر يا روى پاها است اطراف آن را مسح كند و براى جاى زخم به دستور جبيره عمل نمايد.

٣٤٢ - اگر در جاى وضو زخم و جراحت و شكستگى نيست، ولى به جهت ديگرى آب براى آن ضرر دارد، بايد تيمم كند.

٣٤٣ - اگر جايى از اعضاء وضو را رگ زده است، و نمى تواند آن را آب بكشد لازم است تيمم نمايد ولى اگر آب براى آن ضرر دارد بايد به دستور جبيره عمل كند. ٣٤٤ - اگر در جاى وضو يا غسل چيزى چسبيده است كه برداشتن آن ممكن نيست، يا به قدرى مشقت دارد كه نمى شود تحمل كرد، وظيفه اش تيمم است مگر آن كه آن چيز در مواضع تيمم باشد كه در اين صورت لازم است بين وضو و تيمم جمع كند، و اگر آن چيزى كه چسبيده دوا باشد، حكم جبيره را دارد.

٣٤٥ - در غير غسل ميت از ساير اغسال غسل جبيره اى مثل وضوى جبيره اى است، ولى بايد بنابر احتياط لازم آن را ترتيبى به جا آورند و اظهر اين است كه اگر در بدن زخم يا دمل باشد مكلف مخير است بين غسل و تيمم و در صورتى كه غسل را اختيار كند و در محل جبيره نباشد، احتياط مستحب آن است كه پارچه پاكى روى زخم يا دمل باز گذاشته و روى پارچه را مسح نمايد، و اما اگر در بدن شكستگى باشد بايد غسل نمايد و احتياطا روى جبيره را هم مسح كند، و در صورتى كه مسح روى جبيره ممكن نباشد يا اينكه محل شكسته باز باشد لازم است تيمم كند.

٣٤٦ - كسى كه وظيفه او تيمم است، اگر در بعضى از جاهاى تيمم او زخم يا دمل يا شكستگى باشد، بايد به دستور وضوى جبيره اى، تيمم جبيره اى نمايد.

٣٤٧ - كسى كه بايد با وضو يا غسل جبيره اى نماز بخواند، چنانچه بداند كه تا آخر وقت عذر او برطرف نمى شود، مى تواند در اول وقت نماز بخواند ولى اگر اميد دارد كه تا آخر وقت عذر او برطرف شود، بهتر آن است كه صبر كند، و چنانچه عذر او برطرف نشد در آخر وقت نماز را با وضو يا غسل جبيره اى بجا آورد. و در صورتى كه اول وقت نماز را خواند و تا آخر وقت عذرش برطرف شد احتياط مستحب آن است كه وضو گرفته يا غسل كرده و نماز را اعاده نمايد.

٣٤٨ - اگر انسان براى مرضى كه در چشم او است موى چشم خود را بچسباند، بايد تيمم كند.

٣٤٩ - كسى كه نمى داند وظيفه اش تيمم است يا وضوى جبيره اى، بنابر احتياط واجب بايد هر دو را بجا آورد.

٣٥٠ - نمازهايى را كه انسان با وضوى جبيره اى خوانده صحيح است، و مى تواند با آن وضو نمازهاى بعدى را نيز بجا آورد.

## (غسلهاى واجب)

١/٣٥٠ - غسلهاى واجب هفت است:

اول: غسل جنابت.

دوم: غسل حيض.

سوم: غسل نفاس.

چهارم: غسل استحاضه.

پنجم: غسل مس ميت.

ششم: غسل ميت.

هفتم: غسلى كه به واسطه نذر و قسم و مانند اينها واجب مى شود.

### (احكام جنابت)

٣٥١ - به دو چيز انسان جنب مى شود.

اول: جماع.

دوم: بيرون آمدن منى، در خواب باشد يا بيدارى، كم باشد يا زياد، با شهوت باشد يا بى شهوت، با اختيار باشد يا بى اختيار.

٣٥٢ - اگر رطوبتى از انسان خارج شود و نداند منى است يا بول يا غير اينها، چنانچه با شهوت و جستن بيرون آمده و بعد از بيرون آمدن آن بدن سست شده، آن رطوبت حكم منى را دارد، و اگر هيچ يك از اين سه نشانه يا بعضى از اينها را نداشته باشد، حكم منى را ندارد، ولى در مريض لازم نيست آن رطوبت با جستن بيرون آمده باشد و در موقع بيرون آمدن بدن سست شود، بلكه اگر با شهوت بيرون آيد در حكم منى است.

٣٥٣ - اگر از مردى كه مريض نيست آبى بيرون آيد كه يكى از سه نشانه اى كه در مساله پيش گفته شد داشته باشد، و نداند نشانه هاى ديگر را داشته يا نه، چنانچه پيش از بيرون آمدن آب، وضو داشته مى تواند به همان وضو اكتفا كند، و اگر وضو نداشته كافى است فقط وضو بگيرد، و غسل بر او لازم نيست.

٣٥٤ - مستحب است انسان بعد از بيرون آمدن منى بول كند، و اگر بول نكند و بعد از غسل، رطوبتى از او بيرون آيد كه نداند منى است يا رطوبت ديگر، حكم منى را دارد.

٣٥٥ - اگر انسان با زنى جماع كند و به اندازه ختنه گاه يا بيشتر داخل شود، در قبل باشد يا در دبر، بالغ باشند يا نابالغ، اگر چه منى بيرون نيايد هر دو جنب مى شوند.

٣٥٦ - اگر شك كند كه به مقدار ختنه گاه داخل شده يا نه غسل بر او واجب نيست.

٣٥٧ - اگر نعوذ باللّه با حيوانى نزديكى نمايد منى از او بيرون آيد غسل تنها كافى است، و اگر منى بيرون نيايد، چنانچه پيش از وطى وضو داشته باز هم غسل تنها كافى است، و اگر وضو نداشته احتياط واجب آن است كه غسل كند، و وضو هم بگيرد، و همچنين است حكم در نزديكى نمودن با مرد يا پسر.

٣٥٨ - اگر منى از جاى خود حركت كند و بيرون نيايد، يا انسان شك كند كه منى از او بيرون آمده يا نه، غسل بر او واجب نيست.

٣٥٩ - كسى كه نمى تواند غسل كند ولى تيمم برايش ممكن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم مى تواند با عيال خود نزديكى كند.

٣٦٠ - اگر در لباس خود منى ببيند و بداند كه از خود او است و براى آن غسل نكرده، بايد غسل كند و نمازهايى را كه يقين دارد بعد از بيرون آمدن منى خوانده قضا كند، ولى نمازهايى را كه احتمال مى دهد پيش از بيرون آمدن آن منى خوانده لازم نيست قضا نمايد.

### (چيزهايى كه بر جنب حرام است)

٣٦١ - پنج چيز بر جنب حرام است: اول: رساندن جايى از بدن خود به خط قرآن، يا به اسم خدا به هر لغت كه باشد و بهتر آن است كه به اسماء پيغمبران و امامان و حضرت زهراء عليهم‌السلام نيز نرساند.

دوم: رفتن در مسجد الحرام و مسجد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اگر چه از يك در داخل و از در ديگر خارج شود.

سوم: توقف در مساجد ديگر، و همچنين بنابر احتياط واجب در حرم امامان عليهم‌السلام، ولى اگر از مسجد عبور كند مثل اينكه از يك در مسجد داخل و از در ديگر خارج شود، مانعى ندارد.

چهارم: داخل شدن در مسجد براى برداشتن چيزى و همچنين گذاشتن چيزى در آن بنابر احتياط لازم.

پنجم: خواندن هر يك از آيات سجده واجب و آن در چهار سوره است: اول: سوره سى و دوم قرآن الم تنزيل دوم: سوره چهل و يكم حم سجده سوم: سوره پنجاه و سوم والنجم چهارم: سوره نود و ششم اقرا.

### (چيزهايى كه بر جنب مكروه است)

٣٦٢ - نه چيز بر جنب مكروه است: اول و دوم: خوردن و آشاميدن ولى اگر صورت و دستها را بشويد و مضمضه بكند مكروه نيست و اگر تنها دستها را بشويد كراهت كمتر مى شود.

سوم: خواندن بيشتر از هفت آيه از قرآن كه سجده واجب ندارد.

چهارم: رساندن جايى از بدن به جلد و حاشيه و بين خطهاى قرآن.

پنجم: همراه داشتن قرآن.

ششم: خوابيدن.

ولى اگر وضو بگيرد يا به واسطه نداشتن آب، بدل از غسل تيمم كند مكروه نيست.

هفتم: خضاب كردن به حنا و مانند آن.

هشتم: ماليدن روغن به بدن.

نهم: جماع كردن بعد از آنكه محتلم شده، يعنى در خواب منى از او بيرون آمده است.

### (غسل جنابت)

٣٦٣ - غسل جنابت براى خواندن نماز واجب و مانند آن واجب مى باشد ولى براى نماز ميت و سجده سهو و سجده شكر و سجده هاى واجب قرآن غسل جنابت لازم نيست.

٣٦٤ - لازم نيست در وقت غسل، نيت كند كه غسل واجب مى كند، بلكه اگر فقط قصد قربت يعنى براى انجام خواست خداوند عالم غسل كند كافى است.

٣٦٥ - اگر يقين كند وقت نماز شده و نيت غسل واجب كند بعد معلوم شود كه پيش از وقت غسل كرده، غسل او صحيح است.

٣٦٦ - غسل جنابت را به دو قسم مى شود انجام داد.

### (غسل ترتيبى)

٣٦٧ - در غسل ترتيبى بايد به نيت غسل، بنابر احتياط لازم اول تمام سر و گردن، و بعد بدن را بشويد و بهتر آن است كه اول طرف راست، بعد طرف چپ بدن را بشويد، و تحقق غسل ترتيبى به حركت دادن هر يك از اعضاء سه گانه زير آب به قصد غسل بى اشكال نيست و احتياط در اكتفا نكردن به او است، و اگر عمدا يا از روى فراموشى يا به واسطه ندانستن مساله بدن را قبل از سر بشويد غسل او باطل است.

٣٦٨ - در صورتى كه بدن را قبل از سر بشويد لازم نيست غسل را اعاده كند بلكه چنانچه بدن را دوباره بشويد غسل او صحيح خواهد شد.

٣٦٩ - اگر يقين نكند كه هر دو قسمت يعنى سر و گردن و بدن را كاملا غسل داده، بايد براى آنكه يقين كند، هر قسمتى را كه مى شويد مقدارى از قسمت ديگر را هم با آن قسمت بشويد.

٣٧٠ - اگر بعد از غسل بفهمد جايى از بدن را نشسته و نداند كجاى بدن است دوباره شستن سر لازم نيست، و فقط هر جايى را از بدن كه احتمال مى دهد نشسته بايد بشويد.

٣٧١ - اگر بعد از غسل بفهمد مقدارى از بدن را نشسته، چنانچه از طرف چپ باشد شستن همان مقدار كافى است.

و اگر از طرف راست باشد احتياط مستحب آن است كه بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف چپ را بشويد.

و اگر از سر و گردن باشد بايد بعد از شستن آن مقدار، دوباره بدن را بشويد.

٣٧٢ - اگر پيش از تمام شدن غسل، در شستن مقدارى از طرف چپ يا طرف راست شك كند، لازم است كه آن مقدار را بشويد، و اگر در شستن مقدارى از سر و گردن شك كند، بنابر احتياط لازم بايد بعد از شستن آن دوباره طرف راست و طرف چپ را بشويد.

### (غسل ارتماسى)

١/٣٧٢ - غسل ارتماسى به دو نحو انجام مى گيرد: دفعى و تدريجى.

٣٧٣ - در غسل ارتماسى دفعى بايد در يك آن آب تمام بدن را فرا بگيرد، ولى معتبر نيست كه قبل از شروع در غسل تمام بدن بيرون آب باشد بلكه اگر مقدارى از آن بيرون باشد و به نيت غسل در آب فرو رود كفايت مى كند.

٣٧٤ - در غسل ارتماسى تدريجى بايد بدن را به نيت غسل تدريجا با حفظ وحدت عرفى در آب فرو برد و در اين قسم لازم است كه تمام بدن قبل از شروع در غسل بيرون آب باشد.

٣٧٥ - اگر بعد از غسل ارتماسى بفهمد كه به مقدارى از بدن آب نرسيده، جاى آن را بداند يا نداند، بايد دوباره غسل كند.

٣٧٦ - اگر براى غسل ترتيبى وقت ندارد، و براى ارتماسى وقت دارد، بايد غسل ارتماسى كند.

٣٧٧ - كسى كه براى حج يا عمره احرام بسته، نمى تواند غسل ارتماسى كند، ولى اگر از روى فراموشى غسل ارتماسى كند غسلش صحيح است.

### (احكام غسل كردن)

٣٧٨ - در غسل ارتماسى يا ترتيبى پاك بودن تمام بدن پيش از غسل لازم نيست، بلكه اگر به فرو رفتن در آب يا ريختن آب به قصد غسل بدن پاك شود غسل محقق مى شود.

٣٧٩ - كسى كه از حرام جنب شده با آب گرم غسل كند اگر چه عرق مى كند غسل او صحيح است و احتياط مستحب آن است كه با آب سرد غسل كند.

٣٨٠ - اگر در غسل به اندازه سر مويى از بدن نشسته بماند، غسل باطل است، ولى شستن مثل توى گوش و بينى و هر چه از باطن شمرده مى شود. واجب نيست.

٣٨١ - جايى را كه شك دارد از ظاهر بدن است يا از باطن آن بايد آن را بشويد.

٣٨٢ - اگر سوراخ جاى گوشواره و مانند آن بقدرى گشاد باشد كه داخل آن از ظاهر شمرده شود، بايد آن را شست، و گرنه شستن آن لازم نيست.

٣٨٣ - چيزى را كه مانع رسيدن آب به بدن است، بايد برطرف كند و اگر پيش از آنكه يقين كند برطرف شده غسل نمايد غسل او باطل است.

٣٨٤ - اگر موقع غسل شك كند، چيزى كه مانع از رسيدن آب باشد در بدن او هست يا نه، بايد وارسى كند تا مطمئن شود كه مانعى نيست.

٣٨٥ - در غسل بايد موهاى كوتاهى را كه جزء بدن حساب مى شود بشويد و شستن موهاى بلند واجب نيست، بلكه اگر آب را طورى به پوست برساند كه آنها تر نشود، غسل صحيح است، ولى اگر رساندن آب به پوست بدون شستن آنها ممكن نباشد، بايد آنها را بشويد كه آب به بدن برسد.

٣٨٦ - تمام شرطهايى كه براى صحيح بودن وضو گفته شد: مثل پاك بودن آب و غصبى نبودن آن، در صحيح بودن غسل هم شرط است، ولى در غسل لازم نيست بدن را از بالا به پايين بشويد، و نيز در غسل ترتيبى لازم نيست بعد از شستن سر و گردن فورا بدن را بشويد، پس اگر بعد از شستن سر و گردن صبر كند و بعد از مدتى بدن را بشويد اشكال ندارد.

بلكه لازم نيست تمام سر و گردن يا بدن را يك مرتبه بشويد پس جايز است مثلا سر را شسته و بعد از مدتى گردن را بشويد، ولى كسى كه نمى تواند از بيرون آمدن بول يا غايط خوددارى كند، اگر به اندازه اى كه غسل كند و نماز بخواند بول يا غايط از او بيرون نمى آيد بايد فورا غسل كند و بعد از غسل هم فورا نماز بخواند.

٣٨٧ - كسى كه پول حمامى را بدون اينكه بداند حمامى راضى است بخواهد نسيه بگذارد، اگر چه بعد حمامى را راضى كند، غسل او باطل است.

٣٨٨ - اگر حمامى راضى باشد كه پول حمام نسيه بماند، ولى كسى كه غسل مى كند قصدش اين باشد كه طلب او را ندهد، يا از مال حرام بدهد غسل او باطل است.

٣٨٩ - اگر پولى را كه خمس آن را نداده به حمامى بدهد، اگر چه مرتكب حرام شده، ولى ظاهر اين است كه غسل او صحيح باشد و ذمه اش به مستحقين خمس مشغول مى شود.

٣٩٠ - اگر مخرج غايط را در آب خزينه تطهير كند، و پيش از غسل شك كند كه چون در خزينه تطهير كرده حمامى به غسل كردن او راضى است يا نه، غسل او باطل است، مگر اينكه پيش از غسل حمامى را راضى كند.

٣٩١ - اگر شك كند كه غسل كرده يا نه بايد غسل كند، ولى اگر بعد از غسل شك كند، كه غسل او درست بوده يا نه، لازم نيست دوباره غسل نمايد.

٣٩٢ - اگر در بين غسل، حدث اصغر از او سر زند، مثلا بول كند لازم نيست غسل را رها كرده و غسل ديگرى بنمايد بلكه مى تواند غسل خود را تمام نمايد و در اين صورت بنابر احتياط لازم بايد وضو هم بگيرد ولى اگر از غسل ترتيبى به ارتماسى و يا از ارتماسى به ترتيبى يا به ارتماسى دفعى عدول نمايد لازم نيست وضو هم بگيرد.

٣٩٣ - اگر از جهت ضيق وقت وظيفه مكلف تيمم بوده، ولى به خيال اينكه به اندازه غسل و نماز وقت دارد غسل كند، در صورتى كه با خود غسل قصد قربت كرده باشد، غسل او صحيح است هر چند براى انجام نماز غسل نموده باشد.

٣٩٤ - كسى كه جنب شده اگر شك كند غسل كرده يا نه، نمازهايى را كه خوانده صحيح است، ولى براى نمازهاى بعد بايد غسل كند، و در صورتى كه بعد از نماز حدث اصغر از او صادر شده باشد، لازم است وضو هم بگيرد، و اگر وقت باقى است بنابر احتياط لازم نمازى را كه خوانده اعاده نمايد.

٣٩٥ - كسى كه چند غسل بر او واجب است مى تواند به نيت همه آنها يك غسل به جا آورد، و ظاهر اين است كه اگر يكى معين از آنها را قصد كند از بقيه كفايت مى كند.

٣٩٦ - اگر بر جايى از بدن، آيه قرآن يا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد، چنانچه بخواهد وضو يا غسل را ترتيبى به جا آورد، بايد آب را طورى به بدن برساند كه دست او به نوشته نرسد.

٣٩٧ - كسى كه غسل جنابت كرده، نبايد براى نماز وضو بگيرد، بلكه با غسلهاى ديگر واجب - غير از غسل استحاضه متوسطه - و با غسلهاى مستحب كه در مساله (٦٥١) مى آيد، نيز مى تواند بدون وضو نماز بخواند اگر چه احتياط مستحب آن است كه وضو هم بگيرد.

## (استحاضه)

١/٣٩٧ - يكى از خونهايى كه از زن خارج مى شود خون استحاضه است، و زن را در موقع ديدن خون استحاضه، مستحاضه مى گويند.

٣٩٨ - خون استحاضه در بيشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بيرون مى آيد و غليظ هم نيست، ولى ممكن است گاهى سياه يا سرخ و گرم و غليظ باشد و با فشار و سوزش بيرون آيد.

٣٩٩ - استحاضه سه قسم است: قليله و متوسطه و كثيره، استحاضه قليله آن است كه خون فقط روى پنبه اى را كه زن با خود برمى دارد آلوده كند و در آن فرو نرود استحاضه متوسطه آن است كه خون در پنبه فرو رود، اگر چه در يك گوشه آن باشد، ولى از پنبه به دستمالى كه معمولا زنها براى جلوگيرى از خون مى بندند نرسد، استحاضه كثيره آن، است كه خون پنبه را فرا گرفته و به دستمال برسد.

### (احكام استحاضه)

٤٠٠ - در استحاضه قليله بايد زن براى هر نماز يك وضو بگيرد، و بنابر احتياط مستحب پنبه را آب كشيده و يا عوض كند و بايد ظاهر فرج را اگر خون به آن رسيده باشد آب بكشد.

٤٠١ - در استحاضه متوسطه بايد بنابر احتياط لازم زن براى نمازهاى خود روزانه يك غسل نمايد و نيز بايد كارهاى استحاضه قليله را كه در مساله پيش گفته شد انجام دهد، بنابر اين اگر استحاضه قبل از نماز صبح يا در همان آن حاصل شود بايد براى نماز صبح غسل كند و اگر عمدا يا از روى فراموشى براى نماز صبح غسل نكند بايد براى نماز ظهر و عصر غسل كند، و اگر براى نماز ظهر و عصر غسل نكند، بايد پيش از نماز مغرب و عشاء غسل نمايد، چه آنكه خون بيايد يا قطع شده باشد.

٤٠٢ - در استحاضه كثيره بايد - بنابر احتياط واجب - زن براى هر نماز پنبه و دستمال را عوض كند يا آب بكشد و لازم است يك غسل براى نماز صبح و يكى براى نماز ظهر و عصر و يكى براى نماز مغرب و عشا بجا آورد و بين نماز ظهر و عصر فاصله نيندازد، و اگر فاصله بيندازد بايد براى نماز عصر دوباره غسل كند، و نيز اگر بين نماز مغرب و عشا فاصله بيندازد بايد براى نماز عشا دوباره غسل نمايد، اينها همه در صورتى است كه خون پى در پى از پنبه به دستمال برسد، اما چنانچه رسيدن خون از پنبه به دستمال با قدرى فاصله باشد كه زن بتواند در آن فاصله يك نماز يا بيشتر بخواند احتياط لازم آن است كه هرگاه خون از پنبه به دستمال برسد پنبه و دستمال را عوض كرده و يا آب بكشد و غسل نمايد، بنابر اين اگر زن غسل كرد و نماز ظهر را مثلا خواند ولى قبل از نماز عصر يا در ميان آن خون دوباره از پنبه به دستمال رسيد بايد براى نماز عصر نيز غسل نمايد، ولى چنانچه فاصله به مقدارى باشد كه زن بتواند در آن ميان دو نماز يا بيشتر بخواند مثل اين كه بتواند نماز مغرب و عشا را نيز قبل از آن كه خون دوباره به دستمال برسد بخواند ظاهر آن است كه براى آن نمازها لازم نيست غسل ديگرى بكند، و در هر صورت اظهر اين است كه در استحاضه كثيره غسل از وضوء كفايت مى كند.

٤٠٣ - اگر خون استحاضه پيش از وقت نماز هم بيايد چنانچه زن براى آن خون، وضو يا غسل بجا نياورده باشد، بايد در موقع نماز وضو يا غسل بجا آورد اگر چه در آن موقع مستحاضه نباشد.

٤٠٤ - مستحاضه متوسطه كه بايد وضو بگيرد و غسل كند بايد بنابر احتياط لازم غسل را اول بجا آورد و بعد وضو بگيرد، ولى در مستحاضه كثيره اگر بخواهد وضو بگيرد بايد قبل از غسل وضو بگيرد.

٤٠٥ - اگر استحاضه قليله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود بايد براى نماز ظهر و عصر غسل كند، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود بايد براى نماز مغرب و عشا غسل نمايد.

٤٠٦ - اگر استحاضه قليله يا متوسطه زن بعد از نماز صبح كثيره شود و به اين حال باقى بماند بايد احكامى را كه در مساله ٤٠٢ گفته شد نسبت به نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا رعايت نمايد.

٤٠٧ - در مستحاضه كثيره در صورتى كه لازم است ميان غسل و نماز فاصله اى واقع نشود - آن چنان كه در مساله ٤٠٢ گذشت - اگر انجام غسل پيش از داخل شدن وقت نماز باعث وقوع فاصله گردد آن غسل براى نماز فايده ندارد و بايد مستحاضه براى نماز دوباره غسل نمايد، و اين حكم در مستحاضه متوسطه نيز جارى است.

٤٠٨ - در مستحاضه قليله و متوسطه زن براى هر نمازى - غير از نماز يوميه كه حكم آن گذشت - چه واجب باشد چه مستحب، بايد وضو بگيرد، ولى اگر بخواهد نماز يوميه اى را كه خوانده احتياطا دوباره بخواند، يا بخواهد نمازى را كه تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند، بايد تمام كارهايى را كه براى استحاضه گفته شد انجام دهد، اما براى خواندن نماز احتياط و سجده فراموش شده و تشهد فراموش شده، اگر آنها را بعد از نماز فورا بجا آورد و همچنين براى سجده سهو در هر حال، لازم نيست كارهاى استحاضه را انجام دهد.

٤٠٩ - زن مستحاضه بعد از آنكه خونش قطع شد، فقط براى نماز اولى كه مى خواند، بايد كارهاى استحاضه را انجام دهد، و براى نمازهاى بعدى لازم نيست.

٤١٠ - اگر زن نداند استحاضه او چه قسم است، موقعى كه مى خواهد نماز بخواند بايد بنابر احتياط خود را وارسى كند مثلا مقدارى پنبه داخل فرج نمايد، و كمى صبر كند، و بيرون آورد و بعد از آنكه فهميد استحاضه او كدام يك از آن سه قسم است كارهايى را كه براى آن قسم دستور داده شده انجام دهد، ولى اگر بداند تا وقتى كه مى خواهد نماز بخواند استحاضه او تغيير نمى كند، پيش از داخل شدن وقت هم مى تواند خود را وارسى كند.

٤١١ - زن مستحاضه اگر پيش از آنكه خود را وارسى كند، مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته و به وظيفه خود عمل كرده مثلا استحاضه اش قليله بوده و به وظيفه استحاضه قليله عمل نموده، نماز او صحيح است، و اگر قصد قربت نداشته يا عمل او مطابق وظيفه اش نبوده مثل آنكه استحاضه او متوسطه بوده و به وظيفه قليله رفتار كرده، نماز او باطل است.

٤١٢ - زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسى نمايد، بايد به آنچه مسلما وظيفه او است عمل كند، مثلا اگر نمى داند استحاضه او قليله است يا متوسطه بايد كارهاى استحاضه قليله را انجام دهد، و اگر نمى داند متوسطه است يا كثيره، بايد كارهاى استحاضه متوسطه را انجام دهد، ولى اگر بداند سابقا كدام يك از آن سه قسم بوده، بايد به وظيفه همان قسم رفتار نمايد.

٤١٣ - اگر خون استحاضه در اول ظهورش در باطن باشد و بيرون نيايد، وضو يا غسل را كه زن داشته باطل نمى كند، و اگر بيرون بيايد هر چند كم باشد وضو و غسل راباطل مى كند.

٤١٤ - زن مستحاضه اگر بعد از نماز خود را وارسى كند و خون نبيند اگر چه بداند دوباره خون مى آيد با وضويى كه دارد مى تواند نماز بخواند.

٤١٥ - زن مستحاضه اگر بداند از وقتى كه مشغول وضو يا غسل شده خونى از او بيرون نيامده و در داخل فرج هم نيست، مى تواند خواندن نماز را تا وقتى كه مى داند پاك مى ماند تاخير بياندازد.

٤١٦ - اگر مستحاضه بداند كه پيش از گذشتن وقت نماز به كلى پاك مى شود، يا به اندازه خواندن نماز خون بند مى آيد، بايد بنابر احتياط لازم صبر كند و نماز را در وقتى كه پاك است بخواند.

٤١٧ - اگر بعد از وضو و غسل، خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند كه اگر نماز را تاخير بيندازد، به مقدارى كه وضو و غسل و نماز را بجا آورد به كلى پاك مى شود، بايد بنابر احتياط لازم نماز را تاخير بيندازد و موقعى كه به كلى پاك شد دوباره وضو و غسل را بجا آورد و نماز را بخواند.

و اگر موقعى كه خون در ظاهر قطع شود وقت نماز تنگ باشد، لازم نيست وضو و غسل را دوباره بجا آورد بلكه با وضو و غسلى كه دارد مى تواند نماز بخواند. ٤١٨ - مستحاضه كثيره وقتى كه به كلى از خون پاك شد اگر بداند از وقتى كه براى نماز پيش مشغول غسل شده ديگر خون نيامده لازم نيست دوباره غسل نمايد، و در غير اين صورت بايد غسل نمايد - هر چند كليت اين حكم بنابر احتياط است - و اما در مستحاضه متوسطه لازم نيست براى آنكه از خون به كلى پاك شده غسل نمايد.

٤١٩ - مستحاضه قليله بعد از وضو، و مستحاضه متوسطه بعد از غسل و وضو، و مستحاضه كثيره بعد از غسل بايد فورا مشغول نماز شوند، مگر در دو موردى كه در مساله ٤٠٣ و ٤١٥ به آنها اشاره شد، ولى گفتن اذان و اقامه قبل از نماز اشكال ندارد و در نماز هم مى تواند كارهاى مستحب مثل قنوت و غير آن را بجا آورد.

٤٢٠ - زن مستحاضه اگر وظيفه اش اين باشد كه ميان وضو يا غسل و نماز فاصله نيندازد ولى مطابق وظيفه اش رفتار نكند بايد دوباره وضو گرفته يا غسل كند و بلافاصله مشغول نماز شود.

٤٢١ - اگر خون استحاضه زن جريان دارد و قطع نمى شود، چنانچه براى او ضرر ندارد، بايد بعد از غسل از بيرون آمدن خون جلوگيرى نمايد، و چنانچه كوتاهى كند و خون بيرون آيد اگر نماز خوانده بايد دوباره نماز بخواند بلكه احتياط مستحب آن است كه دوباره غسل كند.

٤٢٢ - اگر در موقع غسل خون قطع نشود، غسل صحيح است ولى اگر در بين غسل، استحاضه متوسطه كثيره شود، لازم است كه غسل را از سر بگيرد. ٤٢٣ - احتياط مستحب آن است كه زن مستحاضه در تمام روزى كه روزه است، به مقدارى كه مى تواند، از بيرون آمدن خون جلوگيرى كند.

٤٢٤ - بنابر مشهور روزه زن مستحاضه كثيره، در صورتى صحيح است كه غسل نماز مغرب و عشاى شبى كه مى خواهد فرداى آن را روزه بگيرد بجا آورد، و نيز در روز غسلهايى را كه براى نمازهاى روز واجب است انجام دهد ولى بعيد نيست كه در صحت روزه اش غسل شرط نباشد همچنان كه بنابر اقوى در مستحاضه متوسطه شرط نيست.

٤٢٥ - اگر بعد از نماز عصر، مستحاضه شود و تا غروب غسل نكند روزه بدون اشكال و صحيح است.

٤٢٦ - اگر استحاضه قليله زن پيش از نماز، متوسطه يا كثيره شود بايد كارهاى متوسطه يا كثيره را كه گفته شد انجام دهد، و اگر استحاضه متوسطه كثيره شود بايد كارهاى استحاضه كثيره را انجام دهد، و چنانچه براى استحاضه متوسطه غسلى كرده باشد فايده ندارد، و بايد دوباره براى كثيره غسل كند.

٤٢٧ - اگر در بين نماز، استحاضه متوسطه زن كثيره شود، بايد نماز را بشكند، و براى استحاضه كثيره غسل كند، و كارهاى ديگر آن را انجام دهد، و همان نماز را بخواند، و بنابر احتياط استحبابى قبل از غسل وضوء بگيرد و اگر براى غسل وقت ندارد لازم است عوض غسل تيمم كند، و اگر براى تيمم نيز وقت ندارد، بنابر احتياط نماز را نشكند و به همان حال تمام كند، ولى لازم است در خارج وقت قضا نمايد، و همچنين اگر در بين نماز استحاضه قليله او متوسطه يا كثيره شود بايد نماز را بشكند و براى استحاضه متوسطه يا كثيره كارهاى آن را انجام دهد.

٤٢٨ - اگر در بين نماز خون بند بيايد و مستحاضه نداند كه در باطن هم قطع شده يا نه، چنانچه بعد از نماز بفهمد به كلى قطع شده بوده، و وقت وسعت اين را داشته باشد كه در حال پاكى نماز را دوباره بخواند اگر مايوس از قطع شدن خون نبوده بنابر احتياط لازم است بر حسب وظيفه اش وضو گرفته يا غسل نموده و نماز را دوباره بجا آورد.

٤٢٩ - اگر استحاضه كثيره زن متوسطه شود، بايد براى نماز اول عمل كثيره و براى نمازهاى بعدى عمل متوسطه را بجا آورد، مثلا اگر پيش از نماز ظهر استحاضه كثيره متوسطه شود، بايد براى نماز ظهر غسل كند، و براى نماز عصر و مغرب و عشا فقط وضو بگيرد، ولى اگر براى نماز ظهر غسل نكند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد، بايد براى نماز عصر غسل نمايد، و اگر براى نماز عصر هم غسل نكند بايد براى نماز مغرب غسل كند، و اگر براى آن هم غسل نكند و فقط به مقدار نماز عشا وقت داشته باشد، بايد براى نماز عشا غسل نمايد.

٤٣٠ - اگر پيش از هر نماز خون مستحاضه كثيره قطع شود و دوباره بيايد براى هر نماز بايد يك غسل بجا آورد.

٤٣١ - اگر استحاضه كثيره قليله شود، بايد براى نماز اول عمل كثيره و براى نمازهاى بعدى عمل قليله را انجام دهد، و نيز اگر استحاضه متوسطه قليله شود، بايد براى نماز اول، عمل متوسطه و براى نمازهاى بعدى عمل قليله را بجا آورد.

٤٣٢ - اگر مستحاضه يكى از كارهايى را كه بر او واجب مى باشد ترك كند نمازش باطل است.

٤٣٣ - مستحاضه قليله يا متوسطه اگر بخواهد غير از نماز كارى انجام دهد كه شرط آن وضو داشتن است مثلا بخواهد جايى از بدن خود را به خط قرآن برساند چنانچه بعد از تمام شدن نماز باشد بايد وضو بگيرد و وضويى كه براى نماز گرفته كافى نيست.

٤٣٤ - مستحاضه اى كه غسلهاى واجب خود را بجا آورده رفتن او در مسجد و توقف در آن و خواندن آيه اى كه سجده واجب دارد و نزديكى شوهر به او حلال است، اگر چه كارهاى ديگرى را كه براى نماز انجام مى داد، مثل عوض كردن پنبه و دستمال، انجام نداده باشد، و بعيد نيست كه اين كارها بدون غسل نيز جايز باشد اگر چه احتياط در ترك است.

٤٣٥ - اگر زن در استحاضه كثيره يا متوسطه بخواهد پيش از وقت نماز آيه اى را كه سجده واجب دارد بخواند، يا مسجد برود، بنابر احتياط مستحب بايد غسل نمايد، و هم چنين است اگر شوهرش بخواهد با او نزديكى كند.

٤٣٦ - نماز آيات بر مستحاضه واجب است.

و بايد براى نماز آيات همه كارهايى را كه براى نماز يوميه گفته شد انجام دهد.

٤٣٧ - هرگاه در وقت نماز يوميه نماز آيات بر مستحاضه واجب شود، اگر چه بخواهد هر دو را پشت سر هم بجا آورد بنابر احتياط لازم نمى تواند هر دو را با يك غسل و وضو بخواند.

٤٣٨ - اگر زن مستحاضه بخواهد نماز قضا بخواند بايد براى هر نماز كارهايى را كه براى نماز ادا بر او واجب است بجا آورد و بنابر احتياط نمى تواند براى نماز قضا به كارهايى كه براى نماز ادا انجام داده اكتفا كند.

٤٣٩ - اگر زن بداند خونى كه از او خارج مى شود خون زخم نيست و مردد بين خون استحاضه و حيض و يا نفاس باشد چنانچه شرعا حكم حيض و نفاس را نداشته باشد بايد به دستور استحاضه عمل كند بلكه اگر شك داشته باشد كه خون استحاضه است يا خونهاى ديگر، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد، بنابر احتياط واجب بايد كارهاى استحاضه را انجام دهد.

## (حيض)

١/٤٣٩ - حيض خونى است كه غالبا در هر ماه چند روزى از رحم زنها خارج مى شود. و زن را در موقع ديدن خون حيض حائض مى گويند.

٤٤٠ - خون حيض در بيشتر اوقات غليظ و گرم، و رنگ آن سياه يا سرخ است و با فشار و كمى سوزش بيرون مى آيد.

٤٤١ - خونى را كه زنها پس از تمام شدن شصت سال مى بينند حكم حيض را ندارد و احتياط مستحب آن است كه زنهايى كه قرشيه نيستند بعد از تمام شدن پنجاه سال تا تمام شدن شصت سال چنان چه خون را طورى ببينند كه اگر پيش از پنجاه سال مى ديدند قطعا حكم حيض را داشت ميان كارهاى مستحاضه و تروك حائض جمع نمايند.

٤٤٢ - خونى كه دختر پيش از تمام شدن نه سال مى بيند حيض نيست.

٤٤٣ - زن حامله و زنى كه بچه شير مى دهد، ممكن است حيض ببينند، و حكم زن حامله و غير حامله يكسان است فقط زن حامله در صورتى كه بعد از گذشتن بيست روز از اول عادتش اگر خونى ببيند كه صفات حيض را دارد لازم است بنابر احتياط بين تروك حائض و اعمال مستحاضه جمع نمايد.

٤٤٤ - دخترى كه نمى داند نه سالش تمام شده يا نه، اگر خونى ببيند كه داراى نشانه هاى حيض نباشد حيض نيست و اگر نشانه هاى حيض را داشته باشد حكم به حيض بودن آن محل اشكال است مگر آنكه اطمينان حاصل شود به اينكه حيض است و در اين صورت معلوم مى شود كه نه سال او تمام شده است.

٤٤٥ - زنى كه شك دارد شصت ساله شده يا نه اگر خونى ببيند و نداند حيض است يا نه بايد بنا بگذارد كه شصت ساله نشده است.

٤٤٦ - مدت حيض كمتر از سه روز و بيشتر از ده روز نمى شود و اگر مختصرى هم از سه روز كمتر باشد حيض نيست.

٤٤٧ - بايد سه روز اول حيض پشت سر هم باشد پس اگر مثلا دو روز خون ببيند و يك روز پاك شود و دوباره يك روز خون ببيند حيض نيست.

٤٤٨ - ابتداء حيض لازم است خون بيرون بيايد ولى لازم نيست در تمام سه روز خون بيرون بيايد، بلكه اگر در باطن فرج خون باشد كافى است و چنان چه در بين سه روز مختصرى پاك شود به نحوى كه در بين زنها تماما يا بعضا متعارف است باز هم حيض است.

٤٤٩ - لازم نيست شب اول و شب چهارم را خون ببيند، ولى بايد در شب دوم و سوم خون قطع نشود، پس اگر از اول صبح روز اول تا غروب روز سوم پشت سر هم خون بيايد، و هيچ قطع نشود، حيض است و هم چنين است اگر در وسطهاى روز اول شروع شود و در همان موقع از روز چهارم قطع گردد.

٤٥٠ - اگر سه روز پشت سر هم خون ببيند و پاك شود چنض ض انچه دوباره خون ببيند و روزهايى كه خون ديده و روزهايى كه در وسط پاك بوده روى هم از ده روز بيشتر نشود روزهايى كه خون ديده حيض است ولى احتياط لازم آن است كه در روزهايى كه در وسط پاك بوده ميان كارهايى كه بر طاهره واجب و ترك آن چه بر حائض حرام است جمع نمايد.

٤٥١ - اگر خونى ببيند كه از سه روز بيشتر و از ده روز كمتر باشد و نداند خون دمل و زخم است يا خون حيض، نبايد آن را خون حيض قرار دهد.

٤٥٢ - اگر خونى ببيند كه نداند خون زخم است يا حيض، بايد عبادت هاى خود را بجا آورد مگر اين كه حالت سابقه اش حيض باشد.

٤٥٣ - اگر خونى ببيند و شك كند كه خون حيض است يا استحاضه چنانچه شرايط حيض را داشته باشد، بايد حيض قرار دهد.

٤٥٤ - اگر خونى ببيند كه نداند خون حيض است يا بكارت بايد خود را وارسى كند، يعنى مقدارى پنبه داخل فرج نمايد و كمى صبر كند بعد بيرون آورد پس اگر اطراف آن آلوده باشد، خون بكارت است و اگر به همه آن رسيده، حيض مى باشد.

٤٥٥ - اگر كمتر از سه روز خون ببيند و پاك شود و بعد سه روز خون ببيند، خون دوم حيض است و خون اول اگر چه در روزهاى عادتش باشد، حيض نيست.

### (احكام حائض)

٤٥٦ - چند چيز بر حائض حرام است: اول عبادتهايى كه مانند نماز بايد با وضو يا غسل يا تيمم بجا آورده شود، ولى بجا آوردن عبادتهايى كه وضو و غسل و تيمم براى آنها لازم نيست، مانند نماز ميت مانعى ندارد.

دوم تمام چيزهايى كه بر جنب حرام است و در احكام جنابت گفته شد.

سوم جماع كردن در فرج، كه هم براى مرد حرام است و هم براى زن، اگر چه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منى هم بيرون نيايد، بلكه احتياط واجب آن است كه مقدار كمتر از ختنه گاه را هم داخل نكند و بنابر احتياط وطى زن در دبر چه حائض باشد چه نباشد ننمايد.

٤٥٧ - جماع كردن در روزهايى هم كه حيض زن قطعى نيست ولى شرعا بايد براى خود حيض قرار دهد حرام است، پس زنى كه بيشتر از ده روز خون مى بيند و بايد به دستورى كه بعدا گفته مى شود روزهاى عادت خويشان خود را حيض قرار دهد، شوهرش نمى تواند در آن روزها با او نزديكى نمايد.

٤٥٨ - اگر مرد با زن خود در حال حيض نزديكى كند لازم است استغفار كند، و احتياط مستحب آن است كه كفاره بدهد و كفاره آن بعدا بيان مى شود.

٤٥٩ - غير از نزديكى كردن با زن حائض، ساير استمتاعات مانند بوسيدن و ملاعبه مانعى ندارد.

٤٦٠ - كفاره نزديكى در حال حيض در قسمت اول آن، هيجده نخود طلاى سكه دار و در قسمت دوم، نه نخود، و در قسمت سوم، چهار نخود و نيم است مثلا زنى كه شش روز خون حيض مى بيند، اگر شوهرش در شب يا روز اول و دوم با او جماع كند، هيجده نخود طلا و در شب يا روز سوم و چهارم نه نخود، و در شب يا روز پنجم و ششم چهار نخود و نيم بدهد.

٤٦١ - اگر طلاى سكه دار ممكن نباشد، قيمت آن را بدهد و اگر قيمت طلا در وقتى كه جماع كرده، با وقتى كه مى خواهد به فقير بدهد فرق كرده باشد، قيمت وقتى را كه مى خواهد به فقير بدهد حساب كند.

٤٦٢ - اگر كسى هم در قسمت اول و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حيض با زن خود جماع كند، هر سه كفاره كه روى هم سى و يك نخود و نيم مى شود بدهد.

٤٦٣ - اگر با زن حائض چند مرتبه جماع كند بهتر آن است كه براى هر جماع يك كفاره بدهد.

٤٦٤ - اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده، بايد فورا از او جدا شود و اگر جدا نشود احتياط مستحب اين است كه كفاره بدهد.

٤٦٥ - اگر مرد با زن حائض زنا كند يا با زن حائض نامحرمى به گمان اين كه عيال خودش است جماع نمايد، احتياط مستحب اين است كه كفاره بدهد.

٤٦٦ - كسى كه از روى نادانى يا فراموشى با زن در حال حيض نزديكى كند كفاره ندارد.

٤٦٧ - اگر مرد به اعتقاد اين كه زن حائض است با او نزديكى كند و بعدا معلوم شود كه حائض نبوده است كفاره ندارد.

٤٦٨ - طلاق دادن زن در حال حيض، به طورى كه در احكام طلاق گفته مى شود باطل است.

٤٦٩ - اگر زن بگويد حائضم يا از حيض پاك شده ام چنانچه محل اتهام نباشد بايد حرف او را قبول كرد ولى اگر محل اتهام باشد قبول حرف او محل اشكال است.

٤٧٠ - اگر زن در بين نماز حائض شود، نمازش باطل است.

٤٧١ - اگر زن در بين نماز شك كند كه حائض شده يا نه، نمازش صحيح است.

ولى اگر بعد از نماز بفهمد كه در بين نماز حائض شده، نمازى كه خوانده باطل است.

٤٧٢ - بعد از آن كه زن از خون حيض پاك شد، واجب است براى نماز و عبادتهاى ديگرى كه بايد با وضو يا غسل يا تيمم بجا آورده شود، غسل كند.

و دستور آن مثل غسل جنابت است، و بهتر آن است كه پيش از غسل وضو هم بگيرد.

٤٧٣ - بعد از آن كه زن از خون حيض پاك شد، اگر چه غسل نكرده باشد، طلاق او صحيح است، و شوهرش هم مى تواند با او جماع كند، ولى احتياط لازم اين است كه جماع پس از شستن فرج باشد، و احتياط مستحب آن است كه پيش از غسل از جماع با او خوددارى نمايد.

اما كارهاى ديگرى كه در وقت حيض بر او حرام بوده مانند توقف در مسجد و مس خط قرآن تا غسل نكند بر او حلال نمى شود.

٤٧٤ - اگر آب براى وضو و غسل كافى نباشد و به اندازه اى باشد كه بتواند غسل كند، بايد غسل كند، و بهتر آن است كه بدل از وضو تيمم نمايد.

و اگر فقط براى وضو كافى باشد و به اندازه غسل نباشد بهتر آن است كه وضو بگيرد و بايد عوض غسل تيمم كند.

و اگر براى هيچ يك از آنها آب ندارد، بايد بدل از غسل تيمم كند و بهتر آن است كه بدل از وضو نيز تيمم نمايد.

٤٧٥ - نمازهايى كه زن در حال حيض نخوانده، قضا ندارد، ولى روزه هاى ماه رمضان را كه در حال حيض نگرفته بايد قضا نمايد، و هم چنين بنابر احتياط لازم روزه هايى كه به نذر در وقت معين واجب شده در حال حيض نگرفته بايد قضا نمايد.

٤٧٦ - هر گاه وقت نماز داخل شود و بداند كه اگر نماز را تاخير بيندازد حائض مى شود بايد فورا نماز بخواند و هم چنين است بنابر احتياط لازم اگر احتمال دهد كه چنانچه نماز را تاخير بيندازد حائض مى شود.

٤٧٧ - اگر زن نماز را تاخير بيندازد و از اول وقت به اندازه خواندن يك نماز با تحصيل طهارت مائيه از حدث بگذرد - هر چند طهارت با تيمم بنابر احتياط لازم - و سپس حائض شود قضاى آن نماز بر او واجب است، ولى در تند خواندن و كند خواندن و چيزهاى ديگر بايد ملاحظه حال خود را بكند، مثلا زنى كه مسافر نيست اگر در اول ظهر نماز نخواند قضاى آن در صورتى واجب مى شود كه به مقدار خواندن چهار ركعت نماز با تحصيل طهارت از حدث از اول ظهر بگذرد و حائض شود، و براى كسى كه مسافر است گذشتن وقت به مقدار خواندن دو ركعت با تحصيل طهارت كافى است.

٤٧٨ - اگر زن در آخر وقت نماز، از خون پاك شود و به اندازه غسل و خواندن يك ركعت نماز يا بيشتر از يك ركعت وقت داشته باشد، بايد نماز را بخواند و اگر نخواند بايد قضاى آن را بجا آورد.

٤٧٩ - اگر زن حائض بعد از پاكى به اندازه غسل وقت ندارد، ولى مى تواند با تيمم نماز را در وقت بخواند، احتياط واجب آن است كه آن نماز را با تيمم بخواند، و در صورتى كه نخواند قضا نمايد و اگر گذشته از تنگى وقت از جهت ديگر تكليفش تيمم است، مثل آن كه آب برايش ضرر دارد، بايد تيمم كند و آن نماز را بخواند، و در صورتى كه نخواند لازم است قضا نمايد.

٤٨٠ - اگر زن بعد از پاك شدن از حيض شك كند كه براى نماز وقت دارد يا نه، بايد نمازش را بخواند.

٤٨١ - اگر به خيال اين كه به اندازه تحصيل طهارت از حدث و خواندن يك ركعت وقت ندارد نماز نخواند، و بعد بفهمد وقت داشته، بايد قضاى آن نماز را بجا آورد.

٤٨٢ - مستحب است زن حائض در وقت نماز، خود را از خون پاك نمايد و پنبه و دستمال را عوض كند و وضو بگيرد، و اگر نمى تواند وضو بگيرد تيمم نمايد و در جاى نماز رو به قبله بنشيند و مشغول ذكر و دعا و صلوات شود.

٤٨٣ - خواندن و همراه داشتن قرآن و رساندن جايى از بدن را به ما بين خطهاى قرآن، و نيز خضاب كردن به حنا (حنا بستن) و مانند آن، براى حائض مكروه است.

### (اقسام زنهاى حائض)

٤٨٤ - زنهاى حائض بر شش قسمند: اول صاحب عادت وقتيه و عدديه، و آن زنى است كه دو ماه پشت سر هم در وقت معين خون حيض ببيند و شماره روزهاى حيض او هم در هر دو ماه يك اندازه باشد، مثل آن كه دو ماه پشت سر هم از اول ماه تا هفتم خون ببيند.

دوم صاحب عادت وقتيه و آن زنى است كه دو ماه پشت سر هم در وقت معين خون حيض ببيند، ولى شماره روزهاى حيض او در هر دو ماه يك اندازه نباشد، مثلا دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببيند ولى ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاك شود.

سوم صاحب عادت عدديه و آن زنى است كه شماره روزهاى حيض او در دو ماه پشت سر هم به يك اندازه باشد، ولى وقت ديدن آن دو خون يكى نباشد، مثل آن كه ماه اول از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببيند.

چهارم مضطربه و آن زنى است كه چند ماه خون ديده، ولى عادت معينى پيدا نكرده، يا عادتش به هم خورده و عادت تازه اى پيدا نكرده است.

پنجم مبتدئه و آن زنى است كه دفعه اول خون ديدن او است.

ششم ناسيه و آن زنى است كه عادت خود را فراموش كرده است.

و هر كدام اينها احكامى دارند كه در مسائل آينده گفته مى شود.

### (صاحب عادت وقتيه و عدديه)

٤٨٥ - زنهايى كه عادت وقتيه و عدديه دارند دو دسته اند: اول زنى كه دو ماه پشت سر هم در وقت معين خون حيض ببيند و در وقت معين هم پاك شود، مثلا دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببيند و روز هفتم پاك شود، كه عادت حيض اين زن از اول ماه تا هفتم است.

دوم زنى كه دو ماه پشت سر هم در وقت معين خون حيض ببيند، و بعد از آن كه سه روز يا بيشتر خون ديد يك روز يا بيشتر پاك شود و دوباره خون ببيند و تمام روزهايى كه خون ديده با روزهايى كه در وسط پاك بوده از ده روز بيشتر نشود، در هر دو ماه همه روزهايى كه خون ديده و روزهايى كه در وسط پاك بوده روى هم يك اندازه باشد كه عادت او به اندازه روزهايى است كه خون ديده است نه به ضميمه روزهاى كه در وسط پاك بوده است، پس لازم است كه روزهايى كه خون ديده و روزهايى كه در وسط پاك بوده در هر دو ماه به يك اندازه باشند، مثلا اگر در ماه اول و هم چنين در ماه دوم از روز اول ماه تا سوم خون ببيند و سه روز پاك شود و دوباره سه روز خون ببيند عادت اين زن شش روز مى شود، و چنانچه مقدار روزهايى كه در ماه دوم خون ديده بيشتر يا كمتر باشد اين زن صاحب عادت وقتيه است نه عدديه.

٤٨٦ - زنى كه عادت وقتيه دارد (چه عادت عدديه نيز داشته باشد يا نه) اگر در وقت عادت يا يك دو روز يا بيش از آن جلوتر خون ببيند به طورى كه بگويند عادتش جلو افتاده اگر چه آن خون نشانه هاى حيض را نداشته باشد بايد به احكامى كه براى زن حائض گفته شد عمل كند، و چنانچه بعد بفهمد حيض نبوده مثل اين كه پيش از سه روز پاك شود، بايد عبادتهايى را كه بجا نياورده قضا نمايد.

٤٨٧ - زنى كه عادت وقتيه و عدديه دارد اگر همه روزهاى عادت و چند روز پيش از عادت و بعد از عادت خون ببيند و روى هم از ده روز بيشتر نشود، همه حيض است.

و اگر از ده روز بيشتر شود.

فقط خونى را كه در روزهاى عادت خود ديده، حيض است و خونى كه پيش از آن و بعد از آن ديده استحاضه مى باشد.

و بايد عبادتهايى را كه در روزهاى پيش از عادت و بعد از عادت بجا نياورده قضا نمايد، و اگر همه روزهاى عادت را با چند روز پيش از عادت خون ببيند و روى هم از ده روز بيشتر نشود همه حيض است، و اگر از ده روز بيشتر شود، فقط روزهاى عادت او حيض است، - هر چند با نشانه هاى حيض نباشد و روزهاى قبل نشانه هاى حيض را داشته باشد - و خونى كه جلوتر از آن ديده استحاضه مى باشد و چنانچه در آن روزها عبادت نكرده بايد قضا نمايد، و اگر همه روزهاى عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببيند و روى هم از ده روز بيشتر نشود همه حيض است.

و اگر بيشتر شود فقط روزهاى عادت حيض و باقى استحاضه است.

٤٨٨ - زنى كه عادت وقتيه و عدديه دارد اگر مقدارى از روزهاى عادت را با چند روز پيش از عادت خون ببيند و روى هم از ده روز بيشتر نشود همه حيض است و اگر از ده روز بيشتر شود روزهايى كه در عادت خون ديده با چند روز پيش از آن كه روى هم به مقدار عادت او شود حيض و روزهاى اول را استحاضه قرار مى دهد و اگر مقدارى از روزهاى عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببيند و روى هم از ده روز بيشتر نشود همه حيض است، و اگر بيشتر شود بايد روزهايى كه در عادت خون ديده با چند روز بعد از آن كه روى هم به مقدار عادت او شود حيض و بقيه را استحاضه قرار دهد.

٤٨٩ - زنى كه عادت دارد، اگر بعد از آن كه سه روز يا بيشتر خون ديد پاك شود و دوباره خون ببيند و فاصله بين دو خون كمتر از ده روز باشد و همه روزهايى كه خون ديده با روزهايى كه در وسط پاك بوده از ده روز بيشتر باشند، مثل آن كه پنج روز خون ببيند و پنج روز پاك شود و دوباره پنج روز خون ببيند، چند صورت دارد.

١ - آن كه تمام خونى كه دفعه اول ديده يا مقدارى از آن، در روزهاى عادت باشد و خون دوم كه بعد از پاك شدن مى بيند در روزهاى عادت نباشد، در اين صورت بايد همه خون اول را حيض، و خون دوم را استحاضه قرار دهد.

٢ - آن كه خون اول در روزهاى عادت نباشد، و تمام خون دوم يا مقدارى از آن در روزهاى عادت باشد كه بايد همه خون دوم را حيض، و خون اول را استحاضه قرادهد.

٣ - آن كه مقدارى از خون اول و دوم در روزهاى عادت باشد و خون اولى كه در روزهاى عادت بوده از سه روز كمتر نباشد و با پاكى وسط و مقدارى از خون دوم كه آن هم در روزهاى عادت بوده از ده روز بيشتر نباشد، در اين صورت هر دو خون حيض است (و احتياط واجب آن است كه در پاكى وسط بين كارهاى طاهره و ترك آن چه بر حائض حرام است جمع نمايد) و مقدارى از خون دوم كه بعد از روزهاى عادت بوده استحاضه است و اما مقدارى از خون اول كه قبل از روزهاى عادت بوده چنانچه عرفا بگويند كه عادتش جلو افتاده محكوم به حيضيت است، مگر آن كه حكم به حيضيت آن باعث آن شود كه بعضى از خون دوم كه نيز در روزهاى عادت بوده يا تمام آن از ده حيض خارج شود كه در اين صورت محكوم به استحاضه است، مثلا اگر عادت زن از سوم ماه تا دهم بوده در صورتى كه يك ماه از اول تا ششم خون ببيند و دو روز پاك شود و بعد تا پانزدهم خون ببيند خونهايى كه از اول تا دهم ديده حيض است و خونهايى كه از يازدهم تا پانزدهم ديده استحاضه مى باشد.

٤ - آن كه مقدارى از خون اول و دوم در روزهاى عادت باشد ولى خون اولى كه در روزهاى عادت بوده، از سه روز كمتر باشد در اين صورت بعيد نيست مقدارى از خون اول را كه در عادت خود ديده با تمام كردن كسرى آن از ماه قبل تا سه روز شود بايد حيض قرار دهد، پس اگر بشود مقدارى را كه از خون دوم در بين عادت ديده حيض قرار دهد (به اين معنى كه مجموع اين مقدار با مقدارى كه از اول حيض قرار داده - براى كسرى خون اول - با پاكى ما بين آنها از ده روز تجاوز نكند) او نيز هم حيض است و گرنه خون دوم استحاضه است، و در بعضى موارد بايد تمام خون اول را حيض قرار دهد (نه خصوص مقدارى از آن را كه براى كسرى خون اول بايد حيض قرار مى داد) و اين به دو شرط است: اول آن كه به مقدارى بر عادت مقدم باشد كه بگويند عادتش جلو افتاده.

دوم آن كه اگر او را حيض قرار بدهد لازم نيايد كه مقدارى از خون دوم كه در عادت واقع شده از ده حيض خارج شود مثلا اگر عادت زن از چهارم ماه تا دهم بوده و از اول ماه تا آخر روز چهارم خون ديده و دو روز پاك بوده و بعد دوباره تا پانزدهم خون ديده تمام خون اول حيض است و هم چنين خون دوم تا آخر روز دهم.

٤٩٠ - زنى كه عادت وقتيه و عدديه دارد.

اگر در وقت عادت، خون نبيند و در غير آن وقت به شماره روزهاى حيضش با نشانه هاى حيض خون ببيند، بايد همان را حيض قرار دهد، چه پيش از وقت عادت ديده باشد چه بعد از آن.

٤٩١ - زنى كه عادت وقتيه و عدديه دارد.

اگر در وقت عادت خود سه روز يا بيشتر خون ببيند و شماره روزهاى آن كمتر يا بيشتر از روزهاى عادت او باشد و پس از پاك شدن دوباره به شماره روزهاى عادت خويش خون ببيند در اينجا چند صورت دارد: ١ - آن كه مجموع آن دو خون با پاكى ميان آنها از ده روز بيشتر نشود، در اين صورت مجموع دو خون يك حيض حساب مى شود.

٢ - آن كه پاكى ميان آن دو خون ده روز يا بيشتر باشد، در اين صورت هر كدام از آنها حيض مستقل قرار داده مى شوند.

٣ - آن كه پاكى ميان آن دو خون كمتر از ده روز و مجموع دو خون با پاكى در ميان بيشتر از ده روز باشد، در اين صورت بايد خون اول را حيض و خون دوم را استحاضه قرار دهد.

٤٩٢ - زنى كه عادت وقتيه و عدديه دارد، اگر بيشتر از ده روز خون ببيند، خونى كه در روزهاى عادت ديده اگر چه نشانه هاى حيض را نداشته باشد حيض است، و خونى كه بعد از روزهاى عادت ديده اگر چه نشانه هاى حيض را داشته باشد استحاضه است.

مثلا زنى كه عادت حيض او از اول ماه تا هفتم است.

اگر از اول ماه تا دوازدهم خون ببيند، هفت روز اول آن حيض و پنج روز بعد استحاضه مى باشد.

### (صاحب عادت وقتيه)

٤٩٣ - زنهايى كه عادت وقتيه دارند و اول عادت آنها معين باشد دو دسته اند: اول زنى كه دو ماه پشت سر هم در وقت معين خون حيض ببيند، و بعد از چند روز پاك شود، ولى شماره روزهاى آن در هر دو ماه يك اندازه نباشد.

مثلا دو ماه پشت سر هم روز اول ماه خون ببيند ولى ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاك شود، كه اين زن بايد روز اول ماه را عادت حيض خود قرار دهد.

دوم زنى كه دو ماه پشت سر هم در وقت معين سه روز يا بيشتر خون حيض ببيند و بعد پاك شود و دو مرتبه خون ببيند و تمام روزهايى كه خون ديده با روزهايى كه در وسط پاك بوده از ده روز بيشتر نشود ولى ماه دوم كمتر يا بيشتر از ماه اول باشد، مثلا در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد كه اين زن هم بايد روز اول ماه را روز اول عادت حيض خود قرار دهد.

٤٩٤ - زنى كه عادت وقتيه دارد اگر در وقت عادت خود يا دو سه روز پيش از عادت خون ببيند بايد به احكامى كه براى زنهاى حائض گفته شد رفتار نمايد و تفصيل اين مطلب در مساله (٤٨٦) گذشت، و اما در غير اين دو صورت - مثل اين كه آن قدر زودتر از عادتش خون ببيند كه نگويند عادتش جلو افتاده بلكه بگويند در غير وقت خود خون ديده و يا آن كه بعد از گذشت وقت عادتش خون ببيند - چنانچه آن خون داراى نشانه هاى حيض باشد بايد به احكامى كه براى زنهاى حائض گفته شد رفتار نمايد، و هم چنين اگر داراى نشانه هاى حيض نباشد ولى بداند كه آن خون سه روز ادامه پيدا مى كند، و اگر نداند كه سه روز ادامه پيدا مى كند يا نه احتياط واجب آن است كه هم كارهايى كه بر مستحاضه واجب است انجام دهد و هم كارهايى كه بر حائض حرام است ترك نمايد.

٤٩٥ - زنى كه عادت وقتيه دارد اگر در وقت عادت خود خون ببيند و مقدار آن خون بيش از ده روز باشد و نتواند مقدار حيض را بواسطه نشانه هاى آن تشخيص دهد احوط آن است كه عادت بعضى از خويشان خود را حيض قرار دهد چه پدرى باشد و چه مادرى زنده باشد يا مرده ولى به دو شرط: اول آن كه نداند مقدار عادت او مخالف با مقدار حيض خودش مى باشد، مثل آن كه خودش در زمان جوانى و قوت مزاج باشد و آن زن نزديك به سن ياس باشد كه مقدار عادت معمولا كم مى شود و هم چنين در عكس اين صورت.

دوم آن كه نداند مقدار عادت آن زن با مقدار عادت ديگر خويشانش كه داراى شرط اول هستند تفاوت دارد، ولى اگر مقدار تفاوت بسيار كم باشد كه حساب نشود ضرر ندارد، و هم چنين است حكم زنى كه عادت وقتيه دارد و در وقت به كلى خون نبيند و لكن در غير آن وقت خونى ببيند كه بيشتر از ده روز باشد و نتواند مقدار حيض را بواسطه نشانه هاى آن تشخيص دهد.

٤٩٦ - صاحب عادت وقتيه نمى تواند حيض را در غير وقت عادت خود قرار دهد، پس اگر ابتداى زمان عادت او معلوم باشد مثل اين كه هر ماه از روز اول خون مى ديده و گاهى روز پنجم و گاهى روز ششم پاك مى شده چنانچه يك ماه دوازده روز خون ببيند و نتواند با نشانه هاى حيض شماره او را معين نمايد بايد اول ماه را اول حيض قرار دهد و در شماره به آنچه در مساله پيش گفته شد رجوع نمايد و اگر وسط يا آخر عادت او معلوم باشد چنانچه خون او از ده روز تجاوز بكند بايد آن شماره را طورى قرار دهد كه آخر يا وسط آن موافق با وقت عادتش باشد.

٤٩٧ - زنى كه عادت وقتيه دارد و بيشتر از ده روز خون ببيند و نتواند آن را به آنچه در مساله (٤٩٥) گفته شد معين نمايد مثل اين كه خونش نشانه نداشته باشد يا آن كه يكى از دو شرطى كه قبل گفته شد نباشد مخير است كه از سه روز تا ده روز هر شماره اى را كه مناسب مقدار حيضش مى بيند حيض قرار دهد و بهتر آن است كه هفت روز قرار دهد در صورتى كه او را مثل شش روز و هشت روز مناسب خود ببيند، البته بايد شماره اى را كه حيض قرار مى دهد موافق با وقت عادتش باشد آن طورى كه در مساله پيش گفته شد.

### (صاحب عادت عدديه)

٤٩٨ - زنهايى كه عادت عدديه دارند دو دسته اند: اول زنى كه شماره روزهاى حيض او در دو ماه پشت سر هم يك اندازه باشد، ولى وقت خون ديدن او يكى نباشد كه در اين صورت هر چند روزى كه خون ديده عادت او مى شود.

مثلا اگر ماه اول از روز اول تا پنجم و ماه دوم از يازدهم تا پانزدهم خون ببيند عادت او پنج روز مى شود.

دوم زنى كه دو ماه پشت سر هم سه روز يا بيشتر خون ببيند و يك روز يا بيشتر پاك شود و دو مرتبه خون ببيند و وقت ديدن خون، در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد، كه اگر تمام روزهايى كه خون ديده و روزهايى كه در وسط پاك بوده از ده روز بيشتر نشود، و شماره روزهايى كه خون ديده به يك اندازه باشد، تمام روزهايى كه خون ديده عادت حيض او مى شود، و بايد در روزهاى وسط كه پاك بوده احتياطا كارهايى كه بر طاهره واجب است انجام دهد و كارهايى كه بر حائض حرام است ترك نمايد، مثلا اگر ماه اول از روز اول تا سوم خون ببيند و دو روز پاك شود و دوباره سه روز خون ببيند و ماه دوم از يازدهم تا سيزدهم خون ببيند و دو روز پاك شود و دوباره سه روز خون ببيند عادت او شش روز مى شود، و اما اگر در يك ماه مثلا هشت روز خون ببيند و در ماه دوم چهار روز خون ديده و پاك شود و دوباره خون ببيند و مجموع ايام خون با پاكى وسط هشت روز باشد ظاهر آن است كه اين زن صاحب عادت عدديه نيست بلكه مضطربه حساب مى شود كه حكمش خواهد آمد.

٤٩٩ - زنى كه عادت عدديه دارد اگر كمتر يا بيشتر از شماره عادت خود خون ببيند و از ده روز بيشتر نشود تمام آن را حيض قرار دهد و اگر بيشتر از شماره عادت خود خون ببيند و از ده روز تجاوز كند چنانچه همه خونهايى كه ديده يك جور باشد بايد از موقع ديدن خون به شماره روزهاى عادتش حيض و بقيه را استحاضه قرار دهد و اگر همه خونهايى كه ديده يك جور نباشد بلكه چند روز از آن نشانه حيض و چند روز ديگر نشانه استحاضه داشته باشد اگر روزهايى كه خون نشانه حيض را دارد با شماره روزهاى عادت او يك اندازه باشد بايد آن روزها را حيض و بقيه را استحاضه قرار دهد و اگر روزهايى كه خون نشانه حيض را دارد از روزهاى عادت او بيشتر باشد فقط به اندازه روزهاى عادت او حيض و بقيه استحاضه است، و اگر روزهايى كه خون نشانه هاى حيض دارد از روزهاى عادت او كمتر است بايد آن روزها را با چند روز ديگر كه روى هم به اندازه عادتش مى شود حيض و بقيه را استحاضه قرار دهد.

### (مضطربه)

٥٠٠ - مضطربه يعنى زنى كه چند ماه خون ديده ولى عادتى پيدا نكرده - نه از جهت وقت و نه از جهت عدد - اگر بيش از ده روز خون ببيند و همه خونهايى كه ديده يك جور باشد به اين معنى كه همه آنها يا داراى نشانه هاى حيض يا داراى نشانه هاى استحاضه باشد حكم او حكم صاحب عادت وقتيه است كه در غير وقت عادت خود خون ببيند و به نشانه نتواند حيض را از استحاضه تمييز بدهد، او بنابر احتياط بايد عادت بعضى از خويشان خود را حيض قرار دهد و در صورتى كه ممكن نباشد عددى بين سه و ده روز را براى خود حيض قرار دهد به بيان و شرحى كه در مساله (٤٩٥) و (٤٩٧) گذشت.

٥٠١ - مضطربه اگر بيشتر از ده روز خونى ببيند كه چند روز آن نشانه حيض و چند روز ديگر نشانه استحاضه دارد چنانچه آنچه نشانه حيض را دارد از سه روز كمتر و از ده روز بيشتر نباشد تمام او را حيض و بقيه را استحاضه قرار دهد، و چنانچه كمتر يا بيشتر باشد بايد در شماره حيض به دستورى كه در مساله پيش گذشت عمل نمايد و اگر پس از خونى كه گفته شد او را حيض قرار دهد دوباره پيش از گذشت ده روز خونى ببيند كه آن هم نشانه هاى حيض را داشته باشد بعيد نيست كه بايد او را استحاضه قرار دهد.

### (مبتدئه)

٥٠٢ - مبتدئه يعنى زنى كه دفعه اول خون ديدن او است اگر بيشتر از ده روز خون ببيند و همه خونهايى كه ديده يك جور باشد بايد مقدار عادت يكى از خويشان خود را حيض و بقيه را استحاضه قرار دهد به دو شرطى كه در مساله (٤٩٥) گذشت، و اگر اين ممكن نشد بايد يك عددى بين سه روز و ده روز را حيض خود قرار دهد به دستورى كه در مساله (٤٩٧) بيان شد.

٥٠٣ - مبتدئه اگر بيشتر از ده روز خونى ببيند كه چند روز آن نشانه حيض و چند روز ديگر نشانه استحاضه را داشته باشد، چنانچه خونى كه نشانه حيض دارد كمتر از سه روز و بيشتر از ده روز نباشد، همه آن حيض است، ولى اگر پيش از گذشتن ده روز از خونى كه نشانه حيض دارد دوباره خونى ببيند كه آن هم نشانه خون حيض داشته باشد، مثل آنكه پنج روز خون سياه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سياه ببيند، بايد خون اول را حيض، و دو خون ديگر را استحاضه قرار دهد، چنانكه در مضطربه گذشت.

٥٠٤ - مبتدئه اگر بيشتر از ده روز خونى ببيند كه چند روز آن نشانه حيض و چند روز ديگر آن نشانه استحاضه داشته باشد، ولى خونى كه نشانه حيض دارد از سه روز كمتر باشد بايد آن را حيض قرار دهد و در شماره آن به دستورى كه در مساله (٥٠١) گفته شد عمل نمايد.

### (ناسيه)

٥٠٥ - ناسيه يعنى زنى كه مقدار عادت خود را فراموش كرده است بر چند قسم است، يكى آنكه صاحب عادت عدديه بوده و مقدار عادت خود را فراموش كرده باشد، اين زن اگر خونى ببيند كه كمتر از سه روز و بيشتر از ده روز نباشد بايد همه آن را حيض قرار دهد، و اگر آن خون بيشتر از ده روز باشد حكم او حكم مضطربه است كه در مساله (٥٠٠) و (٥٠١) گفته شد تنها با يك فرق و آن اين است كه نمى شود مقدارى را كه حيض قرار مى دهد كمتر از مقدارى باشد كه مى داند شماره حيض او كمتر از آن نيست، و همچنين نمى شود كه بيشتر از مقدارى قرار دهد كه مى داند شماره عادتش بيش از او نيست.

و شبيه اين امر را بايد در عادت عدديه ناقصه هم مراعات كرد يعنى زنى كه شماره عادتش مردد است بين زيادتر از سه روز و كمتر از ده روز - مثل آنكه در هر ماه يا شش روز خون مى بيند يا هفت روز نمى تواند به واسطه نشانه هاى حيض يا ملاحظه عادت بعضى از خويشانش و يا به اختيار عدد - در صورتى كه بيش از ده روز خون ببيند - كمتر يا بيشتر از اين دو عدد را حيض قرار دهد.

### (مسايل متفرقه حيض)

٥٠٦ - مبتدئه و مضطربه و ناسيه و زنى كه عادت عدديه دارد، اگر خونى ببيند كه نشانه هاى حيض را داشته باشد يا يقين كنند كه سه روز طول مى كشد، بايد عبادت را ترك كنند و چنانچه بعد بفهمند حيض نبوده بايد عبادتهايى را كه به جا نياورده اند قضا نمايد.

٥٠٧ - زنى كه در حيض عادت دارد، چه در وقت حيض عادت داشته باشد چه در عدد حيض يا هم در وقت و هم در عدد آن، اگر دو ماه پشت سر هم بر خلاف عادت خود خونى ببيند كه وقت آن يا شماره روزهاى آن، يا هم وقت و هم شماره روزهاى آن يكى باشد، عادتش بر مى گردد به آنچه در اين دو ماه ديده است مثلا اگر از روز اول ماه تا هفتم خون مى ديده و پاك مى شده چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببيند و پاك شود از دهم تا هفدهم عادت او مى شود.

٥٠٨ - مقصود از يك ماه، گذشتن سى روز از ابتداى خون ديدن است نه از روز اول ماه تا آخر ماه.

٥٠٩ - زنى كه معمولا ماهى يك مرتبه خون مى بيند، اگر در يك ماه دو مرتبه خون ببيند و آن خون نشانه هاى حيض را داشته باشد، چنانچه روزهايى كه در وسط پاك بوده از ده روز كمتر نباشد، بايد هر دو را حيض قرار دهد.

٥١٠ - اگر سه روز يا بيشتر خون ببيند كه نشانه حيض را دارد بعد ده روز يا بيشتر خونى ببيند كه نشانه استحاضه را دارد و دوباره سه روز خونى به نشانه هاى حيض ببيند، بايد خون اول و خون آخر را كه نشانه هاى حيض داشته حيض قرار دهد.

٥١١ - اگر زن پيش از ده روز پاك شود و بداند كه در باطن خون نيست، بايد براى عبادتهاى خود غسل كند، اگر چه گمان داشته باشد كه پيش از تمام شدن ده روز دوباره خون مى بيند، و اگر يقين داشته باشد كه پيش از تمام شدن ده روز دوباره خون مى بيند بايد همچنان كه گذشت احتياطا غسل كند و عبادتهاى خود را به جا آورد و آنچه بر حائض حرام است ترك نمايد.

٥١٢ - اگر زن پيش از ده روز پاك شود و احتمال بدهد كه در باطن خون هست بايد قدرى پنبه داخل فرج نمايد و مقدارى صبر نمايد (البته بيش از مقدار مختصرى كه در ميان زنها متعارف است كه در اثناء حيض پاك شوند) و بعد بيرون آورد پس اگر پاك بود غسل كند و عبادتهاى خود را بجا آورد و اگر پاك نبود اگر چه به آب زرد رنگى آلوده باشد چنانچه در حيض عادت ندارد يا عادت او ده روز است يا هنوز روزهاى عادتش تمام نشده باشد بايد صبر كند كه اگر پيش از ده روز پاك شد غسل كند و اگر سر ده روز پاك شد يا خون او از ده روز گذشت سر ده روز غسل نمايد و اگر عادتش كمتر از ده روز است در صورتى كه بداند پيش از تمام شدن ده روز يا سر ده روز پاك مى شود نبايد غسل كند و اگر احتمال دهد كه خون او از ده روز مى گذرد احتياط مستحب آن است كه يك روز عبادت را ترك كند و مى تواند تا ده روز ترك عبادت را ادامه دهد و اين حكم مختص زنى است كه قبل از عادت مستمرة الدم نبوده و الا بعد از گذشتن عادت جايز نيست عبادت را ترك كند. ٥١٣ - اگر چند روز را حيض قرار دهد و عبادت نكند، بعد بفهمد حيض نبوده است، بايد نماز و روزه اى كه در آن روزها بجا نياورده قضا نمايد، و اگر چند روز را به گمان اينكه حيض نيست عبادت كند، بعد بفهمد حيض بوده، چنانچه آن روزها را روزه گرفته باشد بايد قضا نمايد.

### (نفاس)

٥١٤ - از وقتى كه اولين جزء بچه از شكم مادر بيرون مى آيد، خونى كه زن مى بيند، اگر پيش از ده روز يا سر ده روز قطع شود، خون نفاس است.

و زن را در حال نفاس، نفساء ميگويند.

٥١٥ - خونى كه زن پيش از بيرون آمدن اولين جزء بچه مى بيند نفاس نيست.

٥١٦ - لازم نيست كه خلقت بچه تمام باشد، بلكه اگر ناتمام نيز باشد در صورتى كه زاييدن صدق كند، خونى كه تا ده روز ببيند خون نفاس است.

٥١٧ - ممكن است خون نفاس يك آن بيشتر نيايد، ولى بيشتر از ده روز نمى شود.

٥١٨ - هرگاه شك كند كه چيزى سقط شده يا نه، يا چيزى كه سقط شده بچه است يا نه، لازم نيست وارسى كند، و خونى كه از او خارج مى شود شرعا خون نفاس نيست.

٥١٩ - بنابر احتياط توقف در مسجد و كارهاى ديگرى كه بر حائض حرام است، بر نفساء هم حرام است.

و آنچه بر حائض واجب است بر نفساء هم واجب مى باشد.

٥٢٠ - طلاق دادن زنى كه در حال نفاس است و نزديكى كردن با او حرام مى باشد.

ولى اگر شوهرش با او نزديكى كند، بدون اشكال كفاره ندارد.

٥٢١ - وقتى زن از خون نفاس پاك شد، بايد غسل كند، و عبادتهاى خود را بجا آورد و اگر بعد يك بار يا بيشتر خون ببيند، چنانچه روزهايى را كه خون ديده با روزهايى كه در وسط پاك بوده روى هم ده روز يا كمتر از ده روز باشد تمام خونهايى كه ديده نفاس است و در روزهايى كه پاك بوده بايد احتياطا كارهايى را كه بر طاهره واجب است انجام دهد و كارهايى را كه بر نفساء حرام است ترك نمايد بنابر اين بايد چنانچه روزه گرفته باشد قضا نمايد.

و اگر خونى كه آخر ديده از ده روز تجاوز كرد چنانچه آن زن صاحب عادت عدديه نباشد بايد مقدارى از آن را كه در ده ديده نفاس و آنچه بعد از او است استحاضه قرار دهد، و اگر صاحب عادت عدديه باشد بايد احتياطا در تمام خونهايى كه بعد از عادت ديده ميان كارهاى مستحاضه و تروك نفساء جمع نمايد.

٥٢٢ - اگر زن از خون نفاس پاك شود و احتمال دهد كه در باطن خون هست، بايد مقدارى پنبه داخل فرج نمايد و كمى صبر كند كه اگر پاك است، براى عبادتهاى خود غسل كند.

٥٢٣ - اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد، چنانچه در حيض عادت دارد، به اندازه روزهاى عادت او نفاس و بقيه استحاضه است.

و اگر عادت ندارد تا ده روز نفاس و بقيه استحاضه مى باشد، و احتياط مستحب آن است كه كسى كه عادت دارد از روز بعد از عادت و كسى كه عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هيجدهم زايمان، كارهاى استحاضه را بجا آورد، و كارهايى را كه بر نفساء حرام است ترك كند.

٥٢٤ - زنى كه عادت حيضش كمتر از ده روز است، اگر بيشتر از روزهاى عادتش خون ببيند، بايد به اندازه روزهاى عادت خود نفاس قرار دهد، و بعد از آن تا ده روز مخير است كه نماز را ترك نمايد يا آنكه كارهاى مستحاضه را بجا آورد و لكن ترك نماز در يك روز بهتر است، و اگر خون از ده روز بگذرد، بايد روزهاى بعد از عادت تا روز دهم را هم استحاضه قرار دهد، و عبادتهايى را كه در آن روزها بجا نياورده قضا نمايد.

مثلا زنى كه عادت او شش روز بوده اگر بيشتر از شش روز خون ببيند، بايد شش روز را نفاس قرار دهد و روز هفتم و هشتم و نهم و دهم مخير است بين اينكه عبادت را ترك كند يا كارهاى استحاضه را بجا آورد، و اگر بيشتر از ده روز خون ديد، از روز بعد از عادت او استحاضه مى باشد.

٥٢٥ - زنى كه در حيض عادت دارد، اگر بعد از زاييدن تا يك ماه يا بيشتر از يك ماه پى در پى خون ببيند، به اندازه روزهاى عادت او نفاس است، و خونى كه بعد از نفاس تا ده روز مى بيند اگر چه در روزهاى عادت ماهانه اش باشد، استحاضه است، مثلا زنى كه عادت حيض او از بيستم هر ماه تا بيست و هفتم آن ماه است، اگر روز دهم ماه زاييد و تا يك ماه يا بيشتر پى در پى خون ديد، تا روز هفدهم نفاس است، و از روز هفدهم تا ده روز حتى خونى كه در روزهاى عادت خود كه از بيستم تا بيست و هفتم است مى بيند، استحاضه مى باشد و بعد از گذشتن ده روز، اگر خونى را كه مى بيند در روزهاى عادتش باشد حيض است، چه نشانه هاى حيض را داشته چه نداشته باشد، و اگر در روزهاى عادتش نباشد بايد منتظر روزهاى عادتش شود هر چند كه انتظارش يك ماه يا بيشتر طول بكشد، هر چند كه خون در اين مدت داراى نشانه هاى حيض باشد، و اگر صاحب عادت وقتيه نباشد بايد حيض خود را چنانچه ممكن است با نشانه هاى آن تعيين كند و اگر ممكن نيست مثل اينكه همه خونى را كه ده روز بعد از نفاس مى بيند يكسان باشد و يك ماه يا چند ماه به همين صفت ادامه پيدا كند بايد در هر ماه حيض بعضى از خويشان خود را براى خويش حيض قرار دهد، و اگر ممكن نيست عددى را كه مناسب با خود مى داند اختيار نمايد و تفصيل تمام اين امور در مبحث حيض گذشت.

٥٢٦ - زنى كه در حيض عادت عدديه ندارد، اگر بعد از زايمان تا يك ماه يا بيشتر از يك ماه خون ببيند حكم ده روز اول آن در مساله (٥٢٣) گذشت و ده روز دوم آن استحاضه است و اما خونى كه بعد از آن مى بيند ممكن است حيض باشد و ممكن است استحاضه باشد و براى تعيين حيض بايد به دستورى كه در مساله پيش گفته شد رفتار نمايد.

### (غسل مس ميت)

٥٢٧ - اگر كسى بدن انسان مرده اى را كه سرد شده و غسلش نداده اند مس كند، يعنى جايى از بدن خود را به آن برساند بايد غسل مس ميت نمايد، چه در خواب مس كند چه در بيدارى، با اختيار مس كند يا بى اختيار حتى اگر ناخن و استخوان او به ناخن و استخوان ميت برسد بايد غسل كند، ولى اگر حيوان مرده اى را مس كند غسل بر او واجب نيست.

٥٢٨ - براى مس مرده اى كه تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نيست اگر چه جايى را كه سرد شده مس نمايد.

٥٢٩ - اگر موى خود را به بدن ميت برساند، يا بدن خود را به موى بدن ميت، يا موى خود را به موى ميت برساند، غسل واجب نيست.

٥٣٠ - براى مس بچه مرده حتى بچه سقط شده اى كه روح در بدن او داخل شده بوده غسل مس ميت واجب است، بنابر اين اگر بچه مرده به دنيا بيايد و بدنش سرد شده و ظاهر بدن مادر را مس كند مادر او بايد غسل مس ميت كند، بلكه اگر ظاهر بدن او را هم مس نكند بايد بنابر احتياط واجب غسل مس ميت كند.

٥٣١ - بچه اى كه بعد از مردن مادر و سرد شدن بدنش به دنيا مى آيد، چنانچه ظاهر بدن مادر را مس نمايد وقتى بالغ شد واجب است غسل مس ميت كند، بلكه اگر ظاهر بدنش را هم مس ننموده باشد بايد بنابر احتياط بعد از بلوغ غسل مس ميت نمايد.

٥٣٢ - اگر انسان، ميتى را كه سه غسل او كاملا تمام شده مس نمايد غسل بر او واجب نمى شود، ولى اگر پيش از آنكه غسل سوم تمام شود جايى از بدن او را مس كند اگر چه غسل آنجا تمام شده باشد، بايد غسل مس ميت نمايد.

٥٣٣ - اگر ديوانه يا بچه نابالغى ميت را مس كند، بعد از آنكه آن ديوانه عاقل يا بچه بالغ شد بايد غسل مس ميت نمايد.

٥٣٤ - اگر از بدن زنده يا مرده اى كه غسلش نداده اند، قسمتى جدا شود، و پيش از آنكه قسمت جدا شده را غسل دهند، انسان آن را مس نمايد بنابر اقوى لازم نيست غسل مس ميت كند هر چند كه آن قسمت داراى استخوان باشد.

٥٣٥ - براى مس استخوانى كه آن را غسل نداده اند چه از مرده جدا شده باشد چه از زنده غسل واجب نيست.

و همچنين است براى مس دندانى كه از مرده يا زنده جدا شده باشد.

٥٣٦ - غسل مس ميت را بايد مثل غسل جنابت انجام دهند ولى كسى كه مس ميت كرده، اگر بخواهد نماز بخواند احتياط مستحب آن است كه وضو هم بگيرد.

٥٣٧ - اگر چند ميت را مس كند يا يك ميت را چند بار مس نمايد يك غسل كافى است.

٥٣٨ - براى كسى كه بعد از مس ميت غسل نكرده است، توقف در مسجد و نزديكى با زن و خواندن آيه هايى كه سجده واجب دارد، مانعى ندارد ولى براى نماز و مانند آن بايد غسل كند.

## (احكام محتضر)

٥٣٩ - مسلمانى را كه محتضر است يعنى در حال جان دادن مى باشد، مرد باشد يا زن، بزرگ باشد يا كوچك، بنابر احتياط در صورت امكان بايد به پشت بخوابانند، به طورى كه كف پاهايش به طرف قبله باشد.

٥٤٠ - اولى آن است تا وقتى كه غسل ميت تمام نشده، نيز او را رو به قبله بخوابانند، ولى بعد از آنكه غسلش تمام شد، بهتر آن است كه او را مثل حالتى كه بر او نماز مى خوانند بخوابانند.

٥٤١ - بنابر احتياط رو به قبله كردن محتضر بر هر مسلمان واجب است و چنانچه خود محتضر راضى باشد - و قاصر هم نباشد - براى اين كار لازم نيست از ولى او اجازه بگيرند و در غير اين صورت اجازه گرفتن از ولى او بنابر احتياط لازم است.

٥٤٢ - مستحب است شهادتين و اقرار به دوازده امام عليهم‌السلام و ساير عقايد حقه را به كسى كه در حال جان دادن است، طورى تلقين كنند كه بفهمد، و نيز مستحب است چيزهايى را كه گفته شد، تا وقت مرگ تكرار كنند.

٥٤٣ - مستحب است اين دعا را طورى به محتضر تقلين كنند كه بفهمد: اللهم اغفرلي الكثير من معاصيك واقبل مني اليسير من طاعتك يا من يقبل اليسير و يعفو عن الكثير اقبل مني اليسير واعف عنى الكثير انك انت العفو الغفور، اللهم ارحمني فانك رحيم.

٥٤٤ - مستحب است كسى را كه سخت جان مى دهد، اگر ناراحت نمى شود، به جايى كه نماز مى خوانده ببرند.

٥٤٥ - مستحب است براى راحت شدن محتضر بر بالين او سوره مباركه يس و صافات و احزاب و آية الكرسى، و آيه پنجاه و چهارم از سوره اعراف و سه آيه آخر سوره بقره را، بلكه هر چه از قرآن ممكن است بخوانند.

٥٤٦ - تنها گذاشتن محتضر، و گذاشتن چيز سنگين روى شكم او و بودن جنب و حائض نزد او و همچنين حرف زدن زياد و گريه كردن و تنها گذاشتن زنها نزد او مكروه است.

### (احكام بعد از مرگ)

٥٤٧ - بعد از مرگ مستحب است چشمها و لبها و چانه ميت را ببندند و دست و پاى او را دراز كنند و پارچه اى روى او بيندازند و اگر شب مرده است، در جايى كه مرده چراغ روشن كنند، و براى تشييع جنازه او مؤمنين را خبر كنند و در دفن او عجله نمايند، ولى اگر يقين به مردن او ندارند، بايد صبر كنند تا معلوم شود و نيز اگر ميت حامله باشد و بچه در شكم او زنده باشد، بايد به قدرى دفن را عقب بيندازند، كه پهلوى او را بشكافند و طفل را بيرون آورند و پهلو را بدوزند.

### (وجوب غسل و كفن و نماز و دفن ميت)

٥٤٨ - غسل و حنوط و كفن و نماز و دفن مسلمان اگر چه دوازده امامى نباشد، بر ولى او واجب است، ولي بايد اين كارها را يا خود انجام دهد يا ديگرى را مامور انجام آنها نمايد، و چنانچه شخصى اين كارها را به اجازه ولى انجام دهد از ولى ساقط مى شود بلكه اگر دفن و مانند او را بدون اجازه ولى انجام دهد از ولى ساقط مى شود و حاجت به اعاده آنها نيست، و اگر ميت ولى نداشته باشد يا آنكه ولى از انجام كارهاى او امتناع كند بر بقيه مكلفين كفاية واجب است كه كارهاى او را انجام دهند و اگر بعضى انجام دهند از ديگران ساقط مى شود و چنانچه هيچ كس انجام ندهد همه معصيت كرده اند، و در صورت امتناع ولى اذن او معتبر نيست.

٥٤٩ - اگر كسى مشغول كارهاى ميت شود بر ديگران واجب نيست اقدام نمايند، ولى اگر او عمل را نيمه كاره بگذارد، بايد ديگران تمام كنند.

٥٥٠ - اگر انسان اطمينان كند كه ديگرى مشغول كارهاى ميت شده، واجب نيست به كارهاى ميت اقدام كند، ولى اگر شك يا گمان دارد، بايد اقدام نمايد.

٥٥١ - اگر كسى بداند غسل يا كفن يا نماز يا دفن ميت را باطل انجام داده اند، بايد دوباره انجام دهد، ولى اگر گمان دارد كه باطل بوده، يا شك دارد كه درست بوده يا نه، لازم نيست اقدام نمايد.

٥٥٢ - ولى زن شوهر او است و در غير زن مردهايى كه از ميت ارث مى برند به همان ترتيبى كه در طبقات ارث خواهد آمد بر ديگران مقدمند، و در مقدم بودن پدر ميت بر پسرش و جد او بر برادرش و برادر پدر و مادريش بر برادر پدرى و مادريش فقط و برادر پدرى او بر برادر مادريش و عموى او بر داييش اشكال است پس در چنين موارد بايد مقتضاى احتياط رعات شود.

٥٥٣ - بچه نابالغ و ديوانه ولايت انجام كارهاى ميت را ندارند و همچنين غايبى كه نمى تواند - شخصا يا با مامور كردن كسى كه - متكفل انجام آن كارها شود ولايت ندارد.

٥٥٤ - اگر كسى بگويد من ولى ميت هستم، يا ولى ميت به من اجازه داده كه غسل و كفن و دفن ميت را انجام دهم يا بگويد راجع به امور تجهيز ميت من وصى او مى باشم، چنانچه به حرف او اطمينان دارند يا ميت در تصرف او است يا اينكه دو نفر عادل به گفته او شهادت دهند، بايد حرف او را قبول كرد.

٥٥٥ - اگر ميت براى غسل و كفن و دفن و نماز خود غير از ولى كسى ديگرى را معين كند، ولايت اين امور با او است و لازم نيست كسى كه ميت وصيت كرده كه او شخصا انجام اين كارها را متكفل شود اين وصيت را قبول كند، ولى اگر قبول كرد، بايد به آن عمل نمايد.

### (كيفيت غسل ميت)

٥٥٦ - واجب است ميت را سه غسل بدهند: اول با آبى كه با سدر مخلوط باشد.

دوم با آبى كه با كافور مخلوط باشد.

سوم با آب خالص.

٥٥٧ - سدر و كافور بايد به اندازه اى زياد نباشد، كه آب را مضاف كند و به اندازه اى هم كم نباشد كه نگويند سدر و كافور با آب مخلوط شده است.

٥٥٨ - اگر سدر و كافور به اندازه اى كه لازم است پيدا نشود، بنابر احتياط مستحب مقدارى كه به آن دسترسى دارند در آب بريزند.

٥٥٩ - اگر كسى در حال احرام بميرد، نبايد او را با آب كافور غسل دهند، و به جاى آن بايد با آب خالص غسل بدهند، مگر اينكه در احرام حج تمتع بوده و طواف و نمازش و سعى را تمام نموده باشد يا آن كه در احرام حج قران يا افراد بوده و حلق را انجام داده باشد كه در اين دو صورت با آب كافور بايد غسل دهند.

٥٦٠ - اگر سدر و كافور يا يكى از اينها پيدا نشود، يا استعمال آن جايز نباشد مثل آنكه غصبى باشد، بايد بنابر احتياط به جاى هر كدام كه ممكن نيست ميت را با آب خالص غسل داده و يك تيمم نيز بدهند.

٥٦١ - كسى كه ميت را غسل مى دهد، بايد عاقل و مسلمان باشد و بنابر مشهور بايد دوازده امامى باشد، و نيز بايد مسائل غسل را هم بداند، و ظاهر آن است كه اگر بچه مميز بتواند غسل را به طور صحيح انجام دهد كفايت مى كند، و چنانچه ميت مسلمان غير اثنا عشرى را هم مذهب خودش اگر چه بر طبق مذهبش غسل بدهد، تكليف از مؤمن اثنا عشرى ساقط است مگر آنكه ولى آن ميت باشد كه در اين صورت تكليف از او ساقط نمى شود.

٥٦٢ - كسى كه ميت را غسل مى دهد، بايد قصد قربت داشته باشد يعنى غسل را براى انجام خواست خداوند عالم بجا آورد.

٥٦٣ - غسل بچه مسلمان اگر چه از زنا باشد، واجب است.

و غسل و كفن و دفن كافر و اولاد او مشروع نيست.

و كسى كه از بچگى ديوانه بوده و به حال ديوانگى بالغ شده، چنانچه محكوم به اسلام بوده، بايد او را غسل داد.

٥٦٤ - بچه سقط شده را اگر چهار ماه يا بيشتر دارد، بايد غسل بدهند، بلكه اگر چهار ماه هم ندارد ولى ساختمان بدنش تمام شده بايد بنابر احتياط او را غسل دهند و در غير اين دو صورت بايد بنابر احتياط در پارچه اى بپيچند و بدون غسل دفن كنند.

٥٦٥ - مرد نمى تواند زن را غسل بدهد و همچنين زن نمى تواند مرد را غسل بدهد، ولى زن مى تواند شوهر خود را غسل دهد و شوهر هم مى تواند زن خود را غسل دهد، اگر چه احتياط مستحب آن است كه زن، شوهر خود و شوهر زن خود را در حال اختيار غسل ندهد.

٥٦٦ - مرد مى تواند دختر بچه اى را كه مميز نيست، غسل دهد و زن هم مى تواند پسر بچه اى را كه مميز نيست غسل دهد.

٥٦٧ - اگر براى غسل دادن ميتى كه مرد است مرد پيدا نشود، زنانى كه با او نسبت دارند و محرمند، مثل مادر و خواهر و عمه و خاله، يا بواسطه شير خوردن يا ازدواج با او محرم شده اند، مى توانند او را غسل بدهند.

و نيز اگر براى غسل ميت زن، زن ديگرى نباشد، مردهايى كه با او نسبت دارند و محرمند يا به واسطه شيرخوردن يا ازدواج با او محرم شده اند، مى توانند او را غسل دهند و در هر دو صورت لازم نيست كه غسل دادن از زير لباس باشد - مگر در عورت - هر چند اين كار احوط است.

٥٦٨ - اگر ميت و كسى كه او را غسل مى دهد هر دو مرد يا هر دو زن باشند، جايز است كه غير از عورت، جاهاى ديگر ميت برهنه باشد، ولى بهتر آن است كه از زير لباس غسل داده شود.

٥٦٩ - نگاه كردن به عورت ميت حرام است، و كسى كه او را غسل مى دهد اگر نگاه كند معصيت كرده، ولى غسل باطل نمى شود.

٥٧٠ - اگر در جايى از بدن ميت عين نجس باشد بايد پيش از آنكه آنجا را غسل بدهند، آن را برطرف كنند و اولى آن است كه تمام بدن ميت، پيش از شروع به غسل از جهت نجاستهاى ديگر پاك باشد.

٥٧١ - غسل ميت مثل غسل جنابت است.

و احتياط واجب آن است كه تا غسل ترتيبى ممكن است، ميت را غسل ارتماسى ندهند، و در غسل ترتيبى هم لازم است طرف راست را پيش از طرف چپ بشويند، و نيز اگر ممكن است بنابر احتياط مستحب هر يك از سه قسمت بدن را در آب فرو نبرند، بلكه آب را روى آن بريزند.

٥٧٢ - كسى را كه در حال حيض يا در حال جنابت مرده، لازم نيست غسل حيض يا غسل جنابت بدهند، بلكه همان غسل ميت براى او كافى است.

٥٧٣ - مزد گرفتن براى غسل دادن ميت بنابر احتياط حرام است، و اگر كسى براى گرفتن مزد، ميت را غسل دهد به طورى كه منافات با قصد قربت داشته باشد آن غسل باطل است ولى مزد گرفتن براى كارهاى مقدماتى غسل حرام نيست.

٥٧٤ - در غسل ميت غسل جبيره اى مشروع نيست و اگر آب پيدا نشود يا استعمال آن مانعى داشته باشد بايد عوض غسل، ميت را يك تيمم بدهند، و احتياط مستحب آن است كه سه تيمم بدهند و در يكى از اين سه تيمم قصد ما فى الذمه نمايند يعنى كسى كه تيمم مى دهد نيت كند كه اين تيمم را براى آنكه به تكليف عمل شده باشد انجام مى دهم.

٥٧٥ - كسى كه ميت را تيمم مى دهد، بايد دست خود را بر زمين بزند و به صورت و پشت دستهاى ميت بكشد و اگر ممكن باشد، احتياط واجب آن است كه با دست ميت هم او را تيمم بدهد.

### (احكام كفن ميت)

٥٧٦ - ميت مسلمان را بايد با سه پارچه كه آنها را لنگ و پيراهن و سرتاسرى مى گويند كفن نمايند.

٥٧٧ - لنگ بايد بنابر احتياط از ناف تا زانو، اطراف بدن را بپوشاند.

و بهتر آن است كه از سينه تا روى پا برسد، و پيراهن بايد بنابر احتياط از سر شانه تا نصف ساق پا تمام بدن را بپوشاند و بهتر آن است كه تا روى پا برسد و سرتاسرى بايد به اندازه اى باشد كه تمام بدن را بپوشاند، و احتياط آن است كه درازاى او به قدرى باشد كه بستن دو سر آن ممكن باشد و پهناى آن به اندازه اى باشد كه يك طرف آن روى طرف ديگر بيايد.

٥٧٨ - مقدارى از لنگ كه ناف تا زانو را مى پوشاند و مقدارى از پيراهن كه از شانه تا نصف ساق را مى پوشاند، مقدار واجب كفن است و آنچه بيشتر از اين مقدار در مساله قبل گفته شد، مقدار مستحب كفن مى باشد.

٥٧٩ - مقدار واجب كفن كه در مساله قبل گفته شد از اصل مال ميت برداشته مى شود و ظاهر آن است كه مقدار مستحب كفن - در حدود متعارف و معمول - با ملاحظه شان ميت را هم مى شود از اصل مال او برداشت اگر چه احتياط مستحب آن است كه بيشتر از مقدار واجب كفن را از سهم وارثى كه بالغ نشده بر ندارند.

٥٨٠ - اگر كسى وصيت كرده باشد كه مقدار مستحب كفن را كه در دو مساله قبل گفته شد، از ثلث مال او بردارند، يا وصيت كرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند، ولى مصرف آن را معين نكرده باشد، يا فقط مصرف مقدارى از آن را معين كرده باشد، مى توانند مقدار مستحب كفن را از ثلث مال او بردارند.

٥٨١ - اگر ميت وصيت نكرده باشد كه كفن را از ثلث مال او بردارند و بخواهند از اصل مال بردارند، نبايد زيادتر از آنچه در مساله (٥٧٩) گذشت مثل مستحبات غير متعارفه كه شان ميت اقتضاء آن را ندارد از اصل مال بردارند، و همچنين اگر بيشتر از قيمت متعارف براى كفن بپردازند نبايد زيادى آن را از اصل مال بردارند، ولى اگر كسانى از ورثه كه بالغ هستند اجازه بدهند كه از سهم آنان بردارند مقدارى كه اجازه داده اند از سهم آنان مى شود برداشت.

٥٨٢ - كفن زن بر شوهر است، اگر چه زن از خود مال داشته باشد و همچنين اگر زن را به شرحى كه در احكام طلاق گفته مى شود، طلاق رجعى بدهند و پيش از تمام شدن عده بميرد، شوهرش بايد كفن او را بدهد و چنانچه شوهر بالغ نباشد يا ديوانه باشد، ولى شوهر بايد از مال او كفن زن را بدهد.

٥٨٣ - كفن ميت بر خويشان او واجب نيست، اگر چه از كسانى باشد كه مخارج او در حال زندگى بر آنان واجب باشد.

٥٨٤ - احتياط آن است كه هر يك از سه پارچه كفن به قدرى نازك نباشد كه بدن ميت از زير آن پيدا باشد، ولى اگر به طورى باشند كه هر سه با هم بدن ميت از زير آنها پيدا نباشد بنابر اقوى كفايت مى كند.

٥٨٥ - كفن كردن با چيز غصبى اگر چه چيز ديگرى هم پيدا نشود جايز نيست و چنانچه كفن ميت غصبى باشد و صاحب آن راضى نباشد بايد از تنش بيرون آورند اگر چه او را دفن كرده باشند، مگر در بعضى موارد كه مقام گنجايش تفصيل آن را ندارد.

٥٨٦ - كفن كردن ميت با چيز نجس و با پارچه ابريشمى خالص و بنابر احتياط با پارچه اى كه با طلا بافته شده جايز نيست ولى در حال ناچارى اشكال ندارد.

٥٨٧ - كفن كردن با پوست مردار نجس در حال اختيار جايز نيست بلكه كفن كردن با پوست مردار پاك و همچنين با پارچه اى كه از پشم يا موى حيوان حرام گوشت تهيه شده بنابر احتياط در حال اختيار جايز نيست، ولى اگر كفن از پوست يا از مو و پشم حيوان حلال گوشت باشد اشكال ندارد اگر چه احتياط مستحب آن است كه با اين دو هم كفن ننمايند.

٥٨٨ - اگر كفن ميت به نجاست خود او يا به نجاست ديگرى نجس شود چنانچه كفن ضايع نمى شود، بايد مقدار نجس را بشويند يا ببرند اگر چه بعد از گذاشتن در قبر باشد، و اگر شستن يا بريدن آن ممكن نيست در صورتى كه عوض كردن آن ممكن باشد، بايد عوض نمايند.

٥٨٩ - كسى كه براى حج يا عمره احرام بسته اگر بميرد، بايد مثل ديگران كفن شود، و پوشاندن سر و صورتش اشكال ندارد.

٥٩٠ - مستحب است انسان در حال سلامتى، كفن و سدر و كافور خود را تهيه كند.

### (احكام حنوط)

٥٩١ - بعد از غسل واجب است ميت را حنوط كنند، يعنى به پيشانى و كف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهاى او كافور بزنند به طورى كه مقدارى از كافور در آنها باقى بماند هر چند به غير ماليدن باشد، و مستحب است به سر بينى ميت هم كافور بزنند و بايد كافور، ساييده و تازه باشد و اگر به واسطه كهنه بودن عطر او از بين رفته باشد كافى نيست.

٥٩٢ - احتياط مستحب آن است كه اول كافور را به پيشانى ميت بمالند ولى در جاهاى ديگر ترتيب معتبر نيست.

٥٩٣ - بهتر آن است كه ميت را پيش از كفن كردن، حنوط نمايند اگر چه در بين كفن كردن و بعد از آن هم حنوط نمايند مانعى ندارد.

٥٩٤ - كسى كه براى حج يا عمره احرام بسته است، اگر بميرد حنوط كردن او جايز نيست، مگر در دو صورتى كه در مساله ٥٥٩ گذشت.

٥٩٥ - زنى كه شوهر او مرده و هنوز عده اش تمام نشده، اگر چه حرام است خود را خوشبو كند، ولى چنانچه بميرد حنوط او واجب است.

٥٩٦ - احتياط مستحب آن است كه ميت را با مشك و عنبر و عود و عطرهاى ديگر خوشبو نكنند و نيز اينها را به كافور مخلوط ننمايند.

٥٩٧ - مستحب است قدرى تربت حضرت سيد الشهداء عليه‌السلام را با كافور مخلوط كنند، ولى بايد از آن كافور به جاهايى كه بى احترامى مى شود نرسانند و نيز بايد تربت به قدرى زياد نباشد كه وقتى با كافور مخلوط شد آن را كافور نگويند.

٥٩٨ - اگر كافور پيدا نشود، يا فقط به اندازه غسل باشد، حنوط لازم نيست و چنانچه از غسل زياد بيايد ولى به همه هفت عضو نرسد، بنابر احتياط مستحب بايد اول پيشانى و اگر زياد آمد به جاهاى ديگر بمالند.

٥٩٩ - مستحب است دو چوب تر و تازه در قبر همراه ميت بگذارند.

### (احكام نماز ميت)

٦٠٠ - نماز خواندن بر ميت مسلمان يا بچه اى كه محكوم به اسلام و شش سال او تمام شده باشد واجب است.

٦٠١ - نماز خواندن بر بچه اى كه شش سال او تمام نشده ولى نماز را مى شناسد بنابر احتياط لازم است، و اگر نمى شناسد خواندن نماز بر او رجاء مانعى ندارد و اما نماز خواندن بر بچه اى كه مرده به دنيا آمده مستحب نيست.

٦٠٢ - نماز ميت بايد بعد از غسل و حنوط و كفن كردن او خوانده شود، و اگر پيش از اينها، يا در بين اينها بخوانند، اگر چه از روى فراموشى يا نداستن مساله باشد كافى نيست.

٦٠٣ - كسى كه مى خواهد نماز ميت بخواند، لازم نيست با وضو يا غسل يا تيمم باشد و بدن و لباسش پاك باشد، و اگر لباس او غصبى هم باشد اشكال ندارد، اگر چه بهتر آن است كه رعايت كند تمام چيزهايى را كه در نمازهاى ديگر لازم است.

٦٠٤ - كسى كه بر ميت نماز مى خواند بايد رو به قبله باشد و نيز واجب است ميت را مقابل او به پشت بخواباند، به طورى كه سر او به طرف راست نمازگزار و پاى او به طرف چپ نمازگزار باشد.

٦٠٥ - بنابر احتياط مستحب مكان نمازگزار بايد غصبى نباشد، و نيز بايد از جاى ميت پست تر يا بلندتر نباشد، ولى پستى و بلندى مختصر اشكال ندارد.

٦٠٦ - نمازگزار بايد از ميت دور نباشد، ولى كسى كه نماز ميت را به جماعت مى خواند، اگر از ميت دور باشد، چنانچه صفها به يكديگر متصل باشند اشكال ندارد.

٦٠٧ - نمازگزار بايد مقابل ميت بايستد، ولى اگر نماز به جماعت خوانده شود و صف جماعت از دو طرف ميت بگذرد، نماز كسانى كه مقابل ميت نيستند اشكال ندارد.

٦٠٨ - بين ميت و نمازگزار بنابر احتياط بايد پرده و يا ديوار و يا چيزى مانند اينها نباشد ولى اگر ميت در تابوت و مانند آن باشد اشكال ندارد.

٦٠٩ - در وقت خواندن نماز بايد عورت ميت پوشيده باشد، و اگر كفن كردن او ممكن نيست، بايد عورتش را اگر چه با تخته و آجر و مانند اينها باشد بپوشانند.

٦١٠ - نماز ميت را بايد ايستاده و با قصد قربت بخواند، و در موقع نيت ميت را معين كند، مثلا نيت كند نماز مى خوانم بر اين ميت قربة الى اللّه.

٦١١ - اگر كسى نباشد كه بتواند نماز ميت را ايستاده بخواند مى شود نشسته بر او نماز خواند.

٦١٢ - اگر ميت وصيت كرده باشد كه شخص معينى بر او نماز بخواند، احتياط مستحب آن است كه آن شخص از ولى ميت اجازه بگيرد.

٦١٣ - مكروه است بر ميت چند مرتبه نماز بخوانند، ولى اگر ميت اهل علم و تقوى باشد مكروه نيست.

٦١٤ - اگر ميت را عمدا يا از روى فراموشى يا به جهت عذرى بدون نماز دفن كنند، يا بعد از دفن معلوم شود، نمازى كه بر او خوانده شده باطل بوده است، جايز نيست براى نماز خواندن بر او قبرش را نبش كنند ولى مانعى ندارد كه تا وقتى جسد او از هم نپاشيده رجاء با شرطهايى كه براى نماز ميت گفته شد بر قبرش نماز بخوانند.

### (دستور نماز ميت)

٦١٥ - نماز ميت پنج تكبير دارد، و اگر نمازگزار پنج تكبير به اين ترتيب بگويد كافى است، بعد از نيت و گفتن تكبير اول، بگويد: اشهد ان لا اله الا اللّه و ان محمدا رسول اللّه و بعد از تكبير دوم، بگويد: اللهم صل على محمد وآل محمد و بعد از تكبير سوم، بگويد: اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات و بعد از تكبير چهارم، اگر ميت مرد است بگويد: اللهم اغفر لهذا الميت و اگر زن است بگويد: اللهم اغفر لهذه الميت و بعد تكبير پنجم را بگويد.

و بهتر است بعد از تكبير اول، بگويد: «اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله، ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي الساعة» و بعد از تكبير دوم، بگويد: «اللهم صل على محمد وآل محمد وبارك على محمد وآل محمد، وارحم محمدا و آل محمد، كافضل ما صليت و باركت وترحمت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد، وصل على جميع الانبياء والمرسلين والشهداء والصديقين، وجميع عباد اللّه الصالحين» و بعد از تكبير سوم، بگويد: «اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات تابع بيننا وبينهم بالخيرات انك مجيب الدعوات انك على كل شي ء قدير» و بعد از تكبير چهارم اگر ميت مرد است بگويد: «اللهم ان هذا عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خير منزول به، اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا وانت اعلم به منا، اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه، وان كان مسيئا فتجاوز عنه واغفر له، اللهم اجعله عندك في اعلى عليين واخلف على اهله في الغابرين وارحمه برحمتك يا ارحم الراحمين» و بعد تكبير پنجم را بگويد.

ولى اگر ميت زن است بعد از تكبير چهارم بگويد: «اللهم ان هذه امتك وابنة عبدك وابنه امتك نزلت بك وانت خير منزول به، اللهم انا لا نعلم منها الا خيرا، وانت اعلم بها منا، اللهم ان كانت محسنة فزد في احسانها، وان كانت مسيئة فتجاوز عنها، واغفر لها، اللهم اجعلها عندك في اعلى عليين واخلف على اهلها في الغابرين، وارحمها برحمتك يا ارحم الراحمين.»

٦١٦ - بايد تكبيرها و دعاها را طورى پشت سر هم بخواند، كه نماز از صورت خود خارج نشود.

٦١٧ - كسى كه نماز ميت را به جماعت مى خواند اگر چه ماموم باشد بايد تكبيرها و دعاهاى آن را هم بخواند.

### (مستحبات نماز ميت)

٦١٨ - چند چيز در نماز ميت مستحب است: اول آنكه نمازگزار بر ميت، با وضو يا غسل يا تيمم باشد، و احتياط آن است در صورتى تيمم كند كه وضو و غسل ممكن نباشد، يا بترسد كه اگر وضو بگيرد يا غسل كند به نماز ميت نرسد.

دوم اگر ميت مرد است، امام جماعت يا كسى كه فرادى بر او نماز مى خواند مقابل وسط قامت او بايستد، و اگر ميت زن است مقابل سينه اش بايستد.

سوم پا برهنه نماز بخواند.

چهارم در هر تكبير دستها را بلند كند.

پنجم فاصله او با ميت به قدرى كم باشد، كه اگر باد لباسش را حركت دهد به جنازه برسد.

ششم نماز ميت را به جماعت بخواند.

هفتم امام جماعت تكبير و دعاها را بلند بخواند و كسانى كه با او نماز مى خوانند آهسته بخوانند.

هشتم در جماعت اگر چه ماموم يك نفر باشد عقب امام بايستد.

نهم نمازگزار، به ميت و مؤمنين زياد دعا كند.

دهم پيش از نماز در جماعت سه مرتبه بگويند: الصلاة.

يازدهم نماز را در جايى بخوانند كه مردم براى نماز ميت بيشتر به آنجا مى روند.

دوازدهم زن حائض اگر نماز ميت را به جماعت مى خواند، تنها بايستد، و در صف نمازگزاران نايستد.

٦١٩ - خواندن نماز ميت در مساجد مكروه است ولى در مسجد الحرام مكروه نيست.

### (احكام دفن)

٦٢٠ - واجب است ميت را طورى در زمين دفن كنند كه بوى او بيرون نيايد، و درندگان هم نتوانند بدنش را بيرون آورند و اگر ترس آن باشد كه جانور بدن او را بيرون آورد بايد قبر را با آجر و مانند آن محكم كنند.

٦٢١ - اگر دفن ميت در زمين ممكن نباشد، مى توانند به جاى دفن او را در بنا يا تابوت بگذارند.

٦٢٢ - ميت را بايد در قبر به پهلوى راست طورى بخوابانند كه جلوى بدن او رو به قبله باشد.

٦٢٣ - اگر كسى در كشتى بميرد، چنانچه جسد او فاسد نمى شود و بودن او در كشتى مانعى ندارد، بايد صبر كنند تا به خشكى برسند و او را در زمين دفن كنند، و گرنه بايد در كشتى غسلش بدهند و حنوط و كفن كنند، و پس از خواندن نماز ميت او را در خمره بگذارند، و درش را ببندند و به دريا بيندازند، يا اينكه چيز سنگينى به پايش بسته و به دريا بيندازند و اگر ممكن است بايد او را در جايى بيندازند كه فورا طعمه حيوانات نشود.

٦٢٤ - اگر بترسند كه دشمن قبر ميت را بشكافد و بدن او را بيرون آورد، و گوش و بينى يا اعضاى ديگر او را ببرد، چنانچه ممكن باشد بايد به طورى كه در مساله پيش گفته شد او را به دريا بيندازند.

٦٢٥ - مخارج انداختن در دريا و مخارج محكم كردن قبر ميت را در صورتى كه لازم باشد، مى توانند از اصل مال ميت بردارند.

٦٢٦ - اگر زن كافره بميرد و بچه در شكم او مرده باشد چنانچه پدر بچه مسلمان باشد، بايد زن را در قبر به پهلوى چپ پشت به قبله بخوابانند كه روى بچه به طرف قبله باشد، و همچنين است بنابر احتياط مستحب اگر بچه اى كه در شكم او است هنوز روح به بدنش داخل نشده باشد.

٦٢٧ - دفن مسلمان در قبرستان كفار و دفن كافر در قبرستان مسلمانان جايز نيست.

٦٢٨ - دفن مسلمان در جايى كه بى احترامى به او باشد، مانند جايى كه خاكروبه و كثافت مى ريزند، جايز نيست.

٦٢٩ - دفن ميت در جاى غصبى و در زمينى كه مثل مسجد براى غير دفن كردن وقف شده، جايز نيست.

٦٣٠ - نبش قبر مرده اى براى آنكه مرده ديگر در آن دفن شود جايز نيست، مگر آنكه قبر كهنه شده و ميت اولى به كلى از بين رفته باشد.

٦٣١ - چيزى كه از ميت جدا مى شود، اگر چه مو و ناخن و دندانش باشد بايد با او دفن شود، و چنانچه آن چيز بعد از دفن شدن ميت پيدا شود بنابر احتياط لازم اگر چه مو يا ناخن يا دندانش باشد بايد در جايى جدا دفن شود.

و دفن ناخن و دندانى كه در حال زندگى از انسان جدا مى شود، مستحب است.

٦٣٢ - اگر كسى در چاه بميرد و بيرون آوردنش ممكن نباشد، بايد در چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند.

٦٣٣ - اگر بچه در شكم مادر بميرد و ماندنش در رحم براى مادر خطر داشته باشد، بايد به آسانترين راه او را بيرون آورند، و چنانچه ناچار شوند كه او را قطعه قطعه كنند اشكال ندارد، ولى بايد به وسيله شوهرش اگر اهل فن است، او را بيرون بياورند، و اگر ممكن نيست، زنى كه اهل فن باشد او را بيرون آورد و اگر اين هم ممكن نيست، مرد محرمى كه اهل فن باشد و اگر آن هم ممكن نشود، مرد نامحرمى كه اهل فن باشد بچه را بيرون بياورد، و در صورتى كه آن هم پيدا نشود كسى كه اهل فن نباشد مى تواند بچه را بيرون آورد.

٦٣٤ - هرگاه مادر بميرد و بچه در شكمش زنده باشد، اگر چه اميد زنده ماندن طفل را نداشته باشند، بايد هر جايى را كه براى سلامتى بچه بهتر است بشكافند، و بچه را بيرون آورند و دوباره بدوزند.

### (مستحبات دفن)

٦٣٥ - مستحب است قبر را به اندازه قد انسان متوسط گود كنند و ميت را در نزديكترين قبرستان دفن نمايند، مگر آنكه قبرستان دورتر از جهتى بهتر باشد، مثل آتكه مردمان خوب در آنجا دفن شده باشند، يا مردم براى فاتحه اهل قبور بيشتر به آنجا بروند، و نيز مستحب است جنازه را در چند ذرعى قبر، زمين بگذارند و تا سه مرتبه كم كم نزديك ببرند، و در هر مرتبه زمين بگذارند و بردارند، و در نوبت چهارم وارد قبر كنند، و اگر ميت مرد است در دفعه سوم طورى زمين بگذارند كه سر او طرف پايين قبر باشد، و در دفعه چهارم از طرف سر وارد قبر نمايند، و اگر زن است در دفعه سوم طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر كنند و در موقع وارد كردن پارچه اى روى قبر بگيرند.

و نيز مستحب است جنازه را به آرامى از تابوت بگيرند و وارد قبر كنند، و دعاهايى كه دستور داده شده، پيش از دفن و موقع دفن بخوانند، بعد از آنكه ميت را در لحد گذاشتند گره هاى كفن را باز كنند، و صورت ميت را روى خاك بگذارند، و بالشى از خاك زير سر او بسازند، و پشت ميت خشت خام يا كلوخى بگذارند كه ميت به پشت برنگردد، و پيش از آنكه لحد را بپوشانند دست راست را به شانه راست ميت بزنند، و دست چپ را به قوت بر شانه چپ ميت بگذارند و دهان را نزديك گوش او ببرند، و به شدت حركتش دهند و سه مرتبه بگويند: اسمع افهم يا فلان ابن فلان، و به جاى فلان ابن فلان اسم ميت و پدرش را بگويند، مثلا اگر اسم او محمد و اسم پدرش على است سه مرتبه بگويند: «اسمع افهم يا محمد بن علي»، پس از آن بگويند: «هل انت على العهد الذي فارقتنا عليه من شهادة ان لا اله الا اللّه وحده لا شريك له وان محمدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عبده ورسوله وسيد النبيين وخاتم المرسلين وان عليا امير المومنين وسيد الوصيين وامام افترض اللّه طاعته على العالمين، وان الحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي والقائم الحجة المهدي صلوات اللّه عليهم ائمة المؤمنين وحجج اللّه على الخلق اجمعين وائمتك ائمة هدى ابرار، يا فلان بن فلان و بجاى فلان ابن فلان اسم ميت و پدرش را بگويد و بعد بگويد: اذا اتاك الملكان المقربان رسولين من عند اللّه تبارك وتعالى وسالاك عن ربك وعن نبيك وعن دينك وعن كتابك وعن قبلتك وعن ائمتك فلا تخف ولا تحزن وقل في جوابهما اللّه ربي ومحمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبيي والاسلام ديني والقرآن كتابي والكعبة قبلتي وامير المؤمنين علي بن ابي طالب امامي والحسن بن علي المجتبى امامي والحسين بن علي الشهيد بكربلا امامي وعلي زين العابدين امامي ومحمد الباقر امامي وجعفر الصادق امامي وموسى الكاظم امامي وعلي الرضا امامي ومحمد الجواد امامي وعلي الهادي امامي والحسن العسكري امامي والحجة المنتظر امامي هؤلاء صلوات اللّه عليهم ائمتي وسادتي و قادتي وشفعائي بهم اتولى ومن اعدائهم اتبرا في الدنيا والخرة، ثم اعلم يا فلان ابن فلان و بجاى فلان ابن فلان اسم ميت و پدرش را بگويد، و بعد بگويد: ان اللّه تبارك وتعالى نعم الرب وان محمدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نعم الرسول وان علي بن ابي طالب واولاده المعصومين الائمة الاثنى عشر نعم الائمة وان ما جاء به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حق وان الموت حق وسؤال منكر ونكير في القبر حق والبعث حق والنشور حق والصراط حق والميزان حق وتطاير الكتب حق، وان الجنة حق والنار حق، وان الساعة آتية لا ريب فيها وان اللّه يبعث من في القبور» پس بگويد: «افهمت يا فلان» و به جاى فلان اسم ميت را بگويد، پس از آن بگويد: «ثبتك اللّه بالقول الثابت وهداك اللّه الى صراط مستقيم، عرف اللّه بينك وبين اوليائك في مستقر من رحمته» پس بگويد: «اللهم جاف الارض عن جنبيه واصعد بروحه اليك ولقه منك برهانا اللهم عفوك عفوك.»

٦٣٦ - مستحب است كسى كه ميت را در قبر مى گذارد با طهارت و سر برهنه و پا برهنه باشد، و از طرف پاى ميت از قبر بيرون بيايد، و غير از خويشان ميت كسانى كه حاضرند، با پشت دست خاك بر قبر بريزند و بگويند «انا للّه وانا اليه راجعون» اگر ميت زن است كسى كه با او محرم مى باشد او را در قبر بگذارد، و اگر محرمى نباشد خويشانش او را در قبر بگذارند.

٦٣٧ - مستحب است قبر را مربع يا مربع مستطيل بسازند و به اندازه چهار انگشت از زمين بلند كنند و نشانه اى روى آن بگذارند كه اشتباه نشود، و روى قبر آب بپاشند، و بعد از پاشيدن آب كسانى كه حاضرند دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز كرده، در خاك فرو برند، و هفت مرتبه سوره مباركه انا انزلناه را بخوانند، و براى ميت طلب آمرزش كنند و اين دعا را بخوانند: «اللهم جاف الارض عن جنبيه واصعد اليك روحه ولقه منك رضوانا واسكن قبره من رحمتك ما تغنيه به عن رحمة من سواك.»

٦٣٨ - پس از رفتن كسانى كه تشييع جنازه كرده اند، مستحب است ولى ميت يا كسى كه از طرف ولى اجازه دارد، دعاهايى را كه دستور داده شده، به ميت تلقين كند.

٦٣٩ - بعد از دفن، مستحب است صاحبان عزا را سر سلامتى دهند ولى اگر مدتى گذشته است كه به واسطه سر سلامتى دادن مصيبت يادشان مى آيد، ترك آن بهتر است، و نيز مستحب است تا سه روز براى اهل خانه ميت غذا بفرستند، و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مكروه است.٦٤٠ - مستحب است انسان در مرگ خويشان، مخصوصا در مرگ فرزند صبر كند، و هر وقت ميت را ياد مى كند انا للّه وانا اليه راجعون بگويد، و براى ميت قرآن بخواند، و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد، و قبر را محكم بسازد كه زود خراب نشود.

٦٤١ - بنابر احتياط جايز نيست انسان در مرگ كسى صورت و بدن خود را بخراشد و موى خود را بكند ولى به سر و صورت زدن بنابر اقوى جايز است.

٦٤٢ - پاره كردن يقه در مرگ غير پدر و برادر بنابر احتياط جايز نيست و احتياط مستحب آن است كه در مصيبت آنان هم يقه پاره نكند.

٦٤٣ - اگر زن در عزاى ميت صورت خود را بخراشد و خونين كند يا موى خود را بكند، بنابر احتياط مستحب يك بنده آزاد كند، يا ده فقير را طعام دهد و يا بپوشاند، و همچنين است اگر مرد در مرگ زن يا فرزند يقه يا لباس خود را پاره كند.

٦٤٤ - احتياط مستحب آن است كه در گريه بر ميت، صدا را خيلى بلند نكنند.

### (نماز وحشت)

٦٤٥ - سزاوار است در شب اول قبر، دو ركعت نماز وحشت براى ميت بخوانند و دستور آن اين است كه در ركعت اول بعد از حمد يك مرتبه آية الكرسى و در ركعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه را بخوانند و بعد از سلام نماز بگويند: «اللهم صلى على محمد و آل محمد وابعث ثوابها الى قبر فلان» و به جاى كلمه فلان اسم ميت را بگويند.

٦٤٦ - نماز وحشت را در هر موقع از شب اول قبر مى شود خواند ولى بهتر است در اول شب بعد از نماز عشاء خوانده شود.

٦٤٧ - اگر بخواهند ميت را به شهر دورى ببرند، يا به جهت ديگر دفن او تاخير بيفتد، بايد نماز وحشت به كيفيت گذشته را تا شب اول قبر او تاخير بيندازند.

### (نبش قبر)

٦٤٨ - نبش قبر مسلمان، يعنى شكافتن قبر او اگر چه طفل يا ديوانه باشد حرام است، ولى اگر بدنش از بين رفته و خاك شده باشد اشكال ندارد.

٦٤٩ - خراب كردن قبر امامزاده ها و شهدا و علما و صلحا اگر چه سالها بر آن گذشته و بدنشان از ميان رفته باشد چون هتك محسوب مى شود حرام است.

٦٥٠ - شكافتن قبر در چند مورد حرام نيست: اول آنكه ميت در زمين غصبى دفن شده باشد و مالك زمين راضى نشود كه در آنجا بماند.

دوم آنكه كفن يا چيز ديگرى كه با ميت دفن شده غصبى باشد و صاحب آن راضى نشود كه در قبر بماند، و همچنين است اگر چيزى از مال خود ميت كه به ورثه او رسيده با او دفن شده باشد، و ورثه او راضى نشوند كه آن چيز در قبر بماند، ولى اگر ميت وصيت كرده باشد كه دعا يا قرآن يا انگشترى را با او دفن كنند و وصيت او نافذ باشد، براى بيرون آوردن اينها نمى توانند قبر را بشكافند، و همچنين در بعضى مواردى كه زمين يا كفن غصبى باشد يا اينكه چيزى غصبى با ميت دفن شده باشد نمى توان قبر را نبش كرد ولى مقام را گنجايش تفصيل آن موارد نيست.

سوم آنكه شكافتن قبر موجب هتك حرمت نباشد و ميت بى غسل يا بى كفن دفن شده باشد يا بفهمند غسلش باطل بوده، يا به غير از دستور شرع كفن شده يا در قبر او را رو به قبله نگذاشته اند.

چهارم آنكه براى ثابت شدن حقى كه مهمتر از نبش قبر باشد بخواهند بدن ميت را ببينند.

پنجم آنكه ميت را در جايى كه بى احترامى به او است مثل قبرستان كفار يا جايى كه كثافت و خاكروبه مى ريزند دفن كرده باشند.

ششم آنكه براى يك مطلب شرعى كه اهميت آن از شكافتن قبر بيشتر است، قبر را بشكافند مثلا بخواهند بچه زنده را از شكم زن حامله اى كه دفنش كرده اند بيرون آورند.

هفتم آنكه بترسند درنده اى بدن ميت را پاره كند، يا سيل او را ببرد، يا دشمن بيرون آورد.

هشتم آنكه ميت وصيت كرده باشد كه او را قبل از دفن به مشاهد مشرفه نقل نمايند، چنانچه نقل دادن او موجب هتك حرمتش نمى شده ولى عمدا يا از روى فراموشى در جايى ديگر دفن شده باشد مى توانند در صورتى كه موجب هتك حرمتش نشود قبر او را نبش كرده و بدنش را به مشاهد مشرفه نقل دهند.

## (غسلهاى مستحب)

٦٥١ - در شرع مقدس اسلام غسلهايى مستحب است و از آن جمله است:

١ - غسل جمعه: و وقت آن بعد از اذان صبح است تا غروب آفتاب و بهتر آن است كه نزديك ظهر بجا آورده شود، (و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر آن است كه بدون نيت ادا و قضا تا غروب بجا آورد) و اگر در روز جمعه غسل نكند مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضاى آن را بجا آورد.

و كسى كه مى داند در روز جمعه آب پيدا نخواهد كرد مى تواند روز پنجشنبه غسل را رجاء انجام دهد، و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگويد: اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله اللهم صل على محمد وآل محمد واجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين.

٢ - ٧ - غسل شب اول و هفدهم و اول شب نوزدهم و بيست و يكم و بيست و سوم و غسل در شب بيست و چهارم ماه رمضان.

٨ - ٩ - غسل روز عيد فطر و عيد قربان و وقت آن از اذان صبح است تا غروب، و بهتر آن است كه آن را پيش از نماز عيد بجا آورند.

١٠ - ١١ - غسل روز هشتم و نهم ذيحجه و در روز نهم بهتر آن است كه آن را در وقت ظهر بجا آورد.

١٢ - غسل كسى كه جايى از بدنش را به بدن ميتى كه غسل داده اند رسانده باشد.

١٣ - غسل احرام.

١٤ - غسل دخول حرم مكه.

١٥ - غسل دخول مكه.

١٦ - غسل زيارت خانه كعبه.

١٧ - غسل دخول كعبه.

١٨ - غسل براى نحر و ذبح.

١٩ - غسل براى حلق.

٢٠ - غسل داخل شدن حرم مدينه منوره.

٢١ - غسل داخل شدن مدينه منوره.

٢٢ - غسل داخل شدن مسجد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

٢٣ - غسل وداع قبر مطهر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

٢٤ - غسل براى مباهله با خصم.

٢٥ - غسل دادن بچه اى كه تازه به دنيا آمده.

٢٦ - غسل براى استخاره.

٢٧ - غسل براى استسقاء.

٦٥٢ - فقهاء در بيان اغسال مستحبه اغسال زيادى نقل فرموده اند كه از جمله آنها اين چند غسل است.

١ - غسل تمام شبهاى طاق ماه رمضان و غسل تمام شبهاى دهه آخر آن، و غسل ديگرى در آخر شب بيست و سوم آن.

٢ - غسل روز بيست و چهارم ذى الحجة.

٣ - غسل روز عيد نوروز و پانزدهم شعبان و نهم و هفدهم ربيع الاول و روز بيست و پنجم ذى القعده.

٤ - غسل زنى كه براى غير شوهرش بوى خوش استعمال كرده است.

٥ - غسل كسى كه در حال مستى خوابيده.

٦ - غسل كسى كه براى تماشاى دار آويخته رفته و آن را ديده باشد، ولى اگر اتفاقا از روى ناچارى نگاهش بيفتد يا مثلا براى شهادت دادن رفته باشد، غسل مستحب نيست.

٧ - غسل براى زيارت معصومين عليهم‌السلام از دور يا نزديك.

ولى احوط اين است كه اين غسلها را به قصد رجاء بجا آورند.

٦٥٣ - انسان غسلهاى مستحبى كه براى خود انجام داده و در مساله (٦٥١) ذكر شده، مى تواند كارى كه مانند نماز، وضو لازم دارد انجام دهد و اما غسلهايى كه رجاء بجا آورده مى شود از وضو كفايت نمى كند.

٦٥٤ - اگر چند غسل بر كسى مستحب باشد و به نيت همه يك غسل بجا آورد كافى است.

## (تيمم)

١/٦٥٤ - در هفت مورد به جاى وضو و غسل بايد تيمم كرد: اول آنكه تهيه آب به قدر وضو يا غسل ممكن نباشد.

٦٥٥ - اگر انسان در آبادى باشد، بايد براى تهيه آب وضو و غسل، به قدرى جستجو كند كه از پيدا شدن آن نااميد شود و اگر انسان در بيابان باشد بايد در راه و در جاهاى نزديك به محل توقفش از آب جستجو كند و احتياط لازم آن است كه چنانچه زمين آن پست و بلند يا به جهت زيادى درختان راه آن دشوار است، در هر يك از چهار طرف به اندازه پرتاب يك تير در قديم كه با كمان پرتاب مى كردند در جستجوى آب برود و الا در هر طرف به اندازه پرتاب دو تير جستجو نمايد.

٦٥٦ - اگر بعضى از چهار طرف هموار و بعض ديگر پست و بلند باشد، در طرفى كه هموار است به اندازه پرتاب دو تير و در طرفى كه هموار نيست به اندازه پرتاب يك تير جستجو كند.

٦٥٧ - در هر طرفى كه يقين دارد آب نيست، در آن طرف جستجو لازم نيست.

٦٥٨ - كسى كه وقت نماز او تنگ نيست و براى تهيه آب وقت دارد، اگر يقين يا اطمينان دارد در محلى دورتر از مقدارى كه بايد جستجو كند آب هست بايد براى تهيه آب به آنجا برود مگر رفتن به آنجا زحمت و مشقت داشته باشد يا آن قدر دور باشد كه عرفا شخص را فاقد آب بشمارند، و اگر گمان دارد آب در آنجا هست رفتن به آن محل لازم نيست.

٦٥٩ - لازم نيست خود انسان در جستجوى آب برود، بلكه مى تواند كسى راكه به گفته او اطمينان دارد بفرستد و در اين صورت اگر يك نفر از طرف چند نفر برود كافى است.

٦٦٠ - اگر احتمال دهد كه داخل بار سفر خود يا در منزل يا در قافله آب هست، بايد به قدرى جستجو نمايد كه به نبود آب اطمينان كند، يا از پيدا كردن آن نااميد شود.

٦٦١ - اگر پيش از وقت نماز جستجو نمايد، و آب پيدا نكند و تا وقت نماز همانجا بماند، چنانچه احتمال دهد كه آب پيدا مى كند، احتياط مستحب آن است كه دوباره در جستجوى آب برود.

٦٦٢ - اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو كند و آب پيدا نكند و تا وقت نماز ديگر در همانجا بماند، چنانچه احتمال دهد كه آب پيدا مى شود، احتياط مستحب آن است كه دوباره در جستجوى آب برود.

٦٦٣ - اگر وقت نماز تنگ باشد، يا از دزد و درنده بترسد، يا جستجوى آب به قدرى سخت باشد كه نتواند تحمل كند، جستجو لازم نيست.

٦٦٤ - اگر در جستجوى آب نرود تا وقت نماز تنگ شود، اگر چه معصيت كرده در صورتى كه چنانچه مى رفت آب پيدا مى كرد ولى نمازش با تيمم صحيح است.

٦٦٥ - كسى كه يقين دارد آب پيدا نمى كند، چنانچه دنبال آب نرود و با تيمم نماز بخواند، و بعد از نماز بفهمد كه اگر جستجو مى كرد آب پيدا مى شد بنابر احتياط لازم است وضو گرفته و نماز را اعاده نمايد.

٦٦٦ - اگر بعد از جستجو، آب پيدا نكند و مايوس از پيدا شدن آن شود و با تيمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد در جايى كه جستجو كرده آب بوده نماز او صحيح است.

٦٦٧ - كسى كه يقين دارد وقت نماز تنگ است، اگر بدون جستجو با تيمم نماز بخواند و بعد از نماز و پيش از گذشتن وقت بفهمد كه براى جستجو وقت داشته، احتياط واجب آن است كه دوباره نمازش را بخواند.

٦٦٨ - اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضو داشته باشد و بداند كه اگر وضوى خود را باطل كند تهيه آب براى او ممكن نيست يا نمى تواند وضو بگيرد، چنانچه بتواند وضوى خود را نگهدارد بنابر احتياط واجب نبايد آن را باطل نمايد.

ولى مى تواند با عيال خود نزديكى كند، اگر چه بداند كه از غسل متمكن نخواهد شد.

٦٦٩ - اگر پيش از وقت نماز وضو داشته باشد و بداند كه اگر وضوى خود را باطل كند تهيه آب براى او ممكن نيست، چنانچه بتواند وضوى خود را نگهدارد، احتياط واجب آن است كه آن را باطل نكند.

٦٧٠ - كسى كه فقط به مقدار وضو يا به مقدار غسل آب دارد و مى داند كه اگر آن را بريزد آب پيدا نمى كند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد، ريختن آن حرام است، و احتياط واجب آن است كه پيش از وقت نماز هم آن را نريزد.

٦٧١ - كسى كه مى داند آب پيدا نمى كند چنانچه بعد از داخل شدن وقت نماز وضوى خود را باطل كند يا آبى كه دارد بريزد اگر چه خلاف كرده ولى نمازش با تيمم صحيح است، و لكن احتياط مستحب آن است كه قضاى آن نماز را نيز بخواند.

(دوم از موارد تيمم)

٦٧٢ - اگر به واسطه پيرى يا ناتوانى، يا ترس از دزد و جانور و مانند اينها يا نداشتن وسيله اى كه آب از چاه بكشد، دسترسى به آب نداشته باشد، بايد تيمم كند و همچنين است اگر تهيه كردن آب يا استعمال آن به قدرى براى او مشقت داشته باشد كه قابل تحمل نباشد، ولى در صورت اخير چنانچه تيمم ننمايد و وضو بگيرد وضوى او صحيح است.

٦٧٣ - اگر براى كشيدن آب از چاه، دلو و ريسمان و مانند اينها لازم دارد و مجبور است بخرد يا كرايه نمايد، اگر چه قيمت آن چند برابر معمول باشد، بايد تهيه كند و همچنين است اگر آب را به چندين برابر قيمتش بفروشند، ولى اگر تهيه آنها به قدرى پول مى خواهد كه نسبت به حال او ضرر دارد، واجب نيست تهيه نمايد.

٦٧٤ - اگر ناچار شود كه براى تهيه آب قرض كند، بايد قرض نمايد، ولى كسى كه مى داند يا گمان دارد كه نمى تواند قرض خود را بدهد، واجب نيست قرض كند.

٦٧٥ - اگر كندن چاه مشقت زيادى ندارد، بايد براى تهيه آب چاه بكند.

٦٧٦ - اگر كسى مقدارى آب بى منت به او ببخشد بايد قبول كند.

(سوم از موارد تيمم)

٦٧٧ - اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد، يا بترسد كه به واسطه استعمال آن مرض يا عيبى در او پيدا شود، يا مرضش طول بكشد يا شدت كند يا به سختى معالجه شود، بايد تيمم نمايد، ولى اگر بتواند ضرر آب را به طورى برطرف كند مثل اينكه آب را گرم كند بايد اين كار را بكند و وضو بگيرد و در مواردى كه غسل لازم است غسل كند.

٦٧٨ - لازم نيست يقين كند كه آب براى او ضرر دارد، بلكه اگر احتمال ضرر بدهد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد و از آن احتمال ترس براى او پيدا شود، بايد تيمم كند.

٦٧٩ - كسى كه مبتلا به درد چشم است و آب براى او ضرر دارد بايد تيمم نمايد.

٦٨٠ - اگر به واسطه يقين يا ترس ضرر تيمم كند و پيش از نماز بفهمد كه آب برايش ضرر ندارد، تيمم او باطل است.

و اگر بعد از نماز بفهمد بايد دوباره نماز را با وضو يا غسل بخواند.

٦٨١ - كسى كه يقين داشته باشد آب برايش ضرر ندارد چنانچه غسل كند يا وضو بگيرد و بعد بفهمد كه آب براى او ضرر داشته وضو و غسل او باطل است.

(چهارم از موارد تيمم)

٦٨٢ - هرگاه بترسد كه اگر آب را به مصرف وضو يا غسل برساند از جهت تشنگى دچار زحمت مى شود بايد تيمم نمايد، و جواز تيمم به اين جهت در سه صورت است: ١ - آنكه اگر آب را در وضو يا غسل صرف نمايد خودش فعلا يا بعدا به تشنگى كه باعث تلف يا مرضش مى شود يا تحملش مشقت زيادى دارد مبتلا خواهد شد.

٢ - آنكه بر كسانى كه حفظشان بر او واجب است بترسد كه از تشنگى تلف يا بيمار شوند.

٣ - آنكه بر غير خود چه انسان باشد يا حيوان بترسد و تلف يا بيمارى يا بيتابيشان بر او گران باشد چه از نفوس محترمه باشد يا نه، و در غير اين سه صورت با داشتن آب تيمم جايز نيست.

٦٨٣ - اگر غير از آب پاكى كه براى وضو يا غسل دارد آب نجسى هم به مقدار آشاميدن خود داشته باشد، بايد آب پاك را براى آشاميدن بگذارد و با تيمم نماز بخواند، ولى چنانچه آب را براى كسانى كه با او مربوطند بخواهد مى تواند كه با آب پاك وضو بگيرد يا غسل نمايد اگر چه آنان مجبور شوند كه براى رفع تشنگى خود از آب نجس استفاده كنند بلكه اگر آنان از نجاست آب خبر نداشته باشند يا از آشاميدن آب نجس اجتناب نداشته باشند لازم است كه آب پاك را در وضو و غسل استعمال نمايد و همچنين اگر آب را براى حيوانش يا بچه نابالغ بخواهد بايد آب نجس را به آنان بدهد و با آب پاك وضو و غسل را انجام دهد.

(پنجم از موارد تيمم)

٦٨٤ - كسى كه بدن يا لباسش نجس است و كمى آب دارد كه اگر با آن وضو بگيرد يا غسل كند، براى آب كشيدن بدن يا لباس او نمى ماند در اين صورت بايد بدن يا لباس را آب بكشد و با تيمم نماز بخواند، ولى اگر چيزى نداشته باشد كه بر آن تيمم كند، بايد آب را به مصرف وضو يا غسل برساند و با بدن يا لباس نجس نماز بخواند.

(ششم از موارد تيمم)

٦٨٥ - اگر غير از آب يا ظرفى كه استعمال آن حرام است آب يا ظرف ديگرى ندارد، مثلا آب يا ظرفش غصبى است و غير از آن آب و ظرف ديگرى ندارد، بايد به جاى وضو و غسل تيمم كند.

(هفتم از موارد تيمم)

٦٨٦ - هرگاه وقت به قدرى تنگ باشد كه اگر وضو بگيرد يا غسل كند تمام نماز يا مقدارى از آن بعد از وقت خوانده مى شود، بايد تيمم كند.

٦٨٧ - اگر عمدا نماز را به قدرى تاخير بيندازد كه وقت وضو يا غسل نداشته باشد، معصيت كرده، ولى نماز او با تيمم صحيح است، اگر چه احتياط مستحب آن است كه قضاى آن نماز را بخواند.

٦٨٨ - كسى كه شك دارد كه اگر وضو بگيرد يا غسل كند وقت براى نماز او مى ماند يا نه، بايد تيمم نمايد.

٦٨٩ - كسى كه به واسطه تنگى وقت تيمم كرده و بعد از نماز مى توانست وضو بگيرد و نگرفت تا آبى كه داشته از دستش رفت، در صورتى كه وظيفه اش تيمم باشد، بايد براى نمازهاى بعدى دوباره تيمم نمايد، اگر چه تيمم خود را نشكسته باشد.

٦٩٠ - كسى كه آب دارد، اگر به واسطه تنگى وقت با تيمم مشغول نماز شود و در بين نماز آبى كه داشته از دستش برود، چنانچه وظيفه اش تيمم باشد، احتياط مستحب آن است كه براى نمازهاى بعدى دوباره تيمم كند.

٦٩١ - اگر انسان به قدرى وقت دارد كه مى تواند وضو بگيرد يا غسل كند و نماز را بدون كارهاى مستحبى آن مثل اقامه و قنوت بخواند، بايد غسل كند يا وضو بگيرد و نماز را بدون كارهاى مستحبى آن بجا آورد، بلكه اگر به اندازه سوره هم وقت ندارد، بايد غسل كند يا وضو بگيرد و نماز را بدون سوره بخواند.

### (چيزهايى كه تيمم به آنها صحيح است)

٦٩٢ - تيمم به خاك و ريگ و كلوخ و سنگ صحيح است، ولى احتياط مستحب آن است كه اگر خاك ممكن باشد به چيز ديگر تيمم نكند و اگر خاك نباشد با ريگ يا كلوخ و چنانچه ريگ و كلوخ هم نباشد با سنگ تيمم نمايد.

٦٩٣ - تيمم بر سنگ گچ و سنگ آهك صحيح است و همچنين تيمم بر گرد و غبارى كه روى فرش و لباس و مانند اينها جمع مى شود چنانچه به قدرى باشد كه در نظر عرف خاك نرم محسوب شود صحيح است اگر چه احتياط مستحب آن است كه در حال اختيار بر آن تيمم ننمايند و همچنين بنابر احتياط مستحب در حال اختيار به گچ و آهك پخته و آجر پخته و به سنگ معدن مثل سنگ عقيق تيمم ننمايند.

٦٩٤ - اگر خاك و ريگ و كلوخ و سنگ پيدا نشود بايد به گل تيمم كند و اگر گل هم پيدا نشد بايد بر روى فرش يا لباس و مانند اينها كه گرد و غبار در لاى آنها مى باشد يا آنكه بر روى آنها نشسته ولى به مقدارى نيست كه از نطر عرف خاك محسوب شود تيمم كند و اگر هيچ يك از اينها پيدا نشود احتياط مستحب آن است كه نماز را بدون تيمم بخواند ولى واجب است بعدا قضاى آن را بجا آورد.

٦٩٥ - اگر بتواند با تكاندن فرش و مانند آن خاك تهيه كند، تيمم به چيز گردآلود باطل است و همچنين اگر بتواند گل را خشك كند و از آن خاك تهيه نمايد، تيمم به گل باطل مى باشد.

٦٩٦ - كسى كه آب ندارد اگر برف يا يخ داشته باشد، چنانچه ممكن است، بايد آن را آب كند و با آن وضو بگيرد يا غسل نمايد و اگر ممكن نيست و چيزى هم كه تيمم به آن صحيح است ندارد، لازم است نماز خود را در خارج وقت قضا نمايد، بهتر آن است كه با برف يا يخ اعضاء وضو يا غسل را نمناك كند و اگر اين هم ممكن نيست به يخ يا برف تيمم نمايد و در وقت نيز نماز را بخواند.

٦٩٧ - اگر با خاك و ريگ چيزى مانند كاه كه تيمم به آن باطل است مخلوط شود، نمى تواند به آن تيمم كند، ولى اگر آن چيز به قدرى كم باشد كه در خاك يا ريگ از بين رفته حساب شود، تيمم به آن خاك و ريگ صحيح است.

٦٩٨ - اگر چيزى ندارد كه بر آن تيمم كند، چنانچه ممكن است بايد بخريدن و مانند آن تهيه نمايد.

٦٩٩ - تيمم به ديوار گلى صحيح است و احتياط مستحب آن است كه با بودن زمين يا خاك خشك، به زمين يا خاك نمناك تيمم نكند.

٧٠٠ - چيزى كه بر آن تيمم مى كند بايد پاك باشد و اگر چيز پاكى كه تيمم به آن صحيح است ندارد، نماز بر او واجب نيست، ولى بايد قضاى آن را بجا آورد، و بهتر آن است كه در وقت نيز نماز بخواند.

٧٠١ - اگر يقين داشته باشد كه تيمم به چيزى صحيح است، و به آن تيمم نمايد، بعد بفهمد تيمم با آن باطل بوده، نمازهايى را كه با آن تيمم خوانده بايد دوباره بخواند.

٧٠٢ - چيزى كه بر آن تيمم مى كند بايد غصبى نباشد پس اگر بر خاك غصبى تيمم كند، تيمم او باطل است.

٧٠٣ - تيمم در فضاى غصبى باطل نيست پس اگر در ملك خود دستها را به زمين بزند و بى اجازه داخل ملك ديگرى شود و دستها را به پيشانى بكشد تيمم او صحيح مى باشد اگر چه گناه كرده است.

٧٠٤ - تيمم به چيز غصبى در حالى كه فراموش كرده يا غفلت داشته باشد صحيح است ولى اگر چيزى را خودش غصب كند و فراموش كند كه غصب كرده صحت تيمم او بر آن چيز محل اشكال است.

٧٠٥ - كسى كه در جاى غصبى حبس است، اگر آب و خاك آن هر دو غصبى است، بايد با تيمم نماز بخواند.

٧٠٦ - چيزى كه بر آن تيمم مى كند، بنابر احتياط لازم بايد گردى داشته باشد كه به دست بماند، و بعد از زدن دست بر آن نبايد دست را به شدت بتكاند كه همه گرد آن بريزد.

٧٠٧ - تيمم به زمين گود و خاك جاده و زمين شوره زار كه نمك روى آن را نگرفته مكروه است، و اگر نمك روى آن را گرفته باشد باطل است.

### (دستور تيمم بدل از وضو يا غسل)

٧٠٨ - در تيمم بدل از وضو يا غسل چهار چيز واجب است: اول نيت.

دوم زدن يا گذاشتن كف دو دست بر چيزى كه تيمم به آن صحيح است.

و بنابر احتياط لازم اين كار در دو كف بايد با هم انجام گيرد.

سوم كشيدن كف هر دو دست به تمام پيشانى و هم چنين دو طرف آن بنابر احتياط لازم از جايى كه موى سر مى رويد تا ابروها و بالاى بينى و احتياط مستحب آن است كه دستها روى ابروها هم كشيده شود.

چهارم كشيدن كف دست چپ به تمام پشت دست راست و بعد از آن كشيدن كف دست راست به تمام پشت دست چپ.

٧٠٩ - احتياط مستحب آن است كه تيمم را چه بدل از وضو باشد چه بدل از غسل، به اين ترتيب بجا آورد: يك مرتبه دستها را به زمين بزند و به پيشانى و پشت دستها بكشد و يك مرتبه ديگر به زمين بزند و پشت دستها را مسح نمايد.

### (احكام تيمم)

٧١٠ - اگر مختصرى هم از پيشانى يا پشت دستها را مسح نكند تيمم باطل است، چه عمدا مسح نكند، يا مساله را نداند، يا فراموش كرده باشد، ولى دقت زياد هم لازم نيست، و همين قدر كه بگويند تمام پيشانى و پشت دستها مسح شده كافى است.

٧١١ - اگر يقين نكند كه تمام پشت دست را مسح كرده، بايد براى اين كه يقين كند مقدارى بالاتر از مچ را هم مسح نمايد، ولى مسح بين انگشتان لازم نيست.

٧١٢ - پيشانى و پشت دستها را بنابر احتياط بايد از بالا به پايين مسح نمايد و كارهاى آن را بايد پشت سر هم بجا آورد، و اگر بين آنها به قدرى فاصله دهد، كه نگويند تيمم مى كند باطل است.

٧١٣ - در موقع نيت لازم نيست معين كند كه تيمم او بدل از غسل است يا بدل از وضو ولى در مواردى كه بايد دو تيمم انجام دهد لازم است به طورى هر يك از آنها را معين كند و چنانچه يك تيمم بر او واجب باشد و قصد نمايد كه وظيفه فعلى خود را انجام دهد اگر چه در تشخيص اشتباه كند تيممش صحيح است.

٧١٤ - در تيمم بنابر احتياط استحبابى بايد پيشانى و كف دستها و پشت دستها در صورت تمكن پاك باشد.

٧١٥ - انسان بايد هنگام مسح كشيدن بر دستها انگشتر را از دست بيرون آورد و اگر در پيشانى يا پشت دستها يا در كف دستها مانعى باشد، مثلا چيزى به آنها چسبيده باشد بايد برطرف نمايد.

٧١٦ - اگر پيشانى يا پشت دستها زخم است، و پارچه يا چيز ديگرى را كه بر آن بسته نمى تواند باز كند، بايد دست را روى آن بكشد، و نيز اگر كف دست زخم باشد و پارچه يا چيز ديگرى را كه بر آن بسته نتواند باز كند بايد دست را با همان پارچه به چيزى كه تيمم به آن صحيح است بزند و به پيشانى و پشت دستها بكشد.

٧١٧ - اگر پيشانى و پشت دستها مو داشته باشد اشكال ندارد ولى اگر موى سر، روى پيشانى آمده باشد، بايد آن را عقب بزند.

٧١٨ - اگر احتمال دهد كه در پيشانى و كف دستها يا پشت دستها مانعى هست، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، بايد جستجو نمايد تا يقين يا اطمينان كند كه مانعى نيست.

٧١٩ - اگر وظيفه او تيمم است و نمى تواند به تنهايى تيمم كند بايد از ديگرى كمك بگيرد تا دستهاى او را بر چيزى كه تيمم با او صحيح است بزند و سپس آنها را بر پيشانى و دستهاى او بگذارد تا خود او در صورت امكان كف دو دست را بر پيشانى و بر پشت دستها بكشد و اگر اين ممكن نبود بايد نايب او را با دست خود او تيمم دهد، و اگر ممكن نباشد بايد نايب دست خود را به چيزى كه تيمم به آن صحيح است بزند و به پيشانى و پشت دستهاى او بكشد، و در اين دو صورت بنابر احتياط لازم بايد هر دو نيت تيمم را نمايند ولى در صورت اول نيت خود مكلف كافى است.

٧٢٠ - اگر در بين تيمم شك كند كه قسمتى از آن را فراموش كرده يا نه، چنانچه از محل آن گذشته به شك خود اعتنا نكند، و اگر نگذشته بايد آن قسمت را بجا آورد.

٧٢١ - اگر بعد از مسح دست چپ شك كند كه درست تيمم كرده يا نه تيمم او صحيح است و چنانچه شك او در مسح دست چپ باشد لازم است او را مسح كند مگر آن كه عرفا از تيمم فارغ شده باشد مثل اين كه در عملى كه مشروط به طهارت است داخل شده و يا موالات فوت شده باشد.

٧٢٢ - كسى كه وظيفه اش تيمم است چنانچه از برطرف شدن عذرش در تمام وقت نماز مايوس باشد مى تواند تيمم كند و اگر براى كار واجب ديگر يا مستحبى تيمم كند و تا وقت نماز عذر او باقى باشد مى تواند با همان تيمم نماز بخواند.

٧٢٣ - كسى كه وظيفه اش تيمم است، اگر بداند تا آخر وقت عذر او باقى مى ماند يا از برطرف شدن آن مايوس باشد، در وسعت وقت مى تواند با تيمم نماز بخواند، ولى اگر بداند تا آخر وقت عذر او برطرف مى شود، بايد صبر كند و با وضو يا غسل نماز بخواند، بلكه اگر از برطرف شدن آن تا آخر وقت مايوس نباشد نمى تواند تا وقتى كه مايوس نشده تيمم كند و نماز بخواند.

٧٢٤ - كسى كه نمى تواند وضو بگيرد يا غسل كند اگر يقين كند كه عذرش برطرف نمى شود يا مايوس از برطرف شدنش باشد مى تواند نمازهاى قضاى خود را با تيمم بخواند ولى اگر بعدا عذرش برطرف شد احتياط مستحب آن است دوباره آنها را با وضو يا غسل بجا آورد، و اگر مايوس از برطرف شدن عذرش نباشد بنابر احتياط لازم نمى تواند براى نمازهاى قضا تيمم كند.

٧٢٥ - كسى كه نمى تواند وضو بگيرد يا غسل كند، جايز است نمازهاى مستحبى را مثل نافله هاى شبانه روز كه وقت معين دارد با تيمم بخواند، ولى اگر مايوس نباشد كه تا آخر وقت آنها عذر او برطرف مى شود احتياط لازم آن است كه آنها را در اول وقتشان بجا نياورد.

٧٢٦ - كسى كه احتياطا غسل جبيره اى و تيمم نمايد، اگر بعد از غسل و تيمم نماز بخواند، و بعد از نماز حدث اصغرى از او سر بزند مثلا بول كند براى نمازهاى بعد بايد وضو بگيرد و چنانچه حدث پيش از نماز باشد براى آن نماز نيز بايد وضو بگيرد.

٧٢٧ - اگر به واسطه نداشتن آب يا عذر ديگرى تيمم كند، بعد از برطرف شدن عذر، تيمم او باطل مى شود.

٧٢٨ - چيزهايى كه وضو را باطل مى كند، تيمم بدل از وضو را هم باطل مى كند، و چيزهايى كه غسل را باطل مى نمايد، تيمم بدل از غسل را هم باطل مى نمايد.

٧٢٩ - كسى كه نمى تواند غسل كند، اگر چند غسل بر او واجب باشد، جايز است يك تيمم بدل از آنها بنمايد و احتياط مستحب آن است كه بدل هر يك از آنها يك تيمم نمايد.

٧٣٠ - كسى كه نمى تواند غسل كند، اگر بخواهد عملى را كه براى آن غسل واجب است انجام دهد، بايد بدل از غسل تيمم نمايد و كسى كه نمى تواند وضو بگيرد، و بخواهد عملى را كه براى آن وضو واجب است انجام دهد، بايد بدل از وضو تيمم نمايد.

٧٣١ - اگر بدل از غسل جنابت تيمم كند، لازم نيست براى نماز وضو بگيرد، ولى اگر بدل از غسلهاى ديگر تيمم كند، احتياط مستحب آن است كه وضو هم بگيرد، واگر نتواند وضو بگيرد تيمم ديگرى هم بدل از وضو بنمايد.

٧٣٢ - اگر بدل از غسل جنابت تيمم كند و بعد كارى كه وضو را باطل مى كند براى او پيش آيد، چنانچه براى نمازهاى بعد نتواند غسل كند، بايد وضو بگيرد و احتياط مستحب آن است كه تيمم نيز بكند و اگر نمى تواند وضو بگيرد بايد بدل او تيمم كند و احتياط مستحب آن است كه تيمم را به قصد ما في الذمة انجام دهد.

٧٣٣ - كسى كه بايد براى انجام عملى مثلا براى خواندن نماز بدل از وضو و بدل از غسل تيمم كند اگر در تيمم اول نيت بدل از وضو يا نيت بدل از غسل نمايد، و تيمم دوم را به قصد اين كه وظيفه خود را انجام داده باشد بجا آورد، كفايت مى كند.

٧٣٤ - كسى كه وظيفه اش تيمم است اگر براى كارى تيمم كند تا تيمم و عذر او باقى است، كارهايى را كه بايد با وضو يا غسل انجام داد، مى تواند بجا آورد.

ولى اگر عذرش تنگى وقت بوده، يا با داشتن آب براى نماز ميت يا خوابيدن تيمم كرده فقط كارهايى را كه براى آن تيمم نموده مى تواند انجام دهد.

٧٣٥ - در چند مورد بهتر است نمازهايى را كه انسان با تيمم خوانده قضا نمايد، اول آن كه از استعمال آب ترس داشته و عمدا خود را جنب كرده و با تيمم نماز خوانده است.

دوم آن كه مى دانسته يا گمان داشته كه آب پيدا نمى كند، و عمدا خود را جنب كرده و با تيمم نماز خوانده است.

سوم آن كه تا آخر وقت، عمدا در جستجوى آب نرود و با تيمم نماز بخواند و بعد بفهمد كه اگر جستجو مى كرد پيدا مى شد.

چهارم آن كه عمدا نماز را تاخير انداخته و در آخر وقت با تيمم نماز خوانده است.

پنجم آن كه مى دانسته يا گمان داشته كه آب پيدا نمى شود وآب را كه داشته ريخته و با تيمم نماز خوانده است.

## (احكام نماز)

١/٧٣٥ - نماز بهترين اعمال دينى است كه اگر قبول درگاه خداوند عالم شود، عبادتهاى ديگر هم قبول مى شود و اگر پذيرفته نشود اعمال ديگر هم قبول نمى شود و همان طور كه اگر انسان شبانه روزى پنج نوبت در نهر آبى شست و شو كند، و چرك در بدنش نمى ماند، نمازهاى پنجگانه هم انسان را از گناهان پاك مى كند و سزاوار است كه انسان نماز را در اول وقت بخواند و كسى كه نماز را پست و سبك بشمارد، مانند كسى است كه نماز نمى خواند.

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: كسى كه به نماز اهميت ندهد و آن را سبك شمارد سزاوار عذاب آخرت است.

روزى حضرت در مسجد تشريف داشتند مردى وارد و مشغول نماز شد، و ركوع و سجودش را كاملا بجا نياورد، حضرت فرمودند: اگر اين مرد در حالى كه نمازش اين طور است از دنيا برود، به دين من از دنيا نرفته است.

پس انسان بايد مواظب باشد كه به عجله و شتاب زدگى نماز نخواند، و در حال نماز به ياد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد، و متوجه باشد كه با چه كسى سخن مى گويد و خود را در مقابل عظمت و بزرگى خداوند عالم بسيار پست و ناچيز ببيند.

و اگر انسان در موقع نماز كاملا به اين مطلب توجه كند، از خود بى خبر مى شود، چنان كه در حال نماز تير را از پاى مبارك امير المؤمنين على عليه‌السلام بيرون كشيدند و آن حضرت متوجه نشدند.

و نيز بايد نمازگزار توبه و استغفار نمايد، و گناهانى را كه مانع قبول شدن نماز است مانند حسد، كبر، غيبت، خوردن حرام، آشاميدن مسكرات، ندادن خمس و زكاة و بلكه هر معصيتى را ترك كند.

و هم چنين سزاوار است كارهايى را كه ثواب نماز را كم مى كند بجا نياورد، مثلا در حال خواب آلودگى و خوددارى از بول به نماز نايستد، و در موقع نماز به آسمان نگاه نكند، و كارهايى را كه ثواب نماز را زياد مى كند بجا آورد، مثلا انگشتر عقيق به دست كند و لباس پاكيزه بپوشد و شانه و مسواك كند، و خود را خوشبو نمايد.

### (نمازهاى واجب)

٢/٧٣٥ - نمازهاى واجب شش است:

اول نمازهاى روزانه.

دوم نماز آيات.

سوم نماز ميت.

چهارم نماز طواف واجب خانه كعبه.

پنجم نماز قضاى پدر كه بر پسر بزرگتر بنابر احتياط واجب است.

ششم نمازى كه به واسطه اجاره و نذر و قسم و عهد واجب مى شود و نماز جمعه از نمازهاى روزانه است.

### (نمازهاى واجب روزانه)

٣/٧٣٥ - نمازهاى واجب روزانه پنج است: ظهر و عصر، هر كدام چهار ركعت، مغرب سه ركعت، عشاء چهار ركعت، صبح، دو ركعت.

٧٣٦ - در سفر بايد نمازهاى چهار ركعتى را با شرايطى كه گفته مى شود دو ركعت خواند.

### (وقت نماز ظهر و عصر)

٧٣٧ - اگر چوب يا چيزى مانند آن را - كه شاخص مى گويند - راست در زمين هموار فرو برند، صبح كه خورشيد بيرون مى آيد، سايه آن به طرف مغرب مى افتد و هر چه آفتاب بالا مى آيد اين سايه كم مى شود، و در شهرهاى ما در اول ظهر شرعى به آخرين درجه كمى مى رسد، و ظهر كه گذشت، سايه آن به طرف مشرق برمى گردد، و هر چه خورشيد رو به مغرب مى رود سايه زيادتر مى شود، بنابر اين وقتى سايه به آخرين درجه كمى رسيد و دو مرتبه رو به زياد شدن گذاشت معلوم مى شود ظهر شرعى شده است، ولى در بعضى از شهرها مثل مكه مكرمه كه گاهى موقع ظهر سايه به كلى از بين مى رود، بعد از آن كه سايه دوباره پيدا شد، معلوم مى شود ظهر شده است.

٧٣٨ - وقت نماز ظهر و عصر بعد از زوال تا غروب آفتاب است ولى چنانچه نماز عصر را عمدا قبل از نماز ظهر بخواند باطل است، مگر اين كه از آخر وقت بيش از آوردن يك نماز مجال نباشد، كه در اين فرض اگر كسى تا اين موقع نماز ظهر را نخوانده، نماز ظهر او قضا است، و بايد نماز عصر را بخواند، و اگر كسى پيش از اين وقت اشتباها تمام نماز عصر را پيش از نماز ظهر بخواند نمازش صحيح است، و احتياط مستحب آن است كه آن را نماز ظهر قرار داده و چهار ركعت ديگر به قصد ما في الذمة بجا آورد.

٧٣٩ - اگر پيش از خواندن نماز ظهر، سهوا مشغول نماز عصر شود، و در بين نماز بفهمد اشتباه كرده است، بايد نيت را به نماز ظهر برگرداند، يعنى نيت كند كه آنچه تا حال خوانده ام و آنچه را مشغولم و آنچه بعد مى خوانم همه نماز ظهر باشد، و بعد از آن كه نماز را تمام كرد نماز عصر را بخواند.

### (نماز جمعه و احكام آن)

٧٤٠ - نماز جمعه مانند نماز صبح دو ركعت است.

امتيازش از نماز صبح اين است كه دو خطبه در پيش دارد، و نماز جمعه واجب تخييرى است، به اين معنى كه مكلف در روز جمعه مخير است كه نماز جمعه را بخواند در صورتى كه شرايطش موجود باشد، يا نماز ظهر بجا آورد، پس اگر نماز جمعه را بجا آورد كفايت از ظهر مى كند.و واجب شدن نماز جمعه چند شرط دارد: اول داخل شدن وقت، و آن عبارت از زوال آفتاب است، و وقتش اول عرفى زوال است پس هرگاه از اين وقت نماز جمعه را تاخير انداخت، وقتش خارج شده و نماز ظهر را بايد بجا آورد.

دوم شماره افراد: و آن پنج نفر است با امام، و هرگاه پنج نفر از مسلمانان جمع نشوند نماز جمعه واجب نمى شود.

سوم بودن امام جامع شرايط امامت، از عدالت و غير آن از چيزهايى كه در امام جماعت معتبر است، هم چنان كه در بحث نماز جماعت خواهد آمد و بدون او نماز جمعه واجب نمى شود.

و صحيح بودن نماز جمعه چند شرط دارد: اول جماعت بودن، پس فرادا صحيح نيست، و هر گاه ماموم قبل از ركوع ركعت دوم نماز جمعه به امام برسد مجزى خواهد بود.

و يك ركعت ديگر به او اضافه مى كند، و اگر در ركوع امام را درك كند مجزى بودنش مشكل است، و احتياط ترك نشود.

دوم خواندن دو خطبه پيش از نماز، كه در خطبه اول حمد و ثناى الهى را گفته و وصيت به تقوى و پرهيزكارى شود و يك سوره كوتاه از قرآن بخواند، سپس نشسته و برخيزد، و باز هم حمد و ثناى الهى را بجا آورده و بر پيغمبر اكرم و ائمه مسلمين صلوات فرستاده و احتياط مستحب آن است كه براى مؤمنين و مؤمنات استغفار (طلب آمرزش) كند.

و لازم است خطبه پيش از نماز باشد، پس اگر نماز را پيش از دو خطبه شروع كرد صحيح نخواهد بود و خواندن خطبه پيش از زوال آفتاب اشكال دارد. و لازم است كسى كه خطبه را مى خواند هنگام خطبه ايستاده باشد.

پس هر گاه خطبه را نشسته بخواند صحيح نخواهد بود و فاصله انداختن بين دو خطبه به نشستن لازم و واجب است، و لازم است نشستن مختصر و خفيف باشد، و لازم است امام جماعت و خطيب (كسى كه خطبه مى خواند) يك نفر باشد، و اقوى اين است كه در خطبه طهارت شرط نيست، اگر چه اشتراط احوط است. و در حمد و ثناى الهى و صلوات بر پيغمبر اكرم و ائمة مسلمين بنابر احتياط عربيت (زبان عربى) معتبر است و در مازاد بر آن معتبر نيست بلكه اگر بيشتر حاضرين زبان عربى را ندانند احتياط لازم آن است كه خصوص وصيت به تقوى به زبان حاضرين باشد.

سوم آن كه مسافت بين دو نماز جمعه كمتر از يك فرسخ نباشد، پس هر گاه نماز جمعه ديگرى در مسافت كمتر از يك فرسخ بر پا شود، و مقارن هم بودند هر دو باطل مى شوند، و اگر يكى سبقت بر ديگرى داشت هر چند به تكبيرة الاحرام باشد صحيح و دومى باطل خواهد بود ولى هر گاه پس از برگزارى نماز جمعه كشف شد كه نماز جمعه ديگرى بر او سابق يا مقارنش در مسافت كمتر از يك فرسخ بر پا شده بوده بجا آوردن نماز ظهر واجب نخواهد بود، و فرقى نيست بين اين كه اين كشف در وقت يا در خارج وقت باشد و بر پا نمودن نماز جمعه در صورتى مانع از نماز جمعه ديگر در مسافت مزبور مى شود كه خود صحيح و جامع شرايط باشد، والا در مانع بودنش اشكال است، و اقرب مانع نبودن است.

٧٤١ - هر گاه نماز جمعه اى كه داراى شرايط است بر پا شود اگر بر پا كننده اش امام عليه‌السلام يا نماينده او باشد حضورش واجب است و در غير اين صورت حضورش واجب نيست و در وجوب حضور در صورت اول چند چيز معتبر است: اول آن كه مكلف مرد باشد، و حضور جمعه بر زنان واجب نيست.

دوم آزادى، پس حضور در نماز جمعه بر بندگان (برده) واجب نيست.

سوم حاضر بودن، پس بر مسافر واجب نيست.

و در مسافر فرقى نيست كه تكليف او در نماز قصر باشد يا تمام، مثل مسافرى كه قصد اقامه نموده باشد.

چهارم سلامت از بيمارى و كورى، پس بر بيمار و كور واجب نيست.

پنجم پير نبودن، پس بر پيرمردان واجب نيست.

ششم آن كه بين جاى شخص و جايى كه نماز جمعه بر پا مى شود بيش از دو فرسخ فاصله نباشد و بر كسى كه سر دو فرسخى است حضور واجب است و هم چنين بر كسى كه حضور جمعه بر او سخت و دشوار باشد به جهت باران يا سرماى شديد و مانند اينها حضور واجب نيست.

٧٤٢ - چند حكم كه به نماز جمعه راجع است از اين قرار است.

اول كسى كه نماز جمعه از او ساقط شده و حضورش واجب نباشد، جايز است در اول وقت مبادرت به نماز ظهر نمايد.

دوم حرف زدن هنگامى كه امام مشغول خطبه خواندن است مكروه است مگر آن كه مانع از گوش دادن خطبه باشد كه در اين صورت بنابر احتياط جايز نيست، و فرقى بين عدد معتبر در اصل وجوب نماز جمعه و بين بيشتر از آن نيست.

سوم گوش دادن به دو خطبه بنابر احتياط واجب است ولى كسانى كه معناى خطبه را نمى فهمند گوش دادن بر آنها واجب نيست.

چهارم اذان دوم روز جمعه بدعت است، و اين همان اذانى است كه در عرف اذان سوم ناميده مى شود.

پنجم وقت خطبه امام، ظاهر اين است كه حضور واجب نباشد.

ششم خريد و فروش هنگامى كه براى نماز جمعه نداء مى شود حرام است در صورتى كه منافى نماز باشد، و الا حرام نخواهد بود، و اظهر اين است كه در صورت حرمت نيز معامله باطل نيست.

هفتم كسى كه حضور جمعه بر او واجب بود، و ترك نمود و نماز ظهر را بجا آورد اظهر اين است كه نمازش صحيح باشد.

### (وقت نماز مغرب و عشا)

٧٤٣ - احتياط واجب آن است كه قبل از اين كه سرخى طرف مشرق - كه بعد از غروب آفتاب پيدا مى شود - از بالاى سر انسان بگذرد انسان نماز مغرب را بجا نياورد.

٧٤٤ - وقت نماز مغرب و عشا براى شخص مختار تا نيمه شب امتداد دارد، و اما براى شخص مضطر - كه يا از روى فراموشى يا به سبب خواب يا حيض و مانند اينها نماز را پيش از نيمه شب نخوانده - وقت نماز مغرب و عشا تا طلوع فجر ادامه دارد، ولى در هر صورت در حال التفات ترتيب بين آن دو معتبر است، يعنى نماز عشا در صورتى كه با التفات، قبل از نماز مغرب خوانده شود باطل است مگر اين كه از وقت بيش از مقدار اداء نماز عشا نمانده باشد، كه در اين صورت لازم است نماز عشا را قبل از نماز مغرب بخواند.

٧٤٥ - اگر كسى اشتباها نماز عشا را پيش از نماز مغرب بخواند، و بعد از نماز ملتفت شود، نمازش صحيح است، و بايد نماز مغرب را بعد از آن بجا آورد.

٧٤٦ - اگر پيش از خواندن نماز مغرب، سهوا مشغول نماز عشا شود، و در بين نماز بفهمد كه اشتباه كرده، چنانچه به ركوع ركعت چهارم نرفته است، بايد نيت را به نماز مغرب برگرداند، و نماز را تمام كند و بعد نماز عشا را بخواند، و اگر به ركوع ركعت چهارم رفته است مى تواند نماز عشا را تمام كرده و بعد نماز مغرب را بجا آورد.

٧٤٧ - آخر وقت نماز عشا براى شخص مختار - همچنان كه گذشت - نصف شب است.

و شب از اول غروب است تا طلوع فجر.

٧٤٨ - اگر از روى اختيار نماز مغرب يا عشا را تا نصف شب نخواند بنابر احتياط واجب بايد تا قبل از اذان صبح بدون اين كه نيت ادا و قضا كند آن نماز را بجا آورد.

### (وقت نماز صبح)

٧٤٩ - نزديك اذان صبح از طرف مشرق، سفيده اى رو به بالا حركت مى كند كه آن را فجر اول گويند، موقعى كه آن سفيده پهن شد، فجر دوم و اول وقت نماز صبح است و آخر وقت نماز صبح موقعى است كه آفتاب بيرون مى آيد.

## (احكام وقت نماز)

٧٥٠ - موقعى انسان مى تواند مشغول نماز شود، كه يقين كند وقت داخل شده است، يا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند، بلكه به اذان و به خبر شخصى كه وقت شناس باشد چنانچه موجب اطمينان شود نيز مى توان اكتفا نمود.

٧٥١ - اگر به واسطه مانع شخصى مانند نابينايى يا در زندان بودن نتواند در اول وقت نماز به داخل شدن وقت يقين كند بايد نماز را تاخير بيندازد تا يقين يا اطمينان كند كه وقت داخل شده است، و هم چنين است بنابر احتياط لازم اگر مانع از يقين به داخل شدن وقت از موانع عامه باشد مثل ابر و غبار و مانند اينها.

٧٥٢ - اگر به يكى از راههاى گذشته براى انسان ثابت شود كه وقت نماز شده و مشغول نماز شود، و در بين نماز بفهمد كه هنوز وقت داخل نشده نماز او باطل است، و هم چنين است اگر بعد از نماز بفهمد كه تمام نماز را پيش از وقت خوانده، ولى اگر در بين نماز بفهمد وقت داخل شده يا بعد از نماز بفهمد كه در بين نماز وقت داخل شده بود نماز او صحيح است.

٧٥٣ - اگر انسان ملتفت نباشد كه بايد با يقين به داخل شدن وقت، مشغول نماز شود، چنانچه بعد از نماز بفهمد كه تمام نماز را در وقت خوانده، نماز او صحيح است، و اگر بفهمد نماز را پيش از وقت خوانده يا نفهمد كه در وقت خوانده يا پيش از وقت، نمازش باطل است، بلكه اگر بعد از نماز بفهمد كه در بين نماز وقت داخل شده است، بايد دوباره آن نماز را بخواند.

٧٥٤ - اگر يقين كند وقت داخل شده و مشغول نماز شود، و در بين نماز شك كند كه وقت داخل شده يا نه، نماز او باطل است.

ولى اگر در بين نماز يقين داشته باشد كه وقت داخل شده، و شك كند كه آنچه از نماز خوانده در وقت بوده يا نه نمازش صحيح است.

٧٥٥ - اگر وقت نماز به قدرى تنگ است، كه به واسطه بجا آورد بعضى از كارهاى مستحب نماز، مقدارى از آن بعد از وقت خوانده مى شود بايد آن مستحب را بجا نياورد، مثلا اگر به واسطه خواندن قنوت مقدارى از نماز بعد از وقت خواند مى شود، بايد قنوت را نخواند.

٧٥٦ - كسى كه به اندازه خواندن يك ركعت نماز وقت دارد، بايد نماز را به نيت ادابخواند، ولى نبايد عمدا نماز را تا اين وقت تاخير بيندازد.

٧٥٧ - كسى كه مسافر نيست، اگر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن پنج ركعت نماز وقت دارد، بايد نماز ظهر و عصر هر دو را بخواند، و اگر كمتر وقت دارد بايد فقط نماز عصر را بخواند، و بعدا نماز ظهر را قضا كند، و هم چنين اگر تا نصف شب به اندازه خواندن پنج ركعت وقت دارد، بايد نماز مغرب و عشا را بخواند، و اگر كمتر وقت دارد بايد فقط عشا را بخواند و بعدا مغرب را بجا آورد بدون آن كه نيت اداء و قضا كند.

٧٥٨ - كسى كه مسافر است اگر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن سه ركعت نماز وقت دارد، بايد نماز ظهر و عصر را بخواند، و اگر كمتر وقت دارد، بايد فقط عصر را بخواند، و بعدا نماز ظهر را قضا كند، و اگر تا نصف شب به اندازه خواندن چهار ركعت نماز وقت دارد، بايد نماز مغرب و عشا را بخواند و اگر به مقدار سه ركعت نماز وقت دارد بايد اول نماز عشا را بخواند و بعد مغرب را بجا آورد تا يك ركعت از نماز مغرب را در وقت انجام داده باشد، و اگر كمتر از سه ركعت نماز وقت دارد بايد اول عشا را بخواند و بعدا مغرب را بدون اين كه نيت ادا و قضا كند بجا آورد و چنانچه بعد از خواندن عشا معلوم شود كه از وقت به مقدار يك ركعت يا بيشتر به نصف شب مانده است، بايد فورا نماز مغرب را به نيت ادا بجا آورد.

٧٥٩ - مستحب است انسان نماز را در اول وقت آن بخواند و راجع به آن خيلى سفارش شده است و هر چه به اول وقت نزديك تر باشد بهتر است مگر آن كه تاخير آن از جهتى بهتر باشد، مثلا صبر كند كه نماز را به جماعت بخواند.

٧٦٠ - هر گاه انسان عذرى دارد كه اگر بخواهد در اول وقت نماز بخواند، ناچار است با تيمم نماز بخواند، چنانچه بداند عذر او تا آخر وقت باقى است يا مايوس از برطرف شدن آن باشد مى تواند در اول وقت تيمم كند و نماز بخواند، ولى اگر مايوس نباشد بايد صبر كند تا عذرش برطرف شود و چنانچه عذر او برطرف نشد، در آخر وقت نماز بخواند، و لازم نيست به قدرى صبر كند كه فقط بتواند كارهاى واجب نماز را انجام دهد، بلكه اگر براى مستحبات نماز نيز مانند اذان و اقامه و قنوت اگر وقت دارد مى تواند تيمم كند، و نماز را با آن مستحبات بجا آورد.

و در عذرهاى ديگر غير از موارد تيمم اگر چه مايوس نباشد كه عذر او برطرف شود جايز است اول وقت نماز بخواند، ولى چنانچه در اثنا وقت عذرش برطرف گردد لازم است اعاده نمايد.

٧٦١ - كسى كه مسائل نماز و شكيات و سهويات را نمى داند و احتمال مى دهد كه يكى از اينها در نماز پيش آيد، و به واسطه ياد نگرفتن مخالفت حكم الزامى نمايد بايد براى ياد گرفتن اينها نماز را از اول وقت تاخير بيندازد، ولى اگر به اميد آن كه بر وجه صحيح نماز را انجام دهد در اول وقت مشغول نماز شود، پس اگر در نماز مساله اى كه حكم آن را نمى داند پيش نيايد، نماز او صحيح است، و اگر مساله اى كه حكم آن را نمى داند پيش آيد، جايز است به يكى از دو طرفى كه احتمال مى دهد عمل نمايد و نماز را تمام كند.

ولى بعد از نماز بايد مساله را بپرسد كه اگر نمازش باطل بوده، دوباره بخواند، و اگر صحيح بوده اعاده لازم نيست.

٧٦٢ - اگر وقت نماز وسعت دارد و طلب كار هم طلب خود را مطالبه مى كند، در صورتى كه ممكن است، بايد اول قرض خود را بدهد، بعد نماز بخواند، و هم چنين است اگر كار واجب ديگرى كه بايد فورا آن را بجا آورد پيش آمد كند.

مثلا ببيند مسجد نجس است بايد اول مسجد را تطهير كند، بعد نماز بخواند، و چنانچه در هر دو صورت اول نماز بخواند معصيت كرده، ولى نماز او صحيح است.

### (نمازهايى كه بايد به ترتيب خوانده شود)

٧٦٣ - انسان بايد نماز عصر را بعد از نماز ظهر، و نماز عشا را بعد از نماز مغرب بخواند، و اگر عمدا نماز عصر را پيش از نماز ظهر، و نماز عشا را پيش نماز مغرب بخواند باطل است.

٧٦٤ - اگر به نيت نماز ظهر مشغول نماز شود، و در بين نماز يادش بيايد كه نماز ظهر را خوانده است، نمى تواند نيت را به نماز عصر برگرداند، بلكه بايد نماز را بشكند و نماز عصر را بخواند، و همين طور است در نماز مغرب و عشا.

٧٦٥ - اگر در بين نماز عصر يقين كند كه نماز ظهر را نخوانده است و نيت را به نماز ظهر برگرداند، چنانچه يادش بيايد كه نماز ظهر را خوانده بوده مى تواند نيت را به نماز عصر برگرداند و نماز را تمام كند در صورتى كه بعضى از اجزا نماز را به نيت ظهر نياورده باشد يا آن كه اگر آورده است به نيت عصر تدارك كند، ولى اگر آن جز ركعت باشد نماز او در هر صورت باطل است، و هم چنين اگر ركوع يا دو سجده از يك ركعت باشد نماز بنابر احتياط لازم باطل است.

٧٦٦ - اگر در بين نماز عصر شك كند كه نماز ظهر را خوانده يا نه بايد نماز را به نيت عصر تمام كند و بعدا نماز ظهر را بجا آورد ولى اگر وقت به قدرى كم است كه بعد از تمام شدن نماز آفتاب غروب مى كند و براى يك ركعت نماز هم وقت باقى نمانده، لازم نيست كه نماز ظهر را قضا كند.

٧٦٧ - اگر در نماز عشا شك كند كه نماز مغرب را خوانده يا نه بايد به نيت عشا نماز را تمام كند و بعد نماز مغرب را بجا آورد ولى اگر وقت به قدرى كم است كه بعد از تمام شدن نماز نصف شب مى شود و به مقدار يك ركعت نماز هم وقت باقى نمانده لازم نيست كه نماز مغرب را قضا كند.

٧٦٨ - اگر در نماز عشا بعد از رسيدن به ركوع ركعت چهارم شك كند كه نماز مغرب را خوانده يا نه بايد نماز را تمام كند، و بعدا چنانچه وقت براى نماز مغرب باقى باشد نماز مغرب را نيز بخواند.

٧٦٩ - اگر انسان نمازى را كه خوانده احتياطا دوباره بخواند و در بين نماز يادش بيايد نمازى را كه بايد پيش از آن بخواند نخوانده است، نمى تواند نيت را به آن نماز برگرداند، مثلا موقعى كه نماز عصر را احتياطا مى خواند، اگر يادش بيايد نماز ظهر را نخوانده است، نمى تواند نيت را به نماز ظهر برگرداند.

٧٧٠ - برگرداندن نيت از قضا به نماز ادا، و از نماز مستحب به نماز واجب جايز نيست.

٧٧١ - اگر وقت نماز ادا وسعت داشته باشد، انسان مى تواند در بين نماز - چنانچه يادش بيايد كه نماز قضا بر ذمه دارد - نيت را به نماز قضا برگرداند، ولى بايد برگرداندن نيت به نماز قضا ممكن باشد مثلا اگر مشغول نماز ظهر است، در صورتى مى تواند نيت را به قضاى صبح برگرداند كه داخل ركوع ركعت سوم نشده باشد.

## (نمازهاى مستحب)

٧٧٢ - نمازهاى مستحبى زياد است و آنها را نافله گويند، و بين نمازهاى مستحبى به خواندن نافله هاى شبانه روزى بيشتر سفارش شده، و آنها در غير روز جمعه سى و چهار ركعتند، كه هشت ركعت آن نافله ظهر و هشت ركعت نافله عصر، و چهار ركعت نافله مغرب، و دو ركعت نافله عشا، و يازده ركعت نافله شب، و دو ركعت نافله صبح مى باشد.

و چون دو ركعت نافله عشا را بنابر احتياط واجب بايد نشسته بخواند، يك ركعت حساب مى شود.

ولى در روز جمعه بر شانزده ركعت نافله ظهر و عصر، چهار ركعت اضافه مى شود و بهتر آن است كه تمام بيست ركعت را پيش از زوال بجا آورد.

٧٧٣ - از يازده ركعت نافله شب، هشت ركعت آن بايد به نيت نافله شب، و دو ركعت آن به نيت نماز شفع، و يك ركعت آن به نيت نماز وتر خوانده شود.

و دستور كامل نافله شب در كتابهاى دعا گفته شده است.

٧٧٤ - نمازهاى نافله را مى شود نشسته خواند ولى جمعى از فقها گفته اند كه در اين صورت بهتر است دو ركعت نماز نافله نشسته را يك ركعت حساب كند، مثلا كسى كه مى خواهد نافله ظهر را كه هشت ركعت است نشسته بخواند، بهتر است شانزده ركعت بخواند، و اگر مى خواهد نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز يك ركعتى نشسته بخواند، ولى بهتر بودن اين كار معلوم نيست و لكن چنانچه رجاء انجام داده شود اشكال ندارد.

٧٧٥ - نافله ظهر و عصر را در سفر نبايد خواند، و نافله عشا چنانچه به قصد رجا خوانده شود مانعى ندارد.

### (وقت نافله هاى يوميه)

٧٧٦ - نافله نماز ظهر پيش از نماز ظهر خوانده مى شود، و وقت آن از اول ظهر است، و تا موقعى كه ممكن باشد آن را پيش از نماز ظهر خواند وقت آن ادامه دارد، ولى اگر شخص نافله ظهر را تا موقعى كه آن مقدار از سايه شاخص كه بعد از ظهر پيدا مى شود به اندازه دو هفتم آن شود - يعنى اگر درازاى شاخص هفت وجب باشد مقدار سايه به دو وجب برسد - تاخير بيندازد بهتر است كه در اين موقع نماز ظهر را بخواند.

٧٧٧ - نافله عصر پيش از نماز عصر خوانده مى شود و وقت آن تا موقعى كه ممكن باشد آن را پيش از نماز عصر خواند ادامه دارد ولى چنانچه شخص نافله عصر را تا موقعى كه سايه شاخص به چهار هفتم آن برسد تاخير بيندازد بهتر است كه در اين موقع نماز عصر را بخواند، و چنانچه بخواهد نافله ظهر يا نافله عصر را بعد از وقت آنها بخواند مى تواند نافله ظهر را بعد از نماز ظهر و نافله عصر را بعد از نماز عصر بخواند و بنابر احتياط نيت ادا و قضا نكند.

٧٧٨ - وقت نافله مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است و تا وقتى كه ممكن باشد آن را پس از نماز مغرب در وقت بجا آورد، ولى اگر شخص نافله مغرب را تا وقتى كه سرخى طرف مغرب - كه بعد از غروب كردن آفتاب در آسمان پيدا مى شود - از بين برود تاخير بيندازد بهتر است در آن موقع نماز عشا را بخواند.

٧٧٩ - وقت نافله عشا بعد از تمام شدن نماز عشا تا نصف شب است، و بهتر است بعد از نماز عشا بلا فاصله خوانده شود.

٧٨٠ - نافله صبح پيش از نماز صبح خوانده مى شود، و وقت آن بعد از گذشتن از وقت نماز شب به مقدار انجام آن مى باشد و تا وقتى كه ممكن است آن را پيش از نماز صبح بجا آورد وقت آن ادامه دارد ولى اگر شخص نافله صبح را تا وقتى كه سرخى طرف مشرق پيدا شود تاخير بيندازد بهتر است كه در اين موقع نماز صبح را بخواند.

٧٨١ - اول وقت نافله شب بنابر مشهور نصف شب است و تا اذان صبح وقتش ادامه دارد، و بهتر آن است كه نزديك اذان صبح خوانده شود.

٧٨٢ - مسافر و كسى كه براى او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند مى تواند آن را در اول شب بجا آورد.

### (نماز غفيله)

٧٨٣ - نماز غفيله يكى از نمازهاى مستحبى است كه بين نماز مغرب و عشا خوانده مى شود.

و در ركعت اول آن، بعد از حمد بايد به جاى سوره اين آيه را بخوانند: (وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (87) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَٰلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ) و در ركعت دوم بعد از حمد به جاى سوره اين آيه را بخوانند: (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) و در قنوت آن بگويند: (اللّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُكَ بِمَفاتِحِ الغَیْبِ الَّتی لا یعْلَمُها إلّا اَنْتَ اَنْ تُصَلّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَفْعَلَ بی كَذا وَكَذا) و به جاى كلمه كذا وكذا حاجتهاى خود را بگويند و بعد بگويند: «اللهم انت ولي نعمتي والقادر على طلبتي تعلم حاجتي فاسالك بحق محمد وآل محمد عليه و عليهم‌السلام لما قضيتها لي.»

### (احكام قبله)

٧٨٤ - جاى خانه كعبه كه در مكه معظمه مى باشد قبله است، و بايد رو به روى آن نماز خواند، ولى كسى كه دور است، اگر طورى بايستد كه بگويند رو به قبله نماز مى خواند كافى است.

و هم چنين است كارهاى ديگرى - مانند سر بريدن حيوانات كه بايد رو به قبله انجام گيرد.

٧٨٥ - كسى كه نماز واجب را ايستاده مى خواند، بايد سينه و شكم او رو به قبله باشد بلكه صورت او نيز نبايد زياد از قبله منحرف باشد، و احتياط مستحب آن است كه انگشتان پاى او هم رو به قبله باشد.

٧٨٦ - كسى كه بايد نشسته نماز بخواند، بايد در موقع نماز سينه و شكم او رو به قبله باشد بلكه صورت او هم نبايد زياد از قبله منحرف باشد.

٧٨٧ - كسى كه نمى تواند نشسته نماز بخواند، بايد در حال نماز به پهلوى راست طورى بخوابد كه جلوى بدن او رو به قبله باشد، و اگر ممكن نيست بايد به پهلوى چپ طورى بخوابد كه جلوى بدن او رو به قبله باشد و تا وقتى كه ممكن است كه به پهلوى راست بخوابد نبايد بنابر احتياط لازم به پهلوى چپ بخوابد و اگر اين دو ممكن نباشد بايد به پشت بخوابد به طورى كه كف پاهاى او رو به قبله باشد.

٧٨٨ - نماز احتياط و سجده و تشهد فراموش شده را بايد رو به قبله بجا آورد و بنابر احتياط استحبابى سجده سهو را نيز رو به قبله بجا آورد.

٧٨٩ - نماز مستحبى را مى شود در حال راه رفتن و سوارى خواند و اگر انسان در اين دو حال نماز مستحبى بخواند، لازم نيست رو به قبله باشد.

٧٩٠ - كسى كه مى خواهد نماز بخواند، بايد براى پيدا كردن قبله كوشش نمايد، تا يقين يا چيزى كه در حكم يقين است (مثل شهادت دو عادل) پيدا كند كه قبله كدام طرف است، و اگر بتواند، بايد به گمانى كه از محراب مسجد مسلمانان يا قبرهاى مؤمنين يا از راههاى ديگر پيدا مى شود عمل نمايد، حتى اگر از گفته فاسق يا كافرى كه به واسطه قواعد علمى قبله را مى شناسد گمان به قبله پيدا كند كافى است.

٧٩١ - كسى كه گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قوى ترى پيدا كند نمى تواند به گمان خود عمل نمايد.

مثلا اگر ميهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پيدا كند، ولى بتواند از راه ديگر گمان قوى ترى پيدا كند، نبايد به حرف او عمل نمايد.

٧٩٢ - اگر براى پيدا كردن قبله وسيله اى ندارد، يا با اين كه كوشش كرده، گمانش به طرفى نمى رود، نماز خواندن به يك طرف كافى است، و احتياط مستحب آن است كه چنانچه وقت نماز وسعت دارد چهار نماز به چهار طرف بخواند.

٧٩٣ - اگر يقين يا گمان كند كه قبله در يكى از دو طرف است بايد به هر دو طرف نماز بخواند.

٧٩٤ - كسى كه بخواهد به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواهد دو نماز بخواند كه مثل نماز ظهر و عصر بايد يكى بعد از ديگرى خوانده شود، احتياط مستحب آن است كه نماز اول را به آن چند طرف بخواند بعد نماز دوم را شروع كند.

٧٩٥ - كسى كه يقين به قبله ندارد، اگر بخواهد غير از نماز كارى كند كه بايد رو به قبله انجام داد، مثلا بخواهد سر حيوانى را ببرد، بايد به گمان عمل نمايد، و اگر گمان ممكن نيست به هر طرف كه انجام دهد صحيح است.

### (پوشانيدن بدن در نماز)

٧٩٦ - مرد بايد در حال نماز اگر چه كسى او را نمى بيند عورتين خود را بپوشاند و بهتر آن است كه از ناف تا زانو را هم بپوشاند.

٧٩٧ - زن بايد در موقع نماز، تمام بدن حتى سر و موى خود را بپوشاند، و احتياط مستحب آن است كه كف پاها را هم بپوشاند.

ولى پوشاندن صورت به مقدارى كه در وضو شسته مى شود و دستها تا مچ و روى پاها تا مچ پا لازم نيست.

اما براى آن كه يقين كند كه مقدار واجب را پوشانده است، بايد مقدارى از اطراف صورت و قدرى پايين تر از مچ ها را هم بپوشاند.

٧٩٨ - موقعى كه انسان قضاى سجده فراموش شده يا تشهد فراموش شده را به جا مى آورد بايد خود را مثل موقع نماز بپوشاند.

و احتياط مستحب آن است كه در موقع به جا آوردن سجده سهو نيز خود را بپوشاند.

٧٩٩ - اگر انسان عمدا يا از روى ندانستن مساله، از روى تقصير در نماز عورتش را نپوشاند نمازش باطل است.

٨٠٠ - اگر شخصى در بين نماز بفهمد كه عورت او پيدا است. بايد او را بپوشاند و لازم نيست كه نماز را اعاده نمايد، ولى احتياط آن است كه در حالى كه فهميده كه عورت او پيدا است چيزى از اجزا نماز را به جا نياورد، و اگر

٨٠١ - اگر لباس در حال ايستادن عورت را مى پوشاند، ولى ممكن است در حال بعد از نماز بفهمد كه در نماز عورت او پيدا بوده نمازش صحيح است.

ديگر، مثلا در حال ركوع و سجود نپوشاند، چنانچه موقعى كه عورت او پيدا مى شود، به وسيله اى آن را بپوشاند، نماز او صحيح است، ولى احتياط مستحب آن است كه با آن لباس نماز نخواند.

٨٠٢ - انسان مى تواند در نماز خود را به علف و برگ درختان بپوشاند ولى احتياط مستحب آن است وقتى خود را به اينها بپوشاند كه چيز ديگرى نداشته باشد.

٨٠٣ - انسان در حال ناچارى كه چيزى براى پوشانيدن عورت خود ندارد مى تواند براى نمايان نبودن پوست عورت گل و مانند آن را به او بزند.

٨٠٤ - اگر چيزى ندارد كه در نماز خود را با آن بپوشاند، چنانچه مايوس از پيدا كردن آن نباشد بهتر آن است كه نماز خود را تاخير بيندازد و اگر چيزى پيدا نكرد در آخر وقت مطابق وظيفه اش نماز بخواند ولى اگر نماز را در اول وقت خواند و عذرش تا آخر وقت ادامه پيدا نكرد احتياط واجب آن است كه نماز را اعاده كند.

٨٠٥ - كسى كه مى خواهد نماز بخواند، اگر براى پوشاندن خود حتى برگ درخت و علف و گل و لجن نداشته باشد و مايوس باشد كه تا آخر وقت چيزى پيدا كند كه خود را با آن بپوشاند، در صورتى كه اطمينان دارد كه ناظر محترم او را نمى بيند ايستاده و با ركوع و سجود اختيارى نماز بخواند و چنانچه احتمال دهد كه ناظر محترم او را مى بيند بايد به طورى نماز بخواند كه عورت او نمايان نباشد مثل اين كه نشسته نماز بخواند يا آن كه ركوع يا سجود اختيارى را ترك كرده با اشاره ركوع و سجود به جا آورد، و احتياط لازم آن است كه شخص عارى در حال نماز عورت خود را با بعضى از اعضاى بدن خود بپوشاند مثل دو ران در حال نشستن و دو دست در حال ايستاده.

## (شرايط لباس نمازگزار)

٨٠٦ - لباس نمازگزار شش شرط دارد: اول آن كه پاك باشد.

دوم آن كه مباح باشد.

سوم آن كه از اجزاء مردار نباشد.

چهارم آن كه از حيوان حرام گوشت نباشد پنجم و ششم آن كه اگر نمازگزار مرد است، لباس او ابريشم خالص و طلا باف نباشد.

و تفصيل اينها در مسايل آينده گفته مى شود.

### (شرط اول)

٨٠٧ - شرط اول لباس نمازگزار بايد پاك باشد، و اگر كسى در حال اختيار با بدن يا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

٨٠٨ - كسى كه از روى تقصير نمى داند با بدن و لباس نجس نماز باطل است، اگر با بدن يا لباس نجس نماز بخواند، بنابر احتياط لازم، نمازش باطل مى باشد.

٨٠٩ - اگر به واسطه ندانستن مساله از رو تقصير چيز نجس را نداند نجس است، مثلا نداند عرق كافر نجس است و با آن نماز بخواند نمازش بنابر احتياط لازم باطل است.

٨١٠ - اگر كسى يقين دارد كه بدن يا لباسش نجس نيست و بعد از نماز بفهمد نجس بوده نمازش صحيح است.

٨١١ - اگر فراموش كند كه بدن يا لباسش نجس است، و در بين نماز يا بعد از آن يادش بيايد، چنانچه فراموشى او از روى اهمال و بى اعتنايى بوده بايد بنابر احتياط لازم نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نمايد، و در غير اين صورت لازم نيست نماز را دوباره بخواند ولى اگر در ميان نماز يادش بيايد بايد به دستورى كه در مساله بعد گفته مى شود عمل كند.

٨١٢ - كسى كه در وسعت وقت مشغول نماز است اگر در بين نماز ملتفت شود كه بدن يا لباسش نجس شده و احتمال دهد كه بعد از شروع در نماز نجس شده باشد در صورتى كه آب كشيدن بدن يا لباس يا عوض كردن لباس يا بيرون آوردن آن نماز را به هم نمى زند در بين نماز بدن يا لباس را آب بكشد يا لباس را عوض نمايد يا اگر چيز ديگرى عورت او را پوشانده لباس را بيرون آورد ولى چنانچه طورى باشد كه اگر بدن يا لباس را آب بكشد يا لباس را عوض كند يا بيرون آورد نماز به هم مى خورد يا اگر لباس را بيرون آورد برهنه مى ماند بايد بنابر احتياط لازم نماز را دوباره با لباس پاك بخواند.

٨١٣ - كسى كه در تنگى وقت مشغول نماز است اگر در بين نماز ملتفت شود كه لباسش نجس شده و احتمال دهد كه پس از شروع در نماز نجس شده باشد در صورتى كه آب كشيدن يا عوض كردن يا بيرون آوردن لباس نماز را به هم نمى زند و مى تواند لباس را بيرون آورد بايد لباس را آب بكشد يا عوض كند، يا اگر چيز ديگرى عورت او را پوشانده لباس را بيرون آورد و نماز را تمام كند، اما اگر چيز ديگرى عورت او را نپوشانده و لباس را هم نمى تواند آب بكشد يا عوض كند، بايد با همان لباس نجس نماز را تمام كند.

٨١٤ - كسى كه در تنگى وقت مشغول نماز است، اگر در بين نماز ملتفت شود كه بدن او نجس شده و احتمال دهد كه پس از شروع در نماز نجس شده باشد در صورتى كه آب كشيدن بدن نماز را به هم نمى زند بدن را آب بكشد و اگر نماز را به هم مى زند بايد با همان حال نماز را تمام كند و نماز او صحيح است.

٨١٥ - كسى كه در پاك بودن بدن يا لباس خود شك دارد چنانچه جستجو نمايد و چيزى در آن نبيند و نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد كه بدن يا لباسش نجس بوده نماز او صحيح است ولى اگر جستجو نكرده باشد بنابر احتياط لازم بايد نمازش را دوباره بخواند و چنانچه وقت گذشته قضا نمايد.

٨١٦ - اگر لباس را آب بكشد و يقين كند كه پاك شده است و با آن نماز بخواند، و بعد از نماز بفهمد پاك نشده نمازش صحيح است.

٨١٧ - اگر خونى در بدن يا لباس خود ببيند و يقين كند كه از خونهاى نجس نيست.

مثلا يقين كند كه خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد كه از خونهايى بوده كه نمى شود با آن نماز خواند، نمازش صحيح است.

٨١٨ - اگر يقين كند خونى كه در بدن يا لباس او است خون نجسى است كه نماز با آن صحيح است، مثلا يقين كند خون زخم و دمل است چنانچه بعد از نماز بفهمد خونى بوده كه نماز با آن باطل است، نمازش صحيح است.

٨١٩ - اگر نجس بودن چيزى را فراموش كند و بدن يا لباسش با رطوبت به آن برسد، و در حال فراموشى نماز بخواند و بعد از نماز يادش بيايد نمازش صحيح است.

ولى اگر بدنش با رطوبت به چيزى كه نجس بودن آن را فراموش كرده برسد و بدون اين كه خود را آب بكشد، غسل كند و نماز بخواند غسل و نمازش باطل است، مگر اين كه طورى باشد كه به غسل نمودن، بدن نيز پاك شود، و نيز اگر جايى از اعضا وضو با رطوبت به چيزى كه نجس بودن آن را فراموش كرده برسد و پيش از آن كه آنجا را آب بكشد، وضو بگيرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل مى باشد، مگر اين كه طورى باشد كه به وضو گرفتن اعضا وضو نيز پاك شود.

٨٢٠ - كسى كه فقط يك لباس دارد، اگر بدن و لباسش نجس شود و به اندازه آب كشيدن يكى از آنها آب داشته باشد، احتياط لازم اين است كه بدن را آب كشيده با لباس نجس نماز بخواند و جايز نيست كه لباس را آب كشيده و با بدن نجس نماز بخواند ولى در صورتى كه نجاست لباس بيشتر يا شديدتر باشد مخير است كه هر كدام را مى خواهد آب بكشد.

٨٢١ - كسى كه غير از لباس نجس، لباس ديگرى ندارد، بايد با لباس نجس نماز بخواند و نمازش صحيح است.

٨٢٢ - كسى كه دو لباس دارد، اگر بداند يكى از آنها نجس است و نداند كدام يك آنها است، چنانچه وقت دارد، بايد با هر دو لباس نماز بخواند مثلا اگر مى خواهد نماز ظهر و عصر بخواند بايد با هر كدام يك نماز ظهر و يك نماز عصر بخواند، ولى اگر وقت تنگ است، با هر كدام نماز بخواند كافى است.

### (شرط دوم)

٨٢٣ - شرط دوم لباس نمازگزار بايد مباح باشد، و كسى كه مى داند پوشيدن لباس غصبى حرام است، يا اين كه از روى تقصير حكم مساله را نداند اگر عمدا در آن لباس نماز بخواند بنابر احتياط باطل است.

ولى در چيزهايى كه به تنهايى عورت را نمى پوشاند و هم چنين چيزهايى كه فعلا نمازگزار آنها را نپوشيده مانند دستمال بزرگ يا لنگى كه در جيب گذاشته شود اگر چه بشود عورت را با آنها پوشانيد، و هم چنين چيزهايى كه نمازگزار آنها را پوشيده ولى ساتر مباح ديگرى دارد، در تمام اين صور غصبى بودن آنها به نماز ضررى ندارد هر چند احتياط در ترك است.

٨٢٤ - كسى كه مى داند پوشيدن لباس غصبى حرام است، ولى حكم نماز خواندن در آن را نمى داند اگر عمدا با لباس غصبى نماز بخواند به تفصيلى كه در مساله قبلى گف ته شد نمازش بنابر احتياط باطل است.

٨٢٥ - اگر نداند كه لباس او غصبى است يا فراموش كند و با آن لباس نماز بخواند، نمازش صحيح است ولى اگر كسى خودش لباس را غصب نمايد و فراموش كند كه غصب كرده است و با آن نماز بخواند نمازش بنابر احتياط باطل است.

٨٢٦ - اگر نداند يا فراموش كند كه لباس او غصبى است و در بين نماز بفهمد، چنانچه چيز ديگرى عورت او را پوشانده است و مى تواند فورا يا بدون اين كه موالات (يعنى پى در پى بودن نماز) به هم بخورد، لباس غصبى را بيرون آورد، بايد آن را بيرون آورد، و اگر چيز ديگرى عورت او را نپوشانده، يا نمى تواند لباس غصبى را فورا بيرون آورد، يا اگر بيرون آورد پى در پى بودن نماز به هم مى خورد.

در صورتى كه به مقدار يك ركعت هم وقت داشته باشد، بايد نماز را بشكند و با لباس غير غصبى نماز بخواند، و اگر به اين مقدار وقت ندارد، بايد در حال نماز لباس را بيرون آورد و به دستور نماز برهنگان، نماز را تمام نمايد.

٨٢٧ - اگر كسى براى حفظ جانش با لباس غصبى نماز بخواند يا مثلا براى اين كه دزد لباس غصبى را نبرد با آن نماز بخواند نمازش صحيح است.

٨٢٨ - اگر با عين پولى كه خمس آن را نداده لباس بخرد، حكم نماز خواندن در آن لباس حكم نماز خواندن در لباس غصبى است.

### (شرط سوم)

٨٢٩ - شرط سوم لباس نمازگزار (حتى چيزهايى كه به تنهايى عورت را نمى پوشاند بنابر احتياط لازم) بايد از اجزاء مردار حيوانى كه خون جهنده دارد، يعنى حيوانى كه اگر رگش را ببرند خون از آن جستن مى كند نباشد، بلكه اگر از مردار حيوانى كه مانند ماهى و مار خون جهنده ندارد لباس تهيه كند احتياط مستحب آن است كه با آن نماز نخواند.

٨٣٠ - هرگاه چيزى از مردار نجس مانند گوشت و پوست آن كه روح داشته همراه نمازگزار باشد صحت نمازش بعيد نيست.

٨٣١ - اگر چيزى از مردار حلال گوشت مانند مو و پشم كه روح ندارد - همراه نمازگزار باشد، يا با لباسى كه از آنها تهيه كرده اند، نماز بخواند نمازش صحيح است.

### (شرط چهارم)

٨٣٢ - شرط چهارم لباس نمازگزار غير چيزهايى كه به تنهايى عورت را نمى پوشاند مثل جوراب بايد از اجزاء درندگان بلكه بنابر احتياط لازم از مطلق حيوان حرام گوشت نباشد و هم چنين بايد كه بدن و لباسش به بول و يا مدفوع يا عرق يا شير يا موهاى آن حيوان آلوده نباشد، ولى اگر يك موى حيوان مثلا بر لباس او باشد ضرر ندارد و هم چنين است اگر چيزى از آنها را مثلا در قوطى گذاشته و با خود حمل نمايد.

٨٣٣ - اگر آب دهان يا بينى يا رطوبت ديگرى از حيوان حرام گوشت، مانند گربه بر بدن يا لباس نمازگزار باشد، چنانچه تر باشد نماز باطل است، و اگر خشك شده و عين آن برطرف شده باشد، نماز صحيح است.

٨٣٤ - اگر مو و عرق و آب دهان كسى بر بدن يا لباس نمازگزار باشد اشكال ندارد و هم چنين جايز است با مرواريد و موم و عسل نماز بخواند.

٨٣٥ - اگر شك داشته باشد كه لباس از حيوان حلال گوشت است يا حرام گوشت، چه در داخله تهيه شده باشد چه در خارجه، جايز است كه با آن نماز بخواند.

٨٣٦ - معلوم نيست كه صدف از اجزاء حيوان حرام گوشت باشد پس جايز است كه انسان با آن نماز بخواند.

٨٣٧ - پوشيدن خز خالص و هم چنين سنجاب در نماز اشكال ندارد، ولى احتياط مستحب آن است كه با پوست سنجاب نماز نخوانند.

٨٣٨ - اگر با لباسى كه نمى داند يا فراموش كرده كه از حيوان حرام گوشت است نماز بخواند، بنابر احتياط مستحب آن نماز را دوباره بخواند.

### (شرط پنجم)

٨٣٩ - شرط پنجم پوشيدن لباس طلا باف براى مردان حرام است و نماز با آن باطل است، ولى براى زنان در نماز و غير نماز اشكال ندارد.

٨٤٠ - پوشيدن طلا مثل آويختن زنجير طلا به سينه و انگشترى طلا به دست كردن، و بستن ساعت مچى طلا به دست، و عينك طلا گذاشتن براى مرد حرام، و نماز خواندن با آنها باطل است.

ولى براى زن در نماز و غير نماز اشكال ندارد.

٨٤١ - اگر مردى نداند يا فراموش كند كه انگشترى يا لباس او از طلا است، يا شك داشته باشد و با آن نماز بخواند، نمازش صحيح است.

### (شرط ششم)

٨٤٢ - شرط ششم لباس مرد نمازگزار حتى عرق چين و بند شلوار او بنابر احتياط مستحب بايد ابريشم خالص نباشد و در غير نماز هم پوشيدن آن براى مردان حرام است.

٨٤٣ - اگر تمام آستر لباس يا مقدارى از آن ابريشم خالص باشد پوشيدن آن براى مرد حرام و نماز در آن باطل است.

٨٤٤ - لباسى را كه نمى داند از ابريشم خالص است يا چيز ديگر جايز است بپوشد و نماز در آن نيز اشكال ندارد.

٨٤٥ - دستمال ابريشمى و مانند آن اگر در جيب مرد باشد اشكال ندارد، و نماز را باطل نمى كند.

٨٤٦ - پوشيدن لباس ابريشمى براى زن، در نماز و غير نماز اشكال ندارد.

٨٤٧ - پوشيدن لباس غصبى و ابريشمى خالص و طلا باف در حال ناچارى مانعى ندارد، و نيز كسى كه ناچار است لباس بپوشد و لباس ديگرى غير از اينها ندارد، مى تواند با اين لباسها نماز بخواند.

٨٤٨ - اگر غير از لباس غصبى لباس ديگرى ندارد، و ناچار نيست لباس بپوشد، بايد به دستورى كه براى برهنگان گفته شد نماز بخواند.

٨٤٩ - اگر غير از لباسى كه از حيوان درنده تهيه شده لباس ديگرى ندارد، چنانچه در پوشيدن لباس ناچار باشد، مى تواند با همان لباس نماز بخواند و اگر ناچار نباشد بايد به دستورى كه براى برهنگان گفته شد نماز را به جا آورد، و اگر غير از لباسى كه از حيوان حرام گوشت - غير درنده - تهيه شده لباس ديگرى ندارد چنانچه ناچار به پوشيدن آن لباس نباشد احتياط لازم آن است كه دو بار نماز بخواند يك بار با آن لباس و بار ديگر هم به دستورى كه براى برهنگان گفته شد.

٨٥٠ - اگر مرد غير از لباس ابريشمى خالص يا طلا باف، لباس ديگرى نداشته باشد، چنانچه در پوشيدن لباس ناچار نباشد، بايد به دستورى كه براى برهنگان گفته شد نماز بخواند.

٨٥١ - اگر چيزى ندارد كه در نماز عورت خود را با آن بپوشاند واجب است اگر چه به كرايه يا خريدارى باشد، تهيه نمايد.

ولى اگر تهيه آن به قدرى پول لازم دارد كه نبست به دارايى او زياد است يا طورى است كه اگر پول را به مصرف لباس برساند به حال او ضرر دارد، مى تواند به دستورى كه براى برهنگان گفته شد نماز بخواند.

٨٥٢ - كسى كه لباس ندارد، اگر ديگرى لباس به او ببخشد يا عاريه دهد، چنانچه قبول كردن آن براى او مشقت نداشته باشد بايد قبول كند، بلكه اگر عاريه كردن يا طلب بخشش براى او سخت نيست، بايد از كسى كه لباس دارد، طلب بخشش يا عاريه نمايد.

٨٥٣ - پوشيدن لباسى كه پارچه يا رنگ يا دوخت آن براى كسى كه مى خواهد آن را بپوشد معمول نيست، در صورتى كه موجب هتك حرمت و خوارى او باشد حرام است، ولى اگر با آن لباس نماز بخواند هر چند ساترش فقط آن باشد نمازش صحيح است.

٨٥٤ - اگر مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه بپوشد در صورتى كه زي خود قرار دهد بنابر احتياط حرام است ولى نماز خواندن با آن در هر صورت صحيح است.

٨٥٥ - كسى كه بايد خوابيده نماز بخواند اگر لحافش از اجزاء حيوان درنده - بلكه مطلق حيوان حرام گوشت بنابر احتياط لازم - باشد يا نجس يا از ابريشم باشد در صورتى كه پوشيدن بر آن صدق كند، نماز در آن نيز جايز نيست، ولى مجرد روى خود كشيدن آن عيبى ندارد و ضرر به نماز نمى رساند و اما تشك به هر حال عيب ندارد، مگر اينكه مقدارى از آن را به خود بپيچد كه در عرف پوشيدن گفته شود، در اين صورت حكم آن حكم لحاف است.

(مواردى كه لازم نيست بدن و لباس نمازگزار پاك باشد)

٨٥٦ - در سه صورت كه تفصيل آنها بعدا گفته مى شود، اگر بدن يا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحيح است: اول آنكه به واسطه زخم يا جراحت يا دملى كه در بدن اوست.

لباس يا بدنش به خون آلوده شده باشد.

دوم آنكه بدن يا لباس او به مقدار كمتر از درهم (كه تقريبا به اندازه بند سر انگشت ابهام - شست - مى شود) بخون آلوده باشد.

سوم آنكه ناچار باشد با بدن يا لباس نجس نماز بخواند و نيز در يك صورت اگر لباس نمازگزار نجس باشد نماز او صحيح است و آن صورت آن است كه لباسهاى كوچك او مانند جوراب و عرقچين نجس باشد.

و احكام اين چهار صورت مفصلا در مسائل بعد گفته مى شود.

٨٥٧ - اگر در بدن يا لباس نمازگزار، خون زخم يا جراحت يا دمل باشد تا وقتى كه زخم يا جراحت يا دمل خوب نشده است مى تواند با آن خون نماز بخواند و همچنين است اگر چركى كه با خون بيرون آمده يا دوايى كه روى زخم گذاشته اند و نجس شده در بدن يا لباس او باشد.

٨٥٨ - اگر خون بريدگى و زخمى كه بزودى خوب مى شود و شستن آن آسان است، در بدن يا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

٨٥٩ - اگر جايى از بدن يا لباس كه با زخم فاصله دارد، به رطوبت زخم نجس شود، جايز نيست با آن نماز بخواند.

ولى اگر مقدارى از بدن يا لباس كه معمولا به رطوبت زخم آلوده مى شود، به رطوبت آن نجس شود نماز خواندن با آن مانعى ندارد.

٨٦٠ - اگر از بواسير كه دانه هاى آن بيرون نباشد يا زخمى كه توى دهان و بينى و مانند اينها است، خونى به بدن يا لباس برسد، ظاهر اين است كه مى تواند با آن نماز بخواند، و امام خون بواسيرى كه دانه هاى آن بيرون است بدون اشكال نماز خواندن با آن جايز است.

٨٦١ - كسى كه بدنش زخم است، اگر در بدن يا لباس خود خونى كه بيشتر از درهم است ببيند و نداند از زخم است يا خون ديگر، احتياط واجب آن است كه با آن نماز نخواند.

٨٦٢ - اگر چند زخم در بدن باشد و به طورى نزديك هم باشند كه يك زخم حساب شود، تا وقتى همه خوب نشده اند نماز خواندن با خون آنها اشكال ندارد.

ولى اگر به قدرى از هم دور باشند كه هر كدام يك زخم حساب شود، هر كدام كه خوب شد، بايد براى نماز بدن و لباس را از خون آن آب بكشد.

٨٦٣ - اگر سر سوزنى خون حيض در بدن يا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است و بنابر احتياط خون نجس العين مثل خوك و مردار و حيوان حرام گوشت و خون نفاس و استحاضه نيز چنين است.

ولى خونهاى ديگر مثل خون بدن انسان يا خون حيوان حلال گوشت اگر چه در چند جاى بدن و لباس باشد، در صورتى كه روى هم كمتر از درهم باشد نماز خواندن با آن اشكال ندارد.

٨٦٤ - خونى كه به لباس بى آستر بريزد و به پشت آن برسد، يك خون حساب مى شود، ولى اگر پشت آن جدا خونى شود، بايد هر كدام را جدا حساب نمود پس اگر خونى كه در پشت و روى لباس است روى هم كمتر از درهم باشد، نماز با آن صحيح و اگر بيشتر باشد، نماز با آن باطل است.

٨٦٥ - اگر خون روى لباسى كه آستر دارد بريزد و به آستر آن برسد يا به آستر بريزد و روى لباس خونى شود، بايد هر كدام را جدا حساب نمود مگر در صورتى كه متصل به هم باشند به طورى كه در نزد عرف يك خون حساب شود، پس اگر خون روى لباس و آستر كمتر از درهم باشد، نماز با آن صحيح و اگر بيشتر باشد نماز با آن باطل است.

٨٦٦ - اگر خون بدن يا لباس كمتر از درهم باشد و رطوبتى به آن برسد كه اطراف را آلوده كند، نماز با آن باطل است، اگر چه خون و رطوبتى كه به آن رسيده به اندازه درهم نباشد، ولى اگر رطوبت فقط به خون برسد و اطراف را آلوده نكند، ظاهر اين است كه نماز خواندن با آن اشكال ندارد.

٨٦٧ - اگر بدن يا لباس خونى نشود، ولى به واسطه رسيدن با رطوبت به خون نجس شود، اگر چه مقدارى كه نجس شده كمتر از درهم باشد، نمى شود با آن نماز خواند.

٨٦٨ - اگر خونى كه در بدن يا لباس است كمتر از درهم باشد و نجاست ديگرى به آن برسد، مثلا يك قطره بول روى آن بريزد، در صورتى كه به بدن يا لباس برسد، نماز خواندن با آن جايز نيست بلكه اگر به بدن يا لباس هم نرسد بنابر احتياط لازم نماز خواندن با آن صحيح نيست.

٨٦٩ - اگر لباسهاى كوچك نمازگزار مثل عرقچين و جوراب كه نمى شود با آنها عورت را پوشانيد نجس باشد، چنانچه - بنابر احتياط لازم - از مردار نجس يا از حيوان نجس العين مانند سگ درست نشده باشد، نماز با آنها صحيح است و نيز اگر با انگشترى نجس نماز بخواند اشكال ندارد.

٨٧٠ - چيز نجس مانند دستمال و كليد و چاقوى نجس جايز است همراه نمازگزار باشد، و بعيد نيست كه مطلق لباس نجس كه همراه اوست ضررى به نماز نرساند.

٨٧١ - گر مى داند خونى كه در بدن يا لباس او است كمتر از درهم است، ولى احتمال مى دهد از خونهايى باشد كه عفو در آنها نيست جايز است با آن خون نماز بخواند و شستنش لازم نيست.

٨٧٢ - اگر خونى كه در لباس يا بدن است كمتر از درهم باشد و نداند كه از خونهايى است كه عفو در آنها نيست، و نماز بخواند و بعد معلوم شود كه از خونهايى بوده كه عفو در آنها نيست اعاده نماز لازم نيست، و همچنين است اگر اعتقاد نمايد كه كمتر از درهم است و نماز بخواند و بعد معلوم شود كه به مقدار درهم يا بيشتر بوده در اين صورت نيز حاجتى به اعاده نيست.

### (چيزهايى كه در لباس نمازگزار مستحب است)

٨٧٣ - چند چيز در لباس نمازگزار مستحب است كه از آن جمله است: عمامه با تحت الحنك، پوشيدن عبا و لباس سفيد و پاكيزه ترين لباسها، استعمال بوى خوش، و دست كردن انگشترى عقيق.

### (چيزهايى كه در لباس نمازگزار مكروه است)

٨٧٤ - چند چيز در لباس نمازگزار مكروه است و از آن جمله است: پوشيدن لباس سياه و چرك و تنگ و لباس شرابخوار و لباس كسى كه از نجاست پرهيز نمى كند و لباسى كه نقش صورت دارد و نيز باز بودن تكمه هاى لباس و دست كردن انگشترى كه نقش صورت دارد مكروه مى باشد.

### (مكان نمازگزار)

١/٨٧٤ - مكان نمازگزار هفت شرط دارد: شرط اول آنكه مباح باشد.

٨٧٥ - كسى كه در ملك غصبى نماز مى خواند اگر چه روى فرش و تخت و مانند اينها باشد بنابر احتياط لازم نمازش باطل است ولى نماز خواندن در زير سقف غصبى و خيمه غصبى مانعى ندارد.

٨٧٦ - نماز خواندن در ملكى كه منفعت آن مال ديگرى است بدون اجازه كسى كه منفعت ملك مال او مى باشد در حكم نماز خواندن در ملك غصبى است مثلا در خانه اجاره اى اگر صاحب خانه يا ديگرى بدون اجازه كسى كه آن خانه را اجاره كرده نماز بخواند نمازش بنابر احتياط باطل است و اگر ميت وصيت كرده باشد كه ثلث مال او را به مصرفى برسانند تا وقتى كه ثلث را جدا نكنند نمى شود در ملك او نماز خواند.

٨٧٧ - كسى كه در مسجد نشسته اگر ديگرى او را بيرون كرده و جاى او را اشغال كند و در آنجا نماز بخواند نمازش صحيح است اگر چه گناه كرده است.

٨٧٨ - اگر در جايى كه نمى داند غصبى است نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد يا در جايى كه غصبى بودن آن را فراموش كرده نماز بخواند و بعد از نماز يادش بيايد نماز او صحيح است ولى كسى كه خودش جايى را غصب كرده اگر فراموش كند و در آنجا نماز بخواند نمازش بنابر احتياط باطل است.

٨٧٩ - اگر بداند جايى غصبى است و تصرف در آن حرام است، ولى نداند كه در جاى غصبى نماز خواندن اشكال دارد و در آنجا نماز بخواند، نماز او بنابر احتياط باطل مى باشد.

٨٨٠ - كسى كه ناچار است نماز واجب را سواره بخواند، چنانچه حيوان سوارى يا زين يا نعل آن غصبى باشد نماز او باطل است، و همچنين است اگر بخواهد سواره بر آن حيوان، نماز مستحبى بخواند.

٨٨١ - كسى كه در ملكى با ديگرى شريك است اگر سهم او جدا نباشد، بدون اجازه شريكش نمى تواند در آن ملك تصرف كند و نماز بخواند.

٨٨٢ - اگر با عين پولى كه خمس آن را نداده ملكى بخرد تصرف او در آن ملك حرام و نمازش در آن جايز نيست.

٨٨٣ - اگر صاحب ملك به زبان اجازه نماز خواندن بدهد و انسان بداند كه قلبا راضى نيست، نماز خواندن در ملك او جايز نيست و اگر اجازه ندهد و انسان يقين كند كه قلبا راضى است نماز خواندن جايز است.

٨٨٤ - تصرف در ملك ميتى كه به زكاة و مانند آن از حقوق بدهكار است چنانچه منافات با اداى حق نداشته باشد - مثل نماز خواندن در خانه اش - با اجازه ورثه اشكال ندارد و همچنين اگر بدهى او را بدهند يا ضامن شوند كه ادا نمايند تصرف در ملك او اشكال ندارد.

٨٨٥ - تصرف در ملك ميتى كه به مردم بدهكار است، در حكم تصرف در ملك ميتى است كه به زكاة و مانند آن از حقوق بدهكار باشد.

٨٨٦ - اگر ميت قرض نداشته باشد، ولى بعضى از ورثه او صغير يا ديوانه يا غايب باشند، تصرف در ملك او بدون اجازه ولى آنها حرام است و نماز در آن جايز نيست.

٨٨٧ - نماز خواندن در ملك ديگرى در صورتى جايز است كه مالك آن يا صريحا اجازه بدهد و يا حرفى بزند كه معلوم شود براى نماز خواندن اذن داده است - مثل اينكه به كسى اجازه بدهد در ملك او بنشيند و بخوابد كه از اينها فهميده مى شود براى نماز خواندن هم اذن داده است - و يا انسان از راه ديگرى اطمينان به رضايت مالك داشته باشد.

٨٨٨ - نماز خواندن در زمينهاى بسيار وسيع جايز است هر چند كه مالك آنها صغير و يا مجنون باشد و يا آنكه راضى به نماز خواندن در آنها نباشد، و همچنين در زمينهايى كه در و ديوار ندارند بى اجازه مالك مى شود نماز خواند ولى اگر مالك صغير و يا مجنون باشد و يا آنكه گمان به راضى نبودن او باشد احتياط لازم آن است كه در آنها نماز خوانده نشود.

٨٨٩ - شرط دوم مكان نمازگزار در نمازهاى واجب بايد طورى نباشد كه از شدت حركت مانع از ايستادن نمازگزار و انجام ركوع و سجود اختيارى شود بلكه بنابر احتياط لازم نبايد مانع از آرامش بدن او باشد و اگر به واسطه تنگى وقت يا به جهت ديگر ناچار باشد در چنين جايى مانند بعضى از انواع اتومبيل و كشتى و ترن نماز بخواند به قدرى كه ممكن است بايد استقرار و قبله را رعايت نمايد و اگر آنها از قبله به طرف ديگر حركت كنند به طرف قبله برگردد.

٨٩٠ - نماز خواندن در اتومبيل و كشتى و ترن و مانند اينها در وقتى كه ايستاده اند مانعى ندارد و همچنين در وقتى كه حركت مى كنند چنانچه به حدى تكان نداشته باشند كه مانع از آرامش بدن نمازگزار شود.

٨٩١ - روى خرمن گندم و جو و مانند اينها كه نمى شود بى حركت ماند، نماز باطل است.

١/٨٩١ - شرط سوم بايد در جايى نماز بخواند كه احتمال بدهد نماز را تمام مى كند و نماز خواندن در جايى كه به واسطه باد و باران و زيادى جمعيت و مانند اينها اطمينان دارد كه نمى تواند نماز را تمام كند، صحيح نيست اگر چه اتفاقا نماز را تمام كند.

٨٩٢ - اگر در جايى كه ماندن در آن حرام است، مثلا زير سقفى كه نزديك است خراب شود نماز بخواند - اگر چه معصيت كرده - ولى نمازش اشكالى ندارد.

٨٩٣ - نماز خواندن روى چيزى كه ايستادن و نشستن روى آن حرام است، مثل جايى از فرش كه اسم خدا بر آن نوشته شده چنانچه مانع از قصد قربت شود صحيح نيست.

١/٨٩٣ - شرط چهارم آنكه جاى نمازگزار سقفش به اندازه اى كه نتواند در آنجا راست بايستد كوتاه نباشد، و همچنين به اندازه اى كه جاى ركوع و سجود نداشته باشد كوچك نباشد.

٨٩٤ - اگر ناچار شود كه در جايى نماز بخواند كه به طور كلى از ايستادن تمكن ندارد، لازم است نشسته نماز بخواند و اگر از ركوع و سجود تمكن ندارد براى آنها با سر اشاره نمايد.

٨٩٥ - بايد جلوتر از قبر پيغمبر و ائمه عليهم‌السلام در صورتى كه بى احترامى به آنان باشد نماز نخواند و در غير اين صورت اشكال ندارد.

١/٨٩٥ - شرط پنجم آنكه مكان نمازگزار اگر نجس است به طورى تر نباشد كه رطوبت آن به بدن يا لباس او برسد، ولى جايى كه پيشانى را بر آن مى گذارد اگر نجس باشد، در صورتى كه خشك هم باشد نماز باطل است، و احتياط مستحب آن است كه مكان نمازگزار اصلا نجس نباشد.

شرط ششم بايد بنابر احتياط لازم زن عقب تر از مرد بايستد، اقلا به مقدارى كه جاى سجده او برابر جاى دو زانوى مرد در حال سجده باشد.

٨٩٦ - اگر زن برابر مرد يا جلوتر بايستد و با هم وارد نماز شوند بايد نماز را دوباره بخوانند، و همچنين است اگر يكى زودتر از ديگرى به نماز بايستد.

٨٩٧ - اگر بين مرد و زن كه برابر هم ايستاده اند يا زن جلوتر ايستاده و نماز مى خوانند ديوار يا پرده يا چيز ديگرى باشد كه يكديگر را نبينند يا آنكه فاصله بيش از ده ذراع باشد، نماز هر دو صحيح است.

١ / ٨٩٧ - شرط هفتم آنكه جاى پيشانى نمازگزار از جاى دو زانو و سر انگشتان پاى او بيش از چهار انگشت بسته پست تر، يا بلندتر نباشد.

و تفصيل اين مساله در احكام سجده گفته مى شود.

٨٩٨ - بودن مرد و زن نامحرم در جايى كه احتمال وقوع در معصيت را بدهند حرام است و احتياط مستحب آن است كه در آنجا نماز نخوانند.

٨٩٩ - نماز خواندن در جايى كه تار مى زنند يا مانند آن را استعمال مى كنند باطل نيست، اگر چه گوش دادن و استعمال آن معصيت است.

٩٠٠ - احتياط واجب آن است كه در خانه كعبه و بر بام آن در حال اختيار نماز واجب نخوانند، ولى در حال ناچارى اشكال ندارد.

٩٠١ - خواندن نماز مستحب در خانه كعبه و بر بام آن اشكال ندارد بلكه مستحب است در داخل خانه مقابل هر ركنى دو ركعت نماز بخوانند.

### (جاهايى كه نماز خواندن در آنها مستحب است)

٩٠٢ - در شرع مقدس اسلام بسيار سفارش شده است، كه نماز را در مسجد بخوانند، و بهتر از همه مسجدها مسجد الحرام است و بعد از آن مسجد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وسلم و بعد از آن مسجد كوفه و بعد از آن مسجد بيت المقدس و بعد از آن مسجد جامع هر شهر و بعد از آن مسجد محله و بعد از آن مسجد بازار است.

٩٠٣ - براى زنان بهتر آن است كه نماز خود را در جايى بخوانند كه از ديگر جاها در محفوظ بودن از نامحرم مناسبتر باشد، خواه اين جا خانه باشد يا مسجد يا جاى ديگر.

٩٠٤ - نماز خواندن در حرم امامان عليهم‌السلام مستحب بلكه بهتر از مسجد است، و مروى است كه نماز در حرم مطهر حضرت امير المؤمنين عليه‌السلام برابر دويست هزار نماز است.

٩٠٥ - زياد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدى كه نمازگزار ندارد، مستحب است.

و همسايه مسجد اگر عذرى نداشته باشد، مكروه است در غير مسجد نماز بخواند.

٩٠٦ - مستحب است انسان با كسى كه در مسجد حاضر نمى شود غذا نخورد و در كارها با او مشورت نكند و همسايه او نشود و از او زن نگيرد و به او زن ندهد.

### (جاهايى كه نماز خواندن در آنها مكروه است)

٩٠٧ - نماز خواندن در چند جا مكروه است و از آن جمله است: (١) حمام (٢) زمين نمكزار (٣) مقابل انسان (٤) مقابل درى كه باز است (٥) در جاده و خيابان و كوچه اگر براى كسانى كه عبور مى كنند زحمت نباشد و چنانچه زحمت باشد مزاحمت حرام است (٦) مقابل آتش و چراغ (٧) در آشپزخانه و هر جا كه كوره آتش باشد (٨) مقابل چاه و چاله اى كه محل بول باشد (٩) روبروى عكس و مجسمه چيزى كه روح دارد، مگر آنكه روى آن پرده بكشند. (١٠) در اطاقى كه جنب در آن باشد (١١) در جايى كه عكس باشد اگر چه روبروى نمازگزار نباشد (١٢) مقابل قبر (١٣) روى قبر (١٤) بين دو قبر (١٥) در قبرستان.

٩٠٨ - كسى كه در محل عبور مردم نماز مى خواند يا كسى روبروى او است، مستحب است جلوى خود چيزى بگذارد، و اگر چوب يا ريسمانى هم باشد كافى است.

## (احكام مسجد)

٩٠٩ - نجس كردن زمين و سقف و بام و طرف داخل ديوار مسجد حرام است و هر كس بفهمد كه نجس شده است بايد فورا نجاست آن را برطرف كند و احتياط مستحب آن است كه طرف بيرون ديوار مسجد را هم نجس نكنند، و اگر نجس شود برطرف كردن آن لازم نيست، ولى اگر نجس كردن طرف بيرون ديوار موجب هتك مسجد باشد البته حرام است، و برطرف كردن آن مقدارى كه رافع هتك باشد لازم است.

٩١٠ - اگر نتواند مسجد را تطهير نمايد يا كمك لازم داشته باشد و پيدا نكند تطهير مسجد بر او واجب نيست، ولى چنانچه بداند كه اگر به ديگرى اطلاع دهد اين كار انجام مى گيرد، بايد به او اطلاع دهد.

٩١١ - اگر جايى از مسجد نجس شود كه تطهير آن بدون كندن يا خراب كردن او ممكن نيست بايد آنجا را بكنند يا خراب نمايند در صورتى كه كندن يا خراب كردن جزيى باشد، يا آنكه رفع هتك متوقف بر كندن يا خراب كردن كلى باشد، و الا خراب كردن، محل اشكال است و پر كردن جايى كه كنده اند و ساختن جايى كه خراب كرده اند واجب نيست، ولى اگر چيزى مانند آجر مسجد نجس شود، در صورتى كه ممكن باشد، بايد بعد از آب كشيدن، به جاى اولش بگذارند.

٩١٢ - اگر مسجدى را غصب كنند و به جاى آن خانه و مانند آن بسازند يا به طورى خراب شود كه ديگر به او مسجد نگويند، بنابر احتياط مستحب باز هم نبايد آن را نجس كرد.

ولى تطهير آن واجب نيست.

٩١٣ - نجس كردن حرم امامان عليهم‌السلام حرام است، و اگر يكى از آنها نجس شود، چنانچه نجس ماندن آن بى احترامى باشد تطهير آن واجب است، بلكه احتياط مستحب آن است كه اگر بى احترامى هم نباشد آن را تطهير كنند.

٩١٤ - اگر حصير مسجد نجس شود، بايد آن را آب بكشند، ولى چنانچه نجاست حصير بى احترامى به مسجد باشد، و به واسطه آب كشيدن خراب مى شود و بريدن جاى نجس بهتر باشد، بايد آن را ببرند.

٩١٥ - بردن عين نجس و متنجس در مسجد اگر بى احترامى به مسجد باشد حرام است، بلكه احتياط مستحب آن است كه اگر بى احترامى هم نباشد، عين نجس را در مسجد نبرند.

٩١٦ - اگر مسجد را براى روضه خوانى چادر بزنند و فرش كنند و سياهى بكوبند و اسباب چاى در آن ببرند، در صورتى كه اين كارها به مسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود اشكال ندارد.

٩١٧ - احتياط واجب اين است كه مسجد را به طلا زينت نكنند و احتياط مستحب آن است كه به صورت چيزهايى كه مثل انسان و حيوان روح دارد زينت نكنند. ٩١٨ - اگر مسجد خراب هم شود نمى توانند آن را بفروشند يا داخل ملك و جاده نمايند.

٩١٩ - فروختن در و پنجره و چيزهاى ديگر مسجد حرام است و اگر مسجد خراب شود، بايد اينها را صرف تعمير همان مسجد كنند، و چنانچه به درد آن مسجد نخورد، بايد در مسجد ديگر مصرف شود، ولى اگر به درد مسجدهاى ديگر هم نخورد، مى توانند آن را بفروشند و پول آن را اگر ممكن است صرف تعمير همان مسجد و گرنه صرف تعمير مسجد ديگر نمايند.

٩٢٠ - ساختن مسجد و تعمير مسجدى كه نزديك به خرابى مى باشد مستحب است و اگر مسجد طورى خراب شود كه تعمير آن ممكن نباشد، مى توانند آن را خراب كنند و دوباره بسازند، بلكه مى توانند مسجدى را كه خراب نشده، براى احتياج مردم خراب كنند و بزرگتر بسازند.

٩٢١ - تميز كردن مسجد و روشن كردن چراغ در آن مستحب است و كسى كه مى خواهد مسجد برود مستحب است خود را خوشبو كند و لباس پاكيزه و قيمتى بپوشد و ته كفش خود را وارسى كند كه نجاستى به آن نباشد، و موقع داخل شدن به مسجد، اول پاى راست و موقع بيرون آمدن، اول پاى چپ را بگذارد.

و همچنين مستحب است از همه زودتر به مسجد آيد و از همه ديرتر بيرون رود.

٩٢٢ - وقتى انسان وارد مسجد مى شود، مستحب است دو ركعت نماز به قصد تحيت و احترام مسجد بخواند، و اگر نماز واجب يا مستحب ديگرى هم بخواند كافى است.

٩٢٣ - خوابيدن در مسجد، اگر انسان ناچار نباشد و صحبت كردن راجع به كارهاى دنيا و مشغول صنعت شدن و خواندن شعرى كه نصيحت و مانند آن نباشد مكروه است، و نيز مكروه است آب دهان و بينى و اخلاط سينه را در مسجد بيندازد، بلكه در بعضى موارد حرام است، و نيز مكروه است گمشده اى را طلب كند و صداى خود را بلند كند، بلى بلند كردن صدا براى اذان مانعى ندارد.

٩٢٤ - راه دادن ديوانه به مسجد مكروه است و همچنين است راه دادن بچه اگر موجب زحمت نمازگزاران شود و يا اينكه احتمال رود مسجد را نجس كند و در غير اين دو صورت مانعى از راه دادن بچه به مسجد نيست، و كسى كه پياز و سير و مانند اينها خورده كه بوى دهانش مردم را اذيت مى كند مكروه است به مسجد برود.

### (اذان و اقامه)

٩٢٥ - براى مرد و زن مستحب است پيش از نمازهاى واجب شبانه روزى (يوميه) اذان و اقامه بگويند و براى نمازهاى ديگر، واجب يا مستحب مشروع نيست ولى پيش از نماز عيد فطر و قربان در صورتى كه با جماعت بخوانند، مستحب است سه مرتبه بگويند: الصلاة.

٩٢٦ - مستحب است در روز اول كه بچه به دنيا مى آيد يا پيش از آنكه بند نافش بيفتد، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگويند.

٩٢٧ - اذان هيجده جمله است: «اللّه اكبر» چهار مرتبه، «اشهد ان لا اله الا اللّه»، «اشهد ان محمدا رسول اللّه»، «حي على الصلاة»، «حي على الفلاح»، «حي على خير العمل»، «اللّه اكبر»، «لا اله الا اللّه» هر يك دو مرتبه، و اقامه هفده جمله است يعنى دو مرتبه «اللّه اكبر» از اول اذان و يك مرتبه «لا اله الا اللّه» از آخر آن كم مى شود و بعد از گفتن حي على خير العمل بايد دو مرتبه قد قامت الصلاة اضافه نمود.

٩٢٨ - «اشهد ان عليا ولي اللّه» جزء اذان و اقامه نيست، ولى خوبست بعد از اشهد ان محمدا رسول اللّه به قصد قربت گفته شود.

### (ترجمه اذان و اقامه)

١/٩٢٨ - اللّه اكبر يعنى خداى تعالى بزرگتر از آن است كه وصف شود.

«اشهد ان لا اله الا اللّه» يعنى شهادت مى دهم كه خدايى سزاوار پرستش نيست جز خدايى كه يكتا و بى همتا است.

«اشهد ان محمدا رسول اللّه» يعنى شهادت ميدهم كه حضرت محمد بن عبد اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيغمبر و فرستاده خداست.

«اشهد ان عليا امير المؤمنين ولي اللّه» يعنى شهادت مى دهم كه حضرت على عليه الصلاة و السلام امير مومنان و ولى خدا بر همه خلق است.

«حي على الصلاة» يعنى بشتاب براى نماز.

«حي على الفلاح» يعنى بشتاب براى رستگارى.

«حي على خير العمل» يعنى بشتاب براى بهترين كارها كه نماز است.

«قد قامت الصلاة» يعنى به تحقيق نماز بر پا شد.

«لا اله الا اللّه» يعنى خدايى كه سزاوار پرستش نيست مگر خدايى كه يكتا و بى همتا است.

٩٢٩ - بين جمله هاى اذان و اقامه بايد خيلى فاصله نشود و اگر بين آنها بيشتر از معمول فاصله بيندازد، بايد دوباره آن را از سر بگيرد.

٩٣٠ - اگر در اذان و اقامه صدا در گلو بيندازد، چنانچه غنا شود، يعنى به طور آواز خوانى كه در مجلس لهو و بازيگرى معمول است اذان و اقامه را بگويد، حرام است، و اگر غنا نشود مكروه مى باشد.

٩٣١ - در همه مواردى كه نمازگزار دو نماز را پشت سر هم مى خواند، اگر براى نماز اول اذان گفته باشد، اذان براى نماز بعدى ساقط است، خواه جمع ميان دو نماز بهتر نباشد يا آنكه بهتر باشد، مثل جمع بين نماز ظهر و عصر در روز عرفه كه روز نهم ماه ذيحجه است، و جمع بين نماز مغرب و عشا عيد قربان براى كسى كه در مشعرالحرام باشد، و ساقط شدن اذان در اين موارد مشروط به آن است كه هيچ فاصله اى ميان دو نماز نباشد يا فاصله بسيار كم باشد ولى فاصله شدن نافله و تعقيب ضرر ندارد و احتياط واجب آن است كه در اين موارد اذان را به قصد مشروعيت نياورد، بلكه مناسب نيست آوردن اذان در دو مورد آخر هر چند بدون قصد مشروعيت باشد.

٩٣٢ - اگر براى نماز جماعتى اذان و اقامه گفته باشند، كسى كه با آن جماعت نماز مى خواند، نبايد براى نماز خود اذان و اقامه بگويد.

٩٣٣ - اگر براى خواندن نماز به مسجد رود و ببيند جماعت تمام شده تا وقتى كه صفها بهم نخورده و جمعيت متفرق نشده، مى تواند براى نماز خود اذان و اقامه نگويد يعنى گفتن آن دو مستحب مؤكد نيست، بلكه اگر مى خواهد اذان بگويد بهتر آن است كه آن را بسيار آهسته بگويد، و اگر بخواهد نماز جماعت ديگرى اقامه كند نبايد اذان و اقامه بگويد.

٩٣٤ - در جايى كه نماز جماعت عده اى تازه تمام شده و صفها بهم نخورده است، اگر انسان بخواهد فرادى يا با جماعت ديگرى كه بر پا مى شود نماز بخواند، با شش شرط اذان و اقامه از او ساقط مى شود اول آنكه نماز جماعت در مسجد باشد و اگر در مسجد نباشد، ساقط شدن اذان و اقامه معلوم نيست.

دوم آنكه براى آن نماز، اذان و اقامه گفته باشند.

سوم آنكه نماز جماعت باطل نباشد.

چهارم آنكه نماز او و نماز جماعت در يك جا باشد، پس اگر نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواهد در بام مسجد نماز بخواند، مستحب است اذان و اقامه بگويد.

پنجم آنكه نماز جماعت ادا باشد ولى شرط نيست كه نماز خود او هم ادا باشد.

ششم آنكه وقت نماز او و نماز جماعت مشترك باشد، مثلا هر دو نماز ظهر يا هر دو نماز عصر بخوانند، يا نمازى كه به جماعت خوانده مى شود نماز ظهر باشد و او نماز عصر بخواند، يا او نماز ظهر بخواند و نماز جماعت نماز عصر باشد، و اما اگر نماز جماعت عصر باشد، در آخر وقت او بخواهد نماز مغرب ادايى بخواند اذان و اقامه ساقط نمى شوند.

٩٣٥ - اگر در شرط سوم از شرطهايى كه در مساله پيش گفته شد شك كند، يعنى شك كند كه نماز جماعت صحيح بوده يا نه، اذان و اقامه از او ساقط است.

ولى اگر در يكى از پنج شرط ديگر شك كند بهتر است به رجاء مطلوبيت اذان و اقامه بگويد.

٩٣٦ - كسى كه اذان ديگرى را كه براى اعلام يا براى نماز جماعت مى گويد بشنود مستحب است هر قسمتى را كه مى شنود آهسته بگويد.

٩٣٧ - كسى كه اذان و اقامه ديگرى را شنيده باشد، چه با او گفته باشد يا نه، در صورتى كه بين آن اذان و اقامه و نمازى كه مى خواهد بخواند زياد فاصله نشده باشد، مى تواند براى نماز خود اذان و اقامه نگويد.

٩٣٨ - اگر مرد اذان زن را با قصد لذت بشنود، اذان او ساقط نمى شود، بلكه اگر قصد لذت هم نداشته باشد، ساقط شدن اذان اشكال دارد.

٩٣٩ - اذان و اقامه نماز جماعت را بايد مرد بگويد، ولى در نماز جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگويد كافى است.

٩٤٠ - اقامه بايد بعد از اذان گفته شود و نيز در اقامه معتبر است كه در حال ايستادن و طهارت از حدث با وضو يا غسل يا تيمم باشد.

٩٤١ - اگر كلمات اذان و اقامه را بدون ترتيب بگويد، مثلا حي على الفلاح را پيش از حي على الصلاة بگويد، بايد از جايى كه ترتيب بهم خورده دوباره بگويد.

٩٤٢ - بايد بين اذان و اقامه فاصله ندهد، و اگر بين آنها به قدرى فاصله دهد كه اذانى را كه گفته اذان اين اقامه حساب نشود، مستحب است دوباره اذان را بگويد.

و نيز اگر بين اذان و اقامه و نماز به قدرى فاصله دهد كه اذان و اقامه آن نماز حساب نشود، مستحب است دوباره براى آن نماز اذان و اقامه بگويد.

٩٤٣ - اذان و اقامه بايد به عربى صحيح گفته شود، پس اگر به عربى غلط بگويد يا به جاى حرفى حرف ديگر بگويد، يا مثلا ترجمه آن را به فارسى بگويد صحيح نيست.

٩٤٤ - اذان و اقامه بايد بعد از داخل وقت نماز گفته شود و اگر عمدا يا از روى فراموشى پيش از وقت بگويد باطل است مگر در صورتى كه وقت در ميان نماز داخل شود، حكم به صحت آن نماز مى شود كه در مساله (٧٥٢) بيان آن گذشت.

٩٤٥ - اگر پيش از گفتن اقامه شك كند كه اذان گفته يا نه بايد اذان را بگويد ولى اگر مشغول اقامه شود و شك كند كه اذان گفته يا نه، گفتن اذان لازم نيست.

٩٤٦ - اگر در بين اذان يا اقامه پيش از آنكه قسمتى را بگويد شك كند كه قسمت پيش از آن را گفته يا نه، بايد قسمتى را كه در گفتن آن شك كرده بگويد، ولى اگر در حال گفتن قسمتى از اذان يا اقامه شك كند كه آنچه پيش از آن است گفته يا نه، گفتن آن لازم نيست.

٩٤٧ - مستحب است انسان در موقع اذان گفتن، رو به قبله بايستد و با وضو يا غسل باشد، و دستها را به گوش بگذارد و صدا را بلند نمايد و بكشد و بين جمله هاى اذان كمى فاصله دهد و بين آنها حرف نزند.

٩٤٨ - مستحب است بدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشد و آن را از اذان آهسته تر بگويد و جمله هاى آن را بهم نچسباند، ولى به اندازه اى كه بين جمله هاى اذان فاصله مى دهد بين جمله هاى اقامه فاصله ندهد.

٩٤٩ - مستحب است بين اذان و اقامه يك قدم بر دارد، يا قدرى بنشيند يا سجده كند يا ذكر بگويد يا دعا بخواند يا قدرى ساكت باشد يا حرفى بزند يا دو ركعت نماز بخواند، ولى حرف زدن بين اذان و اقامه نماز صبح و نماز خواندن بين اذان و اقامه نماز مغرب مستحب نيست.٩٥٠ - مستحب است كسى را كه براى گفتن اذان معين مى كنند عادل و وقت شناس و صدايش بلند باشد و اذان را در جاى بلند بگويد.

## (واجبات نماز)

١/٩٥٠ - واجبات نماز يازده چيز است: اول نيت دوم قيام يعنى ايستادن سوم تكبيرة الاحرام يعنى گفتن اللّه اكبر در اول نماز چهارم ركوع پنجم سجود ششم قرائت هفتم ذكر هشتم تشهد نهم سلام دهم ترتيب يازدهم موالات يعنى پى در پى بودن اجزاء نماز.

٩٥١ - بعضى از واجبات نماز ركن است، يعنى اگر انسان آنها را بجا نياورد عمدا باشد يا اشتباها نماز باطل مى شود.

و بعضى ديگر ركن نيست يعنى اگر اشتباها كم گردد نماز باطل نمى شود.

و ركن نماز پنج چيز است: اول نيت دوم تكبيرة الاحرام سوم قيام متصل به ركوع، يعنى ايستادن پيش از ركوع چهارم ركوع پنجم دو سجده از يك ركعت.

و اما نسبت به زيادى در صورتى كه عمدى باشد مطلقا نماز باطل مى شود و در صورتى كه از روى اشتباه باشد اگر زيادى در ركوع يا در دو سجده از يك ركعت باشد نماز بنابر احتياط لازم باطل است و الا باطل نيست.

### (نيت)

٩٥٢ - انسان بايد نماز را به نيت قربت، يعنى براى انجام دادن خواست خداوند عالم بجا آورد، و لازم نيست نيت را از قلب خود بگذراند، يا مثلا به زبان بگويد چهار ركعت نماز ظهر مى خوانم قربة الى اللّه.

٩٥٣ - اگر در نماز ظهر يا در نماز عصر نيت كند كه چهار ركعت نماز مى خوانم و معين نكند ظهر است يا عصر، نماز او باطل است.

و نيز كسى كه مثلا قضاى نماز ظهر بر او واجب است، اگر در وقت نماز ظهر بخواهد آن نماز قضا يا نماز ظهر را بخواند، بايد نمازى را كه مى خواند، در نيت معين كند.

٩٥٤ - انسان بايد از اول تا آخر نماز به نيت خود باقى باشد پس اگر در بين نماز به طورى غافل شود كه اگر بپرسند چه مى كنى؟ نداند چه بگويد، نمازش باطل است.

٩٥٥ - انسان بايد فقط براى انجام خواست خداوند عالم نماز بخواند پس كسى كه ريا كند يعنى براى نشان دادن به مردم نماز بخواند نمازش باطل است.

خواه فقط براى مردم باشد، يا خدا و مردم هر دو را در نظر بگيرد.

٩٥٦ - اگر قسمتى از نماز را براى غير خدا بجا آورد چه آن قسمت واجب باشد، مثل حمد يا مستحب باشد مثل قنوت، اگر آن قصد غير خدايى به تمام نماز سرايت كند يا آنكه از تدارك آن قسمت زيادى مبطل لازم آيد نمازش باطل است، و اگر نماز را براى خدا بجا آورد ولى براى نشان دادن به مردم در جاى مخصوصى مثل مسجد يا در وقت مخصوصى مثل اول وقت يا به طرز مخصوصى مثلا با جماعت نماز بخواند نمازش هم باطل است.

### (تكبيرة الاحرام)

٩٥٧ - گفتن اللّه اكبر در اول هر نماز واجب و ركن است و بايد حروف اللّه و حروف اكبر و دو كلمه اللّه و اكبر را پشت سر هم بگويد، و نيز بايد اين دو كلمه به عربى صحيح گفته شود و اگر به عربى غلط بگويد يا مثلا ترجمه آن را به فارسى بگويد صحيح نيست.

٩٥٨ - احتياط مستحب آنست كه تكبيرة الاحرام نماز را به چيزى كه پيش از آن مى خواند، مثلا به اقامه يا به دعايى كه پيش از تكبير مى خواند نچسباند.

٩٥٩ - اگر انسان بخواهد اللّه اكبر را به چيزى كه بعد از آن مى خواند مثلا به بسم اللّه الرحمن الرحيم بچسباند، بهتر آن است كه راء اكبر را پيش بدهد، ولى احتياط مستحب آن است كه در نماز واجب نچسباند.

٩٦٠ - موقع گفتن تكبيرة الاحرام بايد بدن آرام باشد، و اگر عمدا در حالى كه بدنش حركت دارد، تكبيرة الاحرام را بگويد باطل است.

٩٦١ - تكبير و حمد و سوره و ذكر و دعا را بايد طورى بخواند كه خودش لااقل همهمه خود را بشنود، و اگر به واسطه سنگينى يا كرى گوش يا سر و صداى زياد نمى شنود، بايد طورى بگويد كه اگر مانعى نباشد بشنود.

٩٦٢ - كسى كه به واسطه عارضه اى لال شده يا زبان او مرضى پيدا كرده كه نمى تواند اللّه اكبر را بگويد بايد به هر طورى كه مى تواند بگويد، و اگر هيچ نمى تواند بگويد، بايد تكبير را در قلب خود بگذراند و براى او به طورى كه مناسب حكايت لفظش باشد با انگشتش اشاره كند و زبان و لبش را هم اگر مى تواند حركت دهد، و اما كسى كه لال مادر زاد است بايد زبان و لبش را به طورى كه شبيه كسى است كه تلفظ به تكبير مى كند حركت دهد، و براى او با انگشتش نيز اشاره نمايد.

٩٦٣ - مستحب است بعد از تكبيرة الاحرام بگويد: «يا محسن قد اتاك المسي ء وقد امرت المحسن ان يتجاوز عن المسي ء انت المحسن وانا المسي ء بحق محمد وآل محمد صل على محمد وآل محمد وتجاوز عن قبيح ما تعلم مني» يعنى اى خدايى كه به بندگان احسان مى كنى بنده گنهكار به در خانه تو آمده و تو امر كرده اى كه نيكوكار از گناهكار بگذرد، تو نيكوكارى و من گناهكار، به حق محمد و آل محمد رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست و از بديهايى كه مى دانى از من سر زده بگذر.

٩٦٤ - مستحب است موقع گفتن تكبير اول نماز و تكبيرهاى بين نماز دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد.

٩٦٥ - اگر شك كند كه تكبيرة الاحرام را گفته يا نه، چنانچه مشغول خواندن چيزى از قرائت شده، به شك خود اعتنا نكند، و اگر چيزى نخوانده، بايد تكبير را بگويد.

٩٦٦ - اگر بعد از گفتن تكبيرة الاحرام شك كند كه آن را صحيح گفته يا نه، چه مشغول خواندن چيزى شده باشد يا نه به شك خود اعتنا نكند.

### (قيام (ايستادن))

٩٦٧ - قيام در موقع گفتن تكبيرة الاحرام و قيام پيش از ركوع كه آن را قيام متصل به ركوع مى گويند ركن است، ولى قيام در موقع خواندن حمد و سوره و قيام بعد از ركوع ركن نيست، و اگر كسى آن را از روى فراموشى ترك كند، نمازش صحيح است.

٩٦٨ - واجب است پيش از گفتن تكبير و بعد از آن مقدارى بايستد تا يقين كند كه تكبير را در حال ايستادن گفته است.

٩٦٩ - اگر ركوع را فراموش كند، و بعد از حمد و سوره بنشيند و يادش بيايد كه ركوع نكرده، بايد بايستد و به ركوع رود، و اگر بدون اينكه بايستد به حال خميدگى به ركوع برگردد، چون قيام متصل به ركوع را بجا نياورده كفايت نمى كند.

٩٧٠ - موقعى كه براى تكبيرة الاحرام يا قرائت ايستاده است، بايد بدن را حركت ندهد و به طرفى خم نشود، و بنابر احتياط لازم در حال اختيار به جايى تكيه نكند ولى اگر از روى ناچارى باشد اشكال ندارد.

٩٧١ - اگر موقعى كه ايستاده، از روى فراموشى بدن را حركت دهد يا به طرفى خم شود يا به جايى تكيه كند اشكال ندارد.

٩٧٢ - احتياط واجب آن است كه در موقع ايستادن، هر دو پا روى زمين باشد، ولى لازم نيست سنگينى بدن روى هر دو پا باشد، و اگر روى يك پا هم باشد اشكال ندارد.

٩٧٣ - كسى كه مى تواند درست بايستد، اگر پاها را خيلى گشاد بگذارد كه ايستادن بر او صدق نكند نمازش باطل است و همچنين است بنابر احتياط لازم اگر پاها را خيلى گشاد بگذارد كه به حال ايستادن معمولى نباشد.

٩٧٤ - موقعى كه انسان در نماز مشغول خواندن چيزى از اذكار واجب است بايد بدنش آرام باشد، و همچنين بنابر احتياط لازم وقتى كه مشغول چيزى از اذكار مستحب مى باشد، و در موقعى كه مى خواهد كمى جلو يا عقب رود يا كمى بدن را به طرف راست يا چپ حركت دهد، بايد چيزى نگويد.

٩٧٥ - اگر در حال حركت بدن ذكر مستحبى بگويد، مثلا موقع رفتن به ركوع يا رفتن به سجده تكبير بگويد چنانچه آن را به قصد ذكرى كه در نماز دستور داده اند بگويد آن ذكر صحيح نيست ولى نمازش صحيح است و بحول اللّه وقوته اقوم واقعد را بايد در حال برخواستن بگويد.

٩٧٦ - حركت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد اشكال ندارد، اگر چه احتياط مستحب آن است كه آنها را هم حركت ندهد.

٩٧٧ - اگر موقع خواندن حمد و سوره يا خواندن تسبيحات بى اختيار به قدرى حركت كند كه از حال آرام بودن بدن خارج شود، احتياط مستحب آن است كه بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه را در حال حركت خوانده دوباره بخواند.

٩٧٨ - اگر در بين نماز از ايستادن عاجز شود بايد بنشيند، و اگر از نشستن هم عاجز شود بايد بخوابد، ولى تا بدنش آرام نگرفته بايد چيزى از ذكرهاى واجب را نگويد.

٩٧٩ - تا انسان مى تواند ايستاده نماز بخواند نبايد بنشيند، مثلا كسى كه در موقع ايستادن بدنش حركت مى كند يا مجبور است به چيزى تكيه دهد يا بدنش را مختصرى كج كند، بايد به هر طور كه مى تواند ايستاده نماز بخواند، ولى اگر به هيچ قسم نتواند بايستد، بايد راست بنشيند و نشسته نماز بخواند.

٩٨٠ - تا انسان مى تواند بنشيند نبايد خوابيده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشيند بايد هر طور كه مى تواند بنشيند و اگر به هيچ قسم نمى تواند بنشيند بايد بطورى كه در احكام قبله گفته شد، به پهلوى راست بخوابد و اگر نمى تواند به پهلوى چپ بخوابد و تا وقتى كه ممكن است كه به پهلوى راست بخوابد نبايد بنابر احتياط لازم به پهلوى چپ بخوابد و اگر اين دو ممكن نباشد بايد به پشت بخوابد، به طورى كه كف پاهاى او رو به قبله باشد.

٩٨١ - كسى كه نشسته نماز مى خواند اگر بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بايستد و ركوع را ايستاده بجا آورد بايد بايستد و از حال ايستاده به ركوع رود و اگر نتواند بايد ركوع را هم نشسته بجا آورد.

٩٨٢ - كسى كه خوابيده نماز مى خواند، اگر در بين نماز بتواند بنشيند بايد مقدارى را كه مى تواند نشسته بخواند و نيز اگر مى تواند بايستد بايد مقدارى را كه مى تواند ايستاده بخواند، ولى تا بدنش آرام نگرفته بايد چيزى از اذكار واجب را نخواند.

٩٨٣ - كسى كه نشسته نماز مى خواند، اگر در بين نماز بتواند بايستد بايد مقدارى را كه مى تواند ايستاده بخواند، ولى تا بدنش آرام نگرفته بايد چيزى از ذكرهاى واجب را نخواند.

٩٨٤ - كسى كه مى تواند بايستد اگر بترسد كه به واسطه ايستادن، مريض شود يا ضررى به او برسد، مى تواند نشسته نماز بخواند و اگر از نشستن هم بترسد، مى تواند خوابيده نماز بخواند.

٩٨٥ - اگر انسان مايوس نباشد كه در آخر وقت بتواند ايستاده نماز بخواند چنانچه اول وقت نماز را بخواند و در آخر وقت قدرت بر ايستادن حاصل نمايد بايد نماز را دوباره بجا آورد، ولى اگر مايوس از آن باشد كه بتواند نماز را ايستاده بخواند اگر در اول وقت نماز را بخواند و سپس قدرت بر ايستادن پيدا كند لازم نيست نماز را اعاده كند.

٩٨٦ - مستحب است در حال ايستادن بدن را راست نگهدارد و شانه ها را پايين بيندازد و دستها را روى رانها بگذارد و انگشتها را به هم بچسباند و جاى سجده را نگاه كند و سنگينى بدن را به طور مساوى روى دو پا بيندازد و با خضوع و خشوع باشد و پاها را پس و پيش نگذارد، و اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا يك وجب فاصله دهد و اگر زن است پاها را به هم بچسباند.

### (قرائت)

٩٨٧ - در ركعت اول و دوم نمازهاى واجب يوميه، انسان بايد اول حمد و بعد از آن - بنابر احتياط - يك سوره تمام بخواند و سوره والضحى و الم نشرح و همچنين سوره فيل و لايلاف در نماز بنابر احتياط يك سوره حساب مى شود.

٩٨٨ - اگر وقت نماز تنگ باشد يا انسان ناچار شود كه سوره را نخواند، مثلا بترسد كه اگر سوره را بخواند، دزد يا درنده يا چيز ديگرى به او صدمه بزند يا آنكه كار ضرورى داشته باشد مى تواند سوره را نخواند بلكه در صورت تنگى وقت و در بعض از موارد ترس نبايد سوره را بخواند.

٩٨٩ - اگر عمدا سوره را پيش از حمد بخواند نمازش باطل است و اگر اشتباها سوره را پيش از حمد بخواند و در بين آن يادش بيايد، بايد سوره را رها كند و بعد از حمد، سوره را از اول بخواند.

٩٩٠ - اگر حمد و سوره يا يكى از آنها را فراموش كند و بعد از رسيدن به ركوع بفهمد، نمازش صحيح است.

٩٩١ - اگر پيش از آنكه براى ركوع خم شود، بفهمد كه حمد و سوره را نخوانده، بايد بخواند.

و اگر بفهمد سوره را نخوانده، بايد فقط سوره را بخواند، ولى اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده بايد اول حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند، و نيز اگر خم شود و پيش از آنكه به ركوع برسد، بفهمد حمد و سوره يا سوره تنها يا حمد تنها را نخوانده بايد بايستد و به همين دستور عمل نمايد.

٩٩٢ - اگر در نماز فريضه يكى از چهار سوره اى را كه آيه سجده دارد و در مساله (٣٦١) گفته شد عمدا بخواند واجب است كه پس از خواندن آيه سجده، سجده نمايد، ولى اگر سجده را به جا آورد نمازش بنابر اختياط باطل مى شود و لازم است كه آن را دوباره بخواند، و اگر سجده را بجا نياورد مى تواند نماز را ادامه دهد اگر چه در ترك سجده گناه كرده است.

٩٩٣ - اگر اشتباها مشغول خواندن سوره اى شود كه سجده واجب دارد، چنانچه پيش از رسيدن به آيه سجده بفهمد، بايد آن سوره را رها كند و سوره ديگر بخواند، و اگر بعد از خواندن آيه سجده بفهمد بايد آن طورى كه در مساله پيش گفته شد عمل كند.

٩٩٤ - اگر در نماز آيه سجده را گوش دهد نمازش صحيح است و بنابر احتياط به سجده اشاره نمايد و بعد از نماز سجده آن را بجا آورد.

٩٩٥ - در نماز مستحبى خواندن سوره لازم نيست، اگر چه آن نماز به واسطه نذر كردن واجب شده باشد، ولى در بعضى از نمازهاى مستحبى مثل نماز وحشت كه سوره مخصوصى دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار كرده باشد، بايد همان سوره را بخواند.

٩٩٦ - در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه مستحب است در ركعت اول بعد از حمد، سوره جمعه و در ركعت دوم بعد از حمد، سوره منافقون بخواند و اگر مشغول يكى از اينها شود، بنابر احتياط واجب نمى تواند آن را رها كند و سوره ديگر بخواند.

٩٩٧ - اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره (قل هو اللّه احد) يا سوره (قل يا ايها الكافرون) شود نمى تواند آن را رها كند و سوره ديگر بخواند ولى در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه اگر از روى فراموشى به جاى سوره جمعه و منافقون، يكى از آن دو سوره را بخواند مى تواند آن را رها كند و سوره جمعه و منافقون را بخواند و احتياط آن است كه بعد از رسيدن به نصف رها ننمايد.

٩٩٨ - اگر در نماز جمعه يا نماز ظهر روز جمعه عمدا سوره قل هو اللّه احد يا سوره قل يا ايها الكافرون بخواند، اگر چه به نصف نرسيده باشد، بنابر احتياط واجب نمى تواند رها كند و سوره جمعه و منافقون را بخواند.

٩٩٩ - اگر در نماز، غير سوره قل هو اللّه احد و قل يا ايها الكافرون سوره ديگرى بخواند، تا به نصف نرسيده مى تواند رها كند و سوره ديگر بخواند و پس از رسيدن به نصف بنابر احتياط مطلقا رها كردن آن و عدول به سوره ديگر جايز نيست.

١٠٠٠ - اگر مقدارى از سوره را فراموش كند يا از روى ناچارى مثلا به واسطه تنگى وقت يا جهت ديگر نشود آن را تمام نمايد مى تواند آن سوره را رها كند و سوره ديگر بخواند، اگر چه به نصف هم رسيده باشد يا سوره اى كه مى خوانده قل هو اللّه احد يا قل يا ايها الكافرون باشد.

١٠٠١ - بر مرد بنابر احتياط، واجب است حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند و بر مرد و زن بنابر احتياط، واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخواند.

١٠٠٢ - مرد بنابر احتياط بايد در نماز صبح و مغرب و عشا مواظب باشد كه تمام كلمات حمد و سوره حتى حرف آخر آنها را بلند بخواند.

١٠٠٣ - زن مى تواند حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند يا آهسته بخواند، ولى اگر نامحرم صدايش را بشنود و در صورتى كه اسماع به او حرام باشد بنابر احتياط آهسته بخواند.

١٠٠٤ - اگر در جايى كه بايد نماز را بلند بخواند عمدا آهسته بخواند يا در جايى كه بايد آهسته بخواند عمدا بلند بخواند بنابر احتياط، نمازش باطل است، ولى اگر از روى فراموشى يا ندانستن مساله باشد صحيح است و اگر در بين خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه كرده، لازم نيست مقدارى را كه خوانده دوباره بخواند.

١٠٠٥ - اگر كسى در خواندن حمد و سوره بيشتر از معمول صدايش را بلند كند، مثل آنكه آنها را با فرياد بخواند، نمازش باطل است.

١٠٠٦ - انسان بايد قرائت نماز را ياد بگيرد كه غلط نخواند، و كسى كه به هيچ قسم نمى تواند همه سوره حمد را ياد بگيرد بايد آن مقدار كه مى تواند ياد بگيرد و بخواند ولى اگر آن مقدار ناچيز باشد بايد بنابر احتياط واجب مقدارى از بقيه قرآن كه ميتواند ياد بگيرد به آن ضميمه كند، و اگر نمى تواند بايد تسبيح به آن ضميمه كند، و اما كسى كه نمى تواند به كلى سوره را ياد بگيرد لازم نيست چيزى عوض آن بخواند، و در هر صورت احتياط مستحب آن است كه نماز را به جماعت بجا آورد.

١٠٠٧ - كسى كه حمد را به خوبى نمى داند و مى تواند ياد بگيرد چنانچه وقت نماز وسعتى دارد بايد ياد بگيرد و اگر وقت تنگ شده است چنانچه نماز را به طورى كه در مساله پيش گفته شد بخواند نمازش صحيح است ولى در صورتى كه ممكن باشد بايد براى فرار از عقوبت نمازش را به جماعت بخواند.

١٠٠٨ - مزد گرفتن براى ياد دادن واجبات نماز بنابر احتياط حرام است ولى مزد گرفتن براى ياد دادن مستحبات آن جايز است.

١٠٠٩ - اگر يكى از كلمات حمد يا سوره را نداند يا عمدا آن را نگويد يا به جاى حرفى حرف ديگر بگويد، مثلا به جاى (ض) (ظ) بگويد يا جايى كه بايد بدون زير و زبر خوانده شود، زير و زبر بدهد يا تشديد را نگويد نماز او باطل است.

١٠١٠ - اگر انسان كلمه اى را كه ياد گرفته صحيح بداند و در نماز همان طور بخواند و بعد بفهمد غلط خوانده لازم نيست دوباره نماز را بخواند.

١٠١١ - اگر زير و زبر كلمه اى را نداند يا نداند مثلا كلمه اى به (ه) است يا به (ح) بايد ياد بگيرد و چنانچه دو جور يا بيشتر بخواند اگر به واسطه غلط خواندن نه قرآن و نه ذكر خدا حساب شود نمازش باطل است و در صورتى كه هر دو جور خواندن صحيح باشد مثل اهدنا الصراط المستقيم كه مى شود با سين و با صاد قرائت كرد تكرار آن به دو جور ضرر ندارد.

١٠١٢ - علماى تجويد گفته اند اگر در كلمه اى واو باشد و حرف قبل از واو در آن كلمه پيش داشته باشد و حرف بعد از واو در آن كلمه همزه باشد، مثل كلمه سوء بايد آن واو را مد بدهد يعنى آن را بكشد، و همچنين اگر در كلمه اى الف باشد و حرف قبل از الف در آن كلمه زبر داشته باشد و حرف بعد از الف در آن كلمه همزه باشد مثل جاء بايد الف آن را بكشد، و نيز اگر در كلمه اى ى باشد و حرف پيش از ى در آن كلمه زير داشته باشد و حرف بعد از ى در آن كلمه همزه باشد مثل جئ بايد ى را با مد بخواند و اگر بعد از اين حروف واو و الف و يا به جاى همزه حرفى باشد كه ساكن است يعنى زير و زبر و پيش ندارد باز هم بايد اين سه حرف را با مد بخواند، ولى ظاهرا صحت قرائت در اين چنين موارد توقف بر مد ندارد پس چنانچه به دستورى كه گفته شد رفتار نكند باز هم نماز صحيح است.

بلى در مثل (ولا الضالين) كه تحفظ بر تشديد و الف توقف بر مقدارى مد دارد بايد به همان مقدار الف را مد دهد.

١٠١٣ - احتياط مستحب آن است كه در نماز، وقف به حركت و وصل به سكون ننمايد، و معناى وقف به حركت آن است كه زير يا زبر يا پيش آخر كلمه اى را بگويد و بين آن كلمه و كلمه بعدش فاصله دهد، مثلا بگويد: الرحمن الرحيم و ميم الرحيم را زير بدهد و بعد قدرى فاصله دهد و بگويد مالك يوم الدين، و معناى وصل به سكون آن است كه زير يا زبر يا پيش كلمه اى را نگويد و آن كلمه بعد بچسپاند، مثل آن كه بگويد: الرحمن الرحيم و ميم الرحيم را زير ندهد و فورا مالك اليوم الدين را بگويد.

١٠١٤ - در ركعت سوم و چهارم نماز مى تواند فقط يك حمد بخواند يا يك مرتبه تسبيحات اربعه بگويد يعنى يك مرتبه بگويد: سبحان اللّه والحمد للّه ولا اله الا اللّه واللّه اكبر و بهتر آن است كه سه مرتبه بگويد و مى تواند در يك ركعت حمد و در ركعت ديگر تسبيحات بگويد، و بهتر است، در هر دو ركعت تسبيحات بخواند.

١٠١٥ - در تنگى وقت بايد تسبيحات اربعه را يك مرتبه بگويد، و اگر به مقدار آن هم وقت ندارد بعيد نيست كه لازم باشد يك مرتبه سبحان اللّه بگويد.

١٠١٦ - بر مرد و زن بنابر احتياط، واجب است كه در ركعت سوم و چهارم نماز، حمد يا تسبيحات را آهسته بخوانند.

١٠١٧ - اگر در ركعت سوم و چهارم حمد بخوانند، واجب نيست بسم اللّه آن را هم آهسته بگويد مگر آنكه ماموم باشد كه در اين صورت احتياط واجب آن است كه بسم اللّه را هم آهسته بگويد.

١٠١٨ - كسى كه نمى تواند تسبيحيات را ياد بگيرد يا درست بخواند بايد در ركعت سوم و چهارم حمد بخواند.

١٠١٩ - اگر در دو ركعت اول نماز به خيال اينكه دو ركعت آخر است تسبيحات بگويد، چنانچه پيش از ركوع بفهمد، بايد حمد و سوره را بخواند و اگر در ركوع يا بعد از ركوع بفهمد، نمازش صحيح است.

١٠٢٠ - اگر در دو ركعت آخر نماز به خيال اينكه در دو ركعت اول است حمد بخواند يا در دو ركعت اول نماز با اينكه گمان مى كرده در دو ركعت آخر است حمد بخواند، چه بيش از ركوع بفهمد چه بعد از آن نمازش صحيح است.

١٠٢١ - اگر در ركعت سوم يا چهارم مى خواست حمد بخواند تبسيحات به زبانش آمد، يا مى خواست تسبيحات بخواند حمد به زبانش آمد، چنانچه به كلى خالى از قصد بوده بايد آن را رها كند و دوباره حمد يا تسبيحات را بخواند.

ولى اگر خالى از قصد نبوده مثل اينكه عادتش خواندن چيزى بوده كه به زبانش آمده، مى تواند همان را تمام كند و نمازش صحيح است.

١٠٢٢ - كسى كه عادت دارد در ركعت سوم و چهارم تسبيحات بخواند، اگر از عادت خود غفلت نمايد و به قصد اداء وظيفه مشغول خواندن حمد شود كفايت مى كند و لازم نيست دوباره حمد يا تسبيحات را بخواند.

١٠٢٣ - در ركعت سوم و چهارم مستحب است بعد از تسبيحات استغفار كند، مثلا بگويد: استغفر اللّه ربى واتوب اليه يا بگويد: اللهم اغفر لي و اگر نمازگزار پيش از خم شدن براى ركوع اگر چه مشغول گفتن استغفار يا بعد از فراغ از آن باشد، شك كند كه حمد يا تسبيحات را خوانده يا نه، بايد حمد يا تسبيحات را بخواند.

١٠٢٤ - اگر در ركوع ركعت سوم يا چهارم يا در حال رفتن به ركوع شك كند كه حمد يا تسبيحات را خوانده يا نه، به شك خود اعتنا نكند.

١٠٢٥ - هرگاه شك كند كه آيه يا كلمه اى را درست گفته يا نه، مثلا شك كند كه قل هو اللّه احد را درست گفته يا نه، مى تواند به شك خود اعتنا نكند، ولى اگر احتياطا آن آيه يا كلمه را دوباره به طور صحيح بگويد اشكال ندارد، و اگر چند مرتبه هم شك كند، مى تواند چند بار بگويد اما اگر به وسواس برسد و باز هم بگويد، بنابر احتياط مستحب نمازش را دوباره بخواند.

١٠٢٦ - مستحب است كه در ركعت اول، پيش از خواندن حمد بگويد: اعوذ باللّه من الشيطان الرجيم و در ركعت اول و دوم نماز ظهر و عصر بسم اللّه را بلند بگويد و حمد و سوره را شمرده بخواند و در آخر هر آيه وقف كند، يعنى آن را به آيه بعد نچسباند، و در حال خواندن حمد و سوره به معناى آيه توجه داشته باشد، و اگر نماز را به جماعت مى خواند بعد از تمام شدن حمد امام، و اگر فرادى مى خواند، بعد از آنكه حمد خودش تمام شد، بگويد: الحمد للّه رب العالمين.

و بعد از خواندن سوره قل هو اللّه احد، يك يا دو، يا سه مرتبه كذلك اللّه ربى يا سه مرتبه كذلك اللّه ربنا بگويد، و بعد از خواندن سوره كمى صبر كند، بعد تكبير پيش از ركوع را بگويد يا قنوت را بخواند.

١٠٢٧ - مستحب است در تمام نمازها در ركعت اول، سوره انا انزلناه و در ركعت دوم، سوره قل هو اللّه احد بخواند.

١٠٢٨ - مكروه است انسان در تمام نمازهاى يك شبانه روز سوره قل هو اللّه احد را نخواند.

١٠٢٩ - خواندن سوره قل هو اللّه احد به يك نفس مكروه است.

١٠٣٠ - سوره اى را كه در ركعت اول خوانده مكروه است در ركعت دوم بخواند.

ولى اگر سوره قل هو اللّه احد را در هر دو ركعت بخواند مكروه نيست.

### (ركوع)

١٠٣١ - در هر ركعت بعد از قرائت بايد به اندازه اى خم شود كه بتواند سر انگشت هايش را به زانو بگذارد، و اين عمل را ركوع مى گويند.

١٠٣٢ - اگر به اندازه ركوع خم شود، ولى سر انگشتان را به زانو نگذارد اشكال ندارد.

١٠٣٣ - هرگاه ركوع را به طور غير معمول بجا آورد، مثلا به چپ يا راست خم شود، اگر چه دست هاى او به زانو برسد، صحيح نيست.

١٠٣٤ - خم شدن بايد به قصد ركوع باشد، پس اگر به قصد كار ديگر مثلا براى كشتن جانورى خم شود، نمى تواند آن را ركوع حساب كند، بلكه بايد بايستد و دوباره براى ركوع خم شود و به واسطه اين عمل، ركن زياد نشده و نماز باطل نمى شود.

١٠٣٥ - كسى كه دست يا زانوى او با دست يا زانوى ديگران فرق دارد، مثلا دستش خيلى بلند است كه اگر كمى خم شود به زانو مى رسد يا زانوى او پايين تر از مردم ديگر است كه بايد خيلى خم شود تا دستش به زانو برسد، بايد به اندازه معمول خم شود.

١٠٣٦ - كسى كه نشسته ركوع مى كند، بايد به قدرى خم شود كه صورتش مقابل زانوها برسد، و بهتر است به قدرى خم شود كه صورت نزديك جاى سجده برسد.

١٠٣٧ - بهتر آن است كه در حال اختيار در ركوع، سه مرتبه سبحان اللّه يا يك مرتبه سبحان ربى العظيم وبحمده بگويد و ظاهر اين است كه گفتن هر ذكرى كه به اين مقدار باشد كفايت مى كند ولى در تنگى وقت و در حال ناچارى گفتن يك سبحان اللّه كافى است.

١٠٣٨ - ذكر ركوع بايد دنبال هم و به عربى صحيح گفته شود.

و مستحب است آن را سه يا پنج يا هفت مرتبه بلكه بيشتر بگويند.

١٠٣٩ - در حال ركوع بايد بدن نمازگزار آرام باشد، او نبايد بدن خود را به اختيار به طورى حركت دهد كه از حال آرام بودن خارج شود حتى - بنابر احتياط - اگر مشغول به ذكر واجب هم نباشد.

١٠٤٠ - اگر موقعى كه ذكر واجب ركوع را مى گويد، بى اختيار به قدرى حركت كند كه از حال آرام بودن بدن خارج شود، بهتر اين است كه بعد از آرام گرفتن بدن، دوباره ذكر را بگويد، ولى اگر كمى حركت كند كه از حال آرام بودن بدن خارج نشود يا انگشتان را حركت دهد، ضررى ندارد.

١٠٤١ - اگر پيش از آنكه به مقدار ركوع خم شود و بدن آرام گيرد، عمدا ذكر ركوع را بگويد، نمازش باطل است.

١٠٤٢ - اگر پيش از تمام شدن ذكر واجب، عمدا سر از ركوع بردارد نمازش باطل است و اگر سهوا سر بردارد، چنانچه پيش از آنكه از حال ركوع خارج شود، يادش بيايد كه ذكر ركوع را تمام نكرده، بايد آرام بگيرد و ذكر را بگويد و اگر بعد از آنكه از حال ركوع خارج شد يادش بيايد نمازش صحيح است.

١٠٤٣ - اگر نتواند به مقدار ذكر در ركوع بماند، احتياط مستحب آن است كه بقيه آن را در حال برخاستن بگويد.

١٠٤٤ - اگر به واسطه مرض و مانند آن در ركوع آرام نگيرد، نمازش صحيح است، ولى بايد پيش از آنكه از حال ركوع خارج شود، ذكر واجب را به نحوى كه گذشت بگويد.

١٠٤٥ - هرگاه نتواند به اندازه ركوع خم شود بايد به چيزى تكيه دهد و ركوع كند و اگر موقعى هم كه تكيه داده نتواند به طور معمول ركوع كند، بايد به اندازه اى كه مى تواند خم شود چنانچه عرفا به آن ركوع گفته شود خم شود و اگر به اين مقدار نتواند خم شود، بايد براى ركوع با سر اشاره نمايد.

١٠٤٦ - كسى كه براى ركوع بايد با سر اشاره كند اگر نتواند با سر اشاره كند، بايد به نيت ركوع چشمها را بر هم بگذارد و ذكر آن را بگويد و به نيت برخاستن از ركوع، چشمها را باز كند، و اگر از اين هم عاجز است بنابر احتياط در قلب خود نيت ركوع كند و با دست خود براى ركوع اشاره كند و ذكر آن را بگويد.

١٠٤٧ - كسى كه نمى تواند ايستاده ركوع كند، ولى براى ركوع مى تواند در حالى كه نشسته است خم شود، بايد ايستاده نماز بخواند و براى ركوع با سر اشاره نمايد، و احتياط مستحب آن است كه نماز ديگرى هم بخواند و موقع ركوع آن بنشيند و براى ركوع خم شود.

١٠٤٨ - اگر بعد از رسيدن به حد ركوع سر بردارد و دو مرتبه به اندازه ركوع خم شود، نمازش باطل است.

١٠٤٩ - بعد از تمام شدن ذكر ركوع، بايد راست بايستد و بعد از آنكه بدن آرام گرفت به سجده رود و اگر عمدا پيش از ايستادن يا پيش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است.

١٠٥٠ - اگر ركوع را فراموش كند و پيش از آنكه به سجده برسد يادش بيايد بايد بايستد بعد به ركوع رود، و كفايت نمى كند به حالت خميدگى به ركوع برگردد.

١٠٥١ - اگر بعد از آنكه پيشانى به زمين رسيد، يادش بيايد كه ركوع نكرده، لازم است برگردد و ركوع را بعد از ايستادن بجا آورد، و در صورتى كه در سجده دوم يادش بيايد نمازش بنابر احتياط لازم باطل است.

١٠٥٢ - مستحب است پيش از رفتن به ركوع در حالى كه راست ايستاده تكبير بگويد، و در ركوع زانوها را به عقب دهد و پشت را صاف نگهدارد و گردن را بكشد و مساوى پشت نگهدارد و بين دو قدم را نگاه كند، و پيش از ذكر يا بعد از آن صلوات بفرستد، و بعد از آنكه از ركوع برخاست و راست ايستاد، در حال آرامى بدن بگويد: سمع اللّه لمن حمده.

١٠٥٣ - مستحب است در ركوع زنها دست را از زانو بالاتر بگذارند و زانوها را به عقب ندهند.

### (سجود)

١٠٥٤ - نمازگزار بايد در هر ركعت از نمازهاى واجب و مستحب بعد از ركوع دو سجده كند، و سجده آن است كه به هيات مخصوص پيشانى را به قصد خضوع به زمين بگذارد.

و در حال سجده در نماز واجب است كه كف دو دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها را بر زمين بگذارد.

١٠٥٥ - دو سجده روى هم يك ركن است، و اگر كسى در نماز واجب - هر چند از روى فراموشى - در يك ركعت هر دو را ترك كند نمازش باطل است، و همچنين است بنابر احتياط لازم اگر دو سجده در يك ركعت از روى فراموشى اضافه كند.

١٠٥٦ - اگر عمدا يك سجده كم يا زياد كند، نمازش باطل مى شود و اگر سهوا يك سجده كم يا زياد كند حكم آن بعدا گفته خواهد شد.

١٠٥٧ - كسى كه مى تواند پيشانى را به زمين بگذارد اگر آن را عمدا يا سهوا به زمين نگذارد، سجده نكرده است، اگر چه جاهاى ديگر به زمين برسد، ولى اگر پيشانى را به زمين بگذارد و سهوا جاهاى ديگر را به زمين نرساند يا سهوا ذكر نگويد سجده صحيح است.

١٠٥٨ - بهتر آن است كه در حال اختيار در سجده سه مرتبه سبحان اللّه يا يك مرتبه سبحان ربى الاعلى وبحمده بگويد، و بايد اين كلمات دنبال هم و به عربى صحيح گفته شود، و ظاهر اين است كه گفتن هر ذكرى كفايت مى كند ولى بنابر احتياط لازم بايد به اين مقدار باشد و مستحب است سبحان ربى الاعلى و بحمده را سه يا پنج يا هفت مرتبه يا بيشتر بگويد.

١٠٥٩ - در حال سجود بايد بدن نمازگزار آرام باشد او نبايد بدن خود را به اختيار طورى حركت دهد كه از حال آرام بودن خارج شود حتى - بنابر احتياط - اگر مشغول به ذكر واجب هم نباشد.

١٠٦٠ - اگر پيش از آنكه پيشانى به زمين برسد و بدن آرام بگيرد عمدا ذكر سجده را بگويد يا پيش از تمام شدن ذكر عمدا سر از سجده بردارد نماز باطل است. ١٠٦١ - اگر پيش از آنكه پيشانى به زمين برسد سهوا ذكر سجده را بگويد، و پيش از آنكه سر از سجده بردارد، بفهمد اشتباه كرده است، بايد آرام بگيرد و دوباره ذكر را بگويد.

١٠٦٢ - اگر بعد از آنكه سر از سجده برداشت، بفهمد پيش از آنكه ذكر سجده تمام شود سر برداشته، نمازش صحيح است.

١٠٦٣ - اگر موقعى كه ذكر سجده را مى گويد، يكى از هفت عضو را عمدا از زمين بردارد، نماز باطل مى شود، ولى موقعى كه مشغول گفتن ذكر نيست اگر غير پيشانى جاهاى ديگر را از زمين بردارد و دوباره بگذارد اشكال ندارد مگر آنكه با آرام بودن بدنش منافات داشته باشد كه در اين صورت نمازش بنابر احتياط باطل مى شود.

١٠٦٤ - اگر پيش از تمام شدن ذكر سجده، سهوا پيشانى را از زمين بردارد نمى تواند دوباره به زمين بگذارد، و بايد آن را يك سجده حساب كند.

ولى اگر جاهاى ديگر را سهوا از زمين بردارد، بايد دو مرتبه به زمين بگذارد و ذكر را بگويد.

١٠٦٥ - بعد از تمام شدن ذكر سجده اول، بايد بنشيند تا بدن آرام گيرد و دوباره به سجده رود.

١٠٦٦ - جاى پيشانى نمازگزار بايد از جاى زانوها و سر انگشتان پاى او بلندتر يا پست تر از چهار انگشت بسته نباشد بلكه احتياط واجب آن است كه جاى پيشانى او از جاى ايستادنش پست تر يا بلندتر از چهار انگشت بسته نيز نباشد.

١٠٦٧ - در زمين سراشيب - هر چند كه سراشيبى آن درست معلوم نباشد - اگر جاى پيشانى نمازگزار از جاى زانوها و انگشتهاى پاى او بيش از چهار انگشت بسته بلندتر يا پست تر باشد نماز او محل اشكال است.

١٠٦٨ - اگر پيشانى را اشتباها بر چيزى بگذارد كه از جاى زانوها و انگشتهاى پاى او بلندتر از چهار انگشت بسته است، چنانچه بلندى آن به قدرى است كه نمى گويند در حال سجده است، بايد سر را بردارد و به چيزى كه بلندى آن بيش از چهار انگشت بسته نيست بگذارد، و اگر بلندى آن به قدرى است كه مى گويند در حال سجده است، چنانچه پس از انجام ذكر واجب ملتفت شود مى تواند سر از سجده بردارد و نماز را تمام كند و اگر قبل از انجام ذكر واجب ملتفت شد، بايد پيشانى را از روى آن به روى چيزى كه بلندى آن به اندازه چهار انگشت بسته يا كمتر است بكشد و ذكر واجب را بجا آورد و اگر كشيدن پيشانى ممكن نباشد، مى تواند ذكر واجب را در همان حال بجا آورد و نماز را تمام كند، و لازم نيست نماز را دوباره بخواند.

١٠٦٩ - بايد بين پيشانى و آنچه بر آن سجده صحيح است چيز ديگرى فاصله نباشد پس اگر مهر به قدرى چرك باشد كه پيشانى به خود مهر نرسد، سجده باطل است ولى اگر مثلا رنگ مهر تغيير كرده باشد اشكال ندارد.

١٠٧٠ - در سجده بايد دو كف دست را به زمين بگذارند، ولى در حال ناچارى پشت دست هم مانعى ندارد و اگر پشت دست هم ممكن نباشد بنابر احتياط بايد مچ دست را به زمين بگذارد و چنانچه آن را هم نتواند، تا آرنج هر جا را كه مى تواند به زمين بگذارد، و اگر آن هم ممكن نيست گذاشتن بازو كافى است.

١٠٧١ - در سجده بايد دو انگشت بزرگ پاها را به زمين بگذارد ولى لازم نيست كه سر دو انگشت را به زمين بگذارد، بلكه گذاشتن ظاهر يا باطن آنها نيز كفايت مى كند و اگر انگشتهاى ديگر پا يا روى پا را به زمين بگذارد، يا به واسطه بلند بودن ناخن، شست به زمين نرسد نماز باطل است، و كسى كه از روى تقصير و ندانستن مساله نمازهاى خود را اين طور خوانده، بايد دوباره بخواند.

١٠٧٢ - كسى كه مقدارى از شست پايش بريده، بايد بقيه آن را به زمين بگذارد، و اگر چيزى از آن نمانده يا اگر مانده خيلى كوتاه است، بنابر احتياط بايد بقيه انگشتان را بگذارد، و اگر هيچ انگشت ندارد، هر مقدارى كه از پا باقى مانده به زمين بگذارد.

١٠٧٣ - اگر به طور غير معمول سجده كند، مثلا سينه و شكم را به زمين بچسباند، يا پاها را مقدارى دراز كند چنانچه بگويند سجده كرده نمازش صحيح است، ولى اگر بگويند دراز كشيده و سجده صدق ننمايد نماز او باطل است.

١٠٧٤ - مهر يا چيز ديگر كه بر آن سجده مى كند، بايد پاك باشد ولى اگر مثلا مهر را روى فرش نجس بگذارد يا يك طرف مهر نجس باشد و پيشانى را به طرف پاك آن بگذارد اشكال ندارد.

١٠٧٥ - اگر در پيشانى دمل يا زخم و مانند آن باشد كه نتواند آن را بر زمين بگذارد چنانچه آن دمل مثلا همه پيشانى را فرا نگرفته باشد بايد با جاى سالم پيشانى سجده كند و اگر سجده كردن با جاى سالم توقف بر آن داشته باشد كه زمين را گود كند و دمل را در گودال و جاى سالم را به مقدارى كه براى سجده كافى باشد بر زمين بگذارد بايد اين كار را انجام دهد.

١٠٧٦ - اگر دمل يا زخم تمام پيشانى را فرا گرفته باشد بايد به بعضى از اجزاء صورت خود سجده كند و احتياط لازم آن است كه اگر مى تواند به چانه سجده كند و اگر نمى تواند به يكى از دو طرف پيشانى سجده كند و اگر سجده كردن به صورت به هيچ وجه ممكن نبود بايد براى سجده اشاره كند.

١٠٧٧ - كسى كه مى تواند بنشيند ولى نمى تواند پيشانى را به زمين برساند، بايد به قدرى كه مى تواند خم شود و مهر يا چيز ديگرى را كه سجده بر آن صحيح است، روى چيز بلند گذاشته و طورى پيشانى را بر آن بگذارد كه بگويند سجده كرده است، ولى بايد كف دستها و زانوها و انگشتان پا را به طور معمول به زمين بگذارد.

١٠٧٨ - اگر چيز بلندى نباشد كه مهر يا چيز ديگرى كه سجده بر آن صحيح است بگذارد و كسى هم نباشد كه مثلا مهر را بلند كند و بگيرد تا آن شخص بر آن سجده كند احتياط آن است كه مهر يا چيز ديگر را با دست بلند كرده و بر آن سجده نمايد.

١٠٧٩ - كسى كه هيچ نمى تواند سجده نمايد بايد براى سجده با سر اشاره كند، و اگر نتواند بايد با چشمها اشاره نمايد و اگر با چشمها هم نمى تواند اشاره كند بنابر احتياط لازم بايد با دست و مانند آن براى سجده اشاره كند و در قلب نيز نيت سجده نمايد و ذكر واجب را بگويد.

١٠٨٠ - اگر پيشانى بى اختيار از جاى سجده بلند شود، چنانچه ممكن باشد بايد نگذارد دوباره به جاى سجده برسد و اين يك سجده حساب مى شود، چه ذكر سجده را گفته باشد يا نه.

و اگر نتواند سر را نگهدارد و بى اختيار دوباره به جاى سجده برسد، همان يك سجده حساب مى شود ولى اگر ذكر نگفته باشد احتياط مستحب آن است كه آن را به قصد قربت مطلقه بگويد.

١٠٨١ - جايى كه انسان بايد تقيه كند مى تواند بر فرش و مانند آن سجده نمايد، و لازم نيست براى نماز به جاى ديگر برود يا نماز را تاخير بيندازد تا در همان جا بعد از رفع سبب تقيه بجا آورد.

ولى اگر بتواند بر حصير يا چيزى كه سجده بر آن صحيح مى باشد، طورى سجده كند كه مخالفت تقيه نكرده باشد نبايد بر فرش و مانند آن سجده نمايد. ١٠٨٢ - اگر روى تشك پر و مانند آن سجده كند، در صورتى كه بدن روى آن آرام نگيرد باطل است.

١٠٨٣ - اگر انسان ناچار شود كه در زمين گل نماز بخواند، چنانچه آلوده شدن بدن و لباس براى مشقت ندارد، بايد سجده و تشهد را به طور معمول بجا آورد و اگر مشقت دارد، در حالى كه ايستاده، براى سجده با سر اشاره كند و تشهد را ايستاده بخواند و نمازش صحيح است.

١٠٨٤ - در ركعت اول و ركعت سومى كه تشهد ندارد، مثل ركعت سوم نماز ظهر و عصر و عشا احتياط واجب اين است كه بعد از سجده دوم قدرى بى حركت بنشيند و بعد برخيزد.

### (چيزهايى كه سجده بر آنها صحيح است)

١٠٨٥ - بايد بر زمين و چيزهاى غير خوراكى و پوشاكى كه از زمين مى رويد مانند چوب و برگ درخت سجده كرد و سجده بر چيزهاى خوراكى و پوشاكى مانند گندم و جو و پنبه و آنچه كه از اجزاء زمين شمرده نشود مانند طلا و نقره و امثال اينها صحيح نيست، ولى قير و زفت در موقع ناچارى بر چيزهاى ديگرى كه سجود بر آنها صحيح نيست مقدم مى باشند.

١٠٨٦ - سجده كردن بر برگ مو در زمانى كه لطيف است و خوردن آن معمول مى باشد جايز نيست و در غير اين صورت سجده كردن بر آن ظاهرا اشكال ندارد.

١٠٨٧ - سجده بر چيزهايى كه از زمين مى رويد و خوراك حيوان است مثل علف و كاه صحيح است.

١٠٨٨ - سجده بر گل هايى كه خوراكى نيستند، صحيح است، بلكه سجده بر دواهاى خوراكى كه از زمين مى رويد و آن را دم كرده يا مى جوشانند و آبش را مى نوشند مانند گل بنفشه و گل گاو زبان نيز صحيح است.

١٠٨٩ - سجده بر گياهى كه خوردن آن در بعضى از شهرها معمول است و در شهرهاى ديگر معمول نيست هر چند در آنجاها هم خوردنى محسوب مى شود، و نيز سجده بر ميوه نارس صحيح نيست.

١٠٩٠ - سجده بر سنگ آهك و سنگ گچ صحيح است و احتياط مستحب آن است كه در حال اختيار به گچ و آهك پخته و آجر و كوزه گلى و مانند آن سجده نكنند.

١٠٩١ - اگر كاغذ را از چيزى كه سجده بر آن صحيح است - مانند چوب و كاه - ساخته باشند، مى شود بر آن سجده كرد و همچنين اگر از پنبه يا كتان ساخته شده باشد ولى اگر از حرير يا ابريشم و مانند اينها ساخته باشند سجده بر آن صحيح نيست.

١٠٩٢ - براى سجده بهتر از هر چيز تربت حضرت سيد الشهداء عليه‌السلام مى باشد، بعد از آن خاك، بعد از خاك سنگ و بعد از سنگ گياه است.

١٠٩٣ - اگر چيزى كه سجده بر آن صحيح است ندارد، يا اگر دارد به واسطه سرما يا گرماى زياد و مانند اينها نمى تواند بر آن سجده كند، سجده بر قير و زفت مقدم بر سجده بر غير آنها است ولى اگر سجده بر آنها ممكن نباشد بايد بر لباسش يا بر پشت دست يا چيز ديگر كه در حال اختيار سجده بر او جايز نيست سجده نمايد، ولى احتياط مستحب آن است كه تا سجده بر لباسش ممكن است، بر چيز ديگر سجده نكند.

١٠٩٤ - سجده بر گل و خاك سستى كه پيشانى روى آن آرام نمى گيرد باطل است.

١٠٩٥ - اگر در سجده اول، مهر به پيشانى بچسبد بايد براى سجده دوم مهر را بر دارد.

١٠٩٦ - اگر در بين نماز چيزى كه بر آن سجده مى كند گم شود و چيزى كه سجده بر آن صحيح است نداشته باشد، مى تواند به ترتيبى كه در مساله (١٠٩٣) گفته شد عمل نمايد خواه وقت تنگ باشد يا آنكه وسعت داشته باشد كه نماز را بشكند و آن را دوباره بخواند.

١٠٩٧ - هرگاه در حال سجده بفهمد پيشانى را بر چيزى گذاشته كه سجده بر آن باطل است، چنانچه پس از بجا آوردن ذكر واجب ملتفت شود مى تواند سر از سجده بردارد و نمازش را ادامه دهد و اگر قبل از بجا آوردن ذكر واجب ملتفت شود بايد پيشانى خود را به چيزى كه سجده بر آن صحيح است بكشد و ذكر واجب را انجام دهد ولى اگر كشيدن پيشانى ممكن نباشد مى تواند ذكر واجب را در همان حال بجا آورد و نمازش در هر دو صورت صحيح است.

١٠٩٨ - اگر بعد از سجده بفهمد پيشانى را روى چيزى گذاشته كه سجده بر آن باطل است اشكال ندارد.

١٠٩٩ - سجده كردن بر غير خداوند متعال حرام مى باشد، و بعضى از مردم عوام كه مقابل قبر امامان عليهم‌السلام پيشانى را به زمين مى گذارند اگر براى شكر خداوند متعال باشد، اشكال ندارد و گرنه حرام است.

### (مستحبات و مكروهات سجده)

١١٠٠ - در سجده چند چيز مستحب است: ١ - كسى كه ايستاده نماز مى خواند بعد از آنكه سر از ركوع برداشت و كاملا ايستاد، و كسى كه نشسته نماز مى خواند بعد از آنكه كاملا نشست، براى رفتن به سجده تكبير بگويد.

٢ - موقعى كه مى خواهد به سجده برود، مرد اول دست ها را، و زن اول زانوها را به زمين بگذارد.

٣ - بينى را به مهر يا چيزى كه سجده بر آن صحيح است بگذارد.

٤ - در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذارد به طورى كه سر آنها رو به قبله باشد.

٥ - در سجده دعا كند و از خدا حاجت بخواهد و اين دعا را بخواند: «يا خَيْرَ الْمَسْئُولينَ وَ يا خَيْرَ الْمُعْطينَ اُرْزُقْنى وَارْزُقْ عِيالى مِنْ فَضْلِكَ فَاِنَّكَ ذُوالْفَضْلِ الْعَظيمِ»؛ يعنى اى بهترين كسى كه از او سؤال مى كنند و اى بهترين عطا كنندگان از فضل خودت روزى بده به من و عيال من، پس به درستى كه تو داراى فضل بزرگى.

٦ - بعد از سجده بر ران چپ بنشيند و روى پاى راست را بر كف پاى چپ بگذارد.

٧ - بعد از هر سجده وقتى نشست و بدنش آرام گرفت تكبير بگويد.

٨ - بعد از سجده اول بدنش كه آرام گرفت: استغفر اللّه ربي واتوب اليه بگويد.

٩ - سجده را طول بدهد و در موقع نشستن، دست ها را روى ران ها بگذارد.

١٠ - براى رفتن به سجده دوم، در حال آرامى بدن (اللّه اكبر) بگويد.

١١ - در سجده ها صلوات بفرستد.

١٢ - در موقع بلند شدن، دست ها را بعد از زانوها از زمين بردارد.

١٣ - مردها آرنج ها و شكم را به زمين نچسبانند و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند و زن ها آرنج ها و شكم را بر زمين بگذارند و اعضاء بدن را به يكديگر بچسبانند و مستحبات ديگر سجده در كتاب هاى مفصل گفته شده است.

١١٠١ - قرآن خواندن در سجده مكروه است.

و نيز مكروه است براى برطرف كردن گرد و غبار، جاى سجده را فوت كند، و اگر در اثر فوت كردن، دو حرف از دهان عمدا بيرون آيد، نماز بنابر احتياط باطل است و غير از اينها مكروهات ديگرى هم در كتابهاى مفصل گفته شده است.

### (سجده هاى واجب قرآن)

١١٠٢ - در هر يك از چهار سوره والنجم، واقرا، والم تنزيل، و حم سجده يك آيه سجده است، كه اگر انسان بخواند يا گوش دهد، بعد از تمام شدن آن آيه، بايد فورا سجده كند و اگر فراموش كرد، هر وقت يادش آمد بايد سجده نمايد و ظاهر اين است كه در شنيدن بدون اختيار سجده واجب نيست اگر چه بهتر سجده نمودن است.

١١٠٣ - اگر انسان موقعى كه آيه سجده را گوش دهد خودش نيز بخواند، بايد دو سجده نمايد.

١١٠٤ - در غير نماز اگر در حال سجده آيه سجده را بخواند يا گوش كند، بايد سر از سجده بردارد و دوباره سجده كند.

١١٠٥ - اگر انسان از شخص خواب يا ديوانه يا از بچه اى كه قرآن را تشخيص نمى دهد آيه سجده را بشنود يا گوش دهد سجده واجب است، ولى اگر از گرامافون يا ضبط صوت بشنود سجده واجب نيست، و همچنين است راديو اگر به طور نوار ضبط صوت باشد، ولى اگر شخصى در ايستگاه راديو آيه سجده را بخواند و انسان به وسيله راديو گوش دهد سجده واجب است.

١١٠٦ - در سجده واجب قرآن بنابر احتياط واجب بايد جاى انسان غصبى نباشد، و بنابر احتياط مستحب جاى پيشانى او از جاى زانوها و سر انگشتانش بيش از چهار انگشت بسته بلندتر يا پست تر نباشد، ولى لازم نيست با وضو يا غسل و رو به قبله باشد و عورت خود را بپوشاند و بدن و جاى پيشانى او پاك باشد، و نيز چيزهايى كه در لباس نمازگزار شرط مى باشد، در لباس او شرط نيست.

١١٠٧ - احتياط واجب آن است كه در سجده واجب قرآن، پيشانى را بر مهر يا چيز ديگرى كه سجده بر آن صحيح است گذاشته و بنابر احتياط مستحب جاهاى ديگر بدن را به دستورى كه در سجده نماز گفته شد بر زمين بگذارد.

١١٠٨ - هرگاه در سجده واجب قرآن پيشانى را به قصد سجده بر زمين بگذارد، اگر چه ذكر نگويد كافى است و گفتن ذكر مستحب است و بهتر اين است بگويد: لا اله الا اللّه حقا حقا، لا اله الا اللّه ايمانا وتصديقا، لا اله الا اللّه عبودية ورقا، سجدت لك يا رب تعبدا ورقا، لا مستنكفا ولا مستكبرا، بل انا عبد ذليل ضعيف خائف مستجير.

### (تشهد)

١١٠٩ - در ركعت دوم تمام نمازهاى واجب و مستحب و ركعت سوم نماز مغرب و ركعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا، بايد انسان بعد از سجده دوم بنشيند و در حال آرام بودن بدن، تشهد بخواند يعنى بگويد: اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شريك له، واشهد ان محمدا عبده ورسوله، اللهم صل على محمد وآل محمد و اگر بگويد: اشهد ان لا اله الا اللّه واشهد ان محمدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عبده ورسوله بنابر اقوى نيز كفايت مى كند و در نماز وتر هم تشهد لازم است.

١١١٠ - كلمات تشهد بايد به عربى صحيح و به طورى كه معمول است پشت سر هم گفته شود.

١١١١ - اگر تشهد را فراموش كند و بايستد و پيش از ركوع يادش بيايد كه تشهد را نخوانده، بايد بنشيند و تشهد را بخواند و دوباره بايستد، و آنچه بايد در آن ركعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام كند، و بنابر احتياط مستحب بعد از نماز براى ايستادن بى جا، دو سجده سهو بجا آورد و اگر در ركوع يا بعد از آن يادش بيايد، بايد نماز را تمام كند و بعد از سلام نماز بنابر احتياط مستحب تشهد را قضا كند، و بايد براى تشهد فراموش شده دو سجده سهو بجا آورد.

١١١٢ - مستحب است در حال تشهد بر ران چپ بنشيند و روى پاى راست را به كف پاى چپ بگذارد و پيش از تشهد بگويد: الحمد للّه يا بگويد: بسم اللّه وباللّه والحمد للّه وخير الاسماء للّه و نيز مستحب است دست ها را بر رانها بگذارد و انگشت ها را به يكديگر بچسباند، به دامان خود نگاه كند و بعد از صلوات در تشهد بگويد: و تقبل شفاعته وارفع درجته.

١١١٣ - مستحب است زنها در وقت خواندن تشهد، رانها را به هم بچسباند.

### (سلام نماز)

١١١٤ - بعد از تشهد ركعت آخر نماز، مستحب است در حالى كه نشسته و بدن آرام است بگويد: السلام عليك ايها النبي ورحمة اللّه وبركاته و بعد از آن بايد بگويد: السلام عليكم - و احتياط مستحب آن است كه جمله ورحمة اللّه وبركاته را به آن اضافه كند - و يا آنكه بگويد: السلام علينا وعلى عباد اللّه الصالحين ولى اگر اين سلام را بگويد احتياط واجب آن است كه بعد از آن السلام عليكم را هم بگويد.

١١١٥ - اگر سلام نماز را فراموش كند موقعى يادش بيايد كه صورت نماز به هم نخورده و كارى هم كه عمدى و سهوى آن نماز را باطل مى كند، مثل پشت به قبله كردن انجام نداده، بايد سلام را بگويد و نمازش صحيح است.

١١١٦ - اگر سلام نماز را فراموش كند و موقعى يادش بيايد كه صورت نماز به هم خورده است، يا آنكه كارى كه عمدى و سهوى آن نماز را باطل مى كند، مثل پشت به قبله كردن انجام داده باشد، نمازش صحيح است.

### (ترتيب)

١١١٧ - اگر عمدا ترتيب نماز را به هم بزند، مثلا سوره را پيش از حمد بخواند يا سجود را پيش از ركوع بجا آورد، نماز باطل مى شود.

١١١٨ - اگر ركنى از نماز را فراموش كند و ركن بعد از آن را بجا آورد، مثلا پيش از آنكه ركوع كند دو سجده نمايد، نماز بنابر احتياط باطل است.

١١١٩ - اگر ركنى را فراموش كند و چيزى را كه بعد از آن است و ركن نيست بجا آورد، مثلا پيش از آنكه دو سجده كند تشهد بخواند، بايد ركن را بجا آورد، و آنچه اشتباها پيش از آن خوانده دوباره بخواند.

١١٢٠ - اگر چيزى را كه ركن نيست فراموش كند و ركن بعد از آن را بجا آورد، مثلا حمد را فراموش كند و مشغول ركوع شود، نمازش صحيح است.

١١٢١ - اگر چيزى را كه ركن نيست فراموش كند و چيزى را كه بعد از آن است و آن هم ركن نيست بجا آورد، مثلا حمد را فراموش كند و سوره را بخواند، بايد آنچه را فراموش كرده بجا آورد و بعد از آن چيزى را كه اشتباها جلوتر خوانده دوباره بخواند.

١١٢٢ - اگر سجده اول را به خيال اينكه سجده دوم است يا سجده دوم را به خيال اينكه سجده اول است بجا آورد، نماز صحيح است و سجده اول او سجده اول و سجده دوم او سجده دوم حساب مى شود.

### (موالات)

١١٢٣ - انسان بايد نماز را با موالات بخواند، يعنى كارهاى نماز مانند ركوع و سجود و تشهد را پى در پى و پشت سر هم بجا آورد و چيزهايى را كه در نماز مى خواند به طورى كه معمول است پشت سر هم بخواند و اگر به قدرى بين آنها فاصله بيندازد كه نگويند نماز مى خواند، نمازش باطل است.

١١٢٤ - اگر در نماز سهوا بين حرف ها يا كلمات فاصله بيندازد و فاصله به قدرى نباشد كه صورت نماز از بين برود، چنانچه مشغول ركن بعد نشده باشد بايد آن حرفها يا كلمات را به طور معمول بخواند و در صورتى كه چيزى بعد از آن خوانده شده لازم است تكرار نمايد و اگر مشغول ركن بعد شده باشد، نمازش صحيح است.

١١٢٥ - طول دادن ركوع و سجود و خواندن سوره هاى بزرگ موالات را به هم نمى زند.

### (قنوت)

١١٢٦ - در تمام نمازهاى واجب و مستحب، پيش از ركوع ركعت دوم مستحب است قنوت بخواند، ولى در نماز شفع بايد آن را رجاء آورد، و در نماز وتر با آنكه يك ركعت مى باشد، خواندن قنوت پيش از ركوع مستحب است، و نماز جمعه در هر ركعت يك قنوت دارد، و نماز آيات پنج قنوت، و نماز عيد فطر و قربان در ركعت اول پنج قنوت و در ركعت دوم چهار قنوت دارد.

١١٢٧ - مستحب است در قنوت دست ها را مقابل صورت و كف آنها را رو به آسمان و پهلوى هم نگهدارد و غير شست، انگشت هاى ديگر را به هم بچسباند و به كف دست ها نگاه كند.

١١٢٨ - در قنوت هر ذكرى بگويد، اگر چه يك سبحان اللّه باشد، كافى است.

و بهتر است بگويد: «لا اله الا اللّه الحليم الكريم، لا اله الا اللّه العلي العظيم سبحان اللّه رب السموات السبع، و رب الارضين السبع، و ما فيهن و ما بينهن و رب العرش العظيم، والحمد للّه رب العالمين.»

١١٢٩ - مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند، ولى براى كسى كه نماز را به جماعت مى خواند، اگر امام جماعت صداى او را بشنود بلند خواندن قنوت مستحب نيست.

١١٣٠ - اگر عمدا قنوت نخواند قضا ندارد و اگر فراموش كند و پيش از آنكه به اندازه ركوع خم شود يادش بيايد، مستحب است بايستد و بخواند و اگر در ركوع يادش بيايد، مستحب است بعد از ركوع قضا كند، و اگر در سجده يادش بيايد، مستحب است بعد از ركوع قضا كند و اگر در سجده يادش بيايد، مستحب است بعد از سلام آن را قضا نمايد.

## (ترجمه نماز)

### (ترجمه سوره حمد)

١/١١٣٠ - (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ): (بسم اللّه) يعنى ابتدا مى كنم بنام خدا، ذاتى كه جامع جميع كمالات و از هر گونه نقص منزه است.

(الرحمن) رحمتش واسع و بى نهايت است.

(الرحيم) رحمتش ذاتى و ازلى و ابدى است.

(الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) يعنى ثنا مخصوص خداوندى است كه پرورش دهنده همه موجودات است.

(الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ) معناى آن گذشت.

(مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) يعنى ذات توانايى كه حكمرانى روز جزا با او است.

(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) يعنى فقط ترا عبادت مى كنيم و فقط از تو كمك مى خواهيم.

(اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ) يعنى هدايت كن ما را به راه راست كه آن دين اسلام است.

(صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ) يعنى به راه كسانى كه به آنان نعمت داده اى كه آنان پيغمبران و جانشينان پيغمبران هستند.

(غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ) يعنى نه به راه كسانى كه غضب كرده اى بر ايشان و نه آن كسانى كه گمراهند.

### (ترجمه سوره قل هو اللّه احد)

٢/١١٣٠ - (بسم اللّه الرحمن الرحيم) معناى آن گذشت.

(قل هو اللّه احد) يعنى بگو اى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه خداوند، خدايى است يگانه.

(اللّه الصمد) يعنى خدايى كه از تمام موجودات بى نياز است.

(لم يلد ولم يولد) يعنى فرزند ندارد و فرزند كسى نيست.

(ولم يكن له كفوا احد) يعنى هيچ كس از مخلوقات مثل او نيست.

### (ترجمه ذكر ركوع و سجود و ذكرهايى كه بعد از آنها مستحب است -٣/١١٣٠-٣/١١٣٠)

٣/١١٣٠ - سبحان ربي العظيم و بحمده يعنى پروردگار بزرگ من از هر عيب و نقصى پاك و منزه است، و من مشغول ستايش او هستم.

سبحان ربي الاعلى و بحمده يعنى پروردگار من كه از همه كس بالاتر مى باشد و از هر عيب و نقصى پاك و منزه است و من مشغول ستايش او هستم.

سمع اللّه لمن حمده يعنى خدا بشنود و بپذيرد ثناى كسى كه او را ستايش مى كند.

استغفر اللّه ربي و اتوب اليه يعنى طلب آمرزش مى كنم از خداوندى كه پرورش دهنده من است و من به طرف او بازگشت مى نمايم.

بحول اللّه وقوته اقوم واقعد يعنى به يارى خداى متعال و قوه او برمى خيزيم و مى نشينم.

### (ترجمه قنوت)

٤/١١٣٠ - لا اله الا اللّه الحليم الكريم يعنى نيست خدايى سزاوار پرستش مگر خداى يكتاى بى همتايى كه صاحب حلم و كرم است.

لا اله الا اللّه العلي العظيم يعنى نيست خدايى سزاوار پرستش، مگر خداى يكتاى بى همتايى كه بلند مرتبه و بزرگ است.

سبحان اللّه رب السموات السبع ورب الارضين السبع يعنى پاك و منزه است خداوندى كه پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمين است.

وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم يعنى پروردگار هر چيزى است كه در آسمان ها و زمين ها و ما بين آنها است، و پروردگار عرش بزرگ است.

والحمد للّه رب العالمين يعنى حمد و ثنا مخصوص خداوندى است كه پرورش دهنده تمام موجودات است.

### (ترجمه تسبيحات اربعه)

٥/١١٣٠ - سبحان اللّه و الحمد للّه ولا اله الا اللّه واللّه اكبر يعنى خداوند متعال پاك و منزه است، و ثنا مخصوص او است، نيست خدايى سزاوار پرستش مگر خداى بى همتا، و بزرگتر است از اينكه وصف شود.

### (ترجمه تشهد و سلام كامل)

٦/١١٣٠ - الحمد للّه، اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شريك له يعنى ستايش مخصوص پروردگار است، و شهادت مى دهم كه خدايى سزاوار پرستش نيست مگر خدايى كه يگانه است و شريك ندارد.

واشهد ان محمدا عبده ورسوله يعنى شهادت مى دهم كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده خدا و فرستاده او است.

اللهم صل على محمد وآل محمد يعنى خدايا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد.

وتقبل شفاعته وارفع درجته يعنى قبول كن شفاعت پيغمبر را، و درجه آن حضرت را نزد خود بلند كن.

السلام عليك ايها النبي ورحمة اللّه وبركاته يعنى درود و سلام بر تو اى پيغمبر و رحمت و بركات خدا بر تو باد.

السلام علينا وعلى عباد اللّه الصالحين يعنى درود و سلام از خداوند عالم بر ما نمازگزاران و تمام بندگان خوب او.

السلام عليكم ورحمة اللّه وبركاته يعنى درود و سلام و رحمت و بركات خداوند بر شما مؤمنين باد.

## (تعقيب نماز)

١١٣١ - مستحب است انسان بعد از نماز مقدارى مشغول تعقيب، يعنى خواندن ذكر و دعا و قرآن شود و بهتر است پيش از آنكه از جاى خود حركت كند و وضو و غسل و تيمم او باطل شود، رو به قبله تعقيب را بخواند.

و لازم نيست تعقيب به عربى باشد، ولى بهتر است چيزهايى را كه در كتابهاى دعا دستور داده اند بخواند و از تعقيب هايى كه خيلى به آن سفارش شده است، تسبيح حضرت زهرا سلام اللّه عليها است كه بايد به اين ترتيب گفته شود: ٣٤ مرتبه اللّه اكبر، بعد از آن ٣٣ مرتبه الحمد للّه، بعد از آن ٣٣ مرتبه سبحان اللّه و مى شود سبحان اللّه را پيش از الحمد للّه گفت ولى بهتر است بعد از الحمد للّه گفته شود.

١١٣٢ - مستحب است بعد از نماز، سجده شكر نمايد و همين قدر كه پيشانى را به قصد شكر بر زمين بگذارد كافى است.

ولى بهتر است صد مرتبه يا سه مرتبه يا يك مرتبه، شكرا للّه يا عفوا بگويد، و نيز مستحب است هر وقت نعمتى به انسان مى رسد يا بلايى از او دور مى شود سجده شكر بجا آورد.

### (صلوات بر پيغمبر)

١١٣٣ - هر وقت انسان اسم مبارك حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مانند محمد و احمد يا لقب و كنيه آن جناب را مثل مصطفى و ابو القاسم بگويد يا بشنود، اگر چه در نماز باشد مستحب است صلوات بفرستد.

١١٣٤ - موقع نوشتن اسم مبارك حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مستحب است صلوات را هم بنويسند.

و نيز بهتر است هر وقت آن حضرت را ياد مى كنند صلوات بفرستند.

## (مبطلات نماز)

١١٣٥ - دوازده چيز نماز را باطل مى كند و آنها را مبطلات مى گويند.

اول: آنكه در بين نماز يكى از شرط هاى آن از برود، مثلا در بين نماز بفهمد لباسش كه ساتر است غصبى است.

دوم: آنكه در بين نماز عمدا يا سهوا يا از روى ناچارى، چيزى كه وضو يا غسل را باطل مى كند پيش آيد، مثلا بول از او بيرون آيد، هر چند - بنابر احتياط - پيش آمدن آن پس از تمام شدن سجده آخر نماز از روى سهو يا ناچارى باشد، ولى كسى كه نمى تواند از بيرون آمدن بول و غايط خوددارى كند، اگر در بين نماز بول يا غايط از او خارج شود، چنانچه به دستورى كه در احكام وضو گفته شد، رفتار نمايد نمازش باطل نمى شود، و نيز اگر در بين نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتى كه به دستور استحاضه رفتار كرده نمازش صحيح است.

١١٣٦ - كسى كه بى اختيار خوابش برده، اگر نداند كه در بين نماز خوابش برده يا بعد از آن لازم نيست نمازش را دوباره بخواند، به شرط آنكه بداند آنچه از نماز بجا آورده به اندازه اى كه عرفا آن را نماز بگويند بوده است.

١١٣٧ - اگر بداند به اختيار خودش خوابيده و شك كند كه بعد از نماز بوده يا در بين نماز يادش رفته كه مشغول نماز است و خوابيده نمازش با شرطى كه در مساله پيش گفته شد صحيح است.

١١٣٨ - اگر در حال سجده از خواب بيدار شود و شك كند كه در سجده آخر نماز است يا در سجده شكر، چنانچه بداند كه بى اختيار خوابش برده بايد آن نماز را دوباره بخواند و اگر بداند به اختيار خودش خوابيده و احتمال دهد كه از روى غفلت در سجده نماز خوابيده نمازش صحيح است.

١/١١٣٨ - سوم از مبطلات نماز آن است كه دست ها را به قصد خضوع و ادب روى هم بگذارد، ولى باطل شدن نماز به اين كار بنابر احتياط است هر چند در حرام بودنش اگر به قصد مشروعيت آورده شود، اشكالى نيست.

١١٣٩ - هرگاه از روى فراموشى يا ناچارى يا تقيه يا براى كار ديگر مثل خاراندن دست و مانند آن دست ها را روى هم بگذارد اشكال ندارد.

١/١١٣٩ - چهارم از مبطلات نماز آن است كه بعد از خواندن حمد آمين بگويد و اين باطل شدن نماز به گفتن آمين در غير ماموم بنابر احتياط است هر چند در حرام بودنش چنانچه به قصد مشروعيت آورده شود اشكالى نيست و در هر حال اگر آمين را اشتباها يا از روى تقيه بگويد نمازش اشكال ندارد.

پنجم از مبطلات نماز برگشتن از قبله بدون عذر است و اما اگر با عذر باشد مثل فراموشى يا به سبب امر قهرى (مانند باد شديدى كه او را از قبله برگرداند) چنانچه به طرف راست و يا چپ نرسد نماز او صحيح است، ولى لازم است كه بعد از برطرف شدن عذر فورا به طرف قبله برگردد، و اما اگر به طرف راست و يا چپ برسد - چه پشت به قبله باشد يا نه - اگر عذر او فراموشى باشد و وقتى متذكر شود، كه اگر نماز را قطع كند مى تواند دوباره آن را رو به قبله بخواند (هر چند يك ركعت از آن در وقت واقع شود) بايد نماز را از سر بگيرد و گرنه به همان نماز اكتفا مى كند و قضا بر او لازم نيست و همچنين است اگر برگشت او از قبله به واسطه امر قهرى باشد پس چنانچه بتواند بدون برگشتن از قبله نماز را دوباره در وقت بخواند (هر چند يك ركعت از آن در وقت واقع شود) بايد نماز را از سر بگيرد و گرنه بايد همان نماز را تمام كند و اعاده و قضا بر او لازم نيست.

١١٤٠ - اگر صورت خود را فقط برگرداند ولى بدنش به طرف قبله باشد چنانچه به حدى گردن را كج كند كه بتواند مقدارى از پشت سرش را ببيند حكم او همان حكم برگشتن از قبله است كه قبلا ذكر شده، و اما اگر مقدار كمى گردنش را كج كند كه عرفا بگويند طرف جلو بدنش مقابل قبله است نمازش باطل نمى شود هر چند اين كار مكروه است.

١/١١٤٠ - ششم از مبطلات نماز آن است كه عمدا تكلم كند هر چند به كلمه اى كه بيش از يك حرف نداشته باشد، اگر آن حرف مفهم معناى خودش باشد، مثل (ق) كه در زبان عربى به معناى اين است كه نگهدارى كن يا مفهم معناى ديگرى مثل (ب) در جواب كسى كه از حرف دوم از هجا سؤال كند.

و چنانچه مفهم هيچ معنايى نباشد اگر مركب از دو حرف يا بيشتر باشد باز هم بنابر احتياط مبطل نماز است.

١١٤١ - اگر سهوا كلمه اى بگويد كه يك حرف يا بيشتر دارد اگر چه آن كلمه معنى داشته باشد نمازش باطل نمى شود، ولى بنابر احتياط لازم است بعد از نماز سجده سهو بجا آورد چنانچه خواهد آمد.

١١٤٢ - سرفه كردن و آروغ زدن در نماز اشكال ندارد و احتياط لازم آن است كه در نماز اختيارا آه نكشد و ناله نكند و اما گفتن آخ و آه و مانند اينها اگر عمدى باشد، نماز را باطل مى كند.

١١٤٣ - اگر كلمه اى را به قصد ذكر بگويد، مثلا به قصد ذكر بگويد اللّه اكبر و در موقع گفتن آن، صدا را بلند كند كه چيزى را به ديگرى بفهماند اشكال ندارد، و همچنين اگر كلمه اى را به قصد ذكر بگويد هر چند بداند كه اين كار سبب مى شود كه كسى متوجه مطلبى شود اشكال ندارد، ولى اگر اصلا قصد ذكر نكند يا قصد هر دو امر را بكند اشكال دارد.

١١٤٤ - خواندن قرآن در نماز (حكم چهار آيه اى كه سجده واجب دارد و احكام قرائت مساله ٩٩٢ گفته شد) و نيز دعا كردن در نماز اشكال ندارد ولى احتياط مستحب آن است كه به غير عربى دعا نكند.

١١٤٥ - اگر چيزى از حمد و سوره و ذكرهاى نماز را عمدا بدون قصد جزئيت يا احتياطا چند مرتبه بگويد اشكال ندارد.

١١٤٦ - در حال نماز، انسان نبايد به ديگرى سلام كند، و اگر ديگرى به او سلام كند بايد جواب دهد ولى جواب بايد مثل سلام باشد يعنى نبايد بر اصل سلام اضافه داشته باشد، مثلا نبايد در جواب بگويد (سلام عليكم و رحمة اللّه و بركاته) بلكه بنابر احتياط لازم نبايد لفظ (عليكم يا عليك) را بر لفظ سلام در جواب مقدم بدارد، اگر آن كسى كه سلام كرده اين چنين نكرده باشد، مثلا اگر گفته سلام عليكم در جواب بگويد سلام عليكم و اگر گفته السلام عليكم بگويد السلام عليكم و اگر گفته سلام عليك بگويد سلام عليك ولى در جواب عليكم السلام هر صيغه اى كه مى خواهد مى تواند بگويد.

١١٤٧ - انسان بايد جواب سلام را چه در نماز يا در غير نماز فورا بگويد و اگر عمدا يا از روى فراموشى جواب سلام را به قدرى طول دهد كه اگر جواب بگويد، جواب آن سلام حساب نشود، چنانچه در نماز باشد، نبايد جواب بدهد و اگر در نماز نباشد، جواب دادن واجب نيست.

١١٤٨ - بايد جواب سلام را طورى بگويد كه سلام كننده بشنود ولى اگر سلام كننده كر باشد يا سلام داده و تند رد شود، چنانچه ممكن باشد كه جواب سلام را به اشاره يا مانند آن به او بفهماند جواب دادن لازم است و در غير اين صورت جواب دادن در غير نماز لازم نيست و در نماز جايز نيست.

١١٤٩ - واجب است نمازگزار جواب سلام را به قصد تحيت بگويد و مانعى ندارد كه قصد دعا هم بكند يعنى از خداوند عالم براى كسى كه سلام كرده سلامتى بخواهد.

١١٥٠ - اگر زن يا مرد نامحرم يا بچه مميز يعنى بچه اى كه خوب و بد را بفهمد نمازگزار سلام كند، نمازگزار بايد جواب او را بدهد، و اگر زن به لفظ (سلام عليك) سلام كند، مى تواند در جواب بگويد (سلام عليك) يعنى كاف را زير بدهد.

١١٥١ - اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد اگر چه معصيت كرده ولى نمازش صحيح است.

١١٥٢ - اگر كسى به نمازگزار غلط سلام كند، به طورى كه سلام حساب نشود، جواب دادن او جايز نيست.

١١٥٣ - جواب سلام كسى كه از روى مسخره يا شوخى سلام مى كند و جواب سلام مرد و زن غير مسلمان در صورتى كه ذمى نباشند واجب نيست، و اگر ذمى باشند بنابر احتياط واجب به كلمه (عليك) اكتفا شود.

١١٥٤ - اگر كسى به عده اى سلام كند، جواب سلام او بر همه آنان واجب است، ولى اگر يكى از آنان جواب دهد كافى است.

١١٥٥ - اگر كسى به عده اى سلام كند و كسى كه سلام كننده قصد سلام دادن به او را نداشته جواب دهد، باز هم جواب سلام او بر آن عده واجب است.

١١٥٦ - اگر به عده اى سلام كند و كسى كه بين آنها مشغول نماز است شك كند كه سلام كننده قصد سلام كردن به او را هم داشته يا نه، نبايد جواب بدهد.

و همچنين است اگر بداند قصد او را هم داشته ولى ديگرى جواب سلام را بدهد، اما اگر بداند قصد او را هم داشته و ديگرى جواب ندهد، بايد جواب او را بگويد.

١١٥٧ - سلام كردن مستحب است و خيلى سفارش شده است كه سوار به پياده و ايستاده به نشسته و كوچكتر به بزرگتر سلام كند.

١١٥٨ - اگر دو نفر با هم به يكديگر سلام كنند، بنابر احتياط واجب بايد هر يك جواب سلام ديگرى را بدهد.

١١٥٩ - در غير نماز، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگويد، مثلا اگر كسى گفت سلام عليكم در جواب بگويد سلام عليكم ورحمة اللّه.

هفتم از مبطلات نماز خنده با صدا و عمدى است هر چند بدون اختيار باشد اگر مقدماتش اختيار باشد، بلكه بنابر احتياط هر چند هم مقدماتش اختيار نباشد باز هم موجب باطل شدن نماز مى شود ولى اگر عمدا بى صدا يا سهوا با صدا بخندد ظاهر اين است كه نمازش اشكال ندارد.

١١٦٠ - اگر براى جلوگيرى از صداى خنده حالش تغيير كند، مثلا رنگش سرخ شود، احتياط واجب آن است كه نمازش را دوباره بخواند.

١/١١٦٠ - هشتم از مبطلات نماز بنابر احتياط واجب آن است كه براى كار دنيا عمدا با صدا يا بى صدا گريه كند، ولى اگر از ترس خدا يا براى آخرت گريه كند، آهسته باشد يا بلند اشكال ندارد بلكه از بهترين اعمال است.

نهم از مبطلات نماز كارى است كه صورت نماز را به هم بزند، مثل به هوا پريدن و مانند آن عمدا باشد يا از روى فراموشى، ولى كارى كه صورت نماز را به هم نزند، مثل اشاره كردن با دست اشكال ندارد.

١١٦١ - اگر در بين نماز به قدرى ساكت بماند كه نگويند نماز مى خواند، نمازش باطل مى شود.

١١٦٢ - اگر در بين نماز كارى انجام دهد يا مدتى ساكت شود و شك كند كه نماز به هم خورده يا نه، بايد نماز را اعاده نمايد، ولى بهتر اين است كه آن را تمام كرده و سپس اعاده نمايد.

١/١١٦٢ - دهم از مبطلات نماز خوردن و آشاميدن است، كه اگر در نماز طورى بخورد يا بياشامد كه نگويند نماز مى خواند، عمدا باشد يا از روى فراموشى نمازش باطل مى شود.

ولى كسى كه مى خواهد روزه بگيرد، اگر پيش از اذان صبح نماز مستحبى بخواند و تشنه باشد، چنانچه بترسد كه اگر نماز را تمام كند صبح شود، در صورتى كه آب روبروى او در دو سه قدمى باشد مى تواند در بين نماز آب بياشامد، اما بايد كارى كه نماز را باطل مى كند، مثل رو گرداندن از قبله انجام ندهد.

١١٦٣ - اگر خوردن يا آشاميدن عمدى، صورت نماز را هم به هم نزند، بنابر احتياط واجب بايد نماز را دوباره بخواند خواه موالات نماز به هم بخورد يعنى طورى شود كه نگويند نماز را پشت سر هم مى خواند يا نه.

١١٦٤ - اگر در بين نماز، غذايى را كه در دهان يا لاى دندان ها مانده فرو ببرد، نمازش باطل نمى شود، و نيز اگر كمى قند يا شكر و مانند اين ها در دهان مانده باشد و در حال نماز كم كم آب شود و فرو رود اشكال ندارد.

١/١١٦٤ - يازدهم از مبطلات نماز، شك در ركعت هاى نماز دو ركعتى يا سه ركعتى يا در دو ركعت اول نمازهاى چهار ركعتى است، در صورتى كه نمازگزار در حال شك باقى باشد.

دوازدهم از مبطلات نماز آن است كه ركن نماز را عمدا يا سهوا كم كند يا چيزى را كه ركن نيست عمدا كم نمايد يا چيزى را عمدا در نماز زياد كند و همچنين اگر ركنى را مثل ركوع يا دو سجده از يك ركعت سهوا زياد كند نمازش بنابر احتياط واجب باطل مى شود، و اما زياد كردن تكبيرة الاحرام سهوا مبطل نماز نيست.

١١٦٥ - اگر بعد از نماز شك كند كه در بين نماز كارى كه نماز را باطل مى كند انجام داده يا نه، نمازش صحيح است.

### (چيزهايى كه در نماز مكروه است)

١١٦٦ - مكروه است در نماز صورت را كمى به طرف راست يا چپ بگرداند، به طورى كه نگويند روى خود را از قبله گردانده، و الا نماز باطل است چنانكه گذشت.

و نيز مكروه است در نماز چشم ها را هم بگذارد يا به طرف راست و چپ بگرداند و با ريش و دست خود بازى كند و انگشت ها را داخل هم نمايد و آب دهان بيندازد و به خط قرآن يا كتاب يا خط انگشترى نگاه كند.

و نيز مكروه است، موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذكر براى شنيدن حرف كسى ساكت شود، بلكه هر كارى كه خضوع و خشوع را از بين ببرد مكروه مى باشد.

١١٦٧ - موقعى كه انسان خوابش مى آيد و نيز موقع خوددارى كردن از بول و غايط مكروه است نماز بخواند، و همچنين پوشيدن جوراب تنگ كه پا را فشار دهد در نماز مكروه مى باشد.

و غير از اينها مكروهات ديگرى هم در كتاب هاى مفصل گفته شده است.

### (مواردى كه مى شود نماز واجب را شكست)

١١٦٨ - شكستن نماز واجب از روى اختيار بنابر احتياط واجب حرام است، ولى براى حفظ مال و جلوگيرى از ضرر مالى يا بدنى مانعى ندارد بلكه ظاهرا براى هر غرضى دينى يا دنيوى كه مورد اهتمام نمازگزار است مانعى ندارد.

١١٦٩ - اگر حفط جان خود انسان يا كسى كه حفظ جان او واجب است، يا حفظ مالى كه نگهدارى آن واجب مى باشد، بدون شكستن نماز ممكن نباشد، بايد نماز را بشكند.

١١٧٠ - اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبكار طلب خود را از او مطالبه كند، چنانچه بتواند در بين نماز طلب او را بدهد، بايد در همان حال بپردازد و اگر بدون شكستن نماز، دادن طلب او ممكن نيست بايد نماز را بشكند و طلب او را بدهد و بعد نماز را بخواند.

١١٧١ - اگر در بين نماز بفهمد كه مسجد نجس است، چنانچه وقت تنگ باشد، بايد نماز را تمام كند و اگر وقت وسعت دارد و تطهير مسجد نماز را به هم نمى زند، بايد در بين نماز تطهير كند، بعد بقيه نمار را بخواند و اگر نماز را بهم مى زند، در صورتى كه بعد از نماز تطهير مسجد ممكن باشد، شكستن نماز براى تطهير جايز است و اگر بعد از نماز تطهير مسجد ممكن نباشد، بايد نماز را بشكند و مسجد را تطهير نمايد و بعد نماز را بخواند.

١١٧٢ - كسى كه بايد نماز را بشكند، اگر نماز را تمام كند اگر چه معصيت كرده، ولى نمازش صحيح است اگر چه احتياط مستحب آن است كه دوباره بخواند.

١١٧٣ - اگر پيش از قرائت يا پيش از آنكه به اندازه ركوع خم شود، يادش بيايد كه اذان و اقامه يا تنها اقامه را فراموش كرده، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، مستحب است براى گفتن آنها نماز را بشكند.

بلكه اگر پيش از تمام شدن نماز يادش بيايد كه آنها را فراموش كرده مستحب است براى گفتن آنها نماز را بشكند.

## (شكيات)

١/١١٧٣ - شكيات نماز ٢٢ قسم است: هفت قسم آن شكهايى است كه نماز را باطل مى كند و به شش قسم آن نبايد اعتنا كرد و نه قسم ديگر آن صحيح است.

### (شك هاى باطل كننده)

١١٧٤ - شك هايى كه نماز را باطل مى كند از اين قرار است: اول شك در شماره ركعتهاى نماز دو ركعتى واجب، مثل نماز صبح و نماز مسافر.

ولى شك در شماره ركعتهاى نماز مستحب و نماز احتياط نماز را باطل نمى كند.

دوم شك در شماره ركعتهاى نماز سه ركعتى.

سوم آنكه در نماز چهار ركعتى شك كند كه يك ركعت خوانده يا بيشتر.

چهارم آنكه در نماز چهار ركعتى پيش از داخل شدن در سجده دوم شك كند كه دو ركعت خوانده يا بيشتر.

پنجم شك بين دو و پنج يا دو و بيشتر از پنج.

ششم شك بين سه و شش يا سه و بيشتر از شش.

هفتم شك بين چهار و شش يا چهار و بيشتر از شش، به تفصيلى كه خواهد آمد.

١١٧٥ - اگر يكى از شكهاى باطل كننده براى انسان پيش آيد بهتر آن است به همين اندازه كه شك او پا بر جا شد، نماز را به هم نزند، بلكه به قدرى فكر كند كه صورت نماز به هم بخورد يا از پيدا شدن يقين يا گمان نااميد شود.

### (شكهايى كه نبايد به آنها اعتنا كرد)

١١٧٦ - شك هايى كه نبايد به آنها اعتنا كرد از اين قرار است: اول شك در چيزى كه محل بجا آوردن آن گذشته است، مثل آنكه در ركوع شك كند حمد را خوانده يا نه.

دوم شك بعد از سلام نماز.

سوم شك بعد از گذشتن وقت نماز.

چهارم شك كثير الشك يعنى كسى كه زياد شك مى كند.

پنجم شك امام در شماره ركعت هاى نماز، در صورتى كه ماموم شماره آنها را بداند و همچنين شك ماموم در صورتى كه امام شماره ركعتهاى نماز را بداند.

ششم شك در نمازهاى مستحبى و نماز احتياط.

### (شك در چيزى كه محل آن گذشته است)

١١٧٧ - اگر در بين نماز شك كند كه يكى از كارهاى واجب آن را انجام داده يا نه، مثلا شك كند كه حمد خوانده يا نه، چنانچه مشغول كارى باشد كه شرعا نبايد در صورتى كه آن كار قبلى را عمدا ترك كرده است مشغول اين كار شود مثلا در حال خواندن سوره شك كند حمد خوانده يا نه، نبايد به شك خود اعتنا كند، و در غير اين صورت بايد آنچه را كه در انجام آن شك كرده بجا آورد.

١١٧٨ - اگر در بين خواندن آيه شك كند كه آيه پيش را خوانده يا نه يا وقتى كه آخر آيه را مى خواند شك كند كه اول آن را خوانده يا نه، بايد به شك خود اعتنا نكند.

١١٧٩ - اگر بعد از ركوع يا سجود شك كند كه كارهاى واجب آن مانند ذكر و آرام بودن بدن را انجام داده يا نه، بايد به شك خود اعتنا نكند.

١١٨٠ - اگر در حالى كه به سجده مى رود شك كند كه ركوع كرده يا نه، يا شك كند كه بعد از ركوع ايستاده يا نه، بايد به شك خود اعتنا نكند.

١١٨١ - اگر در حال برخواستن شك كند كه سجده يا تشهد را بجا آورده يا نه، بايد به شك خود اعتنا نكند.

١١٨٢ - كسى كه نشسته يا خوابيده نماز مى خواند، اگر موقعى كه حمد يا تسبيحات مى خواند، شك كند كه سجده يا تشهد را بجا آورد يا نه بايد به شك خود اعتنا نكند، و اگر پيش از آنكه مشغول حمد يا تسبيحات شود، شك كند كه سجده يا تشهد را بجا آورده يا نه، بايد بجا آورد.

١١٨٣ - اگر شك كند كه يكى از ركنهاى نماز را بجا آورده يا نه، چنانچه مشغول كارى كه بعد از آن است نشده، بايد بجا آورد، مثلا اگر پيش از خواندن تشهد شك كند كه دو سجده را بجا آورده يا نه، بايد بجا آورد و چنانچه بعد يادش بيايد كه آن ركن را بجا آورده، چون ركن زياد شده نمازش بنابر احتياط لازم باطل است.

١١٨٤ - اگر شك كند عملى را كه ركن نيست بجا آورده يا نه، چنانچه مشغول كارى كه بعد از آن است نشده، بايد آن را بجا آورد، مثلا اگر پيش از خواندن سوره شك كند كه حمد را خوانده يا نه، بايد حمد را بخواند و اگر بعد از انجام آن يادش بيايد كه آن را بجا آورده، چون ركن زياد نشده نمازش صحيح است.

١١٨٥ - اگر شك كند كه ركنى را بجا آورده يا نه مثلا مشغول تشهد است، اگر شك كند كه دو سجده را بجا آورده يا نه و به شك خود اعتنا نكند و بعدا يادش بيايد كه آن ركن را بجا نياورده، در صورتى كه مشغول ركن بعد نشده بايد آن را بجا آورد، و اگر مشغول ركن بعد شده نمازش بنابر احتياط لازم باطل است، مثلا اگر پيش از ركوع ركعت بعد يادش بيايد كه دو سجده را بجا نياورده، بايد بجا آورد و اگر در ركوع يا بعد از آن يادش بيايد نمازش چنانكه گفته شد باطل است.

١١٨٦ - اگر شك كند عملى را كه ركن نيست بجا آورده يا نه، چنانچه مشغول كارى كه بعد از آن است شده، بايد به شك خود اعتنا نكند، مثلا موقعى كه مشغول خواندن سوره است، اگر شك كند كه حمد را خوانده يا نه، بايد به شك خود اعتنا نكند و اگر بعد يادش بيايد كه آن را بجا نياورده، در صورتى كه مشغول ركن بعد نشده، بايد بجا آورد و اگر مشغول ركن بعد شده نمازش صحيح است، بنابر اين اگر مثلا در قنوت يادش بيايد كه حمد را نخوانده بايد بخواند، و اگر در ركوع يادش بيايد نمازش صحيح است.

١١٨٧ - اگر شك كند كه سلام نماز را گفته يا نه، چنانچه مشغول به تعقيب نماز يا مشغول نماز ديگر شده يا به واسطه انجام كارى كه نماز را به هم مى زند، از حال نمازگزار بيرون رفته، بايد به شك خود اعتنا نكند و اگر پيش از اينها شك كند، بايد سلام را بگويد.

و اگر شك كند كه سلام را درست گفته يا نه به شك خود اعتنا نكند، در هر جايى كه باشد.

### (شك بعد از سلام)

١١٨٨ - اگر بعد از سلام نماز شك كند كه نمازش صحيح بوده يا نه، مثلا شك كند ركوع كرده يا نه، يا بعد از سلام نماز چهار ركعتى شك كند كه چهار ركعت خوانده يا پنج ركعت، به شك خود اعتنا نكند، ولى اگر هر دو طرف شك او باطل باشد، مثلا بعد از سلام نماز چهار ركعتى شك كند كه سه ركعت خوانده يا پنج ركعت، نمازش باطل است.

### (شك بعد از وقت)

١١٨٩ - اگر بعد از گذشتن وقت نماز، شك كند كه نماز خوانده يا نه، يا گمان كند كه نخوانده، خواندن آن لازم نيست، ولى اگر پيش از گذشتن وقت شك كند كه نماز خوانده يا نه، اگر چه گمان كند كه خوانده است، بايد آن نماز را بخواند.

١١٩٠ - اگر بعد از گذشتن وقت شك كند كه نماز را درست خوانده يا نه، به شك خود اعتنا نكند.

١١٩١ - اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار ركعت نماز خوانده، ولى نداند به نيت ظهر خوانده يا به نيت عصر، بايد چهار ركعت نماز قضاء به نيت نمازى كه بر او واجب است بخواند.

١١٩٢ - اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشا، بداند يك نماز خوانده، ولى نداند سه ركعتى خوانده يا چهار ركعتى، بايد قضاى نماز مغرب و عشا را بخواند.

### (كثير الشك (كسى كه زياد شك مى كند))

١١٩٣ - كثير الشك كسى است كه زياد شك مى كند به اين معنى كه بيش از كسانى كه مانند او هستند از جهت بودن يا نبودن اسباب اغتشاش حواس شك كند پس كسى كه موجب اغتشاش حواس ندارد و در هر سه نماز لا اقل يك مرتبه شك كند، چنين شخصى به شك خود اعتنا نكند.

١١٩٤ - كثير الشك اگر در بجا آوردن چيزى از اجزاء نماز شك كند بايد بنا بگذارد كه آن را بجا آورده، مثلا اگر شك كند كه ركوع كرده يا نه، بايد بنا بگذارد كه ركوع كرده است و اگر در بجا آوردن چيزى شك كند كه نماز را باطل مى كند، مثل اينكه شك كند كه نماز صبح را دو ركعت خوانده يا سه ركعت بنا را بر صحت مى گذارد.

١١٩٥ - كسى كه در يك چيز نماز زياد شك مى كند به طورى كه زيادى شك از مختصات آن چيز حساب شود، چنانچه در چيزهاى ديگر نماز شك كند، بايد به دستور آن عمل نمايد، مثلا كسى كه زيادى شك او در اين است كه سجده كرده يا نه، اگر در بجا آوردن ركوع شك كند بايد به دستور آن رفتار نمايد، يعنى اگر به سجده نرفته ركوع را بجا آورد و اگر به سجده رفته اعتنا نكند.

١١٩٦ - كسى كه در نماز مخصوصى مثلا در نماز ظهر زياد شك مى كند، اگر در نماز ديگر مثلا در نماز عصر شك كند، بايد به دستور شك رفتار نمايد.

١١٩٧ - كسى كه فقط وقتى كه در جاى مخصوصى نماز مى خواند، زياد شك مى كند، اگر در غير آنجا نماز بخواند و شكى براى او پيش آيد، بايد به دستور شك عمل نمايد.

١١٩٨ - اگر انسان شك كند كه كثير الشك شده يا نه، بايد به دستور شك عمل نمايد، و كثير الشك تا وقتى يقين نكند كه به حال معمولى مردم برگشته بايد به شك خود اعتنا نكند.

١١٩٩ - كسى كه زياد شك مى كند، اگر شك كند ركنى را جا آورده يا نه، و اعتنا نكند بعد يادش بيايد كه آن را بجا نياورده، چنانچه مشغول ركن بعد نشده، بايد آن را بجا آورد، و اگر مشغول ركن بعد شده نمازش بنابر احتياط باطل است، مثلا اگر شك كند ركوع كرده يا نه، و اعتنا نكند، چنانچه پيش از سجده دوم يادش بيايد كه ركوع نكرده است، بايد برگردد و ركوع كند و اگر در سجده دوم يادش بيايد، نمازش بنابر احتياط باطل است.

١٢٠٠ - كسى كه زياد شك مى كند اگر شك كند چيزى را كه ركن نيست بجا آورده يا نه و اعتنا نكند و بعد يادش بيايد كه آن را بجا نياورده چنانچه از محل بجا آوردن آن نگذشته، بايد آن را بجا آورد و اگر از محل آن گذشته نمازش صحيح است، مثلا اگر شك كند كه حمد خوانده يا نه و اعتنا نكند چنانچه در قنوت يادش بيايد كه حمد نخوانده بايد بخواند، و اگر در ركوع يادش بيايد، نمازش صحيح است.

### (شك امام و ماموم)

١٢٠١ - اگر امام جماعت در شماره ركعت هاى نماز شك كند، مثلا شك كند كه سه ركعت خوانده يا چهار ركعت، چنانچه ماموم يقين يا گمان داشته باشد كه چهار ركعت خوانده و به امام بفهماند كه چهار ركعت خوانده است، امام بايد نماز را تمام كند و خواندن نماز احتياط لازم نيست و نيز اگر امام يقين يا گمان داشته باشد كه چند ركعت خوانده است، و ماموم در شماره ركعتهاى نماز شك كند، بايد به شك خود اعتنا ننمايد.

### (شك در نماز مستحبى)

١٢٠٢ - اگر در شماره ركعت هاى نماز مستحبى شك كند، چنانچه طرف بيشتر شك نماز را باطل مى كند، بايد بنا را بر كمتر بگذارد مثلا اگر در نافله صبح شك كند كه دو ركعت خوانده يا سه ركعت، بايد بنا بگذارد كه دو ركعت خوانده است.

و اگر طرف بيشتر شك نماز را باطل نمى كند، مثلا شك كند كه دو ركعت خوانده يا يك ركعت به هر طرف شك عمل كند، نمازش صحيح است.

### (شكهاى صحيح)

١٢٠٣ - كم شدن ركن نافله را باطل مى كند، ولى زياد شدن ركن آن را باطل نمى كند.

پس اگر يكى از كارهاى نافله را فراموش كند و موقعى يادش بيايد كه مشغول ركن بعد از آن شده بايد آن كار را انجام دهد و دوباره آن ركن را بجا آورد، مثلا اگر در بين ركوع يادش بيايد كه سوره حمد را نخوانده بايد برگردد و حمد را بخواند و دوباره به ركوع رود.

١٢٠٤ - اگر در يكى از كارهاى نافله شك كند، خواه ركن باشد يا غير ركن، چنانچه محل آن نگذشته، بايد بجا آورد، و اگر محل آن گذشته به شك خود اعتنا نكند.

١٢٠٥ - اگر در نماز مستحبى دو ركعتى گمانش به سه ركعت يا بيشتر برود، بايد اعتنا نكند و نمازش صحيح است.

و اگر گمانش به دو ركعت يا كمتر برود، بايد بنابر احتياط واجب به همان گمان عمل كند، مثلا اگر گمانش به يك ركعت مى رود، بايد احتياطا يك ركعت ديگر بخواند.

١٢٠٦ - اگر در نماز نافله كارى كند كه براى آن در نماز واجب سجده سهو واجب مى شود، يا يك سجده را فراموش نمايد، لازم نيست بعد از نماز، سجده سهو يا قضاى سجده را بجا آورد.

١٢٠٧ - اگر شك كند كه نماز مستحبى را خوانده يا نه، چنانچه آن نماز مثل نماز جعفر طيار وقت معين نداشته باشد بنا بگذارد كه نخوانده است و همچنين است اگر مثل نافله يوميه وقت معين داشته باشد و پيش از گذشتن وقت شك كند كه آن را بجا آورده يا نه.

ولى اگر بعد از گذشتن وقت شك كند كه خوانده است يا نه، به شك خود اعتنا نكند.

### (شك هاى صحيح)

١٢٠٨ - در نه صورت اگر در شماره ركعتهاى نماز چهار ركعتى شك كند، بايد فكر نمايد پس اگر يقين يا گمان به يك طرف پيدا كرد، همان طرف را بگيرد و نماز را تمام كند و گرنه به دستورهايى كه گفته مى شود عمل نمايد، و آن نه صورت از اين قرار است: اول آنكه بعد از داخل شدن در سجده دوم شك كند كه دو ركعت خوانده است يا سه ركعت، بايد بنا بگذارد كه سه ركعت خوانده است و يك ركعت ديگر بخواند و نماز را تمام كند و بعد از نماز بنابر احتياط واجب يك ركعت نماز احتياط ايستاده بجا آورد.

دوم شك بين دو و چهار بعد از داخل شدن در سجده دوم كه بايد بنا بگذارد چهار ركعت خوانده و نماز را تمام كند و بعد از نماز دو ركعت نماز احتياط ايستاده بخواند.

سوم شك بين دو و سه و چهار بعد از داخل شدن در سجده دوم كه بايد بنا را بر چهار بگذارد و بعد از نماز دو ركعت نماز احتياط ايستاده و بعد دو ركعت نشسته بجا آورد.

چهارم شك بين چهار و پنج بعد از داخل شدن در سجده دوم كه بايد بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام كند و بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد بعيد نيست كه اين حكم جارى شود در هر موردى كه طرف كمتر شك چهار ركعت باشد مثل شك بين چهار و شش و همچنين بعيد نيست در هر مورى كه شك كند بين چهار ركعت و كمتر از آن و زيادتر از آن پس از داخل شدن در سجده دوم، آنكه بتواند بنا را بر چهار بگذارد و وظيفه هر دو شك را انجام دهد يعنى نماز احتياط بخواند از جهت احتمال آنكه از چهار ركعت كمتر خوانده باشد و بعد دو سجده سهو بياورد از جهت احتمال آنكه بيش از چهار ركعت آورده باشد.

و در هر صورت اگر بعد از سجده اول و پيش از داخل شدن در سجده دوم، يكى از چهار شك گذشته براى او پيش آيد، نمازش باطل است.

پنجم شك بين سه و چهار، كه در هر جاى نماز باشد، بايد بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام كند و بعد از نماز يك ركعت نماز احتياط ايستاده يا دو ركعت نشسته بجا آورد.

ششم شك بين چهار و پنج در حال ايستادن، بايد بنشيند و تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد و يك ركعت نماز احتياط ايستاده يا دو ركعت نشسته بجا آورد.

هفتم شك بين سه و پنج در حال ايستادن، بايد بنشيند و تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد و دو ركعت نماز احتياط ايستاده بجا آورد.

هشتم شك بين سه و چهار و پنج در حال ايستادن، بايد بنشيند و تشهد بخواند و بعد از سلام نماز، دو ركعت نماز احتياط ايستاده و بعد دو ركعت نشسته بجا آورد.

نهم شك بين پنج و شش در حال ايستادن، بايد بنشيند و تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجده سهو بجا آورد.

و نيز بنابر احتياط مستحب دو سجده سهو براى ايستادن بى جا در اين چهار صورت بجا آورد.

١٢٠٩ - اگر يكى از شكهاى صحيح براى انسان پيش آيد چنانچه وقت نماز تنگ باشد كه نتواند نماز را از سر گيرد نبايد نماز را بشكند و بايستى به دستورى كه گفته شد عمل نمايد.

بلكه اگر وقت نماز وسعت هم داشته باشد احتياط مستحب آن است كه نماز را نشكند و به دستورى كه گفته شد عمل نمايد.

١٢١٠ - اگر يكى از شكهايى كه نماز احتياط براى آنها واجب است در نماز پيش آيد، چنانچه انسان نماز را تمام كند، احتياط مستحب آن است كه نماز احتياط را بخواند و بدون خواندن نماز احتياط، نماز را از سر نگيرد، و اگر پيش از انجام كارى كه نماز را باطل مى كند نماز را از سر بگيرد، نماز دومش هم بنابر احتياط باطل است، ولى اگر بعد از انجام كارى كه نماز را باطل مى كند، مشغول نماز شود، نماز دومش صحيح است.

١٢١١ - وقتى يكى از شكهاى باطل براى انسان پيش آيد، و بداند كه اگر به حالت بعدى منتقل شود براى او يقين يا گمان پيدا مى شود، در صورتى كه شك باطل او در دو ركعت اول نماز باشد، جايز نيست با حالت شك نماز را ادامه دهد، مثلا اگر در حال ايستادن شك كند كه يك ركعت خوانده يا بيشتر و بداند كه اگر به ركوع رود به يك طرف يقين يا گمان پيدا مى كند جايز نيست با اين حال ركوع كند، و اما در بقيه شكهاى باطل ظاهرا مى تواند نماز را ادامه دهد تا يقين يا گمان براى او پيدا شود.

١٢١٢ - اگر اول گمانش به يك طرف بيشتر باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوى شود، بايد به دستور شك عمل نمايد.

و اگر اول دو طرف در نظر او مساوى باشد و به طرفى كه وظيفه او است بنا بگذارد، بعد گمانش به طرف ديگر برود، بايد همان طرف را بگيرد و نماز را تمام كند.

١٢١٣ - كسى كه نمى داند گماش به يك طرف بيشتر است يا هر دو طرف در نظر او مساوى است، بايد به دستور شك عمل كند.

١٢١٤ - اگر بعد از نماز بداند كه در بين نماز حال ترديدى داشته، كه مثلا دو ركعت خوانده يا سه ركعت، و بنا را بر سه گذاشته، ولى نداند كه گمانش بخواندن سه ركعت بوده يا هر دو طرف در نظر او مساوى بوده، لازم نيست نماز احتياط را بخواند.

١٢١٥ - اگر بعد از ايستادن شك كند كه دو سجده را بجا آورده يا نه و در همان موقع يكى از شكهايى كه اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتفاق بيفتد صحيح مى باشد براى او پيش آيد، مثلا شك كند كه دو ركعت خوانده يا سه ركعت، چنانچه به دستور آن شك عمل كند نمازش صحيح است، ولى اگر موقعى كه تشهد مى خواند يكى از آن شكها اتفاق بيفتد، چنانچه بر فرض علم به آنكه دو سجده را آورده بايد بنا مى گذاشت بر اينكه در ركعتى است كه تشهد ندارد، نمازش باطل است، همچون مثالى كه گذشت، و گرنه نمازش صحيح است، مثل اينكه شك كند دو ركعت خوانده يا چهار ركعت.

١٢١٦ - اگر پيش از آنكه مشغول تشهد شود يا پيش از ايستادن - در ركعتهايى كه تشهد ندارد - شك كند كه يك يا دو سجده را بجا آورده يا نه، و در همان موقع يكى از شكهايى كه بعد از تمام شدن دو سجده صحيح است، برايش پيش آيد نمازش باطل است.

١٢١٧ - اگر موقعى كه ايستاده بين سه و چهار يا بين سه و چهار و پنج شك كند و يادش بيايد كه يك يا دو سجده از ركعت پيش را بجا نياورده نمازش باطل است.

١٢١٨ - اگر شك او از بين برود و شك ديگرى برايش پيش آيد، مثلا اول شك كند كه دو ركعت خوانده يا سه ركعت، بعد شك كند كه سه ركعت خوانده يا چهار ركعت، بايد به دستور شك دوم عمل نمايد.

١٢١٩ - اگر بعد از نماز شك كند كه در حال نماز مثلا بين دو و چهار شك كرده يا بين سه و چهار، مى تواند به دستور هر دو شك عمل كند و نيز مى تواند نماز را بشكند و پس از انجام كارى كه نماز را باطل مى كند آن را دوباره بخواند.

١٢٢٠ - اگر بعد از نماز بفهمد كه در حال نماز شكى براى او پيش آمده، ولى نداند از شكهاى باطل يا صحيح بوده، و اگر از شكهاى صحيح بوده نداند كدام قسم آن بوده است، جايز است نماز را بهم زده و دوباره بخواند.

١٢٢١ - كسى كه نشسته نماز مى خواند، اگر شكى كند كه بايد براى آن يك ركعت نماز احتياط ايستاده يا دو ركعت نشسته بخواند، بايد يك ركعت نشسته بجا آورد.

و اگر شكى كند كه بايد براى آن دو ركعت نماز احتياط ايستاده بخواند، بايد دو ركعت نشسته بجا آورد.

١٢٢٢ - كسى كه ايستاده نماز مى خواند، اگر موقع خواندن نماز احتياط از ايستادن عاجز شود، بايد مثل كسى كه نماز را نشسته مى خواند كه حكم آن در مساله پيش گفته شد، نماز احتياط را بجا آورد.

١٢٢٣ - كسى كه نشسته نماز مى خواند، اگر موقع خواندن نماز احتياط بتواند بايستد، بايد به وظيفه كسى كه نماز را ايستاده مى خواند عمل كند.

### (دستور نماز احتياط)

١٢٢٤ - كسى كه نماز احتياط بر او واجب است، بعد از سلام نماز بايد فورا نيت نماز احتياط كند و تكبير بگويد و حمد را بخواند و به ركوع رود و دو سجده نمايد، پس اگر يك ركعت نماز احتياط بر او واجب است، بعد از دو سجده تشهد بخواند و سلام دهد و اگر دو ركعت نماز احتياط بر او واجب است بعد از دو سجده، يك ركعت ديگر مثل ركعت اول بجا آورد و بعد از تشهد سلام دهد.

١٢٢٥ - نماز احتياط سوره و قنوت ندارد و بايد بنابر احتياط لازم آن را آهسته بخوانند و نيت آن را به زبان نياورند و احتياط مستحب آن است كه بسم اللّه آن را هم آهسته بگويند.

١٢٢٦ - اگر پيش از خواندن نماز احتياط بفهمد، نمازى كه خوانده درست بوده، لازم نيست نماز احتياط را بخواند و اگر در بين نماز احتياط بفهمد، لازم نيست آن را تمام نمايد.

١٢٢٧ - اگر پيش از خواندن نماز احتياط بفهمد كه ركعتهاى نمازش كم بوده، چنانچه كارى كه نماز را باطل مى كند انجام نداده، بايد آنچه را از نماز نخوانده بخواند و براى سلام بيجا بنابر احتياط لازم دو سجده سهو بنمايد.

و اگر كارى كه نماز را باطل مى كند، انجام داده، مثلا پشت به قبله كرده، بايد نماز را دوباره بجا آورد.

١٢٢٨ - اگر بعد از نماز احتياط بفهمد كسرى نمازش به مقدار نماز احتياط بوده، مثلا در شك بين سه و چهار يك ركعت نماز احتياط بخواند، بعد بفهمد نماز را سه ركعت خوانده، نمازش صحيح است.

١٢٢٩ - اگر بعد از خواندن نماز احتياط بفهمد كسرى نماز كمتر از نماز احتياط بوده، مثلا در شك بين دو و چهار، دو ركعت نماز احتياط بخواند، بعد بفهمد نماز را سه ركعت خوانده، بايد نماز را دوباره بخواند.

١٢٣٠ - اگر بعد از خواندن نماز احتياط بفهمد كسرى نمازش بيشتر از نماز احتياط بوده، مثلا در شك بين سه و چهار يك ركعت نماز احتياط بخواند، بعد بفهمد نماز را دو ركعت خوانده، چنانچه بعد از نماز احتياط كارى كه نماز را باطل مى كند انجام داده، مثلا پشت به قبله كرده بايد نماز را دوباره بخواند و اگر كارى كه نماز را باطل مى كند انجام نداده، احتياط لازم آن است كه در اين صورت نيز نمازش را دوباره بخواند و اكتفا به ضميمه كردن ركعت باقيمانده نكند.

١٢٣١ - اگر بين دو و سه و چهار شك كند و بعد از خواندن دو ركعت نماز احتياط ايستاده، يادش بيايد كه نماز را دو ركعت خوانده، لازم نيست دو ركعت نماز احتياط نشسته را بخواند.

١٢٣٢ - اگر بين سه و چهار شك كند و موقعى كه يك ركعت نماز احتياط ايستاده را مى خواند يادش بيايد كه نماز را سه ركعت خوانده، بايد نماز احتياط را رها كند، و چنانچه پيش از داخل شدن در ركوع يادش آمده باشد يك ركعت به طور متصل بخواند و نمازش صحيح است، و براى سلام زيادى بنابر احتياط لازم دو سجده سهو بنمايد و اگر پس از داخل شدن در ركوع يادش آمده باشد بايد نماز را دوباره بخواند و بنابر احتياط نمى تواند اكتفا به ضميمه كردن ركعت باقيمانده نمايد.

١٢٣٣ - اگر بين دو و سه و چهار شك كند و موقعى كه دو ركعت نماز احتياط ايستاده را مى خواند يادش بيايد كه نماز را سه ركعت خوانده، نظير آنچه در مساله گذشته گفته شد در اينجا جارى است.

١٢٣٤ - اگر در بين نماز احتياط بفهمد كسرى نمازش بيشتر يا كمتر از نماز احتياط بوده، نظير آنچه در مساله (١٢٣٢) گفته شد در اينجا مى آيد.

١٢٣٥ - اگر شك كند نماز احتياطى را كه بر او واجب بوده، بجا آورده يا نه، چنانچه وقت نماز گذشته به شك خود اعتنا نكند و اگر وقت دارد، در صورتى كه بين شك و نماز زياد طول نكشيده و كارى هم مثل رو گرداندن از قبله كه نماز را باطل مى كند انجام نداده، بايد نماز احتياط را بخواند.

و اگر كارى كه نماز را باطل مى كند بجا آورده يا بين نماز و شك او زياد طول كشيده بنابر احتياط لازم بايد نماز را دوباره بخواند.

١٢٣٦ - اگر در نماز احتياط، بجاى يك ركعت دو ركعت بخواند، نماز احتياط باطل مى شود و بايد دوباره اصل نماز را بخواند و همچنين است - بنابر احتياط لازم - اگر در نماز احتياط ركنى را اضافه كند.

١٢٣٧ - موقعى كه مشغول نماز احتياط است اگر در يكى از كارهاى آن شك كند، چنانچه محل آن نگذشته، بايد بجا آورد و اگر محلش گذشته، بايد به شك خود اعتنا نكند، مثلا اگر شك كند كه حمد خوانده يا نه چنانچه به ركوع نرفته بايد بخواند و اگر به ركوع رفته بايد به شك خود اعتنا نكند.

١٢٣٨ - اگر در شماره ركعت هاى نماز احتياط شك كند، چنانچه طرف بيشتر شك نماز را باطل مى كند، بايد بنا را بر كمتر بگذارد و اگر طرف بيشتر شك نماز را باطل نمى كند، بايد بنا را بر بيشتر بگذارد، مثلا موقعى كه مشغول خواندن دو ركعت نماز احتياط است، اگر شك كند كه دو ركعت خوانده يا سه ركعت، چون طرف بيشتر شك نماز را باطل مى كند، بايد بنا بگذارد كه دو ركعت خوانده و اگر شك كند كه يك ركعت خوانده يا دو ركعت، چون طرف بيشتر شك نماز را باطل نمى كند، بايد بنا بگذارد كه دو ركعت خوانده است.

١٢٣٩ - اگر در نماز احتياط چيزى كه ركن نيست سهوا كم يا زياد شود، سجده سهو ندارد.

١٢٤٠ - اگر بعد از سلام نماز احتياط شك كند كه يكى از اجزاء يا شرايط آن را بجا آورده يا نه، به شك خود اعتنا نكند.

١٢٤١ - اگر در نماز احتياط، تشهد يا يك سجده را فراموش كند و در جاى خود تداركش ممكن نباشد، احتياط واجب آن است كه بعد از سلام نماز سجده را قضا نمايد.

١٢٤٢ - اگر نماز احتياط و قضاى يك سجده يا دو سجده سهو بر او واجب شود، بايد اول نماز احتياط را بجا آورد.

١٢٤٣ - حكم گمان در نماز نسبت به ركعات مثل حكم يقين است، مثلا اگر نداند كه يك ركعت خوانده يا دو ركعت و گمان داشته باشد كه دو ركعت خوانده بنا مى گذارد كه دو ركعت است و اگر در نماز چهار ركعتى گمان دارد كه چهار ركعت خوانده، نبايد نماز احتياط بخواند و اما نسبت به افعال گمان حكم شك را دارد، پس اگر گمان دارد ركوع كرده در صورتى كه داخل سجده نشده است، بايد آن را بجا آورد و اگر گمان دارد حمد را نخوانده، چنانچه در سوره داخل شده باشد اعتنا به گمان ننمايد و نمازش صحيح است.

١٢٤٤ - حكم شك و سهو و گمان در نمازهاى واجب يوميه و نمازهاى واجب ديگر فرق ندارد، مثلا اگر در نماز آيات شك كند كه يك ركعت خوانده يا دو ركعت، چون شك او در نماز دو ركعتى است، نمازش باطل مى شود و اگر گمان داشته باشد كه دو ركعت يا يك ركعت است بر طبق گمان خود نماز را تمام مى نمايد.

### (سجده سهو)

١٢٤٥ - براى پنج چيز بعد از سلام نماز، انسان بايد دو سجده سهو به دستورى كه بعدا گفته مى شود بجا آورد: اول آنكه در بين نماز، سهوا حرف بزند.

دوم جايى كه نبايد سلام نماز را بدهد، مثلا در ركعت اول سهوا سلام بدهد.

سوم آنكه تشهد را فراموش كند.

چهارم آنكه در نماز چهار ركعتى بعد از داخل شدن در سجده دوم شك كند كه چهار ركعت خوانده يا پنج ركعت يا شك كند كه چهار ركعت خوانده يا شش ركعت همچنانكه در مورد چهارم از شك هاى صحيح گذشت.

پنجم آنكه پس از نماز اجمالا بداند كه در نماز چيزى را اشتباها كم يا زياد كرده و نماز هم محكوم به صحت باشد، در اين پنج مورد بايد - بنابر احتياط در مورد اول و دوم و پنجم و بنابر اقوى در سوم و چهارم - دو سجده سهو بجا آورد، و احتياط مستحب آن است كه اگر يك سجده را فراموش كند يا اينكه در جايى كه بايد بايستد مثلا موقع خواندن حمد و سوره اشتباها بنشيند و در موقعى كه بايد بنشيند مثلا موقع تشهد اشتباها بايستد، دو سجده سهو بجا آورد.

بلكه براى هر چيزى كه در نماز اشتباها كم يا زياد كند دو سجده سهو بنمايد.

و احكام اين چند صورت در مسائل آينده گفته مى شود.

١٢٤٦ - اگر انسان اشتباها يا به خيال اينكه نمازش تمام شده حرف بزند، بايد بنابر احتياط دو سجده سهو بجا آورد.

١٢٤٧ - براى صدايى كه از سرفه كردن پيدا مى شود سجده سهو واجب نيست. ولى اگر سهوا ناله بكند يا آه بكشد يا آه بگويد، بايد بنابر احتياط سجده سهو نمايد.

١٢٤٨ - اگر چيزى را كه سهوا غلط خوانده دوباره به طور صحيح بخواند، براى دوباره خواندن آن سجده سهو واجب نيست.

١٢٤٩ - اگر در نماز سهوا مدتى حرف بزند و تمام آنها عرفا يك مرتبه حساب شود، دو سجده سهو بعد از سلام نماز كافى است.

١٢٥٠ - اگر سهوا تسبيحات اربعه را نگويد، احتياط مستحب آن است كه بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد.

١٢٥١ - اگر در جايى كه نبايد سلام نماز را بگويد سهوا بگويد «السلام علينا وعلى عباد اللّه الصالحين» يا بگويد «السلام عليكم اگر چه ورحمة اللّه وبركاته» را نگفته باشد بايد بنابر احتياط لازم دو سجده سهو بنمايد، ولى اگر اشتباها بگويد: «السلام عليك ايها النبي ورحمة اللّه وبركاته»، احتياط مستحب آن است كه دو سجده سهو بجا آورد.

١٢٥٢ - اگر در جايى كه نبايد سلام دهد اشتباها هر سه سلام را بگويد، دو سجده سهو كافى است.

١٢٥٣ - اگر يك سجده يا تشهد را فراموش كند و پيش از ركوع ركعت بعد يادش بيايد، بايد برگردد و بجا آورد و بعد از نماز بنابر احتياط مستحب براى ايستادن بيجا دو سجده سهو بنمايد.

١٢٥٤ - اگر در ركوع يا بعد از آن يادش بيايد كه يك سجده يا تشهد را از ركعت پيش فراموش كرده، بايد بعد از سلام نماز سجده را قضا نمايد و براى تشهد دو سجده سهو بجا آورد.

١٢٥٥ - اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمدا بجا نياورد، معصيت كرده و بنابر احتياط واجب بايد هر چه زودتر آن را انجام دهد، و چنانچه سهوا بجا نياورد، هر وقت يادش آمد بايد فورا انجام دهد و لازم نيست نماز را دوباره بخواند.

١٢٥٦ - اگر شك دارد مثلا دو سجده سهو بر او واجب شده يا نه، لازم نيست بجا آورد.

١٢٥٧ - كسى كه شك دارد مثلا دو سجده سهو بر او واجب شده يا چهار تا، اگر دو سجده بنمايد كافى است.

١٢٥٨ - اگر بداند يكى از دو سجده سهو را بجا نياورده و تدارك ممكن نباشد بايد دو سجده سهو بجا آورد و اگر بداند سهوا سه سجده كرده، احتياط واجب آن است كه دوباره دو سجده سهو بنمايد.

### (دستور سجده سهو)

١٢٥٩ - دستور سجده سهو اين است كه بعد از سلام نماز فورا نيت سجده سهو كند و پيشانى را بنابر احتياط لازم بر چيزى كه سجده بر آن صحيح است بگذارد و احتياط مستحب آن است كه در آن ذكر بگويد بهتر آن است كه بگويد: «بسم اللّه و باللّه السلام عليك ايها النبي ورحمة اللّه وبركاته» بعد بايد بنشيند و دوباره به سجده رود و ذكرى را كه گفته شد بگويد و بنشيند و بعد از تشهد بگويد: السلام عليكم و اولى اين است و رحمة اللّه وبركاته را اضافه كند.

### (قضاى سجده و تشهد فراموش شده)

١٢٦٠ - سجده و تشهدى را كه انسان فراموش كرده و بعد از نماز، قضاى آن را بجا مى آورد، بايد تمام شرايط نماز مانند پاك بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهاى ديگر را داشته باشد.

١٢٦١ - اگر سجده را چند دفعه فراموش كند، مثلا يك سجده از ركعت اول و يك سجده از ركعت دوم فراموش نمايد، بايد بعد از نماز قضاى هر دو را بجا آورد و بهتر آن است احتياطا براى فراموشى هر كدام دو سجده سهو بجا آورد.

١٢٦٢ - اگر يك سجده و تشهد را فراموش كند، احتياطا براى فراموشى هر كدام دو سجده سهو بجا آورد.

١٢٦٣ - اگر دو سجده از دو ركعت فراموش نمايد لازم نيست هنگام قضا مراعات ترتيب نمايد.

١٢٦٤ - اگر بين سلام نماز و قضاى سجده كارى كند كه اگر عمدا يا سهوا در نماز اتفاق بيفتد نماز باطل مى شود، مثلا پشت به قبله نمايد، احتياط مستحب آن است كه بعد از قضاى سجده دوباره نماز را بخواند.

١٢٦٥ - اگر بعد از سلام نماز يادش بيايد كه يك سجده يا تشهد را از ركعت آخر فراموش كرده، بايد برگشته و نماز را تمام نموده و بنابر احتياط واجب دو سجده سهو براى سلام بيجا بجا آورد.

١٢٦٦ - اگر بين سلام نماز و قضاى سجده كارى كند كه براى آن سجده سهو واجب مى شود، مثل آنكه سهوا حرف بزند، بنابر احتياط واجب بايد اول سجده را قضا كند و بعد دو سجده سهو بنمايد.

١٢٦٧ - اگر نداند كه در نماز سجده را فراموش كرده يا تشهد را بايد سجده را قضا نمايد و دو سجده سهو بجا آورد، و احتياط مستحب آن است كه تشهد را نيز قضا نمايد.

١٢٦٨ - اگر شك دارد كه سجده يا تشهد را فراموش كرده يا نه واجب نيست قضا يا سجده سهو نمايد.

١٢٦٩ - اگر بداند سجده را فراموش كرده و شك كند كه پيش از ركوع ركعت بعد يادش آمده و بجا آورده يا نه، احتياط مستحب آن است كه آن را قضا نمايد.

١٢٧٠ - كسى كه بايد سجده را قضا نمايد، اگر براى كارى سجده سهو بر او واجب شود، بايد بنابر احتياط بعد از نماز اول سجده را قضا نمايد، بعد سجده سهو را بجا آورد.

١٢٧١ - اگر شك دارد كه بعد از نماز قضاى سجده فراموش شده را بجا آورده يا نه، چنانچه وقت نماز نگذشته، بايد سجده را قضا نمايد بلكه اگر وقت نماز هم گذشته باشد بنابر احتياط واجب بايد آن را قضا كند.

### (كم و زياد كردن اجزاء و شرايط نماز)

١٢٧٢ - هرگاه چيزى از واجبات نماز را عمدا كم يا زياد كند اگر چه يك حرف آن باشد، نماز باطل است.

١٢٧٣ - اگر به واسطه ندانستن مساله، چيزى از واجبات ركنى نماز را كم كند، نماز باطل است و اما كم كردن واجب غير ركنى يا زياد كردن ركن از جاهل قاصر يا كسى كه معتمد به حجت است، نماز را باطل نمى كند، و چنانچه به واسطه ندانستن مساله - هر چند از روى تقصير - حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را آهسته بخواند يا حمد و سوره نماز ظهر و عصر را بلند بخواند، يا در مسافرت نماز ظهر و عصر و عشا را چهار ركعتى بخواند، نمازش صحيح است. ١٢٧٤ - اگر در بين نماز بفهمد وضو يا غسلش باطل بوده يا بدون وضو يا غسل مشغول نماز شده، بايد نماز را بهم بزند و دوباره با وضو يا غسل بخواند و اگر بعد از نماز بفهمد، بايد دوباره نماز را با وضو يا غسل بجا آورد و اگر وقت گذشته قضا نمايد.

١٢٧٥ - اگر بعد از رسيدن به ركوع يادش بيايد كه دو سجده از ركعت پيش را فراموش كرده، نمازش بنابر احتياط باطل است، و اگر پيش از رسيدن به ركوع يادش بيايد، بايد برگردد و دو سجده را بجا آورد و برخيزد و حمد و سوره يا تسبيحات را بخواند و نماز را تمام كند و بعد از نماز بنابر احتياط مستحب براى ايستادن بيجا دو سجده سهو بنمايد.

١٢٧٦ - اگر پيش از گفتن السلام علينا و السلام عليكم يادش بيايد كه دو سجده ركعت آخر را بجا نياورده، بايد دو سجده را بجا آورد و دوباره تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد.

١٢٧٧ - اگر پيش از سلام نماز يادش بيايد كه يك ركعت يا بيشتر از آخر نماز نخوانده، بايد مقدارى را كه فراموش كرده بجا آورد.

١٢٧٨ - اگر بعد از سلام نماز يادش بيايد كه يك ركعت يا بيشتر از آخر نماز را نخوانده، چنانچه كارى انجام داده كه اگر در نماز عمدا يا سهوا اتفاق بيفتد نماز را باطل مى كند، مثلا پشت به قبله كرده، نمازش باطل است و اگر كارى كه عمدى و سهوى آن نماز را باطل مى كند، انجام نداده بايد فورا مقدارى را كه فراموش كرده بجا آورد و براى سلام زيادى بنابر احتياط لازم دو سجده سهو بنمايد.

١٢٧٩ - هرگاه بعد از سلام نماز عملى انجام دهد كه اگر در نماز عمدا يا سهوا اتفاق بيفتد نماز را باطل مى كند، مثلا پشت به قبله نمايد و بعد يادش بيايد كه دو سجده آخر را بجا نياورده، نمازش باطل است و اگر پيش از انجام كارى كه نماز را باطل مى كند، يادش بيايد بايد دو سجده اى را كه فراموش كرده بجا آورد، دوباره تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد و بنابر احتياط واجب دو سجده سهو براى سلامى كه اول گفته است بنمايد.

١٢٨٠ - اگر بفهمد نماز را پيش از وقت خوانده، بايد دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نمايد، و اگر بفهمد پشت به قبله خوانده چنانچه وقت نگذشته باشد بايد دوباره بخواند و اگر وقت گذشته باشد چنانچه مردد بوده قضا لازم است و گرنه قضا لازم نيست و اگر بفهمد نماز را بين طرف راست و طرف چپ قبله بجا آورده، در صورتى كه بعد از گذشتن وقت باشد قضا ندارد، ولى اگر پيش از گذشتن وقت باشد در صورتى كه در انحراف از قبله معذور نبوده مثل اينكه در جستجوى طرف قبله كوتاهى كرده بايد بنابر احتياط نماز را دوباره بخواند.

### (نماز مسافر)

١/١٢٨٠ - مسافر بايد نماز ظهر و عصر و عشا را با هشت شرط شكسته بجا آورد يعنى دوركعت بخواند:

شرط اول آنكه سفر او كمتر از هشت فرسخ شرعى نباشد، و فرسخ شرعى مقدارى كمتر از پنج كيلومتر و نيم است.

١٢٨١ - كسى كه رفتن و برگشتن او مجموعا هشت فرسخ است، خواه رفتن يا برگشتنش كمتر از چهار فرسخ باشد يا نباشد، بايد نماز را شكسته بخواند.

بنابر اين اگر رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ، يا به عكس باشد، بايد نماز را شكسته يعنى دو ركعتى بخواند.

١٢٨٢ - اگر رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد اگر چه روزى كه مى رود، همان روز يا شب آن برنگردد، بايد نماز را شكسته بخواند، ولى بهتر آن است كه در اين صورت احتياط كرده تمام را نيز بخواند.

١٢٨٣ - اگر سفر مختصرى از هشت فرسخ كمتر باشد يا انسان نداند كه سفر او هشت فرسخ است يا نه، نبايد نماز را شكسته بخواند و چنانچه شك كند كه سفر او هشت فرسخ است يا نه، تحقيق كردن برايش لازم نيست و بايد نمازش را تمام بخواند.

١٢٨٤ - اگر يك عادل يا شخص موثقى خبر دهد كه سفر انسان هشت فرسخ است و انسان به گفته او اطمينان پيدا كند، بايد نماز را شكسته بخواند.

١٢٨٥ - كسى كه يقين دارد سفر او هشت فرسخ است، اگر نماز را شكسته بخواند و بعد بفهمد كه هشت فرسخ نبوده، بايد آن را چهار ركعتى بجا آورد و اگر وقت گذشته قضا نمايد.

١٢٨٦ - كسى كه يقين دارد سفرش بجايى را كه مى خواهد برود هشت فرسخ نيست يا شك دارد كه هشت فرسخ هست يا نه، چنانچه در بين راه بفهمد كه سفر او هشت فرسخ بوده، اگر چه كمى از راه باقى باشد، بايد نماز را شكسته بخواند و اگر تمام خوانده بايد دوباره شكسته بجا آورد ولى اگر وقت گذشته لازم نيست قضا نمايد.

١٢٨٧ - اگر بين دو محلى كه فاصله آنها كمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد كند، اگر چه روى هم رفته هشت فرسخ شود، بايد نماز را تمام بخواند.

١٢٨٨ - اگر محلى دو راه داشته باشد، يك راه آن كمتر از هشت فرسخ و راه ديگر آن هشت فرسخ يا بيشتر باشد، چنانچه انسان از راهى كه هشت فرسخ است به آنجا برود، بايد نماز را شكسته بخواند و اگر از راهى كه هشت فرسخ نيست برود، بايد تمام بخواند.

١٢٨٩ - ابتداى هشت فرسخ را بايد از جايى حساب كند كه شخص پس از گذشت از آنجا مسافر محسوب مى شود و اين جا غالبا آخر شهر است ولى در بعضى از شهرهاى بزرگ ممكن است آخر محله باشد.

١/١٢٨٩ - شرط دوم آنكه از اول مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد، يعنى بداند كه هشت فرسخ راه را مى پيمايد، پس اگر بجايى كه كمتر از هشت فرسخ است مسافرت كند، و بعد از رسيدن به آنجا قصد كند جايى برود كه با مقدارى كه آمده هشت فرسخ شود، چون از اول قصد هشت فرسخ را نداشته، بايد نماز را تمام بخواند.

ولى اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود يا مثلا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ ديگر به وطنش يا محلى كه مى خواهد ده روز در آنجا بماند برگردد، بايد نماز را شكسته بخواند.

١٢٩٠ - كسى كه نمى داند سفرش چند فرسخ است، مثلا براى پيدا كردن گمشده اى مسافرت مى كند و نمى داند كه چه مقدار بايد برود تا آن را پيدا كند، بايد نماز را تمام بخواند، ولى در برگشتن چنانچه تا وطنش يا جايى را كه مى خواهد ده روز در آنجا بماند، هشت فرسخ يا بيشتر باشد بايد نماز را شكسته بخواند و نيز اگر در بين رفتن قصد كند كه مثلا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، بايد نماز را شكسته بخواند.

١٢٩١ - مسافر در صورتى بايد نماز را شكسته بخواند كه تصميم داشته باشد هشت فرسخ برود.

پس كسى كه از شهر بيرون مى رود و مثلا قصدش اين است كه اگر رفيق پيدا كند، سفر هشت فرسخى برود، چنانچه اطمينان دارد كه رفيق پيدا مى كند، بايد نماز را شكسته بخواند و اگر اطمينان ندارد بايد تمام بخواند.

١٢٩٢ - كسى كه قصد هشت فرسخ دارد، اگر چه در هر روز مقدار كمى را برود، وقتى به حد ترخص (كه معنايش در مساله ١٣٢٧ خواهد آمد) برسد، بايد نماز را شكسته بخواند، ولى اگر در هر روز مقدار خيلى كمى راه برود، احتياط لازم آن است كه نمازش را هم تمام و هم شكسته بخواند.

١٢٩٣ - كسى كه در سفر در اختيار ديگرى است: مانند نوكرى كه با آقاى خود مسافرت مى كند، چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است، بايد نماز را شكسته بخواند و اگر نداند، نماز را تمام بجا آورد و پرسيدن لازم نيست.

١٢٩٤ - كسى كه در سفر در اختيار ديگرى است، اگر بداند يا گمان داشته باشد كه پيش از رسيدن به چهار فرسخ از او جدا مى شود و سفر نمى كند بايد نماز را تمام بخواند.

١٢٩٥ - كسى كه در سفر در اختيار ديگرى است، اگر اطمينان ندارد كه پيش از رسيدن به چهار فرسخ از او جدا نشود و سفر بكند، بايد نماز را تمام بخواند، ولى اگر اطمينان دارد اگر چه احتمال بسيار ضعيفى مى دهد كه مانعى براى سفر او پيش آيد، بايد نماز را شكسته بخواند.

١/١٢٩٥ - شرط سوم آنكه در بين راه از قصد خود برنگردد، پس اگر پيش از رسيدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد يا مردد شود، بايد نماز را تمام بخواند.

١٢٩٦ - اگر بعد از پيمودن مقدارى از راه كه با برگشتن هشت فرسخ مى شود از مسافرت منصرف شود، چنانچه تصميم داشته باشد كه همانجا بماند يا بعد از ده روز برگردد يا در برگشتن و ماندن مردد باشد، بايد نماز را تمام بخواند.

١٢٩٧ - اگر بعد از پيمودن مقدارى از راه كه با برگشتن هشت فرسخ مى شود از مسافرت منصرف شود و تصميم داشته باشد كه برگردد، بايد نماز را شكسته بخواند، اگر چه بخواهد كمتر از ده روز در آنجا بماند.

١٢٩٨ - اگر براى سفرى هشت فرسخى به طرف محلى حركت كند و بعد از رفتن مقدارى از راه بخواهد جاى ديگرى برود، چنانچه از محل اولى كه حركت كرده تا جايى كه مى خواهد برود، هشت فرسخ باشد، بايد نماز را شكسته بخواند.

١٢٩٩ - اگر پيش از آنكه هشت فرسخ را طى كند مردد شود كه بقيه راه را برود يا نه، و در موقعى كه مردد است راه نرود و بعد تصميم بگيرد كه بقيه راه را برود، بايد تا آخر مسافرت نماز را شكسته بخواند.

١٣٠٠ - اگر پيش از آنكه به هشت فرسخ برسد مردد شود كه بقيه راه را برود يا نه، و در موقعى كه مردد است مقدارى راه برود و بعد تصميم بگيرد كه هشت فرسخ ديگر برود و يا تا جايى برود كه رفت و برگشتنش هشت فرسخ شود، چه همان روز يا شب از آنجا برگردد يا برنگردد و بخواهد كمتر از ده روز در آنجا بماند، بايد تا آخر مسافرت نماز را شكسته بخواند.

١٣٠١ - اگر پيش از آنكه به هشت فرسخ برسد مردد شود كه بقيه راه را برود يا نه، و در موقعى كه مردد است مقدارى راه برود و بعد تصميم بگيرد كه بقيه راه را برود، چنانچه باقيمانده سفر او كمتر از هشت فرسخ باشد بايد نماز را تمام بخواند، مگر در صورتى كه مسافتى را كه قبل از تردد طى كرده با مسافت باقيمانده بعد از تردد، به مقدار هشت فرسخ باشد كه در اين فرض بنابر اظهر بايد نماز را شكسته بجا آورد.

١/١٣٠١ - شرط چهارم آنكه نخواهد پيش از رسيدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد و در آنجا توقف كند يا ده روز يا بيشتر در جايى بماند، پس كسى كه مى خواهد پيش از رسيدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد و در آن توقف كند يا ده روز در محلى بماند، بايد نماز را تمام بخواند.

١٣٠٢ - كسى كه نمى داند پيش از رسيدن به هشت فرسخ از وطنش مى گذرد و در آن توقف مى كند يا نه و يا ده روز در محلى قصد اقامت مى نمايد يا نه، بايد نماز را تمام بخواند.

١٣٠٣ - كسى كه مى خواهد پيش از رسيدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد و در آن توقف كند يا ده روز در محلى بماند و نيز كسى كه مردد است كه از وطنش بگذرد يا ده روز در محلى بماند، اگر از ماندن ده روز يا گذشتن از وطن منصرف شود، باز هم نماز را تمام بخواند، ولى اگر باقيمانده راه هر چند با برگشتن هشت فرسخ باشد، بايد نماز را شكسته بخواند.

١/١٣٠٣ - شرط پنجم آنكه براى كار حرام سفر نكند، و اگر براى كار حرامى مانند دزدى سفر كند بايد نماز را تمام بخواند و همچنين است اگر خود سفر حرام باشد، مثل آنكه براى او ضررى كه اقدام بر آن شرعا حرام است داشته باشد، يا زن بدون اجازه شوهر سفرى برود كه بر او واجب نباشد، ولى اگر مثل سفر حج واجب باشد، بايد نماز را شكسته بخواند.

١٣٠٤ - سفرى كه واجب نيست اگر سبب اذيت - ناشى از شفقت - پدر و مادر باشد حرام است و انسان بايد در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگيرد.

١٣٠٥ - كسى كه سفر او حرام نيست و براى كار حرام هم سفر نمى كند، اگر چه در سفر معصيتى انجام دهد، مثلا غيبت كند يا شراب بخورد بايد نماز را شكسته بخواند.

١٣٠٦ - اگر براى آنكه كار واجبى را ترك كند مسافرت نمايد چه غرض ديگرى در سفر داشته باشد يا نه نمازش تمام است، پس كسى كه بدهكار است، اگر بتواند بدهى خود را بدهد و طلبكار هم مطالبه كند، چنانچه در سفر نتواند بدهى خود را بدهد و براى فرار از دادن قرض مسافرت نمايد، بايد نماز را تمام بخواند، ولى اگر سفرش براى كار ديگرى است اگر چه در سفر ترك واجب نيز بنمايد، بايد نماز را شكسته بخواند.

١٣٠٧ - اگر در سفر حيوان سوارى او يا مركب ديگرى كه سوار او است غصبى باشد و براى فرار از مالك مسافرت كرده باشد يا در زمين غصبى مسافرت كند بايد نماز را تمام بخواند.

١٣٠٨ - كسى كه با ظالم مسافرت مى كند، اگر ناچار نباشد و مسافرت او كمك به ظالم در ظلمش باشد بايد نماز را تمام بخواند و اگر ناچار باشد يا مثلا براى نجات دادن مظلومى با او مسافرت كند، نمازش شكسته است.

١٣٠٩ - اگر به قصد تفريح و گردش مسافرت كند، سفر او حرام نيست و بايد نماز را شكسته بخواند.

١٣١٠ - اگر براى لهو و خوش گذرانى به شكار رود، نمازش در حال رفتن تمام است و در برگشتن قصر است در صورتى كه به حد مسافت باشد و مانند رفتن براى شكار نباشد و چنانچه براى تهيه معاش به شكار رود، نمازش شكسته است و همچنين است اگر براى كسب و زياد كردن مال برود، اگر چه در اين صورت احتياط آن است كه نماز را هم شكسته و هم تمام بخواند.

١٣١١ - كسى كه براى معصيت سفر كرده، موقعى كه از سفر برمى گردد، اگر برگشتن به تنهايى هشت فرسخ است بايد نماز را شكسته بخواند و احتياط مستحب آن است كه در صورتى كه توبه نكرده هم شكسته و هم تمام بخواند.

١٣١٢ - كسى كه سفر او سفر معصيت است، اگر در بين راه از قصد معصيت برگردد، خواه باقيمانده راه به تنهايى يا مجموع رفت و برگشت از آنجا هشت فرسخ باشد يا نه، بايد نماز را شكسته بخواند.

١٣١٣ - كسى كه براى معصيت سفر نكرده، اگر در بين راه قصد كند كه بقيه راه را براى معصيت برود، بايد نماز را تمام بخواند، ولى نمازهايى را كه شكسته خوانده صحيح است.

١/١٣١٣ - شرط ششم آنكه از كسانى نباشد كه جاى معينى ندارند و خانه شان همراه خودشان است مانند صحرانشينهايى كه در بيابانها گردش مى كنند و هرجا آب و خوراك براى خود و حشمشان پيدا كنند، مى مانند، و بعد از چندى به جاى ديگر مى روند، پس اينگونه افراد در اين مسافرتها بايد نماز را تمام بخوانند.

١٣١٤ - اگر صحرانشين مثلا براى پيدا كردن منزل و چراگاه حيواناتش سفر كند، چنانچه با بنه و دستگاه باشد نماز را تمام بخواند و الا چنانچه سفر او هشت فرسخ باشد، نماز را شكسته بخواند.

١٣١٥ - اگر صحرانشين مثلا براى زيارت يا حج يا تجارت و مانند اينها مسافرت كند، بايد نماز را شكسته بخواند.

١/١٣١٥ - شرط هفتم آنكه شغل او مسافرت نباشد، و اما كسى كه كارش مسافرت است به اين معنى كه يا كارى جز مسافرت كردن ندارد، به حدى كه عرف او را كثير السفر مى گويند و يا اينكه كارى كه در زندگانى براى خود انتخاب كرده توقف بر سفر دارد، مانند شتردار و راننده و چوبدار و كشتيبان، اينگونه اشخاص اگر چه براى جهت شخصى خودشان چون بردن اثاثيه منزل و يا نقل و انتقال عيالشان مسافرت كنند، بايد نماز را تمام بخوانند، و ملحق مى شود به كسى كه كارش سفر است كسى كه كارش در جاى ديگرى است كه هر روز يا دو روز يك مرتبه مثلا به آنجا سفر نموده و برمى گردد، مانند كسى كه اقامتش در جايى است و كارش در جاى ديگر از قبيل تجارت و تدريس.

١٣١٦ - كسى كه شغلش در مسافرت است، اگر براى كار ديگرى مثلا براى زيارت يا حج مسافرت كند، بايد نماز را شكسته بخواند، مگر آنكه عرفا او را كثير السفر بگويند.

ولى اگر مثلا شوفر، اتومبيل خود را براى زيارت كرايه بدهد، و در ضمن خودش هم زيارت كند، در هر حال بايد نماز را تمام بخواند.

١٣١٧ - حمله دار يعنى كسى كه براى رساندن حاجيها به مكه مسافرت مى كند، چنانچه شغلش مسافرت باشد، بايد نماز را تمام بخواند و اگر شغلش مسافرت نباشد، و فقط در ايام حج براى حمله دارى سفر مى كند، احتياط واجب آن است كه بين نماز تمام و شكسته جمع نمايد، ولى چنانچه مدت سفر او كم باشد، مثلا دو سه هفته بعيد نيست كه حكم او شكسته باشد.

١٣١٨ - كسى كه شغل او حمله دارى است و حاجيها را از راه دور به مكه مى برد، چنانچه مقدار معتنابهى از ايام سال را در راه باشد، بايد نماز را تمام بخواند.

١٣١٩ - كسى كه در مقدارى از سال شغلش مسافرت است، مثل شوفرى كه فقط در زمستان يا تابستان اتومبيل خود را كرايه مى دهد بايد در آن سفر نماز را تمام بخواند، و احتياط مستحب آن است كه هم شكسته و هم تمام بخواند.

١٣٢٠ - راننده و دوره گردى كه در دو سه فرسخى شهر رفت و آمد مى كند، چنانچه اتفاقا سفر هشت فرسخى برود، بايد نماز را شكسته بخواند.

١٣٢١ - كسى كه شغلش مسافرت است، چه ده روز يا بيشتر در وطن خود بماند و از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد يا بدون قصد بماند، بايد در همان سفر اولى كه بعد از ده روز مى رود، نماز را تمام بخواند و همچنين است اگر در غير وطن خود ده روز با قصد يا بدون قصد بماند.

١٣٢٢ - چاروادارى كه شغلش مسافرت است چنانچه در وطن يا در غير وطن با قصد يا بدون قصد ده روز بماند احتياط مستحب آن است كه در سفر اولى كه بعد از ده روز مى رود ميان نماز تمام و شكسته جمع نمايد.

١٣٢٣ - كسانى چون چاروادار و شتردار كه شغل آنها در مسافرت است، در صورتى كه مسافرت بيش از مقدار معمول بر آنها موجب مشقت و خستگى شود بايد نماز را شكسته بجا آورند.

١٣٢٤ - كسى كه در شهرها سياحت مى كند، و براى خود وطنى اختيار نكرده نماز را تمام بخواند.

١٣٢٥ - كسى كه شغلش مسافرت نيست، اگر مثلا در شهرى يا در دهى جنسى دارد كه براى حمل آن مسافرتهاى پى در پى مى كند، بايد نماز را شكسته بخواند مگر آنكه مسافرتهاى او آنقدر زياد باشد كه او را عرفا كثير السفر بگويند.

١٣٢٦ - كسى كه از وطنش صرف نظر كرده و مى خواهد وطن ديگرى براى خود اختيار كند، اگر شغلش مسافرت نباشد، بايد در مسافرت خود نماز را شكسته بخواند.

١/١٣٢٦ - شرط هشتم آنكه به حد ترخص برسد، و اما در غير وطن اعتبارى به حد ترخص نيست، و همين كه از محل اقامت خارج شود نمازش قصر است.

١٣٢٧ - حد ترخص جايى است كه اهل شهر مسافر را نبينند و نشانه آن اين است كه او اهل شهر را نبيند.

١٣٢٨ - مسافرى كه به وطنش بر مى گردد تا وقتى كه داخل وطنش نشده بايد نماز را قصر بخواند، و همچنين مسافرى كه مى خواهد ده روز در محلى بماند، مادامى كه به آن محل نرسيده نمازش قصر است.

١٣٢٩ - هرگاه شهر در بلندى باشد كه از دور اهل آن ديده شود يا به قدرى گود باشد كه اگر انسان كمى دور شود اهل آن را نبيند كسى كه از اهالى آن شهر مسافرت مى كند، وقتى به اندازه اى دور شود كه اگر آن شهر در زمين هموار بود، اهلش از آنجا ديده نمى شد، بايد نماز خود را شكسته بخواند.

و نيز اگر پستى و بلندى راه بيشتر از معمول باشد بايد ملاحظه معمول را بنمايد.

١٣٣٠ - اگر از محلى مسافرت كند كه اهل ندارد، وقتى به جايى برسد كه اگر آن محل اهل داشت، از آنجا ديده نمى شد، بايد نماز را شكسته بخواند.

١٣٣١ - كسى كه در كشتى يا قطار نشسته و قبل از رسيدن به حد ترخص به نيت نماز تمام مشغول نماز شود ولى قبل از ركوع ركعت سوم به حد ترخص برسد بايد نمازش را شكسته بجا آورد.

١٣٣٢ - اگر در فرضى كه در مساله پيش گذشت بعد از ركوع ركعت سوم به حد ترخص برسد مى تواند كه آن نماز را بشكند و بايد آن را شكسته بجا آورد.

١٣٣٣ - اگر كسى يقين پيدا كند كه به حد ترخص رسيده و نماز را شكسته بجا آورد و سپس معلوم شود كه در وقت نماز به حد ترخص نرسيده بوده بايد نماز را دوباره انجام دهد، پس چنانچه در اين حال هنوز به حد ترخص نرسيده باشد، بايد نماز را تمام بخواند و در صورتى كه از حد ترخص گذشته باشد نماز را شكسته بجا آورد و اگر وقت گذشته نماز را مطابق وظيفه اش در هنگام فوت آن بجا آورد.

١٣٣٤ - اگر چشم او غير معمولى باشد در محلى بايد نماز را شكسته بخواند كه چشم متوسط اهل شهر را نبيند.

١٣٣٥ - اگر موقعى كه سفر مى رود شك كند كه به حد ترخص رسيده يا نه، بايد نماز را تمام بخواند.

١٣٣٦ - مسافرى كه در سفر از وطن خود عبور مى كند، اگر در آن توقف كند بايد نماز را تمام بخواند و گرنه احتياط لازم آن است كه بين قصر و تمام جمع نمايد.

١٣٣٧ - مسافرى كه در بين مسافرت به وطنش مى رسد و در آنجا توقف مى كند، تا وقتى كه در آنجا هست بايد نماز را تمام بخواند، ولى اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود يا مثلا چهار فرسخ برود چهار فرسخ برگردد، وقتى كه به حد ترخص برسد، بايد نماز را شكسته بخواند.

١٣٣٨ - محلى را كه انسان براى اقامت دائمى و زندگى خود اختيار كرده وطن او است، چه در آنجا به دنيا آمده و وطن پدر و مادرش باشد يا خودش آنجا را براى زندگى اختيار كرده است.

١٣٣٩ - اگر قصد دارد در محلى كه وطن اصليش نيست مدت زمانى كوتاه بماند و بعد جاى ديگر رود، آنجا وطن او حساب نمى شود.

١٣٤٠ - جايى را كه انسان محل زندگى خود قرار داده، هر چند قصد نداشته باشد كه هميشه در آنجا بماند اگر طورى باشد كه عرف او را در آنجا مسافر نمى گويند هر چند موقتا ده روز يا بيشتر جاى ديگرى را محل زندگى خود قرار دهد باز هم محل زندگيش را جاى اول مى گويند آنجا براى او حكم وطن را دارد.

١٣٤١ - كسى كه در دو محل زندگى مى كند، مثلا شش ماه در شهرى و شش ماه در شهر ديگر مى ماند، هر دو محل وطن او است.

و نيز اگر بيشتر از دو محل را براى زندگى خود اختيار كرده باشد، همه آنها وطن او حساب مى شود.

١٣٤٢ - بعضى از فقهاء گفته اند كسى كه در محلى مالك منزل مسكونى است اگر شش ماه متصل با قصد در آنجا بماند، تا وقتى كه آن منزل مال او است، آن محل حكم وطن او را دارد پس هر وقت در مسافرت به آنجا برسد، بايد نماز را تمام بخواند، ولى اين حكم ثابت نيست.

١٣٤٣ - اگر به جايى برسد كه وطن او بوده و از آنجا صرف نظر كرده، نبايد نماز را تمام بخواند، اگر چه وطن ديگرى هم براى خود اختيار نكرده باشد.

١٣٤٤ - مسافرى كه قصد دارد، ده روز پشت سر هم در محلى بماند يا مى داند كه بدون اختيار ده روز در محلى مى ماند، در آن محل بايد نماز را تمام بخواند.

١٣٤٥ - مسافرى كه مى خواهد ده روز در محلى بماند، لازم نيست قصد ماندن شب اول يا شب يازدهم را داشته باشد، و همين كه قصد كند كه از طلوع آفتاب روز اول تا غروب روز دهم بماند، بايد نماز را تمام بخواند.

و همچنين است اگر مثلا قصدش اين باشد كه از ظهر روز اول تا ظهر روز يازدهم بماند.

١٣٤٦ - مسافرى كه مى خواهد ده روز در محلى بماند، در صورتى بايد نماز را تمام بخواند كه بخواهد تمام ده روز را در يكجا بماند، پس اگر بخواهد مثلا ده روز در نجف و كوفه يا در تهران و شميران بماند، بايد نماز را شكسته بخواند.

١٣٤٧ - مسافرى كه مى خواهد ده روز در محلى بماند، اگر از اول قصد داشته باشد كه در بين ده روز به اطراف آنجا كه به قدر حد ترخص يا بيشتر دور باشد برود، اگر مدت رفتن و آمدنش به اندازه اى باشد كه در نظر عرف با اقامت ره روز منافات ندارد، نماز را تمام بخواند، و چنانچه منافات داشته باشد نماز را شكسته بجا آورد، مثلا اگر از اول قصد داشته باشد كه تمام يك روز و يا تمام يك شب از آنجا خارج شود، با قصد اقامت منافات دارد و بايد نماز را شكسته بجا آورد، ولى چنانچه قصدش اين باشد كه مثلا در نصف روز خارج شده و سپس برگردد، هر چند برگشتنش بعد از رسيدن شب باشد، بايد نماز را تمام بجا آورد، مگر در صورتى كه اين طور خارج شدن او به مقدارى تكرار شود كه عرفا بگويند در دو جا يا بيشتر اقامت دارد.

١٣٤٨ - مسافرى كه تصميم ندارد ده روز در محلى بماند، مثلا قصدش اين است كه اگر رفيقش بيايد، يا منزل خوبى پيدا كند، ده روز بماند، بايد نماز را شكسته بخواند.

١٣٤٩ - كسى كه تصميم دارد ده روز در محلى بماند، اگر احتمال بدهد كه براى ماندن او مانعى برسد و آن احتمال از نظر عقلا قابل توجه باشد، بايد نماز را شكسته بخواند.

١٣٥٠ - اگر مسافر بداند كه مثلا ده روز يا بيشتر به آخر ماه مانده، و قصد كند كه تا آخر ماه در جايى بماند، بايد نماز را تمام بخواند، ولى اگر نداند تا آخر ماه چقدر مانده و قصد كند كه تا آخر ماه بماند، بايد نماز را شكسته بخواند، اگر چه از موقعى كه قصد كرده تا روز آخر ماه ده روز يا بيشتر باشد.

١٣٥١ - اگر مسافر قصد كند ده روز در محلى بماند، چنانچه پيش از خواندن يك نماز چهار ركعتى از ماندن منصرف شود يا مردد شود كه در آنجا بماند يا به جاى ديگر برود، بايد نماز را شكسته بخواند، ولى اگر بعد از خواندن يك نماز چهار ركعتى از ماندن منصرف شود يا مردد شود، تا وقتى كه در آنجا هست، بايد نماز را تمام بخواند.

١٣٥٢ - مسافرى كه قصد كرده ده روز در محلى بماند، اگر روزه بگيرد و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود، چنانچه يك نماز چهار ركعتى خوانده باشد تا وقتى كه در آنجا هست روزه هايش صحيح است و بايد نمازهاى خود را تمام بخواند، و اگر نماز چهار ركعتى نخوانده باشد، بايد احتياطا روزه آن روزش را تمام و آن را قضا نيز نمايد، و بايد نمازهاى خود را شكسته بخواند و روزهاى بعد هم نمى تواند روزه بگيرد.

١٣٥٣ - مسافرى كه قصد كرده ده روز در محلى بماند، اگر از ماندن منصرف شود و پيش از آنكه از قصد ماندن برگردد شك كند كه يك نماز چهار ركعتى خوانده يا نه بايد نمازهاى خود را شكسته بخواند.

١٣٥٤ - اگر مسافر به نيت اينكه نماز را شكسته بخواند مشغول نماز شود و در بين نماز تصميم بگيرد كه ده روز يا بيشتر بماند، بايد نماز را چهار ركعتى تمام نمايد.

١٣٥٥ - مسافرى كه قصد كرده ده روز در محلى بماند، اگر در بين نماز اول چهار ركعتى از قصد خود برگردد، چنانچه مشغول ركعت سوم نشده، بايد نماز را دو ركعتى تمام نمايد و بقيه نمازهاى خود را شكسته بخواند.

و همچنين است اگر مشغول ركعت سوم شده و به ركوع نرفته باشد كه بايد بنشيند و نماز را شكسته به آخر برساند، و اگر به ركوع رفته باشد مى تواند نمازش را به هم بزند و بايد آن را شكسته اعاده نمايد و تا وقتى كه در آنجا هست نماز را شكسته بخواند.

١٣٥٦ - مسافرى كه قصد كرده ده روز در محلى بماند، اگر بيشتر از ده روز در آنجا بماند، تا وقتى كه مسافرت نكرده، بايد نمازش را تمام بخواند و لازم نيست دوباره قصد ماندن ده روز كند.

١٣٥٧ - مسافرى كه قصد كرده ده روز در محلى بماند، بايد روزه واجب را بگيرد و مى تواند روزه مستحبى را هم بجا آورد و نافله ظهر و عصر و عشا را هم بخواند.

١٣٥٨ - مسافرى كه قصد كرده ده روز در محلى بماند، اگر بعد از خواندن يك نماز چهار ركعت ادائى، يا بعد از ماندن ده روز - اگر چه يك نماز تمام هم نخوانده باشد - بخواهد به جايى كه كمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد و دوباره در جاى اول خود ده روز يا كمتر بماند، از وقتى كه مى رود تا وقتى كه برمى گردد و بعد از برگشتن بايد نماز را تمام بخواند، ولى اگر برگشتن به محل اقامتش فقط از اين جهت باشد كه در طريق سفرش واقع شده است و سفر او مسافت شرعيه باشد، لازم است در رفتن و برگشتن و در محل اقامت نماز را شكسته بخواند.

١٣٥٩ - مسافرى كه قصد كرده ده روز در محلى بماند، اگر بعد از خواندن يك نماز چهار ركعت ادائى بخواهد به جاى ديگرى كه كمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آنجا بماند، در رفتن و در محلى كه قصد ماندن ده روز دارد، بايد نمازهاى خود را تمام بخواند، ولى اگر محلى كه مى خواهد برود هشت فرسخ يا بيشتر باشد، بايد موقع رفتن نمازهاى خود را شكسته بخواند و چنانچه نخواهد ده روز در آنجا بماند بايد مدتى كه در آنجا مى ماند نيز نمازهاى خود را شكسته بخواند.

١٣٦٠ - مسافرى كه قصد كرده ده روز در محلى بماند، اگر بعد از خواندن يك نماز چهار ركعت ادائى بخواهد به جايى كه كمتر از چهار فرسخ است برود، چنانچه مردد باشد كه به محل اولش برگردد يا نه، يا به كلى از برگشتن به آنجا غافل باشد، يا بخواهد برگردد، ولى مردد باشد كه ده روز آنجا بماند يا نه، يا آنكه از ده روز ماندن در آنجا و مسافرت از آنجا غافل باشد، بايد از وقتى كه مى رود تا وقتى كه برمى گردد و بعد از برگشتن، نمازهاى خود را تمام بخواند.

١٣٦١ - اگر به خيال اينكه رفقايش مى خواهند ده روز در محلى بمانند قصد كند كه ده روز در آنجا بماند، و بعد از خواندن يك نماز چهار ركعت ادائى بفهمد كه آنها قصد نكرده اند، اگر چه خودش هم از ماندن منصرف شود، تا مدتى كه در آنجا هست، بايد نماز را تمام بخواند.

١٣٦٢ - اگر مسافر اتفاقا سى روز در محلى بماند، مثلا در تمام سى روز در رفتن و ماندن مردد باشد، بعد از گذشتن سى روز اگر چه مقدار كمى در آنجا بماند، بايد نماز را تمام بخواند.

١٣٦٣ - مسافرى كه مى خواهد نه روز يا كمتر در محلى بماند، اگر بعد از آنكه نه روز يا كمتر در آنجا ماند، بخواهد دوباره نه روز ديگر يا كمتر بماند، و همينطور تا سى روز، روز سى و يكم بايد نماز را تمام بخواند.

١٣٦٤ - مسافر بعد از سى روز، در صورتى بايد نماز را تمام بخواند كه سى روز را در يك جا بماند، پس اگر مقدارى از آن را در جايى و مقدارى را در جاى ديگر بماند، بعد از سى روز هم بايد نماز را شكسته بخواند.

### (مسايل متفرقه)

١٣٦٥ - مسافر مى تواند در مسجد الحرام و مسجد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مسجد كوفه بلكه در تمام شهر مكه و مدينه و كوفه نمازش را تمام بخواند و نيز مسافر مى تواند در حرم حضرت سيد الشهداء عليه‌السلام تا مقدار بيست و پنج ذراع دورتر از قبر مقدس نمازش را تمام بخواند.

١٣٦٦ - كسى كه مى داند مسافر است و بايد نماز را شكسته بخواند، اگر در غير چهار جايى كه در مساله پيش گفته شد عمدا تمام بخواند نمازش باطل است، و همچنين است اگر فراموش كند كه نماز مسافر شكسته است و تمام بخواند، ولى در صورت فراموشى اگر بعد از وقت يادش بيايد قضا لازم نيست.

١٣٦٧ - كسى كه مى داند مسافر است و بايد نماز را شكسته بخواند، اگر سهوا تمام بخواند چنانچه در اثناء وقت ملتفت شود، بايد نماز را اعاده كند و اگر پس از گذشت وقت ملتفت شود بايد بنابر احتياط قضا نمايد.

١٣٦٨ - مسافرى كه نمى داند بايد نماز را شكسته بخواند، اگر تمام بخواند نمازش صحيح است.

١٣٦٩ - مسافرى كه مى داند بايد نماز را شكسته بخواند اگر بعضى از خصوصيات آن را نداند، مثلا نداند كه در سفر هشت فرسخى بايد شكسته بخواند، چنانچه تمام بخواند و در وقت بفهمد، بنابر احتياط لازم بايد اعاده نمايد و چنانچه اعاده نكرد قضا نمايد، ولى اگر در خارج وقت بفهمد قضا ندارد.

١٣٧٠ - مسافرى كه مى داند بايد نماز را شكسته بخواند، اگر به گمان اينكه سفر او كمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتى كه بفهمد سفرش هشت فرسخ بوده، نمازى را كه تمام خوانده، بايد دوباره شكسته بخواند و اگر بعد از اينكه وقت گذشته بفهمد قضا لازم نيست.

١٣٧١ - اگر فراموش كند كه مسافر است و نماز را تمام بخواند، چنانچه در وقت يادش بيايد، بايد شكسته بجا آورد و اگر بعد از وقت يادش بيايد قضاء آن نماز بر او واجب نيست.

١٣٧٢ - كسى كه بايد نماز تمام بخواند، اگر شكسته بجا آورد در هر صورت نمازش باطل است، هرچند - بنابر احتياط - مسافرى باشد كه قصد ماندن ده روز در جايى داشته و به جهت ندانستن حكم مساله نماز را شكسته خوانده است.

١٣٧٣ - اگر مشغول نماز چهار ركعتى شود، و در بين نماز يادش بيايد كه مسافر است يا ملتفت شود كه سفر او هشت فرسخ است، چنانچه به ركوع ركعت سوم نرفته، بايد نماز را دو ركعتى تمام كند و اگر به ركوع ركعت سوم رفته نمازش بنابر احتياط باطل است و در صورتى كه به مقدار خواندن يك ركعت هم وقت داشته باشد، بايد نماز را دوباره شكسته بخواند.

١٣٧٤ - اگر مسافر بعضى از خصوصيات نماز مسافر را نداند، مثلا نداند كه اگر چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد بايد شكسته بخواند چنانچه به نيت نماز چهار ركعتى مشغول نماز شود و پيش از ركوع ركعت سوم مساله را بفهمد بايد نماز را دو ركعتى تمام كند و اگر در ركوع ملتفت شود نمازش بنابر احتياط باطل است و در صورتى كه به مقدار يك ركعت هم از وقت مانده باشد بايد نماز را از سر شكسته بخواند.

### نماز قضا

١٣٧٥ - مسافرى كه بايد نماز را تمام بخواند، اگر به واسطه ندانستن مساله به نيت نماز دو ركعتى مشغول نماز شود و در بين نماز مساله را بفهمد، بايد نماز را چهار ركعتى تمام كند و احتياط مستحب آن است كه بعد از تمام شدن نماز دوباره آن نماز را چهار ركعتى بخواند.

١٣٧٦ - مسافرى كه نماز نخوانده، اگر پيش از تمام شدن وقت به وطنش برسد يا به جايى برسد كه مى خواهد ده روز در آنجا بماند، بايد نماز را تمام بخواند و كسى كه مسافر نيست، اگر در وقت نماز نخواند و مسافرت كند، در سفر بايد نماز را شكسته بخواند.

١٣٧٧ - اگر مسافرى كه بايد نماز را شكسته بخواند، نماز ظهر يا عصر يا عشاى او قضا شود، بايد آن را دو ركعتى قضا نمايد اگر چه در غير سفر بخواهد قضاى آن را بجا آورد.

و اگر از كسى كه مسافر نيست يكى از اين سه نماز قضا شود، بايد چهار ركعتى قضا نمايد اگر چه در سفر بخواهد آن را قضا نمايد.

١٣٧٨ - مستحب است مسافر بعد از هر نماز شكسته سى مرتبه بگويد: سبحان اللّه والحمد للّه ولا اله الا اللّه واللّه اكبر و در تعقيب نماز ظهر و عصر و عشا بيشتر سفارش شده است.

بلكه بهتر است در تعقيب اين سه نماز شصت مرتبه بگويد.

### (نماز قضا)

١٣٧٩ - كسى كه نماز يوميه خود را در وقت آن نخوانده بايد قضاى آن را بجا آورد، اگر چه در تمام وقت نماز خواب مانده يا به واسطه مستى نماز نخوانده باشد، و همچنين است هر نماز واجب ديگرى كه آن را در وقتش نخواند، حتى - بنابر احتياط لازم - نمازى را كه در وقت معينى به نذر بر او واجب شده ولى نماز عيد فطر و قربان قضا ندارد، و همچنين نمازهايى را كه زن در حال حيض يا نفاس نخوانده قضا ندارد چه نمازهاى يوميه باشد چه غير آن.

١٣٨٠ - اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازى را كه خوانده باطل بوده بايد قضاى آن را بخواند.

١٣٨١ - كسى كه نماز قضا دارد، بايد در خواندن آن كوتاهى نكند، ولى واجب نيست فورا آن را بجا آورد.

١٣٨٢ - كسى كه نماز قضا دارد مى تواند نماز مستحبى بخواند.

١٣٨٣ - اگر انسان احتمال دهد كه نماز قضايى دارد يا نمازهايى را كه خوانده صحيح نبوده، مستحب است احتياطا قضاى آنها را بجا آورد.

١٣٨٤ - در قضاى نمازهاى يوميه ترتيب لازم نيست - مگر در نمازهايى كه در اداى آنها ترتيب هست، مثل نماز ظهر و عصر يا مغرب و عشا از يك روز - اگر چه بهتر در غير آنها نيز مراعات ترتيب است.

١٣٨٥ - اگر بخواهد قضاى چند نماز غير يوميه مانند نماز آيات را بخواند يا مثلا بخواهد قضاى يك نماز يوميه و چند نماز غير يوميه را بخواند، لازم نيست آنها را به ترتيب بجا آورد.

١٣٨٦ - اگر ترتيب نمازهايى را كه نخوانده فراموش كند بهتر آن است كه طورى آنها را بخواند كه يقين كند به ترتيبى كه قضا شده بجا آورده است، مثلا اگر قضاى يك نماز ظهر و يك نماز مغرب بر او واجب است و نمى داند كدام اول قضا شده، اول يك نماز مغرب و بعد از آن يك نماز ظهر و دوباره نماز مغرب را بخواند، يا اول يك نماز ظهر و بعد از آن يك نمار مغرب، و دوباره نماز ظهر را بخواند، تا يقين كند هر كدام را كه اول قضا شده اول خوانده است.

١٣٨٧ - اگر نماز ظهر يك روز و نماز عصر روز ديگر يا دو نماز ظهر يا دو نماز عصر از او قضا شده و نمى داند كدام اول قضا شده است چنانچه دو نماز چهار ركعتى بخواند به نيت اينكه اولى قضاى نماز روز اول و دومى قضاى نماز روز دوم باشد در حاصل شدن ترتيب كافى است.

١٣٨٨ - اگر يك نماز ظهر و يك نماز عشا يا يك نماز عصر و يك نماز عشا از او قضا شود، و نداند كدام اول قضا شده است، بهتر آن است كه طورى آنها را بخواند كه يقين كند به ترتيب بجا آورده است، مثلا اگر يك نماز ظهر و يك نماز عشا از او قضا شده و اولى آنها را نمى داند، اول يك نماز ظهر بعد از آن يك نماز عشا، دوباره يك نماز ظهر بخواند، يا اول يك نماز عشا بعد يك نماز ظهر، دوباره يك نماز عشا بخواند.

١٣٨٩ - كسى كه مى داند يك نماز چهار ركعتى نخوانده ولى نمى داند نماز ظهر است يا نماز عشا، اگر يك نماز چهار ركعتى به نيت قضاى نمازى كه نخوانده بجا آورد كافى است و نسبت به جهر و اخفات مخير مى باشد.

١٣٩٠ - كسى كه پنج نماز پشت سر هم از او قضا شده و نمى داند اولى آنها كدام است، چنانچه نه نماز به ترتيب بخواند مثلا از نماز صبح شروع كند و بعد از آنكه ظهر و عصر و مغرب و عشا را خواند دو مرتبه نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب را بخواند يقين به ترتيب حاصل نموده است.

١٣٩١ - كسى كه مى داند نمازهاى پنجگانه او هر كدام از يك روز قضا شده و ترتيب آنها را نمى داند، بهتر اين است كه نماز پنج شبانه روز را بخواند، و اگر شش نماز از شش روز از او قضا شده نماز شش شبانه روز را بخواند و همچنين براى هر نمازى كه به نمازهاى قضاى او اضافه شود يك شبانه روز بيشتر بخواند تا يقين كند به ترتيبى كه قضا شده بجا آورده است، مثلا اگر هفت نماز از هفت روز نخوانده باشد نماز هفت شبانه روز را قضا نمايد.

١٣٩٢ - كسى كه مثلا چند نماز صبح يا چند نماز ظهر از او قضا شده و شماره آنها را نمى داند يا فراموش كرده مثلا نمى داند كه سه يا چهار يا پنج نماز بوده، چنانچه مقدار كمتر را بخواند كافى است.

ولى بهتر اين است كه به قدرى نماز بخواند كه يقين كند تمام آنها را خوانده است مثلا اگر فراموش كرده كه چند نماز صبح از او قضا شده است و يقين دارد كه بيشتر از ده نماز نبوده، احتياطا ده نماز صبح بخواند.

١٣٩٣ - كسى كه فقط يك نماز قضا از روزهاى پيش دارد، بهتر اين است كه اگر وقت فضيلت نماز آن روز فوت نمى شود اول آن را بخواند بعد مشغول نماز آن روز شود.

و نيز اگر از روزهاى پيش نماز قضا ندارد ولى يك نماز يا بيشتر از همان روز از او قضا شده است، در صورتى كه وقت فضيلت آن نماز فوت نمى شود بهتر اين است كه نماز قضاى آن روز را پيش از نماز ادا بخواند.

١٣٩٤ - اگر در بين نماز يادش بيايد كه يك نماز يا بيشتر از همان روز از او قضا شده يا فقط يك نماز قضا از روزهاى پيش دارد چنانچه وقت وسعت دارد و ممكن است نيت را به نماز قضا برگرداند، بهتر اين است كه نيت نماز قضا كند، اگر وقت فضيلت نماز آن روز فوت نمى شود، مثلا اگر در نماز ظهر پيش از ركوع ركعت سوم يادش بيايد كه نماز صبح آن روز مثلا قضا شده در صورتى كه وقت نماز ظهر تنگ نباشد، نيت را به نماز صبح برگرداند و آن را دو ركعتى تمام كند، بعد ظهر را بخواند، ولى اگر وقت تنگ است يا نمى تواند نيت را به نماز قضا برگرداند، مثلا در ركوع ركعت سوم نماز ظهر يادش بيايد كه نماز صبح را نخوانده، چون اگر بخواهد نيت نماز صبح كند يك ركوع كه ركن است زياد مى شود نبايد نيت را به قضاى صبح برگرداند.

١٣٩٥ - اگر از روزهاى گذشته نمازهاى قضا دارد و يك نماز يا بيشتر هم از همان روز از او قضا شده، چنانچه براى قضاى تمام آنها وقت ندارد يا نمى خواهد همه را در آن روز بخواند، مستحب است نماز قضاى آن روز را پيش از نماز ادا بخواند و بهتر اين است كه بعد از خواندن قضاى نمازهاى سابق دوباره نماز قضايى را كه در آن روز پيش از نماز ادا خوانده بجا آورد.

١٣٩٦ - تا انسان زنده است اگر چه از قضاى نمازهاى خود عاجز باشد، ديگرى نمى تواند نمازهاى او را قضا نمايد.

١٣٩٧ - نماز قضا را با جماعت مى شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا باشد يا قضا، و لازم نيست هر دو يك نماز را بخوانند، مثلا اگر نماز قضاى صبح را با نماز ظهر يا عصر امام بخواند اشكال ندارد.

١٣٩٨ - مستحب است بچه مميز را يعنى بچه اى كه خوب و بد را مى فهمد به نماز خواندن و عبادتهاى ديگر عادت دهند.

بلكه مستحب است او را به قضاى نمازها هم وادار نمايند.

### (نماز قضاى پدر كه بر پسر بزرگتر واجب است)

١٣٩٩ - اگر پدر نماز خود را بجا نياورده باشد و مى توانسته است قضا كند، چنانچه از روى نافرمانى ترك نكرده باشد، بر پسر بزرگترش بنابر احتياط واجب است كه بعد از مرگش بجا آورد يا براى او اجير بگيرد، و قضاى نمازهاى مادر بر او واجب نيست هر چند بهتر است.

١٤٠٠ - اگر پسر بزرگتر شك دارد كه پدرش نماز قضا داشته يا نه چيزى بر او واجب نيست.

١٤٠١ - اگر پسر بزرگتر بداند كه پدرش نماز قضا داشته و شك كند كه بجا آورده يا نه، بنابر احتياط واجب بايد قضا نمايد.

١٤٠٢ - اگر معلوم نباشد كه پسر بزرگتر كدام است، قضاى نماز پدر بر هيچ كدام از پسرها واجب نيست.

ولى احتياط مستحب آن است كه نماز او را بين خودشان قسمت كنند، يا براى انجام آن قرعه بزنند.

١٤٠٣ - اگر ميت وصيت كرده باشد كه براى نماز او اجير بگيرند، بعد از آن كه اجير نماز او را به طور صحيح بجا آورد، بر پسر بزرگتر چيزى واجب نيست.

١٤٠٤ - اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز مادر را بخواند، بايد در جهر و اخفات بتكليف خود عمل كند، پس قضاى نماز صبح و مغرب و عشاى مادرش را بايد بلند بخواند.

١٤٠٥ - كسى كه خودش نماز قضا دارد، اگر نماز پدر و مادر را هم بخواهد قضا كند هر كدام را اول بجا آورد صحيح است.

١٤٠٦ - اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر نابالغ يا ديوانه باشد وقتى كه بالغ شد يا عاقل گرديد، بر او واجب نيست نماز پدر را قضا نمايد.

١٤٠٧ - اگر پسر بزرگتر پيش از آن كه نماز پدر را قضا كند بميرد بر پسر دوم چيزى واجب نيست.

### (نماز جماعت)

١٤٠٨ - مستحب است نمازهاى واجب خصوصا نمازهاى يوميه را با جماعت بخوانند و در نماز صبح و مغرب و عشا، خصوصا براى همسايه مسجد و كسى كه صداى اذان مسجد را مى شنود بيشتر سفارش شده است.

١٤٠٩ - در روايات معتبره وارد است كه نماز با جماعت به بيست و پنج درجه افضل از نماز فرادى است.

١٤١٠ - حاضر نشدن به نماز جماعت از روى بى اعتنايى جايز نيست و سزاوار نيست كه انسان بدون عذر نماز جماعت را ترك كند.

١٤١١ - مستحب است انسان صبر كند كه نماز را با جماعت بخواند، و نماز جماعتى را كه مختصر بخوانند از نماز فرادى كه آن را طول بدهند بهتر مى باشد و نيز نماز جماعت از نماز اول وقت كه فرادى يعنى تنها خوانده شود - بهتر است ولى بهتر بودن نماز جماعت در غير وقت فضيلت نماز از نماز فرادى در وقت فضيلت آن معلوم نيست.

١٤١٢ - وقتى كه جماعت برپا مى شود، مستحب است كسى كه نمازش را فرادى خوانده دوباره با جماعت بخواند، و اگر بعد بفهمد كه نماز اولش باطل بوده، نماز دوم او كافى است.

١٤١٣ - اگر امام يا ماموم بخواهد نمازى را كه با جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند، هر چند استحبابش ثابت نيست ولى رجاء آوردن آن مانعى ندارد.

١٤١٤ - كسى كه در نماز به حدى وسواس دارد كه موجب بطلان نمازش مى شود و فقط در صورتى كه نماز را با جماعت بخواند، از وسواس راحت مى شود، بايد نماز را با جماعت بخواند.

١٤١٥ - اگر پدر يا مادر به فرزند خود امر كنند كه نماز را با جماعت بخواند، احتياط مستحب آن است كه نماز را به جماعت بخواند البته هر وقت كه امر و نهى پدر يا مادر از روى شفقت نسبت به فرزند باشد و مخالفتش موجب اذيت آنان شود، حرام است بر فرزند مخالفت نمايد هر چند به حد عقوق هم نرسد.

١٤١٦ - نماز مستحب را نمى شود در هيچ موردى - بنابر احتياط - با جماعت خواند، ولى نماز استسقاء را كه براى آمدن باران مى خوانند مى توان با جماعت خواند و هم چنين نمازى كه واجب بوده و به جهتى مستحب شده است، مانند نماز عيد فطر و قربان كه در زمان امام عليه‌السلام واجب بوده و به واسطه غايب شدن ايشان مستحب مى باشد.

١٤١٧ - موقعى كه امام جماعت نماز يوميه مى خواند، هر كدام از نمازهاى يوميه را مى شود به او اقتدا كرد.

١٤١٨ - اگر امام جماعت قضاى نماز يوميه خود يا شخص ديگرى را كه فوت آن يقينى باشد مى خواند، مى شود به او اقتدا كرد، ولى اگر نماز خود يا شخص ديگرى را احتياطا به جا مى آورد اقتدا به او جايز نيست مگر آن كه نماز ماموم هم احتياطى باشد و سبب احتياط امام سبب احتياط ماموم نيز بوده باشد، ولى لازم نيست كه براى احتياط ماموم سبب ديگرى نباشد.

١٤١٩ - اگر انسان نداند نمازى را كه امام مى خواند نماز واجب يوميه است يا نماز مستحب، نمى تواند به او اقتدا كند.

١٤٢٠ - در صحت جماعت شرط است كه بين امام و ماموم و هم چنين بين ماموم و ماموم ديگر كه واسطه بين ماموم و امام است حايلى نباشد و مراد از حايل چيزى است كه آنها را از هم جدا كند، خواه مانع از ديدن شود مانند پرده يا ديوار و امثال اينها، و خواه مانع نشود مانند شيشه.

پس اگر در تمام احوال نماز يا بعض آن بين امام و ماموم يا بين ماموم و ماموم ديگر كه واسطه اتصال است چنين حايلى باشد جماعت باطل خواهد شد.

و زن از اين حكم مستثنى است چنان كه خواهد آمد.

١٤٢١ - اگر به واسطه درازى صف اول، كسانى كه دو طرف صف ايستاده اند، امام را نبينند مى توانند اقتدا كنند و نيز اگر به واسطه درازى يكى از صفهاى ديگر كسانى كه دو طرف آن ايستاده اند، صف جلوى خود را نبينند مى توانند اقتدا نمايند.

١٤٢٢ - اگر صفهاى جماعت تا در مسجد برسد، كسى كه مقابل در، پشت صف ايستاده نمازش صحيح است، و نيز نماز كسانى كه پشت سر او اقتدا مى كنند صحيح مى باشد، بلكه نماز كسانى كه در دو طرف ايستاده اند و از جهت ماموم ديگر اتصال به جماعت دارند نيز صحيح است.

١٤٢٣ - كسى كه پشت ستون ايستاده، اگر از طرف راست يا چپ به واسطه ماموم ديگر به امام متصل نباشد، نمى تواند اقتدا كند.

١٤٢٤ - جاى ايستادن امام بايد از جاى ماموم بلندتر نباشد ولى اگر به مقدار ناچيز بلندتر باشد اشكال ندارد و نيز اگر زمين سراشيب باشد، امام در طرفى كه بلندتر است بايستد، در صورتى كه سراشيبى آن زياد نباشد، و طورى باشد كه به آن زمين مسطح بگويند مانعى ندارد.

١٤٢٥ - اگر جاى ماموم بلندتر از جاى امام باشد اشكال ندارد ولى اگر به قدرى بلندتر باشد كه نگويند اجتماع كرده اند جماعت صحيح نيست.

١٤٢٦ - اگر بين كسانى كه در يك صف ايستاده اند بچه مميز يعنى بچه اى كه خوب و بد را مى فهمد، فاصله شود چنانچه ندانند نماز او باطل است مى توانند اقتدا كنند.

١٤٢٧ - بعد از تكبير امام اگر صف جلو آماده نماز، و تكبير گفتن آنان نزديك باشد، كسى كه در صف بعد ايستاده، مى تواند تكبير بگويد ولى احتياط مستحب آن است كه صبر كند تا تكبير صف جلو تمام شود.

١٤٢٨ - اگر بداند نماز يك صف از صفهاى جلو باطل است در صفهاى بعد نمى تواند اقتدا كند، ولى اگر نداند نماز آنان صحيح است يا نه مى تواند اقتدا نمايد.

١٤٢٩ - هرگاه بداند نماز امام باطل است، مثلا بداند امام وضو ندارد اگر چه خود امام ملتفت نباشد، نمى تواند به او اقتدا كند.

١٤٣٠ - اگر ماموم بعد از نماز بفهمد كه امام عادل نبوده، يا كافر بوده، يا به جهتى نمازش باطل بوده، مثلا بى وضو نماز خوانده، نمازش صحيح است.

١٤٣١ - اگر در بين نماز شك كند كه اقتدا كرده يا نه، چنانچه به نشانه هايى اطمينان پيدا كند كه اقتدا كرده مثل اين كه در حالى باشد، كه وظيفه ماموم است مثلا به حمد و سوره امام گوش مى دهد، بايد نماز را به جماعت تمام كند و در غير اين صورت، بايد نماز را به نيت فرادى تمام نمايد.

١٤٣٢ - اگر ماموم در بين نماز بدون عذر قصد انفراد نمايد، صحت جماعتش محل اشكال است ولى نمازش صحيح است مگر آن كه به آنچه وظيفه نمازگذار در نماز فرادى است عمل نكرده باشد يا كارى كه نماز فرادى را هر چند سهوا باطل مى كند مثل زيادى ركوع انجام داده باشد، بلكه در بعضى موارد اگر به وظيفه نماز فرادى هم عمل نكرده باشد، باز نيز نمازش صحيح است مثلا اگر از اول نماز قصد انفراد را نداشته و قرائت نكرده، ولى در هنگام ركوع چنين قصدى برايش پيدا شود، در اين صورت مى تواند نمازش را به قصد انفراد تمام كند و لازم نيست كه آن را اعاده نمايد.

١٤٣٣ - اگر ماموم بعد از حمد و سوره امام به واسطه عذرى، نيت فرادى كند لازم نيست حمد و سوره را بخواند، ولى اگر پيش از تمام شدن حمد و سوره نيت فرادى نمايد، بنابر احتياط لازم است مقدارى را كه امام خوانده نيز بخواند.

١٤٣٤ - اگر در بين نماز جماعت نيت فرادى نمايد، نمى تواند دوباره نيت جماعت كند، ولى اگر مردد شود كه نيت فرادى كند يا نه و بعد تصميم بگيرد كه نماز را با جماعت تمام كند، جماعتش صحيح است.

١٤٣٥ - اگر شك كند كه در بين نماز نيت فرادى كرده يا نه، بايد بنا بگذارد كه نيت فرادى نكرده است.

١٤٣٦ - اگر موقعى كه امام در ركوع است اقتدا كند و به ركوع امام برسد، اگر چه ذكر امام تمام شده باشد، نمازش صحيح است و يك ركعت حساب مى شود، اما اگر به مقدار ركوع خم شود و به ركوع امام نرسد، مى تواند نمازش را به نيت فرادى تمام كند.

١٤٣٧ - اگر موقعى كه امام در ركوع است اقتدا كند و مقدار ركوع خم شود و شك كند كه به ركوع امام رسيده يا نه، چنانچه شكش بعد از تجاوز محل باشد - مثل اين كه بعد از تمام شدن ركوع شك كند - ظاهر آن است كه جماعتش صحيح است و در غير اين صورت مى تواند نماز را به نيت فرادى تمام كند.

١٤٣٨ - اگر موقعى كه امام در ركوع است اقتدا كند، و پيش از آن كه به اندازه ركوع خم شود، امام سر از ركوع بردارد، مخير است كه قصد فرادى كرده نماز را تمام كند يا اين كه همراه امام به قصد قربت مطلقه به سجده رود و بعد در حال ايستادن تكبير را به قصد اعم از تكبيرة الاحرام و ذكر مطلق تجديد كرده نماز را به جماعت بخواند.

١٤٣٩ - اگر اول نماز يا بين حمد و سوره اقتدا كند و اتفاقا پيش از آن كه به ركوع رود، امام سر از ركوع بردارد نماز او صحيح است.

١٤٤٠ - اگر موقعى برسد كه امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است، چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، بايد بعد از نيت و گفتن تكبيرة الاحرام بنشيند و تشهد را به قصد قربت مطلقه با امام بخواند، ولى سلام را نگويد و صبر كند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بايستد بدون آن كه دوباره نيت كند و تكبير بگويد، حمد و سوره را بخواند، و آن را ركعت اول نماز خود حساب كند.

١٤٤١ - ماموم نبايد جلوتر از امام بايستد بلكه احتياط واجب آن است كه اگر ماموم متعدد باشند مساوى امام نايستند، ولى اگر ماموم يك مرد باشد اشكال ندارد كه مساوى امام بايستد.

١٤٤٢ - اگر امام مرد و ماموم زن باشد، چنانچه بين آن زن و امام يا بين آن زن و ماموم ديگرى كه مرد است و زن به واسطه او به امام متصل شده است پرده و مانند آن باشد اشكال ندارد.

١٤٤٣ - اگر بعد از شروع به نماز بين ماموم و امام، يا بين ماموم و كسى كه ماموم به واسطه او متصل به امام است، پرده يا چيز ديگرى حايل شود، جماعت باطل مى شود و لازم است ماموم به وظيفه منفرد عمل نمايد.

١٤٤٤ - احتياط واجب آن است كه بين جاى سجده ماموم و جاى ايستادن امام بيش از بلندترين مراتب يك قدم فاصله نباشد، و هم چنين است اگر انسان به واسطه مامومى كه جلوى او ايستاده به امام متصل باشد، و احتياط مستحب آن است كه جاى ايستادن ماموم يا جاى ايستادن كسى كه جلوى او ايستاده بيش از اندازه جسد انسان در حالى كه به سجده مى رود فاصله نداشته باشد.

١٤٤٥ - اگر ماموم به واسطه كسى كه طرف راست يا چپ او اقتدا كرده به امام متصل باشد، و از جلو به امام متصل نباشد، بنابر احتياط واجب بايد با كسى كه در طرف راست يا چپ او اقتدا كرده بيش از بلندترين مراتب يك قدم فاصله نداشته باشد.

١٤٤٦ - اگر در نماز بين ماموم و امام، يا بين ماموم و كسى كه ماموم به واسطه او به امام متصل است بيش از بلندترين مراتب يك قدم فاصله پيدا شود، منفرد مى شود و مى تواند نمازش را به قصد انفراد ادامه دهد.

١٤٤٧ - اگر نماز همه كسانى كه در صف جلو هستند تمام شود و فورا براى نماز ديگرى به امام اقتدا نكنند، جماعت صف بعد باطل مى شود بلكه اگر هم فورا اقتدا بكنند صحت جماعت صف بعد محل اشكال است.

١٤٤٨ - اگر در ركعت دوم اقتدا كند، لازم نيست حمد و سوره بخواند، ولى قنوت و تشهد را با امام مى خواند، و احتياط آن است كه موقع خواندن تشهد انگشتان دست و سينه پا را به زمين بگذارد، و زانوها را بلند كند و بايد بعد از تشهد با امام برخيزد و حمد و سوره را بخواند، و اگر براى سوره وقت ندارد حمد را تمام كند و در ركوع خود را به امام برساند، و اگر براى تمام حمد وقت ندارد مى تواند حمد را قطع كند، و با امام به ركوع رود، ولى احتياط مستحب در اين صورت آن است كه نماز را به نيت فرادى تمام كند.

١٤٤٩ - اگر موقعى كه امام در ركعت دوم نماز چهار ركعتى است اقتدا كند، بايد در ركعت دوم نمازش كه ركعت سوم امام است بعد از دو سجده بنشيند، و تشهد را به مقدار واجب بخواند و برخيزد، و چنانچه براى گفتن سه مرتبه تسبيحات وقت ندارد، بايد يك مرتبه بگويد و در ركوع خود را به امام برساند.

١٤٥٠ - اگر امام در ركعت سوم يا چهارم باشد و ماموم بداند كه اگر اقتدا كند و حمد را بخواند به ركوع امام نمى رسد، بنابر احتياط واجب بايد صبر كند تا امام به ركوع رود، بعد اقتدا نمايد.

١٤٥١ - اگر در حال قيام ركعت سوم يا چهارم امام اقتدا كند، بايد حمد و سوره را بخواند، و اگر براى سوره وقت ندارد، بايد حمد را تمام كند و در ركوع خود را به امام برساند، و اگر براى تمام حمد وقت ندارد، مى تواند حمد را قطع كند و با امام ركوع رود، ولى احتياط مستحب در اين صورت آن است كه قصد فرادى كرده و نماز را تمام كند.

١٤٥٢ - كسى كه مى داند اگر سوره يا قنوت را تمام كند به ركوع امام نمى رسد، چنانچه عمدا سوره يا قنوت را بخواند و به ركوع نرسد، جماعتش باطل مى شود و بايد به وظيفه منفرد عمل نمايد.

١٤٥٣ - كسى كه اطمينان دارد كه اگر سوره را شروع كند يا تمام نمايد به ركوع امام مى رسد، در صورتى كه زياد طول نكشد بهتر آن است كه سوره را شروع كند، يا اگر شروع كرده، تمام نمايد، ولى اگر زياد طول بكشد، به طورى كه نگويند متابعت امام مى كند بايد شروع نكند، و چنانچه شروع كرده تمام ننمايد.

١٤٥٤ - كسى كه يقين دارد اگر سوره را بخواند به ركوع امام مى رسد و متابعت امام از بين نمى رود، چنانچه سوره را بخواند و به ركوع نرسد جماعتش صحيح است.

١٤٥٥ - اگر امام ايستاده باشد و ماموم نداند كه در كدام ركعت است مى تواند اقتدا كند، ولى بايد حمد و سوره را به قصد قربت بخواند اگر چه بعد بفهمد كه امام در ركعت اول يا دوم بوده.

١٤٥٦ - اگر به خيال اين كه امام در ركعت اول يا دوم است، حمد و سوره نخواند و بعد از ركوع بفهمد كه در ركعت سوم يا چهارم بوده نمازش صحيح است ولى اگر پيش از ركوع بفهمد، بايد حمد و سوره را بخواند و اگر وقت ندارد، به طورى كه در مساله (١٤٥١) گفته شد عمل نمايد.

١٤٥٧ - اگر به خيال اين كه امام در ركعت سوم يا چهارم است حمد و سوره بخواند و پيش از ركوع يا بعد آن بفهمد كه در ركعت اول يا دوم بوده، نمازش صحيح است، و اگر در بين حمد و سوره بفهمد، لازم نيست آنها را تمام كند.

١٤٥٨ - اگر موقعى كه مشغول نماز مستحبى است جماعت برپا شود، چنانچه اطمينان ندارد كه اگر نماز را تمام كند به جماعت مى رسد مستحب است نماز را رها كند و مشغول نماز جماعت شود، بلكه اگر اطمينان نداشته باشد كه به ركعت اول برسد مستحب است به همين دستور رفتار نمايد.

١٤٥٩ - اگر موقعى كه مشغول نماز سه ركعتى يا چهار ركعتى است جماعت برپا شود، چنانچه به ركوع ركعت سوم نرفته و اطمينان ندارد كه اگر نماز را تمام كند، به جماعت مى رسد، مستحب است به نيت نماز مستحبى نماز را دو ركعتى تمام كند و خود را به جماعت برساند.

١٤٦٠ - اگر نماز امام تمام شود و ماموم مشغول تشهد يا سلام اول باشد، لازم نيست نيت فرادى كند.

١٤٦١ - كسى كه يك ركعت از امام عقب مانده، بهتر آن است كه وقتى امام تشهد ركعت آخر را مى خواند، انگشتان دست و سينه پا را به زمين بگذارد و زانوها را بلند نگهدارد و صبر كند تا امام سلام نماز را بگويد و بعد برخيزد.

و اگر در همانجا بخواهد قصد انفراد نمايد مانعى ندارد.

### (شرايط امام جماعت)

١٤٦٢ - امام جماعت بايد بالغ و عاقل و شيعه دوازده امامى و عادل و حلال زاده باشد و نماز را به طور صحيح بخواند و نيز اگر ماموم مرد است امام او هم بايد مرد باشد و صحت اقتدا به بچه ده ساله اگر چه خالى از وجه نيست ولى خالى از اشكال هم نمى باشد.

١٤٦٣ - امامى را كه عادل مى دانسته، اگر شك كند كه به عدالت خود باقى است يا نه، مى تواند به او اقتدا نمايد.

١٤٦٤ - كسى كه ايستاده نماز مى خواند، نمى تواند به كسى كه نشسته يا خوابيده نماز مى خواند اقتدا كند.

و كسى كه نشسته نماز مى خواند، نمى تواند به كسى كه خوابيده نماز مى خواند اقتدا نمايد.

١٤٦٥ - كسى كه نشسته نماز مى خواند، مى تواند به كسى كه نشسته نماز مى خواند اقتدا كند، ولى اقتداء كسى كه خوابيده نماز مى خواند به كسى كه نشسته يا خوابيده نماز مى خواند محل اشكال است.

١٤٦٦ - اگر امام جماعت به واسطه عذرى با لباس نجس يا با تيمم يا با وضوى جبيره اى نماز بخواند، مى شود به او اقتدا كرد.

١٤٦٧ - اگر امام مرضى دارد كه نمى تواند از بيرون آمدن بول و غايط خوددارى كند، مى شود به او اقتدا كرد و نيز زنى كه مستحاضه نيست مى تواند به زن مستحاضه اقتدا نمايد.

١٤٦٨ - بهتر اين است كه كسى كه مرض خوره يا پيسى دارد، امام جماعت نشود و بنابر احتياط واجب به كسى كه حد شرعى بر او جارى شده اقتدا ننمايد.

### (احكام جماعت)

١٤٦٩ - موقعى كه ماموم نيت مى كند، بايد امام را معين نمايد ولى دانستن اسم او لازم نيست، و اگر نيت كند اقتدا مى كنم به امام جماعت حاضر، نمازش صحيح است.

١٤٧٠ - ماموم بايد غير از حمد و سوره همه چيزهاى نماز را خودش بخواند، ولى اگر ركعت اول يا دوم ماموم ركعت سوم يا چهارم امام باشد، بايد حمد و سوره را بخواند.

١٤٧١ - اگر ماموم در ركعت اول و دوم نماز صبح و مغرب و عشا صداى حمد و سوره امام را بشنود، اگر چه كلمات را تشخيص ندهد، بايد حمد و سوره را نخواند، و اگر صداى امام را نشنود مستحب است حمد و سوره را بخواند ولى بايد آهسته بخواند و چنانچه سهوا بلند بخواند اشكال ندارد.

١٤٧٢ - اگر ماموم بعضى از كلمات - حمد - و سوره - امام را بشنود مى تواند آن مقدارى را كه نمى شنود بخواند.

١٤٧٣ - اگر ماموم سهوا حمد و سوره را بخواند، يا خيال كند صدايى را كه مى شنود صداى امام نيست و حمد و سوره را بخواند و بعد بفهمد صداى امام بوده، نمازش صحيح است.

١٤٧٤ - اگر شك كند كه صداى امام را مى شنود يا نه، يا صدايى بشنود و نداند صداى امام است يا صداى شخص ديگر، مى تواند حمد و سوره را بخواند.

١٤٧٥ - ماموم در ركعت اول و دوم نماز ظهر و عصر بنابر احتياط نبايد حمد و سوره را بخواند و مستحب است به جاى آن ذكر بگويد.

١٤٧٦ - ماموم نبايد تكبيرة الاحرام را پيش از امام بگويد، بلكه احتياط واجب آن است كه تا تكبير امام تمام نشده تكبير نگويد.

١٤٧٧ - اگر ماموم سهوا پيش از امام سلام دهد، نمازش صحيح است.

و لازم نيست دوباره با امام سلام دهد، بلكه ظاهر اين است كه اگر عمدا هم پيش از امام سلام دهد، اشكال ندارد.

١٤٧٨ - اگر ماموم غير از تكبيرة الاحرام، چيزهاى ديگر نماز را پيش از امام بگويد اشكال ندارد، ولى اگر آنها را بشنود، يا بداند امام چه وقت مى گويد، احتياط مستحب آن است كه پيش از امام نگويد.

١٤٧٩ - ماموم بايد غير از آنچه در نماز خوانده مى شود، كارهاى ديگر آن، مانند ركوع و سجود را با امام يا كمى بعد از امام بجا آورد، و اگر عمدا پيش از امام يا مدتى بعد از امام انجام دهد، جماعتش باطل مى شود، ولى اگر به وظيفه منفرد عمل نمايد نمازش صحيح است.

١٤٨٠ - اگر سهوا پيش از امام سر از ركوع بردارد چنانچه امام در ركوع باشد، بايد بنابر احتياط به ركوع برگردد و با امام سر بردارد و در اين صورت زياد شدن ركوع كه ركن است نماز را باطل نمى كند، ولى اگر به ركوع برگردد و پيش از آن كه به ركوع امام برسد، امام سر بردارد نمازش بنابر احتياط باطل است.

١٤٨١ - اگر اشتباها سر بر دارد و ببيند امام در سجده است، بايد بنابر احتياط به سجده برگردد، و چنانچه در هر دو سجده اين اتفاق بيفتد براى زياد شدن دو سجده كه ركن است نماز باطل نمى شود.

١٤٨٢ - كسى كه اشتباها پيش از امام سر از سجده برداشته هر گاه به سجده برگردد و معلوم شود امام قبلا سر برداشته است نمازش صحيح است ولى اگر در هر دو سجده اين اتفاق بيفتد نمازش بنابر احتياط باطل است.

١٤٨٣ - اگر اشتباها سر از ركوع يا سجده بردارد و سهوا يا به خيال اين كه به امام نمى رسد به ركوع يا سجده نرود جماعت و نمازش صحيح است.

١٤٨٤ - اگر سر از سجده بردارد و ببيند امام در سجده است، چنانچه به خيال اين كه سجده اول امام است، به قصد اين كه با امام سجده كند به سجده رود و بفهمد سجده دوم امام بوده، سجده دوم او حساب مى شود و اگر به خيال اينكه سجده دوم امام است به سجده رود و بفهمد سجده اول امام بوده، بايد به قصد اين كه با امام سجده كند تمام كند و دوباره با امام به سجده رود، و در هر دو صورت بهتر آن است كه نماز را با جماعت تمام كند و دوباره بخواند.

١٤٨٥ - اگر سهوا پيش از امام به ركوع رود و طورى باشد كه اگر سر بردارد به مقدارى از قرائت امام مى رسد، چنانچه سر بردارد و با امام به ركوع رود، نمازش صحيح است و اگر عمدا برنگردد نمازش باطل است.

١٤٨٦ - اگر سهوا پيش از امام به ركوع رود و طورى باشد كه اگر برگردد به چيزى از قرائت امام نمى رسد، اگر به قصد اين كه با امام نماز بخواند سر بردارد و با امام به ركوع رود، جماعت و نمازش صحيح است و اگر عمدا برنگردد نمازش صحيح است و منفرد مى شود.

١٤٨٧ - اگر سهوا پيش از امام به سجده رود، اگر به قصد اين كه با امام نماز بخواند سر بردارد و با امام به سجده رود، جماعت و نمازش صحيح است و اگر عمدا برنگردد نمازش صحيح و منفرد مى گردد.

١٤٨٨ - اگر امام در ركعتى كه قنوت ندارد اشتباها قنوت بخواند، يا در ركعتى كه تشهد ندارد اشتباها مشغول خواندن تشهد شود، ماموم نبايد قنوت و تشهد را بخواند، ولى نمى تواند پيش از امام به ركوع رود، يا پيش از ايستادن امام بايستد، بلكه بايد صبر كند تا قنوت و تشهد امام تمام شود و بقيه نماز را با او بخواند.

### (وظيفه امام و ماموم در نماز جماعت)

١٤٨٩ - اگر ماموم يك مرد باشد، مستحب است طرف راست امام بايستد، و اگر يك زن باشد، باز هم مستحب است كه در طرف راست امام بايستد، ولى بايد او عقب تر بايستد، لااقل به مقدارى كه جاى سجده او مساوى جاى دو زانوى امام در حال سجده باشد.

و اگر يك مرد و يك زن يا يك مرد و چند زن باشند مستحب است مرد طرف راست امام بايستد و يك زن يا چند زن پشت سر امام بايستد، و اگر چند مرد و يك يا چند زن باشند، مستحب است آنچه مرد است عقب امام و زنها پشت مردها بايستند.

١٤٩٠ - اگر امام و ماموم هر دو زن باشند احتياط واجب آن است كه همه رديف يكديگر بايستند و امام جلوتر از ديگران نايستد.

١٤٩١ - مستحب است امام در وسط صف بايستد و اهل علم و كمال و تقوى در صف اول بايستند.

١٤٩٢ - مستحب است صفهاى جماعت منظم باشد و بين كسانى كه در يك صف ايستاده اند فاصله نباشد و شانه آنان رديف يكديگر باشد.

١٤٩٣ - مستحب است بعد از گفتن قد قامت الصلاة مامومين برخيزند.

١٤٩٤ - مستحب است امام جماعت حال مامومى را كه از ديگران ضعيف تر است رعايت كند و قنوت و ركوع و سجود را طول ندهد، مگر بداند همه كسانى كه به او اقتدا كرده اند مايلند.

١٤٩٥ - مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذكرهايى كه بلند مى خواند، صداى خود را به قدرى بلند كند كه ديگران بشنوند، ولى بايد بيش از اندازه صدا را بلند نكند.

١٤٩٦ - اگر امام در ركوع بفهمد كسى تازه رسيده و مى خواهد اقتدا كند مستحب است ركوع را دو برابر هميشه طول بدهد و بعد بايستد، اگر چه بفهمد كس ديگرى هم براى اقتدا وارد شده است.

### (چيزهايى كه در نماز جماعت مكروه است)

١٤٩٧ - اگر در صفهاى جماعت جا باشد، مكروه است انسان تنها بايستد.

١٤٩٨ - مكروه است ماموم ذكرهاى نماز را طورى بگويد كه امام بشنود.

١٤٩٩ - مسافرى كه نماز ظهر و عصر و عشا را دو ركعت مى خواند مكروه است در اين نمازها به كسى كه مسافر نيست اقتدا كند و كسى كه مسافر نيست مكروه است در اين نمازها به مسافر اقتدا نمايد.

### (نماز آيات)

١٥٠٠ - نماز آيات كه دستور آن بعدا گفته خواهد شد، به واسطه سه چيز واجب مى شود: اول گرفتن خورشيد.

دوم گرفتن ماه، اگر چه مقدار كمى از آنها گرفته شود و كسى هم از آن نترسد.

سوم زلزله - بنابر احتياط واجب - اگر چه كسى هم نترسد و اما در رعد و برق و بادهاى سياه و سرخ و مانند اينها از آيات آسمانى در صورتى كه بيشتر مردم بترسند و هم چنين در حوادث زمينى مانند فرو رفتن آب دريا و افتادن كوه كه موجب ترس اكثر مردم شود بنابر احتياط مستحب نماز آيات ترك نشود.

١٥٠١ - اگر از چيزهايى كه نماز آيات براى آنها واجب است بيشتر از يكى اتفاق بيفتد، انسان بايد براى هر يك از آنها يك نماز آيات بخواند، مثلا اگر خورشيد بگيرد و زلزله هم بشود، بايد دو نماز آيات بخواند.

١٥٠٢ - كسى كه قضاى چند نماز آيات بر او واجب است، چه همه آنها براى يك چيز بر او واجب شده باشد، مثلا سه مرتبه خورشيد گرفته و نماز آنها را نخوانده است، چه براى چند چيز باشد مثلا براى آفتاب گرفتن و ماه گرفتن و زلزله نمازهايى بر او واجب شده باشد، موقعى كه قضاى آنها را مى خواند لازم نيست معين كند كه براى كدام يك آنها باشد.

١٥٠٣ - چيزهايى كه نماز آيات براى آنها واجب است، در هر جايى اتفاق بيفتد، فقط مردم همان جا بايد نماز آيات بخوانند و بر مردم جاهاى ديگر واجب نيست.

١٥٠٤ - وقت شروع در نماز آيات موقعى است كه خورشيد يا ماه شروع به گرفتن مى كند و تا زمانى كه به حالت طبيعى برنگشته ادامه دارد، (اگر چه بهتر آن است كه به قدرى تاخير نيندازد كه شروع به باز شدن كند) ولى تمام كردن نماز آيات را مى تواند تا بعد از باز شدن خورشيد يا ماه تاخير انداخت.

١٥٠٥ - اگر خواندن نماز آيات را به قدرى تاخير بيندازد كه آفتاب يا ماه شروع به باز شدن كند، نيت اداء مانعى ندارد، ولى اگر بعد از باز شدن تمام آن، نماز بخواند بايد نيت قضا نمايد.

١٥٠٦ - اگر مدت گرفتن خورشيد يا ماه به اندازه خواندن يك ركعت نماز يا كمتر باشد، نمازى كه مى خواند ادا است، و هم چنين است اگر مدت گرفتن آنها بيشتر باشد ولى انسان نماز را نخواند، تا به اندازه خواندن يك ركعت يا كمتر به آخر وقت آن مانده باشد.

١٥٠٧ - موقعى كه زلزله و رعد و برق و مانند اينها اتفاق مى افتد، اگر وقتشان وسعت داشته باشد، لازم نيست نماز آيات را فورا بخواند و در غير اين صورت بايد فورا آن را بخواند به نحوى كه در نظر مردم تاخير محسوب نشود و اگر تاخير كرد، احتياط مستحب آن است كه بعدا بدون نيت ادا و قضا بخواند.

١٥٠٨ - اگر گرفتن آفتاب يا ماه را نداند و بعد از باز شدن آفتاب يا ماه بفهمد كه تمام آن گرفته بوده، بايد قضاى نماز آيات را بخواند، ولى اگر بفهمد مقدارى از آن گرفته بوده قضا بر او واجب نيست.

١٥٠٩ - اگر عده اى بگويند كه خورشيد يا ماه گرفته است، چنانچه انسان از گفته آنان يقين يا اطمينان شخصى پيدا نكند و نماز آيات نخواند و بعد معلوم شود راست گفته اند.

در صورتى كه تمام خورشيد يا ماه گرفته باشد، نماز آيات را بخواند، ولى اگر مقدارى از آن گرفته باشد، خواندن نماز آيات بر او واجب نيست و هم چنين است اگر دو نفر كه عادل بودن آنان معلوم نيست، بگويند خورشيد يا ماه گرفته، بعد معلوم شود كه عادل بوده اند.

١٥١٠ - اگر انسان به گفته كسانى كه از روى قاعده علمى وقت گرفتن خورشيد و ماه را مى دانند، اطمينان پيدا كند كه خورشيد يا ماه گرفته، بايد نماز آيات را بخواند.

و نيز اگر بگويند فلان وقت خورشيد يا ماه مى گيرد و فلان مقدار طول مى كشد و انسان به گفته آنان اطمينان پيدا كند، بايد به حرف آنان عمل نمايد.

١٥١١ - اگر بفهمد نماز آياتى كه خوانده باطل بوده، بايد دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نمايد.

١٥١٢ - اگر در وقت نماز يوميه نماز آيات هم بر انسان واجب شود، چنانچه براى هر دو نماز وقت دارد، هر كدام را اول بخواند اشكال ندارد، و اگر وقت يكى از آن دو تنگ باشد اول آن را بخواند، و اگر وقت هر دو تنگ باشد، بايد اول نماز يوميه را بخواند.

١٥١٣ - اگر در بين نماز يوميه بفهمد كه وقت نماز آيات تنگ است، چنانچه وقت نماز يوميه هم تنگ باشد، بايد آن را تمام كند بعد نماز آيات را بخواند.

و اگر وقت نماز يوميه تنگ نباشد، آن را بشكند و اول نماز آيات و بعد نماز يوميه را بجا آورد.

١٥١٤ - اگر در بين نماز آيات بفهمد كه وقت نماز يوميه تنگ است، بايد نماز آيات را رها كند و مشغول نماز يوميه شود و بعد از آن كه نماز را تمام كرد پيش از انجام كارى كه نماز را به هم بزند، بقيه نماز آيات را از همانجا كه رها كرده بخواند.

١٥١٥ - اگر در حال حيض يا نفاس زن آفتاب يا ماه بگيرد يا زلزله اتفاق بيفتد، نماز آيات بر او واجب نيست و قضا هم ندارد.

### (دستور نماز آيات)

١٥١٦ - نماز آيات دو ركعت است و در هر ركعت پنج ركوع دارد، و دستور آن اين است كه انسان بعد از نيت، تكبير بگويد و يك حمد و يك سوره تمام بخواند و به ركوع رود و سر از ركوع بردارد، دوباره يك حمد و يك سوره بخواند باز به ركوع رود تا پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از ركوع پنجم دو سجده نمايد و برخيزد و ركعت دوم را هم مثل ركعت اول بجا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد.

١٥١٧ - در نماز آيات ممكن است انسان بعد از نيت و تكبير و خواندن حمد، آيه هاى يك سوره را پنج قسمت كند و يك آيه يا بيشتر از آن را بخواند، بلكه كمتر از يك آيه را نيز مى تواند بخواند ولى بايد بنابر احتياط جمله تامه باشد و سپس به ركوع رود و سر بردارد و بدون اين كه حمد بخواند، قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به ركوع رود و همين طور تا پيش از ركوع پنجم سوره را تمام نمايد، مثلا در سوره فلق اول «بسم اللّه الرحمن الرحيم \* قل اعوذ برب الفلق» بگويد و به ركوع رود، بعد بايستد و بگويد: «من شر ما خلق» دوباره به ركوع رود و بعد از ركوع بايستد و بگويد: «ومن شر غاسق اذا وقب» باز به ركوع رود و بايستد و بگويد: «ومن شر النفاثات في العقد» و برود به ركوع باز هم سر بردارد و بگويد: «ومن شر حاسد اذا حسد» و بعد از آن به ركوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن، دو سجده كند و ركعت دوم را هم مثل ركعت اول بجا آورد و بعد از سجده دوم تشهد بخواند و نماز را سلام دهد، و نيز جايز است كه به كمتر از پنج قسمت تقسيم نمايد لكن هر وقت سوره را تمام كرد لازم است حمد را قبل از ركوع بعدى بخواند.

١٥١٨ - اگر در يك ركعت از نماز آيات، پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در ركعت ديگر يك حمد بخواند و سوره را پنج قسمت كند مانعى ندارد.

١٥١٩ - چيزهايى كه در نمازهاى يوميه واجب و مستحب است در نماز آيات هم واجب و مستحب مى باشد، ولى در نماز آيات در صورتى كه با جماعت باشد، مى تواند رجاء به جاى اذان و اقامه سه مرتبه بگويند الصلوة و در غير جماعت چيزى نيست.

١٥٢٠ - مستحب است پيش از ركوع و بعد از آن تكبير بگويد و بعد از ركوع پنجم و دهم قبل از تكبير سمع اللّه لمن حمده نيز بگويد.

١٥٢١ - مستحب است پيش از ركوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند و اگر فقط قنوت پيش از ركوع دهم بخواند كافى است.

١٥٢٢ - اگر در نماز آيات شك كند كه چند ركعت خوانده و فكرش به جايى نرسد نماز باطل است.

١٥٢٣ - اگر شك كند كه در ركوع آخر ركعت اول است يا در ركوع اول ركعت دوم و فكرش به جايى نرسد، نماز باطل است، ولى اگر مثلا شك كند كه چهار ركوع كرده يا پنج ركوع، چنانچه شك او پيش از رسيدن به سجده بوده ركوعى را كه شك دارد به جا آورده يا نه، بايد به جا آورد ولى اگر براى سجده خم شده بايد به شك خود اعتنا نكند.

١٥٢٤ - هر يك از ركوع هاى نماز آيات ركن است كه اگر عمدا كم يا زياد شود نماز باطل است، و هم چنين است اگر اشتباها كم شود و يا - بنابر احتياط - اشتباها زياد شود.

### (نماز عيد قطر و قربان)

١٥٢٥ - نماز عيد فطر و قربان در زمان حضور امام عليه‌السلام واجب است و بايد با جماعت خوانده شود.

و در زمان ما كه امام عليه‌السلام غايب است مستحب مى باشد، و مى شود آن را با جماعت يا فرادى خواند.

١٥٢٦ - وقت نماز عيد فطر و قربان از اول آفتاب روز عيد تا ظهر است.

١٥٢٧ - مستحب است نماز عيد قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند، و درعيد فطر مستحب است، بعد از بلند شدن آفتاب افطار كنند و زكاة فطره را هم بدهند، بعد نماز عيد را بخوانند.

١٥٢٨ - نماز عيد فطر و قربان دو ركعت است كه در ركعت اول بعد از خواندن حمد و سوره بهتر آن است كه پنج تكبير بگويد، و ميان هر دو تكبير يك قنوت بخواند و بعد از تكبير پنجم تكبير ديگرى بگويد و به ركوع رود و دو سجده بجا آورد و برخيزد و در ركعت دوم چهار تكبير بگويد و ميان هر دو تكبير يك قنوت بخواند، و بعد از تكبير چهارم تكبير ديگرى بگويد و به ركوع رود و بعد از ركوع دو سجده كند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

١٥٢٩ - در قنوت نماز عيد فطر و قربان هر دعا و ذكرى بخوانند كافى است.

ولى بهتر است اين دعا را بخوانند: «اللهم اهل الكبرياء والعظمة واهل العفو والرحمة واهل التقوى والمغفرة اسالك بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيدا ولمحمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ذخرا وشرفا وكرامة ومزيدا ان تصلي على محمد وآل محمد وان تدخلني في كل خير ادخلت فيه محمدا وآل محمد وان تخرجني من كل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد صلواتك عليه وعليهم اللهم اني اسالك خير ما سالك به عبادك الصالحون واعوذ بك مما استعاذ منه عبادك المخلصون.»

١٥٣٠ - در زمان غايب بودن امام عليه‌السلام اگر نماز عيد فطر و قربان به جماعت خوانده شود احتياط لازم آن است كه بعد از آن دو خطبه بخواند و بهتر است كه در خطبه عيد فطر احكام زكاة فطره و در خطبه عيد قربان احكام قربانى را بگويد.

١٥٣١ - نماز عيد سوره مخصوصى ندارد، ولى بهتر است كه در ركعت اول آن، سوره شمس سوره ٩١ و در ركعت دوم سوره غاشيه سوره ٨٨ را بخوانند - يا در ركعت اول سوره سبح اسم سوره ٨٧ و در ركعت دوم سوره شمس را بخوانند.

١٥٣٢ - مستحب است نماز عيد را در صحرا بخوانند ولى در مكه مستحب است در مسجد الحرام خوانده شود.

١٥٣٣ - مستحب است پياده و پا برهنه و با وقار به نماز عيد بروند و پيش از نماز غسل كنند و عمامه سفيد بر سر بگذارند.

١٥٣٤ - مستحب است در نماز عيد بر زمين سجده كنند و در حال گفتن تكبيرها دستها را بلند كنند و كسى كه نماز عيد مى خواند، اگر امام جماعت است، يا فرادى نماز مى خواند، نماز را بلند بخواند.

١٥٣٥ - بعد از نماز مغرب و عشاى شب عيد فطر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز عيد فطر مستحب است اين تكبيرها را بگويد: «اللّه اكبر، اللّه اكبر لا اله الا اللّه، واللّه اكبر، اللّه اكبر وللّه الحمد، اللّه اكبر، على ما هدانا.»

١٥٣٦ - مستحب است انسان در عيد قربان بعد از ده نماز كه اول آنها نماز ظهر روز عيد و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است تكبيرهايى را كه در مساله پيش گفته شد بگويد و بعد از آن بگويد: «اللّه اكبر على ما رزقنا من بهمية الانعام والحمد للّه على ما ابلانا» ولى اگر عيد قربان را در منى باشد مستحب است بعد از پانزده نماز كه اول آنها نماز ظهر روز عيد و آخر آنها نماز صبح روز سيزدهم ذى حجه است، اين تكبيرها را بگويد.

١٥٣٧ - احتياط مستحب آن است كه زنها از رفتن به نماز عيد خوددارى كنند ولى احتياط براى زنهاى پير نيست.

١٥٣٨ - در نماز عيد هم مثل نمازهاى ديگر، ماموم بايد غير از حمد و سوره چيزهاى ديگر نماز را خودش بخواند.

١٥٣٩ - اگر ماموم موقعى برسد كه امام مقدارى از تكبيرها را گفته بعد از آن كه امام به ركوع رفت، بايد آنچه از تكبيرها و قنوت ها را كه با امام نگفته خودش بگويد، و اگر در هر قنوت يك سبحان اللّه يا يك الحمد للّه بگويد كافى است.

١٥٤٠ - اگر در نماز عيد موقعى برسد كه امام در ركوع است مى تواند نيت كند و تكبير اول نماز را بگويد و به ركوع رود.

١٥٤١ - اگر در نماز عيد يك سجده را فراموش كند لازم است كه بعد از نماز آن را بجا آورد، و هم چنين اگر كارى كه براى آن در نماز يوميه سجده سهو لازم است پيش آيد لازم است دو سجده سهو بنمايد.

### (اجير گرفتن براى نماز)

١٥٤٢ - بعد از مرگ انسان، مى شود براى نماز و عبادتهاى ديگر او كه در زندگى بجا نياورده، ديگرى را اجير كنند، يعنى به او مزد دهند كه آنها را بجا آورد. و اگر كسى بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحيح است.

١٥٤٣ - انسان مى تواند براى بعضى از كارهاى مستحبى مثل حج و عمره و زيارت قبر پيغمبر و امامان عليهم‌السلام، از طرف زندگان اجير شود، و نيز مى تواند كار مستحبى را انجام دهد، و ثواب آن را براى مردگان يا زندگان هديه نمايد.

١٥٤٤ - كسى كه براى نماز قضاى ميت اجير شده، بايد يا مجتهد باشد يا نماز را بر طبق تقليد صحيح انجام دهد.

يا آن كه عمل به احتياط كند در صورتى كه موارد احتياط را كاملا بداند.

١٥٤٥ - اجير بايد موقع نيت، ميت را معين نمايد و لازم نيست اسم او را بداند، پس اگر نيت كند از طرف كسى نماز مى خوانم كه براى او اجير شده ام كافى است.

١٥٤٦ - اجير بايد عمل را به قصد آنچه در ذمه ميت است به جا آورد و اگر عملى را انجام دهد و ثواب آن را براى او هديه كند كافى نيست.

١٥٤٧ - بايد كسى را اجير كنند كه اطمينان داشته باشند عمل را انجام مى دهد.

١٥٤٨ - كسى را كه براى نمازهاى ميت اجير كرده اند، اگر بفهمند كه عمل را بجا نياورده يا باطل انجام داده، بايد دوباره اجير بگيرند.

١٥٤٩ - هرگاه شك كند كه اجير عمل را انجام داده يا نه، اگر چه بگويد، انجام داده ام، ولى اطمينان به گفته او نباشد، بايد دوباره اجير بگيرد.

و اما اگر شك كند كه عمل او صحيح بوده يا نه، مى تواند بنابر صحت آن بگذارد.

١٥٥٠ - كسى كه عذرى دارد مثلا با تيمم يا نشسته نماز مى خواند مطلقا بنابر احتياط نمى شود براى نمازهاى ميت اجير كرد، اگر چه نماز ميت هم همان طور قضا شده باشد.

١٥٥١ - مرد براى زن و زن براى مرد مى تواند اجير شود و در بلند خواندن و آهسته خواندن نماز بايد اجير به تكليف خود عمل نمايد.

١٥٥٢ - در قضاى نمازهاى ميت ترتيب واجب نيست مگر در نمازهايى كه اداء آنها ترتيب دارد، مثل نماز ظهر و عصر يا مغرب و عشا از يك روز چنان كه سابقا گذشت.

١٥٥٣ - اگر با اجير شرط كنند كه عمل را به طور مخصوصى انجام دهد بايد همان طور بجا آورد، و اگر با او شرط نكنند، بايد در آن عمل به تكليف خود رفتار نمايد، و احتياط مستحب آن است كه از وظيفه خودش و ميت هر كدام كه به احتياط نزديك تر است، به آن عمل كند، مثلا اگر وظيفه ميت گفتن سه مرتبه تسبيحات اربعه بوده و تكليف او يك مرتبه است، سه مرتبه بگويد.

١٥٥٤ - اگر با اجير شرط نكنند كه نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند، بايد مقدارى از مستحبات نماز را كه معمول است بجا آورد.

١٥٥٥ - اگر انسان چند نفر را براى نماز قضاى ميت اجير كند، بنابر آنچه در مساله (١٥٥٢) گفته شد لازم نيست براى هر كدام آنها وقتى را معين نمايد.

١٥٥٦ - اگر كسى اجير شود كه مثلا در مدت يك سال نمازهاى ميت را بخواند و پيش از تمام شدن سال بميرد، بايد براى نمازهايى كه مى دانند بجا نياورده، ديگرى را اجير نمايند، و اگر احتمال مى دهند كه بجا نياورده بنابر احتياط واجب نيز اجير بگيرند.

١٥٥٧ - كسى را كه براى نمازهاى ميت اجير كرده اند، اگر پيش از تمام كردن نمازها بميرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد، چنانچه شرط كرده باشند كه تمام نمازها را خودش بخواند، مى توانند اجرة المسماى باقى مانده را گرفته يا آن كه اجاره را فسخ نمايند، و اجرة المثل او را بدهند و اگر شرط نكرده باشند كه خودش بخواند بايد ورثه اش از مال او كسى را اجير بگيرند اما اگر نداشته باشد بر ورثه او چيزى واجب نيست.

١٥٥٨ - اگر اجير پيش از تمام كردن نمازهاى ميت بميرد و خودش هم نماز قضا داشته باشد، بعد از عمل به دستورى كه در مساله قبلى ذكر شد.

اگر چيزى از مال او زياد آمد، در صورتى كه وصيت كرده باشد و ورثه اجازه بدهند، براى تمام نمازهاى او اجير بگيرند، و اگر اجازه ندهند ثلث آن را به مصرف نماز او برسانند.

## (احكام روزه)

١/١٥٥٨ - روزه آن است كه انسان براى انجام خواست خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از نه چيزى كه بعدا گفته مى شود خوددارى نمايد. (٤-١- نيت)

١٥٥٩ - لازم نيست انسان نيت روزه را از قلب خود بگذراند يا مثلا بگويد فردا را روزه مى گيرم، بلكه همين قدر كه بنا داشته باشد براى انجام خواست خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب كارى كه روزه را باطل مى كند انجام ندهد كافى است، و براى آن كه يقين كند تمام اين مدت را روزه بوده، بايد مقدارى پيش از اذان صبح و مقدارى هم بعد از مغرب از انجام كارى كه روزه را باطل مى كند خوددارى نمايد.

١٥٦٠ - انسان مى تواند در هر شب از ماه رمضان براى روزه فرداى آن نيت كند و بهتر آن است كه شب اول ماه هم نيت روزه همه ماه را بنمايد.

١٥٦١ - آخرين وقت نيت روزه ماه رمضان براى شخص ملتفت قبل از اذان صبح است به اين معنى كه بايد قصد روزه را قبل از اذان صبح داشته باشد هر چند به واسطه خواب يا مانند آن متوجه قصد خود نباشد.

١٥٦٢ - كسى كه كارهايى كه روزه را باطل مى كند انجام نداده باشد، در هر وقت از روز نيت روزه مستحبى بكند هر چند فاصله كمى تا مغرب باشد روزه او صحيح است.

١٥٦٣ - كسى كه پيش از اذان صبح در روزه ماه رمضان و هم چنين در روزه واجبى كه زمانش معين است، بدون نيت روزه خوابيده است، اگر پيش از ظهر بيدار شود و نيت كند، روزه او صحيح است، و اگر بعد از ظهر بيدار شود، بايد بنابر احتياط بقيه روز را به قصد قربت مطلقه امساك كند، و روزه آن روز را نيز قضا نمايد.

١٥٦٤ - اگر بخواهد غير روزه رمضان روزه ديگرى بگيرد، بايد آن را معين نمايد، مثلا نيت كند كه روزه قضا يا روزه كفاره مى گيرم، ولى در ماه رمضان لازم نيست نيت كند كه روزه ماه رمضان مى گيرم، بلكه اگر نداند ماه رمضان است يا فراموش نمايد و روزه ديگرى را نيت كند، روزه ماه رمضان حساب مى شود.

١٥٦٥ - اگر بداند ماه رمضان است و عمدا نيت روزه غير رمضان كند، روزه اى كه قصد كرده است حساب نمى شود، و هم چنين روزه ماه رمضان حساب نمى شود، اگر آن قصد با قصد قربت منافات داشته باشد بلكه اگر منافات هم نداشته باشد، بنابر احتياط روزه ماه رمضان حساب نمى شود.

١٥٦٦ - اگر مثلا به نيت روز اول ماه روزه بگيرد، بعد بفهمد دوم يا سوم بوده، روزه او صحيح است.

١٥٦٧ - اگر پيش از اذان صبح نيت كند و بيهوش شود و در بين روز به هوش آيد، بنابر احتياط واجب بايد روزه آن روز را تمام نمايد، و اگر تمام نكرد قضاى آن را به جا آورد.

١٥٦٨ - اگر پيش از اذان صبح نيت كند و مست شود و در بين روز به هوش آيد، احتياط واجب آن است كه روزه آن روز را تمام كند و قضاى آن را هم به جا آورد. ١٥٦٩ - اگر پيش از اذان صبح نيت كند و بخوابد و بعد از مغرب بيدار شود، روزه اش صحيح است.

١٥٧٠ - اگر نداند يا فراموش كند كه ماه رمضان است و پيش از ظهر ملتفت شود، چنانچه كارى كه روزه را باطل مى كند انجام داده باشد، روزه او باطل مى باشد ولى بايد تا مغرب كارى كه روزه را باطل مى كند انجام ندهد، و بعد از رمضان هم آن روزه را قضا نمايد، و هم چنين است بنابر احتياط اگر بعد از ظهر ملتفت شود كه ماه رمضان است، و اما اگر پيش از ظهر ملتفت شود، و كارى كه روزه را باطل مى كند انجام نداده باشد روزه اش صحيح است.

١٥٧١ - اگر بچه پيش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، بايد روزه بگيرد و اگر بعد از اذان بالغ شود، روزه آن روز بر او واجب نيست، مگر آن كه قصد روزه مستحبى كرده باشد كه اتمام روزه آن روز بنابر احتياط در اين صورت لازم است.

١٥٧٢ - كسى كه براى به جا آوردن روزه ميتى اجير شده، يا روزه كفار دارد، اگر روزه مستحبى بگيرد اشكال ندارد، ولى كسى كه روزه قضا دارد نمى تواند روزه مستحبى بگيرد و چنانچه فراموش كند و روزه مستحب بگيرد، در صورتى كه پيش از ظهر يادش بيايد، روزه مستحبى او به هم مى خورد و مى تواند نيت خود را به روزه قضا برگرداند، و اگر بعد از ظهر ملتفت شود، روزه او بنابر احتياط باطل است، و اگر بعد از مغرب يادش بيايد، صحت روزه اش خالى از اشكال نيست.

١٥٧٣ - اگر غير از روزه ماه رمضان روزه معين ديگرى بر انسان واجب باشد، مثلا نذر كرده باشد كه روز معينى را روزه بگيرد، چنانچه عمدا تا اذان صبح نيت نكند، روزه اش باطل است، و اگر نداند كه روزه آن روز بر او واجب است، يا فراموش كند و پيش از ظهر يادش بيايد، چنانچه كارى كه روزه را باطل مى كند، انجام نداده باشد و نيت كند، روزه او صحيح، و اگر بعد از ظهر يادش بيايد احتياطى را كه در روزه ماه رمضان گفته شد، مراعات نمايد.

١٥٧٤ - اگر براى روزه واجب غير معينى مثل روزه كفاره عمدا تا نزديك ظهر نيت نكند اشكال ندارد، بلكه اگر پيش از نيت تصميم داشته باشد كه روزه نگيرد، يا ترديد داشته باشد كه بگيرد يا نه، چنانچه كارى كه روزه را باطل مى كند انجام نداده باشد و پيش از ظهر نيت كند، روزه او صحيح است.

١٥٧٥ - اگر در ماه رمضان، پيش از ظهر كافر مسلمان شود، و از اذان صبح تا آن وقت كارى كه روزه را باطل مى كند انجام نداده باشد، بنابر احتياط واجب بايد نيت روزه كند و روزه را تمام نمايد و اگر آن روز را روزه نگيرد، قضاى آن را بجا آورد.

١٥٧٦ - اگر در وسط روز ماه رمضان پيش از ظهر مريض خوب شود، و تا آن وقت كارى كه روزه را باطل مى كند انجام نداده باشد بايد نيت روزه كند و آن روز را روزه بگيرد و چنانچه بعد از ظهر خوب شود روزه آن روز بر او واجب نيست.

١٥٧٧ - روزى را كه انسان شك دارد آخر شعبان است يا اول رمضان واجب نيست روزه بگيرد، و اگر بخواهد روزه بگيرد، نمى تواند نيت روزه رمضان كند، ولى اگر نيت كند كه اگر رمضان است روزه رمضان و اگر رمضان نيست روزه قضا يا مانند آن باشد، صحت روزه اش بعيد نيست ولى بهتر آن است كه نيت روزه قضا و مانند آن بنمايد و چنانچه بعد معلوم شود رمضان بوده، از رمضان حساب مى شود، و اگر قصد طبيعى روزه را كند و بعد معلوم شود رمضان بوده، نيز كافى است.

١٥٧٨ - اگر روزى را كه شك دارد آخر شعبان است يا اول رمضان به نيت روزه قضا يا روزه مستحبى و مانند آن روزه بگيرد و در بين روز بفهمد كه ماه رمضان است بايد نيت روزه ماه رمضان كند.

١٥٧٩ - اگر در روزه واجب معينى مثل روزه رمضان مردد شود كه روزه خود را باطل كند يا نه، يا قصد كند كه روزه را باطل كند، روزه اش بنابر احتياط باطل مى شود، اگر چه از قصدى كه كرده برگردد، و كارى هم كه روزه را باطل مى كند انجام ندهد.

١٥٨٠ - در روزه مستحب و روزه واجبى كه وقت آن معين نيست مثل روزه كفاره، اگر قصد كند كارى كه روزه را باطل مى كند انجام دهد يا مردد شود كه به جا آورد يا نه، چنانچه به جا نياورد و در روزه واجب پيش از ظهر و در روزه مستحب پيش از غروب دوباره نيت روزه كند، روزه او صحيح است.

### (چيزهايى كه روزه را باطل مى كند)

١٥٨١ - چند چيز روزه را باطل مى كند:

اول خوردن و آشاميدن.

دوم جماع.

سوم استمناء و استمناء آن است كه انسان با خود يا ديگرى غير از جماع كارى كند كه منى از او بيرون آيد.

چهارم دروغ بستن به خدا و پيغمبر و جانشينان پيغمبر عليهم‌السلام.

پنجم رساندن غبار به حلق.

ششم فرو بردن تمام سر در آب بنابر مشهور.

هفتم باقيماندن بر جنابت و حيض و نفاس تا اذان صبح.

هشتم اماله كردن با چيزهاى روان.

نهم قى كردن.

و احكام اينها در مسائل آينده گفته مى شود.

### (خوردن و آشاميدن)

١٥٨٢ - اگر روزه دار با التفات به اين كه روزه دارد، عمدا چيزى بخورد يا بياشامد، روزه او باطل مى شود، چه خوردن و آشاميدن آن چيز معمول باشد، مثل نان، و آب، چه معمول نباشد، مثل خاك و شيره درخت، و چه كم باشد يا زياد، حتى اگر مسواك را از دهان بيرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو برد روزه باطل مى شود، مگر آن كه رطوبت مسواك در آب دهان به طورى از بين برود كه رطوبت خارج به آن گفته نشود.

١٥٨٣ - اگر موقعى كه مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، بايد لقمه را از دهان بيرون آورد و چنانچه عمدا فرو ببرد، روزه اش باطل است، و به دستورى كه بعدا گفته خواهد شد كفاره هم بر او واجب مى شود.

١٥٨٤ - اگر روزه دار سهوا چيزى بخورد يا بياشامد، روزه اش باطل نمى شود.

١٥٨٥ - آمپولى كه عضو را بى حس مى كند يا به جهت ديگر استعمال مى شود، براى روزه دار اشكال ندارد.

و بهتر آن است كه از استعمال آمپولى كه به جاى دوا و غذا به كار مى برند خوددارى كند.

١٥٨٦ - اگر روزه دار چيزى را كه لاى دندان مانده است، عمدا فرو ببرد، روزه اش باطل مى شود.

١٥٨٧ - كسى كه مى خواهد روزه بگيرد، لازم نيست پيش از اذان دندانهايش را خلال كند، ولى اگر بداند غذايى كه لاى دندان مانده در روز فرو مى رود، بايد خلال كند.

١٥٨٨ - فرو بردن آب دهان، اگر چه به واسطه خيال كردن ترشى و مانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمى كند.

١٥٨٩ - فرو بردن اخلاط سر و سينه، تا به فضاى دهان نرسيده اشكال ندارد، ولى اگر داخل فضاى دهان شود، احتياط واجب آن است كه آن را فرو نبرند.

١٥٩٠ - اگر روزه دار به قدرى تشنه شود كه بترسد از تشنگى بميرد يا به او ضررى برسد يا آن كه به سختى بيفتد، كه قابل تحمل نيست، مى تواند به اندازه اى كه ترس از اين امور برطرف شود آب بياشامد ولى روزه او باطل مى شود و اگر ماه رمضان باشد، بايد بنابر احتياط لازم بيشتر از آن نياشامد و در بقيه روز از بجا آوردن كارى كه روزه را باطل مى كند خوددارى نمايد.

١٥٩١ - جويدن غذا براى بچه يا پرنده و چشيدن غذا و مانند اينها كه معمولا به حلق نمى رسد، اگر چه اتفاقا به حلق برسد، روزه را باطل نمى كند، ولى اگر انسان از اول بداند كه به حلق مى رسد، روزه اش باطل مى شود و بايد قضاى آن را بگيرد، و كفاره هم بر او واجب است.

١٥٩٢ - انسان نمى تواند براى ضعف، روزه را بخورد، ولى اگر ضعف او به قدرى است كه معمولا نمى شود آن را تحمل كرد، خوردن روزه اشكال ندارد.

### (جماع)

١٥٩٣ - جماع روزه را باطل مى كند، اگر چه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منى هم بيرون نيايد.

١٥٩٤ - اگر كمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منى هم بيرون نيايد، روزه باطل نمى شود، ولى در شخصى كه ختنه گاه ندارد اگر كمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود بمقدارى كه گويند نزديكى كرده روزه اش باطل مى شود.

١٥٩٥ - اگر عمدا قصد جماع نمايد، و شك كند كه به اندازه ختنه گاه داخل شده يا نه، روزه او بنابر احتياط لازم باطل است، و لازم است قضا نمايد، ولى كفاره واجب نيست.

١٥٩٦ - اگر فراموش كند كه روزه است و جماع نمايد، يا او را به جماع مجبور نمايند، به نحوى كه از اختيار او خارج شود، روزه او باطل نمى شود، ولى چنانچه در بين جماع يادش بيايد يا جبر او برداشته شود، بايد فورا از حال جماع خارج شود، و اگر خارج نشود، روزه او باطل است.

### (استمنا)

١٥٩٧ - اگر روزه دار استمنا كند (معناى استمنا در مساله ١٥٨١ گذشت)، روزه اش باطل مى شود.

١٥٩٨ - اگر بى اختيار منى از انسان بيرون آيد، روزه اش باطل نيست.

١٥٩٩ - هرگاه روزه دار بداند كه اگر در روز بخوابد محتلم مى شود، يعنى در خواب منى از او بيرون مى آيد، جايز است بخوابد، هر چند به سبب نخوابيدن به زحمت نيفتد، و اگر محتلم شود، روزه اش باطل نمى شود.

١٦٠٠ - اگر روزه دار در حال بيرون آمدن منى از خواب بيدار شود، واجب نيست از بيرون آمدن منى جلوگيرى كند.

١٦٠١ - روزه دارى كه محتلم شده، مى تواند بول كند، اگر چه بداند به واسطه بول كردن باقيمانده منى از مجرى بيرون مى آيد.

١٦٠٢ - روزه دارى كه محلتم شده، اگر بداند منى در مجرى مانده، و در صورتى كه پيش از غسل بول نكند بعد از غسل منى از او بيرون مى آيد، احتياط مستحب آن است كه پيش از غسل بول كند.

١٦٠٣ - كسى كه به قصد بيرون آمدن منى بازى و شوخى كند، اگر چه منى از او بيرون نيايد، بايد بنابر احتياط لازم روزه را تمام كند و قضا هم بنمايد.

١٦٠٤ - اگر روزه دار بدون قصد بيرون آمدن منى مثلا با زن خود بازى و شوخى كند، چنانچه اطمينان دارد كه منى از او خارج نمى شود، اگر چه اتفاقا منى بيرون آيد روزه او صحيح است.

ولى اگر اطمينان ندارد، در صورتى كه منى از او بيرون آيد روزه اش باطل است.

### (دروغ بستن به خدا و پيغمبر)

١٦٠٥ - اگر روزه دار به گفتن يا به نوشتن يا به اشاره و مانند اينها به خدا و پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و جانشينان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله عمدا نسبتى را بدهد كه دروغ است - اگر چه فورا بگويد دروغ گفتم يا توبه كند - روزه او بنابر احتياط لازم باطل است هم چنين است بنابر احتياط مستحب دروغ بستن به حضرت زهرا سلام اللّه عليها و ساير پيغمبران و جانشينان آنان.

١٦٠٦ - اگر بخواهد خبرى را كه دليلى بر حجيت او ندارد، و نمى داند راست است يا دروغ، نقل كند، بنابر احتياط واجب بايد از كسى كه آن خبر را گفته، يا از كتابى كه آن خبر در آن نوشته شده نقل نمايد.

١٦٠٧ - اگر چيزى را به اعتقاد اين كه راست است از قول خدا يا پيغمبر نقل كند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه اش باطل نمى شود.

١٦٠٨ - اگر چيزى را كه مى داند دروغ است به خدا و پيغمبر نسبت دهد و بعدا بفهمد آنچه را كه گفته راست بوده، بايد بنابر احتياط لازم روزه را تمام كند و قضاى آن را هم به جا آورد.

١٦٠٩ - اگر دروغى را كه ديگرى ساخته عمدا به خدا و پيغمبر و جانشينان پيغمبر نسبت دهد، بنابر احتياط لازم روزه اش باطل مى شود، ولى اگر از قول كسى كه آن دروغ را ساخته نقل كند اشكال ندارد.

١٦١٠ - اگر از روزه دار بپرسند كه آيا پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين مطلبى فرموده اند و او جايى كه در جواب بايد بگويد نه، عمدا بگويد، بلى، يا جايى كه بايد بگويد بلى عمدا بگويد نه، روزه اش بنابر احتياط لازم باطل مى شود.

١٦١١ - اگر از قول خدا يا پيغمبر حرف راستى را بگويد بعد بگويد دروغ گفتم، يا در شب به دروغ به آنان نسبتى بدهد و فرداى آن كه روزه مى باشد بگويد آنچه ديشب گفتم راست است، روزه اش باطل مى شود، مگر آن كه مقصودش بيان حال خبرش باشد.

### (رساندن غبار به حلق)

١٦١٢ - بنابر احتياط واجب رساندن غبار غليظ به حلق روزه را باطل مى كند، چه غبار از چيزى باشد كه خوردن آن حلال است، مثل آرد، يا غبار چيزى باشد كه خوردن آن حرام است مثل خاك.

١٦١٣ - رساندن غبار غير غليظ به حلق - بنابر اقوى - روزه را باطل نمى كند.

١٦١٤ - اگر به واسطه باد غبارى غليظ پيدا شود و انسان با اين كه متوجه است و مى تواند، مواظبت نكند و به حلق برسد، بنابر احتياط واجب روزه اش باطل مى شود.

١٦١٥ - احتياط واجب آن است كه روزه دار دود سيگار و تنباكو و مانند اينها را هم به حلق نرساند.

١٦١٦ - اگر مواظبت نكند و غبار يا دود و مانند اينها داخل حلق شود، چنانچه يقين يا اطمينان داشته كه به حلق نمى رسد، روزه اش صحيح است، و اگر گمان مى كرده كه به حلق نمى رسد، بهتر آن است كه آن روزه را قضا كند.

١٦١٧ - اگر فراموش كند كه روزه است و مواظبت نكند، يا بى اختيار غبار و مانند آن به حلق او برسد روزه اش باطل نمى شود.

### (فرو بردن سر در آب)

١٦١٨ - اگر روزه دار عمدا تمام سر را در آب فرو برد، اگر چه باقى بدن او از آب بيرون باشد، روزه اش بنابر مشهور باطل مى شود، ولى بعيد نيست كه اين كار روزه را باطل نكند، اگر چه كراهت شديد دارد و رعايت احتياط در صورت امكان بهتر است.

١٦١٩ - اگر نصف سر را يك دفعه و نصف ديگر آن را دفعه ديگر در آب فرو برد، روزه اش هيچ اشكالى ندارد.

١٦٢٠ - اگر تمام سر زير آب برود اگر چه مقدارى از موها بيرون بماند، همان حكمى را كه در مساله ١٦١٨ گفته شد دارد.

١٦٢١ - سر فرو بردن در غير آب از چيزهاى روان مانند شير به روزه هيچ ضررى ندارد، و هم چنين است فرو بردن سر در آب مضاف.

١٦٢٢ - اگر روزه دار بى اختيار در آب بيفتد و آب تمام سر او را بگيرد، يا فراموش كند كه روزه است و سر در آب فرو برد، روزه او هيچ اشكالى ندارد.

١٦٢٣ - اگر به خيال اين كه آب سر او را نمى گيرد، خود را در آب بيندازد و آب تمام سر او را بگيرد، روزه اش هيچ اشكالى ندارد.

١٦٢٤ - اگر فراموش كند كه روزه است و سر را در آب فرو برد، چنانچه در زير آب يادش بيايد كه روزه است، بهتر آن است كه فورا سر را بيرون آورد ولى چنانچه بيرون نياورد، روزه اش باطل نمى شود.

١٦٢٥ - اگر كسى به زور سر او را در آب فرو برد، روزه اش هيچ اشكالى ندارد، ولى چنانچه در حالى كه زير آب است، آن كس دست بردارد بهتر آن است كه فورا سرش را بيرون آورد.

١٦٢٦ - اگر روزه دار به نيت غسل سر را در آب فرو برد، روزه و غسل او هر دو صحيح است.

١٦٢٧ - اگر براى آن كه كسى را از غرق شدن نجات دهد، سر را در آب فرو برد، اگر چه نجات دادن او واجب باشد، احتياط مستحب آن است كه روزه اش را قضا كند.

### (باقى ماندن بر جنابت و حيض و نفاس تا اذان صبح)

١٦٢٨ - اگر جنب عمدا در ماه رمضان تا اذان صبح غسل نكند روزه اش باطل است، و كسى كه وظيفه اش تيمم است و عمدا تيمم ننمايد، روزه اش نيز باطل است، و حكم قضاى ماه رمضان نيز همين است.

١٦٢٩ - اگر در روزه غير ماه رمضان و قضاء آن از روزه هاى واجبى كه مثل روزه ماه رمضان وقت آن معين است، جنب عمدا تا اذان صبح غسل نكند اظهر اين است كه روزه اش صحيح است.

١٦٣٠ - كسى كه در شب ماه رمضان جنب است، چنانچه عمدا غسل نكند تا وقت تنگ شود، بايد تيمم كند و روزه بگيرد، و احتياط مستحب آن است كه قضاى آن را هم به جا آورد.

١٦٣١ - اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش كند و بعد از يك روز يادش بيايد، بايد روزه آن روز را قضا نمايد، و اگر بعد از چند روز يادش بيايد روزه هر چند روزى را كه يقين دارد جنب بوده قضا نمايد، مثلا اگر نمى داند سه روز جنب بوده يا چهار روز، بايد روزه سه روز را قضا كند.

١٦٣٢ - كسى كه در شب ماه رمضان براى هيچ كدام از غسل و تيمم وقت ندارد، اگر خود را جنب كند، روزه اش باطل است و قضا و كفاره بر او واجب مى شود.

١٦٣٣ - اگر براى آن كه بفهمد وقت دارد يا نه، جستجو نمايد و گمان كند كه به اندازه غسل وقت دارد و خود را جنب كند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و تيمم كند، روزه اش صحيح است، و اگر بدون جستجو گمان كند كه وقت دارد و خود را جنب نمايد و بعد بفهمد وقت تنگ بوده، و با تيمم روزه بگيرد، بنابر احتياط مستحب بايد روزه آن روز را قضا كند.

١٦٣٤ - كسى كه در شب ماه رمضان جنب است و مى داند كه اگر بخوابد تا صبح بيدار نمى شود، نبايد غسل نكرده بخوابد و چنانچه پيش از غسل اختيارا بخوابد و تا صبح بيدار نشود، روزه اش باطل است و قضا و كفاره بر او واجب مى شود.

١٦٣٥ - هرگاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بيدار شود احتياط واجب آن است كه پيش از غسل در صورتى كه اطمينان به بيدار شدن ندارد نخوابد، اگر چه احتمال بدهد كه اگر دوباره بخوابد پيش از اذان صبح بيدار مى شود.

١٦٣٦ - كسى كه در شب ماه رمضان جنب است و يقين دارد كه اگر بخوابد پيش از اذان صبح بيدار مى شود، چنانچه تصميم داشته باشد كه بعد از بيدار شدن غسل كند و با اين تصميم بخوابد و تا اذان خواب بماند، روزه اش صحيح است.

و هم چنين است كسى كه اطمينان به بيدار شدن قبل از اذان صبح دارد.

١٦٣٧ - كسى كه در شب ماه رمضان جنب است و مى داند يا احتمال مى دهد كه اگر بخوابد پيش از اذان صبح بيدار مى شود، چنانچه غفلت داشته باشد كه بعد از بيدار شدن بايد غسل كند، در صورتى كه بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند بنابر احتياط قضا بر او واجب مى شود.

١٦٣٨ - كسى كه در شب ماه رمضان جنب است و يقين دارد يا احتمال مى دهد كه اگر بخوابد پيش از اذان صبح بيدار مى شود، چنانچه نخواهد بعد از بيدار شدن غسل كند، در صورتى كه بخوابد و بيدار نشود، روزه اش باطل و قضا و كفاره لازم است و هم چنين است بنابر احتياط لازم اگر ترديد داشته باشد كه بعد از بيدار شدن غسل كند يا نه.

١٦٣٩ - اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بيدار شود و يقين كند يا احتمال دهد كه اگر دوباره بخوابد پيش از اذان صبح بيدار مى شود و تصميم هم داشته باشد كه بعد از بيدار شدن غسل كند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بيدار نشود، بايد عقوبة روزه آن روز را قضا كند، و اگر از خواب دوم بيدار شود و براى مرتبه سوم بخوابد و تا اذان صبح بيدار نشود بايد روزه آن روز را قضا كند و بنابر احتياط استحبابى كفاره نيز بدهد.

١٦٤٠ - مراد از خواب اول و دوم و سوم، در صورتى كه انسان در خواب محتلم شود خوابى است كه از بعد بيدار شدن بخوابد و اما خوابى كه در آن محتلم شده خواب اول حساب نمى شود.

١٦٤١ - اگر روزه دار در روز محتلم شود، واجب نيست فورا غسل كند.

١٦٤٢ - هر گاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بيدار شود و ببيند محتلم شده، اگر چه بداند پيش از اذان محتلم شده، روزه او صحيح است.

١٦٤٣ - كسى كه مى خواهد قضاى روزه رمضان را بگيرد، هر گاه تا اذان صبح جنب بماند، اگر از روى عمد باشد، نمى تواند آن روز را روزه بگيرد وگرنه مى تواند روزه بگيرد، هر چند احتياط در ترك آن است.

١٦٤٤ - كسى كه مى خواهد قضاى روزه رمضان را بگيرد، اگر بعد از اذان صبح بيدار شود و ببيند محتلم شده و بداند پيش از اذان محتلم شده است، بنابر اقوى مى تواند آن روز را به قصد قضاى ماه رمضان روزه بگيرد.

١٦٤٥ - اگر در روزه واجبى غير قضاى روزه رمضان از روزه هايى كه مثل روزه كفاره وقت معينى ندارد، عمدا تا اذان صبح جنب بماند، اظهر اين است كه روزه اش صحيح است، ولى بهتر آن است كه غير از آن روزه روز ديگرى را روزه بگيرد.

١٦٤٦ - اگر زن پيش از اذان صبح از حيض يا نفاس پاك شود، و عمدا غسل نكند و يا در تنگى وقت - هر چند از روى اختيار باشد - تيمم نكند در روزه ماه رمضان - و هم چنين در قضاء او بنابر احتياط - روزه اش باطل است.

و در غير اين دو باطل نيست اگر چه احوط غسل كردن است و زنى كه وظيفه اش نسبت به حيض يا نفاس تيمم است در روزه ماه رمضان و هم چنين در قضاء او بنابر احتياط اگر عمدا پيش از اذان صبح تيمم نكند روزه اش باطل است.

١٦٤٧ - اگر زن پيش از اذان صبح در ماه رمضان از حيض يا نفاس پاك شود، و براى غسل وقت نداشته باشد، بايد تيمم نمايد ولى لازم نيست تا اذان صبح بيدار بماند و هم چنين است حكم جنب در صورتى كه وظيفه اش تيمم باشد.

١٦٤٨ - اگر زن نزديك اذان صبح در ماه مبارك رمضان از حيض يا نفاس پاك شود و براى هيچ كدام از غسل و تيمم وقت نداشته باشد، روزه اش صحيح است.

١٦٤٩ - اگر زن بعد از اذان صبح از خون حيض يا نفاس پاك شود، يا در بين روز خون حيض يا نفاس ببيند، اگر چه نزديك مغرب باشد، روزه او باطل است.

١٦٥٠ - اگر زن غسل حيض يا نفاس را فراموش كند و بعد از يك روز يا چند روز يادش بيايد، روزه هايى كه گرفته صحيح است.

١٦٥١ - اگر زن پيش از اذان صبح در ماه رمضان از حيض يا نفاس پاك شود و در غسل كوتاهى كند و تا اذان غسل نكند و در تنگى وقت تيمم هم نكند، روزه اش باطل است ولى چنانچه كوتاهى نكند، مثلا منتظر باشد كه حمام زنانه شود، اگر چه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نكند، و در تيمم كردن كوتاهى نكند، روزه او صحيح است.

١٦٥٢ - اگر زنى كه در حال استحاضه كثيره است، هر چند غسلهاى خود را به تفصيلى كه در احكام استحاضه در مساله (٤٠٢) گفته شد به جا نياورد، روزه او صحيح است، همچنان كه در استحاضه متوسطه اگر چه غسل نكند روزه اش صحيح است.

١٦٥٣ - كسى كه مس ميت كرده يعنى جايى از بدن خود را به بدن ميت رسانده، مى تواند بدون غسل مس ميت روزه بگيرد، و اگر در حال روزه هم ميت را مس نمايد، روزه او باطل نمى شود.

### (اماله كردن)

١٦٥٤ - اماله كردن با چيز روان اگر چه از روى ناچارى و براى معالجه باشد روزه را باطل مى كند.

### (قى كردن)

١٦٥٥ - هرگاه روزه دار عمدا قى كند اگر چه به واسطه مرض و مانند آن ناچار باشد، روزه اش باطل مى شود ولى اگر سهوا يا بى اختيار قى كند اشكال ندارد.

١٦٥٦ - اگر در شب چيزى بخورد كه مى داند به واسطه خوردن آن، در روز بى اختيار قى مى كند، احتياط مستحب آن است كه روزه آن روز را قضا نمايد.

١٦٥٧ - اگر روزه دار بتواند از قى كردن خوددارى كند، چنانچه براى او ضرر و مشقت نداشته باشد، بهتر آن است كه خوددارى نمايد.

١٦٥٨ - اگر مگس در گلوى روزه دار برود، چنانچه به مقدارى فرو رفته باشد كه به پايين دادن آن خوردن گفته نشود لازم نيست آن را بيرون آورد و روزه اش صحيح است، و اما اگر به اين مقدار فرو نرفته باشد بايد آن را بيرون آورد، هر چند كه اين كار متوقف بر قى كردن باشد - مگر در صورتى كه قى كردن براى او ضرر يا مشقت زيادى داشته باشد - و چنانچه آن را قى نكند و فرو برد روزه اش باطل مى شود.

١٦٥٩ - اگر سهوا چيزى را فرو ببرد و پيش از رسيدن به معده يادش بيايد كه روزه است، بيرون آوردن آن لازم نيست و روزه او صحيح است.

١٦٦٠ - اگر يقين داشته باشد كه به واسطه آروغ زدن، چيزى از گلو بيرون مى آيد، بنابر احتياط نبايد عمدا آروغ بزند، ولى اگر يقين نداشته باشد اشكال ندارد.

١٦٦١ - اگر آروغ بزند و چيزى در گلو يا دهانش بيايد، بايد آن را بيرون بريزد و اگر بى اختيار فرو رود، روزه اش صحيح است.

### (احكام چيزهايى كه روزه را باطل مى كند)

١٦٦٢ - اگر انسان عمدا و از روى اختيار كارى كه روزه را باطل مى كند انجام دهد، روزه او باطل مى شود و چنانچه از روى عمد نباشد اشكال ندارد، ولى جنب اگر بخوابد و به تفصيلى كه در مساله (١٦٣٩) گفته شد تا اذان صبح غسل نكند، روزه او باطل است، و چنانچه انسان نداند كه بعضى از آنچه گفته شد روزه را باطل مى كند يعنى جاهل قاصر باشد، و ترديدى هم نداشته باشد يا آن كه اعتماد بر حجت شرعى داشته باشد، اگر آن چيز را انجام دهد، روزه اش باطل نمى شود، مگر در خوردن و آشاميدن و جماع.

١٦٦٣ - اگر روزه دار سهوا يكى از كارهايى كه روزه را باطل مى كند، انجام دهد، و به گمان اين كه روزه اش باطل شده، عمدا دوباره يكى از آنها را بجا آورد، روزه او باطل مى شود.

١٦٦٤ - اگر چيزى به زور در گلوى روزه دار بريزند، روزه او باطل نمى شود، ولى اگر مجبورش كنند، مثلا به او بگويند اگر غذا نخورى ضرر مالى يا جانى به تو مى زنيم، و خودش براى جلوگيرى از ضرر چيزى بخورد، روزه او باطل مى شود.

١٦٦٥ - روزه دار نبايد جايى برود كه مى داند چيزى در گلويش مى ريزند، يا مجبورش مى كنند كه خودش روزه خود را باطل كند، و اگر برود، و از روى ناچارى خودش كارى كه روزه را باطل مى كند انجام دهد، روزه او باطل مى شود، و هم چنين است بنابر احتياط لازم اگر چيزى را در گلويش بريزند.

### (آنچه براى روزه دار مكروه است)

١٦٦٦ - چند چيز براى روزه دار مكروه است و از آن جمله است:

١ دوا ريختن به چشم و سرمه كشيدن، در صورتى كه مزه يا بوى آن به حلق برسد.

٢ انجام دادن هر كارى مانند خون گرفتن و حمام رفتن كه باعث ضعف مى شود.

٣ انفيه كشيدن، اگر نداند كه به حلق مى رسد و اگر بداند به حلق مى رسد جايز نيست.

٤ بو كردن گياههاى معطر.

٥ نشستن زن در آب.

٦ استعمال شاف.

٧ تر كردن لباسى كه در بدن است

٨ كشيدن دندان و هر كارى كه به واسطه آن از دهان خون بيايد.

٩ مسواك كردن با چوب تر.

١٠ بى جهت آب يا چيزى روان در دهان كردن، و نيز مكروه است انسان بدون قصد بيرون آمدن منى زن خود را ببوسد، يا كارى كند كه شهوت خود را به حركت آورد.

و اگر به قصد بيرون آمدن منى باشد و منى بيرون نيايد روزه بنابر احتياط لازم باطل مى شود.

### (جايى كه قضا و كفاره واجب است)

١٦٦٧ - اگر كسى روزه ماه رمضان را به خوردن يا آشاميدن يا جماع يا استمناء يا باقى ماندن بر جنابت باطل كند در صورتى كه از روى عمد و اختيار باشد، و از روى ناچارى يا جبر نباشد، اضافه بر قضا كفاره هم بر او واجب مى شود، و احتياط مستحب آن است كسى كه روزه را به غير آنچه گفته شد باطل كند اضافه بر قضا، كفاره هم بدهد.

١٦٦٨ - اگر كسى چيزى از آنچه را كه گذشت انجام دهد در حالى كه عقيده قطعى داشته كه روزه را باطل نمى كند كفاره بر او واجب نيست.

### (كفاره روزه)

١٦٦٩ - در كفاره افطار روزه ماه رمضان، بايد يك بنده آزاد كند، يا به دستورى كه در مساله بعد گفته مى شود، دو ماه روزه بگيرد يا شصت فقير را سير كند، يا به هر كدام يك مد كه گفته مى شود تقريبا سه چهارم كيلو است، طعام يعنى گندم يا جو يا نان و مانند اينها بدهد و چنانچه اينها برايش ممكن نباشد، بايد به قدر امكان تصدق دهد، و اگر ممكن نيست استغفار نمايد، و احتياط واجب آن است كه هر وقت بتواند، كفاره را بدهد.

١٦٧٠ - كسى كه مى خواهد دو ماه كفاره ماه رمضان را بگيرد، بايد يك ماه تمام و يك روز آن را از ماه ديگر پى در پى بگيرد و اگر بقيه آن پى در پى نباشد اشكال ندارد.

١٦٧١ - كسى كه مى خواهد دو ماه كفاره روزه رمضان را بگيرد، نبايد موقعى شروع كند كه مى داند در بين يك ماه و يك روز روزى باشد كه مانند عيد قربان روزه آن حرام است.

١٦٧٢ - كسى كه بايد پى در پى روزه بگيرد، اگر در بين آن بدون عذر يك روز روزه نگيرد، بايد روزه ها را از سر بگيرد.

١٦٧٣ - اگر در بين روزهايى كه بايد پى در پى روزه بگيرد عذرى غير اختيارى مثل حيض، يا نفاس، يا سفرى كه در رفتن آن مجبور است، براى او پيش آيد بعد از برطرف شدن عذر، واجب نيست روزه ها را از سر بگيرد، بلكه بقيه را بعد از برطرف شدن عذر به جا مى آورد.

١٦٧٤ - اگر به چيز حرامى روزه خود را باطل كند، چه آن چيز اصلا حرام باشد مثل شراب و زنا، يا به جهتى حرام شده باشد، مثل خوردن غذاى حلالى كه براى انسان ضرر كلى دارد و نزديكى كردن با عيال خود در حال حيض، احتياط مستحب آن است كه كفاره جمع بدهد، يعنى يك بنده آزاد كند و دو ماه روزه بگيرد و شصت فقير را سير كند، يا به هر كدام آنها يك مد گندم، يا جو يا نان و مانند اينها بدهد.

و چنانچه هر سه برايش ممكن نباشد، هر كدام آنها كه ممكن است انجام دهد.

١٦٧٥ - اگر روزه دار دروغى را به خدا و پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمدا نسبت دهد، احتياط مستحب آن است كه كفاره جمع كه تفصيل آن در مساله پيش گفته شد بدهد.

١٦٧٦ - اگر روزه دار در يك روز ماه رمضان چند مرتبه جماع يا استمنا كند، يك كفاره بر او واجب است.

ولى احتياط مستحب آن است كه براى هر دفعه يك كفاره بدهد.

١٦٧٧ - اگر روزه دار در يك روز ماه رمضان چند مرتبه غير جماع و استمنا كار ديگرى كه روزه را باطل مى كند، انجام دهد، براى همه آنها بى اشكال يك كفاره كافى است.

١٦٧٨ - اگر روزه دار غير از جماع كار ديگرى كه روزه را باطل مى كند، انجام دهد، و بعد با حلال خود جماع نمايد، براى هر دو يك كفاره كافى است.

١٦٧٩ - اگر روزه دار كارى كه حلال است و روزه را باطل مى كند، انجام دهد مثلا آب بياشامد و بعد كار ديگرى كه حرام است و روزه را باطل مى كند انجام دهد، مثلا غذاى حرامى بخورد، يك كفاره كافى است.

١٦٨٠ - اگر روزه دار آروغ بزند و چيزى در دهانش بيايد، چنانچه عمدا آن را فرو ببرد، روزه اش باطل است، و بايد قضاى آن را بگيرد، و كفاره هم بر او واجب مى شود، و اگر خوردن آن چيز حرام باشد، مثلا موقع آروغ زدن، خون يا غذايى كه از صورت غذا بودن خارج است، به دهان او بيايد و عمدا آن را فرو برد بايد قضاى آن روزه را بگيرد و بنابر احتياط مستحب كفاره جمع هم بدهد.

١٦٨١ - اگر نذر كند كه روز معينى را روزه بگيرد، چنانچه در آن روز عمدا روزه خود را باطل كند، بايد كفاره بدهد و كفاره آن به نحوى است كه در كفاره حنث نذر بيايد.

١٦٨٢ - اگر روزه دار به گفته كسى كه مى گويد مغرب شده و اعتماد به گفته او نيست افطار كند و بعد بفهمد مغرب نبوده است يا شك كند كه مغرب بوده است يا نه قضا و كفاره بر او واجب مى شود.

١٦٨٣ - كسى كه عمدا روزه خود را باطل كرده، اگر بعد از ظهر مسافرت كند، يا پيش از ظهر براى فرار از كفاره سفر نمايد، كفاره از او ساقط نمى شود، بلكه اگر قبل از ظهر مسافرتى براى او پيش آمد كند نيز كفاره بر او واجب است.

١٦٨٤ - اگر عمدا روزه خود را باطل كند، و بعد عذرى مانند حيض يا نفاس يا مرض براى او پيدا شود، احتياط مستحب اين است كه كفاره را بدهد.

١٦٨٥ - اگر يقين كند كه روز اول ماه رمضان است و عمدا روزه خود را باطل كند، بعد معلوم شود كه آخر شعبان بوده كفاره بر او واجب نيست.

١٦٨٦ - اگر انسان شك كند كه آخر رمضان است يا اول شوال و عمدا روزه خود را باطل كند، بعد معلوم شود اول شوال بوده كفاره بر او واجب نيست.

١٦٨٧ - اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود كه روزه دار است جماع كند، چنانچه زن را مجبور كرده باشد، كفاره روزه خودش و بنابر احتياط كفاره روزه زن را بايد بدهد، و اگر زن به جماع راضى بوده، بر هر كدام يك كفاره واجب مى شود.

١٦٨٨ - اگر زنى شوهر روزه دار خود را مجبور كند كه با او جماع نمايد، واجب نيست كفاره روزه شوهر را بدهد.

١٦٨٩ - اگر روزه دار در ماه رمضان، زن خود را مجبور به جماع كند، و در بين جماع، زن راضى شود، بنابر احتياط واجب بايد مرد دو كفاره، و زن يك كفاره بدهد.

١٦٩٠ - اگر روزه دار در ماه مبارك رمضان با زن روزه دار خود كه خواب است جماع نمايد، يك كفاره بر او واجب مى شود، و روزه زن صحيح است و كفاره هم بر او واجب نيست.

١٦٩١ - اگر مرد زن خود را يا زن شوهر خود را مجبور كند كه غير جماع كار ديگرى كه روزه را باطل مى كند به جا آورد، بر هيچ يك از آنها كفاره واجب نيست.

١٦٩٢ - كسى كه به واسطه مسافرت يا مرض روزه نمى گيرد، نمى تواند زن روزه دار خود را مجبور به جماع كند، ولى اگر او را مجبور نمايد كفاره بر مرد نيز واجب نيست.

١٦٩٣ - انسان نبايد در بجا آوردن كفاره كوتاهى كند، ولى لازم نيست فورا آن را انجام دهد.

١٦٩٤ - اگر كفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را به جا نياورد چيزى بر آن اضافه نمى شود.

١٦٩٥ - كسى كه بايد براى كفاره يك روز شصت فقير را طعام بدهد، اگر به تمام شصت نفر دسترسى دارد، نمى تواند به هر كدام از آنها بيشتر از يك مد طعام بدهد، يا يك فقير را بيشتر از يك مرتبه سير نمايد، و زيادى را از كفاره حساب نمايد، ولى مى تواند براى هر فرد از عايله فقير اگر چه صغير باشند يك مد به آن فقير بدهد.

١٦٩٦ - كسى كه قضاى روزه رمضان را گرفته، اگر بعد از ظهر عمدا كارى كه روزه را باطل مى كند انجام دهد، بايد به ده فقير هر كدام يك مد طعام بدهد و اگر نمى تواند، سه روز روزه بگيرد.

### (جاهايى كه فقط قضاى روزه واجب است)

١٦٩٧ - در چند مورد - غير از مواردى كه قبلا به آنها اشاره شد - فقط قضاى روزه بر انسان واجب است و كفاره واجب نيست: اول آن كه در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصيلى كه در مساله (١٦٣٩) گفته شد تا اذان صبح از خواب دوم بيدار نشود.

دوم عملى كه روزه را باطل مى كند بجا نياورد، ولى نيت روزه نكند يا ريا كند، يا قصد كند كه روزه نباشد، و هم چنين اگر قصد كند كارى كه روزه را باطل مى كند انجام دهد، بايد بنابر احتياط لازم روزه آن روز را قضا كند.

سوم آن كه در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش كند و با حال جنابت يك روز يا چند روز روزه بگيرد.

چهارم آن كه در ماه رمضان بدون اين كه تحقيق كند صبح شده يا نه، كارى كه روزه را باطل مى كند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، و در اين صورت بايد بنابر احتياط در آن روز به قصد قربت مطلقه از چيزهايى كه روزه را باطل مى كند اجتناب نمايد و روزه آن روز را نيز قضا كند.

پنجم آن كه كسى بگويد صبح نشده و انسان به گفته او كارى كه روزه را باطل مى كند، انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

ششم آن كه كسى بگويد صبح شده و انسان به گفته او يقين نكند، يا خيال كند شوخى مى كند، و خود هم تحقيق نكند، و كارى كه روزه را باطل مى كند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

هفتم آن كه كور و مانند آن به گفته كس ديگرى كه گفته او شرعا برايش حجت است، افطار كند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

هشتم آن كه يقين يا اطمينان كند كه مغرب شده و افطار كند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

ولى اگر در هواى ابر به گمان اين كه مغرب شده افطار كند بعد معلوم شود مغرب نبوده، وجوب قضا در اين صورت بنابر احتياط است.

نهم آن كه از جهت تشنگى مضمضه كند، يعنى آب در دهن بگرداند و بى اختيار فرو رود و هم چنين است بنابر احتياط مستحب اگر مضمضه براى وضوى غير نماز واجب باشد، ولى اگر فراموش كند كه روزه است و آب را فرو دهد، يا براى غير جهت تشنگى مثل مواردى كه مضمضه در آنجاها مستحب است مانند وضو، مضمضه كند و بى اختيار فرو رود، قضا ندارد.

دهم آن كه كسى از جهت اكراه يا اضطرار يا تقيه افطار كند لازم است قضا نمايد و كفاره واجب نيست.

١٦٩٨ - اگر غير آب چيز ديگرى را در دهان ببرد و بى اختيار فرو رود يا آب داخل بينى كند و بى اختيار فرو رود، قضا بر او واجب نيست.

١٦٩٩ - مضمضه زياد براى روزه دار مكروه است و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر آن است كه سه مرتبه آب دهان را بيرون بريزد.

١٧٠٠ - اگر انسان بداند، يا احتمال بدهد كه به واسطه مضمضه بى اختيار آب وارد گلويش مى شود، نبايد مضمضه كند، و هم چنين است بنابر احتياط لازم اگر بداند كه از روى فراموشى آب وارد گلويش مى شود.

١٧٠١ - اگر در ماه رمضان، بعد از تحقيق، براى او معلوم نشود كه صبح شده، و كارى كه روزه را باطل مى كند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضا لازم نيست.

١٧٠٢ - اگر انسان شك كند كه مغرب شده يا نه، نمى تواند افطار كند، ولى اگر شك كند كه صبح شده يا نه، پيش از تحقيق هم مى تواند كارى كه روزه را باطل مى كند انجام دهد.

### (احكام روزه قضا)

١٧٠٣ - اگر ديوانه عاقل شود، واجب نيست روزه هاى وقتى را كه ديوانه بوده قضا نمايد.

١٧٠٤ - اگر كافر مسلمان شود، واجب نيست روزه هاى وقتى را كه كافر بوده قضا نمايد، ولى اگر مسلمانى كافر شود و دوباره مسلمان گردد، روزه هاى وقتى را كه كافر بوده بايد قضا نمايد.

١٧٠٥ - روزه اى كه از انسان به واسطه مستى فوت شده، بايد قضا نمايد، اگر چه چيزى را كه به واسطه آن مست شده، براى معالجه خورده باشد.

١٧٠٦ - اگر براى عذرى چند روز روزه نگيرد، و بعد شك كند كه چه وقت عذر او برطرف شده، واجب نيست مقدار بيشترى را كه احتمال مى دهد روزه نگرفته، قضا نمايد، مثلا كسى كه پيش از ماه رمضان مسافرت كرده و نمى داند پنجم رمضان از سفر برگشته يا ششم، و يا اين كه مثلا در آخرهاى ماه رمضان مسافرت كرده و بعد از رمضان برگشته و نمى داند كه بيست و پنجم رمضان مسافرت كرده يا بيست و ششم، در هر دو صورت مى تواند مقدار كمتر يعنى پنج روز را قضا كند، اگر چه احتياط مستحب آن است كه مقدار بيشتر يعنى شش روز را قضا نمايد.

١٧٠٧ - اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشته باشد، قضاى هر كدام را كه اول بگيرد مانعى ندارد، ولى اگر وقت قضاى رمضان آخر تنگ باشد، مثلا پنج روز از رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم بر رمضان مانده باشد بهتر آن است كه اول قضاى رمضان آخر را بگيرد.

١٧٠٨ - اگر قضاى روزه چند ماه رمضان بر او واجب باشد، و در نيت معين نكند روزه اى را كه مى گيرد، قضاى كدام ماه رمضان است قضاى سال آخرى حساب نمى شود.

١٧٠٩ - در قضاى روزه رمضان مى تواند، پيش از ظهر روزه خود را باطل نمايد، ولى اگر وقت قضا تنگ باشد بهتر آن است كه باطل ننمايد.

١٧١٠ - اگر قضاى روزه ميتى را گرفته باشد، بهتر آن است كه بعد از ظهر روزه را باطل نكند.

١٧١١ - اگر به واسطه مرض، يا حيض، يا نفاس، روزه رمضان را نگيرد و پيش از گذشت زمانى كه بتواند آن روزه هايى را كه نگرفته قضا كند بميرد، آن روزها قضا ندارند.

١٧١٢ - اگر به واسطه مرضى روزه رمضان را نگيرد، و مرض او تا رمضان سال بعد طول بكشد، قضاى روزه هايى را كه نگرفته بر او واجب نيست و بايد براى هر روز يك مد طعام يعنى گندم يا جو يا نان و مانند اينها به فقير بدهد، ولى اگر به واسطه عذر ديگرى مثلا براى مسافرت روزه نگرفته باشد.

و عذر او تا رمضان بعد باقى بماند، روزه هايى را كه نگرفته بايد قضا كند، و احتياط واجب آن است كه براى هر روز يك مد طعام به فقير بدهد.

١٧١٣ - اگر به واسطه مرضى روزه رمضان را نگيرد، و بعد از رمضان مرض او برطرف شود، ولى عذر ديگرى پيدا كند كه نتواند تا رمضان بعد قضاى روزه را بگيرد بايد روزه هايى را كه نگرفته قضا نمايد، و نيز اگر در ماه رمضان غير از مرض عذر ديگرى داشته باشد، و بعد از رمضان آن عذر برطرف شود، و تا رمضان سال بعد به واسطه مرض نتواند روزه بگيرد، روزه هايى را كه نگرفته بايد قضا كند و بنابر احتياط واجب براى هر روز يك مد طعام نيز به فقير بدهد.

١٧١٤ - اگر در ماه رمضان به واسطه عذرى روزه نگيرد، و بعد از رمضان عذر او برطرف شود، و تا رمضان آينده عمدا قضاى روزه را نگيرد، بايد روزه را قضا كند و براى هر روز يك مد طعام هم به فقير بدهد.

١٧١٥ - اگر در قضاى روزه كوتاهى كند تا وقت تنگ شود، و در تنگى وقت عذر پيدا كند، بايد قضا را بگيرد، و بنابر احتياط براى هر روز يك مد طعام به فقير بدهد، و هم چنين است، اگر بعد از برطرف شدن عذر تصميم داشته باشد كه روزه هاى خود را قضا كند، ولى پيش از آن كه قضا نمايد در تنگى وقت عذر پيدا كند.

١٧١٦ - اگر مرض انسان چند سال طول بكشد، بعد از آن كه خوب شد، بايد قضاى رمضان آخر را بگيرد، و براى هر روز از سالهاى پيش يك مد طعام به فقير بدهد.

١٧١٧ - كسى كه بايد براى هر روز يك مد طعام به فقير بدهد، مى تواند كفاره چند روز را به يك فقير بدهد.

١٧١٨ - اگر قضاى روزه رمضان را چند سال تاخير بيندازد بايد قضا را بگيرد و از جهت تاخير در سال اول براى هر روز يك مد طعام به فقير بدهد و اما از جهت تاخير چند سال بعدى چيزى بر او واجب نيست.

١٧١٩ - اگر روزه رمضان را عمدا نگيرد، بايد قضاى آن را بجا آورد و براى هر روز دو ماه روزه بگيرد، يا به شصت فقير طعام بدهد يا يك بنده آزاد كند و چنانچه تا رمضان آينده قضاى آن روزه را به جا نياورد، بنابر احتياط لازم براى هر روز يك مد طعام نيز كفاره بدهد.

١٧٢٠ - اگر روزه رمضان را عمدا نگيرد، و در روز مكرر جماع يا استمناء كند، كفاره بنابر اقوى مكرر نمى شود، و هم چنين اگر چند مرتبه كار ديگرى كه روزه را باطل مى كند انجام دهد، مثلا چند مرتبه غذا بخورد يك كفاره كافى است.

١٧٢١ - بعد از مرگ پدر، پسر بزرگتر بنابر احتياط لازم بايد قضاى روزه او را به تفصيلى كه در نماز در صفحه (٢٥١) گفته شد به جا آورد.

١٧٢٢ - اگر پدر غير از روزه رمضان.

روزه واجب ديگرى را مانند روزه نذر نگرفته باشد، احتياط مستحب آن است كه پسر بزرگتر قضا نمايد.

و اگر براى روزه اى اجير شده و نگرفته باشد، قضاء آن بر پسر بزرگ لازم نيست.

### (احكام روزه مسافر)

١٧٢٣ - مسافرى كه بايد نمازهاى چهار ركعتى را در سفر دو ركعت بخواند، نبايد روزه بگيرد، و مسافرى كه نمازش را تمام مى خواند، مثل كسى كه شغلش مسافرت، يا سفر او سفر معصيت است، بايد در سفر روزه بگيرد.

١٧٢٤ - مسافرت در ماه رمضان اشكال ندارد، ولى براى فرار از روزه مسافرت مكروه است.

و هم چنين است مطلق سفر قبل از روز بيست و چهارم در ماه رمضان مگر اين كه سفر براى حج يا عمره يا به جهت ضرورتى باشد.

١٧٢٥ - اگر غير روزه رمضان روزه معين ديگرى بر انسان واجب باشد، چنانچه به اجاره يا مانند آن واجب شده باشد يا روز سوم از روزهاى اعتكاف باشد، نمى تواند در آن روز مسافرت كند، و اگر در سفر باشد، چنانچه ممكن است بايد قصد كند كه ده روز در جايى بماند و آن روز را روزه بگيرد، ولى اگر روزه آن روز به نذر واجب شده باشد، ظاهر آن است كه سفر در آن روز جايز است و قصد اقامه واجب نيست هر چند بهتر آن است كه تا ناچار نشود مسافرت نكند و اگر در سفر است قصد اقامت نمايد.

١٧٢٦ - اگر نذر كند روزه مستحبى بگيرد، و روز آن را معين نكند، نمى تواند آن را در سفر به جا آورد، ولى چنانچه نذر كند كه روز معينى را در سفر روزه بگيرد بايد آن را در سفر بجا آورد، و نيز اگر نذر كند روز معينى را چه مسافر باشد يا نباشد، روزه بگيرد، بايد آن روز را اگر چه مسافر باشد، روزه بگيرد.

١٧٢٧ - مسافر مى تواند براى خواستن حاجت سه روز در مدينه طيبه روزه مستحبى بگيرد، و احوط اين است كه آن سه روز روزهاى چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه باشد.

١٧٢٨ - كسى كه نمى داند روزه مسافر باطل است، اگر در سفر روزه بگيرد، و در بين روز مساله را بفهمد، روزه اش باطل مى شود، و اگر تا مغرب نفهمد روزه اش صحيح است.

١٧٢٩ - اگر فراموش كند كه مسافر است، يا فراموش كند كه روزه مسافر باطل مى باشد، و در سفر روزه بگيرد، روزه او باطل است.

١٧٣٠ - اگر روزه دار بعد از ظهر مسافرت نمايد، بايد بنابر احتياط روزه خود را تمام كند، و اگر پيش از ظهر مسافرت كند، چنانچه از شب نيت سفر داشته باشد، نمى تواند آن روز را روزه بگيرد، بلكه اگر از شب هم نيت نداشته باشد نمى تواند بنابر احتياط آن روز را روزه بگيرد، ولى در هر صورت نبايد پيش از رسيدن به حد ترخص چيزى را كه روزه را باطل مى كند انجام دهد و گرنه كفاره بر او واجب مى شود.

١٧٣١ - اگر مسافر در ماه رمضان چه آن كه قبل از فجر در سفر بوده و چه آن كه روزه بوده و سفر نمايد، چنانچه پيش از ظهر به وطنش برسد يا به جايى برسد كه مى خواهد ده روز در آنجا بماند، چنانچه كارى كه روزه را باطل مى كند انجام نداده، بايد آن روز روزه را بگيرد، و اگر انجام داده روزه آن روز بر او واجب نيست.

١٧٣٢ - اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد، يا به جايى برسد كه مى خواهد ده روز در آنجا بماند، نمى تواند آن روز را روزه بگيرد.

١٧٣٣ - مسافر و كسى كه از روزه گرفتن عذر دارد، مكروه است در روز ماه رمضان جماع نمايد، و در خوردن و آشاميدن كاملا خود را سير كند.

### (كسانى كه روزه بر آنها واجب نيست)

١٧٣٤ - كسى كه به واسطه پيرى نمى تواند روزه بگيرد، يا براى او مشقت دارد، روزه بر او واجب نيست.

ولى در صورت دوم بايد براى هر روز يك مد طعام - گندم يا جو يا نان و مانند اينها - به فقير بدهد.

١٧٣٥ - كسى كه به واسطه پيرى روزه نگرفته اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگيرد، احتياط مستحب آن است كه قضاى روزه هايى را كه نگرفته است به جا آورد.

١٧٣٦ - اگر انسان مرضى دارد كه زياد تشنه مى شود، و نمى تواند تشنگى را تحمل كند، يا براى او مشقت دارد، روزه بر او واجب نيست ولى در صورت دوم بايد براى هر روز يك مد طعام به فقير بدهد، و احتياط مستحب آن است كه بيشتر از مقدارى كه ناچار است آب نياشامد، و چنانچه بعد بتواند روزه بگيرد، بنابر احتياط مستحب روزه هايى را كه نگرفته قضا نمايد.

١٧٣٧ - زنى كه زاييدن او نزديك است و روزه براى خودش يا حملش ضرر دارد، روزه بر او واجب نيست، و بايد براى هر روز يك مد طعام به فقير بدهد، و در هر دو صورت روزه هايى را كه نگرفته بايد قضا نمايد.

١٧٣٨ - زنى كه بچه شير مى دهد و شير او كم است چه مادر بچه يا دايه او باشد، يا بى اجرت شير دهد، اگر روزه براى خودش يا بچه اى كه شير مى دهد ضرر دارد، روزه بر او واجب نيست، و بايد براى هر روز يك مد طعام به فقير بدهد، و در هر دو صورت روزه هايى را كه نگرفته بايد قضا نمايد، ولى بنابر احتياط واجب اين حكم اختصاص به موردى دارد كه شير دادن بچه منحصر به همين راه باشد، و اما اگر راه ديگرى براى شير دادن بچه باشد - مثلا اين كه چند زن در شير دادن او شركت كنند - ثبوت اين حكم محل اشكال است.

### (راه ثابت شدن اول ماه)

١٧٣٩ - اول ماه به چهار چيز ثابت مى شود: اول آن كه خود انسان ماه را ببيند.

دوم عده اى كه از گفته آنان يقين يا اطمينان پيدا مى شود، بگويند ماه را ديده ايم و هم چنين است هر چيزى كه به واسطه آن يقين يا اطمينان پيدا شود.

سوم دو مرد عادل بگويند كه در شب ماه را ديده ايم، ولى اگر صفت ماه را بر خلاف يكديگر بگويند، اول ماه ثابت نمى شود، و هم چنين است اگر شهادت آنان مبتلى به معارض - يا در حكم معارض - باشد مثلا اگر گروه زيادى از مردم شهر استهلال نمايند، ولى بيش از دو نفر عادل كسى ديگر ادعاى رؤيت ماه را نكند، يا آن كه گروهى استهلال كنند، و دو نفر عادل از ميان آنان ادعاى رؤيت كنند، و ديگران رؤيت نكنند، حال آن كه دو نفر عادل ديگر در ميان آنها باشد كه در دانستن جاى هلال و در تيزبينى و در ديگر خصوصيات مانند آن دو عادل اول باشند، در اين چنين موارد اول ماه به شهادت دو عادل ثابت نمى شود.

چهارم سى روز از اول ماه شعبان بگذرد كه به واسطه آن اول ماه رمضان ثابت مى شود، و سى روز از اول رمضان بگذرد كه به واسطه آن، اول ماه شوال ثابت مى شود.

١٧٤٠ - اول ماه به حكم حاكم شرع ثابت نمى شود، و رعايت احتياط اولى است.

١٧٤١ - اول ماه با پيشگويى منجمين ثابت نمى شود، ولى اگر انسان از گفته آنان يقين يا اطمينان پيدا كند، بايد به آن عمل نمايد.

١٧٤٢ - بلند بودن ماه يا دير غروب كردن آن، دليل نمى شود كه شب پيش، شب اول ماه بوده است، و هم چنين اگر ماه طوق داشته باشد، دليل نمى شود مال شب سابق بوده.

١٧٤٣ - اگر ماه رمضان براى كسى ثابت نشود و روزه نگيرد، چنانچه بعد ثابت شود كه شب پيش اول ماه بوده، بايد روزه آن روز را قضا نمايد.

١٧٤٤ - اگر در شهرى اول ماه ثابت شود، در شهرهاى ديگر كه در افق با او متحد مى باشند، اول ماه نيز ثابت مى شود، و مقصود از اتحاد افق در اين جا آن است كه اگر در شهر اول ماه ديده شود و در شهر دوم نيز اگر مانعى مانند ابر نباشد - ديده مى شود.

١٧٤٥ - اول ماه به تلگراف ثابت نمى شود، مگر انسان بداند كه تلگراف از روى شهادت دو مرد عادل يا از راه ديگرى بوده كه شرعا معتبر است.

١٧٤٦ - روزى را كه انسان نمى داند آخر رمضان است يا اول شوال، بايد روزه بگيرد، ولى اگر در اثنا روز بفهمد كه اول شوال است بايد افطار كند.

١٧٤٧ - اگر زندانى نتواند به ماه رمضان يقين كند، بايد به گمان عمل نمايد، ولى اگر بتواند گمان قويتر پيدا كند نمى تواند به گمان ضعيف تر عمل نمايد و اگر عمل به گمان ممكن نباشد، بايد يك ماهى را كه احتمال مى دهد ماه رمضان است روزه بگيرد ولى بايد آن ماه را در نظر داشته باشد، پس چنانچه بعد بر او معلوم شود كه آن ماه رمضان يا پس از آن بوده چيزى بر او نيست، ولى اگر معلوم شود كه قبل از ماه رمضان بوده بايد روزه هاى ماه رمضان را قضا نمايد.

### (روزه هاى حرام و مكروه)

١٧٤٨ - روزه عيد فطر و قربان حرام است.

و نيز روزى را كه انسان نمى داند آخر شعبان است يا اول رمضان، اگر به نيت اول رمضان روزه بگيرد، حرام مى باشد.

١٧٤٩ - اگر زن به واسطه گرفتن روزه مستحبى حق شوهرش از بين برود، روزه او حرام است، و احتياط واجب آن است، اگر حق شوهر هم از بين نرود، بدون اجازه او روزه مستحبى نگيرد.

١٧٥٠ - روزه مستحبى اولاد، اگر اسباب اذيت - ناشى از شفقت - پدر و مادر شود حرام است.

١٧٥١ - اگر پسر بدون اجازه پدر روزه مستحبى بگيرد، و در بين روز پدر او را نهى كند، چنانچه مخالفت او موجب اذيتش، كه ناشى از شفقت او است، باشد بايد افطار نمايد.

١٧٥٢ - كسى كه مى داند روزه براى او ضرر معتنابهى ندارد، اگر چه دكتر بگويد ضرر دارد، بايد روزه بگيرد و كسى كه يقين يا گمان دارد كه روزه برايش ضرر دارد، اگر چه دكتر بگويد ضرر ندارد، بايد روزه نگيرد و اگر روزه بگيرد، در صورتيكه واقعا ضرر داشته باشد يا اين كه قصد قربت از او محقق نشود، روزه اش صحيح نيست.

١٧٥٣ - اگر انسان احتمال بدهد كه روزه برايش ضرر معتنابهى دارد و از آن احتمال، ترس براى او پيدا شود، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، نبايد روزه بگيرد، و اگر روزه بگيرد در صورتى كه در مسئله پيش گذشت روزه اش صحيح نيست.

١٧٥٤ - كسى كه عقيده اش اين است كه روزه براى او ضرر ندارد.

اگر روزه بگيرد و بعد از مغرب بفهمد روزه براى او ضرر معتنابهى داشته بنابر احتياط بايد قضاى آن را بجا آورد.

١٧٥٥ - غير از روزه هايى كه گفته شد.

روزه هاى حرام ديگرى هم هست كه در كتابهاى مفصل گفته شده است.

١٧٥٦ - روزه روز عاشورا و روزى كه انسان شك دارد روز عرفه است يا عيد قربان مكروه است.

### (روزه هاى مستحب)

١٧٥٧ - روزه تمام روزهاى سال، غير از روزه هاى حرام و مكروه كه گفته شد، مستحب است.

و براى بعضى از روزها بيشتر سفارش شده است كه از آن جمله است.

١ پنج شنبه اول و پنج شنبه آخر هر ماه، و چهارشنبه اولى كه بعد از روز دهم ماه است، و اگر كسى آنها را بجا نياورد مستحب است قضا نمايد و چنانچه اصلا نتواند روزه بگيرد، مستحب است براى هر روز يك مد طعام يا ٦ / ١٢ نخود نقره سكه دار به فقير دهد.

٢ سيزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

٣ تمام ماه رجب و شعبان و بعضى از اين دو ماه اگر چه يك روز باشد.

٤ روز عيد نوروز.

٥ روز چهارم تا نهم شوال.

٦ روز بيست و پنجم و بيست و نهم ذى قعده.

٧ روز اول تا روز نهم ذى حجة (روز عرفه) ولى اگر به واسطه ضعف روزه، نتواند دعاهاى روز عرفه را بخواند روزه آن روز مكروه است.

٨ روز عيد سعيد غدير (١٨ ذى حجه).

٩ روز مباهله (٢٤ ذى حجة).

١٠ روز اول و سوم و هفتم محرم.

١١ روز ميلاد مسعود پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (١٧ ربيع الاول).

١٢ روز پانزدهم جمادى الاولى، و نيز مستحب است روز مبعث حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (٢٧ رجب) را روزه بگيرد و اگر كسى روزه مستحبى بگيرد واجب نيست آن را به آخر برساند، بلكه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت كند، مستحب است دعوت او را قبول كند، و در بين روز اگر چه بعد از ظهر باشد افطار نمايد.

### (مواردى كه مستحب است انسان از كارهايى كه روزه را باطل مى كند خوددارى نمايد -١٧٥٨-١٧٥٩)

١٧٥٨ - براى پنج نفر مستحب است در ماه رمضان - اگر چه روزه نيستند - از كارى كه روزه را باطل مى كند خوددارى نمايند.

اول مسافرى كه در سفر كارى كه روزه را باطل مى كند انجام داده باشد و پيش از ظهر به وطنش يا به جايى كه مى خواهد ده روز بماند برسد.

دوم مسافرى كه بعد از ظهر به وطنش يا به جايى كه مى خواهد ده روز در آنجا بماند برسد، و هم چنين است اگر پيش از ظهر برسد در صورتى كه قبلا در سفر افطار كرده باشد.

سوم مريضى كه بعد از ظهر خوب شود، و هم چنين است اگر پيش از ظهر خوب شود و كارى كه روزه را باطل مى كند، انجام داده باشد، و اما چنانچه انجام نداده باشد حكمش در مساله ١٥٧٦ گذشت.

چهارم زنى كه در بين روز از خون حيض يا نفاس پاك شود.

١٧٥٩ - مستحب است روزه دار نماز مغرب و عشا را پيش از افطار كردن بخواند.

ولى اگر كسى منتظر او است يا ميل زيادى به غذا دارد، كه نمى تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اول افطار كند ولى به قدرى كه ممكن است نماز را در وقت فضيلت آن بجا آورد.

## (احكام خمس)

١٧٦٠ - در هفت چيز خمس واجب مى شود: اول منفعت كسب.

دوم معدن.

سوم گنج.

چهارم مال حلال مخلوط به حرام.

پنجم جواهرى كه به واسطه غواصى يعنى فرو رفتن در دريا به دست مى آيد.

ششم غنيمت جنگ.

هفتم بنابر مشهور زمينى كه كافر ذمى از مسلمان بخرد.

### (منفعت كسب)

١٧٦١ - هرگاه انسان از تجارت يا صنعت، يا كسبهاى ديگر مالى به دست آورد، اگر چه مثلا نماز و روزه ميتى را بجا آورده، و از اجرت آن مالى تهيه كند، چنانچه از مخارج سال خود او و عيالاتش زياد بيايد بايد خمس يعنى پنج يك آن را به دستورى كه بعدا گفته مى شود بدهد.

١٧٦٢ - اگر از غير كسب مالى به دست آورد، مثلا چيزى به او ببخشند، چنانچه از مخارج سالش زياد بيايد، خمس آن را بايد بدهد.

١٧٦٣ - مهرى را كه زن مى گيرد و مالى را كه مرد عوض طلاق خلع اخذ مى نمايد خمس ندارد، و هم چنين است ارثى كه به انسان مى رسد، از روى قواعد معتبره در ارث و اما اگر مسلمانى كه شيعه است مالى به غير اين راه مانند تعصيب به او به ارث برسد، آن مال از فوايد محسوب مى شود، و خمس آن را بايد بدهد و هم چنين اگر ارثى به او برسد از غير پدر و پسر كه گمان رسيدن آن را به خود نداشته، احتياط واجب آن است كه خمس آن ارث را اگر از مخارج سالش زياد بيايد بدهد.

١٧٦٤ - اگر مالى به ارث به او برسد، و بداند كسى كه اين مال از او به ارث رسيده، خمس آن را نداده، بايد خمس آن را بدهد، و هم چنين اگر در خود آن مال خمس نباشد، و وارث بداند كسى كه آن مال از او به ارث رسيده خمس بدهكار است، بايد خمس را از مال او بدهد، ولى در هر دو صورت اگر كسى كه مال از او به ارث رسيده به دادن خمس عقيده نداشته يا آن كه خمس نمى داده لازم نيست وارث خمس واجب بر او را بپردازد.

١٧٦٥ - اگر به واسطه قناعت كردن، چيزى از مخارج سال انسان زياد بيايد، بايد خمس آن را بدهد.

١٧٦٦ - كسى كه ديگرى تمام مخارج او را مى دهد، بايد خمس تمام مالى را كه به دست مى آورد بدهد.

١٧٦٧ - اگر ملكى را بر افراد معينى مثلا بر اولاد خود وقف نمايد، چنانچه در آن ملك زراعت و درخت كارى كنند و از آن چيزى به دست آورند، و از مخارج سال آنان زياد بيايد، بايد خمس آن را بدهند، و هم چنين اگر طور ديگرى هم از آن ملك نفع ببرند، مثلا اجاره آن را بگيرند، بايد خمس مقدارى را كه از مخارج سالشان زياد مى آيد بدهند.

١٧٦٨ - اگر مالى را كه فقير بابت صدقه واجب يا مستحبى گرفته از مخارج سالش زياد بيايد، يا از مالى كه به او داده اند منفعتى ببرد، مثلا از درختى كه به او داده اند ميوه اى به دست آورد، و از مخارج سالش زياد بيايد، بايد خمس آن را بدهد ولى اگر مالى را از بابت خمس يا زكاة به او داده باشند لازم نيست خمس خود آن را بدهد.

١٧٦٩ - اگر با عين پول خمس نداده جنسى را بخرد، يعنى به فروشنده بگويد اين جنس را به اين پول مى خرم چنانچه فروشنده مسلمان اثنا عشرى باشد، ظاهر اين است كه معامله نسبت به جميع مال صحيح است، و به جنسى كه با اين پول خريده است خمس تعلق مى گيرد، و احتياجى به اجازه و امضاء حاكم شرع نيست.

١٧٧٠ - اگر جنسى را بخرد و بعد از معامله قيمت آن را از پول خمس نداده بدهد، معامله اى كه كرده صحيح است، و خمس پولى را كه به فروشنده داده به صاحبان خمس مديون مى باشد.

١٧٧١ - اگر مسلمان اثنا عشرى مالى را كه خمس آن داده نشده بخرد، خمس به عهده فروشنده است و بر خريدار چيزى نيست.

١٧٧٢ - اگر چيزى را كه خمس آن داده نشده به مسلمان اثنا عشرى ببخشند، پنج يك آن به عهده خود بخشنده است، و چيزى بر اين شخص نيست.

١٧٧٣ - اگر از كافر يا كسى كه به دادن خمس عقيده ندارد، مالى به دست انسان آيد، واجب نيست خمس آن را بدهد.

١٧٧٤ - تاجر و كاسب و صنعتگر و مانند اينها از وقتى كه شروع به كاسبى مى كنند، يك سال كه بگذرد، بايد خمس آنچه را كه از خرج سالشان زياد مى آيد بدهند، و كسى كه شغلش كاسبى نيست، اگر اتفاقا منفعتى ببرد، بعد از آن كه يك سال از موقعى كه فايده برده بگذرد، بايد خمس مقدارى را كه از خرج سالش زياد آمده بدهد.

١٧٧٥ - انسان مى تواند در بين سال هر وقت منفعتى به دستش آيد خمس آن را بدهد، و جايز است دادن خمس را تا آخر سال تاخير بيندازد، و اگر براى دادن خمس، سال شمسى قرار دهد مانعى ندارد.

١٧٧٦ - كسى كه مانند تاجر و كاسب براى دادن خمس، سال قرار دهد، اگر منفعتى به دست آورد و در بين سال بميرد، بايد مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت كسر كنند و خمس باقيمانده را بدهند.

١٧٧٧ - اگر قيمت جنسى كه براى تجارت خريده بالا رود و آن را نفروشد و در بين سال قيمتش پايين آيد، خمس مقدارى كه بالا رفته بر او واجب نيست.

١٧٧٨ - اگر قيمت جنسى كه براى تجارت خريده بالا رود و به اميد اين كه قيمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قيمتش پايين آيد، خمس مقدارى كه بالا رفته بر او واجب است.

١٧٧٩ - اگر غير مال التجارة مالى را به خريدن يا مانند آن تهيه كرده باشد، و خمسش را داده باشد، چنانچه قيمتش بالا رود، اگر آن را بفروشد، خمس مقدارى را كه بر قيمتش اضافه شده، بايد بدهد و هم چنين اگر مثلا درختى را كه خريده ميوه بياورد، يا گوسفند چاق شود، در صورتى كه مقصود او از نگهدارى آنها اين بوده كه منفعتى از آن ببرد، بايد خمس آنچه زياد شده بدهد، بلكه اگر مقصودش منفعت بردن هم نبوده، بايد خمس آن را بدهد.

١٧٨٠ - اگر باغى احداث كند براى آن كه بعد از بالا رفتن قيمتش بفروشد، بايد خمس ميوه و نمو درختها و زيادى قيمت باغ را بدهد، ولى اگر قصدش اين باشد كه ميوه آن درختها را فروخته و از قيمتش استفاده كند، فقط بايد خمس ميوه را بدهد.

١٧٨١ - اگر درخت بيد و چنار و مانند اينها را بكارد، بايد هر سال خمس زيادى آنها را بدهد، و هم چنين اگر مثلا از شاخه هاى آن كه معمولا هر سال مى برند، استفاده اى ببرد و به تنهايى يا با منفعتهاى ديگر كسبش از مخارج سال او زياد بيايد، در آخر هر سال بايد خمس آن را بدهد.

١٧٨٢ - كسى كه چند رشته كسب دارد مثلا اجاره ملك مى گيرد، و خريد و فروش هم مى كند، چنانچه همه آن رشته ها در شؤون تجارت مانند خرج و دخل و حساب صندوق يكى باشند، بايد خمس آنچه را كه در آخر سال از مخارج او زياد مى آيد بدهد، و چنانچه از يك رشته نفع ببرد، و از رشته ديگر ضرر كند، مى تواند ضرر يك رشته را به نفع رشته ديگر تدارك نمايد، ولى اگر دو رشته مختلف دارد، مثلا تجارت و زراعت مى كند، در اين صورت بنا بر احتياط وجوبى نمى شود ضرر يك رشته را به نفع رشته ديگر تدارك نمود.

١٧٨٣ - خرجهايى را كه انسان براى به دست آوردن فايده مى كند، مانند دلالى و حمالى مى تواند از منفعت كسر نمايد، و نسبت به آن مقدار خمس لازم نيست.

١٧٨٤ - آنچه از منافع كسب در بين سال به مصرف خوراك و پوشاك و اثاثيه و خريد منزل و عروسى پسر و جهيزيه دختر و زيارت و مانند اينها مى رساند، در صورتى كه از شان او زياد نباشد، و زياده روى هم نكرده باشد، خمس ندارد.

١٧٨٥ - مالى را كه انسان به مصرف نذر و كفاره مى رساند، جزء مخارج ساليانه است، و نيز مالى را كه به كسى مى بخشد يا جايزه مى دهد، در صورتى كه از شان او زياد نباشد، از مخارج ساليانه حساب مى شود.

١٧٨٦ - اگر انسان نتواند مثلا جهيزيه دخترش را يك جا در وقت ازدواجش تهيه نمايد، و بايد آن را در سالهاى متعدد تدريجا تهيه كند، چنانچه تهيه نكردن جهيزيه منافى شانش باشد، اگر در بين سال از منافع آن سال مقدارى جهيزيه بخرد و از شانش زياد نباشد خمس آن را لازم نيست بدهد، و اگر از شانش زياد باشد يا از منافع آن سال در سال بعد جهيزيه تهيه نمايد، بايد خمس آن را بدهد.

١٧٨٧ - مالى را كه خرج سفر حج و زيارتهاى ديگر مى كند از مخارج سالى حساب مى شود كه در آن سال خرج كرده، و اگر سفر او تا مقدارى از سال بعد طول بكشد، آنچه در سال بعد خرج مى كند، بايد خمس آن را بدهد.

١٧٨٨ - كسى كه از كسب و تجارت يا غير اينها فايده اى برده، اگر مال ديگرى هم دارد، كه خمس آن واجب نيست، مى تواند مخارج سال خود را فقط از فايده اش حساب كند.

١٧٨٩ - آذوقه اى كه براى مصرف سالش از منافعش خريده، اگر در آخر سال زياد بيايد، بايد خمس آن را بدهد.

و چنانچه بخواهد قيمت آن را بدهد، در صورتى كه قيمتش از وقتى كه خريده زياد شده باشد، بايد قيمت آخر سال را حساب كند.

١٧٩٠ - اگر از منافع پيش از دادن خمس اثاثيه اى براى منزل بخرد، اگر احتياجش پس از سال منفعت برطرف شد لازم نيست خمس آن را بدهد، و هم چنين اگر در ميان سال احتياجش برطرف شد، ولى آن چيز از چيزهايى باشد كه معمولا براى سالهاى بعد گذاشته مى شود، مانند لباسهاى زمستانى و تابستانى خمس ندارد، و در غير اين صورت، هر وقت احتياجش از آن برطرف شد، احتياط واجب آن است كه خمس آن را بدهد، و هم چنين است زيور آلات زنانه، در صورتى كه وقت زينت كردن زن با آنها گذاشته باشد.

١٧٩١ - اگر در يك سال منفعتى نبرد، نمى تواند مخارج آن سال را از منفعتى كه در سال بعد مى برد كسر نمايد.

١٧٩٢ - اگر در اول سال منفعتى نبرد، و از سرمايه خرج كند، و پيش از تمام شدن سال منفعتى به دستش آيد، مى تواند مقدارى را كه از سرمايه برداشته از منافع كسر كند.

١٧٩٣ - اگر مقدارى از سرمايه در تجارت و مانند آن از بين برود مى تواند مقدارى را كه از سرمايه كم شده از منافع همان سال كسر نمايد.

١٧٩٤ - اگر غير از سرمايه چيز ديگرى از مالهاى او از بين برود، نمى تواند از منفعتى كه به دستش مى آيد، آن چيز را تهيه كند، ولى اگر در همان سال به آن چيز احتياج داشته باشد، مى تواند در بين سال از منافعش آن را تهيه نمايد.

١٧٩٥ - اگر در تمام سال منفعتى نبرد، و براى مخارج خود قرض كند، نمى تواند از منافع سال هاى بعد مقدار قرض خود را كسر نمايد.

ولى اگر در اول سال براى مخارج خود قرض كند و پيش از تمام شدن سال منفعتى ببرد مى تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت كسر نمايد، و هم چنين در صورت اول مى تواند، قرض خود را از ارباح اثناء سال اداء نمايد، و به آن مقدار خمس تعلق نمى گيرد.

١٧٩٦ - اگر براى زياد كردن مال، يا خريدن ملكى كه به آن احتياج ندارد، قرض كند، نمى تواند از منافع سالش مقدار آن قرض را اداء نمايد بلى اگر مالى را كه قرض كرده و يا چيزى را كه از قرض خريده از بين برود، در اين صورت مى تواند قرض خود را از منافع آن سال بدهد.

١٧٩٧ - انسان مى تواند خمس چيزهايى كه خمس بر آنها واجب شده است از همان چيزها بدهد يا به مقدار قيمت خمسى كه واجب شده است، پول بدهد، و اما اگر جنس ديگرى كه خمس در آن واجب نشده بخواهد بدهد، محل اشكال است مگر آن كه با اجازه حاكم شرع باشد.

١٧٩٨ - كسى كه خمس به مال او تعلق گرفت، و سال بر او گذشت تا خمس او را نداده است و قصد دادن خمس را ندارد، نمى تواند در آن مال تصرف كند، بلكه بنابر احتياط واجب اگر قصد دادن خمس را هم داشته باشد نيز چنين است.

١٧٩٩ - كسى كه خمس بدهكار است نمى تواند آن را به ذمه بگيرد، يعنى خود را بدهكار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف كند، و چنانچه تصرف كند و آن مال تلف شود، بايد خمس آن را بدهد.

١٨٠٠ - كسى كه خمس بدهكار است، اگر با حاكم شرع مصالحه كند، و خمس را به ذمه بگيرد، مى تواند در تمام مال تصرف نمايد و بعد از مصالحه، منافعى كه از آن به دست مى آيد مال خود او است.

١٨٠١ - كسى كه با ديگرى شريك است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شريك او ندهد و در سال بعد از مالى كه خمسش را نداده براى سرمايه شركت بگذارد، آن كس چنانچه مسلمان اثنا عشرى باشد، مى تواند در آن مال تصرف كند.

١٨٠٢ - اگر بچه صغير سرمايه اى داشته باشد، و از آن منافعى به دست آيد، بنابر اقوى خمس به آن تعلق مى گيرد، و بر ولى صغير واجب است كه خمس آن را بدهد و چنانچه نداد، بر صغير پس از بلوغ واجب است كه خود خمس آن را بدهد.

١٨٠٣ - كسى كه مالى از ديگرى به دست آورد و شك نمايد خمس آن را داده يا نه، مى تواند در آن مال تصرف نمايد، بلكه اگر يقين هم داشته باشد، كه خمس آن را نداده اگر مسلمان اثنا عشرى باشد، مى تواند در آن تصرف نمايد.

١٨٠٤ - اگر كسى از منافع كسب خود در اثناء سال ملكى بخرد كه از لوازم و مخارج ساليانه اش حساب نشود واجب است بعد از تمامى سال خمس او را بدهد، و چنانچه خمس او را نداد و قيمت آن ملك بالا رفت لازم است خمس مقدارى را كه آن ملك فعلا ارزش دارد بدهد، و هم چنين است غير ملك از فرش و مانند آن.

١٨٠٥ - كسى كه از اول تكليف خمس نداده، اگر مثلا ملكى بخرد و قيمت آن بالا رود، چنانچه آن ملك را براى آن نخريده كه قيمتش بالا رود و بفروشد مثلا زمينى را براى زراعت خريده است، و از پول خمس نداده قيمت آن را داده، بايد خمس قيمتى را كه خريده بدهد، و اگر مثلا پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته اين ملك را به اين پول مى خرم، بايد خمس مقدارى را كه آن ملك فعلا ارزش دارد بدهد.

١٨٠٦ - كسى كه از اول تكليف خمس نداده، اگر از منافع كسب چيزى كه به آن احتياج ندارد خريده و يك سال از وقت منفعت بردن گذشته بايد خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چيزهاى ديگرى كه به آنها احتياج دارد مطابق شان خود خريده، پس اگر بداند در بين سالى كه در آن سال فايده برده با فايده همان سال آنها را خريده، لازم نيست خمس آنها را بدهد، و اگر نداند بنابر احتياط واجب بايد با حاكم شرع مصالحه كند.

### (معدن)

١٨٠٧ - معدن مثل طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، ذغال سنگ، فيروزه، عقيق، زاج، نمك و معدنهاى ديگر، از انفال است، يعنى مال امام عليه‌السلام مى باشد، ولى اگر كسى چيزى از آن را استخراج نمايد، در صورتى كه شرعا مانعى نباشد، مى تواند آن را براى خود تملك كند، و چنانچه به مقدار نصاب باشد، بايد خمس آن را بدهد.

١٨٠٨ - نصاب معدن ١٥ مثقال معمولى طلاى مسكوك است، يعنى اگر قيمت چيزى را كه از معدن بيرون آورده، به ١٥ مثقال طلاى مسكوك برسد، بايد خمس آنچه را كه پس از كم كردن مخارجى كه كرده است باقى مى ماند بدهد.

١٨٠٩ - استفاده اى كه از معدن برده چنانچه قيمت چيزى كه از معدن بيرون آورده، به ١٥ مثقال طلاى مسكوك نرسد، خمس آن در صورتى لازم است كه به تنهايى يا با منفعتهاى ديگر او از مخارج سالش زياد بيايد.

١٨١٠ - گچ و آهك و گل سرشور و گل سرخ، بنابر احتياط لازم حكم معدن بر آنها جارى است پس اگر به حد نصاب برسند، بايد خمس آنها را بدون اخراج مؤنه سال بدهد.

١٨١١ - كسى كه از معدن چيزى به دست مى آورد، بايد خمس آن را بدهد چه معدن روى زمين باشد، يا زير آن، چه در زمينى باشد كه ملك است يا در جايى باشد كه مالك ندارد.

١٨١٢ - اگر نداند قيمت چيزى را كه از معدن بيرون آورده به ١٥ مثقال طلاى مسكوك مى رسد يا نه، احتياط لازم آن است كه چنانچه ممكن است، به وزن كردن يا از راه ديگر قيمت آن را معلوم كند.

١٨١٣ - اگر چند نفر چيزى بيرون آورند، چنانچه قيمت آن به ١٥ مثقال طلاى مسكوك برسد، ولى سهم هر كدام آنها اين مقدار نباشد، احتياط مستحب آن است كه خمس آن را بدهند.

١٨١٤ - اگر معدنى را كه در زير زمين ديگرى است بدون اجازه با كندن زمين او بيرون آورد، مشهور فرموده اند كه آنچه از آن به دست مى آيد، مال صاحب ملك است ولى اين مطلب خالى از اشكال نيست، و بهتر آن است كه با هم مصالحه كنند، و چنانچه به مصالحه راضى نشوند، به حاكم شرع مراجعه نمايند، تا نزاع را فيصله دهد.

### (گنج)

١٨١٥ - گنج مالى است كه در زمين يا درخت يا كوه يا ديوار پنهان باشد، و كسى آن را پيدا كند و طورى باشد كه به آن گنج بگويند.

١٨١٦ - اگر انسان در زمينى كه ملك كسى نيست، گنجى پيدا كند، مى تواند آن را حيازت كند، يعنى براى خود بگيرد ولى بايد خمس آن را بدهد.

١٨١٧ - نصاب گنج ١٠٥ مثقال نقره مسكوك و يا ١٥ مثقال طلاى مسكوك است: يعنى اگر قيمت چيزى را كه از گنج به دست مى آورد مساوى با قيمت يكى از اين دو باشد خمس در آن واجب است.

١٨١٨ - اگر در زمينى كه از ديگرى خريده گنجى پيدا كند، و بداند مال كسانى كه قبلا مالك آن زمين بوده اند نيست، و نداند كه تعلق به مسلمان يا ذمى دارد كه خود او يا وارثش زنده مى باشند، مى تواند آن گنج را حيازت كند ولى بايد خمس آن را بدهد و اگر احتمال دهد كه مال مالك قبلى است در صورتى كه بر زمين و هم چنين بر گنج يا جاى آن به تبعيت زمين دست داشته باشد، بايد به او اطلاع دهد، و چنانچه معلوم شود مال او نيست، به كسى كه پيش از او مالك زمين بوده، و بر او دست داشته اطلاع دهد، و به همين ترتيب به تمام كسانى كه پيش از او مالك زمين بوده اند، و بر آن دست داشته اند، خبر دهد، و اگر معلوم شود مال هيچ يك آنان نيست، مى تواند آن را حيازت كند ولى بايد خمس آن را بدهد.

١٨١٩ - اگر در ظرفهاى متعددى كه در يك جا دفن شده مالى پيدا كند كه قيمت آنها روى هم ١٠٥ مثقال نقره يا ١٥ مثقال طلا باشد، بايد خمس آن را بدهد، ولى چنانچه در چند جا گنج پيدا كند، هر كدام آنها كه قيمتش به اين مقدار برسد، خمس آن واجب است و گنجى كه قيمت آن به اين مقدار نرسيده است خمس ندارد.

١٨٢٠ - اگر دو نفر گنجى پيدا كنند كه قيمت آن به ١٠٥ مثقال نقره يا ١٥ مثقال طلا برسد، ولى سهم هر يك از آنان به اين مقدار نباشد، لازم نيست خمس آن را بدهند.

١٨٢١ - اگر كسى حيوانى را بخرد، و در شكمش مالى پيدا كند، چنانچه احتمال دهد كه مال فروشنده يا صاحب قبلى آن باشد، و آنها بر حيوان و آنچه در شكمش پيدا شده دست داشته باشند، بايد به آنها اطلاع دهد، پس اگر معلوم شود كه مال هيچ يك از آنان نيست احتياط لازم آن است كه خمس آن را بدهد هر چند به مقدار نصاب گنج نباشد و اين حكم در ماهى و مانند آن هم جارى است، در صورتى كه در محل خاصى پرورش داده شود، و كسى متكفل غذاى او باشد، و اما اگر از دريا يا رودخانه اى گرفته شده باشد، اطلاع دادن به كسى لازم نيست.

### (مال حلال مخلوط به حرام)

١٨٢٢ - اگر مال حلال با مال حرام به طورى مخلوط شود كه انسان نتواند آنها را از يكديگر تشخيص دهد، و صاحب مال حرام و مقدار آن هيچ كدام معلوم نباشد، و نداند كه مقدار حرام كمتر از خمس است يا زيادتر، چنانچه خمس تمام مال را به قصد قربت مطلقه به كسى كه مستحق خمس و مجهول المالك مى باشد بدهد، بعد ازدادن خمس، بقيه مال حلال مى شود.

١٨٢٣ - اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را - چه كمتر چه بيشتر از خمس باشد - بداند ولى صاحب آن را نشناسد بايد آن مقدار را به نيت صاحبش صدقه بدهد.

و احتياط واجب آن است كه از حاكم شرع هم اذن بگيرد.

١٨٢٤ - اگر مال حلال با حرام مخلوط شود، و انسان مقدار حرام را نداند، ولى صاحبش را بشناسد، چنانچه نتوانند يكديگر را راضى نمايند، بايد مقدارى را كه يقين دارد مال آن شخص است به او بدهد، بلكه اگر در خلط دو مال به يكديگر خود مقصر باشد بايد بنابر احتياط مقدار بيشترى را كه احتمال مى دهد، مال او است نيز به او بدهد.

١٨٢٥ - اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، و بعد بفهمد كه مقدار حرام بيشتر از خمس بوده، بايد مقدارى را كه مى داند از خمس بيشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد.

١٨٢٦ - اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، يا مالى كه صاحبش را نمى شناسد، به نيت او صدقه بدهد، بعد از آن كه صاحبش پيدا شد، چنانچه راضى نشود، بنابر احتياط لازم بايد به مقدار مالش به او بدهد.

١٨٢٧ - اگر مال حلالى با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد، و انسان بداند كه صاحب آن از چند نفر معين بيرون نيست ولى نتواند بفهمد كيست بايد به آنها اطلاع دهد، پس چنانچه يكى گفت كه مال من است و ديگران گفتند مال ما نيست يا اظهار بى اطلاعى كردند به همان شخص اول بدهد، و اگر دو نفر يا بيشتر گفتند كه آن مال ما است، چنانچه با مصالحه و مانند آن نزاع آنها حل نشود، بايد براى فيصله نزاع به حاكم شرع مراجعه نمايند، و اگر همه اظهار بى اطلاعى كردند، و حاضر به مصالحه هم نشدند، ظاهر آن است كه صاحب آن مال به قرعه تعيين مى شود، و احتياط آن است كه حاكم شرع يا وكيل او متصدى قرعه باشد.

### (جواهرى كه به واسطه فرو رفتن در دريا به دست مى آيد)

١٨٢٨ - اگر به واسطه غواصى يعنى فرو رفتن در دريا لؤ لؤ و مرجان يا جواهر ديگرى بيرون آورند، روييدنى باشد، يا معدنى، چنانچه قيمت او به ١٨ نخود طلا برسد بايد خمس آن را بدهند، چه در يك دفعه آن را از دريا بيرون آورده باشند يا در چند دفعه، البته به شرطى كه فاصله ميان هر دفعه و دفعه ديگر زياد نباشد، - مثل آن كه در دو فصل غوص نموده باشند - و گرنه اگر هر كدام به قيمت ١٨ نخود طلا نرسد واجب نيست خمس آن را بدهند و هم چنين اگر قسمت هر يك از افراد شركت كننده در غوص به قيمت ١٨ نخود طلا نرسد واجب نيست خمس آن را بدهند.

١٨٢٩ - اگر بدون فرو رفتن در دريا به وسيله اسبابى جواهر بيرون آورد، بنابر احتياط خمس آن واجب است.

ولى اگر از روى آب دريا يا از كنار دريا جواهر بگيرد، در صورتى بايد خمس آن را بدهد كه آنچه را به دست آورده به تنهايى يا با منفعت هاى ديگر كسب او از مخارج سالش زيادتر باشد.

١٨٣٠ - خمس ماهى و حيوانات ديگرى كه انسان بدون فرو رفتن در دريا مى گيرد، در صورتى واجب است كه به تنهايى يا با منفعت هاى ديگر كسب او از مخارج سالش زيادتر باشد.

١٨٣١ - اگر انسان بدون قصد اين كه چيزى از دريا بيرون آورد در دريا فرو رود، و اتفاقا جواهرى به دستش آيد، و قصد تملك آن را نمايد بايد خمس آن را بدهد بلكه احتياط واجب آن است كه در هر حال خمس آن را بدهد.

١٨٣٢ - اگر انسان در دريا فرو رود و حيوانى را بيرون آورد و در شكم آن جواهرى پيدا كند، چنانچه آن حيوان مانند صدف باشد كه نوعا در شكمش جواهر است، اگر به حد نصاب برسد بايد خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقا جواهر بلعيده باشد، احتياط لازم آن است كه هر چند به حد نصاب نرسيده باشد خمس آن را بدهد.

١٨٣٣ - اگر در رودخانه هاى بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهرى بيرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل مى آيد، بايد خمس آن را بدهد.

١٨٣٤ - اگر در آب فرو رود و مقدارى عنبر بيرون آورد كه قيمت آن ١٨ نخود طلا يا بيشتر باشد بايد خمس آن را بدهد، بلكه چنانچه از روى آب يا از كنار دريا به دست آورد، باز هم همين حكم را دارد.

١٨٣٥ - كسى كه كسبش غواصى يا بيرون آوردن معدن است اگر خمس آنها را بدهد و چيزى از مخارج سالش زياد بيايد، لازم نيست دوباره خمس آن را بدهد.

١٨٣٦ - اگر بچه اى معدنى را بيرون آورد، يا گنجى پيدا كند، يا به واسطه فرو رفتن در دريا جواهر بيرون آورد، بايد ولى او خمس آن را بدهد و چنانچه ندهد بايد خود او بعد از بلوغ خمسش را بدهد و هم چنين اگر مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، ولى او بايد آن مال را تطهير نمايد.

### (غنيمت)

١٨٣٧ - اگر مسلمانان به امر امام عليه‌السلام با كفار جنگ كنند و چيزهايى در جنگ به دست آورند، به آنها غنيمت گفته مى شود، و مخارجى را كه براى غنيمت كرده اند، مانند مخارج نگهدارى و حمل و نقل آن و نيز مقدارى را كه امام عليه‌السلام صلاح ميداند به مصرفى برساند، و چيزهايى كه مخصوص به امام است بايد از غنيمت كنار بگذارند، و خمس بقيه آن را بدهند، و در ثبوت خمس بر غنيمت فرقى ميان منقول و غير منقول نيست بلى زمينهايى كه از انفال هستند، مال عموم مسلمين مى باشند، هر چند جنگ به اذن امام عليه‌السلام نباشد.

١٨٣٨ - اگر مسلمانان بدون اجازه امام عليه‌السلام با كفار جنگ كنند و از آنها غنيمت بگيرند، تمام آنچه غنيمت گرفته اند مال امام عليه‌السلام است و جنگجويان در آن حقى ندارند.

١٨٣٩ - آنچه در دست كفار است چنانچه مالكش محترم المال باشد، يعنى مسلمان يا كافر ذمى باشد.

احكام غنيمت بر او جارى نيست.

١٨٤٠ - دزدى و مانند آن از كافر حربى چنانچه خيانت و نقض امان محسوب شود حرام است، و چيزى كه از اين راهها از آنان گرفته مى شود، بايد بنابر احتياط برگردانده شود.

١٨٤١ - مشهور آن است كه مؤمن مى تواند مال ناصبى را براى خود گرفته و خمسش را بپردازد ولى اين حكم خالى از اشكال نيست.

### (زمينى كه كافر ذمى از مسلمان بخرد)

١٨٤٢ - اگر كافر ذمى زمينى را از مسلمان بخرد، بنابر مشهور بايد خمس آن را از همان زمين يا از مال ديگرش بدهد.

ولى وجوب خمس - به معناى معروفش - در اين مورد محل اشكال است.

### (مصرف خمس)

١٨٤٣ - خمس را بايد دو قسمت كنند، يك قسمت آن سهم سادات است و بايد به سيد فقير، يا سيد يتيم، يا به سيدى كه در سفر درمانده شده بدهند، و نصف ديگر آن سهم امام عليه‌السلام است كه در اين زمان بايد به مجتهد جامع الشرايط بدهند، يا به مصرفى كه او اجازه مى دهد برسانند، و احتياط لازم آن است كه او مرجع اعلم مطلع بر جهات عامه باشد.

١٨٤٤ - سيد يتيمى كه به او خمس مى دهند، بايد فقير باشد، ولى به سيدى كه در سفر درمانده شده اگر در وطنش فقير هم نباشد، مى شود خمس داد.

١٨٤٥ - به سيدى كه در سفر درمانده شده اگر سفر او سفر معصيت باشد، بنابر احتياط واجب نبايد خمس بدهند.

١٨٤٦ - به سيدى كه عادل نيست، مى شود خمس داد ولى به سيدى كه دوازده امامى نيست، نبايد خمس بدهند.

١٨٤٧ - به سيدى كه معصيت كار است، اگر خمس دادن كمك به معصيت او باشد نمى شود خمس داد، و احوط آن است كه به سيدى كه شراب مى خورد، يا نماز نمى خواند يا آشكارا معصيت مى كند، اگر چه دادن خمس كمك به معصيت او نباشد، خمس ندهد.

١٨٤٨ - اگر كسى بگويد سيدم نمى شود به او خمس داد، مگر آن كه دو نفر عادل، سيد بودن او را تصديق كنند، يا در بين مردم به طورى معروف باشد كه انسان يقين يا اطمينان كند كه سيد است.

١٨٤٩ - به كسى كه در شهر خودش مشهور باشد سيد است، اگر انسان يقين يا اطمينان به خلاف نداشته باشد، مى شود خمس داد.

١٨٥٠ - كسى كه زنش سيده است بنابر احتياط واجب نبايد به او خمس بدهد كه به مصرف مخارج خودش برساند، ولى اگر مخارج ديگران بر آن زن واجب باشد، و نتواند مخارج آنان را بدهد، جايز است انسان خمسش را به آن زن بدهد، كه به مصرف آنان برساند، و هم چنين است دادن خمس به او كه در نفقات غير واجبه اش صرف نمايد.

١٨٥١ - اگر مخارج سيد يا سيده اى كه زن انسان نيست بر انسان واجب باشد، بنابر احتياط واجب، نمى تواند خوراك و پوشاك و ساير نفقات واجبه او را از خمس بدهد ولى اگر مقدارى خمس به او بدهد كه به مصرف ديگرى غير از نفقات واجبه برساند مانعى ندارد.

١٨٥٢ - به سيد فقيرى كه مخارجش بر ديگرى واجب است و او نمى تواند مخارج آن سيد را بدهد يا دارد و نمى دهد مى شود خمس داد.

١٨٥٣ - احتياط واجب آن است كه بيشتر از مخارج يك سال به يك سيد فقير خمس ندهند.

١٨٥٤ - اگر در شهر انسان سيد مستحقى نباشد، و يقين يا اطمينان داشته باشد كه بعدا نيز پيدا نمى شود، يا نگهدارى خمس تا پيدا شدن مستحق ممكن نباشد، بايد خمس را به شهر ديگر ببرد و به مستحق برساند، و مى تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد، و اگر خمس از بين برود، چنانچه در نگهدارى آن كوتاهى كرده، بايد عوض آن را بدهد، و اگر كوتاهى نكرده، چيزى بر او واجب نيست.

١٨٥٥ - هر گاه در شهر خودش مستحقى نباشد، اگر چه يقين يا اطمينان داشته باشد كه پيدا مى شود و نگهدارى خمس تا پيدا شدن مستحق ممكن باشد، مى تواند خمس را به شهر ديگر ببرد و چنانچه در نگهدارى آن كوتاهى نكند، و تلف شود، نبايد چيزى بدهد، ولى نمى تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.

١٨٥٦ - اگر در شهر خودش مستحق پيدا شود، باز هم مى تواند خمس را به شهر ديگر ببرد، و به مستحق برساند، چنانچه موجب تاخيرى كه اهمال در ايصال حق محسوب شود نباشد، ولى مخارج بردن آن را بايد از خودش بدهد، و در صورتى كه خمس از بين برود، اگر چه در نگهدارى آن كوتاهى نكرده باشد، ضامن است.

١٨٥٧ - اگر به امر حاكم شرع خمس را به شهر ديگر ببرد، و از بين برود لازم نيست دوباره خمس بدهد، و هم چنين است اگر به كسى بدهد، كه از طرف حاكم شرع وكيل بوده كه خمس را بگيرد، و از آن شهر به شهر ديگر ببرد.

١٨٥٨ - جايز نيست جنسى را به زيادتر از قيمت واقعى حساب نموده و بابت خمس بدهد، و در مساله (١٧٩٧) گذشت كه دادن جنس ديگر غير از پول طلا و نقره و مانند آنها مطلقا محل اشكال است.

١٨٥٩ - كسى كه از مستحق طلبكار است، و مى خواهد طلب خود را بابت خمس حساب كند، بنابر احتياط واجب، يا بايد از حاكم شرع اذن بگيرد، و يا اين كه خمس را به مستحق بدهد، و بعدا مستحق بابت بدهى خود به او برگرداند، و مى تواند از مستحق وكالت گرفته، و خود از جانب او قبض نموده، و بابت طلبش دريافت كند.

١٨٦٠ - مالك نمى تواند خمس را به مستحق داده، و بر او شرط كند كه آن را به او برگرداند، ولى اگر مستحق پس از گرفتن خمس راضى شود آن را به او برگرداند مانعى ندارد، مثلا كسى كه مقدار زيادى خمس بدهكار است و فقير شده و مى خواهد مديون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضى شود كه خمس را از او بگيرد، و به او ببخشد اشكال ندارد.

## (احكام زكاة)

١٨٦١ - زكاة در چند چيز واجب است: اول گندم.

دوم جو.

سوم خرما.

چهارم كشمش.

پنجم طلا.

ششم نقره.

هفتم شتر.

هشتم گاو.

نهم گوسفند.

دهم مال التجاره بنابر احتياط لازم.

و اگر كسى مالك يكى از اين ده چيز باشد با شرايطى كه بعدا گفته مى شود، بايد مقدارى كه معين شده، به يكى از مصرفهايى كه دستور داده اند برساند.

١٨٦٢ - سلت كه دانه ايست به نرمى گندم و خاصيت جو را دارد، و علس كه مثل گندم است و خوراك مردمان صنعا مى باشد، بنابر احتياط واجب بايد از آنها زكاة داده شود.

### (شرايط واجب شدن زكاة)

١٨٦٣ - زكاة در ده چيز گذشته در صورتى واجب مى شود كه مال به مقدار نصاب كه بعدا گفته مى شود برسد و آن مال شخصى انسان باشد، و مالك آن آزاد باشد.

١٨٦٤ - اگر انسان يازده ماه مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد، اگر چه اول ماه دوازدهم زكاة بر او واجب مى شود، ولى اول سال بعد را بايد بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب كند.

١٨٦٥ - وجوب زكاة در طلا و نقره و مال تجارت مشروط به آن است كه مالك عاقل و بالغ باشد، ولى در گندم و جو و خرما و كشمش و هم چنين در شتر و گاو و گوسفند مشروط به بلوغ و عقل مالك نمى باشد.

١٨٦٦ - زكاة گندم و جو وقتى واجب مى شود كه به آنها گندم و جو گفته شود، و زكاة كشمش وقتى واجب مى شود، كه انگور مى باشد، و زكاة خرما وقتى واجب مى شود كه عرب به آن تمر گويد، ولى وقت ملاحظه نصاب و دادن زكاة در گندم و جو موقع خرمن و جدا كردن كاه آنها است، و در خرما و كشمش موقع چيدن آنها است.

و اين وقت را وقت خشك شدن مى نامند.

١٨٦٧ - در ثبوت زكاة در گندم و جو و كشمش و خرما كه در مساله پيش گفته شد، بنابر اقوى معتبر نيست كه مالك بتواند در آنها تصرف كند، پس اگر غايب باشد، و مال هم در دست خود يا وكيلش نباشد، مثلا كسى آنها را غصب كرده باشد باز هم زكاة در آنها ثابت است.

١٨٦٨ - در ثبوت زكاة در طلا و نقره و مال التجاره كه گذشت، بايد مالك عاقل باشد، اگر مالك در تمام سال يا در مقدارى از آن ديوانه باشد، زكاة بر او واجب نيست.

١٨٦٩ - اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر، و طلا و نقره در مقدارى از سال مست يا بيهوش شود، زكاة از او ساقط نمى شود، و هم چنين است اگر موقع واجب شدن زكاة گندم و جو و خرما و كشمش مست يا بيهوش باشد.

١٨٧٠ - در ثبوت زكاة در غير گندم و جو خرما و كشمش شرط است كه مالك متمكن از تصرف در مال باشد، پس اگر كسى آن را غصب كرده باشد، كه نتواند در آن تصرف كند زكاة ندارد.

١٨٧١ - اگر طلا و نقره يا چيز ديگرى را كه زكاة در آن واجب است قرض كند و يك سال نزد او بماند، بايد زكاة آن را بدهد، و بر كسى كه قرض داده چيزى واجب نيست.

### (زكاة گندم و جو و خرما و كشمش)

١٨٧٢ - زكاة گندم و جو و خرما و كشمش، وقتى واجب مى شود كه به مقدار نصاب برسند، و نصاب آنها سيصد صاع است كه به گفته عده اى تقريبا (٨٤٧) كيلوگرم مى شود.

١٨٧٣ - اگر پيش از دادن زكاة از انگور و خرما و جو و گندمى كه زكاة آنها واجب شده خود و عيالاتش بخورند، يا مثلا به فقير به غير عنوان زكاة بدهد، بايد زكاة مقدارى را كه مصرف كرده بدهد.

١٨٧٤ - اگر بعد از آن كه زكاة گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالك آن بميرد، بايد مقدار زكاة را از مال او بدهند، ولى اگر پيش از واجب شدن زكاة بميرد، هر يك از ورثه كه سهم او به اندازه نصاب است بايد زكاة سهم خود را بدهد.

١٨٧٥ - كسى كه از طرف حاكم شرع مامور جمع آورى زكاة است موقع خرمن كه گندم و جو را از كاه جدا مى كنند، و در وقت خشك شدن خرما و انگور مى تواند زكاة را مطالبه كند، و اگر مالك ندهد، و چيزى كه زكاة آن واجب شده، از بين برود، بايد عوض آن را بدهد.

١٨٧٦ - اگر بعد از مالك شدن درخت خرما و انگور يا زراعت گندم و جو زكاة آنها واجب شود، بايد زكاة آن را بدهد.

١٨٧٧ - اگر بعد از آن كه زكاة گندم و جو و خرما و انگور واجب شده، زراعت و درخت را بفروشد، فروشنده بايد زكاة آنها را بدهد، و چنانچه داد بر خريدار چيزى واجب نيست.

١٨٧٨ - اگر انسان گندم يا جو يا خرما يا انگور را بخرد، و بداند كه فروشنده زكاة آن را داده، يا شك كند كه داده يا نه، چيزى بر او واجب نيست، و اگر بداند كه زكاة آن را نداده، بايد خود زكاة آن را بدهد، ولى چنانچه فروشنده او را گول زده باشد، مى تواند پس از دادن زكاة به او مراجعه نمايد، و مقدار زكاة را از او مطالبه كند.

١٨٧٩ - اگر وزن گندم و جو و خرما و كشمش موقعى كه تر است به مقدار نصاب برسد و در وقت خشك شدن كمتر از اين مقدار شود، زكاة آن واجب نيست.

١٨٨٠ - اگر گندم و جو و خرما را پيش از وقت خشك شدن مصرف كند، چنانچه خشك آنها به اندازه نصاب باشد، بايد زكاة آنها را بدهد.

١٨٨١ - خرما بر سه قسم است ١ آن است كه خشكش مى كنند و حكم زكاة آن گفته شد ٢ آن است كه در حال رطب بودنش مى خورند ٣ آن است كه نارس (خلال) آن را مى خورند.

در قسم دوم چنانچه مقدارى باشد كه خشك آن به مقدار نصاب برسد، احتياط مستحب آن است كه زكاة آن را بدهند، اما قسم سوم ظاهر اين است كه زكاة بر آن واجب نباشد.

١٨٨٢ - گندم و جو و خرما و كشمشى كه زكاة آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زكاة ندارد.

١٨٨٣ - اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران يا نهر مشروب شود، يا مثل زراعتهاى مصر از رطوبت زمين استفاده كند، زكاة آن ده يك است، و اگر با دلو و مانند آن آبيارى شود، زكاة آن بيست يك است.

١٨٨٤ - اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده كند، چنانچه طورى باشد كه عرفا بگويند آبيارى آن با دلو و مانند آن شده، زكاة آن بيست يك است، و اگر بگويند آبيارى با آب نهر و باران شده، زكاة آن ده يك است، و اگر طورى است كه عرفا بگويند به هر دو آبيارى شده زكاة آن سه چهلم است.

١٨٨٥ - چنانچه در صدق عرفى شك كند و نداند كه آبيارى طورى است كه در عرف مى گويند با هر دو آبيارى شده يا اين كه مى گويند آبيارى آن مثلا با باران است اگر سه چهلم بدهد كافى است.

١٨٨٦ - اگر شك كند و نداند كه عرف مى گويند با هر دو آبيارى شده يا اين كه مى گويند با دلو و نحو آن آبيارى شده است، در اين صورت دادن يك بيستم كافى است، و هم چنين است حال اگر احتمال آن نيز برود كه در عرف بگويند با آب باران آبيارى شده است.

١٨٨٧ - اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود، و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد ولى با آب دلو هم آبيارى شود، و آب دلو به زياد شدن محصول كمك نكند، زكاة آن ده يك است، و اگر با دلو و مانند آن آبيارى شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولى با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زياد شدن محصول كمك نكنند، زكاة آن يك بيستم است.

١٨٨٨ - اگر زراعتى را با دلو و مانند آن آبيارى كنند و در زمينى كه پهلوى آن است زراعتى كنند كه از رطوبت آن زمين استفاده نمايد، و محتاج به آبيارى نشود، زكاة زراعتى كه با دلو آبيارى شده، يك بيستم، و زكاة زراعتى كه پهلوى آن است بنابر احتياط يك دهم مى باشد.

١٨٨٩ - مخارجى را كه براى گندم و جو و خرما و انگور كرده است، نمى تواند از حاصل كسر نموده و ملاحظه نصاب نمايد، پس چنانچه يكى از آنها پيش از ملاحظه مخارج به مقدار نصاب برسد بايد زكاة آن رابدهد.

١٨٩٠ - بذرى را كه به مصرف زراعت رسانده، چه از خودش باشد، يا خريده باشد، نمى تواند نيز از حاصل كسر كند و سپس ملاحظه نصاب بنمايد، بلكه نصاب را نسبت به مجموع حاصل بايد ملاحظه نمايد.

١٨٩١ - آنچه كه دولت از عين مال مى گيرد، زكاة آن واجب نيست، مثلا اگر حاصل زراعت (٢٠٠٠) كيلوگرم باشد، و دولت (١٠٠) كيلوگرم را به عنوان ماليات بگيرد فقط زكاة در (١٩٠٠) كيلو واجب مى شود.

١٨٩٢ - مصارفى كه انسان پيش از تعلق زكاة نموده بنابر احتياط واجب نمى تواند از حاصل كسر نموده و فقط زكاة بقيه را بدهد.

١٨٩٣ - مصارفى كه بعد از تعلق زكاة خرج مى نمايد، نمى تواند آنچه را نسبت به مقدار زكاة خرج نموده از حاصل كسر كند، هر چند - بنابر احتياط - از حاكم شرع يا وكيل او در صرف آنها اجازه گرفته باشد.

١٨٩٤ - واجب نيست صبر نمايد تا جو و گندم به حد خرمن برسد و انگور و خرما به وقت خشك شدن برسد، و آنگاه زكاة را بدهد، بلكه همين كه زكاة واجب شد جايز است مقدار زكاة را قيمت نموده و به عنوان زكاة قيمت آن را بدهد.

١٨٩٥ - بعد از آن كه زكاة تعلق گرفت مى تواند عين زراعت يا خرما و انگور را پيش از درو كردن يا چيدن به مستحق يا حاكم شرع يا وكيل اينها مشاعا تسليم نمايد، و پس از آن در مصارف شريك مى باشند.

١٨٩٦ - در صورتى كه مالك عين مال را از زراعت يا خرما و انگور به حاكم يا مستحق يا وكيل آنها تسليم نمود لازم نيست آنها را مجانا به طور اشاعه نگاه دارد بلكه مى تواند براى اين كه تا وقت درو يا خشك شدن برسد، براى ماندن آنها در زمينش اجرت مطالبه نمايد.

١٨٩٧ - اگر انسان در چند شهر كه فصل رسيدن حاصل آنها با يكديگر اختلاف دارد و زراعت و ميوه آنها در يك وقت به دست نمى آيد، گندم يا جو و خرما يا انگور داشته باشد، و همه آنها محصول يك سال حساب شود، چنانچه چيزى كه اول مى رسد به اندازه نصاب باشد، بايد زكاة آن را موقعى كه مى رسد بدهد، و زكاة بقيه را هر وقت به دست مى آيد ادا نمايد، و اگر آنچه اول مى رسد به اندازه نصاب نباشد، صبر مى كند تا بقيه آن برسد، پس اگر روى هم به مقدار نصاب شود، زكاة آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود، زكاة آن واجب نيست.

١٨٩٨ - اگر درخت خرما يا انگور در يك سال دو مرتبه ميوه بدهد، چنانچه روى هم به مقدار نصاب باشد.

بنابر احتياط زكاة آن واجب است.

١٨٩٩ - اگر مقدارى خرماى خشك نشده يا انگور دارد كه خشك آن به اندازه نصاب مى شود، چنانچه به قصد زكاة از تازه آن به قدرى به مصرف زكاة برساند كه اگر خشك شود به اندازه زكاتى باشد كه بر او واجب است، اشكال ندارد.

١٩٠٠ - اگر زكاة خرماى خشك يا كشمش بر او واجب باشد، نمى تواند زكاة آن را خرماى تازه يا انگور بدهد، بلكه چنانچه ملاحظه قيمت نمايد و انگور يا خرماى تازه يا كشمش يا خرماى خشك ديگر از بابت قيمت بدهد نيز محل اشكال است و نيز اگر زكاة خرماى تازه يا انگور بر او واجب باشد، نمى تواند زكاة آن را خرماى خشك يا كشمش بدهد بلكه چنانچه به اعتبار قيمت، خرما و يا انگور ديگرى بدهد اگر چه تازه باشد محل اشكال است.

١٩٠١ - كسى كه بدهكار است و مالى هم دارد كه زكاة آن واجب شده اگر بميرد، بايد اول تمام زكاة را از مالى كه زكات آن واجب شده بدهند بعد قرض او را ادا نمايند.

١٩٠٢ - كسى كه بدهكار است و گندم يا جو يا خرما يا انگور هم دارد، اگر بميرد و پيش از آن كه زكاة اينها واجب شود، ورثه قرض او را از مال ديگر بدهند، هر كدام كه سهمشان به اندازه نصاب برسد بايد زكاة بدهد و اگر پيش از آن كه زكاة اينها واجب شود، قرض او را ندهند، چنانچه مال ميت فقط به اندازه بدهى او باشد، واجب نيست زكاة را بدهند، و اگر مال ميت بيشتر از بدهى او باشد، در صورتى كه بدهى او به قدرى است كه اگر بخواهند ادا نمايند، بايد مقدارى از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبكار بدهند، آنچه را به طلبكار مى دهند، زكاة ندارد، و در بقيه مال هر كدام از ورثه كه سهمش به اندازه نصاب شود بايد، زكاة آن را بدهد.

١٩٠٣ - اگر گندم و جو و خرما و كشمشى كه زكاة آنها واجب شده خوب و بد دارد، احتياط واجب آن است كه زكاة هر كدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

### (نصاب طلا)

١٩٠٤ - طلا دو نصاب دارد: نصاب اول آن بيست مثقال شرعى است كه هر مثقال آن (١٨) نخود است، پس وقتى كه طلا به بيست مثقال شرعى كه پانزده مثقال معمولى است برسد، اگر شرايط ديگر را هم كه گفته شد داشته باشد، انسان بايد يك چهلم آن را - كه نه نخود مى شود - از بابت زكاة بدهد و اگر به اين مقدار نرسد، زكاة آن واجب نيست، و نصاب دوم آن چهار مثقال شرعى است كه سه مثقال معمولى مى شود، يعنى اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، بايد زكاة تمام (١٨) مثقال را از قرار چهل يك بدهد، و اگر كمتر از سه مثقال اضافه شود فقط بايد زكاة (١٥) مثقال آن را بدهد، و زيادى آن زكاة ندارد و هم چنين است هر چه بالا رود، يعنى اگر سه مثقال اضافه شود، بايد زكاة تمام آنها را بدهد و اگر كمتر اضافه شود، مقدارى كه اضافه شده زكاة ندارد.

### (نصاب نقره)

١٩٠٥ - نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن (١٠٥) مثقال معمولى است كه اگر نقره به (١٠٥) مثقال برسد و شرايط ديگر را هم كه گفته شد داشته باشد، انسان بايد يك چهلم آن را كه (٢) مثقال و (١٥) نخود است از بابت زكاة بدهد و اگر به اين مقدار نرسد، زكاة آن واجب نيست و نصاب دوم آن (٢١) مثقال است، يعنى اگر (٢١) مثقال به (١٠٥) مثقال اضافه شود، بايد زكاة تمام (١٢٦) مثقال را به طورى كه گفته شد بدهد، و اگر كمتر از (٢١) مثقال اضافه شود، فقط بايد زكاة (١٠٥) مثقال آن را بدهد و زيادى آن زكاة ندارد، و هم چنين است هر چه بالا رود، يعنى اگر (٢١) مثقال اضافه شود، بايد زكاة تمام آنها را بدهد، و اگر كمتر اضافه شود، مقدارى كه اضافه شده و كمتر از (٢١) مثقال است زكاة ندارد، بنابر اين اگر انسان يك چهلم هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زكاتى را كه بر او واجب بوده داده و گاهى هم بيشتر از مقدار واجب داده است مثلا كسى كه (١١٠) مثقال نقره دارد اگر يك چهلم آن را بدهد، زكاة (١٠٥) مثقال آن را كه واجب بوده داده و مقدارى هم براى (٥) مثقال آن داده كه واجب نبوده است.

١٩٠٦ - كسى كه طلا يا نقره او به اندازه نصاب است، اگر چه زكاة آن را داده باشد، تا وقتى از نصاب اول كم نشده، همه سال بايد زكاة آن را بدهد.

١٩٠٧ - زكاة طلا و نقره در صورتى واجب مى شود، كه آن را سكه زده باشند، و معامله به آن رواج داشته باشد، و اگر سكه آن از بين هم رفته باشد، بايد زكاة آن را بدهند.

١٩٠٨ - طلا و نقره سكه دارى كه زنها براى زينت به كار مى برند، در صورتى كه رواج معامله با آن باقى باشد، يعنى باز معامله پول طلا و نقره با آن شود، بنابر احتياط زكاة آن واجب است.

ولى اگر رواج معامله با آن باقى نباشد، زكاة واجب نيست.

١٩٠٩ - كسى كه طلا و نقره دارد، اگر هيچ كدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد، مثلا (١٠٤) مثقال نقره و (١٤) مثقال طلا داشته باشد، زكاة بر او واجب نيست.

١٩١٠ - چنانكه سابقا گفته شد زكاة طلا و نقره در صورتى واجب مى شود كه انسان يازده ماه مالك مقدار نصاب باشد، و اگر در بين يازده ماه طلا و نقره او از نصاب اول كمتر شود، زكاة بر او واجب نيست.

١٩١١ - اگر در بين يازده ماه طلا و نقره اى را كه دارد با چيز ديگر عوض نمايد، يا آنها را آب كند، زكاة بر او واجب نيست، ولى اگر براى فرار از دادن زكاة آنها را به طلا و نقره عوض كند، يعنى طلا را به طلا يا نقره و نقره را به نقره يا طلا عوض نمايد، احتياط واجب آن است كه زكاة را بدهد.

١٩١٢ - اگر در ماه دوازدهم پول و طلا و نقره را آب كند، بايد زكاة آنها را بدهد، و چنانچه به واسطه آب كردن، وزن يا قيمت آنها كم شود بايد زكاتى را كه پيش از آب كردن بر او واجب بوده بدهد.

١٩١٣ - اگر طلا و نقره اى كه دارد خوب و بد داشته باشد، مى تواند زكاة هر كدام از خوب، و بد را از خود آن بدهد، ولى بنابر احتياط نمى تواند زكاة همه را از قسمت بد بدهد و بهتر آن است كه زكاة همه را از طلا و نقره خوب بدهد.

١٩١٤ - پول طلا و نقره اى كه بيشتر از اندازه معمول فلز ديگر دارد، اگر به آن پول طلا و نقره بگويند در صورتى كه به حد نصاب برسد زكاتش واجب است، هر چند خالصش به حد نصاب نرسد، ولى اگر به آن پول طلا و نقره نگويند وجوب زكاة در آن محل اشكال است، هر چند خالصش به حد نصاب برسد.

١٩١٥ - اگر پول طلا و نقره اى كه دارد به مقدار معمول، فلز ديگر با آن مخلوط باشد، چنانچه زكاة آن را از پول طلا و نقره اى كه بيشتر از معمول فلز ديگر دارد يا از پول غير طلا و نقره بدهد ولى به قدرى باشد كه قيمت آن، به اندازه قيمت زكاتى باشد كه بر او واجب است، اشكال ندارد.

### (زكاة شتر و گاو و گوسفند)

١٩١٦ - زكاة شتر و گاو و گوسفند غير از شرطهايى كه گفته شد يك شرط ديگر هم دارد، و آن اين است كه حيوان در تمام سال از علف بيابان بچرد، پس اگر تمام سال يا مقدارى از آن علف چيده شده بخورد، يا در زراعتى كه ملك او يا ملك كس ديگر است بچرد زكاة ندارد.

ولى اگر تمام سال يك روز يا دو روز از علف مالك بخورد، زكاة آن واجب مى باشد، ولى در وجوب زكاة در شتر و گاو و گوسفند بنابر احتياط شرط نيست كه در تمام سال حيوان بيكار باشد، بلكه چنانچه در آبيارى يا شخم زنى يا مانند آن از آنها استفاده شود، بايد بنابر احتياط زكاة آنها را داد.

١٩١٧ - اگر انسان براى شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهى را كه كسى نكاشته بخرد، يا اجاره كند، وجوب زكاة در آن مشكل است اگر چه احوط دادن زكاة است ولى اگر براى چراندن در آن باج بدهد، بايد زكاة را بدهد.

### (نصاب شتر)

١٩١٨ - شتر دوازده نصاب دارد: اول پنج شتر و زكاة آن يك گوسفند است و تا شماره شتر به اين مقدار نرسد زكاة ندارد.

دوم ده شتر و زكاة آن دو گوسفند است.

سوم پانزده شتر و زكاة آن سه گوسفند است.

چهارم بيست شتر و زكاة آن چهار گوسفند است.

پنجم بيست و پنج شتر و زكاة آن پنج گوسفند است.

ششم بيست و شش شتر و زكاة آن يك شترى است كه داخل سال دوم شده باشد.

هفتم سى و شش شتر، و زكاة آن يك شترى است كه داخل سال سوم شده باشد.

هشتم چهل و شش شتر، و زكاة آن يك شترى است كه داخل سال چهارم شده باشد.

نهم شصت و يك شتر و زكاة آن يك شترى است كه داخل سال پنجم شده باشد.

دهم هفتاد و شش شتر و زكاة آن دو شترى است كه داخل سال سوم شده باشند.

يازدهم نود و يك شتر و زكاة آن دو شترى است كه داخل سال چهارم شده باشند.

دوازدهم صد و بيست و يك شتر و بالاتر از آن است كه بايد يا چهل تا، چهل تا حساب كند، و براى هر چهل تا، يك شترى بدهد كه داخل سال سوم شده باشد، يا پنجاه تا، پنجاه تا، حساب كند و براى هر پنجاه تا، يك شترى بدهد كه داخل سال چهارم شده باشد، و يا با چهل و پنجاه حساب كند، ولى در هر صورت بايد طورى حساب كند كه چيزى باقى نماند، يا اگر چيزى باقى ميماند، از نه تا بيشتر نباشد، مثلا اگر (١٤٠) شتر دارد بايد براى صد تا دو شترى كه داخل سال چهارم شده، و براى چهل تا، يك شترى كه داخل سال سوم شده بدهد و شترى كه در زكاة داده مى شود، بايد ماده باشد.

١٩١٩ - زكاة ما بين دو نصاب واجب نيست، پس اگر شماره شترهايى كه دارد از نصاب اول كه پنج است بگذرد، تا به نصاب دوم كه ده تا است نرسيده باشد فقط بايد زكاة پنج تاى آن را بدهد، و هم چنين است حال در نصابهاى بعد.

### (نصاب گاو)

١٩٢٠ - گاو دو نصاب دارد: نصاب اول آن سى تا است كه وقتى شماره گاو به سى رسيد، اگر شرايطى را كه گفته شد داشته باشد بايد يك گوساله اى كه داخل سال دوم شده از بابت زكاة بدهد.

و احتياط واجب آن است كه گوساله نر باشد، و نصاب دوم آن چهل است و زكاة آن يك گوساله ماده اى است كه داخل سال سوم شده باشد و زكاة ما بين سى و چهل واجب نيست، مثلا كسى سى و نه گاو دارد فقط بايد زكاة سى تاى آنها را بدهد، و نيز اگر از چهل گاو زيادتر داشته باشد، تا به شصت نرسيده، فقط بايد زكاة چهل تاى آن را بدهد، و بعد از آن كه به شصت رسيد، چون دو برابر نصاب اول را دارد، بايد دو گوساله اى كه داخل سال دوم شده بدهد، و هم چنين هر چه بالا رود بايد يا سى تا سى تا حساب كند، يا چهل تا چهل تا، يا سى و چهل حساب نمايد، و زكاة آن را به دستورى كه گفته شد بدهد، ولى بايد طورى حساب كند كه چيزى باقى نماند، يا اگر چيزى باقى مى ماند از نه بيشتر نباشد، مثلا اگر هفتاد گاو دارد، بايد به حساب سى و چهل حساب كند و براى سى تاى آن زكاة سى تا، و براى چهل تاى آن زكاة چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سى تا حساب كند، ده تا زكاة نداده مى ماند.

### (نصاب گوسفند)

١٩٢١ - گوسفند پنج نصاب دارد: اول چهل تا است و زكاة آن يك گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زكاة ندارد.

دوم صد و بيست و يك است و زكاة آن دو گوسفند است.

سوم دويست و يك است و زكاة آن سه گوسفند است.

چهارم سيصد و يك است و زكاة آن چهار گوسفند است.

پنجم چهار صد و بالاتر از آن است كه بايد آنها را صد تا صد تا حساب كند، و براى هر صد تاى آنها يك گوسفند بدهد، و لازم نيست زكاة را از خود گوسفندها بدهد، بلكه اگر گوسفند ديگرى بدهد، يا مطابق قيمت گوسفند پول بدهد، كافى است.

١٩٢٢ - زكاة مابين دو نصاب واجب نيست پس اگر شماره گوسفندهاى كسى از نصاب اول كه چهل است بيشتر باشد تا به نصاب دوم كه صد و بيست و يك است نرسيده باشد، فقط بايد زكاة چهل تاى آن را بدهد و زيادى آن زكاة ندارد، و هم چنين است حكم در نصاب هاى بعد.

١٩٢٣ - زكاة شتر و گاو و گوسفندى كه به مقدار نصاب برسد، واجب است چه همه آنها نر باشند، يا ماده، يا بعضى نر باشند، و بعضى ماده.

١٩٢٤ - در زكاة، گاو و گاوميش يك جنس حساب مى شوند، و شتر عربى و غير عربى يك جنس است، و هم چنين بز و ميش و شيشك در زكاة با هم فرق ندارند.

١٩٢٥ - اگر براى زكاة، گوسفند بدهد، بنابر احتياط واجب بايد اقلا داخل سال دوم شده باشد، و اگر بز بدهد احتياطا بايد داخل سال سوم شده باشد.

١٩٢٦ - گوسفندى را كه بابت زكاة مى دهد، اگر قيمتش مختصرى از گوسفندهاى ديگر او كمتر باشد اشكال ندارد، ولى بهتر است گوسفندى را كه قيمت آن از تمام گوسفندهايش بيشتر است بدهد و هم چنين است در گاو و شتر.

١٩٢٧ - اگر چند نفر با هم شريك باشند، هر كدام آنان كه سهمش به نصاب اول رسيده، بايد زكاة بدهد، و بر كسى كه سهم او كمتر از نصاب اول است زكاة واجب نيست.

١٩٢٨ - اگر يك نفر در چند جا گاو يا شتر يا گوسفند داشته باشد و روى هم به اندازه نصاب باشند، بايد زكاة آنها را بدهد.

١٩٢٩ - اگر گاو و گوسفند و شترى كه دارد مريض و معيوب هم باشند، بايد زكاة آنها را بدهد.

١٩٣٠ - اگر گاو و گوسفند و شترى كه دارد همه مريض يا معيوب يا پير باشند، مى تواند زكاة را از خود آنها بدهد، ولى اگر همه سالم و بى عيب و جوان باشند، نمى تواند زكاة آنها را مريض، يا معيوب، يا پير بدهد.

بلكه اگر بعضى از آنها سالم، و بعضى مريض، و دسته اى معيوب و دسته ديگر بى عيب، و مقدارى پير و مقدارى جوان باشند، احتياط واجب آن است كه براى زكاة آنها سالم و بى عيب و جوان بدهد.

١٩٣١ - اگر پيش از تمام شدن ماه يازدهم، گاو و گوسفند و شترى را كه دارد با چيز ديگرى عوض كند، يا نصابى را كه دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نمايد، مثلا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند ديگر بگيرد، زكاة بر او واجب نيست، اگر اين كار به قصد فرار از زكاة نباشد، و اما اگر به اين قصد باشد در صورتى كه هر دو چيز يك نوع منفعت داشته باشند، مثلا هر دو گوسفند شير ده باشند احتياط لازم آن است كه زكاة آن را بدهد.

١٩٣٢ - كسى كه بايد زكاة گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زكاة آنها را از مال ديگرش بدهد، تا وقتى شماره آنها از نصاب كم نشده، همه ساله بايد زكاة را بدهد، و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول كمتر شوند، زكاة بر او واجب نيست، مثلا كسى كه چهل گوسفند دارد، اگر از مال ديگرش زكاة آنها را بدهد تا وقتى كه گوسفندهاى او از چهل كم نشده، همه ساله بايد يك گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتى به چهل نرسيده زكاة بر او واجب نيست.

### (زكاة مال تجارت)

١/١٩٣٢ - مالى را كه انسان به عقد معاوضه مالك مى شود، و براى تجارت و منفعت بردن نگاه مى دارد بايد - بنابر احتياط - با چند شرط زكاة آن را بدهد و آن يك چهلم است: ١ مالك بالغ و عاقل باشد.

٢ مال به مقدار نصاب رسيده باشد، و آن مقدار نصاب طلا يا نقره است.

٣ يك سال از وقتى كه قصد منفعت بردن كرده است بر آن مال گذشته باشد.

٤ قصد منفعت بردن در تمام سال باقى باشد، پس اگر در ميان سال از آن قصد منصرف شود و مثلا قصد صرف آن را در مؤنه نمايد، نبايد زكاة آن را بدهد.

٥ مالك بتواند در تمام سال در آن تصرف كند.

٦ در تمام سال به مقدار سرمايه يا بيشتر از آن خريدار داشته باشد، پس اگر در قسمتى از سال به كمتر از سرمايه خريدار داشته باشد، واجب نيست زكاة آن را بدهد.

### (مصرف زكاة)

١٩٣٣ - زكاة در هشت مورد صرف مى شود: اول فقير، و او كسى است كه مخارج سال خود و عيالاتش را ندارد، ولى كسى كه صنعت يا ملك يا سرمايه اى دارد كه مى تواند مخارج سال خود را بگذراند فقير نيست.

دوم مسكين و او كسى است كه از فقير سخت تر مى گذراند.

سوم كسى كه از طرف امام عليه‌السلام يا نايب امام مامور است كه زكاة را جمع و نگهدارى نمايد، و به حساب آن رسيدگى كند و آن را به امام يا نايب امام يا فقرا برساند.

چهارم كافرهايى كه اگر زكاة به آنان بدهند به دين اسلام مايل مى شوند يا در جنگ يا غير آن به مسلمانان كمك مى كنند.

و هم چنين مسلمانانى كه ايمان آنان به بعضى از آنچه پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده اند ضعيف است، ولى چنانچه زكاة به آنان داده شود موجب تقويت ايمانشان مى گردد، يا مسلمانانى كه ايمان به ولايت امير مؤمنان عليه‌السلام ندارند، ولى اگر به آنان زكاة داده شود، به ولايت رغبت پيدا مى كنند و به آن ايمان مى آورند.

پنجم خريدارى بنده ها و آزاد كردن آنان.

به تفصيلى كه در محل خود ذكر شده است.

ششم بدهكارى كه نمى تواند قرض خود را بدهد.

هفتم في سبيل اللّه يعنى كارهايى كه نفعش به عموم مسلمين مى رسد مثل ساختن مسجد، و مدرسه اى كه علوم دينيه در آن خوانده مى شود، و تنظيف شهر، و اسفالت راهها و توسعه آنها و مانند اينها.

هشتم ابن السبيل يعنى مسافرى كه در سفر درمانده شده اينها مواردى است كه زكاة در آنها صرف مى شود ولى بنابر اقوى مالك نمى تواند زكاة را بدون اذن امام عليه‌السلام يا نايبش در دو مورد سوم و چهارم مصرف نمايد، و هم چنين است حال در مورد هفتم بنابر احتياط لازم.

و احكام اين موارد در مسايل آينده گفته خواهد شد.

١٩٣٤ - احتياط واجب آن است كه فقير يا مسكين بيشتر از مخارج سال خود و عيالاتش را از زكاة نگيرد، و اگر مقدارى پول يا جنس دارد، فقط به اندازه كسرى مخارج يك سالش زكاة بگيرد.

١٩٣٥ - كسى كه مخارج سالش را داشته، اگر مقدارى از آن را مصرف كند و بعد شك كند كه آنچه باقى مانده به اندازه مخارج يك سال او هست يا نه، نمى تواند زكاة بگيرد.

١٩٣٦ - صنعتگر يا مالك يا تاجرى كه درآمد او از مخارج سالش كمتر است، مى تواند براى كسرى مخارجش زكاة بگيرد، و لازم نيست ابزار كار، يا ملك، يا سرمايه خود را به مصرف مخارج برساند.

١٩٣٧ - فقيرى كه خرج سال خود و عيالاتش را ندارد، اگر خانه اى دارد كه ملك او است و در آن نشسته، يا وسيله سوارى دارد چنانچه بدون اينها نتواند زندگى كند اگر چه براى حفظ آبرويش باشد، مى تواند زكاة بگيرد و هم چنين است اثاث خانه، و ظرف، و لباس تابستانى، و زمستانى، و چيزهايى كه به آنها احتياج دارد، و فقيرى كه اينها را ندارد، اگر به اينها احتياج داشته باشد، مى تواند از زكاة خريدارى نمايد.

١٩٣٨ - فقيرى كه ياد گرفتن صنعت براى او مشكل نيست بنابر احتياط واجب نمى تواند با گرفتن زكاة زندگى كند، ولى تا وقتى مشغول ياد گرفتن است، مى تواند زكاة بگيرد.

١٩٣٩ - به كسى كه قبلا فقير بوده و مى گويد فقيرم، اگر چه انسان از گفته او اطمينان پيدا نكند مى شود زكاة داد، ولى كسى كه معلوم نباشد، قبلا فقير بوده يا نه نمى توان بنابر احتياط تا وقتى كه اطمينان به فقرش حاصل نشود، به او زكاة داد.

١٩٤٠ - كسى كه مى گويد فقيرم و قبلا فقير نبوده، چنانچه از گفته او اطمينان پيدا نشود، احتياط واجب آن است كه به او زكاة ندهند.

١٩٤١ - كسى كه بايد زكاة بدهد، اگر از فقيرى طلبكار باشد مى تواند طلبى را كه از او دارد، بابت زكاة حساب كند.

١٩٤٢ - اگر فقير بميرد، و مال او به اندازه قرضش نباشد، انسان مى تواند طلبى را كه از او دارد بابت زكاة حساب كند بلكه اگر مال او به اندازه قرضش باشد، و ورثه قرض او را ندهند، يا به جهت ديگر انسان نتواند طلب خود را بگيرد، نيز مى تواند طلبى را كه از او دارد، بابت زكاة حساب كند.

١٩٤٣ - چيزى را كه انسان بابت زكاة به فقير مى دهد، لازم نيست به او بگويد كه زكاة است، بلكه اگر فقير خجالت بكشد مستحب است مال را به قصد زكاة به او داده، و زكاة بودنش را اظهار ننمايد.

١٩٤٤ - اگر به خيال اين كه كسى فقير است به او زكاة بدهد، بعد بفهمد فقير نبوده، يا از روى ندانستن مساله به كسى كه مى داند فقير نيست زكاة بدهد كافى نيست، پس چنانچه چيزى را كه به او داده باقى باشد، بايستى از او بگيرد، و به مستحق بدهد و اگر از بين رفته باشد، پس اگر كسى كه آن چيز را گرفته مى دانسته زكاة است، انسان مى تواند عوض آن را از او بگيرد، و به مستحق بدهد و اگر نمى دانسته زكاة است، نمى تواند چيزى از او بگيرد، و بايد از مال خودش عوض زكاة را به مستحق بدهد.

١٩٤٥ - كسى كه بدهكار است و نمى تواند بدهى خود را بدهد اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، مى تواند براى دادن قرض خود زكاة بگيرد، ولى بايد مالى را كه قرض كرده در معصيت خرج نكرده باشد.

١٩٤٦ - اگر به كسى كه بدهكار است و نمى تواند بدهى خود را بدهد زكاة بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصيت مصرف كرده، چنانچه آن بدهكار فقير باشد، مى تواند آنچه را كه به او داده بابت سهم فقرا حساب كند.

١٩٤٧ - كسى كه بدهكار است و نمى تواند بدهى خود را بدهد، اگر چه فقير نباشد، انسان مى تواند طلبى را كه از او دارد، بابت زكاة حساب كند.

١٩٤٨ - مسافرى كه خرجى او تمام شده، يا مركبش از كار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصيت نباشد، و نتواند با قرض كردن يا فروختن چيزى خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقير نباشد، مى تواند زكاة بگيرد.

ولى اگر بتواند در جاى ديگر با قرض كردن يا فروختن چيزى مخارج سفر خود را فراهم كند فقط به مقدارى كه به آنجا برسد، مى تواند زكاة بگيرد.

١٩٤٩ - مسافرى كه در سفر درمانده شده و زكاة گرفته بعد از آن كه به وطنش رسيد، اگر چيزى از زكاة زياد آمده باشد، چنانچه نتواند آن را به دهنده زكاة برساند، بايد به حاكم شرع برساند، و بگويد آن چيز زكاة است.

### (شرايط كسانى كه مستحق زكاتند)

١٩٥٠ - كسى كه مالك مى تواند زكاة خود را به او بدهد، بايد شيعه دوازده امامى باشد، و اگر انسان كسى را شيعه بداند و به او زكاة بدهد، بعد معلوم شود شيعه نبوده بايد دوباره زكاة بدهد.

١٩٥١ - اگر طفل يا ديوانه اى از شيعه فقير باشد، انسان مى تواند به ولى او زكاة بدهد، به قصد اين كه آنچه مى دهد ملك طفل يا ديوانه باشد.

١٩٥٢ - اگر به ولى طفل و ديوانه دسترسى ندارد، مى تواند خودش يا به وسيله يك نفر امين زكاة را به مصرف طفل يا ديوانه برساند، و بايد موقعى كه زكاة به مصرف آنان مى رسد نيت زكاة كند.

١٩٥٣ - به فقيرى كه گدايى مى كند مى شود زكاة داد.

ولى به كسى كه زكاة را در معصيت مصرف مى كند، نبايد زكاة داد، بلكه احتياط آن است به كسى كه دادن زكاة موجب ترغيب او در معصيت مى شود هر چند خود آن را در معصيت صرف نمى نمايد زكاة داده نشود.

١٩٥٤ - به كسى كه شراب خوار است يا نماز نمى خواند هم چنين به كسى كه معصيت كبيره را آشكارا بجا مى آورد احتياط واجب آن است كه زكاة ندهند.

١٩٥٥ - به كسى كه بدهكار است و نمى تواند بدهى خود را بدهد اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، مى شود قرضش را از زكاة داد.

١٩٥٦ - انسان نمى تواند مخارج كسانى را كه مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زكاة بدهد، ولى اگر مخارج آنان را ندهد، ديگران مى توانند به آنان زكاة بدهند.

١٩٥٧ - اگر انسان زكاة را به پسرش بدهد كه خرج زن و نوكر و كلفت خود نمايد اشكال ندارد.

١٩٥٨ - پدر نمى تواند از سهم سبيل اللّه كتابهاى علمى و دينى كه مورد احتياج پسر است بخرد و در معرض استفاده او قرار دهد، مگر آن كه مصلحت عامه اقتضاى اين كار را داشته باشد، و از حاكم شرع بنابر احتياط اجازه بگيرد.

١٩٥٩ - پدرى كه تمكن تزويج پسرش را ندارد مى تواند از زكاة براى پسرش زن بگيرد، و هم چنين است پسر نسبت به پدر.

١٩٦٠ - به زنى كه شوهرش مخارج او را مى دهد و زنى كه شوهرش خرجى او را نمى دهد، ولى مى تواند - هر چند به مراجعه حاكم شرع - او را به دادن خرجى مجبور كند، نمى شود زكاة داد.

١٩٦١ - زنى كه صيغه شده اگر فقير باشد، شوهرش و ديگران مى توانند به او زكاة بدهند، ولى اگر شوهرش در ضمن عقد شرط كند كه مخارج او را بدهد يا به جهت ديگرى دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتى كه مخارج آن زن را بدهد، نمى شود به آن زن زكاة داد.

١٩٦٢ - زن مى تواند به شوهر فقير خود زكاة بدهد، اگر چه شوهر زكاة را صرف مخارج خود آن زن نمايد.

١٩٦٣ - سيد نمى تواند از غير سيد زكاة بگيرد، ولى اگر خمس و ساير وجوهات كفايت مخارج او را نكند، و از گرفتن زكاة از غير سيد ناچار باشد مى تواند از او زكاة بگيرد.

١٩٦٤ - به كسى كه معلوم نيست سيد است يا نه، مى شود زكاة داد.

### (نيت زكاة)

١٩٦٥ - انسان بايد زكاة را به قصد قربت يعنى براى انجام خواست خداوند عالم بدهد، و در نيت معين كند كه آنچه را مى دهد زكاة مال است يا زكاة فطره.

بلكه اگر مثلا زكاة گندم و جو بر او واجب باشد، و بخواهد پولى را به عنوان قيمت زكاة بدهد بايد معين كند كه زكاة گندم است يا زكاة جو.

١٩٦٦ - كسى كه زكاة چند مال بر او واجب شده، اگر مقدارى زكاة بدهد، و نيت هيچ كدام آنها را نكند، چنانچه چيزى را كه داده هم جنس يكى از آنها باشد، زكاة همان جنس حساب مى شود.

مثلا كسى كه زكاة چهل گوسفند و زكاة پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلا يك گوسفند از بابت زكاة بدهد، و نيت هيچ كدام آنها را نكند، زكاة گوسفند حساب مى شود، ولى اگر مقدارى پول نقره يا اسكناس بدهد، كه هم جنس هيچ كدام آنها نيست، بعضى گفته اند، به همه آنها قسمت مى شود ولى اين خالى از اشكال نيست و احتمال دارد كه از هيچ كدام حساب نشود و در ملك مالك باقى بماند.

١٩٦٧ - اگر كسى را وكيل كند كه زكاة مال او را بدهد، موقعى كه زكاة را به آن وكيل مى دهد، بايد نيت كند كه آنچه را وكيل او بعدا به فقير مى دهد زكاة باشد، و احوط اين است كه نيت او تا زمان رسيدن زكاة به فقير مستمر باشد.

١٩٦٨ - اگر مال را به قصد زكاة ولى بدون قصد قربت به حاكم شرع يا به فقير بدهد، بنابر اقوى زكاة حساب مى شود، هر چند چون بدون قصد قربت داده گناه كرده است.

### (مسايل متفرقه زكاة)

١٩٦٩ - بنابر احتياط موقعى كه گندم و جو را از كاه جدا مى كنند و موقع خشك شدن خرما و انگور، انسان بايد زكاة را به فقير بدهد، يا از مال خود جدا كند، و زكاة طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه يازدهم بايد به فقير بدهد، يا از مال خود جدا نمايد، ولى اگر منتظر فقير معينى باشد، يا بخواهد به فقيرى بدهد كه از جهتى برترى دارد، مى تواند زكاة را جدا نكند.

١٩٧٠ - بعد از جدا كردن زكاة لازم نيست فورا آن را به مستحق بدهد ولى اگر به كسى كه مى شود زكاة داد، دسترسى دارد، احتياط مستحب آن است كه دادن زكاة را تاخير نيندازد.

١٩٧١ - كسى كه مى تواند زكاة را به مستحق برساند، اگر ندهد و به واسطه كوتاهى كردن او از بين برود، بايد عوض آن را بدهد.

١٩٧٢ - كسى كه مى تواند زكاة را به مستحق برساند، اگر زكاة را ندهد و بدون آن كه در نگهدارى آن كوتاهى كند از بين برود، چنانچه غرض صحيحى در تاخير زكاة نداشته بايد عوض آن را بدهد، ولى اگر غرض صحيحى داشته مثلا فقير معينى را در نظر داشته يا مى خواسته تدريجا به فقرا برساند معلوم نيست كه ضامن باشد.

١٩٧٣ - اگر زكاة را از خود مال كنار بگذارد، مى تواند در بقيه آن تصرف كند و اگر از مال ديگرش كنار بگذارد، مى تواند در تمام مال تصرف نمايد.

١٩٧٤ - انسان نمى تواند زكاتى را كه كنار گذاشته براى خود بردارد و چيز ديگرى به جاى آن بگذارد.

١٩٧٥ - اگر از زكاتى كه كنار گذاشته منفعتى حاصل شود، مثلا گوسفندى كه براى زكاة گذاشته بره بياورد، مال فقير است.

١٩٧٦ - اگر موقعى كه زكاة را كنار مى گذارد مستحقى حاضر باشد، بهتر است زكاة را به او بدهد، مگر كسى را در نظر داشته باشد، كه دادن زكاة به او از جهتى بهتر باشد.

١٩٧٧ - اگر بدون اجازه حاكم شرع با مالى كه براى زكاة كنار گذاشته تجارت كند، و ضرر نمايد، نبايد چيزى از زكاة كم كند، ولى اگر منفعت كند، بنابر احتياط لازم، بايد آن را به مستحق بدهد.

١٩٧٨ - اگر پيش از آن كه زكاة بر او واجب شود، چيزى بابت زكاة به فقير بدهد، زكاة حساب نمى شود، و بعد از آن كه زكاة بر او واجب شد، اگر چيزى را كه به فقير داده از بين نرفته باشد، و آن فقير هم به فقر خود باقى باشد، مى تواند چيزى را كه به او داده بابت زكاة حساب كند.

١٩٧٩ - فقيرى كه مى داند زكاة بر انسان واجب نشده، اگر چيزى بابت زكاة بگيرد، و پيش او تلف شود ضامن است پس موقعى كه زكاة بر انسان واجب مى شود، اگر آن فقير به فقر خود باقى باشد، مى تواند عوض چيزى را كه به او داده بابت زكاة حساب كند.

١٩٨٠ - فقيرى كه نمى داند زكاة بر انسان واجب نشده اگر چيزى بابت زكاة بگيرد، و پيش او تلف شود، ضامن نيست و انسان نمى تواند عوض آن را بابت زكاة حساب كند.

١٩٨١ - مستحب است زكاة گاو و گوسفند و شتر را به فقيرهاى آبرومند بدهد، و در دادن زكاة، خويشان خود را بر ديگران، و اهل علم و كمال را بر غير آنان و كسانى كه اهل سؤال نيستند، بر اهل سؤال مقدم بدارد، ولى اگر دادن زكاة به فقيرى از جهت ديگرى بهتر باشد، مستحب است زكاة را به او بدهد.

١٩٨٢ - بهتر است زكاة را آشكار، و صدقه مستحبى را مخفى بدهند.

١٩٨٣ - اگر در شهر كسى كه مى خواهد زكاة بدهد مستحقى نباشد، و نتواند زكاة را به مصرف ديگرى هم كه براى آن معين شده برساند، چنانچه اميد نداشته باشد كه بعدا مستحق پيدا كند، بايد زكاة را به شهر ديگر ببرد و به مصرف زكاة برساند، و مى تواند مخارج بردن به آن شهر را با اجازه حاكم شرع از زكاة بردارد، و اگر زكاة تلف شود ضامن نيست.

١٩٨٤ - اگر در شهر خودش مستحق پيدا شود، مى تواند زكاة را به شهر ديگر ببرد، ولى مخارج بردن به آن شهر را بايد از خودش بدهد و اگر زكاة تلف شود ضامن است مگر آن كه به امر حاكم شرع برده باشد.

١٩٨٥ - اجرت وزن كردن و پيمانه نمودن گندم و جو و كشمش و خرمايى را كه براى زكاة مى دهد با خود او است.

١٩٨٦ - كسى كه ٢ مثقال و ١٥ نخود نقره يا بيشتر از بابت زكاة بدهكار است بنابر احتياط مستحب كمتر از ٢ مثقال و ١٥ نخود نقره به يك فقير ندهد، و نيز اگر غير نقره چيز ديگرى مثل گندم و جو بدهكار باشد، و قيمت آن به ٢ مثقال و ١٥ نخود نقره برسد بنابر احتياط مستحب به يك فقير كمتر از آن ندهد.

١٩٨٧ - مكروه است انسان از مستحق در خواست كند كه زكاتى را كه از او گرفته به او بفروشد، ولى اگر مستحق بخواهد چيزى را كه گرفته بفروشد، بعد از آن كه به قيمت رساند، كسى كه زكاة را به او داده در خريدن آن بر ديگران مقدم است.

١٩٨٨ - اگر شك كند زكاتى را كه بر او واجب بوده داده يا نه، و مال زكاة دار موجود باشد بايد زكاة را بدهد، هر چند شك او براى زكاة سالهاى پيش بوده باشد، و اگر عين تلف شده زكاتى بر او نيست هر چند از سال حاضر باشد.

١٩٨٩ - فقير نمى تواند، پيش از گرفتن زكاة او را به كمتر از مقدار آن صلح كند، يا چيزى را گرانتر از قيمت آن بابت زكاة قبول نمايد.

و هم چنين مالك نمى تواند زكاة را به مستحق داده و بر او شرط كند كه آن را به او برگرداند ولى اگر مستحق پس از گرفتن زكاة راضى شود كه آن را به او برگرداند مانعى ندارد، مثلا كسى كه زكاة زيادى بدهكار است و فقير شده و نمى تواند زكاة را بدهد، و حال توبه كرده اگر فقير راضى شود زكاة او را بگيرد و به او ببخشد اشكال ندارد.

١٩٩٠ - انسان نمى تواند از سهم سبيل اللّه قرآن يا كتاب دينى يا كتاب دعا بخرد و وقف نمايد، مگر آن كه مصلحت عامه اقتضاى اين كار را داشته باشد، و از حاكم شرع بنابر احتياط لازم اجازه بگيرد.

١٩٩١ - انسان نمى تواند از زكاة ملك بخرد، و بر اولاد خود يا بر كسانى كه مخارج آنان بر او واجب است وقف نمايد كه عايدى آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

١٩٩٢ - انسان مى تواند براى رفتن به حج و زيارت و مانند اينها از سهم سبيل اللّه زكاة بگيرد، اگر چه فقير نباشد، يا اين كه به مقدار خرج سالش زكاة گرفته باشد، ولى اين در صورتى است كه رفتن او به حج يا زيارت و مانند اينها داراى منفعت عامه باشد، و بنابر احتياط از حاكم شرع براى صرف زكاة در آن اذن بگيرد.

١٩٩٣ - اگر مالك فقيرى را وكيل كند كه زكاة مال او را بدهد چنانچه آن فقير احتمال بدهد كه قصد مالك اين بوده كه خود آن فقير از زكاة برندارد، نمى تواند چيزى از آن را براى خودش بردارد و اگر يقين داشته باشد كه قصد مالك اين نبوده، مى تواند براى خودش هم بردارد.

١٩٩٤ - اگر فقير شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زكاة بگيرد، چنانچه شرطهايى كه براى واجب شدن زكاة گفته شد، در آنها جمع شود، بايد زكاة آنها را بدهد.

١٩٩٥ - اگر دو نفر در مالى كه زكاة آن واجب شده با هم شريك باشند، و يكى از آنها زكاة قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسيم كنند، هر چند بداند شريكش زكاة سهم خود را نداده و بعدا نيز نمى دهد تصرف او در سهم خودش اشكال ندارد.

١٩٩٦ - كسى كه خمس يا زكاة بدهكار است و كفاره و نذر و مانند اينها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالى كه خمس يا زكاة آن واجب شده، از بين نرفته باشد، بايد خمس و زكاة را بدهد، و اگر از بين رفته باشد، دادن زكاة و خمس و قرض بر دادن كفاره و نذر مقدم است.

١٩٩٧ - كسى كه خمس يا زكاة بدهكار است و حجة الاسلام بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بميرد، و مال او براى همه آنها كافى نباشد، چنانچه مالى كه خمس و زكاة آن واجب شده، از بين نرفته باشد، بايد خمس يا زكاة را بدهند، و بقيه مال او را صرف اداى قرضش نمايند، و اگر مالى كه خمس و زكاة آن واجب شده از بين رفته باشد، بايد مال او را صرف اداى قرضش بنمايند، و در صورتى كه چيزى باقى باشد، صرف حج كنند و اگر چيزى زياد آمد، به خمس و زكاة قسمت نمايند.

١٩٩٨ - كسى كه مشغول تحصيل علم است و اگر تحصيل نكند، مى تواند براى معاش خود كسب كند، چنانچه تحصيل آن علم، واجب عينى باشد، مى شود از سهم فقرا به او زكاة داد، و اگر تحصيل آن علم داراى مصلحت عامه باشد، زكاة دادن به او از سهم سبيل اللّه با اجازه حاكم شرع - بنابر احتياط - جايز است، در غير اين دو صورت جايز نيست به او زكاة بدهند.

### (زكاة فطره)

١٩٩٩ - كسى كه موقع غروب شب عيد فطر بالغ و عاقل است و بيهوش و فقير و بنده كس ديگر نيست، بايد براى خودش و كسانى كه نان خور او هستند، هر نفرى يك صاع كه گفته مى شود تقريبا سه كيلو است، از غذاهاى معمول در شهرش مانند، گندم يا جو يا خرما يا كشمش يا برنج يا ذرت به مستحق بدهد، و اگر به جاى آن پول هم بدهد كافى است، و احتياط لازم آن است كه از غذاهايى كه در شهرش معمول نيست ندهد هر چند گندم يا جو يا خرما يا كشمش باشد.

٢٠٠٠ - كسى كه مخارج سال خود و عيالاتش را ندارد، و كسى هم ندارد كه بتواند مخارج سال خود و عيالاتش را بگذراند فقير است و دادن زكاة فطره بر او واجب نيست.

٢٠٠١ - انسان فطره كسانى را كه در غروب شب عيد فطر نان خور او حساب مى شوند، بايد بدهد، كوچك باشند يا بزرگ، مسلمان باشند يا كافر، دادن خرج آنها بر او واجب باشد يا نه، در شهر خود او باشند يا در شهر ديگر.

٢٠٠٢ - اگر كسى را كه نان خور او است و در شهر ديگر است وكيل كند كه از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمينان داشته باشد كه فطره را مى دهد، لازم نيست خودش فطره او را بدهد.

٢٠٠٣ - فطره مهمانى كه پيش از غروب شب عيد فطر با رضايت صاحبخانه وارد شده و نان خور او - هر چند موقتا - حساب مى شود، بر او واجب است.

٢٠٠٤ - فطره مهمانى كه پيش از غروب شب عيد بدون رضايت صاحبخانه وارد مى شود، و مدتى نزد او مى ماند، بنابر احتياط واجب است و هم چنين است فطره كسى كه انسان را مجبور كرده اند كه خرجى او را بدهد.

٢٠٠٥ - فطره مهمانى كه بعد از غروب شب عيد فطر وارد مى شود در صورتى كه نان خور او حساب شود، بنابر احتياط واجب است والا واجب نيست، اگر چه پيش از غروب او را دعوت كرده باشد، و در خانه او افطار كند.

٢٠٠٦ - اگر كسى موقع غروب شب عيد فطر ديوانه باشد، در صورتى كه ديوانگى او تا ظهر روز عيد فطر باقى باشد، زكاة فطره بر او واجب نيست، والا بنابر احتياط واجب لازم است فطره را بدهد.

٢٠٠٧ - اگر پيش از غروب بچه بالغ شود يا ديوانه عاقل گردد، يا فقير غنى شود، در صورتى كه شرايط واجب شدن فطره را دارا باشد، بايد زكاة فطره را بدهد.

٢٠٠٨ - كسى كه موقع غروب شب عيد فطر، زكاة فطره بر او واجب نيست، اگر تا پيش از ظهر روز عيد شرطهاى واجب شدن فطره در او پيدا شود، احتياط واجب آن است كه زكاة فطره را بدهد.

٢٠٠٩ - كافرى كه بعد از غروب شب عيد فطر مسلمان شده فطره بر او واجب نيست، ولى مسلمانى كه شيعه نبوده، اگر بعد از ديدن ماه شيعه شود بايد زكاة فطره را بدهد.

٢٠١٠ - كسى كه فقط به اندازه يك صاع گندم و مانند آن را دارد، مستحب است زكاة فطره را بدهد و چنانچه عيالاتى داشته باشد، و بخواهد فطره آنها را هم بدهد مى تواند به قصد فطره آن يك صاع را به يكى از عيالاتش بدهد و او هم به همين قصد به ديگرى بدهد و هم چنين تا به نفر آخر برسد، و بهتر است نفر آخر چيزى را كه مى گيرد به كسى بدهد كه از خودشان نباشد، و اگر يكى از آنها صغير باشد، ولى او به جاى او مى گيرد، و احتياط آن است كه چيزى را كه براى صغير گرفته به كسى ندهد.

٢٠١١ - اگر بعد از غروب شب عيد فطر بچه دار شود واجب نيست فطره او را بدهد، ولى احتياط واجب آن است كه فطره كسانى را كه بعد از غروب تا پيش از ظهر عيد نان خور او حساب مى شوند بدهد.

٢٠١٢ - اگر انسان نان خور كسى باشد و پيش از غروب نان خور كس ديگر شود، فطره او بر كسى كه نان خور او شده واجب است مثلا اگر دختر پيش از غروب به خانه شوهر رود، بايد شوهرش فطره او را بدهد.

٢٠١٣ - كسى كه ديگرى بايد فطره او را بدهد، واجب نيست فطره خود را بدهد.

٢٠١٤ - اگر فطره انسان بر كسى واجب باشد و او فطره را ندهد بر خود انسان بنابر احتياط واجب مى شود، چنانچه داراى شرايط گذشته در مساله (١٩٩٩) باشد، فطره خويش را بدهد.

٢٠١٥ - اگر كسى كه فطره او بر ديگرى واجب است خودش فطره را بدهد، از كسى كه فطره بر او واجب شده ساقط نمى شود.

٢٠١٦ - زنى كه شوهرش مخارج او را نمى دهد، چنانچه نان خور شخص ديگرى باشد، فطره اش بر آن كس واجب است و اگر نان خور شخص ديگرى نيست، در صورتى كه فقير نباشد، بايد فطره خود را بدهد.

٢٠١٧ - كسى كه سيد نيست، نمى تواند به سيد فطره بدهد، حتى اگر سيدى نان خور او باشد، نمى تواند فطره او را به سيد ديگرى بدهد.

٢٠١٨ - فطره طفلى كه از مادر يا دايه شير مى خورد، بر كسى است كه مخارج مادر يا دايه را مى دهد، ولى اگر مادر يا دايه مخارج خود را از مال طفل برمى دارد، فطره طفل بر كسى واجب نيست.

٢٠١٩ - انسان اگر چه مخارج عيالاتش را از مال حرام بدهد، بايد فطره آنان را از مال حلال بدهد.

٢٠٢٠ - اگر انسان كسى را كه اجير مى نمايد، مانند بنا و نجار و خادم مخارج او را بدهد به طورى كه نان خور او محسوب شود، بايد فطره او را هم بدهد، ولى چنانچه فقط مزد كارش را بدهد، واجب نيست فطره او را بدهد.

٢٠٢١ - اگر پيش از غروب شب عيد فطر بميرد، واجب نيست فطره او و عيالاتش را از مال او بدهند، ولى اگر بعد از غروب بميرد مشهور فرموده اند بايد فطره او و عيالاتش را از مال او بدهند، ولى اين حكم خالى از اشكال نيست، و مقتضاى احتياط ترك نشود.

### (مصرف زكاة فطره)

٢٠٢٢ - زكاة فطره را بنابر احتياط واجب بايد فقط به فقراى شيعه كه داراى شرايط گذشته در مستحقين زكاة مال هستند، داد، و چنانچه در شهر از فقراى شيعه كسى نباشد، مى تواند آن را به فقراى ديگر مسلمانان داد، ولى در هر صورت نبايد به ناصبى داده شود.

٢٠٢٣ - اگر طفل شيعه اى فقير باشد، انسان مى تواند فطره او را به مصرف او برساند، يا به واسطه دادن به ولى او، ملك طفل نمايد.

٢٠٢٤ - فقيرى كه فطره به او مى دهند، لازم نيست عادل باشد، ولى احتياط واجب آن است كه به شراب خوار و بى نماز و كسى كه آشكارا معصيت مى كند فطره ندهند.

٢٠٢٥ - به كسى كه فطره را در معصيت مصرف مى كند نبايد فطره بدهند.

٢٠٢٦ - احتياط مستحب آن است كه به يك فقير كمتر از يك صاع فطره ندهند، ولى اگر بيشتر بدهند هيچ اشكالى ندارد.

٢٠٢٧ - اگر از جنسى كه قيمتش دو برابر قيمت معمولى آن است مثلا از گندمى كه قيمت آن دو برابر قيمت گندم معمولى است، نصف صاع بدهد، كافى نيست، بلكه اگر آن را به قصد قيمت فطره هم بدهد، كافى نيست.

٢٠٢٨ - انسان نمى تواند نصف صاع را از يك جنس مثلا گندم و نصف ديگر آن را از جنسى ديگر مثلا جو بدهد، بلكه اگر آن را به قصد قيمت فطره هم بدهد كافى نيست.

٢٠٢٩ - مستحب است در دادن زكاة فطره، خويشان و همسايگان فقير خود را بر ديگران مقدم دارد، و سزاوار است كه اهل علم و دين و فضل را بر ديگران نيز مقدم دارد.

٢٠٣٠ - اگر انسان به خيال اين كه كسى فقير است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقير نبوده، چنانچه مالى را كه به او داده از بين نرفته باشد، بايد پس بگيرد و به مستحق بدهد، و اگر نتواند بگيرد، بايد از مال خودش عوض فطره را بدهد و اگر از بين رفته باشد، در صورتى كه گيرنده فطره مى دانسته آنچه را كه گرفته فطره است، بايد عوض آن را بدهد و اگر نمى دانسته، دادن عوض بر او واجب نيست و انسان بايد عوض فطره را بدهد.

٢٠٣١ - اگر كسى بگويد فقيرم، نمى شود به او فطره داد، مگر آن كه از گفته او اطمينان پيدا شود يا انسان بداند كه قبلا فقير بوده است.

### (مسايل متفرقه زكاة فطره)

٢٠٣٢ - انسان بايد زكاة فطره را به قصد قربت يعنى براى انجام خواست خداوند عالم بدهد و موقعى كه آن را مى دهد نيت دادن فطره نمايد.

٢٠٣٣ - اگر پيش از ماه رمضان فطره را بدهد صحيح نيست و بهتر آن است كه در ماه رمضان هم فطره را ندهد، ولى اگر پيش از رمضان به فقير قرض بدهد، و بعد از آن كه فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب كند، مانعى ندارد.

٢٠٣٤ - گندم يا چيز ديگرى را كه براى فطره مى دهد بايد به جنس ديگر يا خاك مخلوط نباشد، و چنانچه مخلوط باشد، اگر خالص آن به يك صاع برسد، و بدون جدا كردن قابل استفاده باشد يا جدا كردن آن زحمت فوق العاده نداشته باشد، يا آنچه مخلوط شده به قدرى كم باشد كه قابل اعتنا نباشد اشكال ندارد.

٢٠٣٥ - اگر فطره را از چيز معيوب بدهد، بنابر احتياط واجب كافى نيست.

٢٠٣٦ - كسى كه فطره چند نفر را مى دهد، لازم نيست همه را از يك جنس بدهد مثلا اگر فطره بعضى را گندم و فطره بعض ديگر را جو بدهد كافى است.

٢٠٣٧ - كسى كه نماز عيد فطر مى خواند، بنابر احتياط واجب بايد فطره را پيش از نماز عيد بدهد، ولى اگر نماز عيد نمى خواند، مى تواند دادن فطره را تا ظهر تاخير بيندازد.

٢٠٣٨ - اگر به نيت فطره مقدارى از مال خود را كنار بگذارد و تا ظهر روز عيد به مستحق ندهد، هر وقت آن را مى دهد نيت فطره نمايد.

٢٠٣٩ - اگر موقعى كه دادن زكاة فطره واجب است، فطره را ندهد و كنار هم نگذارد، بعدا بنابر احتياط بدون اين كه نيت ادا و قضا كند فطره را بدهد.

٢٠٤٠ - اگر فطره را كنار بگذارد، نمى تواند آن را براى خودش بردارد و مالى ديگر را براى فطره بگذارد.

٢٠٤١ - اگر انسان مالى داشته باشد كه قيمتش از فطره بيشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نيت كند كه مقدارى از آن مال براى فطره باشد اشكال دارد.

٢٠٤٢ - اگر مالى را كه براى فطره كنار گذاشته از بين برود چنانچه دسترسى به فقير داشته و دادن فطره را تاخير انداخته، يا در نگهدارى آن كوتاهى كرده، بايد عوض آن را بدهد و اگر دسترسى به فقير نداشته، و در نگهدارى آن كوتاهى نكرده، ضامن نيست.

٢٠٤٣ - اگر در محل خودش مستحق پيدا شود، احتياط واجب آن است كه فطره را به جاى ديگر نبرد و اگر به جاى ديگر ببرد، و تلف شود، بايد عوض آن را بدهد.

## (احكام حج)

٢٠٤٤ - حج: زيارت كردن خانه خدا و انجام اعمالى است كه دستور داده اند در آنجا بجا آورده شود، و در تمام عمر بر كسى كه اين شرايط را دارا باشد، يك مرتبه واجب مى شود: اول آن كه بالغ باشد.

دوم آن كه عاقل و آزاد باشد.

سوم به واسطه رفتن به حج مجبور نشود كه كار حرامى را كه ترك آن از حج مهمتر است انجام دهد، يا عمل واجبى را كه از حج مهمتر است ترك نمايد.

چهارم آن كه مستطيع باشد.

و مستطيع بودن به چند چيز است.

اول آن كه توشه راه و هم چنين مركب سوارى - در صورت احتياج به آن - يا مالى كه بتواند با آن مال آنها را تهيه كند داشته باشد.

دوم سلامت مزاج و توانايى آن را داشته باشد كه بدون مشقت زياد بتواند مكه رود و حج را به جا آورد.

سوم در راه مانعى از رفتن نباشد و اگر راه بسته باشد، يا انسان بترسد كه در راه جان يا عرض او از بين برود، يا مال او را ببرند، حج بر او واجب نيست. ولى اگر از راه ديگرى بتواند برود، اگر چه دورتر باشد، بايد از آن راه برود، مگر آن كه آن راه آن قدر دورتر و غير معمولى باشد كه بگويند راه حج بسته است.

چهارم به قدر بجا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد.

پنجم مخارج كسانى را كه خرجى آنان بر او واجب است مثل زن و بچه.

و مخارج كسانى را كه مردم خرجى دادن به آنها را لازم مى دانند داشته باشد.

ششم بعد از برگشتن كسب يا زراعت، يا عايدى ملك، يا راه ديگرى براى معاش خود داشته باشد، يعنى اين طور نباشد كه به واسطه مخارج حج پس از برگشتن مجبور شود به زحمت زندگى كند.

٢٠٤٥ - كسى كه بدون خانه ملكى رفع احتياجش نمى شود، وقتى حج بر او واجب است كه پول خانه را هم داشته باشد.

٢٠٤٦ - زنى كه مى تواند مكه برود، اگر بعد از برگشتن، از خودش مال نداشته باشد، و شوهرش هم مثلا فقير باشد، و خرجى او را ندهد، و ناچار شود كه به سختى زندگى كند، حج بر او واجب نيست.

٢٠٤٧ - اگر كسى توشه راه و مركب سوارى نداشته باشد، و ديگرى به او بگويد حج برو، و من خرج تو و عيالات تو را در موقعى كه در سفر حج هستى مى دهم، در صورتى كه اطمينان داشته باشد كه خرج او را مى دهد حج بر او واجب مى شود.

٢٠٤٨ - اگر مخارج رفت و برگشت و مصارف عيالات كسى را در مدتى كه مكه مى رود و برمى گردد، به او ببخشند براى اين كه حج كند، حج بر او واجب مى شود، اگر چه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالى كه بتواند با آن زندگى كند نداشته باشد، ولى اگر طورى باشد كه روزهاى سفر حج روزهاى كسب و كارش باشد، به طورى كه اگر حج رود نتواند قرض خود را در موقعش ادا نمايد يا آن كه نتواند مخارج زندگانيش را در بقيه سال تامين نمايد حج بر او واجب نيست.

٢٠٤٩ - اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عيالات كسى را در مدتى كه مكه مى رود و برمى گردد به او بدهند و بگويند حج برو، ولى ملك او نكنند، در صورتى كه اطمينان داشته باشد كه از او پس نمى گيرند، حج بر او واجب مى شود.

٢٠٥٠ - اگر مقدارى مال كه براى حج كافى است به كسى بدهند و با او شرط كنند كه در راه مكه به كسى كه مال را داده خدمت بنمايد، حج بر او واجب نمى شود. ٢٠٥١ - اگر مقدارى مال به كسى بدهند و حج بر او واجب شود، چنانچه حج نمايد، هر چند بعدا مالى از خود پيدا كند، ديگر حج بر او واجب نيست.

٢٠٥٢ - اگر براى تجارت مثلا تا جده برود و مالى به دست آورد كه اگر بخواهد از آنجا به مكه رود مستطيع باشد، بايد حج كند و در صورتى كه حج نمايد، اگر چه بعدا مالى پيدا كند كه بتواند از وطن خود به مكه رود ديگر حج بر او واجب نيست.

٢٠٥٣ - اگر انسان اجير شود كه مباشرتا از طرف كس ديگر حج كند، چنانچه خودش نتواند برود و بخواهد ديگرى را از طرف خودش بفرستد، بايد از كسى كه او را اجير كرده اجازه بگيرد.

٢٠٥٤ - اگر كسى مستطيع شود و مكه نرود و فقير شود، بايد اگر چه به زحمت باشد، بعدا حج كند، و اگر به هيچ قسم نتواند حج برود، چنانچه كسى او را براى حج اجير كند، بايد به مكه رود و حج كسى را كه براى او اجير شده بجا آورد و تا سال بعد چنانچه ممكن است در مكه بماند و براى خود حج نمايد، ولى اگر ممكن باشد كه اجير شود و اجرت را نقد بگيرد و كسى كه او را اجير كرده.

راضى شود كه حج او در سال بعد بجا آورده شود، چنانچه اطمينان نداشته باشد كه سال بعد بتواند براى خود حج برود، بايد سال اول براى خود حج نمايد و حج آن كسى را كه او را اجير كرده براى سال بعد بگذارد.

٢٠٥٥ - اگر كسى كه مستطيع شده به مكه رود و در وقت معينى كه دستور داده اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد، چنانچه در سالهاى بعد مستطيع نباشد، حج بر او واجب نيست.

مگر آن كه از سالهاى پيش مستطيع بوده و نرفته، كه در اين صورت اگر چه به زحمت باشد بايد حج كند.

٢٠٥٦ - اگر كسى كه مستطيع شده حج نكند و بعد به واسطه پيرى يا مرض و ناتوانى نتواند حج نمايد، و نااميد باشد از اين كه بعدا خودش حج كند بايد ديگرى را از طرف خود بفرستد، بلكه اگر نااميد هم نباشد، احتياط واجب آن است كه اجير بگيرد و در صورتى كه بعدا قدرت پيدا كرد، خودش نيز حج نمايد، و هم چنين است اگر در سال اولى كه به قدر رفتن حج مال پيدا كرده، به واسطه پيرى يا مرض يا ناتوانى نتواند حج كند و نااميد از توانايى خود باشد، و در تمام اين صور احتياط مستحب آن است كه چنانچه منوب عنه مرد باشد، نايب صروره باشد، يعنى كسى كه اولين مرتبه حج رفتن او باشد.

٢٠٥٧ - كسى كه از طرف ديگرى براى حج اجير شده، بايد طواف نساء را نيز از طرف او بجا آورد و اگر بجا نياورد، زن بر آن اجير حرام مى شود.

٢٠٥٨ - اگر طواف نساء را درست بجا نياورد يا فراموش كند چنانچه بعد از چند روز يادش بيايد و از بين راه برگردد و بجا آورد صحيح است.

ولى چنانچه برگشتن برايش مشقت داشته باشد مى تواند نايب بگيرد.

## (احكام خريد و فروش)

٢٠٥٩ - شخص كاسب سزاوار است احكام خريد و فروش در موارد محل ابتلاء را ياد بگيرد، بلكه چنانچه به واسطه ياد نگرفتن در معرض مخالفت حكم الزامى باشد، ياد گرفتن لازم است، و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده: كسى كه مى خواهد خريد و فروش كند، بايد احكام آن را ياد بگيرد و اگر پيش از ياد گرفتن احكام آن، خريد و فروش كند، به واسطه معامله هاى باطل و شبهه ناك به هلاكت مى افتد.

٢٠٦٠ - اگر انسان براى ندانستن مساله اى نداند معامله اى كه كرده صحيح است يا باطل، نمى تواند در مالى كه گرفته تصرف نمايد، مگر آن كه بداند طرف راضى به تصرف در آن است هر چند معامله باطل باشد.

٢٠٦١ - كسى كه مال ندارد و مخارجى بر او واجب است مثل خرج زن و بچه، بايد كسب كند و براى كارهاى مستحب مانند وسعت دادن به عيالات و دستگيرى از فقرا، كسب كردن مستحب است.

### (مستحبات خريد و فروش)

١/٢٠٦١ - چند چيز در خريد و فروش مستحب شمرده شده است: اول آن كه در قيمت جنس بين مشتريها فرق نگذارد.

مگر به لحاظ فقر و مانند آن.

دوم آن كه در قيمت جنس سخت گيرى نكند، مگر آن كه در معرض غبن باشد.

سوم آن كه چيزى را كه مى فروشد زيادتر بدهد و آنچه را كه مى خرد كمتر بگيرد.

چهارم آن كه كسى كه با او معامله كرده، اگر پشيمان شود و از او تقاضا كند كه معامله را بهم بزند، براى بهم زدن معامله حاضر شود.

### (معاملات مكروه)

٢٠٦٢ - عمده معاملاتى كه مكروه شمرده شده از اين قرار است: اول فروش زمين، مگر اين كه زمين ديگرى با پول آن بخرد.

دوم قصابى.

سوم آن كه كار خود را كفن فروشى قرار دهد.

چهارم معامله با مردمانى كه پرورش سالم نشده اند.

پنجم معامله بين اذان صبح و اول آفتاب.

ششم آن كه كار خود را خريد و فروش گندم و جو و مانند اينها قرار دهد.

هفتم آن كه براى خريدن جنسى كه مسلمان ديگرى مى خواهد بخرد داخل معامله او شود.

### (معاملات حرام)

٢٠٦٣ - معاملات حرام بسيار است از آن جمله اين موارد است: اول خريد و فروش مشروبات مسكر، و سگ غير شكارى و خوك و هم چنين مردار نجس بنابر احتياط، و در غير اينها در صورتى كه بشود از عين نجس استفاده حلال نمود، مثلا غايط را كود نمايند خريد و فروش جايز است، اگر چه احتياط در ترك است.

دوم خريد و فروش مال غصبى.

سوم بنابر احتياط خريد و فروش چيزى كه نزد مردم مال نيست مثل حيوانات درنده، در صورتى كه منفعت محلله قابل توجهى نداشته باشند.

چهارم معامله چيزى كه منافع معمولى آن فقط كار حرام باشد.

مانند اسباب قمار.

پنجم معامله اى كه در آن ربا باشد.

ششم معامله اى كه در آن غش باشد مثل فروش جنسى كه با چيز ديگر مخلوط است، در صورتى كه آن چيز معلوم نباشد و فروشنده هم به خريدار نگويد، مثل فروختن روغنى كه آن را با پيه مخلوط كرده است، پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده اند از ما نيست كسى كه در معامله با مسلمانان غش كند، يا به آنان ضرر بزند يا تقلب و حيله نمايد و هر كه با برادر مسلمان خود غش كند، خداوند بركت روزى او را مى برد و راه معاش او را مى بندد و او را به خودش واگذار مى كند.

٢٠٦٤ - فروختن چيز پاكى كه نجس شده و آب كشيدن آن ممكن است، اشكال ندارد، و هم چنين است، اگر آب كشيدن آن ممكن نباشد، ولى منافع محلله متعارفه اش توقف بر پاك بودنش نداشته باشد - مانند بعضى از روغنها - بلكه اگر توقف هم داشته باشد چنانچه منفعت محلله قابل توجهى داشته باشد، باز هم فروختنش جايز است.

٢٠٦٥ - اگر كسى بخواهد چيزى را كه نجس است، بفروشد بايد نجس بودن آن را به خريدار بگويد در صورتى كه اگر نگويد خريدار در معرض مخالفت تكليف الزامى قرار مى گيرد، مثل اين كه آب نجس را در وضو و يا غسل به كار مى برد و با آن نماز واجبش را مى خواند، و يا از آن چيز نجس در خوردن و آشاميدن استفاده مى كند، البته اگر بداند كه گفتن به او فايده اى ندارد، چون مثلا آدم لاابالى است كه نجاست و طهارت را رعايت نمى كند، لازم نيست به او بگويد.

٢٠٦٦ - خريد و فروش دواهاى نجس خوردنى و غير خوردنى اگر چه جايز است ولى بايد نجاستش را در صورتى كه در مساله پيش گفته شد به مشترى بگويند. ٢٠٦٧ - خريد و فروش روغن هايى كه از ممالك غير اسلامى مى آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشكال ندارد.

روغنى را كه از حيوان بعد از جان دادن آن مى گيرند، چنانچه از دست كافر بگيرند يا از ممالك غير اسلامى بياورند، در صورتى كه احتمال آن برود كه از حيوانى است كه به دستور شرع كشته شده اگر چه پاك و خريد و فروش آن جايز است ولى خوردنش حرام و بر فروشنده لازم است كيفيت را به خريدار بگويد، در صورتى كه اگر نگويد، خريدار در معرض مخالفت تكليف الزامى قرار داشته باشد، نظير آنچه در مساله (٢٠٦٥) گذشت.

٢٠٦٨ - اگر روباه و مانند آن را به غير دستورى كه در شرع معين شده كشته باشند، يا خودش مرده باشد، خريد و فروش پوست آن بنابر احتياط جايز نيست. ٢٠٦٩ - چرمى كه از ممالك غير اسلامى مى آورند، يا از دست كافر گرفته مى شود، در صورتى كه احتمال برود از حيوانى است كه به دستور شرع كشته شده خريد و فروش آن جايز است، و هم چنين نماز در آن بنابر اقوى صحيح مى باشد.

٢٠٧٠ - روغنى كه از حيوان بعد از جان دادنش گرفته شده يا چرمى كه از دست مسلمان گرفته شود، و انسان بداند كه آن مسلمان آن را از دست كافر گرفته و تحقيق نكرده كه از حيوانى است كه به دستور شرع كشته شده يا نه، هر چند محكوم به طهارت است و خريد و فروشش جايز است ولى خوردن آن روغن جايز نيست.

٢٠٧١ - مشروبات مسكر معامله آنها حرام و باطل است.

٢٠٧٢ - فروختن مال غصبى باطل است، و فروشنده بايد پولى را كه از خريدار گرفته به او برگرداند.

٢٠٧٣ - اگر خريدار جدا قاصد معامله است ولى قصدش اين باشد كه پول جنسى را كه مى خرد ندهد اين قصد به صحت معامله ضرر ندارد، و لازم است پول آن را به فروشند بدهد.

٢٠٧٤ - اگر خريدار بخواهد پول جنسى را كه به ذمه خريده، بعدا از مال حرام بدهد، معامله صحيح است.

ولى بايد مقدارى را كه بدهكار است از مال حلال بدهد تا اين كه ذمه اش برى گردد.

٢٠٧٥ - خريد و فروش آلات لهو حرام مثل تار و ساز جايز نيست و بنابر احتياط سازهاى كوچك كه بازيچه بچه ها است نيز آن حكم را دارد، و اما آلات مشتركه مثل راديو و ضبظ صوت در صورتى كه به قصد استعمال در حرام نباشد خريد و فروش آن مانعى ندارد.

٢٠٧٦ - اگر چيزى را كه مى شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد اين بفروشد كه آن را در حرام مصرف كنند، مثلا انگور را به اين قصد بفروشد كه از آن شراب تهيه نمايند، معامله آن حرام، بلكه بنابر احتياط باطل است.

ولى اگر به اين قصد نفروشد و فقط بداند كه مشترى از انگور شراب تهيه خواهد كرد ظاهر اين است كه معامله اشكال ندارد.

٢٠٧٧ - ساختن مجسمه جاندار مطلقا بنابر احتياط حرام است ولى خريد و فروش آن مانعى ندارد اگر چه احوط ترك است و اما نقاشى جاندار بنابر اقوى جايز است.

٢٠٧٨ - خريدن چيزى كه از قمار، يا دزدى، يا از معامله باطل تهيه شده حرام است، و اگر كسى آن را بخرد، و از فروشنده بگيرد، بايد به صاحب اصليش برگرداند.

٢٠٧٩ - اگر روغنى را كه با پيه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معين كند مثلا بگويد اين يك من روغن را مى فروشم، در صورتى كه مقدار پيه در آن زياد باشد، به طورى كه آن را روغن نگويند معامله باطل است، و اگر مقدار پيه كم باشد، به طورى كه آن را روغن مخلوط با پيه بگويند معامله صحيح است، ولى مشترى خيار عيب دارد و مى تواند معامله را بهم بزند، و پول خود را پس بگيرد، و اما اگر روغن از پيه متمايز باشد، معامله به مقدار پيهى كه در آن است باطل مى باشد، و پولى كه فروشنده براى پيه آن گرفته مال مشترى و پيه مال فروشنده است، و مشترى مى تواند معامله روغن خالصى را هم كه در آن است بهم بزند، ولى اگر آن را معين نكند، بلكه يك من روغن در ذمه بفروشد، بعد روغنى كه پيه دارد بدهد، مشترى مى تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص را مطالبه نمايد.

٢٠٨٠ - اگر مقدارى از جنسى را كه با وزن يا پيمانه مى فروشند، به زيادتر از همان جنس بفروشد، مثلا يك من گندم را به يك من و نيم گندم بفروشد، ربا و حرام است، بلكه اگر يكى از دو جنس، سالم و ديگرى معيوب يا جنس يكى خوب و جنس ديگرى بد باشد، يا با يكديگر تفاوت قيمت داشته باشند، چنانچه بيشتر از مقدارى كه مى دهد بگيرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهد، و بيشتر از آن مس شكسته بگيرد، يا برنج صدرى را بدهد و بيشتر از آن برنج گرده بگيرد يا طلاى ساخته را بدهد و بيشتر از آن طلاى نساخته بگيرد، ربا و حرام مى باشد.

٢٠٨١ - اگر چيزى را كه اضافه مى گيرد، غير از جنسى باشد كه مى فروشد، مثلا يك من گندم به يك من گندم و يك قران پول بفروشد، باز هم ربا و حرام است بلكه اگر چيزى زيادتر نگيرد، ولى شرط كند كه خريدار عملى براى او انجام دهد ربا و حرام مى باشد.

٢٠٨٢ - اگر كسى كه مقدار كمتر را مى دهد چيزى علاوه كند، مثلا يك من گندم و يك دستمال را به يك من و نيم گندم بفروشد، اشكال ندارد، در صورتى كه قصدشان آن باشد كه دستمال در مقابل مقدار زيادى باشد و معامله هم نقدى باشد و هم چنين اگر از هر دو طرف چيزى زياد كنند، مثلا يك من گندم و يك دستمال را به يك من و نيم گندم و يك دستمال بفروشد، چنانچه قصدشان آن باشد كه دستمال و نيم من گندم در طرف اول در مقابل دستمال در طرف دوم باشد اشكال ندارد.

٢٠٨٣ - اگر چيزى را كه مثل پارچه با متر و ذرع مى فروشند، يا چيزى را كه مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله مى كنند، بفروشد و زيادتر بگيرد، اشكال ندارد - مگر در صورتى كه هر دو از يك جنس بوده و معامله با مدت باشد، كه صحت آن در اين صورت محل اشكال است، مثل اين كه ده دانه گردو نقدا بدهد كه دوازده دانه گردو پس از يك ماه بگيرد - و از اين قبيل است فروختن اسكناس، پس مانعى ندارد كه مثلا تومان را به جنس ديگر از اسكناس مثل دينار يا دولار نقدا يا با مدت بفروشد، ولى اگر بخواهد به جنس خودش بفروشد و زيادتر بگيرد، نبايد معامله با مدت باشد، و گرنه صحت آن محل اشكال است، مثل اين كه صد تومان نقدا بدهد كه صد و ده تومان بعد از شش ماه بگيرد.

٢٠٨٤ - جنسى را كه در غالب شهرها با وزن، يا پيمانه مى فروشند و در بعضى از شهرها با شماره معامله مى كنند، بنابر اقوى جايز است كه آن جنس را به زيادتر در شهرى كه با شماره معامله مى كنند بفروشد، و هم چنين در صورتى كه شهرها مختلف باشند، و چنين غلبه اى در بين نباشد، حكم آن در هر شهرى بر طبق معمول آن شهر است.

٢٠٨٥ - در چيزهايى كه با وزن يا پيمانه فروخته مى شوند، اگر چيزى را كه مى فروشد، و عوضى را كه مى گيرد، از يك جنس نباشد، و معامله نقدى باشد، زيادى گرفتن اشكال ندارد، ولى اگر معامله با مدت باشد، محل اشكال است، پس اگر يك من برنج را به دو من گندم تا يك ماه بفروشد، صحت معامله خالى از اشكال نيست.

٢٠٨٦ - اگر ميوه رسيده را با ميوه نارس آن معامله كند، نمى تواند زيادى بگيرد، و مشهور فرموده اند جنسى را كه مى فروشد، و عوضى را كه مى گيرد، اگر از يك چيز عمل آمده باشد، بايد در معامله زيادى نگيرد، مثلا اگر يك من روغن گاو بفروشد و در عوض آن يك من و نيم پنير گاو بگيرد، ربا و حرام است ولى كليت اين حكم محل اشكال است.

٢٠٨٧ - جو و گندم در ربا يك جنس حساب مى شود، پس اگر مثلا يك من گندم بدهد و يك من و پنج سير جو بگيرد.

ربا و حرام است و نيز اگر مثلا ده من جو بخرد كه سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتى گندم را مى دهد، مثل آن است كه زيادى گرفته و حرام مى باشد.

٢٠٨٨ - پدر و فرزند و زن و شوهر مى توانند از يكديگر ربا بگيرند، و هم چنين مسلمان مى تواند از كافرى كه در پناه اسلام نيست ربا بگيرد، ولى معامله ربا با كافرى كه در پناه اسلام هست حرام است، البته پس از انجام معامله اگر ربا دادن در شريعت او جايز باشد، مى تواند از او ربا بگيرد.

### (شرايط فروشنده و خريدار)

٢٠٨٩ - براى فروشنده و خريدار شش چيز شرط است: اول آن كه بالغ باشند.

دوم آن كه عاقل باشند.

سوم آن كه سفيه نباشند - يعنى مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف نكنند.

چهارم آن كه قصد خريد و فروش داشته باشند، پس اگر مثلا به شوخى بگويد مال خود را فروختم، معامله باطل است.

پنجم آن كه كسى آنها را مجبور نكرده باشد.

ششم آن كه جنس و عوض را كه مى دهند مالك باشند، و احكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد.

٢٠٩٠ - معامله با بچه نابالغ، كه مستقل در معامله باشد باطل است، مگر در چيزهاى كم قيمتى كه معمول است با بچه مميز نابالغ در آنها معامله شود.

و اما اگر معامله با ولى باشد و بچه نابالغ مميز فقط صيغه معامله را جارى سازد، معامله در هر صورت صحيح است، بلكه اگر جنس يا پول مال ديگرى باشد، و آن بچه وكالتا از صاحبش آن مال را بفروشد، يا با آن پول چيزى بخرد، ظاهر اين است كه معامله صحيح است، اگر چه بچه مميز مستقل در تصرف باشد، و هم چنين است اگر طفل وسيله باشد كه پول را به فروشنده بدهد، و جنس را به خريدار برساند، يا جنس را به خريدار بدهد و پول را به فروشنده برساند اگر چه مميز نباشد، معامله صحيح است چون واقعا دو نفر بالغ با يكديگر معامله كرده اند.

٢٠٩١ - اگر از بچه نابالغ در صورتى كه معامله با آن صحيح نيست، چيزى بخرد، يا چيزى به او بفروشد، بايد جنس يا پولى را كه از او گرفته در صورتى كه مال خود بچه باشد، به ولى او و اگر مال ديگرى بوده به صاحب آن بدهد، يا از صاحبش رضايت بخواهد، و اگر صاحب آن را نمى شناسد، و براى شناختن او هم وسيله اى ندارد، بايد چيزى را كه از بچه گرفته، از طرف صاحب آن بابت مظالم به فقير بدهد، و احتياط لازم آن است كه در اين كار از حاكم شرع اذن بگيرد.

٢٠٩٢ - اگر كسى با بچه مميز در صورتى كه معامله با آن صحيح نيست، معامله كند، و جنس يا پولى كه به بچه داده از بين برود، ظاهر اين است كه مى تواند از بچه بعد از بلوغش يا از ولى او مطالبه نمايد.

و اگر بچه مميز نباشد حق مطالبه ندارد.

٢٠٩٣ - اگر خريدار يا فروشنده را به معامله مجبور كنند، چنانچه بعد از معامله راضى شود مثلا بگويد راضى هستم، معامله صحيح است.

ولى احتياط مستحب آن است كه دوباره صيغه معامله را بخوانند.

٢٠٩٤ - اگر انسان مال كسى را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضى نشود، و اجاره نكند معامله باطل است.

٢٠٩٥ - پدر و جد پدرى طفل و نيز وصى پدر، و وصى جد پدرى بر طفل مى توانند مال طفل را بفروشند و مجتهد عادل هم در صورتى كه ضرورت اقتضا كند، مى تواند مال ديوانه يا طفل يتيم يا مال كسى را كه غايب است بفروشد.

٢٠٩٦ - اگر كسى مالى را غصب كند و بفروشد، و بعد از فروش صاحب مال معامله را اجازه كند، معامله صحيح است، و چيزى را كه غصب كننده به مشترى داده، و منفعتهاى آن از موقع معامله ملك مشترى است و چيزى را كه مشترى داده و منفعتهاى آن از موقع معامله، ملك كسى است كه مال او را غصب كرده اند.

٢٠٩٧ - اگر كسى مالى را غصب كند و بفروشد، به قصد اين كه پول آن مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه بكند، معامله صحيح است ولى پول مال مالك مى شود، نه مال غاصب.

### (شرايط جنس و عوض آن)

٢٠٩٨ - جنسى را كه مى فروشد و چيزى را كه عوض آن مى گيرد، پنج شرط دارد: اول آن كه مقدار آن با وزن يا پيمانه يا شماره و مانند اينها معلوم باشد.

دوم آن كه بتواند آن را تحويل دهد، و گرنه معامله صحيح نيست، مگر آن كه آن را با چيزى كه مى تواند او را تحويل دهد، بفروشد كه در اين صورت معامله صحيح است، ولى ظاهر آن است كه اگر خريدار بتواند آن چيزى را كه خريده به دست آورد، هر چند فروشنده قادر نباشد كه آن را به او تحويل دهد، معامله صحيح است، مثلا اگر اسبى را كه فرار كرده بفروشد، و خريدار بتواند آن را پيدا كند معامله اشكال ندارد، و صحيح مى باشد، و احتياج به ضميمه در اين صورت نيست.

سوم خصوصياتى را كه در جنس و عوض است و به واسطه آنها ميل مردم به معامله فرق مى كند، معين نمايند.

چهارم آن كه متعلق حق ديگرى نباشد، به طورى كه به خارج شدن از ملك مالك حق آن شخص از ميان برود.

پنجم خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را پس اگر مثلا منفعت يك ساله خانه را بفروشد، صحيح نيست ولى چنانچه خريدار به جاى پول منفعت مالك خود را بدهد، مثلا فرشى را از كسى بخرد و عوض آن منفعت يك ساله خانه خود را به او واگذار كند، اشكال ندارد، و احكام اينها در مسايل آينده گفته خواهد شد.

٢٠٩٩ - جنسى را كه در شهرى با وزن يا پيمانه معامله مى كنند در آن شهر انسان بايد با وزن يا پيمانه بخرد، ولى مى تواند همان جنس را در شهرى كه با ديدن معامله مى كنند، با ديدن خريدارى نمايد.

٢١٠٠ - چيزى را كه با وزن خريد و فروش مى كنند با پيمانه هم مى شود معامله كرد، به اين طور كه اگر مثلا مى خواهد ده من گندم بفروشد با پيمانه اى كه يك من گندم مى گيرد، ده پيمانه بدهد.

٢١٠١ - اگر معامله از جهت نبودن يكى از شرطهايى كه گفته شد - غير شرط چهارم - باطل باشد ولى خريدار و فروشنده راضى باشند كه در مال يكديگر تصرف كنند آنها اشكال ندارد.

٢١٠٢ - معامله چيزى كه وقف شده باطل است، ولى اگر به طورى خراب شود كه نتوانند استفاده اى را كه مال براى آن وقف شده از آن ببرند يا در معرض اين جهت باشد، مثلا حصير مسجد به طورى پاره شود كه نتوانند روى آن نماز بخوانند، فروش آن براى متولى و كسى كه در حكم او است، اشكال ندارد، و در صورتى كه ممكن باشد، بايد بنابر احتياط پول آن را در همان مسجد به مصرفى برسانند كه به مقصود وقف كننده نزديكتر باشد.

٢١٠٣ - هرگاه بين كسانى كه مال را براى آنان وقف كرده اند به طورى اختلاف پيدا شود، كه اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود كه مال يا جانى تلف شود، بعضى گفته اند كه مى توانند آن مال را بفروشند و به مصرفى كه به مقصود وقف كننده نزديكتر است برسانند، ولى اين حكم محل اشكال است وليكن اگر واقف شرط كند كه اگر صلاح در فروش وقف باشد بفروشند فروختن آن در اين صورت اشكال ندارد.

٢١٠٤ - خريد و فروش ملكى كه آن را به ديگرى اجاره داده اند اشكال ندارد، ولى استفاده آن ملك در مدت اجاره مال مستاجر است.

و اگر خريدار نداند كه آن ملك را اجاره داده اند، يا به گمان اين كه مدت اجاره كم است ملك را خريده باشد، پس از اطلاع به كيفيت مى تواند معامله خودش را بهم بزند.

### (صيغه خريد و فروش)

٢١٠٥ - در خريد و فروش لازم نيست صيغه عربى بخوانند، مثلا اگر فروشنده به فارسى بگويد اين مال را در عوض اين پول فروختم و مشترى بگويد قبول كردم معامله صحيح است، ولى خريدار و فروشنده بايد قصد انشاء داشته باشد، يعنى به گفتن اين دو جمله مقصودشان خريد و فروش باشد.

٢١٠٦ - اگر در موقع معامله صيغه نخوانند، ولى فروشنده در مقابل مالى كه از خريدار مى گيرد، مال خود را ملك او كند معامله صحيح است و هر دو مالك مى شوند.

### (خريد و فروش ميوه ها)

٢١٠٧ - ميوه اى كه گل آن ريخته و دانه بسته چنانچه معلوم باشد، كه از آفت رسته است يا نه به طورى كه مقدار حاصل آن درخت را بتوان تخمين زد، فروش آن پيش از چيدن صحيح است، بلكه اگر هنوز هم معلوم نباشد، كه از آفت رسته است يا نه، چنانچه ميوه دو سال يا بيشتر را بفروشند، يا همان مقدارى كه فعلا روييده - به شرط آن كه ماليت قابل توجهى داشته باشد، - بفروشند معامله صحيح است، و هم چنين اگر چيزى از حاصل زمين يا چيز ديگرى را با آن بفروشند، معامله صحيح است، ولى احتياط لازم در اين صورت آن است كه ضميمه طورى باشد كه اگر دانه ها ميوه نشوند حافظ سرمايه خريدار باشد.

٢١٠٨ - فروختن ميوه اى را كه بر درخت است، پيش از آن كه دانه ببندد و گلش بريزد نيز جايز است، ولى بايد با ضميمه باشد، به طورى كه در مساله پيش گفته شد، و يا آن كه ميوه بيشتر از يك سال را بفروشند.

٢١٠٩ - اگر خرمايى را كه زرد يا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشكال ندارد، ولى عوض آن را از خرما چه از آن درخت و چه از غير آن قرار ندهند، اما اگر كسى يك درخت خرما در خانه كس ديگر داشته باشد، در صورتى كه مقدار آن را تخمين كنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه بفروشد و عوض آن را خرما قرار بدهند اشكال ندارد.

٢١١٠ - فروختن خيار و بادنجان و سبزيها و مانند اينها كه سالى چند مرتبه چيده مى شود، در صورتى كه ظاهر و نمايان شده باشد و معين كنند كه مشترى در سال چند دفعه آن را بچيند اشكال ندارد، ولى اگر ظاهر و نمايان نشده باشد فروختن آن اشكال دارد.

٢١١١ - اگر خوشه گندم را بعد از آن كه دانه بسته به گندمى كه از خودش حاصل مى آيد، يا از خوشه ديگرى بفروشند معامله صحيح نيست.

### (نقد و نسيه)

٢١١٢ - اگر جنسى را نقد بفروشند، خريدار و فروشنده بعد از معامله مى توانند جنس و پول را از يكديگر مطالبه نموده و تحويل بگيرند و تحويل دادن در منقول مانند فرش و لباس و غير منقول مانند خانه و زمين باين است كه دست از آن چيز بردارد، و طورى آن را در اختيار طرف قرار دهد كه چنانچه بخواهد بتواند در آن تصرف كند و اين معنى به اختلاف موارد مختلف مى باشد.

٢١١٣ - در معامله نسيه بايد مدت كاملا معلوم باشد، پس اگر جنسى را بفروشد كه سر خرمن پول آن را بگيرد، چون مدت كاملا معين نشده معامله باطل است. ٢١١٤ - اگر جنسى را نسيه بفروشد، پيش از تمام شدن مدتى كه قرار گذاشته اند، نمى تواند عوض آن را از خريدار مطالبه نمايد، ولى اگر خريدار بميرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده مى تواند پيش از تمام شدن مدت، طلبى را كه دارد از ورثه او مطالبه نمايد.

٢١١٥ - اگر جنسى را نسيه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتى كه قرار گذاشته اند، مى تواند عوض آن را از خريدار مطالبه نمايد، ولى اگر خريدار نتواند بپردازد، بايد او را مهلت دهد، يا معامله را فسخ كند و در صورتى كه آن جنس موجود است پس بگيرد.

٢١١٦ - اگر به كسى كه قيمت جنس را نمى داند، مقدارى نسيه بدهد و قيمت آن را به او نگويد، معامله باطل است.

ولى اگر به كسى كه قيمت نقدى جنس را مى داند نسيه بدهد و گرانتر حساب كند، مثلا بگويد جنسى را كه به تو نسيه مى دهم تومانى يك ريال از قيمتى كه نقد مى فروشم گرانتر حساب مى كنم و او قبول كند اشكال ندارد.

٢١١٧ - كسى كه جنسى را نسيه فروخته و براى گرفتن پول آن مدتى قرار داده، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدت، مقدارى از طلب خود را كم كند و بقيه را نقد بگيرد اشكال ندارد.

### (معامله سلف و شرايط آن)

٢١١٨ - معامله سلف آن است كه شخص به پول نقد جنس كلى را كه بعد از مدتى تحويل مى دهد بفروشد پس اگر خريدار بگويد اين پول را مى دهم كه مثلا بعد از شش ماه فلان جنس را بگيرم و فروشنده بگويد قبول كردم، يا فروشنده پول را بگيرد و بگويد فلان جنس را فروختم كه بعد از شش ماه تحويل بدهم معامله صحيح است.

٢١١٩ - اگر پولى را كه از جنس طلا يا نقره است سلف بفروشد و عوض آن را پول طلا يا نقره بگيرد معامله باطل است.

ولى اگر جنسى يا پولى را كه از جنس طلا و نقره نيست بفروشد و عوض آن را جنس ديگر يا پول طلا يا نقره بگيرد معامله - به تفصيلى كه در شرط هفتم مساله آينده گفته مى شود - صحيح است.

و احتياط مستحب آن است كه در عوض جنسى كه مى فروشد پول بگيرد و جنس ديگر نگيرد.

٢١٢٠ - معامله سلف هفت شرط دارد: اول خصوصياتى را كه قيمت جنس به واسطه آنها فرق مى كند معين نمايند.

ولى دقت زياد هم لازم نيست، همين قدر كه مردم بگويند خصوصيات آن معلوم شده كافى است.

دوم پيش از آن كه خريدار و فروشنده از هم جدا شوند، خريدار تمام قيمت را به فروشنده بدهد يا به مقدار پول آن از فروشنده طلبكار نقدى باشد و طلب خود را بابت قيمت جنس حساب كند و او قبول نمايد و چنانچه مقدارى از قيمت آن را بدهد، اگر چه معامله نسبت به آن مقدار صحيح است ولى فروشنده مى تواند معامله را بهم بزند.

سوم مدت را كاملا معين كنند و اگر بگويد تا اول خرمن جنس را تحويل مى دهم چون مدت كاملا معلوم نشده معامله او باطل است.

چهارم وقتى را براى تحويل جنس معين كنند كه در آن وقت فروشنده بتواند جنس را تحويل دهد چه كمياب باشد يا نه.

پنجم جاى تحويل جنس را بنابر احتياط كاملا معين نمايند، ولى اگر از حرفهاى آنان جاى آن معلوم باشد، لازم نيست اسم آنجا را ببرند.

ششم وزن يا پيمانه آن را معين كنند، و جنسى را هم كه معمولا با ديدن معامله مى كنند اگر سلف بفروشند اشكال ندارد، ولى بايد مثل بعضى از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدرى كم باشد كه مردم به آن اهميت ندهند.

هفتم چيزى را كه مى فروشند، چنانچه از اجناسى باشد كه با وزن يا پيمانه فروخته مى شود، عوض آن از آن جنس نباشد، بلكه بنابر احتياط لازم از غير آن جنس از اجناسى كه با وزن يا پيمانه فروخته مى شود هم نباشد، و اگر چيزى را كه مى فروشد از اجناسى باشد كه با شماره فروخته مى شود، بنابر احتياط جايز نيست كه عوض آن را از جنس خود با مقدارى زيادتر قرار دهد.

### (احكام معامله سلف)

٢١٢١ - انسان نمى تواند جنسى را كه سلف خريده پيش از تمام شدن مدت به غير فروشنده اش بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آن را تحويل نگرفته باشد، فروختن آن اشكال ندارد، ولى فروختن غله مانند گندم و جو و ساير اجناسى كه با وزن يا پيمانه فروخته مى شود، غير از ميوه ها پيش از تحويل گرفتن آن جايز نيست مگر اين كه به سرمايه اش يا به كمتر از آن بفروشد.

٢١٢٢ - در معامله سلف اگر فروشنده جنسى را كه قرارداد كرده در موعدش بدهد، مشترى بايد قبول كند، هر چند بهتر از آنچه قرار گذاشته باشد، در صورتى كه از همان جنس حساب شود.

٢١٢٣ - اگر جنسى را كه فروشنده مى دهد، پست تر از جنسى باشد كه قرارداد كرده، مشترى مى تواند قبول نكند.

٢١٢٤ - اگر فروشنده به جاى جنسى كه قرارداد كرده، جنس ديگرى بدهد، در صورتى كه مشترى راضى شود اشكال ندارد.

٢١٢٥ - اگر جنسى را كه سلف فروخته در موقعى كه بايد آن را تحويل دهد ناياب شود و نتواند آن را تهيه كند، مشترى مى تواند صبر كند تا تهيه نمايد، يا معامله را به هم بزند و چيزى را كه داده پس بگيرد، و بنابر احتياط نمى تواند آن را به فروشنده به قيمت مشترى بفروشد.

٢١٢٦ - اگر جنسى را بفروشد و قرار بگذارد كه بعد از مدتى تحويل دهد و پول آن را هم بعد از مدتى بگيرد، معامله باطل است.

### (فروش طلا و نقره به طلا و نقره)

٢١٢٧ - اگر طلا را به طلا و نقره را به نقره بفروشد، سكه دار باشند يا بى سكه در صورتى كه وزن يكى از آنها زيادتر باشد، معامله حرام و باطل است.

٢١٢٨ - اگر طلا را به نقره يا نقره را به طلا نقدا بفروشد، معامله صحيح است و لازم نيست وزن آنها مساوى باشد، ولى اگر معامله با مدت باشد باطل است.

٢١٢٩ - اگر طلا يا نقره را به طلا يا نقره بفروشند.

بايد فروشنده و خريدار پيش از آن كه از يكديگر جدا شوند، جنس و عوض آن را به يكديگر تحويل دهند و اگر هيچ مقدار از چيزى را كه قرار گذاشته اند تحويل ندهند معامله باطل است.

٢١٣٠ - اگر فروشنده يا خريدار، تمام چيزى را كه قرار گذاشته تحويل دهد، و ديگرى مقدارى از آن را تحويل دهد، و از يكديگر جدا شوند اگر چه معامله نسبت به آن مقدار صحيح است ولى كسى كه تمام مال به دست او نرسيده مى تواند معامله را بهم بزند.

٢١٣١ - اگر خاك نقره معدن را به نقره خالص و خاك طلاى معدن را به طلاى خالص بفروشند، معامله باطل است - مگر آن كه بداند مثلا مقدار نقره خاك با مقدار نقره خالص مساوى مى باشد - ولى فروختن خاك نقره را به طلا، و خاك طلا را به نقره همان طورى كه سابقا گفته شد اشكال ندارد.

### (مواردى كه انسان مى تواند معامله را بهم بزند)

٢١٣٢ - حق بهم زدن معامله را خيار مى گويند، و خريدار و فروشنده در يازده صورت مى توانند معامله را بهم بزنند.

اول آن كه از هم جدا نشده باشند، هر چند مجلس معامله را ترك گفته باشند.

و اين خيار را خيار مجلس مى گويند.

دوم آن كه مشترى يا فروشنده در بيع، يا يكى از دو طرف معامله در معاملات ديگر مغبون شده باشند كه آن را خيار غبن گويند.

و منشا ثبوت اين نحو از خيار (شرط ارتكازى) در عرف عام مى باشد، يعنى در هر معامله اى در ذهن دو طرف معامله اين شرط مرتكز است كه مالى را كه مى گيرد از جهت ماليت به مقدار فاحش كمتر از مالى را كه مى پردازد نباشد، و اگر باشد، حق بهم زدن معامله را داشته باشد، ولى چنانچه در مواردى در عرف خاص شرط ارتكازى طور ديگر باشد مثلا شرط اين باشد كه اگر مالى را كه گرفته از جهت ماليت كمتر از مالى كه پرداخته باشد بتواند مابه التفاوت ميان آن دو را از طرف مطالبه كند، و اگر ممكن نشد معامله را بهم زند، بايد همان عرف خاص در اين چنين موارد رعايت شود.

سوم در معامله قرارداد كنند كه تا مدت معينى هر دو يا يكى از آنان بتوانند معامله را بهم بزنند كه آن را خيار شرط گويند.

چهارم يكى از دو طرف معامله، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طورى كند كه طرف در آن رغبت كند يا رغبت او به آن زيادتر شود كه آن را خيار تدليس گويند.

پنجم يكى از دو طرف معامله با ديگرى شرط كند كه كارى را انجام دهد و به آن شرط عمل نشود يا شرط كند مال معينى را كه مى دهد به طور مخصوصى باشد و آن مال داراى آن خصوصيت نباشد، كه در اين صورت شرط كننده مى تواند معامله را بهم بزند و آن را خيار تخلف شرط گويند.

ششم در جنس يا عوض آن عيبى باشد و آن را خيار عيب گويند.

هفتم معلوم شود مقدارى از جنسى را كه معامله نموده اند، مال ديگرى است كه اگر صاحب آن به معامله راضى نشود، گيرنده مى تواند معامله را بهم بزند، يا عوض آن مقدار را چنانچه پرداخته باشد از طرف خود بگيرد، و آن را خيار شركت گويند.

هشتم صاحب مال خصوصيات جنس معينى را كه طرف نديده به او بگويد، بعد معلوم شود طورى كه گفته نبوده است، يا آن كه طرف جنس را سابقا ديده بوده و خيال مى كرده كه فعلا هم داراى خصوصياتى است كه در گذشته در آن ديده، بعد معلوم شود كه آن خصوصيات در آن باقى نمانده، كه در اين صورت طرف مى تواند معامله را بهم بزند و آن را خيار رؤيت گويند.

نهم اگر مشترى پول جنسى را كه خريده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحويل نداده باشد فروشنده مى تواند معامله را بهم بزند، ولى اين در صورتى است كه فروشنده خريدار را در پرداخت پول مهلت داده باشد، ولى تعيين مدت نكرده باشد، و اما اگر او را اصلا مهلت نداده باشد، مى تواند با اندكى تاخير در پرداخت پول معامله را بهم بزند، و اگر او را بيش از سه روز مهلت داده باشد، نمى تواند تا تمام شدن مدت معامله را بهم بزند، و از اين جا معلوم مى شود كه اگر جنسى را كه فروخته مثل بعضى از ميوه ها باشد كه اگر يك روز بماند ضايع مى شود، چنانچه خريدار تا شب پول آن را ندهد، و شرط نكرده باشد كه دادن پول را تاخير بيندازد، فروشنده مى تواند معامله را بهم بزند، و آن را خيار تاخير گويند.

دهم كسى كه حيوانى را خريده تا سه روز مى تواند معامله را بهم بزند، و اگر در عوض چيزى كه فروخته حيوانى گرفته باشد، فروشنده تا سه روز مى تواند معامله را بهم بزند و آن را خيار حيوان گويند.

يازدهم فروشنده نتواند جنسى را كه فروخته تحويل دهد مثلا اسبى را كه فروخته فرار نمايد كه در اين صورت مى تواند معامله را بهم بزند و آن را خيار تعذر تسليم گويند و احكام اينها در مسايل آينده گفته خواهد شد.

٢١٣٣ - اگر خريدار قيمت جنس را نداند، يا در موقع معامله غفلت كند و جنس را گرانتر از قيمت معمولى آن بخرد، چنانچه به مقدار قابل توجهى گرانتر خريده باشد، مى تواند معامله را بهم بزند، البته به شرط آن كه مقدار تفاوت در حال بهم زدن معامله هم ثابت باشد، و گرنه معلوم نيست كه بتواند معامله را بهم بزند.

و نيز اگر فروشنده قيمت جنس را نداند، يا موقع معامله غفلت كند و جنس را ارزانتر از قيمت آن بفروشد در صورتى كه به مقدار قابل توجهى ارزانتر فروخته باشد، مى تواند به شرط گذشته معامله را بهم بزند.

٢١٣٤ - در معامله بيع شرط كه مثلا خانه صد هزار تومانى را به پنجاه هزار تومان مى فروشند، و قرار مى گذارند كه اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند، در صورتى كه خريدار و فروشنده قصد خريد و فروش داشته باشند معامله صحيح است.

٢١٣٥ - در معامله بيع شرط اگر چه فروشنده اطمينان داشته باشد كه هرگاه سر مدت پول را ندهد، خريدار ملك را به او مى دهد معامله صحيح است ولى اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملك را از خريدار مطالبه كند و اگر خريدار بميرد، نمى تواند ملك را از ورثه او مطالبه نمايد.

٢١٣٦ - اگر چاى اعلا را با چاى پست مخلوط كند و به اسم چاى اعلا بفروشد، مشترى مى تواند معامله را بهم بزند.

٢١٣٧ - اگر خريدار بفهمد مال معينى را كه خريده عيبى دارد مثلا حيوانى را بخرد و بفهمد كه يك چشم آن كور است، چنانچه آن عيب پيش از معامله در مال بوده و او نمى دانسته، مى تواند معامله را بهم زده و آن مال را به فروشنده برگرداند و چنانچه برگرداندن ممكن نباشد، مثلا در آن مال تغييرى حاصل شده يا تصرفى كه مانع از رد است نموده باشد، در اين صورت فرق قيمت سالم و معيوب آن را معين كند و به نسبت تفاوت قيمت سالم و معيوب از پولى كه به فروشنده داده پس بگيرد، مثلا مالى را كه به چهار تومان خريده اگر بفهمد معيوب است، در صورتى كه قيمت سالم آن هشت تومان و قيمت معيوب آن شش تومان باشد، چون فرق قيمت سالم و معيوب يك چهارم مى باشد، مى تواند يك چهارم پولى را كه داده يعنى يك تومان از فروشنده بگيرد.

٢١٣٨ - اگر فروشنده بفهمد در عوض معينى كه مالش را به آن فروخته عيبى هست، چنانچه آن عيب پيش از معامله در عوض بوده و او نمى دانسته مى تواند معامله را بهم زده و آن عوض را به صاحبش برگرداند، و چنانچه از جهت تغيير يا تصرف نتواند برگرداند مى تواند تفاوت قيمت سالم و معيوب را به دستورى كه در مساله پيش گفه شد بگيرد.

٢١٣٩ - اگر بعد از معامله و پيش از تحويل دادن مال عيبى در آن پيدا شود، خريدار مى تواند معامله را بهم بزند، و نيز اگر در عوض مال بعد از معامله و پيش از تحويل دادن، عيبى پيدا شود، فروشنده مى تواند معامله را بهم بزند، و اگر بخواهند تفاوت قيمت بگيرند در صورت عدم امكان رد جايز است.

٢١٤٠ - اگر بعد از معامله عيب مال را بفهمد چنانچه بخواهد بايد فورا معامله را بهم بزند، و اگر بيش از مقدار معمول - با در نظر گرفتن اختلاف موارد - تاخير بيندازد ديگر نمى تواند معامله را بهم بزند.

٢١٤١ - هر گاه بعد از خريدن جنس عيب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد، مى تواند معامله را بهم بزند، و هم چنين است حكم در ساير خيارات.

٢١٤٢ - در چهار صورت خريدار به واسطه عيبى كه در مال است نمى تواند معامله را بهم بزند، يا تفاوت قيمت بگيرد: اول آن كه موقع خريدن عيب مال را بداند.

دوم آن كه به عيب مال راضى شود.

سوم آن كه در وقت معامله بگويد: اگر مال عيبى داشته باشد، پس نمى دهم و تفاوت قيمت هم نمى گيرم.

چهارم آن كه فروشنده در وقت معامله بگويد اين مال را با هر عيبى كه دارد مى فروشم ولى اگر عيبى را معين كند و بگويد مال را با اين عيب مى فروشم و معلوم شود عيب ديگرى هم دارد، خريدار مى تواند براى عيبى كه فروشنده معين نكرده مال را پس دهد، و در صورتى كه نتواند پس دهد تفاوت قيمت بگيرد.

٢١٤٣ - اگر خريدار بفهمد مال عيبى دارد، و پس از تحويل گرفتن مال عيب ديگرى در آن پيدا شود نمى تواند معامله را بهم بزند، ولى مى تواند تفاوت قيمت سالم و معيوب را بگيرد، ولى اگر حيوان معيوبى را بخرد و پيش از گذشتن زمان خيار كه سه روز است عيب ديگرى پيدا كند اگر چه آن را تحويل گرفته باشد باز هم مى تواند آن را پس دهد، و نيز اگر فقط خريدار تا مدتى حق بهم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت مال عيب ديگرى پيدا كند، اگر چه آن را تحويل گرفته باشد، مى تواند معامله را بهم بزند.

٢١٤٤ - اگر انسان مالى داشته باشد كه خودش آن را نديده و ديگرى خصوصيات آن را براى او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصيات را به مشترى بگويد و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد كه بهتر از آن بوده مى تواند معامله را بهم بزند.

### (مسايل متفرقه)

٢١٤٥ - اگر فروشنده قيمت خريد جنس را به مشترى بگويد بايد تمام چيزهايى را كه به واسطه آنها قيمت مال كم يا زياد مى شود بگويد اگر چه به همان قيمت يا كمتر از آن بفروشد، مثلا بايد بگويد كه نقد خريده است يا نسيه، و چنانچه بعضى از آن خصوصيات را نگويد، و بعدا مشترى بفهمد مى تواند معامله را بهم بزند.

٢١٤٦ - اگر انسان جنسى را به كسى بدهد و قيمت آن را معين كند و بگويد اين جنس را به اين قيمت به فروش و هر چه زيادتر فروختى اجرت فروشت باشد، هر چه زيادتر از آن قيمت بفروشد مال صاحب مال است.

و فروشنده فقط مى تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگيرد.

ولى اگر به طور جعاله باشد، و بگويد اين جنس را به زيادتر از آن قيمت اگر فروختى زيادى مال خودت باشد اشكال ندارد.

٢١٤٧ - اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جاى آن گوشت ماده بدهد معصيت كرده است، پس اگر آن گوشت را معين كرده و گفته اين گوشت نر را مى فروشم مشترى مى تواند معامله را بهم بزند، و اگر آن را معين نكرده، در صورتى كه مشترى به گوشتى كه گرفته راضى نشود قصاب بايد گوشت نر به او بدهد.

٢١٤٨ - اگر مشترى به بزاز بگويد پارچه اى مى خواهم كه رنگ آن نرود و بزاز پارچه اى به او بفروشد كه رنگ آن برود، مشترى مى تواند معامله را بهم بزند.

٢١٤٩ - قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مكروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

### (احكام شركت)

٢١٥٠ - اگر دو نفر با هم اتفاق ببندند كه با مال مشترك خود تجارت كنند و آنچه منفعت مى برند ميان خود تقسيم نمايند، و به عربى يا به زبان ديگر صيغه شركت را بخوانند، يا كارى كنند كه معلوم باشد مى خواهند با يكديگر شريك باشند شركت آنان صحيح است.

٢١٥١ - اگر چند نفر در مزدى كه از كار خودشان مى گيرند با يكديگر شركت كنند، مثلا چند دلاك با هم قرار بگذارند كه هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت كنند، شركت آنان صحيح نيست ولى اگر با هم مصالحه كنند كه مثلا نصف مزد كار هر يك تا مدت معينى براى ديگرى باشد در مقابل نصف مزد كار او مصالحه صحيح است و هر كدام با ديگرى در مزد كار او شريك مى شود.

٢١٥٢ - اگر دو نفر با يكديگر شركت كنند كه هر كدام به اعتبار خود جنسى بخرد و قيمت آن را خودش بدهكار شود ولى در سود جنسى كه هر كدام خريده اند با يكديگر شريك باشند صحيح نيست، اما اگر هر كدام ديگرى را وكيل كند كه او را در آنچه نسيه مى خرد شريك كند يعنى جنس را براى خود و شريكش بخرد كه هر دو بدهكار شوند هر دو در آن جنس شريك مى شوند.

٢١٥٣ - كسانى كه به واسطه شركت با هم شريك مى شوند بايد بالغ و عاقل باشند و از روى قصد و اختيار شركت كنند و نيز بايد بتوانند در مال خود تصرف نمايند، پس سفيه - كسى كه مال خود را در كارهاى بيهوده صرف مى كند - چون حق ندارد در مال خود تصرف نمايد، اگر شركت كند صحيح نيست.

٢١٥٤ - اگر در عقد شركت شرط كنند كسى كه كار مى كند يا بيشتر از شريك ديگر كار مى كند يا كار او با اهميت تر از كار ديگرى است بيشتر منفعت ببرد، بايد آنچه را شرط كرده اند به او بدهند، و هم چنين اگر شرط كنند كسى كه كار نمى كند، يا بيشتر كار نمى كند، يا كار او با اهميت تر از كار ديگرى نيست بيشتر منفعت ببرد، باز هم شرط صحيح است و بايد آنچه شرط كرده اند به او بدهند.

٢١٥٥ - اگر قرار بگذارند كه همه سود را يك نفر ببرد يا تمام ضرر از يكى از آنان باشد، صحت شركت محل اشكال است.

٢١٥٦ - اگر شرط نكنند كه يكى از شريك ها بيشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمايه آنان يك اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به يك اندازه مى برند، و اگر سرمايه آنان يك اندازه نباشد، بايد منفعت و ضرر را به نسبت سرمايه قسمت نمايند، مثلا اگر دو نفر شركت كنند و سرمايه يكى از آنان دو برابر سرمايه ديگرى باشد، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم ديگرى است، چه هر دو به يك اندازه كار كنند، يا يكى كمتر كار كند، يا هيچ كار نكند.

٢١٥٧ - اگر در عقد شركت شرط كنند كه هر دو با هم خريد و فروش نمايند، يا هر كدام به تنهايى معامله كنند، يا فقط يكى از آنان معامله كند، يا شخص سومى براى معامله كردن اجاره شود، بايد به قرارداد عمل نمايند.

٢١٥٨ - اگر معين نكنند كه كدام يك آنان با سرمايه خريد و فروش نمايد، هيچ يك آنان بدون اجازه ديگرى نمى تواند با آن سرمايه معامله كند.

٢١٥٩ - شريكى كه اختيار سرمايه شركت با او است بايد به قرارداد شركت عمل كند، مثلا اگر با او قرار گذاشته اند كه نسيه بخرد يا نقد بفروشد، يا جنس را از محل مخصوصى بخرد، بايد به همان قرارداد، رفتار نمايد، و اگر با او قرارى نگذاشته باشند، بايد به طور معمول معامله كند و داد و ستدى نمايد كه براى شركت ضرر نداشته باشد.

و مال شركت را در مسافرت همراه خود نبرد اگر اين كار خلاف معمول است.

٢١٦٠ - شريكى كه با سرمايه شركت معامله مى كند، اگر بر خلاف قراردادى كه با او كرده اند خريد و فروش كند يا آن كه قراردادى نكرده باشند، و بر خلاف معمول معامله كند، در اين دو صورت هر چند معامله بنابر اقوى صحيح است ولى اگر معامله زيان آور باشد يا قسمتى از مال شركت تلف شود شريكى كه بر خلاف قرارداد يا بر خلاف معمول رفتار كرده ضامن است.

٢١٦١ - شريكى كه با سرمايه شركت معامله مى كند اگر زياده روى ننمايد، و در نگهدارى سرمايه كوتاهى نكند و اتفاقا مقدارى از آن يا تمام آن تلف شود ضامن نيست.

٢١٦٢ - شريكى كه با سرمايه شركت معامله مى كند اگر بگويد سرمايه تلف شده، چنانچه نزد ديگر شريكها مامون باشد، بايد حرف او را قبول كنند و اگر اين چنين نيست مى توانند نزد حاكم شرع بر عليه او شكايت كنند تا بر طبق موازين قضاوت نزاع را فيصله دهد.

٢١٦٣ - اگر تمام شريكها از اجازه اى كه به تصرف در مال يكديگر داده اند برگردند هيچ كدام نمى توانند در مال شركت تصرف كنند و اگر يكى از آنان از اجازه خود برگردد شريكهاى ديگر حق تصرف ندارند، ولى كسى كه از اجازه خود برگشته، مى تواند در مال شركت تصرف كند.

٢١٦٤ - هر وقت يكى از شريكها تقاضا كند كه سرمايه شركت را قسمت كنند، اگر چه شركت مدت داشته باشد، بايد ديگران قبول نمايند مگر آن كه قسمت رد باشد يا ضرر معتنابه بر شركاء داشته باشد.

٢١٦٥ - اگر يكى از شريكها بميرد، يا ديوانه يا بيهوش شود شريكهاى ديگر نمى توانند در مال شركت تصرف كنند، و هم چنين است اگر يكى از آنان سفيه شود، يعنى مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف نمايد.

٢١٦٦ - اگر شريك، چيزى را نسيه براى خود بخرد، نفع و ضررش مال او است ولى اگر براى شركت بخرد، و قرار شركت معامله نسيه را هم شامل شود، نفع و ضررش مال هر دوى آنان است.

٢١٦٧ - اگر با سرمايه شركت معامله اى كنند، بعد بفهمند شركت باطل بوده، چنانچه طورى باشد كه اذن در معامله به صحت شركت مفيد نباشد، به اين معنى كه اگر مى دانستند شركت درست نيست، باز هم به تصرف در مال يكديگر راضى بودند، معامله صحيح است، و هر چه از آن معامله پيدا شود مال همه آنان است و اگر اين طور نباشد، در صورتى كه كسانى كه به تصرف ديگران راضى نبوده اند بگويند به آن معامله راضى هستيم، معامله صحيح وگرنه باطل مى باشد، و در هر صورت هر كدام آنان كه براى شركت كارى كرده است اگر به قصد مجانى كار نكرده باشد، مى تواند مزد زحمتهاى خود را به اندازه معمولى با حفظ نسبت از شريكهاى ديگر بگيرد، ولى چنانچه مزد معمول بيشتر از مقدار فايده اى باشد كه در فرض صحت شركت مى برده همان مقدار فايده را مى تواند بگيرد.

## (احكام صلح)

٢١٦٨ - صلح آن است كه انسان با ديگرى سازش كند كه مقدارى از مال يا منفعت مال خود را ملك او كند، يا از طلب، يا حق خود بگذرد كه او هم در عوض، مقدارى از مال، يا منفعت مال خود را به او واگذار نمايد يا از طلب، يا حقى كه دارد بگذرد، بلكه اگر بدون آن كه عوض بگيرد با كسى سازش كند كه مقدارى از مال، يا منفعت مال خود را به او واگذار كند، يا از طلب يا حق خود بگذرد، باز هم صلح صحيح است.

٢١٦٩ - كسى كه مالش را به ديگرى صلح مى كند، بايد بالغ و عاقل و قصد صلح داشته و كسى را مجبور نكرده باشد، و بايد سفيه و ممنوع از تصرف در آن مال به واسطه ورشكستگى هم نباشد.

٢١٧٠ - لازم نيست صيغه صلح به عربى خوانده شود، بلكه با هر لفظى كه بفهماند با هم صلح و سازش كرده اند صحيح است.

٢١٧١ - اگر كسى گوسفندهاى خود را به چوپان بدهد كه مثلا يك سال نگهدارى كند و از شير آن استفاده نمايد، و مقدارى روغن بدهد، چنانچه شير گوسفند را در مقابل زحمتهاى چوپان و آن روغن صلح كند صحيح است بلكه اگر گوسفند را يكساله به چوپان اجاره دهد كه از شير آن استفاده كند و در عوض مقدارى روغن بدهد و مقيد نكند بخصوص روغن شير آن گوسفند، اجاره صحيح است.

٢١٧٢ - اگر كسى بخواهد طلب يا حق خود را به ديگرى صلح كند در صورتى صحيح است كه او قبول نمايد، ولى اگر بخواهد از طلب يا حق خود بگذرد قبول كردن او لازم نيست.

٢١٧٣ - اگر انسان مقدار بدهى خود را بداند و طلبكار او نداند چنانچه، طلبكار طلب خود را به كمتر از مقدارى كه هست صلح كند مثلا پنجاه تومان طلبكار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نمايد، زيادى براى بدهكار حلال نيست، مگر آن كه مقدار بدهى خود را به او بگويد و او را راضى كند، يا طورى باشد كه اگر مقدار طلب خود را مى دانست، باز هم به آن مقدار صلح مى كرد.

٢١٧٤ - اگر دو نفر در دست و يا بر ذمه يكديگر مالى داشته باشند، و بدانند كه يكى از آن دو از ديگرى بيشتر است، چنانچه فروش آن دو مال به يكديگر از اين جهت كه موجب ربا است حرام باشد، صلح آن دو به يكديگر نيز حرام است، بلكه اگر زيادتر بودن يكى از آن دو مال از ديگرى معلوم نباشد ولى احتمال زيادى برود نمى توانند، بنابر احتياط لازم آن دو را به يكديگر صلح نمايند.

٢١٧٥ - اگر دو نفر از يك نفر طلبكار باشند، يا دو نفر از دو نفر ديگر طلبكار باشند، و بخواهند طلبهاى خود را به يكديگر صلح كنند چنانچه به طورى كه در مساله پيش گفته شد، مستلزم ربا نباشد، اشكال ندارد، مثلا اگر هر دو ده من گندم طلبكار باشند (يكى گندم اعلا و ديگرى متوسط) و هر دو طلب به سر آمده باشد مصالحه آنان صحيح است.

٢١٧٦ - اگر از كسى طلبى دارد كه بايد بعد از مدتى بگيرد چنانچه طلب خود را به مقدار كمترى صلح كند و مقصودش اين باشد كه از مقدارى از طلب خود گذشت كند و بقيه را نقد بگيرد اشكال ندارد.

و اين حكم در صورتى است كه طلب از جنس طلا يا نقره يا جنس ديگرى باشد كه با وزن يا پيمانه فروخته مى شود، و اما در غير آنها براى طلبكار جايز است كه طلب خود را به بدهكار يا غير آن به كمتر از طلب صلح نموده يا بفروشد، چنان كه در مساله (٢٢٩٧) خواهد آمد.

٢١٧٧ - اگر دو نفر چيزى را با هم صلح كنند، با رضايت يكديگر مى توانند صلح را به هم بزنند.

و نيز اگر در ضمن معامله براى هر دو يا يكى از آنان حق بهم زدن معامله را قرار داده باشند، كسى كه آن حق را دارد مى تواند صلح را بهم بزند.

٢١٧٨ - تا وقتى خريدار و فروشنده از هم جدا نشده اند مى توانند معامله را بهم بزنند و نيز اگر مشترى حيوانى را بخرد تا سه روز حق بهم زدن معامله را دارد.

و هم چنين اگر پول جنسى را كه خريده تا سه روز ندهد و جنس را تحويل نگيرد همان گونه كه در مساله (٢١٣٢) گذشت، فروشنده مى تواند معامله را بهم بزند، ولى كسى كه مالى را صلح مى كند، در اين سه صورت حق بهم زدن صلح را ندارد، اما در صورتى كه طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حد متعارف تاخير كند يا اين كه شرط شده باشد كه مثلا مال المصالحه را نقد بدهد و طرف عمل به شرط ننمايد، در اين صورت مى تواند صلح را بهم بزند و هم چنين در بقيه صور ديگر كه در احكام خريد و فروش گفته شد نيز مى تواند صلح را بهم بزند، مگر در صورتى كه يكى از دو طرف مصالحه مغبون باشد كه در اين صورت معلوم نيست بتواند معامله را بهم بزند.

٢١٧٩ - اگر چيزى را كه به صلح گرفته معيوب باشد، مى تواند صلح را بهم بزند، ولى اگر بخواهد تفاوت قيمت صحيح و معيوب را بگيرد اشكال دارد.

٢١٨٠ - هر گاه مال خود را به كسى صلح نمايد و با او شرط كند و بگويد كه بعد از مرگ من بايد چيزى را كه به تو صلح كردم مثلا وقف كنى و او هم اين شرط را قبول كند، بايد به شرط عمل نمايد.

### (احكام اجاره)

٢١٨١ - اجاره دهنده و كسى كه چيزى را اجاره مى كند بايد بالغ و عاقل باشند و به اختيار خودشان اجاره را انجام دهند و نيز بايد در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفيه چون حق ندارد در مال خود تصرف نمايد، نمى تواند چيزى را اجاره كند، يا اجاره دهد و هم چنين مفلس نمى تواند چيزى از اموالى را كه حق تصرف در آنها را ندارد، اجاره بدهد يا با آن چيزى را اجاره كند ولى مى تواند خودش را اجاره دهد.

٢١٨٢ - انسان مى تواند از طرف ديگرى وكيل شود و مال او را اجاره دهد يا مالى را براى او اجاره كند.

٢١٨٣ - اگر ولى، يا قيم بچه مال او را اجاره دهند، يا خود او را اجير ديگرى نمايند اشكال ندارد، و اگر مدتى از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهند، بعد از آن كه بچه بالغ شد، مى تواند بقيه اجاره را بهم بزند، هر چند طورى بوده كه اگر مقدارى از زمان بالغ بودن بچه را جزء مدت اجاره نمى كرد، بخلاف مصلحت بچه بود، بلى اگر بر خلاف مصلحت ملزمه شرعيه بود، يعنى مصلحتى كه مى دانيم شارع مقدس راضى به ترك آن نيست، در اين صورت اگر اجاره با اذن حاكم شرع واقع شده باشد، بچه نمى تواند بعد از بلوغ اجاره را بهم بزند.

٢١٨٤ - بچه صغيرى را كه ولى ندارد، بدون اجازه مجتهد نمى شود اجير كرد، و كسى كه به مجتهد دسترسى ندارد، مى تواند از يك نفر مؤمن كه عادل باشد، اجازه بگيرد و او را اجير نمايد.

٢١٨٥ - اجاره دهنده و مستاجر لازم نيست صيغه عربى بخوانند بلكه اگر مالك به كسى بگويد، ملك خود را به تو اجاره دادم، و او بگويد قبول كردم اجاره صحيح است بلكه اگر حرفى نزنند و مالك به قصد اين كه ملك خود را اجاره دهد، به مستاجر واگذار كند و او هم به قصد اجاره كردن بگيرد، اجاره صحيح مى باشد.

٢١٨٦ - اگر انسان بدون صيغه خواندن بخواهد براى انجام عملى اجير شود، همين كه مشغول آن عمل شد اجاره صحيح است.

٢١٨٧ - كسى كه نمى تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند كه ملك را اجاره داده، يا اجاره كرده صحيح است.

٢١٨٨ - اگر خانه يا دكان يا كشتى يا اطاقى را اجاره كند و صاحب ملك با او شرط كند كه فقط خود او از آنها استفاده نمايد، مستاجر نمى تواند آن را به ديگرى جهت استفاده از آنها اجاره دهد مگر آن كه اجاره طورى باشد كه استفاده مخصوص خودش باشد مثل اين كه زنى منزل يا اطاقى را اجاره كند و بعدا شوهر كرده و اطاق يا منزل را جهت سكناى خودش به شوهرش اجاره دهد، و اگر مالك شرط نكند مى تواند آن را به ديگرى اجاره دهد - البته تحويل دادن ملك به مستاجر دوم بايد بنابر احتياط از مالك اجازه بگيرد - ولى اگر بخواهد بيشتر از آنچه آن را اجاره كرده - هر چند از جنس ديگر - اجاره دهد، بايد در آن كارى مانند تعمير و سفيد كارى انجام داده باشد، يا براى نگهدارى آن خسارتى متحمل شده باشد.

٢١٨٩ - اگر اجير با انسان شرط كند كه فقط براى خود انسان كار كند، نمى شود او را به ديگرى اجاره داد مگر به نحوى كه در مساله قبلى گذشت.

و اگر شرط نكند، مى تواند او را به ديگرى اجاره دهد، ولى چيزى كه به او اجاره مى دهد بايد در قيمت بيشتر از اجرتى كه براى اجير قرار داده نباشد، و هم چنين است اگر خودش اجير كسى شود و براى انجام آن عمل شخص ديگرى را به كمتر اجاره نمايد، ولى اگر مقدارى از آن عمل را خودش انجام داده باشد مى تواند ديگرى را به كمتر اجاره نمايد.

٢١٩٠ - اگر غير خانه و دكان و اطاق و كشتى و اجير، چيز ديگر مثلا زمين را اجاره كند و مالك با او شرط نكند كه فقط خودش از آن استفاده نمايد، اگر بيشتر از آنچه آن را اجاره كرده اجاره دهد صحت اجاره محل اشكال است.

٢١٩١ - اگر خانه يا دكانى را مثلا يك ساله به صد تومان اجاره كند و از نصف آن خودش استفاده نمايد.

مى تواند نصف ديگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولى اگر بخواهد نصف آن را به زيادتر از مقدارى كه اجاره كرده مثلا به صد و بيست تومان اجاره دهد، بايد در آن، كارى مانند تعمير انجام داده باشد.

### (شرايط مالى كه آن را اجاره مى دهند)

٢١٩٢ - مالى را كه اجاره مى دهند چند شرط دارد: اول آن كه معين باشد، پس اگر بگويد يكى از خانه هاى خود را به تو اجاره دادم درست نيست.

دوم مستاجر آن را ببيند، يا كسى كه آن را اجاره مى دهد طورى خصوصيات آن را بگويد كه كاملا معلوم باشد.

سوم تحويل دادن آن ممكن باشد، پس اجاره دادن اسبى كه فرار كرده، اگر مستاجر نتواند آن را بگيرد باطل است ولى اگر بتواند آن را بگيرد صحيح است.

چهارم آن كه استفاده از آن مال به اتلاف و از بين بردنش نباشد پس اجاره دادن نان و ميوه و خوردني هاى ديگر براى خوردن صحيح نيست.

پنجم استفاده اى كه مال را براى آن، اجاره داده اند، ممكن باشد، پس اجاره دادن زمين براى زراعت در صورتى كه آب باران كفايت آن را نكند و از آب رودخانه هم به آن نرسد، صحيح نيست.

ششم چيزى را كه اجاره مى دهد مال خود او باشد و اگر مال كس ديگر را اجاره دهد، در صورتى صحيح است كه صاحبش رضايت دهد.

٢١٩٣ - اجاره دادن درخت براى آن كه از ميوه اش استفاده كنند در صورتى كه ميوه اش فعلا موجود نباشد، صحيح است و هم چنين است اجاره دادن حيوان براى شيرش.

٢١٩٤ - زن مى تواند براى آن كه از شيرش استفاده كنند اجير شود و لازم نيست از شوهر خود اجازه بگيرد، ولى اگر به واسطه شير دادن، حق شوهر از بين برود، بدون اجازه او نمى تواند اجير شود.

### (شرايط استفاده اى كه مال را براى آن اجاره مى دهند)

٢١٩٥ - استفاده اى كه مال را براى آن اجاره مى دهند چهار شرط دارد: اول آن كه حلال باشد.

بنابر اين اجاره دادن دكان براى شراب فروشى يا نگهدارى شراب و كرايه دادن حيوان براى حمل و نقل شراب باطل است.

دوم آن كه آن عمل در نظر شرع به طور مجان واجب نباشد، و از اين قبيل است - بنابر احتياط - ياد دادن مسائل حلال و حرام و تجهيز اموات پس اجير شدن براى اينها جايز نيست.

و بنابر احتياط معتبر است كه پول دادن براى آن استفاده در نظر مردم بيهوده نباشد.

سوم اگر چيزى را كه اجاره مى دهند چند فايده داشته باشد استفاده اى كه مستاجر بايد از آن بكند معين نمايند، مثلا اگر حيوانى را كه سوارى مى دهد، و بار مى برد، اجاره دهند، بايد در موقع اجاره معين كند كه فقط سوارى يا باربرى آن، مال مستاجر است يا همه استفاده هاى آن.

چهارم مقدار استفاده را معين نمايند، و اين يا به تعيين مدت است مانند اجاره خانه و دكان و يا به تعيين عمل است مانند آن كه با خياط قرار بگذارند كه لباس معينى را به طور مخصوصى بدوزد.

٢١٩٦ - اگر ابتداى مدت اجاره را معين نكنند.

ابتداى آن بعد از خواندن صيغه اجاره است.

٢١٩٧ - اگر خانه اى را مثلا يك ساله اجاره دهند، و ابتداى آن را يك ماه بعد از خواندن صيغه قرار دهند، اجاره صحيح است، اگر چه موقعى كه صيغه مى خوانند خانه در اجاره ديگرى باشد.

٢١٩٨ - اگرمدت اجاره را معلوم نكند و بگويد هر وقت در خانه نشستى اجاره آن، ماهى ده تومان است اجاره صحيح نيست.

٢١٩٩ - اگر به مستاجر بگويد خانه را ماهى ده تومان به تو اجاره دادم، يا بگويد خانه را يك ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم و بعد از آن هم هر قدر بنشينى اجاره آن ماهى ده تومان است، در صورتى كه ابتداى مدت اجاره را معين كنند يا ابتداى آن معلوم باشد، اجاره ماه اول صحيح است.

٢٢٠٠ - خانه اى را كه غريب و زوار در آن منزل مى كنند، و معلوم نيست چقدر در آن مى مانند، اگر قرار بگذارند كه مثلا شبى يك تومان بدهند، و صاحب خانه راضى شود، استفاده از آن خانه اشكال ندارد.

ولى چون مدت اجاره را معلوم نكرده اند، اجاره نسبت به غير از شب اول صحيح نيست و صاحب خانه بعد از شب اول هر وقت بخواهد مى تواند آنها را بيرون كند.

### (مسايل متفرقه اجاره)

٢٢٠١ - مالى را كه مستاجر بابت اجاره مى دهد بايد معلوم باشد، پس اگر از چيزهايى است كه مثل گندم با وزن معامله مى كنند بايد وزن آن معلوم باشد، و اگر از چيزهايى است كه مثل پولهاى رايج با شماره معامله مى كنند بايد شماره آن معين باشد، و اگر مثل اسب و گوسفند است بايد اجاره دهنده آن را ببيند يا مستاجر خصوصيات آن را بگويد.

٢٢٠٢ - اگر زمينى را براى زراعت اجاره دهد و مال الاجاره را حاصل همان زمين كه فعلا موجود نيست قرار دهد، و يا اين كه كلى در ذمه قرار دهد مشروط به آن كه از حاصل همان زمين پرداخت شود، اجاره صحيح نيست.

و اگر مال الاجاره بالفعل موجود باشد مانعى ندارد.

٢٢٠٣ - كسى كه چيزى را اجاره داده، تا آن چيز را تحويل ندهد حق ندارد اجاره آن را مطالبه كند، و نيز اگر براى انجام عملى اجير شده باشد، پيش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد، مگر در موادرى كه معمول است اجرت پيش از انجام عمل پرداخت شود، مانند اجير براى حج.

٢٢٠٤ - هر گاه چيزى را كه اجاره داده تحويل دهد، اگر چه مستاجر تحويل نگيرد، يا تحويل بگيرد، و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نكند، بايد مال الاجاره آن را بدهد.

٢٢٠٥ - اگر انسان اجير شود كه در روز معينى كارى را انجام دهد و در آن روز براى انجام آن كار حاضر شود، كسى كه او را اجير كرده، اگر چه آن كار را به او مراجعه نكند، بايد اجرت او را بدهد، مثلا اگر خياطى را در روز معينى براى دوختن لباس اجير نمايد و خياط در آن روز آماده كار باشد، اگر چه پارچه را به او ندهد كه بدوزد، بايد اجرتش را بدهد چه خياط بى كار باشد، چه براى خودش يا ديگرى كار كند.

٢٢٠٦ - اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود كه اجاره باطل بوده، مستاجر بايد مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد، مثلا اگر خانه اى را يك ساله به صد تومان اجاره كند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولا پنجاه تومان است، بايد پنجاه تومان را بدهد، و اگر دويست تومان است در صورتى كه اجاره دهنده صاحب مال يا وكيل مطلق او بوده و از اجاره معمولى خانه هم اطلاع داشته، لازم نيست بيش از صد تومان بدهد و اگر غير اينها بوده بايد دويست تومان را بپردازد، و نيز اگر بعد از گذشتن مقدارى از مدت اجاره معلوم شود كه اجاره باطل بوده، نسبت به اجرت مدت گذشته نيز اين حكم جارى است.

٢٢٠٧ - اگر چيزى را كه اجاره كرده از بين برود، چنانچه در نگهدارى آن كوتاهى نكرده و در استفاده بردن از آن هم زياده روى ننموده ضامن نيست، و نيز اگر مثلا پارچه اى را كه به خياط داده از بين برود در صورتى كه خياط زياده روى نكرده و در نگهدارى آن هم كوتاهى نكرده باشد، نبايد عوض آن را از او مطالبه كرد.

٢٢٠٨ - هرگاه صنعتگر چيزى را كه گرفته ضايع كند ضامن است.

٢٢٠٩ - اگر قصاب سر حيوانى را ببرد و آن را حرام كند، چه مزد گرفته باشد، چه مجانى سر بريده باشد، بايد قيمت آن را به صاحبش بدهد.

٢٢١٠ - اگر حيوانى را اجاره كند و معين نمايد كه چه قدر بار بر آن بگذارد.

چنانچه بيشتر از آن مقدار بار كند و آن حيوان بميرد، يا معيوب شود، ضامن است.

و نيز اگر مقدار بار را معين نكرده باشند، و بيشتر از معمول بار كند و حيوان تلف شود، يا معيوب گردد ضامن مى باشد.

و در هر دو صورت اجرت زيادى را بر حسب معمول نيز بايد بدهد.

٢٢١١ - اگر حيوانى را براى بردن بار شكستنى اجاره دهد، چنانچه آن حيوان بلغزد، يا رم كند و بار را بشكند، صاحب حيوان ضامن نيست، ولى اگر به واسطه زدن مقدار غير معمول و مانند آن كارى كند كه حيوان زمين بخورد، و بار را بشكند ضامن است.

٢٢١٢ - اگر كسى بچه اى را ختنه كند، و در كار خود كوتاهى نمايد، يا اشتباه كند مثل اين كه بيش از مقدار معمول ببرد، و آن بچه بميرد، و يا به او ضرر برسد ضامن است، و اما اگر كوتاهى يا اشتباه نكرده باشد، و بچه از اصل عمل ختنه بميرد، يا به او ضرر برسد، چنانچه در تشخيص اين كه آيا بچه ضرر مى بيند يا نه به او رجوع نشده باشد، و نيز او نمى دانسته كه بچه ضرر مى بيند ضامن نيست.

٢٢١٣ - اگر پزشك به دست خود به مريض دوا بدهد، و يا براى او دوايى توصيه كند، و به واسطه خوردن دوا ضررى به مريض برسد، يا بميرد، پزشك ضامن است، هر چند در معالجه كوتاهى نكرده باشد.

٢٢١٤ - هر گاه پزشك به مريض بگويد كه اگر ضررى به تو برسد ضامن نيستم، در صورتى كه دقت و احتياط خود را بكند و به مريض ضررى برسد يا بميرد، پزشك ضامن نيست.

٢٢١٥ - مستاجر و كسى كه چيزى را اجاره داده، با رضايت يكديگر مى توانند معامله را بهم بزنند، و نيز اگر در اجاره شرط كنند كه هر دو يا يكى از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، مى توانند مطابق قرارداد، اجاره را بهم بزنند.

٢٢١٦ - اگر اجاره دهنده، يا مستاجر بفهمد كه مغبون شده است، چنانچه در موقع اجاره نمودن ملتفت نباشد كه مغبون است، مى تواند اجاره را بهم بزند، به تفصيلى كه در مساله (٢١٣٢) گذشت.

ولى اگر در صيغه اجاره شرط كنند كه اگر مغبون هم باشند حق بهم زدن معامله را نداشته باشند، نمى توانند اجاره را بهم بزنند.

٢٢١٧ - اگر چيزى را اجاره دهد و پيش از آن كه تحويل دهد كسى آن را غصب نمايد، مستاجر مى تواند اجاره را بهم بزند و چيزى را كه به اجاره دهنده داده پس بگيرد، يا اجاره را بهم نزند، و اجاره مدتى را كه در تصرف غصب كننده بوده به ميزان معمول از او بگيرد، پس اگر حيوانى را يك ماهه به ده تومان اجاره نمايد، و كسى آن را ده روز غصب كند و اجاره معمولى ده روز آن پانزده تومان باشد.

مى تواند پانزده تومان را از غصب كننده بگيرد.

٢٢١٨ - اگر چيزى را كه اجاره كرده، ديگرى نگذارد كه آن را تحويل بگيرد، و يا پس از تحويل گرفتن ديگرى آن را غصب كند يا مانع از استفاده بردن از آن شود، نمى تواند اجاره را بهم بزند، و فقط حق دارد كرايه آن چيز را به مقدار معمول، از غصب كننده بگيرد.

٢٢١٩ - اگر پيش از آن كه مدت اجاره تمام شود، ملك را به مستاجر بفروشد، اجاره بهم نمى خورد، و مستاجر بايد مال الاجاره را بدهد، و هم چنين است اگر آن را به ديگرى بفروشد.

٢٢٢٠ - اگر پيش از ابتداى مدت اجاره، چيزى را كه اجاره كرده از قابليت استفاده اى كه براى مستاجر تعيين گشته بيفتد، اجاره باطل مى شود، و پولى كه مستاجر به صاحب ملك داده به او برمى گردد، و اگر طورى باشد كه بتواند استفاده مختصرى از آن ببرد، مى تواند اجاره را بهم بزند.

٢٢٢١ - اگر ملكى را اجاره كند و بعد از گذشتن مقدارى از مدت اجاره از قابليت استفاده اى كه براى مستاجر تعيين گشته بيفتد، اجاره مدتى كه باقى مانده باطل مى شود، و مى تواند اجاره مدت گذشته را بهم بزند، و اجرة المثل يعنى اجرت معمولى آن مدت را بدهد.

٢٢٢٢ - اگر خانه اى را كه مثلا دو اطاق دارد اجاره دهد و يك اطاق آن خراب شود، چنانچه اجاره دهنده آن را به طور معمول بسازد كه با اطاق قبلى فرق بسيار پيدا مى كند حكم آن همان است كه در مساله پيش گفته شد، و اگر اين چنين نباشد، پس اگر اجاره دهنده فورا آن را بسازد و هيچ مقدارى از استفاده آن از بين نرود اجاره باطل نمى شود، و مستاجر هم نمى تواند اجاره را بهم بزند، ولى اگر ساختن آن به قدرى طول بكشد كه مقدارى از استفاده مستاجر از بين برود اجاره به آن مقدار باطل مى شود، و مستاجر مى تواند اجاره تمام مدت را بهم بزند، و براى استفاده اى كه كرده اجرة المثل بدهد.

٢٢٢٣ - اگر اجاره دهنده يا مستاجر بميرد، اجاره باطل نمى شود، ولى اگر تنها منافع خانه در مدت حياتش مال او باشد، مثلا ديگرى وصيت كرده باشد كه تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد، و پيش از تمام شدن مدت اجاره بميرد، از وقتى كه مرده اجاره باطل است، و اگر مالك فعلى آن اجاره را امضا كند صحيح مى شود، و وجه اجاره مدتى كه بعد از مردن اجاره دهنده باقى مانده به مالك فعلى راجع مى شود.

٢٢٢٤ - اگر صاحب كار بنا را وكيل كند كه براى او عمله بگيرد، چنانچه بنا كمتر از مقدارى كه از صاحب كار مى گيرد به عمله بدهد، زيادى آن بر او حرام است و بايد آن را به صاحب كار بدهد، ولى اگر اجير شود كه ساختمان را تمام كند، و براى خود اختيار بگذارد كه خودش بسازد يا به ديگرى بدهد در صورتى كه مقدارى خودش كار كرده و باقى را به كمتر از مقدارى كه اجير شده به ديگرى بدهد، زيادى آن براى او حلال مى باشد.

٢٢٢٥ - اگر رنگرز قرار بگذارد كه مثلا پارچه را با نيل رنگ كند، چنانچه با چيز ديگر رنگ نمايد حق ندارد چيزى بگيرد.

### (احكام جعاله)

٢٢٢٦ - جعاله آن است كه انسان قرار بگذارد در مقابل كارى كه براى او انجام مى دهند مالى بدهد، مثلا بگويد هر كس گمشده مرا پيدا كند ده تومان به او مى دهم، و به كسى كه اين قرار را مى گذارد جاعل و به كسى كه كار را انجام مى دهد عامل مى گويند.

و ميان جعاله و اجاره از جهاتى فرق است از آن جمله اين است كه در اجاره بعد از خواندن صيغه، اجير بايد عمل را انجام دهد، و كسى هم كه او را اجير كرده اجرت را به او بدهكار مى شود، ولى در جعاله اگر چه عامل شخص معين باشد، مى تواند مشغول عمل نشود، و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهكار نمى شود.

٢٢٢٧ - جاعل بايد بالغ و عاقل باشد و از روى قصد و اختيار قرارداد كند و شرعا بتواند در مال خود تصرف نمايد، بنابر اين جعاله آدم سفيه - كسى كه مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف مى كند - صحيح نيست و هم چنين جعاله مفلس در آن قسم از اموالش كه حق تصرف در آنها را ندارد صحيح نمى باشد.

٢٢٢٨ - كارى را كه جاعل مى گويد براى او انجام دهند، بايد حرام يا بى فايده يا از واجباتى كه شرعا لازم است مجانا آورده شود نباشد، پس اگر بگويد هر كس شراب بخورد، يا در شب بدون مقصد عقلايى به جاى تاريكى برود يا نماز واجب خود را بخواند ده تومان به او مى دهم جعاله صحيح نيست.

٢٢٢٩ - مالى را كه قرار مى گذارند، لازم نيست با ذكر تمام خصوصيات معين شود، بلكه اگر به طورى نزد عامل معلوم باشد، كه اقدام او براى انجام آن كار سفاهت محسوب نشود، كافى است، مثلا اگر جاعل بگويد، اين مال را هر مقدارى بيش از ده تومان فروختى زيادى آن براى تو باشد، جعاله صحيح است، و هم چنين اگر بگويد، هر كس اسب مرا پيدا كند نصف او را به خودش مى دهم يا ده من گندم به او مى دهم جعاله نيز صحيح است.

٢٢٣٠ - اگر مزد كار كاملا مبهم باشد، مثلا جاعل بگويد، هر كس بچه مرا پيدا كند پولى به او مى دهم، و مقدار آن را معين نكند، چنانچه كسى آن عمل را انجام دهد، بايد مزد او را به مقدارى كه كار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

٢٢٣١ - اگر عامل پيش از قرارداد، كار را انجام داده باشد، يا بعد از قرار داد به قصد اين كه پول نگيرد انجام دهد، حقى به مزد گرفتن ندارد.

٢٢٣٢ - پيش از آن كه عامل شروع به كار كند جاعل مى تواند جعاله را بهم بزند.

٢٢٣٣ - بعد از آن كه عامل شروع به كار كرد، اگر جاعل بخواهد معامله را بهم بزند اشكال دارد.

٢٢٣٤ - عامل مى تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولى اگر تمام نكردن عمل اسباب ضرر جاعل يا كسى كه عمل براى او انجام مى گيرد شود، بايد آن را تمام نمايد. مثلا اگر كسى بگويد هر كس چشم مرا عمل كند فلان مقدار به او مى دهم و دكتر جراحى شروع به عمل كند، چنانچه طورى باشد كه اگر عمل را تمام نكند، چشم معيوب مى شود، بايد آن را تمام نمايد، و در صورتى كه ناتمام بگذارد، حقى بر جاعل ندارد.

٢٢٣٥ - اگر عامل كار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن كار مثل پيدا كردن اسب است كه تا تمام نشود، براى جاعل فايده ندارد عامل نمى تواند چيزى مطالبه كند و هم چنين است اگر جاعل مزد را براى تمام كردن عمل قرار بگذارد مثلا بگويد هر كس لباس مرا بدوزد، ده تومان به او مى دهم ولى اگر مقصودش اين باشد كه هر مقدار از عمل كه انجام گيرد، براى آن مقدار مزد بدهد.

جاعل بايد مزد مقدارى را كه انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتياط اين است كه به طور مصالحه يكديگر را راضى نمايند.

### (احكام مزارعه)

٢٢٣٦ - مزارعه چند نوع دارد از آن جمله آن است كه مالك يا زارع اتفاق ببندند زمين را در اختيار او بگذارد، تا زراعت كند و مقدارى از حاصل آن را به مالك بدهد.

٢٢٣٧ - مزارعه چند شرط دارد: اول آن كه صاحب زمين به زارع بگويد زمين را براى زراعت به تو واگذار كردم و زارع هم بگويد قبول كردم.

يا بدون اين كه حرفى بزنند مالك، زمين را به زارع به قصد زراعت واگذار كند، و زارع قبول نمايد.

دوم صاحب زمين و زارع هر دو بالغ و عاقل باشند و با قصد و اختيار خود مزارعه را انجام دهند، و سفيه نباشند، يعنى مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف نكنند، و هم چنين بايد مالك مفلس نباشد، ولى اگر زارع مفلس باشد، در صورتى كه مزارعه مستلزم تصرف او در اموالى كه از تصرف در آنها منع شده نباشد اشكال ندارد.

سوم هر كدام از مالك و زارع از سهمى حاصل زمين ببرند: نصف يا ثلث و مانند اينها، پس اگر براى هيچ كدام سهمى قرار ندهند يا آن كه مثلا مالك بگويد در اين زمين زراعت كن و هر چه مى خواهى به من بده صحيح نيست و هم چنين است اگر مقدار معينى از حاصل را مثلا ده من فقط براى زارع يا مالك قرار دهند. چهارم آن كه بنابر احتياط سهم هر يك مشاع در تمام حاصل زمين باشد، هر چند اظهر آن است كه اين شرط معتبر نيست، بنابر اين اگر مالك بگويد در اين زمين زراعت كن و نصف اول آنچه مى رسد مال تو و نصف ديگر مال من مزارعه صحيح است.

پنجم مدتى را كه بايد زمين در اختيار زارع باشد معين كنند و بايد مدت به قدرى باشد كه در آن مدت به دست آمدن حاصل ممكن باشد.

و اگر اول مدت را روز معينى و آخر مدت را رسيدن حاصل قرار دهند، كافى است.

ششم زمين قابل زراعت باشد و اگر زراعت فعلا در آن ممكن نباشد اما بتوانند كارى كنند كه زراعت ممكن شود، مزارعه صحيح است.

هفتم چيزى را كه زارع بايد بكارد معين كنند مثلا معين كنند كه برنج است يا گندم و اگر برنج است كدام قسم از آن است ولى اگر زراعت معينى را در نظر ندارند تعيين لازم نيست و هم چنين اگر زراعتى را كه در نظر دارند معلوم است لازم نيست به آن تصريح نمايند.

هشتم مالك زمين را معين كند، در صورتى كه چند قطعه زمين داشته باشد كه با هم در لوازم كشاورزى تفاوت داشته باشند، ولى اگر تفاوت نداشته باشند تعيين لازم نيست، پس اگر به زارع بگويد در يكى از اين زمينها زراعت كن و آن را معين نكند مزارعه صحيح است.

نهم خرجى را كه هر كدام از آنان بايد بكند معين نمايند، ولى اگر خرجى را كه هر كدام بايد بكند معلوم باشد لازم نيست به آن تصريح نمايند.

٢٢٣٨ - اگر مالك با زارع قرار بگذارد كه مقدارى از حاصل براى يكى باشد، و بقيه را بين خودشان قسمت كنند، مزارعه باطل است هر چند بدانند كه بعد از برداشتن آن مقدار، چيزى باقى مى ماند، بلى اگر با هم قرار بگذارند كه مقدار دانه هايى كه كشت شده يا مقدار خراجى را كه دولت مى گيرد، از حاصل استثناء شود و باقى مانده بين دو طرف تقسيم گردد مزارعه صحيح است.

٢٢٣٩ - اگر براى مزارعه مدتى را تعيين كرده باشند كه معمولا حاصل در آن به دست مى آيد ولى اتفاقا مدت تمام شود و حاصل به دست نيايد، چنانچه تعيين مدت شامل اين مورد هم مى شده يعنى منظور دو طرف اين بوده كه با تمام شدن مدت مزارعه تمام شود، هر چند حاصل به دست نيامده باشد، در اين صورت چنانچه مالك راضى شود كه با اجاره يا بدون اجاره زراعت در زمين او بماند و زارع هم راضى باشد مانعى ندارد، و اگر مالك راضى نشود، مى تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچيند و اگر براى چيدن زراعت ضررى به زارع برسد لازم نيست عوض آن را به او بدهد، ولى زارع اگر چه راضى شود كه به مالك چيزى بدهد، نمى تواند مالك را مجبور كند كه زراعت در زمين او بماند.

٢٢٤٠ - اگر به واسطه پيش آمدى زراعت در زمين ممكن نشود، مثلا آب از زمين قطع شود، مزارعه بهم مى خورد و اگر زارع بدون عذر زراعت نكند چنانچه زمين در تصرف او بوده و مالك در آن تصرفى نداشته است، بايد اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالك بدهد.

٢٢٤١ - مالك و زارع نمى توانند بدون رضايت يكديگر مزارعه را بهم بزنند، ولى اگر در ضمن معامله مزارعه شرط كرده باشند كه هر دو يا يكى از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، مى توانند مطابق قرارى كه گذاشته اند معامله را بهم بزنند، و هم چنين اگر يكى از دو طرف مخالف آنچه بر او شرط شده عمل نمايد، طرف ديگر مى تواند معامله را بهم بزند.

٢٢٤٢ - اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالك يا زارع بميرد، مزارعه به هم نمى خورد، و وارثشان به جاى آنان است ولى اگر زارع بميرد و در مزارعه قيد كرده باشند كه خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه بهم مى خورد، مگر آن كه كارهايى كه بر عهده او بوده تمام شده باشد كه در اين صورت مزارعه بهم نمى خورد و بايد سهم او را به ورثه اش بدهند، و حقوق ديگرى هم كه زارع داشته ورثه او، ارث مى برند، ورثه مى توانند مالك را مجبور كنند كه زراعت تا تمام شدن مدت مزارعه در زمين او باقى بماند.

٢٢٤٣ - اگر بعد از زراعت بفهمند كه مزارعه باطل بوده چنانچه بذر مال مالك بوده حاصلى هم كه به دست مى آيد مال او است و بايد مزد زارع و مخارجى را كه كرده و كرايه گاو يا حيوان ديگرى را كه مال زارع بوده و در آن زمين كار كرده به او بدهد، و اگر بذر مال زارع بوده زراعت هم مال او است و بايد اجاره زمين و خرجهايى را كه مالك كرده و كرايه گاو يا حيوان ديگرى كه مال او بوده و در آن زراعت كار كرده به او بدهد.

و در هر دو صورت چنانچه مقدار استحقاق معمولى بيشتر از مقدار قرارداد باشد، و طرف از آن اطلاع داشته باشد دادن زيادى واجب نيست.

٢٢٤٤ - اگر بذر، مال زارع باشد، و بعد از زراعت بفهمند كه مزارعه باطل بوده، چنانچه مالك و زارع راضى شوند، كه با اجرت يا بى اجرت زراعت در زمين بماند اشكال ندارد.

و اگر مالك راضى نشود، عده اى گفته اند كه پيش از رسيدن زراعت مى تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچيند، و زارع اگر چه راضى شود چيزى به مالك بدهد، نمى تواند او را مجبور كند كه زراعت در زمين او بماند، ولى اين گفته خالى از اشكال نيست و در هر صورت مالك نمى تواند زارع را مجبور كند كه اجاره بدهد و زراعت را در زمين خود باقى بگذارد، هر چند كه اجاره زمين را هم از او مطالبه ننمايد.

٢٢٤٥ - اگر بعد از جمع كردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ريشه زراعت در زمين بماند و سال بعد دو مرتبه سبز شود، و حاصل دهد، چنانچه مالك با زارع شرط اشتراك در ريشه نكرده باشد، حاصل سال دوم مال مالك است.

### (احكام مساقات و مغارسه)

٢٢٤٦ - اگر انسان با كسى به اين قسم اتفاق ببندد، كه مثلا درختهاى ميوه اى را كه ميوه آن مال خود او است، يا اختيار ميوه هاى آن با او است تا مدت معينى به آن كس واگذار كند كه تربيت نمايد و آب دهد و به مقدارى كه قرار مى گذارند از ميوه آن بردارد، اين معامله را مساقات مى گويند.

٢٢٤٧ - معامله مساقات در درختهايى كه ميوه نمى دهد، در صورتى كه حاصل ديگرى داشته باشد، مثل برگ و گل كه داراى ماليت قابل توجهى باشد - مانند درخت حنا كه از برگ آن استفاده مى كنند - صحيح است.

٢٢٤٨ - در معامله مساقات لازم نيست صيغه بخوانند بلكه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار كند و كسى كه كار مى كند به همين قصد مشغول كار شود، معامله صحيح است.

٢٢٤٩ - مالك و كسى كه تربيت درخت ها را به عهده مى گيرد، بايد بالغ و عاقل باشند و كسى آنها را مجبور نكرده باشد، و نيز بايد سفيه نباشند يعنى مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف نكنند، و هم چنين مالك نبايد مفلس باشد ولى اگر باغبان مفلس باشد در صورتى كه مساقات مستلزم تصرف او در اموالى كه از تصرف در آنها منع شده نباشد، اشكال ندارد.

٢٢٥٠ - مدت مساقات بايد معلوم باشد، و بايد مدت به قدرى باشد كه در آن مدت به دست آمدن حاصل ممكن باشد، و اگر اول آن را معين كنند و آخر آن را موقعى قرار دهند كه حاصل به دست مى آيد صحيح است.

٢٢٥١ - بايد سهم هر كدام نصف يا ثلث حاصل و مانند اينها باشد و اگر قرار بگذارند كه مثلا صد من از ميوه ها مال مالك و بقيه مال كسى باشد كه كار مى كند معامله باطل است.

٢٢٥٢ - لازم نيست قرار معامله مساقات را پيش از ظاهر شدن حاصل بگذارند، بلكه اگر بعد از ظاهر شدن هم بگذارند، چنانچه كارى مانده باشد كه براى زيادى حاصل يا بهتر شدن آن يا سالم ماندنش از آفات لازم باشد، معامله صحيح است ولى اگر اين چنين كارى باقى نمانده باشد، هر چند كارى كه مانند آبيارى كه براى تربيت درخت لازم است يا چيدن ميوه يا نگهدارى از آن باقى مانده باشد، صحت معامله محل اشكال است.

٢٢٥٣ - معامله مساقات در بوته خربزه و خيار و مانند اينها بنابر اظهر صحيح است.

٢٢٥٤ - درختى كه از آب باران يا رطوبت زمين استفاده مى كند و به آبيارى احتياج ندارد، اگر به كارهاى ديگر مانند آنچه در مساله (٢٢٥٢) گذشت محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحيح است.

٢٢٥٥ - دو نفرى كه مساقات كرده اند، با رضايت يكديگر مى توانند معامله را بهم بزنند، و نيز اگر در ضمن قرارداد مساقات شرط كنند كه هر دو يا يكى از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قرارى كه گذاشته اند بهم زدن معامله اشكال ندارد، و اگر در ضمن معامله مساقات شرطى كنند و آن شرط عملى نشود، كسى كه براى نفع او شرط كرده اند، مى تواند معامله را بهم بزند.

٢٢٥٦ - اگر مالك بميرد، معامله مساقات به هم نمى خورد و ورثه اش به جاى او هستند.

٢٢٥٧ - اگر كسى كه تربيت درختها به او واگذار شده بميرد، چنانچه در عقد، قيد و شرط نكرده باشند كه خودش آنها را تربيت كند، ورثه اش به جاى او هستند و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجير هم نگيرند حاكم شرع از مال ميت اجير مى گيرد، و حاصل را بين ورثه ميت و مالك قسمت مى كند و اگر در معامله قيد كرده باشند كه خود او درختها را تربيت نمايد، با مردن او معامله بهم مى خورد.

٢٢٥٨ - اگر شرط كند كه تمام حاصل براى مالك باشد، مساقات باطل است، ولى در عين حال حاصل مال مالك مى باشد، و كسى كه كار مى كند نمى تواند مطالبه اجرت نمايد، ولى اگر باطل بودن مساقات به جهت ديگر باشد، مالك بايد مزد آبيارى و كارهاى ديگر را به مقدار معمول به كسى كه درختها را تربيت كرده بدهد، ولى اگر مقدار معمول بيشتر از مقدار قرارداد باشد، و او از آن اطلاع داشته باشد، دادن زيادى لازم نيست.

٢٢٥٩ - مغارسه آن است كه زمين را به ديگرى واگذار كند كه در آن درخت بكارد، و آنچه عمل مى آيد مال هر دو باشد، و اين معامله بنابر اظهر صحيح است هر چند احتياط در ترك آن است ولى براى رسيدن به نتيجه آن مى توان معامله اى انجام داد كه بى اشكال صحيح است، مثلا دو طرف به اين نحو با هم صلح و سازش كنند، يا اين كه در نهال ها با هم شريك شوند، سپس باغبان خود را به مالك زمين براى كاشتن و تربيت و آبيارى سهم او در مدت زمانى معين به نصف منافع زمين اجاره دهد.

### (كسانى كه از تصرف در مال خود ممنوعند)

٢٢٦٠ - بچه اى كه بالغ نشده شرعا نمى تواند در ذمه يا در مال خود تصرف كند، هر چند در كمال تمييز و رشد باشد، و اذن ولى در اين باب فايده اى ندارد، ولى در مواردى تصرف بچه صحيح است، از آن جمله خريد و فروش چيزهاى كم قيمت، چنان كه در مساله (٢٠٩٠) گذشت و هم چنين وصيت او براى ارحام و نزديكانش چنانكه در مساله (٢٧٠٦) خواهد آمد و نشانه بلوغ در دختر تمام شدن نه سال قمرى است و در پسر يكى از سه چيز است: اول روييدن موى درشت در زير شكم بالاى عورت.

دوم بيرون آمدن منى.

سوم تمام شدن پانزده سال قمرى بنابر مشهور.

٢٢٦١ - بعيد نيست كه روييدن موى درشت در صورت و پشت لب علامت بلوغ باشد ولى روييدن مو در سينه و زير بغل و درشت شدن صدا و مانند اينها نشانه بالغ شدن نيست، مگر انسان به واسطه اينها به بالغ شدن يقين كند.

٢٢٦٢ - ديوانه نمى تواند در مال خود تصرف كند و هم چنين مفلس يعنى كسى كه از جهت مطالبه طلبكاران از طرف حاكم شرع از تصرف در مال خود ممنوع است.

بدون اجازه طلبكاران نمى تواند در آن تصرف كند و هم چنين سفيه يعنى كسى كه مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف مى كند، بدون اجازه ولى، نمى تواند در مال خود تصرف نمايد.

٢٢٦٣ - كسى كه گاهى عاقل و گاهى ديوانه است، تصرفى كه در موقع ديوانگى در مال خود مى كند صحيح نيست.

٢٢٦٤ - انسان مى تواند در مرضى كه به آن مرض از دنيا مى رود هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عيال و مهمان و كارهاى كه اسراف شمرده نمى شود برساند، و نيز اگر مال خود را به قيمتش بفروشد، يا اجاره دهد اشكال ندارد ولى اگر مثلا مال خود را به كسى ببخشد، يا ارزانتر از قيمت معمول بفروشد، چنانچه مقدارى را كه بخشيده يا ارزانتر فروخته به اندازه ثلث مال او يا كمتر باشد تصرف او صحيح است، و اگر بيشتر از ثلث باشد، در صورتى كه ورثه اجازه بدهند صحيح است، و اگر اجازه ندهند تصرف او در بيشتر از ثلث باطل مى باشد.

## (احكام وكالت)

١/٢٢٦٤ - وكالت آن است كه انسان كارى - مانند معامله - كه حق دارد خود انجام بدهد، به ديگرى واگذار نمايد تا از طرف او انجام دهد، مثلا كسى را وكيل كند كه خانه او را بفروشد يا زنى را براى او عقد نمايد، پس آدم سفيه چون حق ندارد در مال خود تصرف كند، نمى تواند براى فروش آن كسى را وكيل نمايد.

٢٢٦٥ - در وكالت لازم نيست صيغه بخوانند بلكه اگر انسان به ديگرى بفهماند كه او را وكيل كرده و او هم بفهماند قبول نموده، مثلا مال خود را به كسى بدهد كه براى او بفروشد و او مال را بگيرد، وكالت صحيح است.

٢٢٦٦ - اگر انسان كسى را كه در شهر ديگر است وكيل نمايد و براى او وكالت نامه بفرستد و او قبول كند، اگر چه وكالت نامه بعد از مدتى برسد وكالت صحيح است.

٢٢٦٧ - موكل يعنى كسى كه ديگرى را وكيل مى كند و نيز كسى كه وكيل مى شود، بايد عاقل باشند و از روى قصد و اختيار اقدام كنند و در موكل بلوغ نيز معتبر است مگر در آنچه از بچه مميز صحيح است.

٢٢٦٨ - كارى را كه انسان نمى تواند انجام دهد، يا شرعا نبايد انجام دهد نمى تواند براى انجام آن از طرف ديگرى وكيل شود، مثلا كسى كه در احرام حج است، چون نبايد صيغه عقد زناشويى را بخواند، نمى تواند براى خواندن صيغه از طرف ديگرى وكيل شود.

٢٢٦٩ - اگر انسان كسى را براى انجام تمام كارهاى خودش وكيل كند صحيح است، ولى اگر براى يكى از كارهاى خود وكيل نمايد، و آن كار را معين نكند وكالت صحيح نيست، بلى اگر او را براى انجام يكى از چند كار به انتخاب خودش وكيل كند مثلا او را وكيل كند كه خانه اش را بفروشد، و يا اجاره دهد وكالت صحيح است.

٢٢٧٠ - اگر وكيل را عزل كند يعنى از كار بركنار نمايد، بعد از آن كه خبر به او رسيد نمى تواند آن كار را انجام دهد، ولى اگر پيش از رسيدن خبر آن كار را انجام داده باشد صحيح است.

٢٢٧١ - وكيل مى تواند خود را از وكالت بر كنار كند، اگر چه موكل غايب باشد.

٢٢٧٢ - وكيل نمى تواند براى انجام كارى كه به او واگذار شده ديگرى را وكيل نمايد، ولى اگر موكل به او اجازه داده باشد كه وكيل بگيرد به هر طورى كه به او دستور داده، مى تواند رفتار نمايد، پس اگر گفته باشد براى من وكيل بگير، بايد از طرف او وكيل بگيرد و نمى تواند كسى را از طرف خودش وكيل كند.

٢٢٧٣ - اگر وكيل با اجازه موكل كسى را از طرف او وكيل كند، نمى تواند آن وكيل را عزل نمايد، و اگر وكيل اول بميرد، يا موكل او را عزل كند وكالت دومى باطل نمى شود.

٢٢٧٤ - اگر وكيل با اجازه موكل، كسى را از طرف خودش وكيل كند، موكل و وكيل اول مى توانند آن وكيل را عزل كنند و اگر وكيل اول بميرد يا عزل شود، وكالت دومى باطل مى شود.

٢٢٧٥ - اگر چند نفر را براى انجام كارى وكيل كند و به آنها اجازه دهد هر كدام به تنهايى در آن كار اقدام كند، هر يك از آنان مى تواند آن كار را انجام دهد و چنانچه يكى از آنان بميرد، وكالت ديگران باطل نمى شود، ولى اگر گفته باشد كه با هم انجام دهند، نمى توانند به تنهايى اقدام نمايند.

و در صورتى كه يكى از آنان بميرد وكالت ديگران باطل مى شود.

٢٢٧٦ - اگر وكيل يا موكل بميرد، وكالت باطل مى شود، و نيز اگر چيزى كه براى تصرف در آن وكيل شده است از بين برود، مثلا گوسفندى كه براى فروش آن وكيل شده بميرد، وكالت باطل مى شود.

و هم چنين اگر يكى از آنها براى هميشه ديوانه يا بيهوش شود وكالت باطل مى شود، ولى اگر گاهگاهى ديوانه يا بيهوش مى شود بطلان وكالت در زمان ديوانگى يا بيهوشى چه رسد به بعد از برطرف شدن آن، مطلقا محل اشكال است.

٢٢٧٧ - اگر انسان كسى را براى كارى وكيل كند و چيزى براى او قرار بگذارد، بعد از انجام آن كار، چيزى را كه قرار گذاشته بايد به او بدهد.

٢٢٧٨ - اگر وكيل در نگهدارى مالى كه در اختيار او است كوتاهى نكند و غير از تصرفى كه به او اجازه داده اند، تصرف ديگرى در آن ننمايد و اتفاقا آن مال از بين برود، نبايد عوض آن را بدهد.

٢٢٧٩ - اگر وكيل در نگهدارى مالى كه در اختيار او است كوتاهى كند، يا غير از تصرفى كه به او اجازه داده اند تصرف ديگرى در آن بنمايد، و آن مال از بين برود، ضامن است.

پس اگر لباسى را كه گفته اند بفروش بپوشد و آن لباس تلف شود، بايد عوض آن را بدهد.

٢٢٨٠ - اگر وكيل غير از تصرفى كه به او اجازه داده اند، تصرف ديگرى در مال بكند، مثلا لباسى را كه گفته اند بفروش، بپوشد و بعدا تصرفى كه به او اجازه داده اند بنمايد، آن تصرف صحيح است.

### (احكام قرض)

١/٢٢٨٠ - قرض دادن به مؤمنين بخصوص به محتاجين آنان از كارهاى مستحب است كه در اخبار، راجع به آن زياد سفارش شده است، از پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه هر كس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زياد مى شود، و ملائكه بر او رحمت مى فرستند و اگر با بدهكار خود مدارا كند، بدون حساب و به سرعت از صراط مى گذرد، و كسى كه برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام مى شود.

٢٢٨١ - در قرض لازم نيست صيغه بخوانند، بلكه اگر چيزى را به نيت قرض به كسى بدهد و او هم به همين قصد بگيرد، صحيح است.

٢٢٨٢ - هر وقت بدهكار بدهى خود را بدهد، طلبكار بايد قبول نمايد، مگر آنكه براى پرداخت آن به درخواست طلبكار يا به درخواست هر دو مدتى قرار داده باشند كه در اين صورت طلبكار مى تواند پيش از تمام شدن مدت از دريافت طلب خود امتناع كند.

٢٢٨٣ - اگر در صيغه قرض براى پرداخت آن مدتى قرار دهند، چنانچه تعيين مدت به درخواست بدهكار يا به درخواست هر دو طرف بوده باشد، طلبكار نمى تواند پيش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه كند، ولى اگر تعيين مدت به درخواست طلبكار بوده يا اصلا براى پرداخت بدهى مدتى تعيين نشده بوده طلبكار مى تواند هر وقت بخواهد طلب خود را مطالبه نمايد.

٢٢٨٤ - اگر طلبكار طلب خود را مطالبه كند، چنانچه بدهكار بتواند بدهى خود را بدهد، بايد فورا آن را بپردازد و اگر تاخير بيندازد گناهكار است.

٢٢٨٥ - اگر بدهكار غير از خانه اى كه در آن نشسته و اثاثيه منزل و چيزهاى ديگرى كه به آنها احتياج دارد و بدون آنها در زحمت مى افتد، چيزى نداشته باشد، طلبكار نمى تواند طلب خود را از او مطالبه نمايد، بلكه بايد صبر كند تا بتواند بدهى خود را بدهد.

٢٢٨٦ - كسى كه بدهكار است و نمى تواند بدهى خود را بدهد چنانچه بتواند كسبى بكند كه لايق شانش باشد، احتياط واجب آن است كه كسب كند و بدهى خود را بدهد مخصوصا كسى كه كاسبى براى او آسان است يا آنكه كارش كاسبى است بلكه وجوب آن در اين صورت خالى از قوت نيست.

٢٢٨٧ - كسى كه دسترسى به طلبكار خود ندارد، چنانچه اميد نداشته باشد كه در آينده او يا وارثش را پيدا كند، بايد طلب او را از طرف صاحبش به فقير بدهد. و بنابر احتياط از حاكم شرع در اين كار اجازه بگيرد، و اگر طلبكار او سيد نباشد، احتياط مستحبى آن است كه طلب او را به سيد فقير ندهد، ولى اگر اميد داشته باشد كه او يا وارثش را پيدا كند بايد منتظر بماند و از او جستجو كند چنانچه او را پيدا ننمايد وصيت كند كه اگر او مرد و طلبكار يا وارثش پيدا شد طلب او را از مالش بپردازند.

٢٢٨٨ - اگر مال ميت بيشتر از خرج واجب كفن و دفن و بدهى او نباشد، بايد مالش را به همين مصرفها برسانند و به وارث او چيزى نمى رسد.

٢٢٨٩ - اگر كسى مقدارى پول طلا يا نقره و مانند اينها قرض كند و قيمت آن كم شود، چنانچه همان مقدار را كه گرفته پس بدهد كافى است و اگر قيمت آن زيادتر گردد لازم است همان مقدار را كه گرفته بدهد ولى در هر دو صورت اگر بدهكار و طلبكار به غير آن راضى شوند اشكال ندارد.

٢٢٩٠ - اگر مالى را كه قرض كرده از بين نرفته باشد و صاحب مال، آن را مطالبه كند، احتياط مستحب آن است كه بدهكار همان مال را به او بدهد.

٢٢٩١ - اگر كسى كه قرض مى دهد شرط كند كه زيادتر از مقدارى كه مى دهد بگيرد، مثلا يك من گندم بدهد و شرط كند كه يك من و پنج سير بگيرد، يا ده تخم مرغ بدهد كه يازده تا بگيرد، ربا و حرام است.

بلكه اگر قرار بگذارد كه بدهكار كارى براى او انجام دهد، يا چيزى را كه قرض كرده با مقدارى جنس ديگر پس دهد، مثلا شرط كند يك تومانى را كه قرض كرده با يك كبريت پس دهد، ربا و حرام است و نيز اگر با او شرط كند كه چيزى را كه قرض مى گيرد بطور مخصوصى پس دهد، مثلا مقدارى طلاى نساخته به او بدهد، و شرط كند كه ساخته پس بگيرد، باز هم ربا و حرام مى باشد، ولى اگر بدون اينكه شرط كند، خود بدهكار زيادتر از آنچه قرض كرده پس بدهد اشكال ندارد بلكه مستحب است.

٢٢٩٢ - ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است ولى كسى كه قرض ربايى گرفته ظاهر اين است كه مالك مى شود اگر چه اولى اين است كه در آن تصرف نكند، و چنانچه طورى باشد كه اگر قرار ربا را هم نداده بودند، صاحب پول راضى بوده كه گيرنده قرض در آن پول تصرف كند، قرض گيرنده مى تواند در آن بدون اشكال تصرف نمايد.

٢٢٩٣ - اگر گندم، يا چيزى مانند آن را بطور قرض ربايى بگيرد و با آن زراعت كند ظاهر اين است كه حاصل را مالك مى شود اگر چه اولى اين است كه در حاصلى كه از آن بدست مى آيد تصرف نكند.

٢٢٩٤ - اگر لباسى را بخرد و بعدا از پول ربا يا از پول حلالى كه مخلوط با آن پول است به صاحب لباس بدهد پوشيدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشكال ندارد، ولى اگر به فروشنده بگويد كه اين لباس را با اين پول ميخرم پوشيدن آن لباس حرام است و اما حكم نماز خواندن در آن در احكام لباس نمازگزار گذشت.

٢٢٩٥ - اگر انسان مقدارى پول به تاجر بدهد كه در شهر ديگر از طرف او كمتر بگيرد، اشكال ندارد و اين را صرف برات مى گويند.

٢٢٩٦ - اگر مقدارى پول به كسى بدهد كه بعد از چند روز در شهر ديگر زيادتر بگيرد، مثلا نهصد و نود تومان بدهد كه بعد از ده روز در شهر ديگر هزار تومان بگيرد در صورتى كه ماده آن پول مثلا طلا و نقره باشد ربا و حرام است، ولى اگر كسى كه زيادى را مى گيرد در مقابل زيادى، جنس بدهد يا عملى انجام دهد اشكال ندارد.

و اما در اسكناسهاى معمولى كه از قسم شمردنيها است زياد گرفتن اشكال ندارد مگر اين كه قرض داده و شرط زيادى نموده باشد كه در اين صورت حرام است و يا اين كه نسيه بفروشد، و جنس و عوض آن از يك جنس باشد كه صحت معامله در اين صورت خالى از اشكال نيست.

٢٢٩٧ - اگر كسى از ديگرى طلبى دارد كه از جنس طلا و نقره يا كشيدنى و پيمانه اى نيست مى تواند آن را به شخص بدهكار يا ديگرى به كمتر فروخته و وجه آن را نقدا بگيرد، بنابر اين در زمان حاضر برات يا سفته هايى كه طلبكار از بدهكار گرفته است مى تواند آنها را به بانك يا به شخص ديگر به كمتر از طلب خود - كه در عرف آن را نزول كردن گويند - بفروشد و باقى وجه را نقدا بگيرد.

زيرا كه اسكناسهاى معمولى با وزن و پيمانه معامله نمى شود.

### (احكام حواله دادن)

٢٢٩٨ - اگر انسان طلبكار خود را حواله بدهد كه طلب خود را از ديگرى بگيرد و طلبكار قبول نمايد، بعد از آنكه حواله با شرايطى كه بعدا گفته مى شود درست شد، كسى كه به او حواله شده بدهكار مى شود، و ديگر طلبكار نمى تواند طلبى را كه دارد از بدهكار اولى مطالبه نمايد.

٢٢٩٩ - بدهكار و طلبكار و كسى كه بر او حواله مى شود بايد بالغ و عاقل باشند و كسى آنها را مجبور نكرده باشد و نيز بايد سفيه نباشند، يعنى مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف نكند.

و نيز معتبر است بدهكار و طلبكار مفلس نباشند بلى اگر حواله بر شخص برى باشد، حواله دهنده اگر چه مفلس باشد اشكال ندارد.

٢٣٠٠ - حواله دادن بر كسى كه بدهكار نيست، در صورتى كه او قبول نكند صحيح نيست و نيز اگر انسان بخواهد به كسى كه جنسى بدهكار است، جنس ديگر حواله دهد مثلا به كسى كه جو بدهكار است گندم حواله دهد، تا او قبول نكند حواله صحيح نيست بلكه در تمام موارد حواله بايد كسى كه بر او حواله مى شود قبول كند و گرنه حواله بنابر اظهر صحيح نيست.

٢٣٠١ - موقعى كه انسان حواله مى دهد بايد بدهكار باشد پس اگر بخواهد از كسى قرض كند، تا وقتى از او قرض نكرده نمى تواند او را به كسى حواله دهد كه آنچه را بعدا قرض مى دهد از آن كس بگيرد.

٢٣٠٢ - جنس و مقدار حواله بايد در واقع معين باشد، پس اگر مثلا ده من گندم و ده تومان پول به يك نفر بدهكار باشد و به او بگويد يكى از دو طلب خود را از فلانى بگير و آن را معين نكند حواله درست نيست.

٢٣٠٣ - اگر بدهى واقعا معين باشد، ولى بدهكار و طلبكار در موقع حواله دادن، مقدار آن يا جنس آن را ندانند حواله صحيح است، مثلا اگر طلب كسى را در دفتر نوشته باشد و پيش از ديدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببيند و به طلبكار مقدار طلبش را بگويد، حواله صحيح مى باشد.

٢٣٠٤ - طلبكار مى تواند حواله را قبول نكند، اگر چه كسى كه به او حواله شده پول دار باشد و در پرداختن حواله هم كوتاهى ننمايد.

٢٣٠٥ - اگر كسى كه به حواله دهنده بدهكار نيست، حواله را قبول كند اظهر آن است كه پيش از پرداختن حواله هم مى تواند مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه كند، مگر آن كه طلبى كه به او حواله شده با مدت باشد و مدت او هنوز بسر نيامده باشد كه در اين صورت او نمى تواند پيش از تمام شدن مدت مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه نمايد هر چند كه آن را پرداخت كرده باشد.

و هم چنين اگر طلبكار طلب خود را به مقدار كمتر صلح كند، او فقط همان مقدار را مى تواند از حواله دهنده مطالبه نمايد.

٢٣٠٦ - بعد از آن كه حواله درست شد، حواله دهنده و كسى كه به او حواله شده، نمى توانند حواله را بهم بزنند، و هر گاه كسى كه به او حواله شده در موقع حواله فقير نباشد، اگر چه بعدا فقير شود، طلبكار هم نمى تواند حواله را بهم بزند، و هم چنين است اگر موقع حواله فقير باشد، و طلبكار بداند كه فقير است ولى اگر نداند كه فقير است و بعد بفهمد، اگر در آن وقت مالدار نشده باشد، طلبكار مى تواند حواله را بهم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگيرد ولى اگر مالدار شده باشد، معلوم نيست بتواند معامله را بهم بزند.

٢٣٠٧ - اگر بدهكار و طلبكار و كسى كه به او حواله شده يا يكى از آنان براى خود حق بهم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قرارى كه گذاشته اند مى توانند حواله را بهم بزنند.

٢٣٠٨ - اگر حواله دهنده خودش طلب طلبكار را بدهد، چنانچه به خواهش كسى كه به او حواله شده و مديون حواله دهنده بوده داده است مى تواند چيزى را كه داده از او بگيرد.

و اگر بدون خواهش او داده يا اين كه او مديون حواله دهنده نبوده، نمى تواند چيزى را كه داده از او مطالبه نمايد.

### (احكام رهن)

٢٣٠٩ - رهن آن است كه انسان مالى را نزد ديگرى (گرو طلب يا مالى كه ضامن او مى باشد) قرار دهد كه اگر آن طلب يا مال را نپرداخت، بتواند عوض آن را از آن مال بدست آورد.

٢٣١٠ - در رهن لازم نيست صيغه بخوانند و همين قدر كه گرو دهنده مال خود را به قصد گرو بگرو گيرنده بدهد و او به همين قصد بگيرد رهن صحيح است.

٢٣١١ - گروه دهنده و كسى كه مال را گرو مى گيرد بايد بالغ و عاقل باشند و كسى آنها را مجبور نكرده باشد و نيز بايد گرو دهنده مفلس و سفيه نباشد.

(معناى مفلس و سفيه در مساله (٢٢٦٢) گذشت) ولى اگر مفلس باشد ليكن مالى را كه گرو مى گذارد مال او نباشد يا از اموالى نباشد كه از تصرف در آنها منع شده اشكال ندارد.

٢٣١٢ - انسان مالى را مى تواند گرو بگذارد كه شرعا بتواند در آن تصرف كند و اگر مال كس ديگر را با اجازه او گرو بگذارد صحيح است.

٢٣١٣ - چيزى را كه گرو مى گذارند، بايد خريد و فروش آن صحيح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند درست نيست.

٢٣١٤ - استفاده چيزى را كه گرو مى گذارند مال مالك آن است چه گرو دهنده و چه كس ديگر باشد.

٢٣١٥ - گرو گيرنده نمى تواند مالى را كه گرو گرفته، بدون اجازه مالك آن چه گرو دهنده باشد چه كس ديگر ملك كسى كند، مثلا ببخشد يا بفروشد، ولى اگر آن را ببخشد يا بفروشد بعد او اجازه نمايد اشكال ندارد.

٢٣١٦ - اگر گرو گيرنده چيزى را كه گرو برداشته با اجازه مالك آن بفروشد، پول آن مثل خود مال، گرو نمى باشد، و هم چنين است در صورتى كه بى اجازه او بفروشد و بعد مالك امضاء كند، ولى اگر گرو دهنده آن چيز را با اجازه گرو گيرنده بفروشد كه عوض آن را گرو قرار دهد بايد همين كار را بكند و در صورتى كه تخلف نمايد معامله باطل است مگر آن كه گرو گيرنده آن را اجازه دهد.

٢٣١٧ - اگر موقعى كه بايد بدهى خود را بدهد، طلبكار مطالبه كند و او ندهد، طلبكار در صورتى كه وكالت در فروش و برداشت طلب خود از پول آن داشته باشد مى تواند مالى را كه گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد، و در صورتى كه وكالت نداشته باشد لازم است از بدهكار اجازه بگيرد و اگر دسترسى به او ندارد بايد براى فروش و برداشت طلب خود از پول آن از حاكم شرع اجازه بگيرد، و در هر دو صورت اگر زيادى داشته باشد بايد زيادى را به بدهكار بدهد.

٢٣١٨ - اگر بدهكار غير از خانه اى كه در آن نشسته و چيزهايى كه مانند اثاثيه محل احتياج او است، چيز ديگرى نداشته باشد، طلبكار نمى تواند طلب خود را از او مطالبه كند ولى اگر مالى را كه گرو گذاشته اگر چه خانه و اثاثيه باشد، طلبكار مى تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

### (احكام ضامن شدن)

٢٣١٩ - اگر انسان بخواهد ضامن شود كه بدهى كسى را بدهد ضامن شدن او در صورتى صحيح است كه بهر لفظى اگر چه عربى نباشد يا به عملى به طلبكار بفهماند كه من ضامن شده ام طلب تو را بدهم و طلبكار هم رضايت خود را بفهماند، و راضى بودن بدهكار شرط نيست.

٢٣٢٠ - ضامن و طلبكار بايد بالغ و عاقل باشند و كسى هم آنها را مجبور نكرده باشد، و نيز بايد سفيه نباشند، و هم چنين طلبكار بايد مفلس نباشد، ولى اين شرطها در بدهكار نيست مثلا اگر كسى ضامن شود كه بدهى بچه يا ديوانه يا سفيه را بدهد صحيح است.

٢٣٢١ - هر گاه براى ضامن شدن خودش شرطى قرار دهد، مثلا بگويد اگر بدهكار قرض تو را نداد من ميدهم، ضامن شدن او محل اشكال است.

٢٣٢٢ - كسى كه انسان ضامن بدهى او مى شود بايد بدهكار باشد پس اگر كسى بخواهد از ديگرى قرض كند تا وقتى قرض نكرده انسان نمى تواند ضامن او شود.

٢٣٢٣ - در صورتى انسان مى تواند ضامن شود كه طلبكار و بدهكار و جنس بدهى همه در واقع و نفس الامر معين باشند.

پس اگر دو نفر از كسى طلبكار باشند و انسان بگويد من ضامن هستم كه طلب يكى از شماها را بدهم، چون معين نكرده كه طلب كدام را مى دهد، ضامن شدن او باطل است.

و نيز اگر كسى از دو نفر طلبكار باشد و شخصى بگويد من ضامن هستم كه بدهى يكى از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معين نكرده كه بدهى كدام را مى دهد، ضامن شدن او باطل مى باشد و هم چنين اگر كسى از ديگرى مثلا ده من گندم و ده تومان پول طلبكار باشد، و شخصى بگويد من ضامن يكى از دو طلب تو هستم و معين نكند كه ضامن گندم است، يا ضامن پول صحيح نيست.

٢٣٢٤ - اگر طلبكار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمى تواند از بدهكار چيزى بگيرد، و اگر مقدارى از آن را ببخشد نمى تواند آن مقدار را مطالبه نمايد.

٢٣٢٥ - اگر انسان ضامن شود كه بدهى كسى را بدهد، نمى تواند از ضامن شدن خود برگردد.

٢٣٢٦ - ضامن و طلبكار - بنابر احتياط - نمى توانند شرط كنند كه هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند.

٢٣٢٧ - هرگاه انسان در موقع ضامن شدن بتواند طلب طلبكار را بدهد اگر چه بعد فقير شود، طلبكار نمى تواند ضامن بودن او را بهم زند و طلب خود را از بدهكار اول مطالبه نمايد و هم چنين است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولى طلبكار بداند و به ضامن شدن او راضى شود.

٢٣٢٨ - اگر انسان در موقعى كه ضامن مى شود نتواند طلب طلبكار را بدهد، و طلبكار چگونگى را نمى دانسته و بخواهد ضامن بودن او را بهم بزند، اشكال دارد، بخصوص در صورتى كه ضامن پيش از اين كه طلبكار ملتفت شود قدرت پيدا كرده باشد.

٢٣٢٩ - اگر كسى بدون اجازه بدهكار ضامن شود كه بدهى او را بدهد، نمى تواند چيزى از او بگيرد.

٢٣٣٠ - اگر كسى با اجازه بدهكار ضامن شود كه بدهى او را بدهد، مى تواند مقدارى را كه ضامن شده - هر چند پيش از دادن آن - از او مطالبه نمايد ولى اگر بجاى جنسى كه بدهكار بوده جنس ديگرى به طلبكار او بدهد، نمى تواند چيزى را كه داده از او مطالبه نمايد، مثلا اگر ده من گندم بدهكار باشد، و ضامن ده من برنج بدهد، نمى تواند برنج را از او مطالبه نمايد، اما اگر خودش راضى شود كه برنج بدهد اشكال ندارد.

### (احكام كفالت)

٢٣٣١ - كفالت آن است كه انسان متعهد شود كه هر وقت طلبكار بدهكار را خواست، به دست او بدهد و به كسى كه اين طور متعهد مى شود كفيل مى گويند.

٢٣٣٢ - كفالت در صورتى صحيح است كه كفيل به هر لفظى اگر چه عربى نباشد يا به عملى به طلبكار بفهماند كه من متعهدم هر وقت بدهكار خود را بخواهى به دست تو بدهم و طلبكار هم قبول نمايد و بنابر احتياط رضايت بدهكار نيز در صحت كفالت معتبر است بلكه احتياط آن است كه او هم طرف عقد باشد يعنى بدهكار و طلبكار هر دو كفالت را قبول كنند.

٢٣٣٣ - كفيل بايد بالغ و عاقل باشد و او را در كفالت مجبور نكرده باشند و بتواند كسى را كه كفيل او شده حاضر نمايد، و هم چنين بايد سفيه يا مفلس نباشد در صورتى كه حاضر كردن بدهكار مستلزم تصرف در مالش باشد.

٢٣٣٤ - يكى از پنج چيز، كفالت را بهم ميزند: اول كفيل بدهكار را به دست طلبكار بدهد.

يا او خود تسليم طلبكار شود.

دوم طلب طلبكار داده شود.

سوم طلبكار از طلب خود بگذرد.

يا آن را به ديگرى انتقال دهد.

چهارم بدهكار يا كفيل بميرد.

پنجم طلبكار كفيل را از كفالت آزاد كند.

٢٣٣٥ - اگر كسى به زور بدهكار را از دست طلبكار رها كند، چنانچه طلبكار دسترسى به او نداشته باشد، كسى كه بدهكار را رها كرده، بايد او را به دست طلبكار بدهد يا طلب او را بپردازد.

### (احكام وديعه (امانت))

٢٣٣٦ - اگر انسان مالى را به كسى بدهد و بگويد نزد تو امانت باشد و او هم قبول كند يا بدون اين كه حرفى بزنند صاحب مال بفهماند كه مال را براى نگهدارى به او مى دهد و او هم به قصد نگهدارى كردن بگيرد، بايد به احكام وديعه و امانت دارى كه بعدا گفته مى شود عمل نمايد.

٢٣٣٧ - امانت دار و كسى كه مال را امانت مى گذارد بايد هر دو بالغ و عاقل باشند و كسى آنها را مجبور نكرده باشد پس اگر انسان مالى را پيش ديوانه يا بچه امانت بگذارد يا ديوانه يا بچه مالى را پيش كسى امانت بگذارد، صحيح نيست بله جايز است بچه مميز مال ديگرى را با اذنش نزد كسى امانت بگذارد و هم چنين بايد كسى كه امانت مى گذارد سفيه يا مفلس نباشد، ولى اگر مفلس باشد، ليكن مالى را كه امانت گذاشته از جمله اموالى نباشد كه از تصرف در آنها منع شده اشكال ندارد، و نيز بايد امانت دار سفيه يا مفلس نباشد، در صورتى كه حفظ و نگهدارى امانت مستلزم تصرف در مال خودش باشد.

٢٣٣٨ - اگر از بچه اى چيزى را بدون اذن صاحبش بطور امانت قبول كند، بايد آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چيز مال خود بچه است، لازم است آن مال را به ولى او برساند و چنانچه پيش از رساندن مال به آنان تلف شود، بايد عوض آن را بدهد، مگر از ترس آن كه مبادا تلف شود به قصد رساندن به صاحبش گرفته باشد كه در اين صورت اگر در نگهدارى و رساندن آن كوتاهى نكند ضامن نيست.

و هم چنين است حال اگر امانت گذار ديوانه باشد.

٢٣٣٩ - كسى كه نمى تواند امانت را نگهدارى نمايد، در صورتى كه امانت گذار ملتفت حال او نباشد بايد قبول نكند.

٢٣٤٠ - اگر انسان به صاحب مال بفهماند كه براى نگهدارى مال او حاضر نيست و مال را از او نگيرد، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود، كسى كه امانت را قبول نكرده ضامن نيست، ولى احتياط مستحب آن است كه اگر ممكن باشد آن را نگهدارى نمايد.

٢٣٤١ - كسى كه چيزى را وديعه مى گذارد، هر وقت بخواهد مى تواند وديعه را بهم بزند، و هم چنين كسى هم كه امانت را قبول مى كند، هر وقت بخواهد مى تواند وديعه را بهم بزند.

٢٣٤٢ - اگر انسان از نگهدارى امانت منصرف شود و وديعه را بهم بزند، بايد هر چه زودتر مال را به صاحب آن يا وكيل يا ولى صاحبش برساند يا به آنان خبر دهد كه به نگهدارى حاضر نيست، و اگر بدون عذر، مال را با آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، بايد عوض آن را بدهد.

٢٣٤٣ - كسى كه امانت را قبول مى كند، اگر براى آن، جاى مناسبى ندارد، بايد جاى مناسب تهيه نمايد و طورى آن را نگهدارى كند كه مردم نگويند در نگهدارى آن كوتاهى نموده است و اگر در اين امر كوتاهى كند و تلف شود، بايد عوض آن را بدهد.

٢٣٤٤ - كسى كه امانت را قبول مى كند، اگر در نگهدارى آن كوتاهى نكند و تعدى - يعنى زياده روى - هم ننمايد و اتفاقا آن مال تلف شود ضامن نيست ولى اگر در نگهدارى آن كوتاهى كند مثلا آن را در جايى بگذارد كه مامون از آن نباشد كه ظالمى بفهمد و آن را ببرد، يا تعدى كند يعنى در مال به طورى كه مالك اذن نداده تصرف نمايد مثلا لباس را بپوشد يا حيوان را سوار شود چنانچه تلف شود، بايد عوض آن را به صاحبش بدهد.

٢٣٤٥ - اگر صاحب مال براى نگهدارى مال خود جايى را معين كند و به كسى كه امانت را قبول كرده بگويد كه بايد مال را در اينجا حفظ كنى و اگر احتمال هم بدهى كه از بين برود، نبايد آن را به جاى ديگر ببرى، نمى تواند آن را به جاى ديگر ببرد و اگر به جاى ديگر ببرد و تلف شود ضامن است.

٢٣٤٦ - اگر صاحب مال براى نگهدارى مال خود جايى را معين كند، ولى ظاهر كلامش آن باشد كه آن محل در نظر او خصوصيتى نداشته، بلكه يكى از موارد حفظ آن بوده، كسى كه امانت را قبول كرده، مى تواند آن را به جاى ديگرى كه مال در آن جا محفوظ تر يا مثل محل اولى است ببرد و چنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نيست.

٢٣٤٧ - اگر صاحب مال براى هميشه ديوانه يا بيهوش شود، وديعه باطل مى شود و كسى كه امانت را قبول كرده بايد فورا امانت را بولى او برساند و يا به ولى او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعى مال را به ولى او ندهد و از خبر دادن هم كوتاهى كند و مال تلف شود، بايد عوض آن را بدهد ولى اگر ديوانگى يا بيهوشى صاحب مال گاه گاهى است باطل شدن وديعه در اين صورت محل اشكال است.

٢٣٤٨ - اگر صاحب مال بميرد، وديعه باطل مى شود پس چنانچه مال بدون آن كه متعلق حق ديگرى باشد به وارث او منتقل شود بايد امانت دار مال را به وارث او برساند يا به وارث خبر دهد و چنانچه مال را بدون عذر شرعى به وارث ندهد و از خبر دادن هم كوتاهى كند و مال تلف شود ضامن است، ولى اگر براى آن كه مى خواهد بفهمد كسى كه مى گويد من وارث ميتم راست مى گويد يا نه، يا ميت وارث ديگرى دارد يا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم كوتاهى كند و مال تلف شود ضامن نيست.

٢٣٤٩ - اگر صاحب مال بميرد و مال به ورثه او منتقل شود، كسى كه امانت را قبول كرده بايد مال را به همه ورثه بدهد، يا به كسى بدهد كه همه آنان گرفتن مال را به او واگذار كرده اند پس اگر بدون اجازه ديگران تمام مال را به يكى از ورثه بدهد ضامن سهم ديگران است.

٢٣٥٠ - اگر كسى كه امانت را قبول كرده بميرد، يا براى هميشه ديوانه يا بيهوش شود وديعه باطل مى شود و وارث يا ولى او بايد هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد يا امانت را به او برساند، ولى اگر ديوانگى يا بيهوشى او گاه گاهى است باطل شدن وديعه در اين صورت محل اشكال است.

٢٣٥١ - اگر امانت دار نشانه هاى مرگ را در خود ببيند، چنانچه ممكن است، بايد بنابر احتياط امانت را به صاحب آن يا ولى يا وكيل او برساند، و يا به او خبر دهد و اگر ممكن نيست بايد به طورى عمل كند كه اطمينان پيدا كند كه مال پس از وفات او به صاحبش خواهد رسيد، مثلا وصيت كند و شاهد بگيرد و به وصى و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصيات مال و محل آن را بگويد.

٢٣٥٢ - اگر امانت دار نشانه هاى مرگ را در خود ببيند و به وظيفه اى كه در مساله پيش گفته شد عمل نكند، ضامن آن امانت خواهد بود پس چنانچه آن از بين برود، بايد عوضش را بدهد، ولى اگر مرض او خوب شود يا بعد از مدتى پشيمان شود و به آنچه گفته شد عمل كند بنابر اظهر ديگر ضامن نيست.

### (احكام عاريه)

٢٣٥٣ - عاريه آن است كه انسان مال خود را به ديگرى بدهد كه از آن استفاده كند و در عوض، چيزى از او نگيرد.

٢٣٥٤ - لازم نيست در عاريه صيغه بخوانند و اگر مثلا لباس را به قصد عاريه به كسى بدهد و او هم به همين قصد بگيرد عاريه صحيح است.

٢٣٥٥ - عاريه دادن چيز غصبى و چيزى كه مال انسان است ولى منفعت آن را به ديگرى واگذار كرده مثلا آن را اجاره داده، در صورتى صحيح است كه مالك چيز غصبى يا كسى كه آن چيز را اجاره كرده به عاريه دادن راضى باشد.

٢٣٥٦ - چيزى را كه منفعتش مال انسان است مثلا آن را اجاره كرده مى تواند عاريه بدهد.

ولى بنابر احتياط نمى تواند آن را بدون اذن مالكش به كسى كه آن را عاريه كرده تحويل دهد.

٢٣٥٧ - اگر ديوانه و بچه و مفلس و سفيه مال خود را عاريه بدهند صحيح نيست، اما اگر ولى در صورتى كه مصلحت بداند مال كسى را كه بر او ولايت دارد عاريه دهد اشكال ندارد، و هم چنين واسطه شدن بچه در رسانيدن مال به كسى كه عاريه مى كند بى اشكال است.

٢٣٥٨ - اگر در نگهدارى چيزى كه عاريه كرده كوتاهى نكند و در استفاده از آن زياده روى هم ننمايد و اتفاقا آن چيز تلف شود ضامن نيست ولى چنانچه شرط كنند كه اگر تلف شود عاريه كننده ضامن باشد، يا چيزى را كه عاريه كرده طلا و نقره باشد، بايد عوض آن را بدهد.

٢٣٥٩ - اگر طلا و نقره را عاريه نمايد و شرط كند كه اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نيست.

٢٣٦٠ - اگر عاريه دهنده بميرد، عاريه گيرنده بايد به همان ترتيبى كه در مساله (٢٣٤٨) در صورت فوت صاحب مال در مورد وديعه گذشت عمل نمايد.

٢٣٦١ - اگر عاريه دهنده طورى شود كه شرعا نتواند در مال خود تصرف كند مثلا ديوانه يا بيهوش شود، عاريه كننده بايد به همان ترتيبى كه در مساله (٢٣٤٧) در مورد وديعه در نظير اين صورت گذشت عمل نمايد.

٢٣٦٢ - كسى كه چيزى را عاريه داده هر وقت بخواهد مى تواند عاريه را بهم بزند، و كسى هم كه عاريه كرده هر وقت بخواهد مى تواند آن را بهم بزند.

٢٣٦٣ - عاريه دادن چيزى كه استفاده حلال ندارد مثل آلات لهو و قمار يا ظرف طلا و نقره به جهت استعمال در خوردن و آشاميدن - بلكه در مطلق استعمالات بنابر احتياط لازم - باطل است، و اما عاريه دادن به جهت زينت نمودن جايز است اگر چه احتياط در ترك است.

٢٣٦٤ - عاريه دادن گوسفند براى استفاده از شير و پشم آن و عاريه دادن حيوان نر براى كشيدن بر ماده صحيح است.

٢٣٦٥ - اگر چيزى را كه عاريه كرده به مالك، يا وكيل، يا ولى او بدهد، و بعد آن چيز تلف شود، عاريه كننده ضامن نيست، ولى اگر بدون اجازه صاحب مال، يا وكيل، يا ولى او آن را به جايى ببرد اگر چه جايى باشد كه صاحبش معمولا به آنجا مى برده مثلا اسب را در اصطبلى كه صاحبش براى آن درست كرده ببندد و بعد تلف شود، يا كسى آن را تلف كند ضامن است.

٢٣٦٦ - اگر چيز نجس را عاريه دهد، بايد در صورتى كه در مساله (٢٠٦٥) گذشت نجس بودن آن را به كسى كه عاريه مى كند بگويد.

٢٣٦٧ - چيزى را كه عاريه كرده بدون اجازه صاحب آن نمى تواند به ديگرى اجاره، يا عاريه دهد.

٢٣٦٨ - اگر چيزى را كه عاريه كرده با اجازه صاحب آن به ديگرى عاريه دهد، چنانچه كسى كه اول آن چيز را عاريه كرده بميرد، يا ديوانه شود، عاريه دومى باطل نمى شود.

٢٣٦٩ - اگر بداند مالى را كه عاريه كرده غصبى است، بايد آن را به صاحبش برساند و نمى تواند به عاريه دهنده بدهد.

٢٣٧٠ - اگر مالى را كه مى داند غصبى است عاريه كند و از آن استفاده اى ببرد و در دست او از بين برود، مالك مى تواند عوض مال و عوض استفاده اى را كه عاريه كننده برده، از او يا از كسى كه مال را غصب كرده مطالبه كند و اگر از عاريه كننده بگيرد، او نمى تواند چيزى را كه به مالك مى دهد از عاريه دهنده مطالبه نمايد.

٢٣٧١ - اگر نداند مالى را كه عاريه كرده غصبى است و در دست او از بين برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگيرد، او هم مى تواند آنچه را كه به صاحب مال داده از عاريه دهنده مطالبه نمايد ولى اگر چيزى را كه عاريه كرده طلا و نقره باشد، يا عاريه دهنده با او شرط كرده باشد كه اگر آن چيز از بين برود عوضش را بدهد، نمى تواند عوض آن را كه به صاحب مال مى دهد از عاريه دهنده مطالبه نمايد.

## (احكام نكاح (ازدواج))

١/٢٣٧١ - به واسطه عقد ازدواج، زن به مرد و مرد به زن حلال مى شود، و آن بر دو قسمت است: دايم و غير دايم (ازدواج موقت).

عقد دايم آن است كه مدت زناشويى در آن معين نشود، و هميشگى باشد و زنى را كه به اين قسم عقد مى كنند دايمه گويند.

و عقد غير دايم آن است كه مدت زناشويى در آن معين شود، مثلا زن را به مدت يك ساعت يا يك روز يا يك ماه يا يك سال يا بيشتر عقد نمايند، ولى بايد مدت ازدواج از مقدار عمر زن و شوهر زيادتر نباشد كه در اين صورت عقد باطل خواهد بود و زنى را كه به اين قسم عقد كنند متعه و صيغه مى نامند.

### (احكام عقد)

٢٣٧٢ - در زناشويى چه دايم، و چه غير دايم بايد صيغه خوانده شود، و تنها راضى بودن زن و مرد، و هم چنين نوشتن كافى نيست و صيغه عقد را يا خود زن و مرد مى خوانند، يا ديگرى را وكيل مى كنند كه از طرف آنان بخواند.

٢٣٧٣ - وكيل لازم نيست مرد باشد، زن هم مى تواند براى خواندن صيغه عقد از طرف ديگرى وكيل شود.

٢٣٧٤ - زن و مرد تا اطمينان نكنند كه وكيل آنها صيغه را خوانده است نمى توانند به يكديگر نگاه محرمانه نمايند و گمان به اين كه وكيل صيغه را خوانده است كفايت نمى كند، بلكه اگر وكيل بگويد صيغه را خوانده ام ولى اطمينان به گفته او نباشد، كفايت آن محل اشكال است.

٢٣٧٥ - اگر زنى كسى را وكيل كند كه مثلا ده روزه او را به عقد مردى درآورد و ابتداى ده روز را معين نكند، آن وكيل مى تواند هر وقت كه بخواهد او را ده روزه به عقد آن مرد درآورد ولى اگر معلوم باشد كه زن، روز يا ساعت معينى را قصد كرده، بايد صيغه را مطابق قصد او بخواند.

٢٣٧٦ - يك نفر مى تواند براى خواندن صيغه عقد دايم يا غير دايم از طرف دو نفر وكيل شود و نيز انسان مى تواند از طرف زن وكيل شود و او را براى خود به طور دايم يا غير دايم عقد كند ولى احتياط مستحب آن است كه عقد را دو نفر بخوانند.

### (دستور خواندن عقد)

٢٣٧٧ - اگر صيغه عقد دايم را خود زن و مرد بخوانند، و پس از تعيين مقدار مهر اول زن بگويد: زوجتك نفسي على الصداق المعلوم يعنى خود را زن تو نمودم بمهرى كه معين شده پس از آن بدون فاصله قابل توجهى مرد بگويد: قبلت التزويج يعنى قبول كردم ازدواج را، عقد صحيح است و اگر ديگرى را وكيل كنند كه از طرف آنها صيغه عقد را بخواند چنانچه مثلا اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وكيل زن بگويد: زوجت موكلك احمد موكلتى فاطمة على الصداق المعلوم پس بدون فاصله قابل توجهى وكيل مرد بگويد: قبلت التزويج لموكلي احمد على الصداق المعلوم صحيح مى باشد و احتياط مستحب آن است لفظى كه مرد مى گويد با لفظى كه زن مى گويد مطابق باشد.

مثلا اگر زن زوجت مى گويد مرد هم قبلت التزويج بگويد نه قبلت النكاح.

٢٣٧٨ - اگر خود زن و مرد بخواهند صيغه عقد غير دايم را بخوانند بعد از آن كه مدت و مهر را معين كردند، چنانچه زن بگويد: زوجتك نفسي في المدة المعلومة على المهر المعلوم بعد بدون فاصله قابل توجهى مرد بگويد: قبلت صحيح است، و اگر ديگرى را وكيل كند و اول وكيل زن به وكيل مرد بگويد:

زوجت موكلتي موكلك في المدة المعلومة على المهر المعلوم پس بدون فاصله قابل توجهى وكيل مرد بگويد: قبلت التزويج لموكلي هكذا صحيح مى باشد.

### (شرايط عقد)

٢٣٧٩ - عقد ازدواج چند شرط دارد: اول آن كه بنابر احتياط به عربى صحيح خوانده شود.

و اگر خود مرد و زن نتوانند صيغه را به عربى صحيح بخوانند، مى توانند به غير عربى بخوانند و لازم نيست وكيل بگيرند، اما بايد لفظى بگويند كه معنى زوجت و قبلت را بفهماند.

دوم مرد و زن، يا وكيل آنها كه صيغه را مى خوانند قصد انشا داشته باشند يعنى اگر خود مرد و زن صيغه را مى خوانند، زن به گفتن زوجتك نفسي قصدش اين باشد كه خود را زن او قرار دهد و مرد به گفتن قبلت التزويج زن بودن او را براى خود قبول بنمايد.

و اگر وكيل مرد و زن صيغه را مى خوانند به گفتن زوجت و قبلت قصدشان اين باشد كه مرد و زنى كه آنان را وكيل كرده اند زن و شوهر شوند.

سوم كسى كه صيغه را مى خواند بايد عاقل و بنابر احتياط بالغ نيز باشد، چه براى خودش بخواند، يا از طرف ديگرى وكيل شده باشد.

چهارم اگر وكيل زن و شوهر يا ولى آنها صيغه را مى خوانند در موقع عقد زن و شوهر را معين كنند مثلا اسم آنها را ببرند يا به آنها اشاره نمايند، پس كسى كه چند دختر دارد، اگر به مردى بگويد زوجتك احدى بناتي يعنى زن تو نمودم يكى از دخترانم را، و او بگويد قبلت يعنى قبول كردم، چون در موقع عقد دختر را معين نكرده اند عقد باطل است.

پنجم زن و مرد به ازدواج راضى باشند، ولى اگر زن ظاهرا با كراهت اذن دهد و معلوم باشد قلبا راضى است عقد صحيح است.

٢٣٨٠ - اگر در عقد يك حرف غلط خوانده شود كه معنى آن را عوض كند عقد باطل است.

٢٣٨١ - كسى كه صيغه عقد را مى خواند اگر معناى آن را - هر چند به طور اجمال - بداند و قصد تحقق آن معنى را بكند عقد صحيح است و لازم نيست كه معناى صيغه را تفصيلا بداند مثلا بداند كه فعل يا فاعل بر طبق دستور زبان عربى كدام است.

٢٣٨٢ - اگر زنى را براى مردى بدون اجازه آنان عقد كنند و بعدا زن و مرد آن عقد را اجازه نمايند عقد صحيح است.

٢٣٨٣ - اگر زن و مرد يا يكى از آن دو را به ازدواج مجبور نمايند و بعد از خواندن عقد اجازه نمايند، عقد صحيح است و بهتر آن است كه دوباره عقد را بخوانند.

٢٣٨٤ - پدر و جد پدرى مى توانند براى فرزند پسر يا دختر نابالغ يا ديوانه خود كه با حال ديوانگى بالغ شده است ازدواج كنند، و بعد از آن كه طفل بالغ شد، يا ديوانه عاقل گرديد، اگر ازدواجى كه براى او كرده اند مفسده اى داشته مى تواند آن را امضا يا رد نمايد، و اگر مفسده اى نداشته چنانچه پسر يا دختر نابالغ عقد ازدواج خود را بهم بزند احتياط به طلاق يا عقد جديد ترك نشود.

٢٣٨٥ - دخترى كه به حد بلوغ رسيده و رشيده است يعنى مصلحت خود را تشخيص مى دهد، اگر بخواهد شوهر كند، چنانچه باكره باشد بايد از پدر يا جد پدرى خود اجازه بگيرد، هر چند - بنابر احتياط - خود متصدى امور زندگانى خويش باشد، و اجازه مادر و برادر لازم نيست.

٢٣٨٦ - اگر دختر باكره نباشد يا اين كه باكره باشد ولى پدر يا جد پدرى اجازه ندهند، كه با مردى كه همتاى او شرعا و عرفا مى باشد ازدواج كند يا اين كه حاضر نباشند در امر ازدواج دختر به هيچ وجه مشاركت كنند يا آن كه اهليت اجازه دادن از جهت ديوانگى يا مانند آن را نداشته باشند در اين موارد اجازه آنان لازم نيست و هم چنين اگر اجازه گرفتن از آنان به جهت غايب بودن يا غير آن ممكن نباشد، و دختر حاجت زيادى به شوهر كردن داشته باشد اجازه پدر و جد لازم نيست.

٢٣٨٧ - اگر پدر، يا جد پدرى براى پسر نابالغ خود زن بگيرد، پسر بايد بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد، بلكه قبل از بلوغ هم در صورتى كه به سنى رسيده باشد كه قابليت تلذذ را داشته باشد و زن هم به حدى كوچك نباشد كه قابليت آن كه شوهر از او تلذذ ببرد را نداشته باشد، نفقه زن بر ذمه پسر ثابت است و در غير اين صورت هم احتمال استحقاق نفقه مى رود پس احتياط به مصالحه يا مانند آن ترك نشود.

٢٣٨٨ - اگر پدر يا جد پدرى براى پسر نابالغ خود زن بگيرد چنانچه پسر در موقع عقد مالى نداشته، پدر يا جد او بايد مهر زن را بدهد، و هم چنين اگر مالى داشته باشد ولى پدر يا جد ضامن مهر شوند و در غير اين دو صورت اگر مهر بيش از مهر المثل نباشد، يا آن كه مصلحتى اقتضا كند كه مهر آن پسر بيش از مهر المثل باشد، پدر يا جد مى توانند مهر را از مال پسر بپردازند، و الا نمى توانند بيش از مهر المثل را از مال پسر بپردازند مگر آن كه او بعد از بلوغ كار آنها را قبول كند.

### (مواردى كه زن يا شوهر مى تواند عقد را بهم بزند)

٢٣٨٩ - اگر مرد بعد از عقد بفهمد كه زن يكى از شش عيب را كه ذكر مى شود در حال عقد داشته مى تواند به واسطه آن عيب عقد را بهم بزند:

اول ديوانگى، هر چند گاه گاهى باشد.

دوم مرض خوره.

سوم مرض برص.

چهارم كورى.

پنجم شل بودن هر چند به حد زمين گيرى نباشد.

ششم آن كه گوشت يا استخوانى در رحم او باشد، خواه مانع نزديكى يا آبستن شدن او شود يا نه، و اگر مرد بعد از عقد بفهمد كه زن در حال عقد افضا شده بود يعنى راه بول و حيض و يا راه حيض و غايط او يكى بوده در اين كه بتواند عقد را بهم بزند اشكال است و احتياط لازم آن است كه چنانچه بخواهد عقد را بهم بزند طلاق هم بدهد.

٢٣٩٠ - اگر زن بعد از عقد بفهمد كه شوهر او آلت مردى نداشته، يا بعد از عقد پيش از نزديكى، يا پس از آن آلت او بريده شود يا مرضى دارد كه نمى تواند وطى و نزديكى نمايد، هر چند آن مرض بعد از عقد و پيش از نزديكى يا پس از آن عارض شده باشد، در تمام اين موارد بى طلاق مى تواند عقد را بهم بزند، و اگر زن بعد از عقد بفهمد كه شوهرش پيش از عقد ديوانه بوده يا اين كه پس از عقد - خواه بعد از نزديكى يا قبل از آن - ديوانه شود، يا اين كه بفهمد كه او در هنگام عقد تخمهايش كشيده يا كوبيده شده بوده يا اين كه در آن هنگام مرض خوره يا برص داشته در تمام اين موارد چنانچه زن نخواهد زندگى زناشويى را ادامه بدهد و عقد را بهم بزند احتياط واجب آن است كه شوهر يا ولى او زن را طلاق دهد.

و در صورتى كه شوهر نمى تواند نزديكى نمايد، و زن بخواهد عقد را بهم بزند، لازم است كه اول رجوع به حاكم شرع يا وكيل او نمايد و حاكم شوهر را يك سال مهلت مى دهد و چناچه شوهر نتوانست به آن زن يا زنى ديگر نزديكى كند پس از آن، زن مى تواند عقد را بهم بزند.

٢٣٩١ - اگر به واسطه آن كه مرد نمى تواند وطى و نزديكى كند زن عقد را بهم بزند، شوهر بايد نصف مهر را بدهد، ولى اگر به واسطه يكى از عيبهاى ديگرى كه گفته شد، مرد يا زن عقد را بهم بزند، چنانچه مرد با زن نزديكى نكرده باشد، چيزى بر او نيست و اگر نزديكى كرده، بايد تمام مهر را بدهد، و اما اگر مرد به واسطه يكى از عيبهاى زن كه در مساله (٢٣٨٩) گذشت، عقد را بهم بزند، چنانچه با زن نزديكى نكرده باشد چيزى بر او نيست و اگر بعد از نزديكى باشد بايد تمام مهر را به زن بپردازد.

٢٣٩٢ - اگر زن يا مرد بهتر از آن چه هست به ديگرى معرفى شود تا به ازدواج با او رغبت نمايد - چه در ضمن عقد باشد يا پيش از آن در صورتى كه عقد براساس آن واقع شود - چنانچه پس از عقد اين امر بر طرف ديگر معلوم شود، او مى تواند عقد را بهم بزند و تفصيل احكام اين مسئله در كتابهاى ديگر مانند (مسائل منتخبه) بيان شده است.

### (عده اى از زنها كه ازدواج با آنان حرام است)

٢٣٩٣ - ازدواج با زنهايى كه با انسان محرم هستند مثل مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مادر زن حرام است.

٢٣٩٤ - اگر كسى زنى را براى خود عقد نمايد، اگر چه با او نزديكى نكند، مادر و مادر مادر آن زن و مادر پدر او هر چه بالا روند، به آن مرد محرم مى شوند.

٢٣٩٥ - اگر زنى را عقد كند و با او نزديكى نمايد، دختر و نوه دخترى و پسرى آن زن هر چه پائين روند، چه در وقت عقد باشند يا بعدا به دنيا بيايند، به آن مرد محرم مى شوند.

٢٣٩٦ - اگر با زنى كه براى خود عقد كرده نزديكى نكرده باشد، تا وقتى كه آن زن در عقد او است - بنابر احتياط واجب - با دختر او ازدواج نكند.

٢٣٩٧ - عمه و خاله انسان و عمه و خاله پدر، و عمه و خاله پدر پدر، يا مادر پدر و عمه و خاله مادر، و عمه و خاله مادر مادر يا پدر مادر هر چه بالا روند به انسان محرمند.

٢٣٩٨ - پدر و جد شوهر، هر چه بالا روند و پسر و نوه پسرى و دخترى او هر چه پايين آيند چه در موقع عقد باشند، يا بعدا به دنيا بيايند به زن او محرم هستند.

٢٣٩٩ - اگر زنى را براى خود عقد كند، دايمه باشد يا صيغه، تا وقتى كه آن زن در عقد او است نمى تواند با خواهر آن زن ازدواج نمايد.

٢٤٠٠ - اگر زن خود را به ترتيبى كه در كتاب طلاق گفته مى شود، طلاق رجعى دهد، در بين عده نمى تواند خواهر او را عقد نمايد، ولى در عده طلاق بائن مى تواند با خواهر او ازدواج نمايد و در عده متعه احتياط واجب آن است كه ازدواج نكند.

٢٤٠١ - انسان نمى تواند بدون اجازه زن خود با خواهرزاده و برادرزاده او ازدواج كند ولى اگر بدون اجازه زنش آنان را عقد نمايد و بعدا زن اجازه نمايد اشكال ندارد.

٢٤٠٢ - اگر زن بفهمد شوهرش برادرزاده يا خواهرزاده او را عقد كرده و حرفى نزند، چنانچه بعدا رضايت بدهد عقد صحيح است، اگر رضايت ندهد عقد آنان باطل است.

٢٤٠٣ - اگر انسان پيش از آن كه دختر خاله يا دختر عمه خود را بگيرد با مادر آن زنا كند، ديگر بنابر احتياط نمى تواند با آن ازدواج نمايد.

٢٤٠٤ - اگر با دختر عمه يا دختر خاله خود ازدواج نمايد و پس از نزديكى با آنان با مادرشان زنا كند موجب جدايى آنها نمى شود، و هم چنين است حكم اگر بعد از عقد و پيش از آن كه با آنان نزديكى كند با مادرشان زنا نمايد، اگر چه احتياط مستحب آن است كه در اين صورت از ايشان به طلاق دادن جدا شود.

٢٤٠٥ - اگر با زنى غير از عمه و خاله خود زنا كند، احتياط مستحب آن است كه با دختر او ازدواج نكند، بلكه اگر زنى را عقد نمايد، و پيش از آن كه با او نزديكى كند با مادر او زنا كند احتياط مستحب آن است كه از آن زن جدا شود، ولى اگر با او نزديكى كند و بعد با مادر او زنا نمايد، بى شبهه لازم نيست از آن زن جدا شود.

٢٤٠٦ - زن مسلمان نمى تواند به عقد كافر درآيد، مرد مسلمان هم نمى تواند با زنهاى كافره غير اهل كتاب ازدواج كند، ولى صيغه كردن زنهاى اهل كتاب مانند يهود و نصارى مانعى ندارد.

و بنابر احتياط لازم عقد دايمى با آنها ننمايد، و بعضى از فرق از قبيل نواصب كه خود را مسلمان مى دانند و در حكم كفارند، مرد و زن مسلمان نمى توانند، با آنها به طور دايم يا انقطاع ازدواج نمايند.

٢٤٠٧ - اگر با زنى كه در عده طلاق رجعى است زنا كند آن زن - بنابر احتياط - بر او حرام مى شود و اگر با زنى كه در عده متعه، يا طلاق بائن، يا عده وفات است زنا كند بعدا مى تواند او را عقد نمايد، اگر چه احتياط مستحب آن است كه با او ازدواج نكند و معناى طلاق رجعى و طلاق بائن و عده متعه و عده وفات در احكام طلاق گفته خواهد شد.

٢٤٠٨ - اگر با زن بى شوهرى كه در عده نيست زنا كند، بنابر احتياط نمى تواند پيش از آن كه توبه كند با او ازدواج نمايد، ولى شخص ديگرى اگر بخواهد با آن زن پيش از توبه كردنش ازدواج كند اشكالى ندارد، مگر در صورتى كه آن زن مشهور به زنا باشد كه بنابر احتياط ازدواج با او قبل از توبه اش جايز نيست و هم چنين ازدواج با مرد مشهور به زنا قبل از آن كه توبه كند جايز نمى باشد، و احتياط مستحب آن است كه اگر شخص بخواهد با زن زناكار ازدواج كند صبر نمايد تا آن زن حيض ببيند بعد او را به عقد خود در آورد، خواه خود با او زنا كرده باشد يا ديگرى.

٢٤٠٩ - اگر زنى را كه در عده ديگرى است براى خود عقد كند، چنانچه مرد و زن، يا يكى از آنان بدانند كه عده زن تمام نشده و بدانند عقد كردن زن در عده حرام است آن زن بر او حرام ابدى مى شود، اگر چه مرد بعد از عقد با آن زن نزديكى نكرده باشد.

٢٤١٠ - اگر زنى را كه در عده ديگرى است براى خود عقد كند، و با او نزديكى كند، آن زن بر او حرام ابدى مى شود، اگر چه نمى دانسته كه آن زن در عده است يا نمى دانسته كه عقد زن در عده حرام است.

٢٤١١ - اگر انسان بداند زنى شوهر دارد و با او ازدواج كند، بايد از او جدا شود، و بعدا هم نبايد او را براى خود عقد كند، و هم چنين است بنابر احتياط اگر نداند كه آن زن شوهر دارد ولى بعد از ازدواج با او نزديكى كرده باشد.

٢٤١٢ - زن شوهردار اگر زنا كند بر مرد زنا كننده - بنابر احتياط - حرام ابدى مى شود، ولى بر شوهر خود حرام نمى شود، و چنانچه توبه نكند و بر عمل خود باقى باشد، بهتر است كه شوهر، او را طلاق دهد ولى بايد مهرش را بدهد.

٢٤١٣ - زنى را كه طلاق داده اند و زنى كه صيغه بوده و شوهرش مدت او را بخشيده يا مدتش تمام شده، چنانچه بعد از مدتى شوهر كند و بعد شك كند كه موقع عقد شوهر دوم عده شوهر اول تمام بوده يا نه، به شك خود اعتنا نكند.

٢٤١٤ - مادر و خواهر و دختر پسرى كه لواط داده بر لواط كننده - در صورتى كه بالغ بوده - حرام مى شود و هم چنين است بنابر احتياط لازم اگر لواط دهنده مرد باشد و يا آن كه لواط كننده بالغ نباشد، ولى اگر گمان كند كه دخول شده، يا شك كند كه دخول شده يا نه، بر او حرام نمى شوند.

٢٤١٥ - اگر با مادر يا خواهر پسرى ازدواج نمايد و بعد از ازدواج با آن پسر لواط كند بنابر احتياط آنها بر او حرام مى شوند.

٢٤١٦ - اگر كسى در حال احرام كه يكى از كارهاى حج است با زنى ازدواج نمايد عقد او باطل است و چنانچه مى دانسته كه زن گرفتن بر او حرام است، ديگر نمى تواند آن زن را عقد كند.

٢٤١٧ - اگر زنى كه در حال احرام است با مردى كه در حال احرام نيست ازدواج كند، عقد او باطل است و اگر زن مى دانسته كه ازدواج كردن در حال احرام حرام است احتياط واجب آن است كه بعدا با آن مرد ازدواج نكند.

٢٤١٨ - اگر مرد طواف نساء را كه يكى از كارهاى حج و عمره مفرده است بجا نياورد، زنش و زنان ديگر بر او حلال نمى شوند، و نيز اگر زن طواف نساء نكند شوهرش و مردان ديگر بر او حلال نمى شوند، ولى اگر بعدا طواف نساء را انجام دهند حلال مى شوند.

٢٤١٩ - اگر كسى دختر نابالغى را براى خود عقد كند حرام است پيش از آن كه نه سال دختر تمام شود، با او نزديكى كند، ولى اگر نزديكى بكند اظهر آن است كه بعد از بلوغ دختر نزديكى با او حرام نيست اگر چه افضاء نموده باشد (معناى افضاء در مساله (٢٣٨٩) گذشت) ولى احوط آن است كه او را طلاق دهد.

٢٤٢٠ - زنى را كه سه مرتبه طلاق داده اند بر شوهرش حرام مى شود ولى اگر با شرايطى كه در احكام طلاق گفته مى شود، با مرد ديگرى ازدواج كند، بعد از مرگ يا طلاق شوهر دوم و گذشتن مقدار عده او شوهر اول مى تواند دوباره او را براى خود عقد نمايد.

### (احكام عقد دايم)

٢٤٢١ - زنى كه عقد دايم شده حرام است بدون اجازه شوهر از خانه بيرون برود هر چند با حق شوهر هم منافات نداشته باشد، و بايد خود را براى لذتهاى جنسى هر وقت كه او مى خواهد تسليم نمايد و بدون عذر شرعى از نزديكى كردن او جلوگيرى نكند و تهيه غذا و لباس و منزل زن و تهيه احتياجاتش مادامى كه به وظيفه اش عمل مى نمايد بر شوهر واجب است و اگر تهيه نكند چه توانايى داشته باشد، يا نداشته باشد، مديون زن است.

٢٤٢٢ - اگر زن به وظايف زناشويى خود در برابر شوهر هيچ عمل نكند حق غذا و لباس و منزل بر او ندارد، هر چند نزد او بماند و اگر گاه گاهى از عمل كردن به وظايف خود امتناع مى كند مشهور فرموده اند كه باز هم حق غذا و لباس و منزل بر شوهرش ندارد ولى اين حكم محل اشكال است و در هر صورت مهر او بدون اشكال از بين نمى رود.

٢٤٢٣ - مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور كند.

٢٤٢٤ - مخارج زن در سفر اگر بيشتر از مخارج او در وطن باشد، چنانچه با اذن شوهر سفر رفته باشد بر عهده شوهر است ولى پول ماشين و يا هواپيما و مانند اينها و بقيه مخارجى كه سفر كردن او متوقف بر آنها است بر خودش مى باشد، ولى اگر شوهر مايل باشد كه زن را سفر ببرد، بايد خرج سفر او را هم بدهد.

٢٤٢٥ - زنى كه خرج او بر عهده شوهر است و شوهر خرج او را نمى دهد مى تواند خرجى خود را بدون اجازه از مال او بردارد، و اگر ممكن نيست چنانچه ناچار باشد كه معاش خود را تهيه كند، و نتواند به حاكم شرع شكايت برد تا او را - هر چند با حبس كردن - مجبور به پرداخت مخارج زن نمايد، در موقعى كه مشغول تهيه معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نيست.

٢٤٢٦ - مرد اگر مثلا دو زن دايمى داشته باشد و نزد يكى از آنها يك شب بماند واجب است نزد ديگرى نيز يك شب در ضمن چهار شب بماند و در غير اين صورت ماندن نزد زن واجب نيست بلى لازم است او را به طور كلى متاركه ننمايد و اولى و احوط اين است كه مرد در هر چهار شب يك شب نزد زن دايمى خود بماند.

٢٤٢٧ - شوهر نمى تواند بيش از چهار ماه با زن جوان خود نزديكى را ترك كند، مگر آن كه نزديكى براى او ضرر يا مشقت زياد داشته باشد، يا آن كه زن خود راضى به ترك آن باشد، و يا آن كه در ضمن عقد ازدواج ترك آن را بر زن شرط كرده باشد، و در اين حكم - بنابر احتياط - فرقى ميان اين كه شوهر حاضر باشد يا مسافر و زن دايمى باشد يا متعه نيست.

٢٤٢٨ - اگر در عقد دايم مهر را معين نكنند عقد صحيح است و چنانچه مرد با زن نزديكى كند، بايد مهر او را مطابق مهر زنهايى كه مثل او هستند بدهد و اما در متعه چنانچه مهر را معين نكنند عقد باطل مى شود.

٢٤٢٩ - اگر موقع خواندن عقد دايمى براى دادن مهر مدت معين نكرده باشند، زن مى تواند پيش از گرفتن مهر از نزديكى كردن شوهر جلوگيرى كند، چه شوهر توانايى دادن مهر را داشته باشد چه نداشته باشد، ولى اگر پيش از گرفتن مهر به نزديكى راضى شود و شوهر با او نزديكى كند ديگر نمى تواند بدون عذر شرعى از نزديكى شوهر جلوگيرى نمايد.

### (متعه (ازدواج موقت))

٢٤٣٠ - صيغه كردن زن اگر چه براى لذت بردن هم نباشد صحيح است.

٢٤٣١ - احتياط واجب آن است كه شوهر بيش از چهار ماه با متعه خود نزديكى را ترك نكند.

٢٤٣٢ - زنى كه صيغه مى شود، اگر در عقد شرط كند كه شوهر با او نزديكى نكند، عقد و شرط او صحيح است و شوهر فقط مى تواند لذت هاى ديگر از او ببرد، ولى اگر بعدا به نزديكى راضى شود، شوهر مى تواند با او نزديكى نمايد، و هم چنين است حكم در عقد دايم.

٢٤٣٣ - زنى كه صيغه شده اگر چه آبستن شود حق خرجى ندارد.

٢٤٣٤ - زنى كه صيغه شده حق همخوابى ندارد، و از شوهر ارث نمى برد و شوهر هم از او ارث نمى برد، و چنانچه ارث بردن را - از يك طرف يا از هر دو طرف - شرط كرده باشند صحت اين شرط محل اشكال است ولى مراعات احتياط ترك نشود.

٢٤٣٥ - زنى كه صيغه شده اگر چه نداند كه حق خرجى و همخوابى ندارد عقد او صحيح است، و براى آن كه نمى دانسته، حقى به شوهر پيدا نمى كند.

٢٤٣٦ - زنى كه صيغه شده چنانچه بدون اجازه شوهر از خانه بيرون رود، و به واسطه بيرون رفتن، حق شوهر از بين ميرود، بيرون رفتن او حرام است، و بنابر احتياط مستحب در صورتى كه حق شوهر از بين نرود، بدون اجازه او از خانه بيرون نرود.

٢٤٣٧ - اگر زنى مردى را وكيل كند كه به مدت و مبلغ معين او را براى خود صيغه نمايد، چنانچه مرد او را به عقد دايم خود درآورد، يا به غير از مدت يا مبلغى كه معين شده او را صيغه كند، وقتى آن زن فهميد، اگر اجازه نمايد آن عقد صحيح وگرنه باطل است.

٢٤٣٨ - اگر براى محرم شدن - مثلا - پدر يا جد پدر دختر يا پسر نابالغ خود را براى مدت كوتاهى به عقد كسى درآورد، در صورتى كه بر آن مفسده اى بار نشود عقد صحيح است، ولى اگر در مدت ازدواج پسر به طور كلى قابليت تلذذ نداشته باشد يا دختر به طور كلى قابل تلذذ از او نباشد صحت عقد محل اشكال است.

٢٤٣٩ - اگر پدر يا جد پدرى، طفل خود را كه در محل ديگرى است و نمى داند زنده است يا مرده، براى محرم شدن به عقد كسى در آورد در صورتى كه مدت زوجيت قابل باشد كه به معقوده استمتاع شود بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل مى شود و چنانچه بعدا معلوم شود كه در موقع عقد، آن دختر زنده نبوده عقد باطل است و كسانى كه به واسطه عقد ظاهرا محرم شده بودند نامحرمند.

٢٤٤٠ - اگر مرد مدت صيغه زن را ببخشد، چنانچه با او نزديكى كرده بايد تمام چيزى را كه قرار گذاشته به او بدهد، و اگر نزديكى نكرده واجب است نصف مهر را بدهد و احتياط مستحب آن است كه تمام مهر را بدهد.

٢٤٤١ - مرد مى تواند زنى را كه صيغه او بوده و هنوز عده اش تمام نشده به عقد دايم خود درآورد، يا اين كه دوباره صيغه نمايد.

### (احكام نگاه كردن)

٢٤٤٢ - نگاه كردن مرد به بدن زنان نامحرم و هم چنين نگاه كردن به موى آنان چه با قصد لذت، چه بدون آن، چه با ترس از وقوع در حرام چه بدون آن حرام است و نگاه كردن به صورت آنان و دستهايشان تا مچ اگر به قصد لذت يا با ترس وقوع در حرام باشد حرام است بلكه احتياط مستحب آن است كه بدون قصد لذت و ترس از وقوع در حرام هم به آنها نگاه نكند و نيز نگاه كردن زن به بدن مرد نامحرم حرام مى باشد، مگر به جاهايى از بدن كه در متعارف التزام بپوشانيدنش نيست مثل سر و دستها و ساق پاها كه نگاه كردن زن به اين جاها اگر بدون لذت و خوف وقوف در حرام باشد اشكال ندارد.

٢٤٤٣ - نگاه كردن به بدن زنهاى مبتذله كه اگر كسى آنها را امر به حجاب نمايد اعتنا نمى كنند اشكال ندارد مشروط به آن كه بدون قصد لذت و ترس وقوع در حرام باشد، و در اين حكم فرقى ميان زنهاى كفار و ديگر زنها نيست و هم چنين فرقى نيست ميان دست و صورت و ديگر جاهاى بدن كه عادت آنان به پوشانيدنش نمى باشد.

٢٤٤٤ - زن بايد موى سر و بدن - غير از صورت و دستهاى - خود را از مرد نامحرم بپوشاند، و احتياط لازم آن است كه بدن و موى خود را از پسرى هم كه بالغ نشده ولى خوب و بد را مى فهمد و احتمال مى رود كه نگاهش به بدن زن موجب تحريك شهوتش شود بپوشاند، ولى زن مى تواند صورت و دستهايش را تا مچ از مرد نامحرم نپوشاند مگر در صورتى كه بترسد به حرام بيفتد يا به قصد مبتلا كردن كردن مرد به نگاه حرام باشد كه نپوشانيدن در اين دو صورت جايز نيست.

٢٤٤٥ - نگاه كردن به عورت مسلمان بالغ حرام است، اگر چه از پشت شيشه يا در آيينه يا آب صاف و مانند اينها باشد، و هم چنين است بنابر احتياط لازم نگاه كردن به عورت كافر و بچه نابالغ كه خوب و بد را مى فهمد، ولى زن و شوهر مى توانند به تمام بدن يكديگر نگاه كنند.

٢٤٤٦ - مرد و زنى كه با يكديگر محرمند، اگر قصد لذت نداشته باشند مى توانند غير از عورت به تمام بدن يكديگر نگاه كنند.

٢٤٤٧ - مرد نبايد با قصد لذت به بدن مرد ديگر نگاه كند و نگاه كردن زن هم به بدن زن ديگر با قصد لذت حرام است.

٢٤٤٨ - اگر مرد زن نامحرمى را بشناسد، چنانچه از زنهاى مبتذله نباشد، بنابر احتياط نبايد به عكس او نگاه كند.

٢٤٤٩ - اگر زن بخواهد زن ديگر، يا مردى غير از شوهر خود را تنقيه كند، يا عورت او را آب بكشد، بايد چيزى در دست كند كه دستش به عورت او نرسد، و هم چنين است اگر مرد بخواهد مرد ديگر، يا زنى غير زن خود را تنقيه كند يا عورت او را آب بكشد.

٢٤٥٠ - اگر زن ناچار به معالجه از مرضى باشد و مرد نامحرم براى معالجه نمودن او بهتر باشد مى تواند به مرد نامحرم مراجعه نمايد و چنانچه آن مرد، ناچار باشد، كه براى معالجه او را نگاه كند و دست به بدن او بزند اشكال ندارد، ولى اگر با نگاه كردن بتواند معالجه كند نبايد دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه كند، نبايد او را نگاه كند.

٢٤٥١ - اگر انسان براى معالجه كسى ناچار شود كه به عورت او نگاه كند، بنابر احتياط واجب بايد آيينه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه كند ولى اگر چاره اى جز نگاه كردن به عورت نباشد اشكال ندارد، و هم چنين است اگر مدت نگاه كردن به عورت كوتاه تر از مدت نگاه كردن در آينه باشد.

### (مسايل متفرقه زناشويى)

٢٤٥٢ - كسى كه به واسطه نداشتن زن به حرام مى افتد واجب است زن بگيرد.

٢٤٥٣ - اگر شوهر در عقد مثلا شرط كند كه زن باكره باشد و بعد از عقد معلوم شود كه باكره نبوده، مى تواند عقد را بهم بزند، ولى اگر بهم نزد مى تواند با ملاحظه نسبت تفاوت بين مهر باكره و غير باكره را از مهرى كه قرار داده اند بگيرد.

٢٤٥٤ - ماندن مرد و زن نامحرم در محل خلوتى كه كسى در آنجا نيست در صورتى كه احتمال فساد برود حرام است، هر چند طورى باشد كه كس ديگر بتواند وارد شود، ولى اگر احتمال فساد نرود اشكال ندارد.

٢٤٥٥ - اگر مرد مهر زن را در عقد معين كند و قصدش اين باشد كه آن را ندهد، عقد صحيح است ولى مهر را بايد بدهد.

٢٤٥٦ - مسلمانى كه از اسلام خارج شود، و كفر را اختيار كند، مرتد ناميده مى شود، و مرتد بر دو قسم است: مرتد فطرى و مرتد ملى، و مرتد فطرى كسى است كه پدر و مادر او يا يكى از آنها در هنگام به دنيا آمدن او مسلمان باشند و خود او نيز پس از تميز مسلمان باشد، و سپس كافر شود، و مرتد ملى مقابل آن است.

٢٤٥٧ - اگر زن پس از ازدواج مرتد شود، عقد او باطل مى گردد، و چنانچه شوهرش با او نزديكى نكرده باشد عده ندارد، و هم چنين است اگر بعد از نزديكى مرتد شود ولى يائسه يا صغيره باشد اما اگر زن در سن زنهايى باشد كه حيض مى بينند بايد به دستورى كه در احكام طلاق گفته خواهد شد عده نگهدارد، و مشهور آن است كه اگر در بين عده مسلمان شود عقد او به حال خود باقى مى ماند، و اين حكم خالى از وجه نيست، هر چند بهتر آن است كه مراعات احتياط ترك نشود و يائسه زنى است كه پنجاه سال سن داشته باشد، و از جهت بالا رفتن سنش خون حيض نبيند و اميد بازگشت آن را هم نداشته باشد.

٢٤٥٨ - اگر مرد پس از عقد مرتد فطرى شود، زنش بر او حرام مى شود، و بايد به مقدار عده وفات كه در احكام طلاق گفته مى شود عده نگهدارد.

٢٤٥٩ - اگر مرد پس از عقد مرتد ملى شود، عقد او باطل مى گردد، و چنانچه با زنش نزديكى نكرده يا اين كه زن يائسه يا صغيره باشد، عده ندارد، و اگر بعد از نزديكى مرتد شود، و زن او در سن زنهايى باشد كه حيض مى بينند بايد آن زن به مقدار عده طلاق كه در احكام طلاق گفته مى شود عده نگهدارد، و مشهور آن است كه اگر پيش از تمام شدن عده، شوهر او مسلمان شود عقد او به حال خود باقى مى ماند و اين حكم نيز خالى از وجه نيست البته مراعات احتياط بهتر است.

٢٤٦٠ - اگر زن در عقد با مرد شرط كند كه او را از شهرى بيرون نبرد، و مرد هم قبول كند، نبايد زن را بدون رضايتش از آن شهر بيرون ببرد.

٢٤٦١ - اگر زنى از شوهر سابقش دخترى داشته باشد، شوهر بعدى مى تواند آن دختر را براى پسر خود كه از اين زن نيست عقد كند، و نيز اگر دخترى را براى پسر خود عقد كند، مى تواند با مادر آن ازدواج نمايد.

٢٤٦٢ - اگر زنى از زنا آبستن شود، براى او جايز نيست بچه را سقط كند.

٢٤٦٣ - اگر كسى با زنى كه شوهر ندارد، و در عده غير هم نيست زنا كند، چنانچه بعد او را عقد كند و بچه اى از آنان پيدا شود، در صورتى كه ندانند از نطفه حلال است يا حرام، آن بچه حلال زاده است.

٢٤٦٤ - اگر مرد نداند كه زن در عده است و با او ازدواج كند چنانچه زن هم نداند و بچه اى از آنان به دنيا آيد، حلال زاده است و شرعا فرزند هر دو مى باشد.

ولى اگر زن مى دانسته كه در عده است و تزويج در عده جايز نيست، شرعا بچه فرزند پدر است و در هر دو صورت عقد آنان باطل است و به يكديگر همان طور كه گذشت حرام مى باشند.

٢٤٦٥ - اگر زن بگويد يائسه ام نبايد حرف او را قبول كرد ولى اگر بگويد شوهر ندارم، حرف او قبول مى شود، مگر آن كه مورد اتهام باشد كه در اين صورت احتياط آن است كه از حال او جستجو شود.

٢٤٦٦ - اگر بعد از آن كه انسان با زنى كه گفت شوهر ندارم ازدواج كرد، و بعدا كسى بگويد آن زن، زن او است، چنانچه شرعا ثابت نشود كه گفته آن كس صحيح است، نبايد حرف او را قبول كرد.

٢٤٦٧ - تا دو سال پسر يا دختر تمام نشده، پدر نمى تواند او را از مادرش جدا كند.

و احوط و اولى آن است كه بچه را تا هفت سال از مادرش جدا نكند.

٢٤٦٨ - اگر ديانت و اخلاق خواستگار مورد رضايت باشد، بهتر آن است كه رد نشود، از پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه هر گاه خواستگارى براى دختر شما آمد كه اخلاق و ديانت او مورد رضايت شما بود، دختر را به ازدواج او در آوريد، اگر چنين نكنيد فتنه و فساد بزرگى بر زمين به پا خواهد شد.

٢٤٦٩ - اگر زن مهر خود را به شوهر صلح كند، كه زن ديگر نگيرد، واجب است شوهر با زن ديگر ازدواج نكند و زن هم حق ندارد مهر را بگيرد.

٢٤٧٠ - كسى كه از زنا به دنيا آمده، اگر زن بگيرد، و بچه اى پيدا كند آن بچه حلال زاده است.

٢٤٧١ - هرگاه مرد در روزه ماه رمضان يا در حال حيض زن با او نزديكى كند، معصيت كرده، ولى اگر بچه اى از آنان به دنيا آيد حلال زاده است.

٢٤٧٢ - زنى كه يقين دارد شوهرش در سفر مرده، اگر بعد از عده وفات كه مقدار آن در احكام طلاق گفته خواهد شد، شوهر كند و شوهر اول از سفر برگردد، بايد از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اول حلال است ولى اگر شوهر دوم با او نزديكى كرده باشد، زن بايد عده نگهدارد و شوهر دوم بايد مهر او را مطابق زنهايى كه مثل او هستند بدهد ولى خرج عده ندارد.

### (احكام شير دادن)

٢٤٧٣ - اگر زنى بچه اى را با شرايطى كه در مساله (٢٤٨٣) گفته خواهد شد، شير دهد، آن بچه به اين عده محرم مى شود: اول خود زن و آن را مادر رضاعى مى گويند، دوم شوهر زن كه شير مال او است و او را پدر رضاعى مى گويند.

سوم پدر و مادر آن زن، هر چه بالا روند، اگر چه پدر و مادر رضاعى او باشند.

چهارم بچه هايى كه از آن زن به دنيا آمده اند يا بعد به دنيا مى آيند.

پنجم بچه هاى اولاد آن زن هر چه پايين روند، چه از اولاد او به دنيا آمده، چه اولاد او آن بچه ها را شير داده باشند.

ششم خواهر و برادر آن زن اگر چه رضاعى باشند، يعنى به واسطه شير خوردن با آن زن خواهر و برادر شده باشند.

هفتم عمو و عمه آن زن اگر چه رضاعى باشند.

هشتم دايى و خاله آن زن اگر چه رضاعى باشند.

نهم اولاد شوهر آن زن كه شير مال آن شوهر است، هر چه پايين روند، اگر چه اولاد رضاعى او باشند.

دهم پدر و مادر شوهر آن زن كه شير مال آن شوهر است، هر چه بالا روند.

يازدهم خواهر و برادر شوهرى كه شير مال او است اگر چه خواهر و برادر رضاعى او باشند.

دوازدهم عمو و عمه و دايى و خاله شوهرى كه شير مال او است هر چه بالا روند، اگر چه رضاعى باشند، و نيز عده ديگرى هم - كه در مسايل بعد گفته مى شود - به واسطه شير دادن محرم مى شوند.

٢٤٧٤ - اگر زنى بچه اى را با شرايطى كه در مساله (٢٤٨٣) گفته مى شود شير دهد، پدر آن بچه نمى تواند با دخترهايى كه از آن زن به دنيا آمده اند ازدواج كند، چنانچه يكى از آنها فعلا زن او باشد، عقد او باطل مى شود، ولى جايز است با دخترهاى رضاعى آن زن ازدواج كند، اگر چه احتياط مستحب آن است كه با آنان ازدواج نكند، و نيز نمى تواند بنابر احتياط دخترهاى شوهرى را كه شير مال او است اگر چه دخترهاى رضاعى او باشند، براى خود عقد نمايد، و چنانچه يكى از آنها فعلا زن او باشد عقد او بنابر احتياط باطل مى شود.

٢٤٧٥ - اگر زنى بچه اى را با شرايطى كه در مساله (٢٤٨٣) گفته مى شود، شير دهد، شوهر آن زن كه صاحب شير است، به خواهرهاى آن بچه محرم نمى شود، ولى احتياط مستحب آن است كه با آنان ازدواج ننمايد، و نيز خويشان شوهر به خواهر و برادر آن بچه محرم نمى شوند.

٢٤٧٦ - اگر زنى بچه اى را شير دهد، به برادرهاى آن بچه محرم نمى شود، و نيز خويشان آن زن به برادر و خواهر بچه اى كه شير خورده محرم نمى شوند.

٢٤٧٧ - اگر انسان با زنى كه دخترى را شير كامل داده ازدواج كند و با آن نزديكى نمايد، ديگر نمى تواند آن دختر را براى خود عقد كند.

٢٤٧٨ - اگر انسان با دخترى ازدواج كند، ديگر نمى تواند با زنى كه آن دختر را شير كامل داده ازدواج نمايد.

٢٤٧٩ - انسان نمى تواند با دخترى كه مادر، يا مادر بزرگ او آن دختر را شير كامل داده ازدواج كند، و نيز اگر زن پدر انسان از شير پدر او دخترى را شير داده باشد انسان نمى تواند با آن دختر ازدواج نمايد.

و چنانچه دختر شيرخوارى را براى خود عقد كند، بعد مادر، يا مادر بزرگ، يا زن پدر او آن دختر را شير دهد، عقد باطل مى شود.

٢٤٨٠ - با دخترى كه خواهر، يا زن برادر انسان از شير برادر او را شير كامل داده، نمى شود ازدواج كرد، و هم چنين است اگر خواهرزاده، يا برادرزاده، يا نوه خواهر، يا نوه برادر انسان آن دختر را شير داده باشد.

٢٤٨١ - اگر زنى بچه دختر خود را شير كامل دهد، آن دختر به شوهر خود حرام مى شود، و هم چنين است اگر بچه اى را كه شوهر دخترش از زن ديگر دارد شير دهد، ولى اگر زنى بچه پسر خود را شير دهد، زن پسرش كه مادر آن طفل شير خوار است بر شوهر خود حرام نمى شود.

٢٤٨٢ - اگر زن پدر دختر بچه شوهر آن دختر را به شير پدرش شير دهد، بنابر احتياط گذشته در (٢٤٧٤) آن دختر به شوهر خود حرام مى شود، چه بچه از همان دختر، چه از زن ديگر باشد.

### (شرايط شيردادنى كه علت محرم شدن است)

٢٤٨٣ - شير دادنى كه علت محرم شدن است هشت شرط دارد: اول بچه شير زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنى كه مرده است شير بخورد فايده ندارد.

دوم شير آن زن از حرام نباشد، پس اگر شير بچه اى را كه از زنا به دنيا آمده به بچه ديگر بدهند، به واسطه آن شير، بچه به كسى محرم نمى شود.

سوم بچه شير را از پستان بمكد، پس اگر شير را در گلوى او بريزند اثرى ندارد.

چهارم شير خالص باشد و با چيز ديگر مخلوط نباشد.

پنجم شير از يك شوهر باشد، پس اگر زن شير دهى را طلاق دهند، بعد شوهر ديگرى كند و از او آبستن شود، و تا موقع زاييدن، شيرى كه از شوهر اول داشته باقى باشد، و مثلا هشت دفعه پيش از زاييدن از شير شوهر اول و هفت دفعه بعد از زاييدن از شير شوهر دوم به بچه اى بدهد، آن بچه به كسى محرم نمى شود.

ششم بچه به واسطه مرض شير را قى نكند و اگر قى كند، اثرى ندارد.

هفتم شير دادن بچه به مقدارى باشد كه استخوانش از آن شير محكم شده و گوشت بدنش برويد، و اگر معلوم نباشد كه آيا به اين حد رسيده يا نه چنانچه يك شبانه روز يا پانزده مرتبه به طورى كه در مساله آينده گفته مى شود شير سير بخورد باز هم كافى است، ولى اگر معلوم باشد كه آن شير در محكم شدن استخوان بچه و روييدن گوشت بدنش مؤثر نبوده در حالى بچه يك شبانه روز يا پانزده مرتبه شير خورده بايد مراعات احتياط در اين چنين مورد ترك نشود.

هشتم دو سال بچه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شير دهند به كسى محرم نمى شود.

بلكه اگر مثلا يپش از تمام شدن دو سال، هشت مرتبه و بعد از آن هفت مرتبه شير بخورد به كسى محرم نمى شود، ولى چنانچه از موقع زاييدن زن شيرده بيشتر از دو سال گذشته باشد و شير او باقى باشد، و بچه اى را شير دهد آن بچه به كسانى كه گفته شد محرم مى شود.

٢٤٨٤ - بايد بچه در بين يك شبانه روز غذا يا شير كس ديگر را نخورد، ولى اگر كمى غذا بخورد كه نگويند در بين غذا خورده اشكال ندارد، و نيز بايد پانزده مرتبه را از شير يك زن بخورد، و در بين پانزده مرتبه شير كس ديگر را نخورد و در هر دفعه بدون فاصله شير بخورد، ولى اگر در بين شير خوردن نفس تازه كند، يا كمى صبر كند كه از زمان اولى كه پستان در دهان مى گيرد، تا وقتى سير مى شود يك دفعه حساب شود اشكال ندارد.

٢٤٨٥ - اگر زن از شير شوهر خود بچه اى را شير دهد، بعد شوهر ديگر كند و از شير شوهر دوم بچه ديگر را شير دهد، آن دو بچه به يكديگر محرم نمى شوند، اگر چه بهتر آن است كه با هم ازدواج نكنند.

٢٤٨٦ - اگر زن از شير يك شوهر چندين بچه را شير دهد، همه آنها به يكديگر و به شوهر و به زنى كه آنان را شير داده محرم مى شوند.

٢٤٨٧ - اگر كسى چند زن داشته باشد، و هر كدام آنان با شرايطى كه گفتيم بچه اى را شير دهد، همه آن بچه ها به يكديگر و به آن مرد و به همه آن زنها محرم مى شوند.

٢٤٨٨ - اگر كسى دو زن شيرده دارد، و يكى از آنان بچه اى را مثلا هشت مرتبه و ديگرى هفت مرتبه شير بدهد آن بچه به كسى محرم نمى شود.

٢٤٨٩ - اگر زنى از شير يك شوهر پسر و دخترى را شير كامل بدهد خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمى شوند.

٢٤٩٠ - انسان نمى تواند بدون اذن زن خود، با زنهايى كه به واسطه شير خوردن خواهرزاده يا برادرزاده زن او شده اند ازدواج كند، نيز اگر با پسرى لواط كند، نمى تواند دختر و خواهر و مادر و مادر بزرگ آن پسر را كه رضاعى هستند، يعنى به واسطه شير خوردن دختر و خواهر و مادر او شده اند، براى خود عقد كند، و اين حكم بنابر احتياط در موردى كه لواط كننده بالغ نباشد، و يا لواط دهنده بالغ باشد نيز جارى است.

٢٤٩١ - زنى كه برادر انسان را شير داده به انسان محرم نمى شود، اگر چه احتياط مستحب آن است كه با او ازدواج نكند.

٢٤٩٢ - انسان نمى تواند با دو خواهر، اگر چه رضاعى باشند، يعنى به واسطه شيرخوردن، خواهر يكديگر شده باشند ازدواج كند.

و چنانچه دو زن را عقد كند و بعد بفهمد خواهر بوده اند در صورتى كه عقد آنان در يك وقت بوده، هر دو عقد بنابر اظهر باطل است و اگر در يك وقت نبوده عقد اولى صحيح و عقد دومى باطل مى باشد.

٢٤٩٣ - اگر زن از شير شوهر خود كسانى را كه بعدا گفته مى شود، شير دهد، شوهرش بر او حرام نمى شود، اگر چه بهتر آن است كه احتياط كنند: اول برادر و خواهر خود را.

دوم عمو و عمه و دايى و خاله خود را.

سوم اولاد عمو و اولاد دايى خود را.

چهارم برادرزاده خود را.

پنجم برادر شوهر، يا خواهر شوهر خود را.

ششم خواهرزاده خود را، يا خواهرزاده شوهرش را.

هفتم عمو و عمه و دايى و خاله شوهرش را.

هشتم نوه زن ديگر شوهر خود را.

٢٤٩٤ - اگر كسى دختر عمه يا دختر خاله انسان را شير دهد به او محرم نمى شود ولى احتياط مستحب آن است كه از ازدواج با او خوددارى نمايد.

٢٤٩٥ - مردى كه دو زن دارد، اگر يكى از آن دو زن فرزند عموى زن ديگر را شير دهد، زنى كه فرزند عموى او شير خورده، به شوهر خود حرام نمى شود.

### (آداب شير دادن)

٢٤٩٦ - براى شير دادن بچه بهتر از هر كس مادر او است و سزاوار است كه مادر براى شير دادن از شوهر خود مزد نگيرد و خوب است كه شوهر مزد بدهد، و اگر مادر بخواهد بيشتر از دايه مزد بگيرد، شوهر مى تواند بچه را از او گرفته و به دايه بدهد.

٢٤٩٧ - مستحب است دايه اى كه براى طفل مى گيرند، دوازده امامى و داراى عقل و عفت و صورت نيكو باشد، و مكروه است كم عقل، يا غير دوازده امامى، يا بد صورت، يا بد خلق، يا زنازاده باشد.

و نيز مكروه است دايه اى بگيرند كه شيرش از بچه اى است كه از زنا به دنيا آمده باشد.

### (مسايل متفرقه شير دادن)

٢٤٩٨ - بهتر آن است از شير دادن زنها به هر بچه اى جلوگيرى شود، زيرا ممكن است فراموش شود كه به چه كسانى شير داده اند و بعدا دو نفر محرم با يكديگر ازدواج نمايند.

٢٤٩٩ - در صورتى كه ممكن باشد، مستحب است بچه را بيست و يك ماه تمام شير بدهند، و شايسته نيست كه بيش از دو سال شير بدهند.

٢٥٠٠ - اگر به واسطه شير دادن، حق شوهر از بين نرود، زن مى تواند بدون اجازه شوهر بچه كس ديگر را شير دهد.

٢٥٠١ - اگر شوهر زنى دختر شيرخوارى را براى خود عقد كرده باشد، چنانچه زن آن دختر شيرخوار را شير دهد، بنابر مشهور آن زن مادر زن شوهرش مى شود و بر او حرام مى گردد، ولى اين حكم خالى از اشكال نيست، و مراعات احتياط ترك نشود.

٢٥٠٢ - اگر كسى بخواهد زن برادرش به او محرم شود، بعضى فرموده اند كه بايد دختر شيرخوارى را مثلا دو روزه براى خود صيغه كند و در آن دو روز با شرايطى كه در مساله (٢٤٨٣) گفته شد زن برادرش آن دختر را شير دهد، تا مادر زنش شود، ولى اين حكم در صورتى كه زن برادر از شير برادر به آن دختر شير دهد محل اشكال است.

٢٥٠٣ - اگر مرد پيش از آن كه زنى را براى خود عقد كند، بگويد به واسطه شير خوردن، آن زن بر او حرام شده، مثلا بگويد شير مادر او را خورده، چنانچه تصديق او ممكن باشد، نمى تواند با آن زن ازدواج كند، و اگر بعد از عقد بگويد و خود زن هم حرف او را قبول نمايد، عقد باطل است پس اگر مرد با او نزديكى نكرده باشد، يا نزديكى كرده باشد، ولى در وقت نزديكى كردن، زن بداند بر آن مرد حرام است، مهر ندارد و اگر بعد از نزديكى بفهمد كه بر آن مرد حرام بوده، شوهر بايد مهر او را مطابق زنهايى كه مثل او هستند بدهد.

٢٥٠٤ - اگر زن پيش از عقد بگويد به واسطه شير خوردن بر مردى حرام شده، چنانچه تصديق او ممكن باشد، نمى تواند با آن مرد ازدواج كند و اگر بعد از عقد بگويد، مثل صورتى است كه مرد بعد از عقد بگويد كه زن بر او حرام است و حكم آن در مساله پيش گفته شد.

٢٥٠٥ - شير دادنى كه علت محرم شدن است به دو چيز ثابت مى شود: اول خبر دادن عده اى كه انسان از گفته آنان يقين يا اطمينان پيدا كند.

دوم شهادت مرد عادل، ولى بايد شرايط شير دادن را هم بگويند مثلا بگويند ما ديده ايم كه فلان بچه بيست و چهار ساعت از پستان فلان زن شير خورده و چيزى هم در بين نخورده، و هم چنين ساير شرطها را كه در مساله (٢٤٨٣) گفته شد شرح دهند، و اما ثابت شدن شير دادن به شهادت يك مرد و دو زن يا چهار زن كه عادل باشند محل اشكال است.

٢٥٠٦ - اگر شك كند به مقدارى كه علت محرم شدن است بچه شير خورده يا نه، يا گمان داشته باشند كه به آن مقدار شير خورده، بچه به كسى محرم نمى شود، ولى بهتر آن است كه احتياط كنند.

## (احكام طلاق)

٢٥٠٧ - مردى كه زن خود را طلاق مى دهد، بايد بالغ و عاقل باشد، ولى اگر بچه ده ساله زن خود را طلاق دهد، بايد مراعات احتياط در مورد آن ترك نشود، و هم چنين بايد مرد به اختيار خود طلاق دهد، و اگر او را مجبور كنند كه زنش را طلاق دهد طلاق باطل است و نيز بايد قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صيغه طلاق را مثلا به شوخى بگويد صحيح نيست.

٢٥٠٨ - زن بايد در وقت طلاق از خون حيض و نفاس پاك باشد، و شوهرش در آن پاكى با او نزديكى نكرده باشد، و تفصيل اين دو شرط در مسايل آينده گفته مى شود.

٢٥٠٩ - طلاق دادن زن در حال حيض يا نفاس در سه صورت صحيح است.

اول آن كه شوهرش بعد از ازدواج با او نزديكى نكرده باشد.

دوم معلوم باشد آبستن است و اگر معلوم نباشد و شوهر در حال حيض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، آن طلاق باطل است هر چند احتياط مستحب آن است كه دوباره او را طلاق دهد.

سوم مرد به واسطه غايب بودن يا مانند آن از زن خود جدا باشد به طورى كه نتواند بفهمد كه زن از خون حيض و نفاس پاك است يا نه، ولى در اين صورت بنابر احتياط لازم بايد مرد صبر كند تا حداقل يك ماه از جدا شدنش از زن بگذرد و بعد او را طلاق دهد.

٢٥١٠ - اگر زن را از خون حيض پاك بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود كه موقع طلاق در حال حيض بوده، طلاق او باطل است و اگر او را در حيض بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود پاك بوده، طلاق او صحيح است.

٢٥١١ - كسى كه مى داند زنش در حال حيض يا نفاس است، اگر از او جدا شود مثلا مسافرت كند و بخواهد او را طلاق دهد، بايد تا مدتى كه يقين يا اطمينان پيدا كند كه زن از آن حيض يا نفاس پاك شده صبر نمايد، و بعدا چنانچه بداند كه او در حالت پاكى است مى تواند او را طلاق دهد، و هم چنين است اگر شك داشته باشد در صورتى كه آنچه را كه در كيفيت طلاق غايب در مساله (٢٥٠٩) گذشت مراعات كند.

٢٥١٢ - اگر مردى كه از زن خود جدا شده بخواهد زن خود را طلاق دهد چنانچه بتواند اطلاع پيدا كند كه زن او در حال حيض يا نفاس است يا نه، هر چند اطلاع او از روى عادت حيض زن، يا نشانه هاى ديگرى باشد، كه در شرع معين شده، اگر او را طلاق دهد و بعدا معلوم شود كه در حال حيض يا نفاس بوده، طلاق او صحيح نيست.

٢٥١٣ - اگر با عيالش كه از خون حيض و نفاس پاك است نزديكى كند و بخواهد طلاقش دهد، بايد صبر كند تا دوباره حيض ببيند و پاك شود، ولى زنى را كه نه سالش تمام نشده، يا معلوم است كه آبستن است، اگر بعد از نزديكى طلاق دهند اشكال ندارد، و هم چنين است اگر يائسه باشد (معناى يائسه در مساله (٢٤٥٧) گذشت).

٢٥١٤ - اگر با زنى كه از خون حيض و نفاس پاك است نزديكى كند و در همان پاكى طلاقش دهد، چنانچه بعد معلوم شود كه موقع طلاق آبستن بوده، آن طلاق باطل است هر چند احتياط مستحب آن است كه دوباره او را طلاق دهد.

٢٥١٥ - اگر با زنى كه از خون حيض و نفاس پاك است نزديكى كند و سپس از او جدا شود، مثلا مسافرت نمايد، چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد، و نتواند از حالش اطلاع پيدا كند، بايد به قدرى كه زن بعد از آن پاكى خون مى بيند و دوباره پاك مى شود، صبر كند.

و احتياط واجب آن است كه آن مدت كمتر از يك ماه نباشد.

٢٥١٦ - اگر مرد بخواهد زن خود را كه به واسطه اصل خلقت يا مرضى حيض نمى بيند، و زنهاى مانند او حيض مى بيند، طلاق دهد، بايد از وقتى كه با او نزديكى كرده تا سه ماه از نزديكى با او خوددارى نمايد و بعد او را طلاق دهد.

٢٥١٧ - طلاق بايد به صيغه عربى صحيح و به كلمه طالق خوانده شود، و دو مرد عادل آن را بشنوند و اگر خود شوهر بخواهد صيغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلا فاطمه باشد، بايد بگويد: زوجتى فاطمه طالق يعنى زن من فاطمه رها است و اگر ديگرى را وكيل كند آن وكيل بايد بگويد: زوجة موكلي فاطمه طالق و در صورتى كه زن معين باشد ذكر نام او لازم نيست و چنانچه مرد نتواند طلاق را به صيغه عربى بياورد و يا وكيل بگيرد به هر لفظى كه مرادف صيغه عربى آن است از هر لغتى باشد مى تواند طلاق دهد.

٢٥١٨ - زنى كه صيغه شده، مثلا يك ماهه يا يك ساله او را عقد كرده اند طلاق ندارد و رها شدن او به اين است كه مدتش تمام شود، يا مرد مدت او را به او ببخشد به اين ترتيب كه بگويد: مدت را به تو بخشيدم و شاهد گرفتن و پاك بودن زن از حيض لازم نيست.

### (عده طلاق)

٢٥١٩ - زنى كه نه سالش تمام نشده، و زن يائسه عده ندارند، يعنى اگر چه شوهرش با او نزديكى كرده باشد، بعد از طلاق مى تواند فورا شوهر كند.

٢٥٢٠ - زنى كه نه سالش تمام شده و يائسه نيست و شوهرش با او نزديكى كند اگر طلاقش دهد، بعد از طلاق بايد عده نگهدارد، و عده زن آزاد آن است كه بعد از آن كه شوهرش در پاكى طلاقش داد، به قدرى صبر كند كه دوبار حيض ببيند و پاك شود و همين كه حيض سوم را ديد عده او تمام مى شود، و مى تواند شوهر كند.

ولى اگر پيش از نزديكى كردن با او طلاقش بدهد عده ندارد، يعنى مى تواند بعد از طلاق فورا شوهر كند، مگر آن كه منى شوهر به طور جذب يا مانند آن داخل فرج او شده باشد، كه در اين صورت بنابر اظهر بايد عده نگهدارد.

٢٥٢١ - زنى كه حيض نمى بيند اگر در سن زنهايى باشد كه حيض مى بينند، چنانچه شوهرش بعد از نزديكى با او طلاقش دهد، بايد بعد از طلاق تا سه ماه عده نگهدارد.

٢٥٢٢ - زنى كه عده او سه ماه است، اگر اول ماه طلاقش بدهند، بايد سه ماه هلالى يعنى از موقعى كه ماه ديده مى شود تا سه ماه عده نگهدارد.

و اگر در بين ماه طلاقش بدهد، بايد باقى ماه را با دو ماه بعد از آن و نيز كسرى ماه اول را از ماه چهارم عده نگهدارد، تا سه ماه تمام شود، مثلا اگر غروب روز بيستم ماه طلاقش دهند و آن ماه بيست و نه روز باشد، بايد نه روز باقى ماه را با دو ماه بعد از آن و بيست روز از ماه چهارم عده نگهدارد، بلكه احتياط واجب آن است كه از ماه چهارم بيست و يك روز عده نگهدارد، تا به مقدارى كه از ماه اول عده نگهداشته سى روز شود.

٢٥٢٣ - اگر زن آبستن را طلاق دهند، عده اش تا دنيا آمدن يا سقط شدن بچه او است بنابر اين اگر مثلا يك ساعت بعد از طلاق، بچه او به دنيا آمد، عده اش تمام مى شود، ولى اين در صورتى است كه بچه فرزند شرعى صاحب عده باشد، بنابر اين اگر زن از زنا آبستن شده باشد، و شوهرش او را طلاق دهد عده او به وضع حمل بچه اش تمام نمى شود.

٢٥٢٤ - زنى كه نه سالش تمام شده و يائسه نيست اگر صيغه شود مثلا يك ماهه، يا يك ساله شوهر كند، چنانچه شوهرش با او نزديكى نمايد و مدت آن زن تمام شود، يا شوهر مدت را به او ببخشد بايد عده نگهدارد پس اگر حيض مى بيند بنابر احتياط بايد به مقدار دو حيض عده نگهدارد و شوهر نكند و اگر حيض نمى بيند، چهل و پنج روز از شوهر كردن خوددارى نمايد، و در صورتى كه آبستن باشد، عده او بنابر اظهر تا دنيا آمدن يا سقط شدن بچه او است اگر چه احتياط مستحب آن است كه به هر كدام از زاييدن يا چهل و پنج روز كه بيشتر است عده نگهدارد.

٢٥٢٥ - ابتداى عده طلاق از موقعى است كه خواندن صيغه طلاق تمام مى شود، چه زن بداند طلاقش داده اند، يا نداند، پس اگر بعد از تمام شدن عده بفهمد كه او را طلاق داده اند، لازم نيست دوباره عده نگهدارد.

### (عده زنى كه شوهرش مرده)

٢٥٢٦ - زنى كه شوهرش مرده در صورتى كه آزاد است اگر آبستن نباشد، بايد تا چهار ماه و ده روز عده نگهدارد يعنى از شوهر كردن خوددارى نمايد، اگر چه يائسه يا صيغه باشد، يا شوهرش با او نزديكى نكرده باشد، و اگر آبستن باشد، بايد تا موقع زاييدن عده نگهدارد، ولى اگر پيش از گذشتن چهار ماه و ده روز، بچه اش بدنيا آيد، بايد تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر كند، و اين عده را عده وفات مى گويند.

٢٥٢٧ - زنى كه در عده وفات مى باشد، حرام است لباس رنگى بپوشد و سرمه بكشد و هم چنين كارهاى ديگرى كه زينت حجاب حساب شود، بر او حرام مى باشد. ٢٥٢٨ - اگر زن يقين كند كه شوهرش مرده و بعد از تمام شدن عده وفات شوهر كند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعدا مرده است بايد از شوهر دوم جدا شود، و بنابر احتياط در صورتى كه آبستن باشد، تا مقدار زاييدن براى شوهر دوم عده وطى شبهه (كه مانند عده طلاق است) و بعد براى شوهر اول عده وفات نگهدارد، و اگر آبستن نباشد، براى شوهر اول عده وفات و بعد براى شوهر دوم عده وطى شبهه نگهدارد.

٢٥٢٩ - ابتداى عده وفات در صورتى كه شوهر زن غايب يا در حكم غايب باشد از موقعى است كه زن از مرگ شوهر مطلع شود نه از زمان مرگ شوهر ولى اين حكم در زنى كه به سن بلوغ نرسيده و يا ديوانه مى باشد محل اشكال است.

٢٥٣٠ - اگر زن بگويد عده ام تمام شده، از او قبول مى شود مگر آن كه مورد تهمت باشد كه در اين صورت بنابر احتياط قبول نمى شود، مثلا اگر ادعا كند كه در يك ماه سه مرتبه خون ديده ادعاى او تصديق نمى شود، مگر آن كه نزديكانش از زنان تصديق كنند كه عادت زنانه او اين چنين بوده است.

### (طلاق بائن و طلاق رجعى)

٢٥٣١ - طلاق بائن آن است كه بعد از طلاق، مرد حق ندارد به زن خود رجوع كند، يعنى بدون عقد او را به زنى قبول نمايد، و آن بر پنج قسم است:

اول طلاق زنى كه نه سالش تمام نشده باشد.

دوم طلاق زنى كه يائسه باشد.

سوم طلاق زنى كه شوهرش بعد از عقد با او نزديكى نكرده باشد.

چهارم طلاق سوم زنى كه او را سه دفعه طلاق داده اند.

پنجم طلاق خلع و مبارات.

ششم طلاق حاكم، زن شخصى را كه نه حاضر است كه مخارج زندگانى او را بدهد و نه حاضر است او را طلاق دهد.

و احكام اينها بعدا گفته خواهد شد و غير اينها طلاق رجعى است به اين معنى تا وقتى زن در عده است، شوهرش مى تواند به او رجوع نمايد.

٢٥٣٢ - كسى كه زنش را طلاق رجعى داده، حرام است او را از خانه اى كه موقع طلاق در آن خانه سكنى مى كرده، بيرون كند، ولى در بعضى از مواقع كه از جمله آنها آن است كه زن زنا نمايد، بيرون كردن او اشكال ندارد، و نيز حرام است زن براى كارهاى غير لازم بدون اذن شوهر از خانه بيرون رود.

### (احكام رجوع كردن)

٢٥٣٣ - در طلاق رجعى مرد به دو قسم مى تواند به زن خود رجوع كند: اول حرفى بزند معنايش اين باشد كه او را دوباره زن خود قرار دهد.

دوم كارى كند و به آن كار قصد رجوع نمايد، و ظاهر اين است كه به نزديكى كردن رجوع محقق مى شود، اگر چه قصد رجوع نداشته باشد، بلكه بعضى گفته اند كه به لمس و بوسيدن هر چند بدون قصد رجوع باشد، رجوع محقق مى شود اگر چه اين گفته خالى از اشكال نيست.

٢٥٣٤ - براى رجوع كردن لازم نيست مرد شاهد بگيرد، يا به زن خبر دهد، بلكه اگر بدون اين كه كسى بفهمد خودش رجوع كند، رجوعش صحيح است.

ولى اگر بعد از تمامى عده مرد بگويد كه در عده رجوع نموده ام لازم است اثبات نمايد.

٢٥٣٥ - مردى كه زن خود را طلاق رجعى داده، اگر مالى از او بگيرد، و با او صلح كند كه ديگر به او رجوع نكند اين مصالحه اگر چه صحيح است واجب است كه رجوع ننمايد ولى حق رجوع او از بين نمى رود، و در صورتى كه رجوع كند طلاقى كه داده موجب جدايى نمى شود.

٢٥٣٦ - اگر زنى را دو بار طلاق دهد و به او رجوع كند، يا دو بار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش كند، يا بعد از يك طلاق رجوع و بعد از طلاق ديگر عقد كند بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام است.

ولى اگر بعد از طلاق سوم به ديگرى شوهر كند با پنج شرط به شوهر اول حلال مى شود يعنى مى تواند آن زن را دوباره عقد نمايد.

اول آن كه عقد شوهر دوم هميشگى باشد و اگر مثلا يك ماهه يا يك ساله او را صيغه كند بعد از آن كه از او جدا شد شوهر اول نمى تواند او را عقد كند.

دوم شوهر دوم با او نزديكى و دخول كند و احتياط واجب آن است كه نزديكى از جلوى زن باشد.

سوم شوهر دوم طلاقش دهد يا بميرد.

چهارم عده طلاق يا عده وفات شوهر دوم تمام شود.

پنجم بنابر احتياط واجب شوهر دوم در زمان نزديكى بالغ باشد.

### (طلاق خلع)

٢٥٣٧ - طلاق زنى را كه به شوهرش مايل نيست و از او كراهت دارد و مهر يا مال ديگر خود را به او مى بخشد كه طلاقش دهد، طلاق خلع گويند، در طلاق خلع - بنابر اظهر - معتبر است كه كراهت زن از شوهرش به حدى باشد كه او را به مراعات ننمودن حقوق زناشويى تهديد نمايد.

٢٥٣٨ - اگر خود شوهر بخواهد صيغه طلاق را بخواند چنانچه اسم زن مثلا فاطمه باشد پس از بذل مى گويد: زوجتى فاطمة خالعتها على ما بذلت و بنابر احتياط مستحب نيز بگويد: هى طالق يعنى زنم فاطمه را در مقابل چيزى كه بذل نموده طلاق خلع دادم او رها است و در صورتى كه زن معين باشد بردن نامش در اينجا و در طلاق مبارات نيز لازم نيست.

٢٥٣٩ - اگر زنى كسى را وكيل كند كه مهر او را به شوهرش ببخشد و شوهر همان كس را وكيل كند كه زن را طلاق دهد، چنانچه مثلا اسم شوهر محمد و اسم زن فاطمه باشد وكيل صيغه طلاق را اين طور مى خواند عن موكلتي فاطمة بذلت مهرها لموكلي محمد ليخلعها عليه پس از آن بدون فاصله مى گويد: زوجة موكلي خالعتها على ما بذلت هي طالق و اگر زنى كسى را وكيل كند كه غير از مهر چيز ديگرى را به شوهر او ببخشد كه او را طلاق دهد وكيل بايد به جاى كلمه مهرها آن چيز را بگويد مثلا صد تومان داده بايد بگويد: بذلت ماة تومان.

### (طلاق مبارات)

٢٥٤٠ - اگر زن و شوهر يكديگر را نخواهند و از هم كراهت داشته باشند، و زن مالى به مرد بدهد كه او را طلاق دهد، آن طلاق را مبارات گويند.

٢٥٤١ - اگر شوهر بخواهد صيغه مبارات را بخواند، چنانچه مثلا اسم زن فاطمه باشد، بايد بگويد: بارات زوجتي فاطمة على ما بذلت، و بنابر احتياط لازم نيز بگويد، فهي طالق يعنى من و زنم فاطمه در مقابل بذل كرده او از هم جدا شديم پس او رها است، و اگر ديگرى را وكيل كند، وكيل بايد بگويد:

عن قبل موكلي بارات زوجته فاطمة على ما بذلت فهي طالق و در هر دو صورت اگر به جاى كلمه على ما بذلت بما بذلت بگويد اشكال ندارد.

٢٥٤٢ - صيغه طلاق خلع و مبارات در صورت امكان بايد به عربى صحيح خوانده شود، و چنانچه ممكن نباشد، حكم آن حكم طلاق است كه در مساله (٢٥١٧) گذشت، ولى اگر زن براى آن كه مال خود را به شوهر ببخشد مثلا به فارسى بگويد براى طلاق فلان مال را به تو بخشيدم اشكال ندارد.

٢٥٤٣ - اگر زن در بين عده طلاق خلع، يا مبارات از بخشش خود برگردد، شوهر مى تواند رجوع كند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد.

٢٥٤٤ - مالى را كه شوهر براى طلاق مبارات مى گيرد، بايد بيشتر از مهر نباشد ولى در طلاق خلع اگر بيشتر باشد اشكال ندارد.

### (احكام متفرقه طلاق)

٢٥٤٥ - اگر با زن نامحرمى به گمان اين كه عيال خود او است نزديكى كند، چه زن بداند كه او شوهرش نيست، يا گمان كند شوهرش مى باشد بايد عده نگهدارد.

٢٥٤٦ - اگر با زنى كه مى داند عيالش نيست زنا كند، اگر زن بداند كه آن مرد شوهر او نيست، لازم نيست عده نگهدارد، ولى اگر گمان كند كه شوهرش مى باشد احتياط لازم آن است كه عده نگهدارد.

٢٥٤٧ - اگر مرد زنى را گول بزند كه رعايت حقوق زناشويى شوهرش را نكند تا او وادار شود طلاقش دهد و زن آن مرد شود طلاق و عقد آن صحيح است ولى هر دو معصيت بزرگى كرده اند.

٢٥٤٨ - هر گاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط كند كه اگر شوهر مسافرت نمايد، يا مثلا شش ماه به او خرجى ندهد اختيار طلاق با او باشد اين شرط باطل است.

ولى چنانچه شرط كند، از طرف شوهر فعلا وكيل باشد كه چنانچه او مثلا مسافرت كند يا تا شش ماه خرجى ندهد خود او طلاق دهد اشكال ندارد.

٢٥٤٩ - زنى كه شوهرش گم شده، اگر بخواهد به ديگرى شوهر كند بايد نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نمايد.

٢٥٥٠ - پدر و جد پدرى ديوانه مى توانند زن او را طلاق بدهند.

٢٥٥١ - اگر پدر يا جد پدرى براى طفل خود زنى را صيغه كند، اگر چه مقدارى از زمان تكليف بچه جزء مدت صيغه باشد، مثلا براى پسر چهارده ساله خودش زنى را دو ساله صيغه كند، چنانچه صلاح بچه باشد مى تواند مدت آن زن را ببخشد ولى زن دايمى او را نمى تواند طلاق دهد.

٢٥٥٢ - اگر از روى علاماتى كه در شرع معين شده، مرد دو نفر را عادل بداند و زن خود را پيش آنان طلاق دهد، ديگرى كه عدالت آنان نزدش ثابت نشده مى تواند آن زن را بعد از تمام شدن عده اش براى خود يا براى كس ديگر عقد كند، اگر چه احتياط مستحب آن است كه از ازدواج با او خوددارى نمايد و براى ديگرى هم او را عقد نكند.

٢٥٥٣ - اگر كسى زن خود را بدون اين كه او بفهمد طلاق دهد، چنانچه مخارج او را مثل وقتى كه زنش بوده بدهد، و مثلا بعد از يك سال بگويد يك سال پيش تو را طلاق دادم، و شرعا هم ثابت كند، مى تواند چيزهايى را كه در آن مدت براى زن تهيه نموده و او مصرف نكرده است از او پس بگيرد، ولى چيزهايى را كه مصرف كرده نمى تواند از او مطالبه نمايد.

## (احكام غصب)

١/٢٥٥٣ - غصب آن است كه انسان از روى ظلم، بر مال يا حق كسى مسلط شود و اين يكى از گناهان بزرگ است كه اگر كسى انجام دهد، در قيامت به عذاب سخت گرفتار مى شود، از حضرت پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه هر كس يك وجب زمين از ديگرى غصب كند در قيامت آن زمين را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او مى اندازند.

٢٥٥٤ - اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهاى ديگرى كه براى عموم ساخته شده استفاده كنند، حق آنان را غصب نموده و هم چنين است اگر كسى در مسجد جايى را براى خود بگيرد چنانچه ديگرى او را از آنجا بيرون كند، و نگذارد كه از آنجا استفاده نمايد، گناه كرده است.

٢٥٥٥ - اگر گرو دهنده و گرو گيرنده قرار بگذارند كه چيزى را كه گرو گذاشته شده به دست گرو گيرنده يا به دست شخص سومى باشد گرو دهنده نمى تواند آن چيز را پيش از آن كه طلب او را بدهد پس بگيرد و چنانچه بگيرد بايد فورا برگرداند.

٢٥٥٦ - مالى را كه نزد كسى گرو گذاشته اند، اگر ديگرى غصب كند هر يك از صاحب مال و گرو گيرنده مى توانند چيزى را كه غصب كرده از او مطالبه نمايند و چنانچه آن چيز را از او بگيرند، باز هم در گرو است و اگر آن چيز از بين برود و عوض آن را بگيرند، آن عوض هم مثل خود آن چيز گرو مى باشد.

٢٥٥٧ - اگر انسان چيزى را غصب كند، بايد به صاحبش برگرداند و اگر آن چيز از بين برود و قيمت داشته باشد، بايد عوض آن را به او بدهد.

٢٥٥٨ - اگر از چيزى كه غصب كرده منفعتى به دست آيد، مثلا از گوسفندى كه غصب كرده بره اى پيدا شود، مال صاحب مال است و نيز كسى كه مثلا خانه اى را غصب كرده، اگر چه در آن ننشيند بايد اجاره آن را بدهد.

٢٥٥٩ - اگر از بچه يا ديوانه چيزى را كه مال او است غصب كند بايد آن را به ولى او بدهد و اگر از بين رفته، بايد عوض آن را بدهد.

٢٥٦٠ - هرگاه دو نفر با هم چيزى را غصب كنند، چنانچه هر دو بر تمام آن چيز تسلط داشته باشند، هر كدام از آنان ضامن تمام آن چيز است اگر چه هر يك به تنهايى نمى توانسته آن را غصب نمايد.

٢٥٦١ - اگر چيزى را كه غصب كرده با چيز ديگرى مخلوط كند، مثلا گندمى را كه غصب كرده با جو مخلوط نمايد، چنانچه جدا كردن آنها ممكن است، اگر چه زحمت داشته باشد، بايد جدا كند و به صاحبش برگرداند.

٢٥٦٢ - اگر شخصى قطعه طلاى ساخته شده اى را غصب كند مثل گوشواره و آن را آب نمايد بايد آن را با تفاوت قيمتش پيش از آب كردن و پس از آن به صاحبش بدهد و چنانچه براى اين كه تفاوت قيمت را ندهد بگويد، آن را مثل اولش مى سازم، مالك مجبور نيست قبول نمايد.

و نيز مالك نمى تواند او را مجبور كند كه آن را مثل اولش بسازد.

٢٥٦٣ - اگر چيزى را كه غصب كرده به طورى تغيير دهد كه از اولش بهتر شود مثلا طلايى را كه غصب كرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگويد مال را به همين صورت بده، بايد به او بدهد و نمى تواند براى زحمتى كه كشيده مزد بگيرد، و هچنين بدون اجازه مالك حق ندارد، آن را به صورت اولش در آورد ولى اگر بدون اجازه او آن چيز را مثل اولش يا به شكلى ديگر كند، معلوم نيست ضامن تفاوت قيمت ميان دو حالت باشد.

٢٥٦٤ - اگر چيزى را كه غصب كرده به طورى تغيير دهد كه از اولش بهتر شود، و صاحب مال بگويد بايد آن را به صورت اول در آورى واجب است آن را به صورت اولش در آورد و چنانچه قيمت آن به واسطه تغيير دادن از اولش كمتر شود، بايد تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلايى را كه غصب كرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگويد بايد به صورت اولش در آورى، در صورتى كه بعد از آب كردن، قيمت آن از پيش از گوشواره ساختن كمتر شود، بايد تفاوت آن را بدهد.

٢٥٦٥ - اگر در زمينى كه غصب كرده زراعت كند، يا درخت بنشاند زراعت و درخت و ميوه آن مال خود او است و چنانچه صاحب زمين راضى نباشد، كه زراعت و درخت در زمين او بماند، كسى كه غصب كرده بايد فورا زراعت يا درخت خود را اگر چه ضرر نمايد از زمين بكند، و نيز بايد اجاره زمين را در مدتى كه زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمين بدهد و خرابيهايى را كه در زمين پيدا شده درست كند، مثلا جاى درختها را پر نمايد، و اگر به واسطه اينها قيمت زمين از اولش كمتر شود، بايد تفاوت آن را هم بدهد، و نمى تواند صاحب زمين را مجبور كند كه زمين را به او بفروشد، يا اجاره بدهد، و نيز صاحب زمين نمى تواند او را مجبور كند كه درخت يا زراعت را به او بفروشد.

٢٥٦٦ - اگر صاحب زمين راضى شود كه زراعت و درخت در زمين او بماند، كسى كه آن را غصب كرده، لازم نيست درخت و زراعت را بكند، ولى بايد اجاره آن زمين را از وقتى كه غصب كرده تا وقتى كه صاحب زمين راضى شده بدهد.

٢٥٦٧ - اگر چيزى كه غصب كرده از بين برود، در صورتى كه مثل گاو و گوسفند باشد كه از جهت خصوصيات شخصى قيمت آن در نظر عقلاء با قيمت فرد ديگرى فرق دارد، بايد قيمت آن را بدهد و چنانچه قيمت بازار آن به واسطه اختلاف عرضه و تقاضا فرق كرده باشد بايد قيمت وقتى را كه تلف شده بدهد، و احتياط مستحب آن است كه بالاترين قيمتى را كه از زمان غصب تا زمان تلف داشته بدهد.

٢٥٦٨ - اگر چيزى را كه غصب كرده و از بين رفته مانند گندم و جو باشد كه قيمت افرادش از جهت خصوصيات شخصيه با هم فرق ندارد، بايد مثل همان چيزى را كه غصب كرده بدهد، ولى چيزى را كه مى دهد بايد خصوصيات نوعى و سنخيش مانند چيزى باشد كه آن را غصب كرده و از بين رفته است.

مثلا اگر از قسم اعلاى برنج غصب كرده نمى تواند از قسم پست تر بدهد.

٢٥٦٩ - اگر چيزى را كه مثل گوسفند است غصب نمايد و از بين برود چنانچه قيمت بازار آن فرق نكرده باشد ولى در مدتى كه پيش او بوده مثلا چاق شده، سپس تلف شده باشد، بايد قيمت وقتى را كه چاق بوده بدهد.

٢٥٧٠ - اگر چيزى را كه غصب كرده ديگرى از او غصب نمايد، و از بين برود، صاحب مال مى تواند عوض آن را از هر يك از آنان بگيرد، يا از هر كدام آنان مقدارى از عوض آن را مطالبه نمايد، و چنانچه عوض مالى را از اولى بگيرد، اولى مى تواند آنچه را داده از دومى بگيرد، ولى اگر از دومى بگيرد، او نمى تواند آنچه را كه داده از اولى مطالبه نمايد.

٢٥٧١ - اگر چيزى را كه مى فروشند، يكى از شرطهاى معامله در آن نباشد، مثلا چيزى را كه بايد با وزن خريد و فروش كنند بدون وزن معامله نمايند، معامله باطل است.

و چنانچه فروشنده و خريدار با قطع نظر از معامله راضى باشند كه در مال يكديگر تصرف كنند اشكال ندارد، و گرنه چيزى را كه از يكديگر گرفته اند مثل مال غصبى است، و بايد آن را به ديگرى برگردانند، و در صورتى كه مال هر يك در دست ديگرى تلف شود، چه بداند معامله باطل است چه نداند، بايد عوض آن را بدهد.

٢٥٧٢ - هر گاه مالى را از فروشنده بگيرد كه آن را ببيند يا مدتى نزد خود نگهدارد تا اگر پسنديد بخرد، در صورتى كه آن مال تلف شود، بنابر مشهور بايد عوض آن را به صاحبش بدهد.

### (احكام مالى كه انسان آن را پيدا مى كند)

٢٥٧٣ - مال گم شده كه از قسم حيوان نيست، چنانچه انسان پيدا كند و نشانه اى نداشته باشد كه به واسطه آن صاحبش معلوم شود، چه قيمت آن كمتر از يك درهم ٦ / ١٢ نخود نقره سكه دار باشد يا نباشد، مى تواند آن را براى خود بردارد، ولى احتياط مستحب آن است كه آن را از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد. ٢٥٧٤ - اگر مالى پيدا كند كه قيمت آن از يك درهم كمتر است چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضى است يا نه، نمى تواند بدون اجازه او بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد، احتياط واجب آن است كه او را از طرف صاحبش صدقه بدهد.

و هر وقت صاحبش پيدا شد، چنانچه به صدقه دادن راضى نشود، عوض آن را به او بدهد.

٢٥٧٥ - هر گاه چيزى را كه پيدا كرده نشانه اى دارد كه به واسطه آن مى تواند صاحبش را پيدا كند، اگر چه بداند صاحب آن كافرى است كه اموالش محترم است، در صورتى كه قيمت آن چيز به مقدار يك درهم برسد، بايد از روزى كه آن را پيدا كرده تا يك سال در محل اجتماع مردم اعلان كند.

٢٥٧٦ - اگر انسان خودش نخواهد اعلان كند، مى تواند به كسى كه اطمينان دارد بگويد كه از طرف او اعلان نمايد.

٢٥٧٧ - اگر تا يك سال اعلان كند، و صاحب مال پيدا نشود در صورتى كه آن مال را در غير حرم مكه پيدا كرده باشد، مى تواند آن را براى صاحبش نگهدارى كند كه هر وقت پيدا شد به او بدهد يا از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد، و احتياط لازم آن است كه آن را براى خود بر ندارد، و اگر آن مال را در حرم پيدا كرده باشد احتياط واجب آن است كه تصدق كند.

٢٥٧٨ - اگر بعد از آن كه يك سال اعلان كرد و صاحب مال پيدا نشد مال را براى صاحبش نگهدارى كند و از بين برود، چنانچه در نگهدارى آن كوتاهى نكرده و تعدى يعنى زياده روى هم ننموده، ضامن نيست.

ولى اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد، صاحبش مخير است بين آن كه به صدقه راضى شده، يا عوض مالش را مطالبه كند و ثواب صدقه براى تصدق كننده باشد.

٢٥٧٩ - كسى كه مالى را پيدا كرده، اگر عمدا به دستورى كه گفته شد اعلان نكند، گذشته از اين كه معصيت كرده، چنانچه احتمال دهد كه مفيد باشد، باز هم واجب است اعلان كند.

٢٥٨٠ - اگر ديوانه يا بچه نابالغ چيزى پيدا كند كه نشانه دار باشد و قيمت آن به مقدار يك درهم برسد ولى او مى تواند اعلان نمايد - بلكه واجب است كه اعلان نمايد اگر آن چيز را از بچه يا ديوانه گرفته باشد - و اگر يك سال اعلان كرد و صاحب مال پيدا نشد بايد به آنچه در مساله (٢٥٧٧) گفته شد عمل نمايد.

٢٥٨١ - اگر انسان در بين سالى كه اعلان مى كند، از پيدا شدن صاحب مال نااميد شود، بايد با اذن حاكم شرع - بنابر احتياط - آن را صدقه بدهد.

٢٥٨٢ - اگر در بين سالى كه اعلان مى كند، مال از بين برود، چنانچه در نگهدارى آن كوتاهى كرده، يا تعدى، يعنى زياده روى كرده باشد، عوض آن را براى صاحبش ضامن است و بايد اعلان را ادامه دهد، و اگر كوتاهى نكرده و زياده روى هم ننموده چيزى بر او واجب نيست.

٢٥٨٣ - اگر مالى را كه نشانه دارد و قيمت آن به يك درهم مى رسد در جايى پيدا كند كه معلوم است به واسطه اعلان، صاحب آن پيدا نمى شود، بايد از روز اول آن را از طرف صاحبش به فقراء - با اذن حاكم شرع بنابر احتياط لازم - صدقه بدهد نبايد صبر نمايد تا سال تمام شود.

٢٥٨٤ - اگر چيزى را پيدا كند و به خيال اين كه مال خود او است بردارد، بعد بفهمد مال خودش نبوده، احكامى كه در مسائل گذشته گفته شد بر او جارى است.

٢٥٨٥ - چيزى را كه پيدا كرده بايد به طورى اعلان كند، كه اگر صاحب آن بشنود احتمال معتنابه دهد، كه آن چيز مال او است.

و اين امر به حسب اختلاف موارد فرق مى كند، مثلا گاهى همين قدر كافى است كه بگويد (چيزى پيدا كرده ام)، ولى در بعضى موارد بايد جنس آن را نيز تعيين كند مثلا بگويد (قطعه اى طلا پيدا كرده ام) و در بعضى موارد بايد بعضى از خصوصيات را اضافه كند، مثلا بگويد: (گوشواره اى طلا پيدا كرده ام) ولى در هر صورت بايد تمام خصوصيات را نگويد تا متعين نشود.

٢٥٨٦ - اگر كسى چيزى را پيدا كند، و ديگرى بگويد مال من است و نشانه هاى آن را بگويد، در صورتى بايد به او بدهد كه اطمينان داشته باشد، مال او است و لازم نيست نشانه هاى را كه بيشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نيست بگويد.

٢٥٨٧ - اگر قيمت چيزى كه پيدا كرده ام به يك درهم برسد، چنانچه اعلان نكند و در مسجد، يا جاى ديگرى كه محل اجتماع مردم است بگذارد، و آن چيز از بين برود، يا ديگرى آن را بردارد، كسى كه آن را پيدا كرده ضامن است.

٢٥٨٨ - هرگاه چيزى را پيدا كند كه تا يك سال نمى ماند، بايد تا آخرين زمانى كه باقى مى ماند - البته با حفظ تمام خصوصياتى كه در قيمتش دخالت دارند - آن را حفظ كند و احتياط لازم آن است كه در طى اين مدت او را اعلان كند و چنانچه صاحبش پيدا نشد، بايد با اجازه حاكم شرع يا وكيل او - بنابر احتياط - قيمت آن را معين كند و بفروشد و پولش را نگهدارد و اعلان را ادامه دهد و اگر تا يك سال صاحبش پيدا نشد بايد به آنچه در مساله (٢٥٧٧) گفته شد عمل نمايد.

٢٥٨٩ - اگر چيزى را كه پيدا كرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، و نخواهد آن را به صاحبش چنانچه پيدا شود بدهد وضو و نمازش باطل نمى شود.

٢٥٩٠ - اگر كفش شخصى را ببرند و كفش ديگرى به جاى آن بگذارند، چنانچه بداند كفشى كه مانده مال كسى است كه كفش او را برده و راضى است كه كفشش را عوض كفشى كه برده است بردارد، مى تواند به جاى كفش خودش بردارد.

و هم چنين است اگر بداند كه كفش او را به طور ناحق و ظلم برده است، ولى در اين فرض بايد قيمت آن از كفش خودش بيشتر نباشد، و الا حكم مجهول المالك، نسبت به زيادى قيمت جارى است، و در غير اين دو صورت حكم مجهول المالك بر آن كفش جارى خواهد بود.

٢٥٩١ - اگر مالى كه در دست انسان است مجهول المالك صاحب آن نامعلوم باشد و گمشده بر آن مال صدق نكند، در صورتى كه اطمينان داشته باشد كه مالك آن راضى به تصرف او در آن مى باشد جايز است به هر طورى كه مى داند او راضى است در آن تصرف كند و گرنه لازم است صاحب آن را جستجو كند، و تا زمانى كه احتمال مى دهد جستجو فايده داشته باشد جستجو را ادامه دهد، و پس از ياس از پيدا شدن صاحبش بايد آن مال را به فقير صدقه بدهد، و احتياط لازم اين است كه با اجازه حاكم شرع تصدق كند، و اگر بعدا صاحبش پيدا شود، چنانچه راضى به صدقه دادن نشود، بنابر احتياط بايد عوض آن را به او بدهد.

### (احكام سر بريدن و شكار كردن حيوانات)

٢٥٩٢ - حيوان وحشى باشد يا اهلى - غير از حيوانهاى حرام گوشت كه بيان آنها در احكام خوردنيها و آشاميدنيها مى آيد - اگر آن را به دستورى كه بعدا گفته مى شود سر ببرند پس از جان دادن گوشت آن حلال و بدن آن پاك است ولى شتر و ماهى و ملخ به غير از سر بريدن خوردن آنها حلال مى شود به طورى كه در مسائل آينده خواهد آمد.

٢٥٩٣ - حيوان حلال گوشت وحشى مانند آهو و كبك و بز كوهى و حيوان حلال گوشتى كه اهلى بوده و بعدا وحشى شده مثل گاو و شتر اهلى كه فرار كرده و وحشى شده است، اگر به دستورى كه بعدا گفته مى شود آنها را شكار كنند، پاك و حلال است، ولى حيوان حلال گوشت اهلى مانند گوسفند و مرغ خانگى و حيوان حلال گوشت وحشى كه به واسطه تربيت كردن اهلى شده است، با شكار كردن پاك و حلال نمى شود.

٢٥٩٤ - حيوان حلال گوشت وحشى در صورتى با شكار كردن پاك و حلال مى شود كه بتواند فرار كند يا پرواز نمايد، بنابر اين بچه آهو كه نمى تواند فرار كند و بچه كبك كه نمى تواند پرواز نمايد، با شكار كردن پاك و حلال نمى شود، و اگر آهو و بچه اش را كه نمى تواند فرار كند، با يك تير شكار نمايد آهو حلال و بچه اش حرام است.

٢٥٩٥ - حيوان حلال گوشتى كه مانند ماهى خون جهنده ندارد، اگر به خودى خود بميرد پاك است ولى گوشت آن را نمى شود خورد.

٢٥٩٦ - حيوان حرام گوشتى كه خون جهنده ندارد، مانند مار، مرده آن پاك است ولى با سر بريدن حلال نمى شود.

٢٥٩٧ - سگ و خوك به واسطه سر بريدن و شكار كردن پاك نمى شوند، و خوردن گوشت آنها هم حرام است و حيوان حرام گوشتى را كه مانند گرگ و پلنگ درنده و گوشتخوار است اگر به دستورى كه گفته مى شود سر ببرند يا با تير و مانند آن شكار كنند پاك است ولى گوشت آن حلال نمى شود، و اگر با سگ شكارى آن را شكار كنند، پاك شدن بدنش هم اشكال دارد.

٢٥٩٨ - فيل و خرس و بوزينه، در آنچه ذكر شد حكم حيوانهاى درنده را دارند، ولى حشرات و آنها كه حيوانات كوچكى هستند كه در داخل زمين زندگى مى كنند مانند موش و سوسمار اگر خون جهنده داشته باشند، و سر آنها را ببرند يا آنها را شكار نمايند گوشت و پوست آنها پاك نمى شود.

٢٥٩٩ - اگر از شكم حيوان زنده، بچه مرده اى بيرون آيد يا آن را بيرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

### (دستور سر بريدن حيوانات)

٢٦٠٠ - دستور سر بريدن حيوان آن است كه چهار رگ بزرگ گردن آن را به طور كامل ببرند، و اگر آنها را بشكافند، و يا مثلا حلقوم را قطع كنند بنابر احتياط كافى نيست.

و بريدن اين چهار رگ عبارت است از مجراى نفس (حلقوم) و مجراى خوردن (مرى) و دو رگ كلفتى كه در دو طرف مجراى نفس مى باشد.

٢٦٠١ - اگر بعضى از چهار رگ را ببرند و صبر كنند تا حيوان بميرد بعد بقيه را ببرند فايده ندارد، اما در صورتى كه چهار رگ را پيش از جان دادن حيوان ببرند ولى به طور معمول پشت سر هم نباشد، آن حيوان پاك و حلال است اگر چه احتياط مستحب آن است كه پشت سر هم ببرند.

٢٦٠٢ - اگر گرگ گلوى گوسفند را به طورى بكند كه از چهار رگى كه در گردن است و بايد بريده شود، چيزى نماند، آن گوسفند حرام مى شود، و هم چنين است اگر از حلقوم چيزى نماند، بلكه اگر مقدارى از گردن را بكند و چهار رگ آويزان بسر يا متصل به بدن باقى بماند، آن گوسفند بنابر احتياط حرام مى شود ولى اگر جاى ديگر بدن را بكند، در صورتى كه گوسفند زنده باشد، و به دستورى كه گفته مى شود سر آن را ببرند حلال و پاك مى باشد.

۳۰

### (شرايط سر بريدن)

٢٦٠٣ - سر بريدن حيوان چند شرط دارد: اول كسى كه سر حيوان را مى برد چه مرد باشد، چه زن، بايد مسلمان باشد، و بچه مسلمان هم اگر مميز باشد يعنى خوب و بد را بفهمد مى تواند سر حيوان را ببرد و اما كسى كه از كفار غير كتابى يا از فرقه هاى است كه در حكم كفارند مانند نواصب، اگر سر حيوان را ببرد، آن حيوان حلال نمى شود، بلكه كافر كتابى هم اگر سر حيوان را ببرد هر چند بسم اللّه هم بگويد، بنابر احتياط آن حيوان حلال نمى شود.

دوم سر حيوان را با چيزى ببرند كه از آهن باشد ولى چنانچه آهن پيدا نشود با چيز تيزى كه چهار رگ آن را جدا كند مانند شيشه و سنگ نيز مى شود سر آن را بريد هر چند ضرورتى مقتضى سر بريدنش نباشد.

سوم در موقع سر بريدن حيوان رو به قبله باشد، و رو به قبله بودن حيوان اگر نشسته يا ايستاده باشد، همانند رو به قبله بودن انسان در نماز در اين دو حالت است، و اگر حيوان بر طرف راست يا چپ خوابيده باشد، بايد محل بريدن و شكم حيوان رو به قبله باشد و لازم نيست پاها و دستها و صورت آن رو به قبله باشد.

و كسى كه مى داند بايد رو به قبله سر ببرد، اگر عمدا حيوان را رو به قبله نكند، حيوان حرام مى شود، ولى اگر فراموش كند، يا مساله را نداند، يا قبله را اشتباه كند، يا نداند قبله كدام طرف است، يا نتواند حيوان را رو به قبله كند، اشكال ندارد، و احتياط مستحب آن است كه كسى كه حيوان را سر مى برد نيز رو به قبله باشد. چهارم وقتى مى خواهد سر حيوان را ببرد، يا در زمان متصل به آن به نيت سر بريدن، نام خدا را ببرد، و همين قدر كه بگويد بسم اللّه كافى است بلكه اگر تنها بگويد (اللّه) بعيد نيست كه كافى باشد، و اگر بدون قصد سر بريدن نام خدا را ببرد، آن حيوان پاك نمى شود، و گوشت آن هم حرام است، ولى اگر از روى فراموشى نام خدا را نبرد اشكال ندارد.

پنجم حيوان بعد از سر بريدن حركتى بكند، اگر چه مثلا چشم يا دم خود را حركت دهد، يا پاى خود را به زمين زند و اين حكم در صورتى است كه زنده بودن آن حيوان در حال ذبح مشكوك باشد والا لزومى ندارد.

ششم از بدن حيوان به اندازه معمول خون بيرون آيد، پس اگر خون در رگهايش ببندد و از او خون بيرون نيايد و يا آن كه خون بيرون آمده نسبت به نوع آن حيوان كم باشد، آن حيوان حلال نمى شود، ولى اگر كمى خون بيرون آمده از اين جهت باشد كه حيوان پيش از سر بريدن خونريزى كرده است اشكال ندارد.

هفتم آن كه كشتن از مذبح باشد، و احتياط مستحب آن است كه گردن را از جلو ببرد و كارد را پشت گردن فرو ننمايد، و به طرف جلو بياورد كه گردن از پشت بريده شود.

٢٦٠٤ - بنابر احتياط جايز نيست كه سر حيوان را پيش از بيرون آمدن روح از بدنش جدا كنند - هر چند اين كار موجب حرام شدن حيوان نمى شود - ولى اگر از روى غفلت يا به جهت تيزى چاقو سر جدا شود اشكال ندارد و هم چنين بنابر احتياط شكافتن گردن حيوان و قطع نخاعش (نخاع نخ سفيدى است كه از مهره هاى گردن تا دم حيوان امتداد دارد) پيش از بيرون آمدن روح از بدنش جايز نيست.

### (دستور كشتن شتر)

٢٦٠٥ - اگر بخواهند شتر را بكشند كه بعد از جان دادن پاك و حلال باشد، بايد با شرايطى كه براى سر بريدن حيوانات گفته شد، كارد يا چيز ديگرى را كه از آهن و برنده باشد، در گودى بين گردن و سينه اش فرو كنند.

و بهتر آن است كه شتر در اين حال ايستاده باشد، ولى اگر در حالى كه زانوها را به زمين زده، يا به پهلو خوابيده و رو به قبله است، كارد را روى گودى گردنش فرو كنند اشكال ندارد.

٢٦٠٦ - اگر به جاى اين كه كارد در گودى گردن شتر فرو كنند سر آن را ببرند، يا گوسفند و گاو و مانند اينها را مثل شتر كارد در گودى گردنشان فرو كنند گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است.

ولى اگر چهار رگ شتر را ببرند، و تا زنده است به دستورى كه گفته شد كارد در گودى گردنش فرو كنند گوشت آن حلال و بدن آن پاك است و نيز اگر گارد در گودى گردن گاو يا گوسفند و مانند اينها فرو كنند و تا زنده است سر آن را ببرند حلال و پاك مى باشد.

٢٦٠٧ - اگر حيوانى سركش شود و نتوانند آن را به دستورى كه در شرع معين شده بكشند، يا مثلا در چاه بيفتد و احتمال بدهند كه در آنجا بميرد و كشتن آن به دستور گذشته ممكن نباشد، هر جاى بدنش را كه زخم بزنند و در اثر زخم جان بدهد حلال مى شود و رو به قبله بودن آن لازم نيست ولى بايد شرطهاى ديگرى را كه براى سر بريدن حيوانات گفته شد دارا باشد.

### (چيزهايى كه موقع سر بريدن حيوانات مستحب است)

٢٦٠٨ - فقهاء رضوان اللّه عليهم، چند چيز را در سر بريدن حيوانات مستحب شمرده اند: اول موقع سر بريدن گوسفند، دو دست و يك پاى آن را ببندند و پاى ديگرش را باز بگذارند، و موقع سر بريدن گاو چهار دست و پايش را ببندند و دم آن را باز بگذارند، و موقع كشتن شتر درحال نشسته گى دو دست آن را از پايين تا زانو، يا زير بغل به يكديگر ببندند و پاهايش را باز بگذارند، و مستحب است مرغ را بعد از سر بريدن رها كنند تا پر و بال بزند.

دوم پيش از كشتن حيوان آب جلوى آن بگذارند.

سوم كارى كنند كه حيوان كمتر اذيت شود مثلا كارد را خوب تيز كنند و با عجله سر حيوان را ببرند.

### (چيزهايى كه در كشتن حيوانات مكروه است)

٢٦٠٩ - در بعضى روايات چند چيز در كشتن حيوانات مكروه شمرده شده است.

١ پيش از بيرون آمدن روح، پوست حيوان را بكنند.

٢ در جايى حيوان را بكشند كه حيوان ديگر كه از جنس او است آن را ببيند.

٣ در شب يا پيش از ظهر روز جمعه سر حيوان را ببرند ولى در صورت احتياج عيبى ندارد.

٤ خود انسان چهار پايى را كه پرورش داده است بكشد.

### (احكام شكار كردن با اسلحه)

٢٦١٠ - اگر حيوان حلال گوشت وحشى را با اسلحه شكار كنند و بميرد با پنج شرط حلال و بدنش پاك است: اول آن كه اسلحه شكار مثل كارد و شمشير برنده باشد، يا مثل نيزه و تير، تيز باشد كه به واسطه تيز بودن، بدن حيوان را پاره كند و اگر به وسيله دام يا چوب و سنگ و مانند اينها حيوانى را شكار كنند پاك نمى شود، و خوردن آن هم حرام است و اگر حيوانى را با تفنگ شكار كنند، چنانچه گلوله آن تيز باشد كه در بدن حيوان فرو رود و آن را پاره كند پاك و حلال است.

و اگر گلوله تيز نباشد بلكه با فشار در بدن حيوان فرو رود و حيوان را بكشد يا به واسطه حرارتش بدن حيوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن، حيوان بميرد پاك و حلال بودنش اشكال دارد.

دوم كسى كه شكار مى كند بايد مسلمان باشد يا بچه مسلمان باشد كه خوب و بد را بفهمد و اگر كافر غير كتابى يا كسى كه در حكم كافر است - مانند نواصب - حيوانى را شكار نمايد، آن شكار حلال نيست، بلكه كافر كتابى هم اگر حيوانى را شكار كند و نام خدا را هم ببرد آن حيوان بنابر احتياط حلال نمى شود.

سوم اسلحه را براى شكار كردن آن حيوان به كار برد و اگر مثلا جايى را نشان كند و اتفاقا حيوانى را بكشد، آن حيوان پاك نيست و خوردن آن هم حرام است.

چهارم در وقت به كار بردن اسلحه نام خدا را ببرد، و چنانچه پيش از خوردن به هدف نام خدا را ببرد باز هم بنابر اقوى كفايت مى كند ولى اگر عمدا نام خدا را نبرد شكار حلال نمى شود، ولى اگر فراموش كند اشكال ندارد.

پنجم وقتى به حيوان برسد كه مرده باشد، يا اگر زنده است به اندازه سر بريدن آن وقت نباشد و چنانچه به اندازه سر بريدن وقت باشد و سر حيوان را نبرد تا بميرد حرام است.

٢٦١١ - اگر دو نفر حيوانى را شكار كنند، و شكار يكى از آنان با مراعات شرايط گذشته باشد، ولى شكار ديگرى فاقد بعضى از آنها باشد مثلا يكى از آن دو نام خدا را ببرد و ديگرى عمدا نام خدا را نبرد، آن حيوان حلال نيست.

٢٦١٢ - اگر بعد از آن كه حيوانى را تير زدند مثلا در آب بيفتد و انسان بداند كه حيوان به واسطه تير و افتادن در آب جان داده، حلال نيست بلكه اگر نداند كه جان دادن آن فقط به واسطه تير بوده، حلال نمى باشد.

٢٦١٣ - اگر با سگ غصبى يا اسلحه غصبى حيوانى را شكار كند، شكار حلال است و مال خود او مى شود، ولى گذشته از اين كه گناه كرده، بايد اجرت اسلحه يا سگ را به صاحبش بدهد.

٢٦١٤ - اگر با آلت شكار چون شمشير بعضى از اعضاى بدن حيوان مانند دست و پا را از او جدا كنند آن عضو حرام مى باشد، ولى چنانچه آن حيوان را با مراعات شرايط گذشته در مساله (٢٦١٠) سر ببرند باقيمانده بدن او حلال مى شود، و اما اگر آلت شكار - با شرايط گذشته - بدن حيوان را دو قسمت كند و سر و گردن در يك قسمت بماند و انسان وقتى برسد كه حيوان جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است و هم چنين است اگر حيوان زنده باشد ولى به اندازه سر بريدن وقت نباشد اما اگر به اندازه سر بريدن وقت باشد و ممكن باشد كه مقدارى زنده بماند، قسمتى كه سر و گردن ندارد حرام و قسمتى كه سر و گردن دارد، اگر سر آن را به دستورى كه در شرع معين شده ببرند حلال و گرنه آنهم حرام مى باشد.

٢٦١٥ - اگر با چوب يا سنگ يا چيز ديگرى كه شكار كردن با آن صحيح نيست حيوانى را دو قسمت كنند قسمتى كه سر و گردن ندارد حرام است و قسمتى كه سر و گردن دارد، اگر زنده باشد و ممكن باشد كه مقدارى زنده بماند، و سر آن را به دستورى كه در شرع معين شده ببرند حلال و گرنه آن قسمت هم حرام مى باشد.

٢٦١٦ - اگر حيوانى را شكار كنند، يا سر ببرند و بچه زنده اى از آن بيرون آيد، چنانچه آن بچه را به دستورى كه در شرع معين شده سر ببرند حلال و گرنه حرام مى باشد.

٢٦١٧ - اگر حيوانى را شكار كنند يا سر ببرند و بچه مرده اى از شكمش بيرون آورند، در صورتى كه مردن بچه پيش از كشتن آن حيوان نباشد و هم چنين به سبب دير بيرون آوردنش از شكم آن حيوان نمرده باشد، چنانچه خلقت آن بچه كامل باشد، و مو يا پشم در بدنش روييده باشد پاك و حلال است.

### (شكار كردن با سگ شكارى)

٢٦١٨ - اگر سگ شكارى، حيوان وحشى حلال گوشتى را شكار كند، پاك بودن و حلال بودن آن حيوان شش شرط دارد: اول سگ به طورى تربيت شده باشد كه هر وقت آن را براى گرفتن شكار بفرستند برود و هر وقت از رفتن جلوگيرى كنند بايستد، ولى اگر پس از نزديك شدن به شكار و ديدن آن به جلوگيرى نايستد ضرر ندارد و لازم نيست كه عادتش اين باشد كه تا صاحبش نرسد از شكار نخورد، بلكه اگر عادتش اين باشد كه پيش از رسيدن صاحبش از شكار مى خورد ضرر ندارد و هم چنين اگر عادت به خوردن خون شكار داشته باشد اشكال ندارد.

دوم صاحبش آن را بفرستد و اگر از پيش خود دنبال شكار رود و حيوانى را شكار كند خوردن آن حيوان حرام است، بلكه اگر از پيش خود دنبال شكار رود، و بعدا صاحبش بانگ بزند كه زودتر آن را به شكار برساند اگر چه به واسطه صداى صاحبش شتاب كند، بنابر احتياط واجب بايد از خوردن آن شكار خوددارى نمايد.

سوم كسى كه سگ را مى فرستد بايد مسلمان باشد، به تفصيلى كه در شرايط شكار با اسلحه گذشت.

چهارم شكارچى وقت فرستادن سگ نام خدا را ببرد و اگر عمدا نام خدا را نبرد، آن شكار حرام است ولى اگر فراموش كند اشكال ندارد.

پنجم شكار به واسطه زخمى كه از دندان سگ پيدا كرده بميرد پس اگر سگ، شكار را خفه كند، يا شكار از دويدن يا ترس بميرد حلال نيست.

ششم كسى كه سگ را فرستاده، وقتى برسد كه حيوان مرده باشد، يا اگر زنده است به اندازه سر بريدن آن وقت نباشد - ولى نه از جهت تاخير غيرمعمول در رسيدن به شكار - اما اگر وقتى برسد كه به اندازه سر بريدن وقت باشد و سر حيوان را نبرد تا بميرد حلال نيست.

٢٦١٩ - كسى كه سگ را فرستاده اگر وقتى برسد كه بتواند سر حيوان را ببرد، چنانچه به واسطه تهيه مقدمات آن مانند بيرون آوردن كارد وقت بگذرد و آن حيوان بميرد حلال است، ولى اگر چيزى همراه او نباشد كه با آن سر حيوان را ببرد و حيوان بميرد، بنابر احتياط حلال نمى شود، البته در اين حال اگر آن حيوان را رها كند كه سگ او را بكشد حلال مى شود.

٢٦٢٠ - اگر چند سگ را بفرستد و با هم حيوانى را شكار كنند چنانچه همه آنها داراى شرط هايى كه در مساله (٢٦١٨) گفته شد بوده اند، شكار حلال است و اگر يكى از آنها داراى آن شرط ها نبوده، شكار حرام است.

٢٦٢١ - اگر سگ را براى شكار حيوانى بفرستد و آن سگ حيوان ديگرى را شكار كند، آن شكار حلال و پاك است.

و نيز اگر آن حيوان را با حيوان ديگرى شكار كند، هر دوى آنها حلال و پاك مى باشد.

٢٦٢٢ - اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و يكى از آنها عمدا نام خدا را نبرد، آن شكار حرام است.

و نيز اگر يكى از سگهايى را كه فرستاده اند به طورى كه در مساله (٢٦١٨) گفته شد تربيت شده نباشد، آن شكار حرام مى باشد.

٢٦٢٣ - اگر باز يا حيوان ديگرى غير سگ شكارى، حيوانى را شكار كند، آن شكار حلال نيست ولى اگر وقتى برسند كه حيوان زنده باشد و به دستورى كه در شرع معين شده سر آن را ببرند حلال است.

### (صيد ماهى و ملخ)

٢٦٢٤ - اگر ماهيى كه در اصل خلقتش فلس دار باشد - هر چند از جهت عارضى فلس از او جدا شده باشد - زنده از آب بگيرند و بيرون آب جان دهد، پاك و خوردن آن حلال است.

و چنانچه در آب بميرد پاك است ولى خوردن آن حرام مى باشد مگر اين كه در تور ماهى گير در آب بميرد كه در اين صورت خوردنش حلال است.

و ماهى بى فلس را اگر چه زنده از آب بگيرند و بيرون آب جان دهد حرام است.

٢٦٢٥ - اگر ماهى از آب بيرون بيفتد، يا موج آن را بيرون بيندازد، يا آب فرو رود، و ماهى در خشكى بماند، چنانچه پيش از آن كه بميرد، با دست يا به وسيله ديگر كسى آن را بگيرد، بعد از جان دادن حلال است.

٢٦٢٦ - كسى كه ماهى را صيد مى كند، لازم نيست مسلمان باشد و در موقع گرفتن آن نام خدا را ببرد ولى مسلمان بايد ببيند يا از راه ديگرى اطمينان داشته باشد كه او را زنده از آب گرفته يا آن كه در تور او در آب مرده است.

٢٦٢٧ - ماهى مرده اى كه معلوم نيست آن را زنده از آب گرفته اند يا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد، حلال است و اگر در دست كافر باشد اگر چه بگويد آن را زنده گرفته ام حرام مى باشد، مگر آن كه انسان اطمينان كند كه او را زنده از آب گرفته يا آن كه در تور او در آب مرده است.

٢٦٢٨ - خوردن ماهى زنده جايز است ولى اولى خوددارى كردن است.

٢٦٢٩ - اگر ماهى زنده را بريان كنند، يا در بيرون آب پيش از جان دادن بكشند، خوردنش جايز است ولى اولى آن است كه از خوردن آن خوددارى نمايند.

٢٦٣٠ - اگر ماهى را بيرون آب دو قسمت كنند و يك قسمت آن در حالى كه زنده است در آب بيفتد، خوردن قسمتى را كه بيرون آب مانده جايز است و احتياط مستحب آن است كه از خوردن آن خوددارى كنند.

٢٦٣١ - اگر ملخ را با دست يا به وسيله ديگرى زنده بگيرند، بعد از جان دادن آن حلال است.

و لازم نيست كسى كه آن را مى گيرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن نام خدا ببرد، ولى اگر ملخ مرده اى در دست كافر باشد و معلوم نباشد كه آن را زنده گرفته يا نه، اگر چه بگويد زنده گرفته ام حرام است.

٢٦٣٢ - خوردن ملخى كه بال در نياورده و نمى تواند پرواز كند حرام است.

## (احكام خوردني ها و آشاميدني ها)

٢٦٣٣ - هر پرنده اى كه مانند شاهين و عقاب و باز درنده و چنگال دار باشد حرام است، و ظاهر آن است كه هر پرنده اى كه هنگام پرواز بال زدنش كمتر از صاف نگهداشتن بالش باشد، چنگال دار است و حرام مى باشد، و هر پرنده اى كه بال زدنش بيش از صاف نگهداشتن او است حلال است، بنابر اين مى توان پرنده گان حرام گوشت را از حلال گوشت به ملاحظه كيفيت پرواز آنها تميز داد ولى چنانچه كيفيت پرواز پرنده اى معلوم نباشد اگر آن پرنده چينه دان و يا سنگدان و يا خار پشت پا داشته باشد حلال است و اگر هيچ كدام از اينها را نداشته باشد، حرام است و احتياط لازم آن است كه از همه انواع كلاغ حتى زاغ اجتناب شود و اما پرندگان ديگر - غير آنچه ذكر شد - چون مرغ و كبوتر و گنجشك و حتى شتر مرغ و طاووس همه حلال مى باشند ولى كشتن بعضى از پرندگان مكروه است مانند هدهد و پرستوك، و اما حيواناتى كه پرواز دارند ولى پر ندارند مانند خفاش حرام مى باشند، و هم چنين است زنبور و پشه و ديگر حشرات پرنده بنابر احتياط لازم.

٢٦٣٤ - اگر چيزى را كه روح دارد از حيوان زنده جدا نمايند مثلا دنبه يا مقدارى گوشت از گوسفند زنده ببرند، نجس و حرام مى باشد.

٢٦٣٥ - بعضى از اجزاء حيوانات حلال گوشت حرام است، و آن چهارده چيز است: ١ خون ٢ فضله ٣ نرى ٤ فرج ٥ بچه دان ٦ غدد كه آن را دشول مى گويند. ٧ تخم كه آن را دنبلان مى گويند.

٨ چيزى كه در مغز كله است و به شكل نخود مى باشد.

٩ مغز حرام كه در ميان تيره پشت است. ١٠ پى كه در دو طرف تيره پشت است بنابر احتياط لازم.

١١ زهره دان.

١٢ سپرز (طحال).

١٣ بول دان (مثانه).

١٤ حدقه چشم، اينها همه در غير پرندگان از حيوانات حلال گوشت، و اما پرندگان پس خون و فضله آنها بى اشكال حرام است ولى جز اين دو اگر از آنچه گذشت چيزى در آنها باشد حرام بودنش بنابر احتياط است.

٢٦٣٦ - خوردن بول حيوانات حرام گوشت حرام است و هم چنين بول حيوانات حلال گوشت - حتى شتر بنابر احتياط لازم - ولى خوردن بول شتر و گاو و گوسفند اگر براى معالجه باشد اشكال ندارد.

٢٦٣٧ - خوردن گل حرام است و هم چنين است خاك و شن بنابر احتياط لازم، و خوردن گل داغستان و گل ارمنى و غير آنها براى معالجه در صورت ناچارى اشكال ندارد و خوردن كمى از تربت حضرت سيد الشهدا عليه‌السلام براى استشفا جايز است، و بهتر اين است كه تربت را در مقدارى از آب مثلا حل نمايند كه مستهلك شود و بعدا آن آب را بيشامند.

٢٦٣٨ - فرو بردن آب بينى و خلط سينه كه در دهن آمده حرام نيست و نيز فرو بردن غذايى كه موقع خلال كردن، از لاى دندان بيرون مى آيد، اشكال ندارد. ٢٦٣٩ - خوردن چيزى كه موجب مرگ مى شود يا براى انسان ضرر كلى دارد حرام است.

٢٦٤٠ - خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مكروه است و اگر كسى آنها را وطى (نزديكى) كند، حرام مى شود و نسل بعد از وطى آنها نيز بنابر احتياط حرام مى شود و بول و سرگين آنها نجس مى شود و بايد آنها را از شهر بيرون ببرند و در جاى ديگر بفروشند و بر واطى اگر صاحبش نباشد لازم است قيمتش را به صاحبش بدهد و اگر با حيوان حلال گوشتى مانند گاو و گوسفند نزديكى كند، بول و سرگين آنها نجس مى شود و خوردن گوشت آنها حرام است و هم چنين است بنابر احتياط آشاميدن شير آنها و نسل بعد از وطى آنها، و بايد فورى آن حيوان را بكشند و بسوزانند و كسى كه با آن وطى كرده، اگر صاحبش نباشد، پول آن را به صاحبش بدهد.

٢٦٤١ - بزغاله اگر از خوك به مقدارى كه گوشت و استخوانش قوت بگيرد شير بخورد، خود و نسلش حرام مى شود و در صورتى كه مقدار شير خوردن كمتر از آن باشد بنابر احتياط، لازم است استبراء شود، و پس از آن حلال مى گردد و استبراء آن اين است كه هفت روز شير پاك بخورد و اگر حاجت به شير نداشته باشد، هفت روز علف بخورد، و در حكم بزغاله است - بنابر احتياط لازم - بره شيرخوار و گوساله و بچه هاى ديگر حيوانات حلال گوشت، و خوردن گوشت حيوان نجاست خوا ر نيز حرام است و چنانچه استبرائش نمايند حلال مى شود و كيفيت استبراء آن در مساله (٢٢٦) بيان شد.

٢٦٤٢ - آشاميدن شراب حرام است و در بعضى از اخبار از بزرگترين گناهان شمرده شده است، از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمودند: شراب ريشه بديها و منشا گناهان است و كسى كه شراب مى خورد، عقل خود را از دست مى دهد، و در آن موقع خدا را نمى شناسد، و از هيچ گناهى باك ندارد و احترام هيچ كس را نگه نمى دارد، و حق خويشان نزديك را رعايت نمى كند، و از زشتي هاى آشكار رو نمى گرداند، و روح ايمان و خداشناسى از بدن او بيرون مى رود و روح ناقص خبيثى كه از رحمت خدا دور است در او مى ماند، و خدا و فرشتگان و پيغمبران و مؤمنين او را لعنت مى كنند و تا چهل روز نماز او قبول نمى شود و روز قيامت روى او سياه است و زبان او از دهانش بيرون مى آيد و آب دهان او به سينه اش مى ريزد و فرياد تشنگى او بلند است.

٢٦٤٣ - چيز خوردن از سفره اى كه در آن شراب مى خورند، حرام است و هم چنين نشستن بر سر سفره اى كه در آن شراب مى خورند، اگر انسان يكى از آنان حساب شود، بنابر احتياط حرام است.

٢٦٤٤ - بر هر مسلمان واجب است مسلمان ديگرى را كه نزديك است از گرسنگى يا تشنگى بميرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

### (آداب غذا خوردن)

٢٦٤٥ - چند چيز در غذا خوردن مستحب شمرده شده است: اول هر دو دست را پيش از غذا بشويد.

دوم بعد از غذا دست خود را بشويد و با دستمال خشك كند.

سوم ميزبان پيش از همه شروع به غذا خوردن كند و بعد از همه دست بكشد و پيش از غذا اول ميزبان دست خود را بشويد، بعد كسى كه طرف راست او نشسته و همين طور تا برسد به كسى كه طرف چپ او نشسته، و بعد از غذا اول كسى كه طرف چپ ميزبان نشسته دست خود را بشويد و همين طور تا به ميزبان برسد.

چهارم در اول غذا بسم اللّه بگويد، ولى اگر سر يك سفره چند جور غذا باشد، در وقت خوردن هر كدام آنها گفتن بسم اللّه مستحب است.

پنجم با دست راست غذا بخورد.

ششم با سه انگشت يا بيشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد.

هفتم اگر چند نفر سر يك سفره نشسته اند هر كسى از غذاى جلوى خودش بخورد.

هشتم لقمه را كوچك بردارد.

نهم سر سفره زياد بنشيند و غذا خوردن را طول بدهد.

دهم غذا را خوب بجود.

يازدهم بعد از غذا خداوند عالم را حمد كند.

دوازدهم انگشتها را بليسد.

سيزدهم بعد از غذا خلال نمايد ولى با چوب ريحان و نى و برگ درخت خرما خلال نكند.

چهاردهم آنچه بيرون سفره مى ريزد جمع كند و بخورد ولى اگر در بيابان غذا بخورد، مستحب است آنچه مى ريزد براى پرندگان و حيوانات بگذارد.

پانزدهم در اول روز و اول شب غذا بخورد و در بين روز و در بين شب غذا نخورد.

شانزدهم بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پاى راست را روى پاى چپ بيندازد.

هفدهم در اول غذا و آخر آن نمك بخورد.

هيجدهم ميوه را پيش از خوردن با آب بشويد.

### (چيزهايى كه در غذا خوردن مذموم است)

٢٦٤٦ - چند چيز در غذا خوردن مذموم شمرده شده است: اول در حال سيرى غذا خوردن.

دوم پر خوردن، و در خبر است كه خداوند عالم بيشتر از هر چيز از شكم پر بدش مى آيد.

سوم نگاه كردن به صورت ديگران در موقع غذا خوردن.

چهارم خوردن غذاى گرم.

پنجم فوت كردن چيزى كه مى خورد يا مى آشامد.

ششم بعد از گذاشتن نان در سفره، منتطر چيز ديگر شدن.

هفتم پاره كردن نان با كارد.

هشتم گذاشتن نان زير ظرف غذا.

نهم پاك كردن گوشتى كه به استخوان چسبيده به طورى كه چيزى در آن نماند.

دهم پوست كندن ميوه هايى كه با پوست خورده مى شود.

يازدهم دورانداختن ميوه پيش از آن كه كاملا آن را بخورد.

### (آداب آشاميدن)

٢٦٤٧ - چند چيز از آداب آشاميدن شمرده شده است: اول آب را به طور مكيدن بياشامد.

دوم در روز ايستاده آب بخورد.

سوم پيش از آشاميدن آب بسم اللّه و بعد از آن الحمد للّه بگويد.

چهارم به سه نفس آب بياشامد.

پنجم از روى ميل آب بياشامد.

ششم بعد از آشاميدن آب حضرت ابى عبد اللّه عليه‌السلام و اهل بيت ايشان را ياد كند و قاتلان آن حضرت را لعنت نمايد.

### (چيزهايى كه در آشاميدن مذموم است)

٢٦٤٨ - زياد آشاميدن آب و آشاميدن آن بعد از غذاى چرب و در شب به حال ايستاده مذموم شمرده شده است.

و نيز آشاميدن آب با دست چپ و هم چنين از جاى شكسته كوزه و جايى كه دسته آن است مذموم شمرده شده است.

## (احكام نذر و عهد)

٢٦٤٩ - نذر آن است كه انسان براى خدا بر خود واجب كند كه كار خيرى را بجا آورد، يا كارى را كه نكردن آن بهتر است ترك نمايد.

٢٦٥٠ - در نذر بايد صيغه خوانده شود و لازم نيست آن را به عربى بخوانند پس اگر بگويد چنانچه مريض من خوب شود، براى خدا بر من است كه ده تومان به فقير بدهم نذر او صحيح است.

٢٦٥١ - نذر كننده بايد بالغ و عاقل باشد و به اختيار و قصد خود نذر كند، بنابر اين نذر كردن كسى كه او را مجبور كرده اند، يا به واسطه عصبانى شدن بى قصد يا بى اختيار نذر كرده صحيح نيست.

٢٦٥٢ - شخص سفيه (كسى كه مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف مى كند) اگر مثلا نذر كند چيزى به فقير بدهد صحيح نيست و هم چنين شخص مفلس اگر نذر كند كه مثلا چيزى از اموالى كه از تصرف در آنها منع شده به فقير بدهد صحيح نيست.

٢٦٥٣ - نذر زن بدون اجازه شوهر در آنچه با حق او منافات دارد صحيح نيست، و هم چنين نذر زن در اموالش بدون اجازه شوهر محل اشكال است، مگر در حج و زكاة و صدقه و احسان به پدر و مادر و صله ارحام.

٢٦٥٤ - اگر زن با اجازه شوهر نذر كند، شوهرش نمى تواند نذر او را بهم بزند، يا او را از عمل كردن به نذر جلوگيرى نمايد.

٢٦٥٥ - اگر فرزند بدون اجازه پدر يا با اجازه او نذر كند، بايد به آن نذر عمل نمايد.

ولى اگر پدر يا مادر از عملى كه نذر كرده منعش كنند، به طورى كه آن عمل ديگر در حق او رجحان نداشته باشد نذرش منحل مى شود.

٢٦٥٦ - انسان كارى را مى تواند نذر كند كه انجام آن برايش ممكن باشد، بنابر اين كسى كه مثلا نمى تواند پياده كربلا برود، اگر نذر كند كه پياده برود نذر او صحيح نيست.

٢٦٥٧ - اگر نذر كند كه كار حرام يا مكروهى را انجام دهد يا كار واجب يا مستحبى را ترك كند، نذر او صحيح نيست.

٢٦٥٨ - اگر نذر كند كه كار مباحى را انجام دهد، يا ترك نمايد، چنانچه بجا آوردن آن و تركش از هر جهت مساوى باشد، نذر او صحيح نيست و اگر انجام آن از جهتى بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر كند، مثلا نذر كند غذايى را بخورد كه براى عبادت قوت بگيرد، نذر او صحيح است، و نيز اگر ترك آن از جهتى بهتر باشد و انسان براى همان جهت نذر كند كه آن را ترك نمايد مثلا براى اين كه دود مضر است نذر كند كه آن را استعمال نكند نذر او صحيح مى باشد، ولى اگر بعدا ترك استعمال دود براى او ضرر داشته باشد نذر او منحل مى شود.

٢٦٥٩ - اگر نذر كند نماز واجب خود را در جايى بخواند كه به خودى خود ثواب نماز در آنجا زياد نيست مثلا نذر كند نماز را در اطاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتى بهتر باشد، مثلا به واسطه اين كه خلوت است انسان حضور قلب پيدا مى كند، اگر نذر او براى آن جهت باشد صحيح است.

٢٦٦٠ - اگر نذر كند عملى را انجام دهد، بايد همان طور كه نذر كرده بجا آورد پس اگر نذر كند كه روز اول ماه صدقه بدهد، يا روزه بگيرد يا نماز اول ماه بخواند چنانچه قبل از آن روز يا بعد از آن بجا آورد، كفايت نمى كند، و نيز اگر نذر كند كه وقتى مريض او خوب شود صدقه بدهد، چنانچه پيش از آن كه خوب شود صدقه را بدهد كافى نيست.

٢٦٦١ - اگر نذر كند روزه بگيرد ولى وقت و مقدار آن را معين نكند چنانچه يك روز روزه بگيرد كافى است و اگر نذر كند نماز بخواند و مقدار و خصوصيات آن را معين نكند، اگر يك نماز دو ركعتى بخواند كفايت مى كند، و اگر نذر كند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معين نكند، اگر چيزى بدهد كه بگويند صدقه داده، به نذر عمل كرده است و اگر نذر كند كارى براى خدا بجا آورد، در صورتى كه يك نماز يا يك روز روزه بگيرد، يا چيزى صدقه بدهد نذر خود را انجام داده است.

٢٦٦٢ - اگر نذر كند روز معينى را روزه بگيرد، بايد همان روز را روزه بگيرد، و در صورتى كه عمدا روزه نگيرد، بايد گذشته از قضاى آن روز كفاره هم بدهد و اظهر اين است كه كفاره اش كفاره مخالفت قسم است چنانكه خواهد آمد، ولى در آن روز اختيارا مى تواند مسافرت كند، و روزه را نگيرد. و چنانچه در سفر باشد لازم نيست قصد اقامه كرده و روزه بگيرد و در صورتى كه از جهت سفر يا از جهت عذر ديگرى مثل مرض يا حيض روزه نگيرد لازم است روزه را قضا كند ولى كفاره ندارد.

٢٦٦٣ - اگر انسان از روى اختيار به نذر خود عمل نكند، بايد كفاره بدهد.

٢٦٦٤ - اگر نذر كند كه تا وقت معينى عملى را ترك كند، بعد از گذشتن آن وقت مى تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پيش از گذشتن آن وقت از روى فراموشى يا ناچارى انجام دهد، چيزى بر او واجب نيست، ولى باز هم لازم است كه تا آن وقت آن عمل را بجا نياورد، و چنانچه دوباره پيش از رسيدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد بايد كفاره بدهد.

٢٦٦٥ - كسى كه نذر كرده عملى را ترك كند و وقتى براى آن معين نكرده است، اگر از روى فراموشى، يا ناچارى، يا غفلت، آن عمل را انجام دهد كفاره بر او واجب نيست، ولى بعدا هر وقت از روى اختيار آن را بجا آورد، بايد كفاره بدهد.

٢٦٦٦ - اگر نذر كند كه در هر هفته روز معينى مثلا روز جمعه را روزه بگيرد، چنانكه يكى از جمعه ها عيد فطر يا قربان باشد يا روز جمعه عذر ديگرى مانند سفر يا حيض براى او پيدا شود، بايد آن روز را روزه نگيرد و قضاى آن را بجا آورد.

٢٦٦٧ - اگر نذر كند كه مقدار معينى صدقه بدهد، چنانچه پيش از دادن صدقه بميرد لازم نيست آن مقدار را از مال او صدقه بدهند، و بهتر اين است كه بالغين از ورثه آن مقدار را از حصه خود از طرف ميت صدقه بدهند.

٢٦٦٨ - اگر نذر كند كه به فقير معينى صدقه بدهد، نمى تواند آن را به فقير ديگر بدهد و اگر آن فقير بميرد، احتياط مستحب آن است كه به ورثه او بدهد.

٢٦٦٩ - اگر نذر كند كه به زيارت يكى از امامان مثلا به زيارت حضرت ابى عبد اللّه عليه‌السلام مشرف شود، چنانچه به زيارت امام ديگر برود كافى نيست.

و اگر به واسطه عذرى نتواند آن امام را زيارت كند، چيزى بر او واجب نيست.

٢٦٧٠ - كسى كه نذر كرده زيارت برود و غسل زيارت و نماز آن را نذر نكرده، لازم نيست آنها را بجا آورد.

٢٦٧١ - اگر براى حرم يكى از امامان يا امامزادگان نذر كند، و مصرف معينى را در نظر نداشته باشد، بايد آن را در تعمير و روشنايى و فرش حرم و مانند اينها مصرف كند.

٢٦٧٢ - اگر براى خود امام عليه‌السلام چيزى نذر كند، چنانچه مصرف معينى را قصد كرده، بايد به همان مصرف برساند و اگر مصرف معينى را قصد نكرده، بايد به مصرفى برساند كه نسبتى به امام عليه‌السلام داشته باشد، مثلا بر زوار فقير آن امام صرف نمايد، و يا به مصارف حرم او برساند و يا در امرى كه موجب اعلاى نام او است صرف كند و هم چنين است اگر چيزى را براى امامزاده اى نذر كند.

٢٦٧٣ - گوسفندى را كه براى صدقه، يا براى يكى از امامان نذر كرده اند، اگر پيش از آن كه نذر برسد شير بدهد، يا بچه بياورد مال كسى است كه آن را نذر كرده، مگر آن كه قصدش اعم باشد، ولى پشم گوسفند و مقدارى كه چاق مى شود جزء نذر است.

٢٦٧٤ - هر گاه نذر كند كه اگر مريض او خوب شود، يا مسافر او بيايد، عملى را انجام دهد، چنانچه معلوم شود كه پيش از نذر كردن مريض خوب شده، يا مسافر آمده است، عمل كردن به نذر لازم نيست.

٢٦٧٥ - اگر پدر يا مادر نذر كند كه دختر خود را به سيد شوهر دهد، بعد از آن كه دختر به تكليف رسيد، اختيار با خود او است و نذر آنان اعتبار ندارد.

٢٦٧٦ - هر گاه با خدا عهد كند كه اگر به حاجت شرعى خود برسد كارى را انجام دهد، بعد از آن كه حاجتش بر آورده شد، بايد آن كار را انجام دهد، و نيز اگر بدون آن كه حاجتى داشته باشد، عهد كند كه كارى را انجام دهد، آن عمل بر او واجب مى شود.

٢٦٧٧ - در عهد هم مثل نذر بايد صيغه خوانده شود و مشهور آن است كه كارى را كه عهد مى كند انجام دهد، بايد يا عبادت باشد، مثل نماز واجب و مستحب يا كارى باشد كه انجام آن شرعا بهتر از تركش باشد، ولى ظاهر آن است كه اين امر معتبر نيست بلكه اگر طورى باشد كه در مساله (٢٦٨٠) راجع به متعلق قسم خواهد آمد، باز هم عهد صحيح است و بايد آن كار را انجام دهد.

٢٦٧٨ - اگر به عهد خود عمل نكند، بايد كفاره بدهد يعنى شصت فقير را سير كند، يا دو ماه پى در پى روزه بگيرد، يا يك بنده آزاد كند.

### (احكام قسم خوردن)

٢٦٧٩ - اگر قسم بخورد كه كارى را انجام دهد يا ترك كند، مثلا قسم بخورد كه روزه بگيرد، يا دود استعمال نكند، چنانچه عمدا مخالفت كند، بايد كفاره بدهد يعنى يك بنده آزاد كند، يا ده فقير را سير كند يا آنان را بپوشاند و اگر اينها را نتواند بايد سه روز روزه بگيرد و بايد روزه پى در پى باشد.

٢٦٨٠ - قسم چند شرط دارد: اول كسى كه قسم مى خورد بايد بالغ و عاقل باشد و از روى قصد و اختيار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه و ديوانه و مست و كسى كه مجبورش كرده اند درست نيست و هم چنين است اگر در حال عصبانى بودن بى قصد يا بى اختيار قسم بخورد.

دوم كارى را كه براى انجام آن قسم مى خورد بايد حرام يا مكروه نباشد، و كارى را كه قسم مى خورد ترك كند، بايد واجب يا مستحب نباشد، و اگر قسم بخورد كار مباحى را بجا آورد، چنانچه انجامش از نظر عقلا بهتر از تركش باشد قسمش صحيح است و هم چنين اگر قسم بخورد، كارى را ترك كند چنانچه تركش از نظر عقلا بهتر از انجامش باشد، قسمش صحيح است، بلكه در هر دو مورد اگر انجام يا تركش از نظر عقلا بهتر نباشد ولى براى شخص او بهتر باشد، باز هم قسمش صحيح است.

سوم به يكى از اسمهاى خداوند عالم قسم بخورد كه به غير ذات مقدس او گفته نمى شود مانند (خدا) و (اللّه).

و نيز اگر به اسمى قسم بخورد كه به غير خدا هم مى گويند ولى به قدرى به خدا گفته مى شود كه هر وقت كسى آن اسم را بگويد ذات مقدس حق در نظر مى آيد، مثل آن كه به خالق و رازق قسم بخورد صحيح است، بلكه اگر به اسمى قسم بخورد كه به تنهايى ذات مقدس ربوبى از آن در نظر نمى آيد، ولى چنانچه در مقام قسم خوردن استعمال شود ذات حق به نظر مى آيد مثل سميع و بصير، باز هم قسمش صحيح است.

چهارم قسم را به زبان بياورد، ولى آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحيح است و هم چنين براى كسى كه قادر بر تكلم نيست اگر بنويسد و آن را در قلبش قصد كند كافى است بلكه در غيرش نيز احتياط ترك نشود.

پنجم عمل كردن به قسم براى او ممكن باشد و اگر موقعى كه قسم مى خورد، ممكن باشد و بعدا از عمل به آن عاجز شود، چنانچه خود را عمدا عاجز نكرده باشد، از وقتى كه عاجز مى شود قسم او به هم مى خورد، و هم چنين است اگر عمل كردن به نذر يا قسم يا عهد به قدرى مشقت پيدا كند كه نشود آن را تحمل كرد.

٢٦٨١ - اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگيرى كند، يا شوهر از قسم خوردن زن جلوگيرى نمايد، قسم آنان صحيح نيست.

٢٦٨٢ - اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد، پدر و شوهر مى توانند قسم آنان را بهم بزنند.

٢٦٨٣ - اگر انسان از روى فراموشى، يا ناچارى يا غفلت به قسم عمل نكند، كفاره بر او واجب نيست و هم چنين است اگر مجبورش كنند كه به قسم عمل ننمايد، و قسمى كه آدم وسواسى مى خورد، مثل اين كه مى گويد واللّه الان مشغول نماز مى شوم، و به واسطه وسواس مشغول نمى شود، اگر وسواس او طورى باشد كه بى اختيار به قسم عمل نكند كفاره ندارد.

٢٦٨٤ - كسى كه قسم مى خورد، كه حرف من راست است چنانچه حرف او راست باشد قسم خوردن او مكروه است.

و اگر دروغ باشد حرام است، بلكه قسم دروغى كه در مقام فصل منازعات خورده مى شود، از گناهان بزرگ مى باشد، ولى اگر براى اين كه خودش يا مسلمان ديگرى را از شر ظالمى نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشكال ندارد، بلكه گاهى واجب مى شود، اما اگر بتواند توريه كند (يعنى موقع قسم خوردن معناى ديگرى غير آنچه لفظ ظاهر در آن است قصد كند و نشانه اى براى مقصود خود اقامه ننمايد) احتياط لازم آن است كه توريه نمايد مثلا اگر ظالمى بخواهد كسى را اذيت كند و از انسان بپرسد كه او را ديده اى، و انسان يك ساعت قبل او را ديده باشد، بگويد او را نديده ام و قصد كند كه از پنج دقيقه پيش نديده ام.

### (احكام وقف)

٢٦٨٥ - اگر كسى چيزى را وقف كند، از ملك او خارج مى شود، و خود او و ديگران نمى توانند آن را ببخشند، يا بفروشند و كسى هم از آن ملك ارث نمى برد، ولى در بعضى از موارد كه در مساله (٢١٠٢ و ٢١٠٣) گفته شد فروختن آن اشكال ندارد.

٢٦٨٦ - لازم نيست صيغه وقف را به عربى بخوانند، بلكه اگر مثلا بگويد، اين كتاب را بر طلاب علم وقف كردم، وقف صحيح است.

بلكه وقف، به عمل نيز محقق مى شود، مثلا چنانچه حصيرى را به قصد وقف بودن در مسجد بيندازد، و يا ساختمانى را به طورى كه مساجد را به آن طور مى سازند به قصد مسجد بودن بسازد وقفيت محقق مى شود.

و در موقوفات عامه مثل مسجد و مدرسه يا چيزى كه براى عموم وقف كند، يا مثلا بر فقرا يا سادات وقف نمايد، قبول كردن كسى در صحت وقف لازم نيست، بلكه بنابر اظهر در موقوفات خاصه مثل وقف بر فرزندان قبول نيز معتبر نيست.

٢٦٨٧ - اگر ملكى را براى وقف كردن معين كند و پيش از آن كه وقف كند پشيمان شود، يا بميرد، وقف واقع نمى شود.

٢٦٨٨ - كسى كه مالى را وقف مى كند، بايد از موقع وقف كردن مال را براى هميشه وقف كند، و اگر مثلا بگويد اين مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صيغه تا مردنش وقف نبوده صحيح نيست.

و نيز اگر بگويد تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، يا بگويد تا ده سال وقف باشد، بعد، پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد، وقف صحيح نيست.

٢٦٨٩ - وقف خاص در صورتى صحيح است كه مال وقف را به تصرف طبقه اول كسانى كه براى آنها وقف شده يا وكيل، يا ولى آنها بدهد ولى اگر چيزى را بر اولاد صغير خود وقف كند و به قصد اين كه آن چيز ملك آنان شود، از طرف آنان نگهدارى نمايد، وقف صحيح است.

٢٦٩٠ - ظاهر اين است كه در اوقاف عامه از قبيل مدارس و مساجد و امثال اينها قبض معتبر نباشد و وقفيت به مجرد وقف نمودن محقق مى شود.

٢٦٩١ - وقف كننده بايد مكلف و عاقل و با قصد و اختيار باشد و شرعا بتواند در مال خود تصرف كند، بنابر اين سفيه (يعنى كسى كه مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف مى كند) چون حق ندارد در مال خود تصرف نمايد اگر چيزى را وقف كند صحيح نيست.

٢٦٩٢ - اگر مالى را براى بچه اى كه در شكم مادر است و هنوز به دنيا نيامده وقف كند صحت آن محل اشكال و لازم است رعايت احتياط نمايند ولى اگر براى اشخاصى كه فعلا موجودند و بعد از آنها براى كسانى كه بعدا به دنيا مى آيند وقف نمايد اگر چه در موقعى كه وقف محقق مى شود در شكم مادر هم نباشند مثلا چيزى را بر اولاد خود وقف كند كه بعد از آنان وقف نوه هاى او باشد و هر دسته اى بعد از دسته ديگر از وقف استفاده كنند صحيح است.

٢٦٩٣ - اگر چيزى را بر خودش وقف كند مثل آن كه دكانى را وقف كند عايدى آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمايند صحيح نيست.

ولى اگر مثلا مالى را بر فقرا وقف كند و خودش فقير شود، مى تواند از منافع وقف استفاده نمايد.

٢٦٩٤ - اگر براى چيزى كه وقف كرده متولى معين نموده باشد، بايد مطابق قرار داد او رفتار شود، و اگر معين ننموده باشد، چنانچه بر افراد مخصوصى مثلا بر اولاد خود وقف كرده باشد، اختيار در استفاده از آن با خود آنان است و اگر بالغ نباشند اختيار با ولى ايشان است و براى استفاده از وقف اجازه حاكم شرع لازم نيست ولى براى آنچه مصلحت وقف يا مصلحت نسلهاى آينده است - مثل تعمير كردن وقف و اجاره دادن آن به نفع طبقات بعدى - اختيار با حاكم شرع است.

٢٦٩٥ - اگر ملكى را مثلا بر فقرا يا سادت وقف كند، يا وقف كند كه منافع آن به مصرف خيرات برسد، در صورتى كه براى آن ملك متولى معين نكرده باشد، اختيار آن با حاكم شرع است.

٢٦٩٦ - اگر ملكى را بر افراد مخصوصى مثلا بر اولاد خود وقف كند كه هر طبقه اى بعد از طبقه ديگر از آن استفاده كنند، چنانچه متولى وقف آن را اجاره دهد و بميرد اجاره باطل نمى شود، ولى اگر متولى نداشته باشد و يك طبقه از كسانى كه ملك بر آنها وقف شده، آن را اجاره دهند، و در بين مدت اجاره بميرند، چنانچه طبقه بعدى آن اجاره را امضاء نكنند اجاره باطل مى شود، و در صورتى كه مستاجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان مى گيرد.

٢٦٩٧ - اگر ملك وقف خراب شود، از وقف بودن بيرون نمى رود مگر آن كه متعلق وقف عنوان خاصى باشد كه آن عنوان از بين برود مثل اين كه باغ را به عنوان باغ وقف كرده باشد كه اگر آن باغ خراب شود وقف باطل مى شود، و به ورثه واقف بر مى گردد.

٢٦٩٨ - ملكى كه مقدارى از آن وقف است و مقدارى از آن وقف نيست اگر تقسيم نشده باشد، هر كس كه امر وقف به دست او است مانند حاكم شرع و متولى و موقوف عليهم مى تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا كند.

٢٦٩٩ - اگر متولى وقف خيانت كند، مثلا عايدات آن را به مصرفى كه معين شده نرساند، حاكم شرع امينى را به او ضميمه مى نمايد، كه مانع از خيانتش گردد و در صورتى كه ممكن نباشد مى تواند به جاى او متولى امينى معين نمايد.

٢٧٠٠ - فرشى را كه براى حسينيه وقف كرده اند، نمى شود براى نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزديك حسينيه باشد.

٢٧٠١ - اگر ملكى را براى تعمير مسجدى وقف نمايند، چنانچه آن مسجد احتياج به تعمير نداشته باشد، و انتظار هم نرود كه در آينده نه چندان دور احتياج به تعمير پيدا كند، و نيز ممكن نباشد كه عايدات آن ملك را جمع نموده و نگهدارند تا بعدها به تعمير مسجد برسد در اين صورت احتياط لازم آن است كه عايدات آن ملك را در آنچه نزديكتر به مقصود واقف بوده صرف نمايند مانند تامين بقيه احتياجات مسجد يا تعمير مسجد ديگر.

٢٧٠٢ - اگر ملكى را وقف كند كه عايدى آن را خرج تعمير مسجد نمايند و به امام جماعت و به كسى كه در آن مسجد اذان مى گويد بدهند، در صورتى كه براى هر يك مقدارى معين كرده باشد، بايد همان طور مصرف كنند، و اگر تعيين نكرده باشد، بايد اول مسجد را تعمير كنند و اگر چيزى زياد آمد، متولى آن را بين امام جماعت و كسى كه اذان مى گويد به طورى كه صلاح مى داند قسمت نمايد ولى بهتر آن است كه اين دو نفر در تقسيم با يكديگر صلح كنند.

### (احكام وصيت)

٢٧٠٣ - وصيت آن است كه انسان سفارش كند بعد از مرگش براى او كارهايى انجام دهند، يا بگويد بعد از مرگش چيزى از مال او ملك كسى باشد، يا اين كه چيزى از مال او را به كسى تمليك يا صرف در خيرات و مبرات كنند، يا براى اولاد خود و كسانى كه اختيار آنان با او است، قيم و سرپرست معين كند، و كسى را كه به او وصيت مى كنند وصى مى گويند.

٢٧٠٤ - كسى كه نمى تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، براى هر كارى مى تواند وصيت كند بلكه كسى هم كه مى تواند حرف بزند، اگر با اشاره اى كه مقصودش را بفهماند وصيت كند صحيح است.

٢٧٠٥ - اگر نوشته اى به امضاء يا مهر ميت ببينند، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد كه براى وصيت كردن نوشته، بايد مطابق آن عمل كنند ولى اگر بدانند كه مقصودش وصيت كردن نبوده و چيزهايى را نوشته است كه بعدا مطابق آن وصيت كند براى وصيت كافى نمى باشد.

٢٧٠٦ - كسى كه وصيت مى كند، بايد بالغ و عاقل باشد، و سفيه نباشد، و از روى اختيار وصيت كند، پس وصيت بچه نابالغ صحيح نيست مگر آن كه ده سال داشته باشد و وصيت براى ارحامش يا صرف در خيرات عامه نموده باشد كه وصيت او در اين دو صورت صحيح است و اما اگر براى غير ارحامش وصيت كند يا آن كه بچه هفت ساله وصيت كند كه چيز مختصرى از اموالش براى شخصى باشد يا به شخصى داده شود نفوذ وصيت محل اشكال است و مراعات احتياط در هر دو صورت ترك نشود، و اگر شخصى سفيه باشد وصيت او در اموالش نافذ نيست ولى در غير آن مثل وصيتش راجع به خصوصيات كارهايى كه پس از مرگ براى ميت انجام مى گردد نافذ است.

٢٧٠٧ - كسى كه از روى عمد مثلا زخمى به خود زده يا سمى خورده است كه به واسطه آن، يقين يا گمان به مردن آن پيدا مى شود، اگر وصيت كند كه مقدارى از مال او را به مصرفى برسانند و سپس بميرد وصيت او صحيح نيست.

٢٧٠٨ - اگر انسان وصيت كند كه چيزى از اموالش مال كسى باشد در صورتى كه او وصيت را قبول كند اگر چه قبولش در زمان زنده بودن موصى باشد آن چيز را بعد از مردن موصى مالك مى شود.

٢٧٠٩ - وقتى انسان نشانه هاى مرگ را در خود ديد، بايد فورا امانتهاى مردم را به صاحبانش برگرداند يا آن كه به آنها اطلاع دهد، به تفصيلى كه در مساله (٢٣٥١) گذشت، و اگر به مردم بدهكار است و موقع دادن آن بدهى رسيده، و طلبكار هم مطالبه طلب خود را دارد، بايد بدهد، و اگر خودش نمى تواند بدهد، يا موقع دادن بدهى او نرسيده، يا طلبكار هنوز مطالبه نكرده بايد كارى كند كه اطمينان نمايد بدهى او به طلبكار پس از مرگش داده مى شود مثلا در موردى كه بدهى او براى ديگران معلوم نيست وصيت كند و بر وصيت شاهد بگيرد.

٢٧١٠ - كسى كه نشانه هاى مرگ را در خود مى بيند، اگر خمس و زكاة و مظالم بدهكار است و فعلا نمى تواند بدهد، چنانچه از خودش مال دارد، يا احتمال مى دهد كسى آنها را ادا نمايد، بايد وصيت كند و هم چنين است اگر حج بر او واجب باشد، و اما اگر بتواند بدهى خود از وجوه شرعيه را فعلا بدهد، بايد فورا بدهد، هر چند نشانه هاى مرگ را در خود نبيند.

٢٧١١ - كسى كه نشانه هاى مرگ را در خود مى بيند، اگر نماز و روزه قضا دارد، بايد وصيت كند كه از مال خودش براى آنها اجير بگيرند، بلكه اگر مال نداشته باشد ولى احتمال بدهد كسى بدون آن كه چيزى بگيرد آنها را انجام مى دهد، باز هم واجب است وصيت نمايد، ولى اگر كسى داشته باشد - مانند پسر بزرگتر - كه بداند چنانچه به او اطلاع دهد قضاى نماز و روزه او را انجام مى دهد، همين قدر كافى است كه به او اطلاع دهد و لازم نيست وصيت كند.

٢٧١٢ - كسى كه نشانه هاى مرگ را در خود مى بيند، اگر مالى پيش كسى دارد يا در جايى پنهان كرده است كه ورثه نمى دانند، چنانچه به واسطه ندانستن، حقشان از بين برود، بايد به آنان اطلاع دهد و لازم نيست براى بچه هاى صغير خود قيم و سرپرست معين كند، ولى در صورتى كه بدون قيم مالشان از بين مى رود، يا خودشان ضايع مى شوند، براى آنان بايد قيم امينى معين نمايد.

٢٧١٣ - وصى بايد عاقل باشد، و در امورى كه راجع به شخص موصى است و هم چنين - بنابر احتياط - در امورى كه راجع به ديگران است بايد مورد اطمينان باشد، و وصى مسلمان بايد - بنابر احتياط - مسلمان باشد و وصيت به بچه نابالغ به تنهايى - بنابر احتياط - صحيح نيست اگر مقصود موصى آن باشد كه در حال بچگى بدون اجازه ولى تصرف نمايد ولى اگر مقصود او اين باشد كه بعد از بلوغ يا با اذن ولى تصرف نمايد اشكال ندارد.

٢٧١٤ - اگر كسى چند وصى براى خود معين كند، چنانچه اجازه داده باشد كه هر كدام به تنهايى به وصيت عمل كنند، لازم نيست در انجام وصيت از يكديگر اجازه بگيرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد كه هر دو با هم به وصيت عمل كنند، يا نگفته باشد، بايد با نظر يكديگر به وصيت عمل نمايند، و اگر حاضر نشوند كه با يكديگر به وصيت عمل كنند، چنانچه منشا آن وجود مانع شرعى براى هر كدام از موافقت با ديگرى نباشد، حاكم شرع آنها را مجبور مى كند و اگر اطاعت نكنند، يا منشا اختلاف وجود مانع شرعى براى هر كدام باشد، به جاى يكى از آنان شخص ديگرى را معين مى نمايند.

٢٧١٥ - اگر انسان از وصيت خود برگردد مثلا بگويد ثلث مالش را به كسى بدهند، بعد بگويد به او ندهند وصيت باطل مى شود، و اگر وصيت خود را تغيير دهد، مثل آن كه قيمى براى بچه هاى خود معين كند، بعد ديگرى را به جاى او قيم نمايد، وصيت اولش باطل مى شود و بايد به وصيت دوم او عمل نمايند.

٢٧١٦ - اگر كارى كند كه معلوم شود از وصيت خود برگشته مثلا خانه اى را كه وصيت كرده به كسى بدهند، بفروشد، يا ديگرى را - با التفات به وصيت سابق - براى فروش آن وكيل نمايد، وصيت باطل مى شود.

٢٧١٧ - اگر وصيت كند چيز معينى را به كسى بدهند بعد وصيت كند كه نصف همان را به ديگرى بدهند، بايد آن چيز را دو قسمت كنند و بهر كدام از آن دو نفر يك قسمت آن را بدهند.

٢٧١٨ - اگر كسى در مرضى كه به آن مرض مى ميرد، مقدارى از مالش را به كسى ببخشد و وصيت كند كه بعد از مردن او هم مقدارى به كس ديگر بدهند، چنانچه ثلث او براى هر دو مال كافى نباشد و ورثه هم حاضر به اجازه دادن مقدار زيادى نباشند بايد ابتدا مالى را كه بخشيده از ثلث خارج كنند و سپس باقيمانده آن را در مورد وصيت صرف نمايند.

٢٧١٩ - اگر وصيت كند كه ثلث مال او را نفروشند و عايدى آن را به مصرفى برسانند، بايد مطابق گفته او عمل نمايند.

٢٧٢٠ - اگر در مرضى كه به آن مرض مى ميرد، بگويد مقدارى به كسى بدهكار است، چنانچه متهم باشد كه براى ضرر زدن به ورثه گفته است، بايد مقدارى را كه معين كرده از ثلث او بدهند، و اگر متهم نباشد اقرار او نافذ است و بايد از اصل مالش بدهند.

٢٧٢١ - كسى كه انسان وصيت مى كند كه چيزى به او بدهند لازم نيست در حال وصيت وجود داشته باشد، پس اگر وصيت كند به بچه اى كه ممكن است فلان زن حامله شود چيزى بدهند اگر آن بچه پس از مرگ موصى موجود باشد لازم است آن چيز را به او بدهند و اگر موجود نباشد، چنانچه از وصيت تعدد مطلوب استفاده شود بايد در مصرف ديگرى كه به نظر موصى نزديكتر به مورد وصيت باشد صرف شود و گرنه ورثه مى توانند آن را ميان خود قسمت كنند، ولى اگر وصيت كند كه چيزى از مال او بعد از مرگش مال كسى باشد پس اگر آن شخص وقت مرگ موصى موجود باشد وصيت صحيح والا باطل است، و آنچه را كه براى او وصيت كرده، ورثه ميان خودشان قسمت مى كنند.

٢٧٢٢ - اگر انسان بفهمد كسى او را وصى كرده، چنانچه به اطلاع وصيت كننده برساند كه براى انجام وصيت او حاضر نيست، لازم نيست بعد از مردن او به وصيت عمل كند، ولى اگر پيش از مردن او نفهمد كه او را وصى كرده يا بفهمد و به او اطلاع ندهد كه براى عمل كردن به وصيت حاضر نيست، در صورتى كه مشقت نداشته باشد، بايد وصيت او را انجام دهد و نيز اگر وصى پيش از مرگ موصى موقعى ملتفت شود كه موصى به واسطه شدت مرض يا مانع ديگر نتواند به ديگرى وصيت كند بنابر احتياط بايد وصيت را قبول نمايد.

٢٧٢٣ - اگر كسى كه وصيت كرده بميرد، وصى نمى تواند ديگرى را وصى آن ميت معين كند و خود از كار كناره نمايد، ولى اگر بداند مقصود ميت اين نبوده كه خود وصى مباشرت در انجام آن كار نمايد، بلكه مقصودش فقط انجام كار بوده، مى تواند ديگرى را از طرف خود وكيل نمايد.

٢٧٢٤ - اگر كسى دو نفر را با هم وصى كند، چنانچه يكى از آن دو بميرد، يا ديوانه، يا كافر شود، حاكم شرع يك نفر ديگر را به جاى او معين مى كند، و اگر هر دو بميرند، يا ديوانه يا كافر شوند، حاكم شرع دو نفر ديگر را معين مى كند ولى اگر يك نفر بتواند وصيت را عملى كند، معين كردن دو نفر لازم نيست.

٢٧٢٥ - اگر وصى نتواند به تنهايى كارهاى ميت را انجام دهد هر چند با وكيل گرفتن يا اجاره كردن ديگرى حاكم شرع براى كمك او يك نفر ديگر را معين مى كند.

٢٧٢٦ - اگر مقدارى از مال ميت در دست وصى تلف شود، چنانچه در نگهدارى آن كوتاهى كرده و يا تعدى نموده، مثلا ميت وصيت كرده است كه فلان مقدار به فقراى فلان شهر بده و او مال را به شهر ديگر برده و در راه از بين رفته ضامن است و اگر كوتاهى نكرده و تعدى هم ننموده ضامن نيست.

٢٧٢٧ - هر گاه انسان كسى را وصى كند و بگويد كه اگر آن كس بميرد فلانى وصى باشد، بعد از آن كه وصى اول مرد، وصى دوم بايد كارهاى ميت را انجام دهد.

٢٧٢٨ - حجى كه بر ميت واجب است و بدهكارى و حقوقى را كه مثل خمس و زكاة و مظالم ادا كردن آنها واجب مى باشد، بايد از اصل مال ميت بدهند اگر چه ميت براى آنها وصيت نكرده باشد.

٢٧٢٩ - اگر مال ميت از بدهى و حج واجب و حقوقى كه مثل خمس و زكاة و مظالم بر او واجب است زياد بيايد، چنانچه وصيت كرده باشد كه ثلث يا مقدارى از ثلث را به مصرفى برسانند، بايد به وصيت او عمل كنند و اگر وصيت نكرده باشد، آنچه ميماند مال ورثه است.

٢٧٣٠ - اگر مصرفى را كه ميت معين كرده، از ثلث مال او بيشتر باشد، وصيت او در بيشتر از ثلث در صورتى صحيح است كه ورثه حرفى بزنند يا كارى كنند كه معلوم شود وصيت را اجازه نموده اند و تنها راضى بودن آنان كافى نيست.

و اگر مدتى بعد از مردن او هم اجازه نمايند صحيح است، و چنانچه بعضى از ورثه اجازه و بعضى رد نمايند وصيت فقط در حصه آنهايى كه اجازه نموده اند صحيح و نافذ است.

٢٧٣١ - اگر مصرفى را كه ميت معين كرده، از ثلث مال او بيشتر باشد، و پيش از مردن او ورثه اجازه نمايند، بعد از مردن او نمى توانند از اجازه خود برگردند.

٢٧٣٢ - اگر وصيت كند كه از ثلث او خمس و زكاة يا بدهى ديگر او را بدهند، و براى نماز و روزه او اجير بگيرند، و كار مستحبى هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، بايد اول بدهى او را از ثلث بدهند و اگر چيزى زياد آمد براى نماز و روزه او اجير بگيرند و اگر از آن هم زياد آمد به مصرف كار مستحبى كه معين كرده برسانند و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهى او باشد، و ورثه هم اجازه ندهند، كه بيشتر از ثلث مال مصرف شود، وصيت براى نماز و روزه و كارهاى مستحبى باطل است.

٢٧٣٣ - اگر وصيت كند كه بدهى او را بدهند و براى نماز و روزه او اجير بگيرند و كار مستبحى هم انجام دهند، چنانچه وصيت نكرده باشد كه اينها را از ثلث بدهند، بايد بدهى او را از اصل مال بدهند و اگر چيزى زياد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و كارهاى مستحبى كه معين كرده برسانند و در صورتى كه ثلث كافى نباشد پس اگر ورثه اجازه بدهند بايد وصيت او عملى شود و اگر اجازه ندهند، بايد نماز و روزه را از ثلث بدهند، و اگر چيزى زياد آمد به مصرف كار مستحبى كه معين كرده برسانند.

٢٧٣٤ - اگر كسى بگويد كه ميت وصيت كرده فلان مبلغ به من بدهند چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصديق كنند، يا قسم بخورد و يك مرد عادل هم گفته او را تصديق نمايد، يا يك مرد عادل و دو زن عادله، يا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند، بايد مقدارى را كه مى گويد به او بدهند و اگر يك زن عادله شهادت دهد، بايد يك چهارم چيزى را كه مطالبه مى كند به او بدهند و اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند، سه چهارم آن را به او بدهند، و نيز اگر دو مرد كافر كتابى كه در دين خود عادل باشند گفته او را تصديق كنند، در صورتى كه ميت ناچار بوده است كه وصيت كند و مرد و زن عادلى هم در موقع وصيت نبوده، بايد چيزى را كه مطالبه مى كند به او بدهند.

٢٧٣٥ - اگر كسى بگويد من وصى ميتم كه مال او را به مصرفى برسانم يا ميت مرا قيم بچه هاى خود قرار داده، در صورتى بايد حرف او را قبول كرد كه دو مرد عال گفته او را تصديق نمايند.

٢٧٣٦ - اگر وصيت كند چيزى از مال او براى كسى باشد، و آن كس پيش از آن كه قبول كند يا رد نمايد بميرد، تا وقتى ورثه او وصيت را رد نكرده اند مى توانند آن چيز را قبول نمايند ولى اين حكم در صورتى است كه وصيت كننده از وصيت خود برنگردد و گرنه حقى به آن چيز ندارد.

## (احكام ارث)

٢٧٣٧ - كسانى كه به واسطه خويشى ارث مى برند سه دسته هستند: دسته اول - پدر و مادر و اولاد ميت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پايين روند، هر كدام آنان كه به ميت نزديكتر است ارث مى برد و تا يك نفر از اين دسته هست دسته دوم ارث نمى برند.

دسته دوم - جد يعنى پدر بزرگ و جده يعنى مادر بزرگ و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر اولاد ايشان هر كدام آنان كه به ميت نزديكتر است ارث مى برد و تا يك نفر از اين دسته هست دسته سوم ارث نمى برند.

دسته سوم - عمو و عمه و دايى و خاله و اولاد آنان است و تا يك نفر از عموها و عمه ها و دايى ها و خاله هاى ميت زنده اند اولاد آنان ارث نمى برند ولى اگر ميت عموى پدرى و پسر عموى پدر و مادرى داشته باشد، ارث به پسر عموى پدر و مادرى مى رسد و عموى پدرى ارث نمى برد، ليكن اگر عمو يا پسر عمو متعدد باشد و يا اين كه همسر ميت حيات داشته باشد اين حكم خالى از اشكال نيست.

٢٧٣٨ - اگر عمو و عمه و دايى و خاله خود ميت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و دايى و خاله پدر و مادر ميت ارث مى برند و اگر اينها نباشند اولادشان ارث مى برند و اگر اينها هم نباشند، عمو و عمه و دايى و خاله جد و جده ميت ارث مى برند و اگر اينها هم نباشند، اولادشان ارث مى برند.

٢٧٣٩ - زن و شوهر به تفصيلى كه بعدا گفته مى شود، از يكديگر ارث مى برند.

### (ارث دسته اول)

٢٧٤٠ - اگر وارث ميت فقط يك نفر از دسته اول باشد مثلا پدر يا مادر يا يك پسر يا يك دختر باشد، همه مال ميت به او مى رسد و اگر پسر و دختر باشند، مال را طورى قسمت مى كنند كه هر دو پسر دو برابر دختر ببرد.

٢٧٤١ - اگر وارث ميت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت مى شود، دو قسمت آن را پدر و يك قسمت را مادر مى برد، ولى اگر ميت دو برادر يا چهار خواهر يا پك برادر و دو خواهر داشته باشد كه همه آنان مسلمان و آزاد و پدرى باشند يعنى پدر آنان با پدر ميت يكى باشد، خواه مادرشان هم با مادر ميت يكى باشد يا نه، و هيچ كدام حمل نباشند، اگر چه تا ميت پدر و مادر دارد اينها ارث نمى برند، اما به واسطه بودن اينها مادر شش يك مال را مى برد و بقيه را به پدر مى دهند.

٢٧٤٢ - اگر وارث ميت فقط پدر و مادر و يك دختر باشد، چنانچه ميت دو برادر يا چهار خواهر يا يك برادر و دو خواهر پدرى با شرايط گفته شده در مساله گذشته نداشته باشد، مال را پنج قسمت مى كنند، پدر و مادر، هر كدام يك قسمت و دختر سه قسمت آن را مى برد و اگر دو برادر يا چهار خواهر يا يك برادر و دو خواهر پدرى با شرايط گذشته داشته باشد، بنابر قولى باز هم مال را به ترتيب گذشته پنج قسمت مى كنند و وجود اين اشخاص اثرى ندارد ولى مشهور آن است كه در اين صورت مال را شش قسمت مى كنند پدر و مادر، هر كدام يك قسمت و دختر سه قسمت مى برد و يك قسمت باقيمانده را چهار قسمت مى كنند يك قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر مى دهند و در نتيجه مال ميت را ٢٤ قسمت كنند ١٥ قسمت آن را به دختر و پنج قسمت آن را به پدر و چهار قسمت آن را به مادر مى دهند، و چون مساله خالى از اشكال نيست مراعات احتياط در مقدار تفاوت ميان يك پنجم و يك ششم از سهم مادر ترك نشود.

٢٧٤٣ - اگر وارث ميت فقط پدر و مادر و يك پسر باشد، مال را شش قسمت مى كنند، پدر و مادر هر كدام يك قسمت و پسر چهار قسمت آن را مى برد، و اگر چند پسر يا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوى بين خودشان قسمت مى كنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طورى تقسيم مى كنند كه هر پسرى دو برابر يك دختر ببرد.

٢٧٤٤ - اگر وارث ميت فقط پدر، يا مادر و يك يا چند پسر باشند مال را شش قسمت مى كنند، يك قسمت آن را پدر يا مادر و پنج قسمت را پسر مى برد، و اگر چند پسر باشند آن پنج قسمت را به طور مساوى تقسيم مى نمايد.

٢٧٤٥ - اگر وارث ميت فقط پدر، يا مادر، يا پسر و دختر باشد مال را شش قسمت مى كنند، يك قسمت آن را پدر، يا مادر مى برد و بقيه را طورى قسمت مى كنند كه هر پسرى دو برابر دختر ببرد.

٢٧٤٦ - اگر وارث ميت فقط پدر، يا مادر و يك دختر باشد مال را چهار قسمت مى كنند، يك قسمت آن را پدر يا مادر و بقيه را دختر مى برد.

٢٧٤٧ - اگر وارث ميت فقط پدر يا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت مى كنند، يك قسمت را پدر يا مادر مى برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوى بين خودشان قسمت مى كنند.

٢٧٤٨ - اگر ميت اولاد نداشته باشد، نوه پسرى او اگر چه دختر باشد سهم پسر ميت را مى برد و نوه دخترى او اگر چه پسر باشد، سهم دختر ميت را مى برد مثلا اگر ميت يك پسر از دختر خود و يك دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت مى كنند يك قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر مى دهند.

### (ارث دسته دوم)

٢٧٤٩ - دسته دوم از كسانى كه به واسطه خويشى ارث مى برند جد يعنى پدربزرگ، و جده يعنى مادربزرگ، و برادر، و خواهر ميت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث مى برند.

٢٧٥٠ - اگر وارث ميت فقط يك برادر، يا يك خواهر باشد همه مال به او مى رسد و اگر چند برادر پدر و مادرى، يا چند خواهر پدر و مادرى باشد، مال به طورى مساوى بين آنان قسمت مى شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادرى با هم باشند، هر برادرى دو برابر خواهر مى برد، مثلا اگر دو برادر و يك خواهر پدر و مادرى دارد مال را پنج قسمت مى كنند، هر يك از برادرها دو قسمت و خواهر يك قسمت آن را مى برد.v ٢٧٥١ - اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادرى دارد، برادر و خواهر پدرى كه از مادر با ميت جدا است ارث نمى برد، و اگر برادر و خواهر پدر و مادرى ندارد، چنانچه فقط يك خواهر يا يك برادر پدرى داشته باشد، همه مال به او مى رسد و اگر چند برادر يا چند خواهر پدرى داشته باشد مال به طورى مساوى بين آنان قسمت مى شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدرى داشته باشد هر برادرى دو برابر خواهر مى برد.

٢٧٥٢ - اگر وارث ميت فقط يك خواهر يا يك برادر مادرى باشد كه از پدر با ميت جدا است همه مال به او مى رسد، و اگر چند برادر مادرى يا چند خواهر مادرى يا چند برادر و خواهر مادرى باشند، مال به طور مساوى بين آنان قسمت مى شود.

٢٧٥٣ - اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادرى و برادر و خواهر پدرى و يك برادر يا يك خواهر مادرى داشته باشد، برادر و خواهر پدرى ارث نمى برند و مال را شش قسمت مى كنند، يك قسمت آن را به برادر يا خواهر مادرى و بقيه را به برادر و خواهر پدر و مادرى مى دهند و هر برادرى دو برابر خواهر مى برد.

٢٧٥٤ - اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادرى و برادر و خواهر پدرى و چند برادر و خواهر مادرى داشته باشد، برادر و خواهر پدرى ارث نمى برد و مال را سه قسمت مى كنند، يك قسمت آن را برادر و خواهر مادرى به طورى مساوى بين خودشان قسمت مى كنند و بقيه را به برادر و خواهر پدر و مادرى مى دهند و هر برادرى دو برابر خواهر مى برد.

٢٧٥٥ - اگر وارث ميت فقط برادر و خواهر پدرى و يك برادر مادرى يا يك خواهر مادرى باشد، مال را شش قسمت مى كنند، يك قسمت آن را برادر يا خواهر مادرى مى برد و بقيه را به برادر و خواهر پدرى مى دهند و هر برادرى دو برابر خواهر مى برد.

٢٧٥٦ - اگر وارث ميت فقط برادر و خواهر پدرى و چند برادر و خواهر مادرى باشد، مال را سه قسمت مى كنند، يك قسمت آن را برادر و خواهر مادرى به طور مساوى بين خودشان قسمت مى كنند و بقيه را به برادر و خواهر پدرى مى دهند و هر برادرى دو برابر خواهر مى برد.

٢٧٥٧ - اگر وارث ميت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصيلى كه بعدا گفته مى شود مى برد و خواهر و برادر به طورى كه در مسايل گذشته گفته شد ارث خود را مى برند، و نيز اگر زنى بميرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را مى برد و خواهر و برادر به طورى كه در مسايل پيش گفته شد ارث خود را مى برند.

ولى براى آن كه زن يا شوهر ارث مى برد از سهم برادر و خواهر مادرى چيزى كم نمى شود، و از سهم برادر و خواهر پدر و مادرى يا پدرى كم مى شود، مثلا اگر وارث ميت شوهر و برادر و خواهرمادرى و برادر و خواهر پدر و مادرى او باشد، نصف مال به شوهر مى رسد و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادرى مى دهند و آنچه مى ماند مال برادر و خواهر پدر و مادرى است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادرى و يك تومان به برادر و خواهر پدر و مادرى مى دهند.

٢٧٥٨ - اگر ميت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان مى دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادرى به طور مساوى بين آنان قسمت مى شود، و از سهمى كه به برادرزاده و خواهرزاده پدرى يا پدر و مادرى مى رسد بنابر مشهور هر پسرى دو برابر دختر مى برد ولى بعيد نيست كه بين اينها هم بالسويه قسمت شود و احوط رجوع به صلح است.

٢٧٥٩ - اگر وارث ميت فقط يك جد يا يك جده است، چه پدرى باشد يا مادرى، همه مال به او مى رسد و با بودن جد ميت، پدر جد او ارث نمى برد، و اگر وارث ميت فقط جد و جده پدرى باشد، مال سه قسمت مى شود، دو قسمت را جد و يك قسمت را جده مى برد، و اگر جد و جده مادرى باشد، مال را به طور مساوى بين خودشان قسمت مى كنند.

٢٧٦٠ - اگر وارث ميت فقط يك جد يا جده پدرى و يك جد يا جده مادرى باشد مال سه قسمت مى شود، دو قسمت را جد يا جده پدرى و يك قسمت را جد يا جده مادرى مى برد.

٢٧٦١ - اگر وارث ميت جد و جده پدرى و جد و جده مادرى باشد مال سه قسمت مى شود يك قسمت آن را جد و جده مادرى به طور مساوى بين خودشان قسمت مى كنند و دو قسمت آن را به جد و جده پدرى مى دهند و جد دو برابر جده مى برد.

٢٧٦٢ - اگر وارث ميت فقط زن و جد و جده پدرى و جد و جده مادرى او باشد زن ارث خود را به تفصيلى كه بعدا گفته مى شود مى برد و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادرى مى دهند مه به طور مساوى بين خودشان قسمت مى كنند و را به جد و جده پدرى مى دهند و جد دو برابر جده مى برد.

و اگر وارث ميت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را مى برد و جد و جده به دستورى كه در مسايل گذشته گفته شد، ارث خود را مى برند.

٢٧٦٣ - در اجتماع برادر يا خواهر يا برادرها يا خواهرها با جد يا جده يا اجداد يا جدات چند صورت است: اول اين كه هر يك از جد يا جده و برادر يا خواهر همه از طرف مادر باشند در اين صورت مال بين آنها به طور مساوى تقسيم مى شود، اگر چه از حيث ذكورت و انوثت مختلف باشند.

دوم اين كه همه آنها از طرف پدر باشند در اين صورت مال بين آنها نيز به طور مساوى تقسيم مى شود در فرضى كه همه ذكور و يا همه اناث باشند، و اگر مختلف باشند پس هر يك ذكرى دو مقابل انثى مى برد.

سوم اين كه هر يك از جد يا جده از طرف پدر باشد و برادر، يا خواهر از طرف پدر و مادر باشد حكم اين صورت حكم صورت گذشته است، و دانسته شد كه برادر يا خواهر پدرى ميت اگر با برادر يا خواهر پدرى و مادرى جمع شود پدرى تنها ارث نمى برد.

چهارم اين كه اجداد يا جدات بعض از آنها پدرى باشند و بعضى مادرى چه اين كه همه شان ذكور باشند يا اناث يا مختلف و برادرها يا خواهرها نيز چنين باشند در اين صورت از براى خويشان مادرى از برادرها و خواهرها و اجداد و جدات يك سوم از تركه است، و به طور مساوى بين آنها تقسيم مى شود، اگر چه مختلف باشند از جهت ذكورت و انوثت و از براى خويشان پدرى از آنها دو سوم از تركه است كه به هر ذكرى دو مقابل انثى داده مى شود، و اگر اختلاف بين آنها نباشد و همه ذكور و يا همه اناث باشند به طور مساوى بين آنها تقسيم مى شود.

پنجم اين كه جد يا جده از طرف پدر با برادر يا خوهر از طرف مادر جمع شود در اين صورت برادر يا خواهر در فرضى كه يكى باشد يك ششم از مال را مى برد، و اگر متعدد باشند يك سوم را به طور مساوى بين خودشان تقسيم مى نمايند و باقى مانده مال جد يا جده است، و اگر جد و جده هر دو باشند، جد دو مقابل جده مى برد.

ششم اين كه جد يا جده از طرف مادر با برادر از طرف پدر جمع شود در اين صورت از براى جد يا جده يك سوم است، اگر چه يكى باشد، و دو سوم آن از براى برادر است اگر چه نيز يكى باشد، و اگر با آن جد يا جده خواهر از طرف پدر باشد در صورتى كه يكى باشد نصف را مى برد، و اگر متعدد باشد دو سوم را مى برند، و در هر صورت از براى جد و يا جده يك سوم است و بنابر اين اگر خواهر يكى شد يك ششم از تركه زايد از فريضه مى ماند و احتياط واجب در آن مصالحه است.

هفتم اين كه اجداد يا جدات بعض از آنها پدرى و بعض از آنها مادرى و با آنها برادر يا خواهر پدرى باشد، چه اين كه يكى باشد يا متعدد در اين صورت از براى جد يا جده مادرى يك سوم است و با تعدد به طور مساوى بين آنها تقسيم مى شود، اگر چه اختلاف داشته باشند از حيث ذكورت و انوثت، و از براى جد يا جده پدرى، و برادر يا خواهر پدرى دو سوم باقى از تركه است، و با اختلاف از حيث ذكورت و انوثت با تفاضل و بدون اختلاف به طور مساوى قسمت مى شود، و اگر با آن اجداد يا جدات برادر يا خواهر مادرى باشد از براى جد يا جده مادرى، با برادر يا خواهر مادرى يك سوم است كه به طور مساوى بين آنها تقسيم مى شود اگر چه از حيث ذكورت و انوثت اختلاف داشته باشند و از براى جد و يا جده پدرى دو سوم است و بين آنان در صورت اختلاف با تفاضل والا به طور مساوى تقسيم مى شود.

هشتم اين كه برادرها يا خواهرها بعض از آنها پدرى و بعض از آنها مادرى و با آنها جد يا جده پدرى باشد در اين صورت از براى برادر يا خواهر مادرى يك ششم تركه است اگر يكى باشد، و يك سوم از آن است اگر متعدد باشند، و به طور مساوى بين آنها تقسيم مى شود، و از براى برادر يا خواهر پدرى با جد يا جده پدرى باقى آن تركه است به طور مساوى بين آنها تقسيم مى شود در صورتى كه اختلاف از حيث ذكورت و انوثت نداشته باشند، و در صورت اختلاف به تفاضل بين آنها تقسيم مى شود، و اگر با آن برادرها يا خواهرها جد يا جده مادرى باشد از براى جد يا جده مادرى با برادر يا خواهر مادرى تمام يك سوم است و به طور مساوى بين آنها تقسيم مى شود، و از براى برادر يا خواهر پدرى دو سوم است و بين آنها در صورت اختلاف از حيث ذكورت و انوثت با تفاضل و در صورت عدم اختلاف به طور مساوى تقسيم مى شود.

٢٧٦٤ - در صورتى كه ميت برادر يا خواهر دارد برادرزاده يا خواهرزاده او ارث نمى برد ولى اين حكم در جايى كه ارث برادرزاده يا خواهرزاده با برادر يا خواهر مزاحمت نكند جارى نيست، مثلا اگر ميت برادر پدر و جد مادرى داشته باشد برادر پدرى دو ثلث و جد مادرى يك ثلث ارث مى برد، و در اين صورت اگر ميت پسر برادر مادرى نيز داشته باشد پسر برادر با جد مادرى در ثلث شريك مى باشند.

### (ارث دسته سوم)

٢٧٦٥ - دسته سوم عمو و عمه و دايى و خاله و اولاد آنان است به تفصيلى كه گفته شد كه اگر از طبقه اول و دوم كسى نباشد اينها ارث مى برند.

٢٧٦٦ - اگر وارث ميت فقط يك عمو يا يك عمه است، چه پدر و مادرى باشد يعنى با ميت از يك پدر و مادر باشد، يا پدرى باشد يا مادرى همه مال به او مى رسد و اگر چند عمو يا چند عمه باشند و همه پدر و مادرى، يا همه پدرى باشند، مال به طورى مساوى بين آنان قسمت مى شود و اگر عمو و عمه هر دو باشد، و همه پدر و مادرى، يا همه پدرى باشند، بنابر اقوى عمو دو برابر عمه مى برد، مثلا اگر وارث ميت دو عمو و يك عمه باشد، مال را پنج قسمت مى كنند، يك قسمت را به عمه مى دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوى بين خودشان قسمت مى كنند.

٢٧٦٧ - اگر وارث ميت فقط چند عموى مادرى يا چند عمه مادرى باشند، مال به طور مساوى بين آنان قسمت مى شود، و اگر وارث عمو و عمه مادرى باشند عمو دو برابر عمه ارث مى برد هر چند احتياط آن است كه در مقدار زيادى از سهم عمو با هم صلح كنند.

٢٧٦٨ - اگر وارث ميت عمو و عمه باشد و بعضى پدرى و بعضى مادرى و بعضى پدر و مادرى باشند، عمو و عمه پدرى ارث نمى برند و اقوى اين است كه اگر ميت يك عمو يا يك عمه مادرى دارد، مال را شش قسمت مى كنند يك قسمت را به عمو يا عمه مادرى و بقيه را به عمو و عمه پدر و مادرى و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدرى مى دهند و اگر هم عمو و هم عمه مادرى دارد، مال را سه قسمت مى كنند دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادرى و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدرى و يك قسمت را به عمو و عمه مادرى مى دهند، و مشهور آن است كه سهم عمو و عمه مادرى ميان آنان به طور مساوى تقسيم مى شود ولى بعيد نيست كه عمو دو برابر عمه ارث ببرد هر چند احتياط آن است كه با هم صلح كنند.

٢٧٦٩ - اگر وارث ميت فقط يك دايى، يا يك خاله باشد همه مال به او مى رسد و اگر هم دايى و هم خاله باشد و همه پدر و مادرى، يا پدرى يا مادرى باشند، بعيد نيست كه دايى دو برابر خاله ارث ببرد ولى احتمال تساوى هم مى رود پس مراعات احتياط ترك نشود.

٢٧٧٠ - اگر وارث ميت فقط يك يا چند دايى، و خاله مادرى و دايى و خاله پدر و مادرى و دايى و خاله پدرى باشد ارث نبردن دايى و خاله پدرى محل اشكال است و در هر حال بعيد نيست كه دايى دو برابر خاله ارث ببرد ولى احتياط به مصالحه ترك نشود.

٢٧٧١ - اگر وارث ميت يك يا چند دايى يا يك يا چند خاله يا دايى و خاله و يك يا چند عمو يا يك يا چند عمه يا عمو و عمه باشد مال را سه قسمت مى كنند يك قسمت را دايى يا خاله يا هر دو و بقيه را عمو يا عمه يا هر دو مى برند.

٢٧٧٢ - اگر وارث ميت يك دايى يا يك خاله و عمو و عمه باشد چنانچه عمو و عمه، پدر و مادرى يا پدرى باشند، مال را سه قسمت مى كنند يك قسمت را دايى يا خاله مى برد و از بقيه بنابر اقوى دو قسمت را به عمو و يك قسمت را به عمه مى دهند، بنابر اين مال را نه قسمت مى كنند سه قسمت را به دايى يا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه مى دهند.

٢٧٧٣ - اگر وارث ميت يك دايى يا يك خاله و يك عمو يا يك عمه مادرى و عمو و عمه پدر و مادرى يا پدرى باشد، مال را سه قسمت مى كنند، يك قسمت آن را به دايى يا خاله مى دهند، و دو قسمت باقيمانده را عمو و عمه بين خود تقسيم مى كنند، و بعيد نيست كه عمو دو برابر عمه ارث ببرد، هر چند مراعات احتياط بهتر است.

٢٧٧٤ - اگر وارث ميت چند دايى و چند خاله باشد كه همه پدر و مادرى يا پدرى يا مادرى باشند و عمو و عمه هم داشته باشند، مال سه سهم مى شود، دو سهم آن را به دستورى كه گفته شد بين عمو و عمه تقسيم مى كنند، و يك سهم آن را دايى ها و خاله ها به طورى كه در مساله (٢٧٧٠) گذشت بين خودشان قسمت مى نمايند.

٢٧٧٥ - اگر وارث ميت دايى يا خاله مادرى و چند دايى و خاله پدرى و مادرى يا پدرى تنها و عمو و عمه باشد، مال سه سهم مى شود، دو سهم آن را به دستورى كه سابقا گفته شد، عمو و عمه بين خودشان قسمت مى كنند، و بعيد نيست بقيه ورثه در تقسيم يك سهم باقيمانده با هم مساوى باشند.

٢٧٧٦ - اگر ميت عمو و عمه و دايى و خاله نداشته باشد، مقدارى كه به عمو و عمه مى رسد، به اولاد آنان و مقدارى كه به دايى و خاله مى رسد به اولاد آنان داده مى شود.

٢٧٧٧ - اگر وارث ميت عمو و عمه و دايى و خاله پدر و عمو و عمه و دايى و خاله مادر او باشند، مال سه سهم مى شود، يك سهم آن را عمو و عمه و دايى و خاله مادر ميت، ارث مى برند و مال بنابر مشهور ميان آنها به طور مساوى تقسيم مى شود، ولى احتياط به صلح ترك نشود، و دو سهم ديگر آن را سه قسمت مى كنند، يك قسمت را دايى و خاله پدر ميت به همان كيفيت بين خودشان قسمت مى نمايند و دو قسمت ديگر آن را نيز به همان كيفيت به عمو و عمه پدر ميت مى دهند.

### (ارث زن و شوهر)

٢٧٧٨ - اگر زنى بميرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقيه را ورثه ديگر مى برند، و اگر از آن شوهر يا از شوهر ديگر اولاد داشته باشد، چهار يك همه مال را شوهر و بقيه را ورثه ديگر مى برند.

٢٧٧٩ - اگر مردى بميرد و اولاد نداشته باشد، چهار يك مال او را زن و بقيه را ورثه ديگر مى برند، و اگر از آن زن يا از زن ديگر اولاد داشته باشد، هشت يك مال را زن و بقيه را ورثه ديگر مى برند.

و زن از زمين خانه و باغ و زراعت و زمينهاى ديگر ارث نمى برد، نه از خود زمين و نه از قيمت آن و نيز از خود هوايى خانه مانند بنا و درخت ارث نمى برد، ولى از قيمت آنها ارث مى برد، و هم چنين است درخت و زراعت و ساختمانى كه در زمين باغ و زراعت و زمينهاى ديگر است.

٢٧٨٠ - اگر زن بخواهد در چيزهايى كه از آنها ارث نمى برد، مانند زمين خانه مسكونى، تصرف كند، بايد از ورثه ديگر اجازه بگيرد، و جايز نيست كه ورثه تا سهم زن را نداده اند، بايد از ورثه ديگر اجازه بگيرد، و جايز نيست كه ورثه تا سهم زن را نداده اند، در چيزهايى كه زن از قيمت آنها ارث مى برد، مانند بنا و درخت بدون اجازه او تصرف كنند.

٢٧٨١ - اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قيمت نمايند بايد همان طور كه نزد مقومين معمول است آنها را بدون در نظر گرفتن خصوصيت زمينى كه در آن هستند حساب كنند چقدر ارزش دارند، نه اين كه آنها را كنده شده از زمين فرض نمايند، و قيمت گذارند، يا اين كه قيمت آنها را در حالى كه بدون اجاره در همين زمين باقى بمانند تا از بين بروند حساب كنند.

٢٧٨٢ - مجراى آب قنات و مانند آن حكم زمين را دارد و آجر و چيزهايى كه در آن به كار رفته، در حكم ساختمان است.

٢٧٨٣ - اگر ميت بيش از يك زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، چهار يك مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت يك مال به شرحى كه گفته شد، به طور مساوى بين زنهاى او قسمت مى شود، اگر چه شوهر با همه يا بعض آنان نزديكى نكرده باشد، ولى اگر در مرضى كه در آن مرض از دنيا رفته، زنى را عقد كرده و با او نزديكى نكرده است، آن زن از او ارث نمى برد، و حق مهر هم ندارد.

٢٧٨٤ - اگر زن در حال مرض شوهر كند و به همان مرض بميرد شوهرش اگر چه با او نزديكى نكرده باشد، از او ارث مى برد.

٢٧٨٥ - اگر زن را به ترتيبى كه در احكام طلاق گفته شد، طلاق رجعى بدهند، و در بين عده بميرد، شوهر از او ارث مى برد، و نيز اگر شوهر در بين آن عده بميرد زن از او ارث مى برد.

ولى اگر بعد از گذشتن عده يا در عده طلاق باين، يكى از آنان بميرد، ديگرى از او ارث نمى برد.

٢٧٨٦ - اگر شوهر در حال مرض عيالش را طلاق دهد و پيش از گذشتن دوازده ماه هلالى بميرد، زن با سه شرط از او ارث مى برد: اول آن كه در اين مدت شوهر ديگر نكرده باشد، و در صورتى كه شوهر كرده باشد، ارث نمى برد، هر چند احتياط اين است كه صلح نمايند.

دوم آن كه طلاق به در خواست و رضاى زن انجام نگرفته باشد، و گرنه ارث نمى برد، خواه چيزى به شوهر داده باشد كه او را طلاق دهد يا نه.

سوم شوهر در مرضى كه در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض يا به جهت ديگرى بميرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت ديگرى از دنيا برود زن از او ارث نمى برد.

٢٧٨٧ - لباسى كه مرد براى پوشيدن زن خود گرفته اگر چه زن آن را پوشيده باشد، بعد از مردن شوهر جزء مال شوهر است.

### (مسايل متفرقه ارث)

٢٧٨٨ - قرآن و انگشتر و شمشير ميت و لباسهايى را كه پوشيده مال پسر بزرگتر است، و اگر ميت از سه چيز اول بيشتر از يكى دارد، مثلا دو قرآن يا دو انگشترى دارد، احتياط واجب آن است كه پسر بزرگ در آنها با ورثه ديگر صلح كند و الحاق رحل و تفنگ و خنجر و مانند اينها از سلاح هاى ديگر به چهار چيز گذشته خالى از وجه نيست، ولى احتياط واجب آن است كه پسر بزرگتر در آنها با ديگر ورثه صلح نمايد.

٢٧٨٩ - اگر پسر بزرگ ميت بيش از يكى باشد مثلا از دو زن او در يك وقت دو پسر به دنيا آمده باشند، بايد چيزهاى گذشته را به طور مساوى بين خودشان قسمت كنند.

٢٧٩٠ - اگر ميت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او يا زيادتر باشد، بايد پسر بزرگتر چيزهايى هم كه مال او است و در مساله پيش گفته شد، به قرض او بدهد، و يا به مقدار قيمت آنها از مال خود بدهد و اگر قرض ميت كمتر از مال او باشد، چنانچه بقيه اموالش غير از آن چند چيزى كه به پسر بزرگتر مى رسد كافى براى اداء قرضش نباشد، بايد پسر بزرگتر از آن چيزها يا از مال خود به نسبت به قرض او بدهد و اگر بقيه اموالش كافى به قرض باشد، باز هم احتياط لازم آن است كه پسر بزرگتر به كيفيت گذشته در اداى قرض ميت شركت كند.

مثلا اگر همه دارايى ميت شصت تومان است و به مقدار بيست تومان آن از چيزهايى است كه مال پسر بزرگتر است و سى تومان هم قرض دارد، پسر بزرگ بايد به مقدار ده تومان از آن چيزها را بابت قرض ميت بدهد.

٢٧٩١ - مسلمان از كافر ارث مى برد ولى كافر اگر چه پدر يا پسر ميت مسلمان باشد از او ارث نمى برد.

٢٧٩٢ - اگر كسى يكى از خويشان خود را عمدا و بنا حق بكشد، از او ارث نمى برد، ولى اگر از روى خطا باشد مثل آن كه سنگ را به هوا بيندازد و اتفاقا به يكى از خويشان او بخورد و او را بكشد، از او ارث مى برد، ولى ارث بردن او از ديه قتل محل اشكال است.

٢٧٩٣ - هر گاه بخواهند ارث را تقسيم كنند، براى بچه اى كه در شكم است كه اگر زنده به دنيا بيايد ارث مى برد، در صورتى كه احتمال بيشتر از يكى نرود، و اطمينان نباشد كه آن بچه دختر است بنابر احتياط سهم يك پسر را كنار مى گذارند، و زيادى را ورثه بين خود تقسيم مى كنند، بلكه اگر احتمال معتنابه بدهند بيشتر از يكى است، مثلا احتمال بدهند كه زن به دو يا سه بچه پسر حامله باشد، بايد بنابر احتياط سهم حمل محتمل را كنار بگذارند، و چنانچه مثلا يك پسر يا يك دختر به دنيا آمد، زيادى را ورثه بين خودشان تقسيم مى كنند.

فهرست مطالب

[احكام تقليد 3](#_Toc24454423)

[احكام طهارت 7](#_Toc24454424)

[(آب كر) 8](#_Toc24454425)

[(آب قليل) 10](#_Toc24454426)

[(آب جارى) 11](#_Toc24454427)

[(آب باران) 13](#_Toc24454428)

[(آب چاه) 14](#_Toc24454429)

[(احكام آب ها) 15](#_Toc24454430)

[(احكام تخلى) 17](#_Toc24454431)

[(استبراء) 20](#_Toc24454432)

[(مستحبات و مكروهات تخلى) 22](#_Toc24454433)

[(نجاسات) 23](#_Toc24454434)

[(بول و غايط) 24](#_Toc24454435)

[(منى) 25](#_Toc24454436)

[(مردار) 26](#_Toc24454437)

[(خون) 27](#_Toc24454438)

[(سگ و خوك) 28](#_Toc24454439)

[(كافر) 29](#_Toc24454440)

[(شراب) 30](#_Toc24454441)

[(عرق حيوان نجاستخوار) 31](#_Toc24454442)

[(راه ثابت شدن نجاست) 32](#_Toc24454443)

[(چيز پاك چگونه نجس مى شود) 34](#_Toc24454444)

[(احكام نجاسات) 36](#_Toc24454445)

[(مطهرات) 39](#_Toc24454446)

[(آب) 40](#_Toc24454447)

[(زمين) 46](#_Toc24454448)

[(آفتاب) 48](#_Toc24454449)

[(استحاله) 50](#_Toc24454450)

[(انقلاب) 51](#_Toc24454451)

[(انتقال) 53](#_Toc24454452)

[(اسلام) 54](#_Toc24454453)

[(تبعيت) 55](#_Toc24454454)

[(برطرف شدن عين نجاست) 57](#_Toc24454455)

[(استبراء حيوان نجاستخوار) 58](#_Toc24454456)

[(غايب شدن مسلمان) 59](#_Toc24454457)

[(رفتن خون متعارف) 61](#_Toc24454458)

[(احكام ظرفها) 62](#_Toc24454459)

[(وضو) 63](#_Toc24454460)

[(وضوى ارتماسى) 67](#_Toc24454461)

[(دعايى كه موقع وضو گرفتن مستحب است) 68](#_Toc24454462)

[(شرايط صحت وضو) 69](#_Toc24454463)

[(احكام وضو) 76](#_Toc24454464)

[(چيزهايى كه بايد براى آنها وضو گرفت) 79](#_Toc24454465)

[(چيزهايى كه وضو را باطل مى كند) 81](#_Toc24454466)

[(احكام وضوى جبيره) 82](#_Toc24454467)

[(غسلهاى واجب) 86](#_Toc24454468)

[(احكام جنابت) 87](#_Toc24454469)

[(چيزهايى كه بر جنب حرام است) 89](#_Toc24454470)

[(چيزهايى كه بر جنب مكروه است) 90](#_Toc24454471)

[(غسل جنابت) 91](#_Toc24454472)

[(غسل ترتيبى) 92](#_Toc24454473)

[(غسل ارتماسى) 93](#_Toc24454474)

[(احكام غسل كردن) 94](#_Toc24454475)

[(استحاضه) 97](#_Toc24454476)

[(احكام استحاضه) 98](#_Toc24454477)

[(حيض) 105](#_Toc24454478)

[(احكام حائض) 108](#_Toc24454479)

[(اقسام زنهاى حائض) 112](#_Toc24454480)

[(صاحب عادت وقتيه و عدديه) 113](#_Toc24454481)

[(صاحب عادت وقتيه) 118](#_Toc24454482)

[(صاحب عادت عدديه) 120](#_Toc24454483)

[(مضطربه) 122](#_Toc24454484)

[(مبتدئه) 123](#_Toc24454485)

[(ناسيه) 124](#_Toc24454486)

[(مسايل متفرقه حيض) 125](#_Toc24454487)

[(نفاس) 127](#_Toc24454488)

[(غسل مس ميت) 130](#_Toc24454489)

[(احكام محتضر) 132](#_Toc24454490)

[(احكام بعد از مرگ) 134](#_Toc24454491)

[(وجوب غسل و كفن و نماز و دفن ميت) 135](#_Toc24454492)

[(كيفيت غسل ميت) 137](#_Toc24454493)

[(احكام كفن ميت) 140](#_Toc24454494)

[(احكام حنوط) 143](#_Toc24454495)

[(احكام نماز ميت) 144](#_Toc24454496)

[(دستور نماز ميت) 146](#_Toc24454497)

[(مستحبات نماز ميت) 148](#_Toc24454498)

[(احكام دفن) 149](#_Toc24454499)

[(مستحبات دفن) 151](#_Toc24454500)

[(نماز وحشت) 154](#_Toc24454501)

[(نبش قبر) 155](#_Toc24454502)

[(غسلهاى مستحب) 157](#_Toc24454503)

[(تيمم) 160](#_Toc24454504)

[(چيزهايى كه تيمم به آنها صحيح است) 166](#_Toc24454505)

[(دستور تيمم بدل از وضو يا غسل) 169](#_Toc24454506)

[(احكام تيمم) 170](#_Toc24454507)

[(احكام نماز) 175](#_Toc24454508)

[(نمازهاى واجب) 177](#_Toc24454509)

[(نمازهاى واجب روزانه) 178](#_Toc24454510)

[(وقت نماز ظهر و عصر) 179](#_Toc24454511)

[(نماز جمعه و احكام آن) 180](#_Toc24454512)

[(وقت نماز مغرب و عشا) 184](#_Toc24454513)

[(وقت نماز صبح) 185](#_Toc24454514)

[(احكام وقت نماز) 186](#_Toc24454515)

[(نمازهايى كه بايد به ترتيب خوانده شود) 190](#_Toc24454516)

[(نمازهاى مستحب) 192](#_Toc24454517)

[(وقت نافله هاى يوميه) 193](#_Toc24454518)

[(نماز غفيله) 195](#_Toc24454519)

[(احكام قبله) 196](#_Toc24454520)

[(پوشانيدن بدن در نماز) 198](#_Toc24454521)

[(شرايط لباس نمازگزار) 200](#_Toc24454522)

[(شرط اول) 201](#_Toc24454523)

[(شرط دوم) 204](#_Toc24454524)

[(شرط سوم) 206](#_Toc24454525)

[(شرط چهارم) 207](#_Toc24454526)

[(شرط پنجم) 208](#_Toc24454527)

[(شرط ششم) 209](#_Toc24454528)

[(چيزهايى كه در لباس نمازگزار مستحب است) 214](#_Toc24454529)

[(چيزهايى كه در لباس نمازگزار مكروه است) 215](#_Toc24454530)

[(مكان نمازگزار) 216](#_Toc24454531)

[(جاهايى كه نماز خواندن در آنها مستحب است) 220](#_Toc24454532)

[(جاهايى كه نماز خواندن در آنها مكروه است) 221](#_Toc24454533)

[(احكام مسجد) 222](#_Toc24454534)

[(اذان و اقامه) 225](#_Toc24454535)

[(ترجمه اذان و اقامه) 226](#_Toc24454536)

[(واجبات نماز) 230](#_Toc24454537)

[(نيت) 231](#_Toc24454538)

[(تكبيرة الاحرام) 232](#_Toc24454539)

[(قيام (ايستادن)) 234](#_Toc24454540)

[(قرائت) 237](#_Toc24454541)

[(ركوع) 244](#_Toc24454542)

[(سجود) 247](#_Toc24454543)

[(چيزهايى كه سجده بر آنها صحيح است) 252](#_Toc24454544)

[(مستحبات و مكروهات سجده) 254](#_Toc24454545)

[(سجده هاى واجب قرآن) 256](#_Toc24454546)

[(تشهد) 258](#_Toc24454547)

[(سلام نماز) 259](#_Toc24454548)

[(ترتيب) 260](#_Toc24454549)

[(موالات) 261](#_Toc24454550)

[(قنوت) 262](#_Toc24454551)

[(ترجمه نماز) 263](#_Toc24454552)

[(ترجمه سوره حمد) 263](#_Toc24454553)

[(ترجمه سوره قل هو اللّه احد) 264](#_Toc24454554)

[(ترجمه ذكر ركوع و سجود و ذكرهايى كه بعد از آنها مستحب است -٣/١١٣٠-٣/١١٣٠) 265](#_Toc24454555)

[(ترجمه قنوت) 266](#_Toc24454556)

[(ترجمه تسبيحات اربعه) 267](#_Toc24454557)

[(ترجمه تشهد و سلام كامل) 267](#_Toc24454558)

[(تعقيب نماز) 268](#_Toc24454559)

[(صلوات بر پيغمبر) 269](#_Toc24454560)

[(مبطلات نماز) 270](#_Toc24454561)

[(چيزهايى كه در نماز مكروه است) 277](#_Toc24454562)

[(مواردى كه مى شود نماز واجب را شكست) 278](#_Toc24454563)

[(شكيات) 279](#_Toc24454564)

[(شك هاى باطل كننده) 279](#_Toc24454565)

[(شكهايى كه نبايد به آنها اعتنا كرد) 279](#_Toc24454566)

[(شك در چيزى كه محل آن گذشته است) 280](#_Toc24454567)

[(شك بعد از سلام) 282](#_Toc24454568)

[(شك بعد از وقت) 282](#_Toc24454569)

[(كثير الشك (كسى كه زياد شك مى كند)) 283](#_Toc24454570)

[(شك امام و ماموم) 284](#_Toc24454571)

[(شك در نماز مستحبى) 284](#_Toc24454572)

[(شكهاى صحيح) 284](#_Toc24454573)

[(شك هاى صحيح) 285](#_Toc24454574)

[(دستور نماز احتياط) 289](#_Toc24454575)

[(سجده سهو) 293](#_Toc24454576)

[(دستور سجده سهو) 295](#_Toc24454577)

[(قضاى سجده و تشهد فراموش شده) 295](#_Toc24454578)

[(كم و زياد كردن اجزاء و شرايط نماز) 297](#_Toc24454579)

[(نماز مسافر) 299](#_Toc24454580)

[(مسايل متفرقه) 313](#_Toc24454581)

[نماز قضا 314](#_Toc24454582)

[(نماز قضا) 315](#_Toc24454583)

[(نماز قضاى پدر كه بر پسر بزرگتر واجب است) 318](#_Toc24454584)

[(نماز جماعت) 319](#_Toc24454585)

[(شرايط امام جماعت) 327](#_Toc24454586)

[(احكام جماعت) 328](#_Toc24454587)

[(وظيفه امام و ماموم در نماز جماعت) 331](#_Toc24454588)

[(چيزهايى كه در نماز جماعت مكروه است) 332](#_Toc24454589)

[(نماز آيات) 332](#_Toc24454590)

[(دستور نماز آيات) 335](#_Toc24454591)

[(نماز عيد قطر و قربان) 336](#_Toc24454592)

[(اجير گرفتن براى نماز) 339](#_Toc24454593)

[(احكام روزه) 342](#_Toc24454594)

[(چيزهايى كه روزه را باطل مى كند) 345](#_Toc24454595)

[(خوردن و آشاميدن) 346](#_Toc24454596)

[(جماع) 347](#_Toc24454597)

[(استمنا) 348](#_Toc24454598)

[(دروغ بستن به خدا و پيغمبر) 349](#_Toc24454599)

[(رساندن غبار به حلق) 350](#_Toc24454600)

[(فرو بردن سر در آب) 350](#_Toc24454601)

[(باقى ماندن بر جنابت و حيض و نفاس تا اذان صبح) 352](#_Toc24454602)

[(اماله كردن) 355](#_Toc24454603)

[(قى كردن) 355](#_Toc24454604)

[(احكام چيزهايى كه روزه را باطل مى كند) 356](#_Toc24454605)

[(آنچه براى روزه دار مكروه است) 357](#_Toc24454606)

[(جايى كه قضا و كفاره واجب است) 358](#_Toc24454607)

[(كفاره روزه) 358](#_Toc24454608)

[(جاهايى كه فقط قضاى روزه واجب است) 362](#_Toc24454609)

[(احكام روزه قضا) 363](#_Toc24454610)

[(احكام روزه مسافر) 366](#_Toc24454611)

[(كسانى كه روزه بر آنها واجب نيست) 368](#_Toc24454612)

[(راه ثابت شدن اول ماه) 369](#_Toc24454613)

[(روزه هاى حرام و مكروه) 370](#_Toc24454614)

[(روزه هاى مستحب) 372](#_Toc24454615)

[(مواردى كه مستحب است انسان از كارهايى كه روزه را باطل مى كند خوددارى نمايد -١٧٥٨-١٧٥٩) 373](#_Toc24454616)

[(احكام خمس) 374](#_Toc24454617)

[(منفعت كسب) 374](#_Toc24454618)

[(معدن) 381](#_Toc24454619)

[(گنج) 382](#_Toc24454620)

[(مال حلال مخلوط به حرام) 384](#_Toc24454621)

[(جواهرى كه به واسطه فرو رفتن در دريا به دست مى آيد) 385](#_Toc24454622)

[(غنيمت) 386](#_Toc24454623)

[(زمينى كه كافر ذمى از مسلمان بخرد) 387](#_Toc24454624)

[(مصرف خمس) 387](#_Toc24454625)

[(احكام زكاة) 391](#_Toc24454626)

[(شرايط واجب شدن زكاة) 391](#_Toc24454627)

[(زكاة گندم و جو و خرما و كشمش) 393](#_Toc24454628)

[(نصاب طلا) 397](#_Toc24454629)

[(نصاب نقره) 398](#_Toc24454630)

[(زكاة شتر و گاو و گوسفند) 400](#_Toc24454631)

[(نصاب شتر) 400](#_Toc24454632)

[(نصاب گاو) 401](#_Toc24454633)

[(نصاب گوسفند) 402](#_Toc24454634)

[(زكاة مال تجارت) 404](#_Toc24454635)

[(مصرف زكاة) 405](#_Toc24454636)

[(شرايط كسانى كه مستحق زكاتند) 408](#_Toc24454637)

[(نيت زكاة) 410](#_Toc24454638)

[(مسايل متفرقه زكاة) 411](#_Toc24454639)

[(زكاة فطره) 415](#_Toc24454640)

[(مصرف زكاة فطره) 418](#_Toc24454641)

[(مسايل متفرقه زكاة فطره) 419](#_Toc24454642)

[(احكام حج) 421](#_Toc24454643)

[(احكام خريد و فروش) 425](#_Toc24454644)

[(مستحبات خريد و فروش) 425](#_Toc24454645)

[(معاملات مكروه) 426](#_Toc24454646)

[(معاملات حرام) 426](#_Toc24454647)

[(شرايط فروشنده و خريدار) 431](#_Toc24454648)

[(شرايط جنس و عوض آن) 433](#_Toc24454649)

[(صيغه خريد و فروش) 435](#_Toc24454650)

[(خريد و فروش ميوه ها) 435](#_Toc24454651)

[(نقد و نسيه) 436](#_Toc24454652)

[(معامله سلف و شرايط آن) 437](#_Toc24454653)

[(احكام معامله سلف) 439](#_Toc24454654)

[(فروش طلا و نقره به طلا و نقره) 440](#_Toc24454655)

[(مواردى كه انسان مى تواند معامله را بهم بزند) 441](#_Toc24454656)

[(مسايل متفرقه) 445](#_Toc24454657)

[(احكام شركت) 446](#_Toc24454658)

[(احكام صلح) 450](#_Toc24454659)

[(احكام اجاره) 452](#_Toc24454660)

[(شرايط مالى كه آن را اجاره مى دهند) 454](#_Toc24454661)

[(شرايط استفاده اى كه مال را براى آن اجاره مى دهند) 455](#_Toc24454662)

[(مسايل متفرقه اجاره) 457](#_Toc24454663)

[(احكام جعاله) 461](#_Toc24454664)

[(احكام مزارعه) 463](#_Toc24454665)

[(احكام مساقات و مغارسه) 467](#_Toc24454666)

[(كسانى كه از تصرف در مال خود ممنوعند) 469](#_Toc24454667)

[(احكام وكالت) 471](#_Toc24454668)

[(احكام قرض) 473](#_Toc24454669)

[(احكام حواله دادن) 477](#_Toc24454670)

[(احكام رهن) 479](#_Toc24454671)

[(احكام ضامن شدن) 480](#_Toc24454672)

[(احكام كفالت) 482](#_Toc24454673)

[(احكام وديعه (امانت)) 483](#_Toc24454674)

[(احكام عاريه) 486](#_Toc24454675)

[(احكام نكاح (ازدواج)) 489](#_Toc24454676)

[(احكام عقد) 489](#_Toc24454677)

[(دستور خواندن عقد) 490](#_Toc24454678)

[(شرايط عقد) 491](#_Toc24454679)

[(مواردى كه زن يا شوهر مى تواند عقد را بهم بزند) 493](#_Toc24454680)

[(عده اى از زنها كه ازدواج با آنان حرام است) 494](#_Toc24454681)

[(احكام عقد دايم) 498](#_Toc24454682)

[(متعه (ازدواج موقت)) 500](#_Toc24454683)

[(احكام نگاه كردن) 502](#_Toc24454684)

[(مسايل متفرقه زناشويى) 503](#_Toc24454685)

[(احكام شير دادن) 506](#_Toc24454686)

[(شرايط شيردادنى كه علت محرم شدن است) 509](#_Toc24454687)

[(آداب شير دادن) 512](#_Toc24454688)

[(مسايل متفرقه شير دادن) 512](#_Toc24454689)

[(احكام طلاق) 514](#_Toc24454690)

[(عده طلاق) 516](#_Toc24454691)

[(عده زنى كه شوهرش مرده) 517](#_Toc24454692)

[(طلاق بائن و طلاق رجعى) 518](#_Toc24454693)

[(احكام رجوع كردن) 519](#_Toc24454694)

[(طلاق خلع) 520](#_Toc24454695)

[(طلاق مبارات) 521](#_Toc24454696)

[(احكام متفرقه طلاق) 522](#_Toc24454697)

[(احكام غصب) 524](#_Toc24454698)

[(احكام مالى كه انسان آن را پيدا مى كند) 527](#_Toc24454699)

[(احكام سر بريدن و شكار كردن حيوانات) 531](#_Toc24454700)

[(دستور سر بريدن حيوانات) 532](#_Toc24454701)

[(شرايط سر بريدن) 533](#_Toc24454702)

[(دستور كشتن شتر) 534](#_Toc24454703)

[(چيزهايى كه موقع سر بريدن حيوانات مستحب است) 535](#_Toc24454704)

[(چيزهايى كه در كشتن حيوانات مكروه است) 535](#_Toc24454705)

[(احكام شكار كردن با اسلحه) 536](#_Toc24454706)

[(شكار كردن با سگ شكارى) 538](#_Toc24454707)

[(صيد ماهى و ملخ) 540](#_Toc24454708)

[(احكام خوردني ها و آشاميدني ها) 542](#_Toc24454709)

[(آداب غذا خوردن) 545](#_Toc24454710)

[(چيزهايى كه در غذا خوردن مذموم است) 546](#_Toc24454711)

[(آداب آشاميدن) 546](#_Toc24454712)

[(چيزهايى كه در آشاميدن مذموم است) 547](#_Toc24454713)

[(احكام نذر و عهد) 548](#_Toc24454714)

[(احكام قسم خوردن) 552](#_Toc24454715)

[(احكام وقف) 554](#_Toc24454716)

[(احكام وصيت) 558](#_Toc24454717)

[(احكام ارث) 565](#_Toc24454718)

[(ارث دسته اول) 565](#_Toc24454719)

[(ارث دسته دوم) 567](#_Toc24454720)

[(ارث دسته سوم) 572](#_Toc24454721)

[(ارث زن و شوهر) 575](#_Toc24454722)

[(مسايل متفرقه ارث) 577](#_Toc24454723)